1001 داستان از زندگانى امام على عليه‌السلام

نويسنده: محمد رضا رمزى اوحدى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# مقدمه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على منى به منزلة راسى من بدنى؛

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: نسبت على با من، مانند نسبت سر من با بدن من است. (1)

مردى كه وسعت او در تمام عوالم وجود نمى گنجد، ما را چه رسد به اينكه، در چند برگ به شرح شمايل پر شميم او بپردازيم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجلس تمام گشت وبه آخر رسيد عمر |  | ماهمچنان در اول وصف تومانده ايم. (2) |

براستى مردى را كه در فضايلش رسول نجيب و ناجى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين را مى توان در اين چند برگ به وجودش دست يافت؟!!

اين نوشته و داستانهاى مختصر تحقيقا خواننده را در درياى غم مظلومى على عليه‌السلام گرفتار امواج آتشى خواهد كرد كه قرنهاست كه روح شيعيانش را غرق احتراق كرده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زين آتشى كه در سينه من است |  | خورشيد شعله ايست كه درآسمان گرفت(3) |

و اشك ما نيز در ميان، آتش آتشفشان دل پر حرارت ماست كه از چشمه چشمان جارى و جاويد است.

بحر در ساغر گرداب نگنجد هرگز (4)

اى كسى كه چشم روزگار و زندگى به چشمان مظلوم توست

اى كاش ما نيز در كوچه هاى كوفه با تو بوديم

اى كاش در ركاب تو با جماعت جاهل جمل مى بوديم و مى جنگيديم

اى كاش در صفين در صف با صفا تو مى بوديم

و اى كاش در تنهائيت، زمزمه هاى شبانه ات، همانند كميل و ميثم و مقداد هم قدمت مى بوديم.

شايد اگر آن روزها مى بوديم اين قدر نمى سوختيم.

و هزاران اى كاش هاى ديگر؛ كه جگر ما را پاره پاره كرده است.

اللهم يا شاهد كل نجوا و موضع كل شكوى

جماعت جاهل و غافل با تو چها كه نكردند كار را به آنجا رساندند كه فرمودى: خدايا اين جماعت مرا بيچاره كردند.

به خداوندى خداوند سوگند، دل آب از غصه هايت آب شد و قلب آتش كباب به قول پير، پيرو، پايدار، خمينى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما را رها كنيد در اين رنج بى حساب |  | با قلب پاره پاره و با سينه اى كباب |

و درود خداوند بر آن مرد خدايى باد!

كه آه نامه آتشينش در خطبه شقيقه در سينه سخن پنهان گشت.

در نهج البلاغه اش عنان بيان به دست كيست؟

به دست غم و غصه هاى او

براستى او با توسن سخن به كجا مى تازد؟ به ديار غربت و تنهايى به نخلستانها و چاههاى پر درد كوفه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسوخت حافظ وترسم كه شرح قصه او |  | به سمع پادشاه كامكار ما نرسد |

آيا كسى بود يا هست كه سخن او را درياب، و خويشتن خويش را در فضاى معطر مطهر او گم كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به ادعانتوان شيعه بود شيعه كسى ست |  | كه پاى خود بگذارد به جاى پاى على(5) |

آيا براستى در بيت الاحزان فاطمه عليها‌السلام زمزم جارى و جاويد اشكهاى زهرا عليها‌السلام، جزء براى غم مظلومى على جاريست؟

زهرا جان؛ اين نوشته ها را از اول براى خرسندى تو نوشتم (6) براى زنى كه غصه دار غريبى، مرد تنها مدينه است.

مدينه بعد از نبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

زهرا جان!

هر چه بر سر دلم مى كوبم، آرام نمى گيرد بر آن يتيم نواز عرب، على مرتضى بفرما بر اين يتيم بيچاره اى كه زمين خورده شيطان و نفس است دستى از سر لطف بر كشد.

زهرا جان!

به خداى تو سوگند! قلبم قبله اى جز تو ندارد

اى قبله من قبر تو كجاست؟ براى تو ناليم يا از براى همسرت؟

زهرا جان!

اين سر پرغوغا و ناآرام ما پرچم ارادت به توست كه بر نيزه ى تن ناله كنان چون شمع بقيع مى سوزد.

و اميد اينكه روزى به عشق آل فاطمى بر چوبه دار سرافراز و لاله گون، آرام گيرد.

زهرا جان!

وجود ما از خاك، پاك فرما

روى دشمنانش سياه و جانم به فدايش و لعنت خدا بر ظالمان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

# فصل اول: تولد تا بعثت

## 1- خبر تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هنگامى كه پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مادر متولد شد، فاطمه بنت اسد نزد همسر خود ابوطالب (پدر على (عليه السلام) آمد و مژده تولد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به او داد، ابوطالب به او فرمود: يك سبت (روزگار دراز و طولانى) صبر كن من هم مژده تولد مانند آن را كه جز نبوت ندارد، به تو خواهم داد، آنگاه امام فرمود: سبت مدت سى سال است و فاصله زمانى بين تولد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا تولد اميرالمؤمنين عليه‌السلام سى سال بود. (7)

## 2- دستهايم رو به خداست!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى حضرت امير عليه‌السلام بدنيا آمد، فاطمه بنت اسد همانند ساير نوزادان على عليه‌السلام را قنداق مى كرد و دستهاى آن حضرت را در قنداق مى بست. اما بعد از اينكه فاطمه به سراغ على عليه‌السلام مى آمد، مشاهده مى كرد دستهاى آن حضرت بيرون از قنداق است و پارچه ها هم پاره شده است، فاطمه بنت اسد دو پارچه مصرى محكم آورد دستهاى آن حضرت را محكم تر از قبل بست و آنگاه حضرت را در گهواره خود گذاشت، حضرت امير عليه‌السلام با تكانى، مجدد دستمال ها را پاره كرد و دست خود را از قنداق بيرون آورد، مجدد فاطمه بنت اسد با سه پارچه محكم دست هاى حضرت را مى بندد، اجمالا تا هفت بار و هفت پارچه بر روى هم، دست هاى حضرت را در قنداق مى بندد باز حضرت دستان خود را باز مى نمايد. آنگاه حضرت على عليه‌السلام به مادر خود مى فرمايد.

مادر دست مرا رها كن، دست على بايد باز باشد كه به درگاه خدا دراز كند (8)

## 3- تربيت على عليه‌السلام در دامان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى فاطمه بنت اسد مادر گرامى حضرت امير عليه‌السلام آن حضرت را به دنيا آورد، از عمر مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سى سال مى گذشت. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن كودك را سخت دوست مى داشت از اين رو به مادرش فاطمه بنت اسد گفت: گهواره على عليه‌السلام را در كنار بستر من بگذار! از آن پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تربيت و پرورش بيشتر على را به عهده گرفت و به هنگام شستشو خودش على عليه‌السلام را مى شست و شير به دهانش مى ريخت و در موقع خواب گهواره اش را تكان مى داد و در بيدارى با او سخن مى گفت، و او را بر سينه خود مى فشرد... و هميشه او را به دوش مى گرفت و در كوهها و دره ها و بيابانهاى مكه او را به گردش مى برد. (9)

## 4- بار خدايا! جمعشان را پراكنده مكن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شب بعد از عروسى حضرت فاطمه الزهراء عليه‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى ديدار وى به منزل على عليه‌السلام آمد، آن گاه از على عليه‌السلام پرسيد يا على همسرت را چگونه يافتى؟ حضرت عرض كرد: يا رسول الله ياور خوبى است در طاعت خدا، بعد از فاطمه الزهراء عليه‌السلام پرسيد: فاطمه جان شوهرت چگونه است؟ عرض كرد: شوهر بسيار خوبى است در اين هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى آنان دعا كرد: بار خداى جمعشان را پراكنده مكن و بين دلهايشان الفت بيفكن و... (10)

... لذا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى فاطمه عليه‌السلام همانا على عليه‌السلام نزد خداوند بزرگوارتر از هارون است. زيرا، هارون موسى را خشمگين نمود و حال آنكه على هيچ گاه مرا خشمگين نساخت. سوگند به آنكه پدرت را به حق به پيامبرى مبعوث كرد هرگز يك روز هم بر او غصب نكردم و هيچ گاه نگاه ننمودم به چهره على، جز آنكه خشم از من رخت بربست. (11)

## 5- جوانمرد نوجوانان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوطالب پدر حضرت على عليه‌السلام نام على عليه‌السلام را ظهير مى گفت: چرا كه بسيارى از مواقع او فرزندان، برادر زاده هاى خود را جمع مى كرد و به آنان دستور مى داد كه با هم كشتى بگيرند، البته اين يك نوع تفريح رايج در عرب بود، على عليه‌السلام آن موقع كودك بود و داراى بازوانى درشت و كوتاه. على عليه‌السلام آستين هاى خود را بالا مى زد و با بزرگ و كوچك از برادران و عمو زاده هاى خويش كشتى مى گرفت بطورى كه با يك چرخش و بكار بردن فن خاصى پشت همه آنها را به خاك مى برد، پدرش نيز او را تشويق مى كرد و مى فرمود: على عليه‌السلام پيروز شد، بدين سبب او را ظهير ناميده اند. (12)

## 6- براى ازدواج چه دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى على عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راجع به فاطمه عليه‌السلام خواستگارى كرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: آيا براى اين امر چيزى دارى؟

على عليه‌السلام عرض كرد پدر و مادرم فداى شما يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، من چيزى را از شما پنهان نمى كنم آنچه دارم يك شمشير و يك زره و يك شتر آبكش (يا اسب) است و جز اينها چيزى ندارم، نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شمشير براى تو لازم است زيرا تو مرد جنگ هستى و با آن در راه خدا جهاد مى كنى و شتر نيز از لوازم زندگى تست كه بايد با آن آبكشى نموده و براى اهل و عيال خود كسب روزى كنى و در مسافرت ها بارت را بر آن حمل نمايى، فقط زره تو مى ماند كه من آنرا به مهر زهرا عليه‌السلام مى پذيرم يا على عليه‌السلام مى خواهى ترا بشارتى دهم.

عرض كرد: بلى پدرم و مادرم فداى شما باد. فرمود: ترا بشارت باد كه خداى تعالى فاطمه عليه‌السلام را به تو در آسمان تزويج نمود. پيش از اينكه من او را در زمين به تو تزويج كنم. (13)

## 7- لقب قضم براى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جنگ احد بود طلحة بن ابى طلحه قهرمان و پرچمدار غول پيكر دشمن به ميدان تاخت. امام على عليه‌السلام به ميدان او رفت و درگيرى شديدى پديد آمد و سرانجام طلحه بدست على عليه‌السلام كشته شد. هنگامى كه طلحه با على عليه‌السلام روبرو شد فرياد زد يا قضم و به نقل ديگر گفت: يا قضيم. شخصى از امام صادق عليه‌السلام پرسيد: چرا دشمن، على را با اين لقب (قضم) خواند؟ امام صادق عليه‌السلام فرمود: اين لقب را براى اين به على عليه‌السلام گفت.

در آغاز بعثت در مكه مشركان به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آزار مى رساندند ولى تا ابوطالب پدر على عليه‌السلام همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كسى جراءت جسارت به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نداشت. تا اينكه مشركان عده اى از كودكان را واداشتند تا به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنگ بيندازند. هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه خود بيرون مى آمد، كودكان سنگ و خاك به طرف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى انداختند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين جريان رنج آور (با توجه به اينكه موضوع به ميان كودكان كشيده شده بود) به على عليه‌السلام (كه در آن زمان حدود سيزده سال داشت) شكايت كرد.

على عليه‌السلام عرض كرد: پدرم و مادرم به فدايت اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر گاه از خانه بيرون رفتيد مرا نيز با خود بيرون ببريد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه على عليه‌السلام از خانه بيرون آمدند كودكان مشركين، طبق معمول خود، به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنگ انداختند. على عليه‌السلام به سوى آنها حمله مى كرد و هر گاه به آنها مى رسيد گوش و بينى و عضله صورت آنها را مى گرفت و فشار مى داد و در هم مى كوبيد كودكان بر اثر درد شديد گريه مى كردند و به خانه خود باز مى گشتند، پدرانشان مى پرسيدند چرا گريه مى كنى؟ در پاسخ مى گفتند: قضمنا على قضمنا على على عليه‌السلام ما را گوشمال و... داد از اين رو على عليه‌السلام را به عنوان قضم ياد كردند (يعنى گوشمال دهنده و درهم كوبنده). (14)

غالب در جمله غزوه ها به شجاعت

خاصه به، بدر و حنين و خيبر و خندق (15)

## 8- مشاهدات قبلى و غيبى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام در مورد مشاهدات قلبى خود در آغاز بعثت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

ارى نور الوحى و الرسالة و اشم و ريح النبوة... در آن هنگام نور وحى و رسالت را مى ديدم و بوى نبوت را (از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) استشمام مى كردم. (16)

از اين سخن امام عليه‌السلام معلوم مى شود كه هر انسانى علاوه بر چشم و گوش باطنى حس شامه و بويايى قلبى نيز دارد، سپس امام عليه‌السلام در مورد مشاهدات قلبى خود در آغاز بعثت ادامه مى دهد: و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحى عليه صلى الله و عليه و آله و سلم؛ هنگامى كه وحى بر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد صداى ناله شيطان را شنيدم سپس ادامه مى دهند: فقلت يا رسول الله ما هذه الزلة فقال: هذا الشيطان قد آيس من عبادته امام مى فرمايد: كه پس از شنيدن صداى ناله با گوش جان از رسول خدا پرسيدم كه يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين ناله چيست؟ فرمود: اين ناله، ناله شيطان است كه از پرستش خود نوميد شده است در اينجا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبى و لكنك وزير... تو مى شنوى آنچه را من مى شنوم و مى بينى آنچه را كه من مى بينم تنها تفاوت من با تو اين است كه تو پيامبر نيستى ولى وزير من هستى.

## 9- پرورش دهنده على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه على عليه‌السلام به سن حدود شش سالگى رسيد، قحطى و كمبود سراسر مكه و اطراف آن را فرا گرفت، ابوطالب پدر على عليه‌السلام كه مرد آبرومند و عيالوار بود در مضيقه سختى قرار گرفت، خويشان ابوطالب تصميم گرفتند سرپرستى بعضى از فرزندان او را به عهده بگيرند رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد عمويش ابوطالب آمد و فرمود: على عليه‌السلام را به من واگذار تا سرپرستى او را به عهده بگيرم و در پرورش او كوشا باشم ابوطالب پيشنهاد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پذيرفت از آن پس على عليه‌السلام به خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راه يافت و تحت نظارت و پرورش مستقيم و مخصوص آن حضرت قرار گرفت تا آن هنگام كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به پيامبرى مبعوث گرديد. نخستين كسى كه به آن حضرت ايمان آورد امام على عليه‌السلام بود كه در آن هنگام ده سال داشت به اين ترتيب آن حضرت پروريده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و تمام ذرات وجودش با رهنمودهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رشد و نمو نمود. (17)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوشته بر در فردوس كاتبان قضا |  | نبى رسول و وليعهد حيدر كرار (18) |

## 10- مولود قرآن خوان!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عباس بن عبدالمطلب روايت كرده زمانى كه على بن ابيطالب عليه‌السلام بدنيا آمد قندانه او را به دست حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادند. حضرت على عليه‌السلام به تلاوت آيات اوليه سوره مؤمنون و آيات بعدى آن پرداخت و وقتى به آيه اولئك هم الوارثون رسيد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به خدا قسم! كه اى على عليه‌السلام تو امير ايشان مى باشى. (19)

## 11- كودك خوش اقبال و فرخنده!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابر گويد: امام باقر عليه‌السلام به من خبر داد: يكى از زنان طايفه بنى هلال، دايه حضرت على عليه‌السلام بود كه در زمان شيرخوارگى حضرت در خيمه خود به او شير مى داد و نگهداريش مى كرد، آن زن پسرى هم داشت كه برادر همشير على عليه‌السلام به حساب مى آمد ولى سنش يازده ماه و چند روز از على بزرگتر بود در كنار خيمه آنان چاهى قديمى قرار داشت روزى آن طفل بر لب چاه آمد و سر خود را داخل آن نمود على عليه‌السلام نيز مصمم شد به دنبال او برود، پاى على عليه‌السلام به ريسمانهاى خيمه پيچيده شد و آنگاه طنابها را كشيد تا خود را به برادر رضاعى خود برساند آنگاه به يك پا و دست او چسبيد به حالتى كه دست او را در دهان و پايش را به دست گرفت تا از فرو افتادن او در چاه آب جلوگيرى كند. در همين حال مادر رضاعى على عليه‌السلام از راه رسيد و صحنه را مشاهده كرد و شيون كنان فرياد زد: اى اهل قبيله ام، اى طايفه ام بيائيد، چه بچه فرخنده و مباركى!! على فرزندم را نگه داشته تا در چاه نيفتد سپس دو كودك را از سر چاه دور كرد مردم نيز از نيروى طفلى با آن سن و سال در شگفتى فرو رفته بودند، كه با بند شدن پاى على عليه‌السلام به طنابهاى خيمه چگونه خود را كشيده تا دستش را به برادرش برساند لذا بدين جهت مادر رضاعيش او را ميمون ناميد يعنى مبارك و فرخنده و آن كودك در ميان طايفه بنى هلال به معلق ميمون شهرت يافته بود. (20)

## 12- قبله حاجات على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه حضرت على عليه‌السلام در حمل مادر خود فاطمه بن اسد بود چون حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه بنت اسد را مى ديدند، اگر فاطمه نشسته بود بى اختيار از جاى خود برمى خاست وقتى از جناب فاطمه بنت اسد سئوال مى كردند چرا تو با حمل بچه اى كه دارى باز بر مى خيزى، فرمود: حالت عجيبى در خود مى بينم هر وقت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى بينم بچه در رحم من به حركت مى آيد و متوجه مى شوم كه فرزندم قيام نموده لهذا هنگام ديدن آن حضرت بى اختيار بر مى خيزم و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در پيش من از طرفى به طرف ديگر مى رود فى الفور جنين من نيز به همان سمت به حركت در مى آيد بنابراين من نيز ناچارم روى خود را بدان طرف نمايم، لذا حضرت على عليه‌السلام از حالت و مرتبت حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منكشف بوده در هنگامى كه هنوز تولد نيافته بود و اين نيست مگر از خواص نفس قدسى (21) لذا اهل تسنن به همين دليل وقتى كه نام مبارك على عليه‌السلام را به زبان مى آورند مى گويند كرم الله وجهه (خداوند بر مقامش بيفزايد) و فقط درباره على عليه‌السلام اين جمله را مى گويند ولى درباره ساير صحابه جمله (رضى الله عنه) مى گويند.

## 13- تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام اولين هاشمى است كه پدر و مادرش هاشمى بودند (فاطمه بنت اسد بن هاشم و ابوطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم) حضرت امير در روز جمعه 13 رجب ده سال قبل از بعثت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و 23 سال پيش از هجرت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شهر مكه و در خانه خدا به دنيا آمد. ابن قعنب مى گويد: با عباس بن عبدالمطلب و گروهى ديگر روياروى خانه ى خدا نشسته بوديم فاطمه بنت اسد به سوى خانه ى خدا آمد و ايستاد و گفت: خداوندا به تو پيامبرانت و كتابهايشان ايمان دارم. گفتار ابراهيم عليه‌السلام جد خود را راستين مى دانم همانگونه اين خانه را به فرمان تو بنا نهاد... تو را به او، و به اين كودك كه با خود در شكم دارم، سوگند مى دهم كه زادنش را بر من آسان كن در همين هنگام به چشم خويش همه ما ديديم كه ديوار خانه ى خدا از هم شكافت و آن گرامى بانو پا به درون آن گذارد و ديوار دوباره به هم آمد ما هم شتابناك برخاستيم تا در خانه را باز كنيم اما هر چه كرديم باز نشد... و دانستيم كه اين حكمت خداوندى است. سپس فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز با كودك خود از خانه كعبه بيرون آمد. طبق پاره اى از روايات ابوطالب در هنگام ولادت حضرت على عليه‌السلام در مكه حضور نداشت، آنگاه كه ابوطالب آمد، فرزند را از مادر گرفت و به همراه فاطمه به سمت خانه كعبه رفت و از خداى كعبه خواست كه نام او را هم خود معين كند و شعرى در پى درخواستش خواند: اى پروردگار شبهاى تيره و تاريك، اى پروردگار ماه نورانى و درخشان، به امر خود براى ما بيان كن، كه چه سزاوار او مى بينى درباره اين فرزند و او فكر مى كرد نام فرزند خود را چه بگذارد ورقه سبزى از آسمان فرود آمد كه روى آن نوشته شده بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خصصتما من ولد الزكى |  | الطاهر المطهر المرضى |
| واسمه من شامخ على |  | على اشتق من العلى |

يعنى: شما زن و شوهر را به وجود فرزندى پاك و مفتخر ساختيم. فرزندى كه پاكيزه و برگزيده و مورد پسند خداست. نام او را به سبب عظمتش على گذاشتيم. نام على از نام خداى على اعلى مشتق است. (22)

## 14- كودك بت شكن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام دوران كودكى خود را مى گذرانيد. روزى پدرش ابوطالب نزد همسرش فاطمه بنت اسد آمد و گفت: على عليه‌السلام را ديدم كه بتهاى بت پرستان را مى شكند. مى ترسم كه بزرگان قريش با خبر شوند و به او آسيب برسانند، فاطمه مادر على گفت: شگفتا من خبرى عجيب تر از اين به تو بدهم آن هنگامى كه على عليه‌السلام بچه بود و در رحم من قرار داشت روزى كنار كعبه رفتم به طواف كعبه، قصد پرستش خدا را كردم. بت پرستان، بت هاى خود را در محلى در كنار كعبه گذاشته بودند. وقتى كه در طواف به روبروى آن محل رسيدم على عليه‌السلام در رحمم آنچنان دو پاى خود را فشار مى داد كه من از نزديك شدن به جايگاه بتها ناتوان مى شدم. (23)

## 15- خواسته هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على! پنج چيز درباره ى تو از خدا خواستم كه خداوند همه را به من عطا كرد:

1- اينكه من اول كسى باشم كه از قبر بر مى خيزم و غبار از چهره مى افشانم، و تو هم با من باشى.

2- خداوند اجازه دهد كه من و تو در محل سنجش اعمال بايستيم.

3- ترا در قيامت پرچمدار من قرار دهد.

4- امت مرا به دست تو از حوض كوثر سيراب كند.

5- هنگام رفتن به بهشت ترا پيشرو امت قرار دهد.

آنگاه فرمود: شكر خداى را كه بر من منت نهاد و همه ى اين تقاضاها را پذيرفت. (24)

## 16- پيشگويى ولادت حضرت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در زمان حضرت ابوطالب عليه‌السلام راهبى زندگى مى كرد بنام مثرم بن دعيت بن شيتقام.

اين مرد در عبادت معروف بود و صد و نود سال خداوند را عبادت كرده بود و هرگز حاجتى از خداوند نخواسته بود.

تا اينكه از خدا خواست، خداوندا! يكى از اولياء خود را به من نشان ده؛ خداوند حضرت ابوطالب را نزد او فرستاد تا چشم مثرم به حضرت افتاد از جا برخاست و سر او را بوسيد و او را در مقابل خود نشانيد و گفت: خدا تو را رحمت كند، تو كيستى؟

حضرت فرمود: مردى از منطقه تهامه.

پرسيد از كدام طايفه عبد مناف؟ فرمود: از بنى هاشم.

راهب بار ديگر برخاست و سر حضرت ابوطالب عليه‌السلام را بوسيد و گفت: خدا را شكر كه خواسته مرا اعطا كرد و مرا نميراند تا ولى خود را به من نشان داد.

سپس گفت: تو را بشارت باد! خداوند به من الهام نموده كه آن مژده اى به توست. حضرت ابوطالب عليه‌السلام پرسيد آن بشارت چيست؟ گفت: فرزندى از صلب تو بوجود مى آيد كه ولى الله است.

اوست ولى خدا و امام متقين و وصى رسول رب العالمين.

اگر آن فرزند را ملاقات كردى از من به او سلام برسان و از من به او بگو: مثرم به تو سلام مى گويد: و شهادت مى دهد كه خدايى جز الله نيست، يگانه است و شريكى ندارد و محمد بنده و فرستاده خداست و تو جانشين بر حق او هستى نبوت با محمد و وصايت با تو كامل مى شود.

در اينجا حضرت ابوطالب عليه‌السلام گريه كرد و فرمود: نام اين فرزند چيست؟ او گفت: نامش على است. (25)

## 17- قارى قرآن در آغوش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنوز لحظات اول تولد امام على عليه‌السلام بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را به بغل گرفت حضرت ابوطالب عليه‌السلام مى گويد: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على عليه‌السلام صحبتهاى خصوصى مى كرد و سوالات بسيارى از او نمود على عليه‌السلام هم با اسرارى كه بين خود داشتند با آن حضرت سخن گفت: و آنگونه كه انبيا و جانشينانش با يكديگر سخن مى گويند با هم صحبت كردند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با زبان مبارك خود دهان على عليه‌السلام را باز كرد و زبان خود را در دهان او قرار داد. در اين حال دوازده چشمه از زبان آن حضرت بر دهان على عليه‌السلام باز شد و اين چنين كام او را برداشت.

بعد از آن پيامبر در گوش راست على عليه‌السلام اذان و در گوش چپ او اقامه گفت: سپس نوزاد كعبه رو به پدر خود كرد و گفت: اكنون نزد مثرم راهب (26) برو و او را بشارت ده و آنچه را كه ديدى براى او بازگو كن، اكنون در فلان غار است

بعد از آن پيامبر صلى الله عليه و آله مولود كعبه را در آغوش خود گرفت و همگى به خانه ابوطالب وارد شدند. (27)

## 18- خبر تولد على عليه‌السلام براى راهب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مثرم راهب كه دستان آن قبلا اشاره شد خبر تولد على عليه‌السلام را به ابوطالب داده بود و گفته بود كه سلام مرا به آن تازه مولود كعبه برسان بعد از تولد على عليه‌السلام در همان ساعات اول تولد رو به پدر كرد و گفت: اكنون نزد مثرم برو و او را بشارت ده...

حضرت ابوطالب از مكه راهى سرزمين شام شد تا در كوه لكام (28) در غارى كه قبلا محل آن معين شده بود مثرم را از ولادت على عليه‌السلام مطلع كند.

لذا در روزهاى بعد از ولادت على عليه‌السلام ناگهان ابوطالب عليه‌السلام چهل روز از چشم مردم غايب شد و راهى شام شد.

هنگامى كه به كوه لكام رسيد و وارد غار شد مشاهده كرد كه مثرم از دنيا رفته و جسد او در رو انداز روزانه اش پيچيده شده و بسوى قبله قرار داده شده است. و هم چنين او دو مار سياه و سفيد را ديد كه كنار بدن او از آن مواظبت مى كنند مارها همين كه حضرت را ديدند، در غار پنهان شدند. حضرت ابوطالب عليه‌السلام مقابل جنازه مثرم قرار گرفت و گفت: سلام بر تو اى ولى خدا.

ناگهان خداوند مثرم را زنده كرد او به پا خاست در حاليكه دست بر صورت خود مى كشيد و مى گفت:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشريك له و ان محمدا عبده و رسوله و ان عليا ولى الله و الامام بعد نبى الله

حضرت ابوطالب به مثرم گفت: بشارت ده كه على در زمين ظاهر گشته است!

مثرم پرسيد: علامت آن شبى كه بدنيا آمد چه بود؟ حضرت ابوطالب عليه‌السلام تمام ماجراهاى پيش آمده را براى مثرم بازگو كرد، تا آنجا كه گفت: على عليه‌السلام به سخن آمد و به من گفت: نزد تو بيايم و تو را بشارت دهم و آنچه ديده ام برايت بازگو كنم.

مثرم گريه كرد و سپس سجده شكر بجا آورد و بعد از آن دراز كشيد و خوابيد و گفت: رو انداز را روى من قرار بده؛ ابوطالب روانداز او را انداخت و متوجه شد او از دنيا رفته است ابوطالب عليه‌السلام سه روز در آنجا ماند و هر چه با مثرم سخن گفت: پاسخى نشنيد.

اينجا بود كه بار ديگر دو مار بيرون آمدند و به او گفتند: سلام بر تو اى ابوطالب عليه‌السلام حضرت هم جواب آنها را داد. سپس به او گفتند: نزد ولى خدا باز گرد كه تو از ديگران سزاوارتر به حفظ و نگهدارى او هستى.

حضرت به آن دو مار گفت: شما كيستيد؟ آنها گفتند: ما عمل صالح او هستيم كه خداوند ما را از نيكيهاى اعمالش خلق كرده و تا روز قيامت در اينجا از او محافظت مى كنيم و روز قيامت يكى از ما پيش روى او و ديگرى از پشت سرش او را به بهشت هدايت مى كنيم.

پس از اين ماجرا حضرت ابوطالب عليه‌السلام از شام به مكه بازگشت و اين سفر چهل روز به طول انجاميد. (29)

## 19- غذاى بهشتى براى ابوطالب عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

آن هنگام كه حضرت ابوطالب عليه‌السلام خبر ولادت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را از مثرم راهب شنيد به او گفت: من واقعيت سخن تو را بايد با برهانى روشن و دليلى واضح بدانم. مثرم گفت: چه مى خواهى كه از خداوند برايت بخواهم و هم اكنون به تو عطا كند تا برايت دليلى باشد؟

حضرت ابوطالب عليه‌السلام فرمود:

هم اكنون غذايى از بهشت مى خواهم

راهب اين دعا را كرد و هنوز دعايش تمام نشده بود كه طبقى ظاهر شد كه در آن از ميوه هاى بهشت بود: رطب، انگور و انار حضرت ابوطالب عليه‌السلام يك انار برداشت و از نزد مثرم بيرون آمد و خوشحال به خانه رسيد و آن را ميل كرد. از همان ميوه بهشتى در صلب مقدس اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به وجود آمد. (30)

## 20- غذاى بهشتى براى فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى فاطمه بنت اسد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديد كه خرمايى ميل مى كند كه بوى خوش آن از تمام عطرهاى مشك و عنبر بالاتر است و آن خرما از نخلى بود كه شاخه اى نداشت!

فاطمه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خرما در خواست كرد و حضرت خرمائى به او داد تا او ميل كند فاطمه پس از اينكه آن خرما را خورد خرمايى نيز براى شوهرش ابوطالب عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طلب كرد حضرت براى او هم خرما داد.

شب كه شد ابوطالب عليه‌السلام بوى خوشى را استشمام كرد كه هرگز مانند آن را نبوييده بود. فاطمه كه متوجه ابوطالب عليه‌السلام بود خرما را به او نشان داد و او هم ميل كرد. و وجود جسمانى اميرالمؤمنين عليه‌السلام از نتيجه آن خرماى بهشتى بوجود آمد. (31)

## 21- پيشگوئى كاهن درباره مادر على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت فاطمه بنت اسد مادر على عليه‌السلام با عده اى از زنان قريش نشسته بود در اين حال پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) با چهره نورانى خود ظاهر شدند در حالى كه يكى از كاهنان پشت سر آن حضرت مى آمد و آن حضرت را زير نظر داشت و به دقت او را نگاه مى كرد.

وقتى پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) نزد آن زنان رسيدند كاهن از آنان درباره حضرت پرسيد. آنان گفتند: اين محمد است، صاحب شرف عظيم و فضيلت شامخ، كاهن آنچه از منزلت حضرت مى دانست به آنان گفت، و درباره آينده آن حضرت و پيامبريش و مقام بلندى كه به آن دست خواهد يافت به آنان بشارت داد سپس اضافه كرد:

در بين شما آن بانويى كه پيامبر را در كودكى پرستارى كرده است بزودى همين پيامبر فرزند اين زن را پرستارى مى كند (32) كه هر دو از يك ريشه اند. او را به اسرار و صحبت خود مخصوص مى گرداند و يگانگى و برادرى خود را با او قرار مى دهد.

فاطمه بنت اسد به كاهن گفت: منم آنكه از او نگهدارى كرده ام. من همسر عموى او هستم كه به آينده او اميد دارد و منتظر است، كاهن گفت:

اگر راست مى گويى بزودى پسرى عالم، و مطيع پروردگار و عالى مقام به دنيا مى آورى كه نام او سه حرف است.

او در همه امورش پيرو اين پيامبر است و در همه امور كوچك و بزرگ او را يارى مى كند پريشانى ها را از او مى زدايد... او و پسر تو كه جانشين اوست پيامبر را بعد از رحلتش در حجره اش دفن مى كند. (33)

## 22خواب فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فاطمه بنت اسد مى گويد: آن روز درباره سخن آن كاهن فكر كردم و شب همان طور در خواب چنين ديدم: كه كوههاى شام به حركت درآمده و پيش مى آمدند در حالى كه پوششى از آهن بر روى آنها بود، و از داخل آنها صداى وحشتناكى برمى خاست. كوههاى مكه نيز به حركت درآمده و به استقبال آنها رفتند و با همان صداى وحشتناك جوابشان را دادند. منظره وحشت آورى بود و آن كوهها مانند شتر رم كرده و در هيجان بودند. كوه ابوقبيس مانند اسب به حركت درآمده بود و قطعات آن از راست و چپش مى افتاد و مردم آنها را جمع مى كردند.

من نيز همراه مردم به جمع كردن پرداختم و چهار شمشير و يك كلاه خود آهنين طلاكوب شده برداشتم همينكه وارد مكه شدم يكى از آن شمشيرها در آب افتاد و به قعر آن رسيد و سپس به آسمان بالا رفت دومى آن هم مستقيم به آسمان رفت و سومى به زمين افتاد و شكست و چهارمى از غلاف بيرون كشيده و در دست من ماند.

من آن را بدست گرفته و مى چرخاندم كه ناگاه آن شمشير به بچه شيرى تبديل شد و سپس به شير مهيبى مبدل گرديد و از دست من خارج شد و به سوى كوهها به راه افتاد و همچنان پستى و بلندى هاى آن را در مى نورديد. در آن حال مردم از او مى ترسيدند و از او حذر مى كردند، كه ناگهان محمد (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) آمد و دست در گردن او انداخت و مانند آهوى مهربان با او همراه شد.

آنگاه من از خواب بيدار شدم در حالى كه مرا لرزه گرفته بود و به وحشت افتاده بودم در پى تعبيركنندگان خواب خود رفتم تا آنكه يكى از آنها خواب مرا، به من خبر داد او در تعبير چنين گفت:

تو چهار فرزند پسر و بعد از آنها دخترى بدنيا مى آورى يكى از پسران تو غرق مى شود و ديگرى در جنگ كشته مى شود و آن ديگر مى ميرد و نسل او باقى مى ماند ولى چهارمى آنها امام مردم مى شود او صاحب شمشير و حقيقت است او صاحب فضيلت و مقام والا است او پيامبر مبعوث شده را به بهترين وجهى اطاعت مى كند (34)

## 23- خواب بعدى فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فاطمه بنت اسد مى گويد: اين رويا همچنان در ذهن من بود تا خداوند سه پسر به من عطا كرد: عقيل و طالب و جعفر سپس به على عليه‌السلام حامه شدم.

در آن ماهى كه على عليه‌السلام را به دنيا آوردم در خواب ديدم عمودى از آهن از وسط سر من جدا شد و در هوا به حركت درآمد تا به آسمان رسيد و سپس به سوى من بازگشت در خواب پرسيدم: اين چيست؟ به من گفته شد:

اين قاتل اهل كفر و صاحب پيمان پيروزى است. حمله او شديد است و از ترس او به وحشت درمى آيند.

او كمك پروردگار براى پيامبرش و تأئید او بر عليه دشمنش مى باشد (35)

## 24- قربانى براى درخواست فرزند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد تا مدتى صاحب هيچ فرزندى نمى شدند. به همين جهت سرپرستى پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) را بر عهده گرفتند و از وجود او خرسند شدند و درخشش وجود او را در خانه خود سعادت مى دانستند و او را بعنوان فرزند خود پذيرفتند.

پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) در خانه آنان بهترين و بالاترين دوران رشد را سپرى كرد محبت مادرانه فاطمه بنت اسد نسبت به پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) در حدى بود كه آن حضرت او را مادر خطاب مى كرد. پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) در آن روزگار رغبت فاطمه را به مادر شدن متوجه شد لذا روزى به او فرمود:

مادر جان! يك قربانى خالصانه براى خداوند ذبح كن و در آن شريكى قرار مده، خداوند آن را از تو مى پذيرد و از تو قبول مى كند و حاجت تو را زود برمى آورد.

فاطمه بنت اسد امر پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) را اطاعت كرد و خالصانه قربانى كرد و از خداوند خواست فرزند پسرى به او عطا كند. دعاى او را مستجاب كرد و او به آرزويش رساند و پنج فرزند به او عطا فرمود: عقيل، طالب، جعفر، على عليه‌السلام ، و بعد از آنها خواهرشان فاخته كه معروف به ام هانى است (36)

## 25- لرزه در مكه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از آن شبى كه وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام در رحم مادر قرار گرفت تا چند روز زمين به لرزه درآمد بطورى كه قريش بشدت از آن زمين لرزه نگران شدند و به وحشت افتادند و به يكديگر گفتند:

خدايان بت هاى خود را بر فراز كوه ابوقبيس ببريد تا از آنها بخواهيم اين زلزله را برطرف كنند و اين مسئله را دفع نمايند.

وقتى آنها بهمراه بت ها برفراز كوه جمع شدند لرزش آن بيشتر شد بطورى كه صخره ها و تخته سنگها را به حركت درآورد و آنها را متلاشى ساخت و بتها به صورت روى زمين افتادند. آنها وقتى اين منظره را ديدند گفتند: ما در مقابل اين امر عظيم طاقت نداريم! اينجا بود كه حضرت ابوطالب عليه‌السلام بر فراز كوه آمد و در حالى كه به اضطراب مردم اهميتى نمى داد فرمود: اى مردم خداوند تبارك و تعالى امشب حادثه جديدى در جهان هستى ايجاد كرده و مخلوقى را خلق كرده كه اگر او را اطاعت نكنيد و به ولايت او اقرار ننماييد و به امامتش گواه نباشيد، اين لرزه و زلزله آرام نمى گيرد و آنقدر ادامه پيدا مى كند كه در سرزمين تهامه براى شما مسكنى باقى نماند.

مردم گفتند: اى ابوطالب، هر چه تو بگويى مى پذيرم حضرت ابوطالب عليه‌السلام گريه كرد و دستهاى خود را به سوى خداوند بلند كرد و عرضه داشت: الهى و سيدى اسالك بالمحمدية المحمودة و بالعلوية العاليه و بالفاطمية البيضاء و الا تفضلت على تهامه بالرافة و الرحمة (37) با دعاى حضرت ابوطالب عليه‌السلام زلزله آرام گرفت و مردم اين دعا را بخاطر خود سپردند و نوشتند و در همان زمان جاهليت آن دعا را در گرفتاريهاى خود مى خواندند در حالى كه معانى و حقيقت آن را نمى دانستند (38)

## 26- تكلم على عليه‌السلام در رحم مادر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از هنگامى كه فاطمه بنت اسد به اميرالمؤمنين عليه‌السلام حامله شد زيبايى چهره اش افزوده گشت فاطمه صداى فرزندش را از درون مى شنيد كه مى گفت:

لا اله الا الله، محمد رسول الله، به تختم النبوة و بى تختم الولاية، خدايى جز الله نيست، محمد پيامبر خداست، با او نبوت و با من ولايت ختم مى شود

گاهى حضرت در شكم مادر خود با مردم بيرون سخن مى گفت حتى روزى با برادر خود جعفر سخن گفت، كه جعفر با شنيدن صداى على عليه‌السلام از درون شكم فاطمه بنت اسد بيهوش روى زمين افتاد (39)

## 27- سقوط بتها در مقابل فاطمه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى فاطمه بنت اسد براى زيارت وارد كعبه شد ناگهان بتها به صورت روى زمين افتادند فاطمه بنت اسد دست بر شكم خود كشيد و خطاب به پسرش گفت:

نور چشمانم، اكنون كه به دنيا نيامده اى بتها در برابرت سجده مى كنند، پس چگونه خواهى بود زمانى كه بدنيا بيايى؟!

فاطمه اين ماجرا را براى شوهرش ابوطالب عليه‌السلام نقل كرد حضرت گفت: اين فرزند؛ همان كسى است كه شيرى در راه طائف درباره او با من سخن گفت؛ و خبر تولد او را به من داد. (روزى در راه طائف شيرى با حضرت ابوطالب روبرو شد و در مقابل او تعظيم كرد. حضرت ابوطالب به او فرمود: بحق خالقت ماجراى خود را برايم بازگو كن شير گفت:

تو پدر اسد الله و پشتيبان محمد پيامبر خدا و مربى شير خدا هستى!) (40)

## 28- گفتگوى و تبريك موجودات

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فاطمه بنت اسد مى گويد: چندين ماه كه از حمل من مى گذشت، وقتى نزديك بدنيا آمدن على عليه‌السلام شد از نار هر سنگ و كلوخ و درختى كه عبور مى كردم مى شنيدم كه به من مى گفتند:

هنيئالك يا فاطمه، بما خصك الله من الفضل و الكرامة بحملك بالامام الكريم اى فاطمه گوارايت باد، آنچه از فضل كرامت، كه خدايت بدان اختصاص داده، بخاطر آنكه تو حامل امام كريم هستى (41)

## 29- ابوطالب صبر كن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شب جمعه سيزدهم ماه رجب سال سى ام از عام الفيل بود (42) ثلثى از شب گذشته بود كه درد حمل بر فاطمه بنت اسد عارض شد حضرت ابوطالب به او گفت: ناراحت به نظر مى آيى؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتى دارم. حضرت آن اسمى را كه در ذكر آن از گرفتاريها نجات مى يافت را بر زبان آورد و فاطمه نيز بواسطه گفتن آن ذكر آرام گفت:

سپس به او گفت: من مى روم عده اى از زنان آشنايت را بياورم تا در اين موقع شب تو را در ولادت فرزندت يارى دهند.

فاطمه گفت: هر طور صلاح مى دانى عمل كن.

ناگهان صدايى از گوشه خانه شنيده شد كه گفت: اى ابوطالب، صبر كن! چرا كه ولى خدا را دست نجس نبايد لمس كند (43)

## 30- فاطمه بنت اسد و ورود به كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صبح هنگام، بار ديگر فاطمه بنت اسد را درد عارض شد. حضرت ابوطالب عليه‌السلام ناراحت و پريشان از خانه بيرون آمد در راه عده اى از زنان قريش را ديد كه علت ناراحتى را از او پرسيدند حضرت پاسخ داد: فاطمه در شديدترين حال وضع حمل قرار گرفته است و سپس ابوطالب دست بر صورتش گذاشت در اين حال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و پرسيد:

عمو جان، چرا ناراحتى؟!

عرض كرد: فاطمه بنت اسد در حال وضع حال است.

در همين حال، فاطمه ندايى را شنيد كه مى گويد: اى فاطمه، بر تو باد كه به خانه خدا بروى!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست ابوطالب عليه‌السلام را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را با خود كنار خانه خدا آوردند (44)

## 31- جبرئيل و فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فاطمه بنت اسد در قسمت پشت كعبه (يعنى پشت آن سمتى كه درب در آن است) ايستاده بود و رو به كعبه دعا مى خواند كه ناگهان پيش چشمان همه حاضران ديوار خانه خدا از همان قسمت شكاف برداشت و آنقدر از هم فاصله گرفت كه فاطمه توانست از شكاف ديوار وارد شود و جبرئيل او را به داخل برد و دوباره ديوار به هم آمد و او داخل كعبه ماند (45)

## 32- فاطمه در داخل كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قدم گذاشتن فاطمه بنت اسد به داخل كعبه چيزى جز دعوت خداوند نبود چرا كه از در خانه وارد نشد بلكه خالق جهان ديوار را براى او شكافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره ديوار را بست و اينك بايد، پذيرايى الهى از اين مهمان صورت گيرد.

آرى اين چنين بود كه فاطمه بنت اسد به داخل كعبه چيزى جز دعوت خداوند نبود چرا كه از در خانه وارد نشد بلكه خالق جهان ديوار را براى او شكافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره ديوار را بست و اينك بايد، پذيرايى الهى از اين مهمان صورت گيرد.

آرى اين چنين بود كه فاطمه در آن سه روزى كه در درون كعبه ماند از ميوه ها و غذاى بهشتى برايش آوردند (46).

## 33- پرستاران فاطمه در كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى فاطمه بنت اسد در درون كعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالى كه لباس همچون حرير سفيد بر تن داشتند و عطرى خوش تر از مشك ناب از آنان شنيده مى شد. اينان حوا و ساره و آسيه و مادر موسى بن عمران و مريم مادر عيسى عليه‌السلام بودند،

اينان از طرف خداوند براى كمك در ولادت على عليه‌السلام فرستاده شدند چرا كه نبايد زنان ناپاك مكه در ولادت چنين مولودى حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه كردند و گفتند: السلام عليك ولية الله: سلام بر تو اى بانويى كه از اولياى خدا هستى

فاطمه جواب سلام آنان را داد. زنان بهشتى برابر او نشستند در حالى كه هر يك ظرف عطرى از نقره در دست داشتند (47)

## 34- چگونگى تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام بر روى سنگ سرخى كه در گوشه راست كعبه است بدنيا آمد و همين كه قدم بر زمين گذاشت به سجده افتاد و در همان حال دستهاى خود را به سوى آسمان بلند كرد و چنين گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا و رسول الله. و ان عليا و صى محمد رسول الله. بحمد يختم الله النبوة و بى يتم الوصية و انا اميرالمومنين يعنى: شهادت مى دهم كه خدايى جز الله نيست و محمد پيامبر خداست و على وصى محمد رسول الله است. با محمد نبوت ختم مى شود و با من وصايت كامل مى شود و من اميرالمؤمنين هستم

سپس فرمود:

جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل رفت. (48)

## 35- ناله شيطان در تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

آنگاه كه اميرالمومنين على عليه‌السلام به دنيا آمد نور حضرت از كعبه تا سينه آسمان را شكافت و بتهايى كه بر روى كعبه نصب شده بود به صورت افتادند.

شيطان فرياد بر آورد و گفت: واى بر بتها و عبادت كنندگانشان از اين فرزند! (49)

## 36- على عليه‌السلام و بانوان بهشتى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى على عليه‌السلام به دنيا آمد رو به آن پنج بانوى بهشتى نمود و به آنها سلام و خير مقدم گفت: و سپس فرمود:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و اشده ان محمدا رسول الله. به تختم النبوة و بى تختم الولاية؛ شهادت مى دهم كه خدايى جز الله نيست، يگانه است است و شريك ندارد. و شهادت مى دهم كه محمد پيامبر خداست، با او نبوت و با من ولايت ختم مى شود

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمين برداشت و در آغوش خود گرفت. على عليه‌السلام نگاهى به صورت او انداخت و با بيانى رسا و واضح گفت: سلام بر تو اى مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم!

حضرت پرسيد: پدرم (آدم عليه‌السلام چه مى كند؟ گفت: غرق در نعمتهاى خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است. سپس حضرت مريم نزديك آمد در حالى كه ظرف عطرى همراهش بود و على عليه‌السلام را از آغوش حوا گرفت. مولود كعبه نگاهى به روى مريم كرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسيد عمويم چه مى كند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مريم با عطرى كه همراه داشت على عليه‌السلام را معطر نمود.

آنگاه حضرت آسيه على عليه‌السلام را در آغوش گرفت و او را در پارچه اى كه همراه داشت پيچيد و گفت: اين فرزند پاك و مطهر به دنيا آمده است حرارت آهن به او نمى رسد مگر بر دست مردى كه خدا و رسول و ملائكه و آسمان و زمين و درياها او را مبغوض مى دارند و جهنم مشتاق آن مرد است (50).

## 37- ملاقات انبياء الهى با على عليه‌السلام در كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه على عليه‌السلام در كعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبيا الهى وارد كعبه شدند على عليه‌السلام با ديدن آنها حركتى كرد و خنديد. آنان گفتند: سلام بر تو اى ولى خدا و خليفه پيامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و عليكم السلام و رحمة الله بركاته و سپس به هر يك جداگانه سلام كرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهيم، حضرت موسى و حضرت عيسى عليه‌السلام بودند كه يكى پس از ديگرى نوزاد را گرفته و بوسيدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند (51)

## 38- ملائكه الهى در محضر مولود كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فاطمه بنت اسد مى گويد: ناگهان پس از اينكه على عليه‌السلام به دنيا آمد صداى بال ملائكه را شنيدم و ابرى سفيد رنگ را ديدم كه تا كنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در اين حال شنيدم كه ندايى مى گفت:

بگردانيد على بن ابيطالب را در شرق و غرب زمين، و خشكى و درياهاى آن و كوهها و آسمانهاى آن، و احكام پيامبران و علوم وصيين و همه اخلاق انبيا و مرسلين و اوصيا و صديقين را به او بدهيد، و آنچه درباره برادرش سيد الاولين و الآخرين انجام شده براى او هم انجام دهيد. او را بر همه انبيا و مرسلين و ملائكه مقربين و اهل آسمانها و زمين نشان دهيد كه ولى خداى رب العالمين است.

فاطمه گويد: رفت و بازگشت على عليه‌السلام كمتر از ساعتى طول كشيد و او را باز گرداندند. ناگهان ابرى ديگر را ديدم كه به سوى او پايين آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنيدم ندايى را كه مى گفت:

على بن ابيطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببريد و احكام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگى و نورانيت و تواضع و خشوع و رقت و هيبت و مروت و كرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و ديانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نيكى و همه اخلاق انبيا را به او دهيد.

فاطمه مى گويد: ناگاه فرزندم را در مقابلم ديدم كه او را در حرير سفيد بهشتى پيچيده بودند و به من گفتند:

او را از چشم بينندگان حفظ كن كه ولى رب العالمين است بدان كه وارد بهشت نمى شود كسى، مگر كه ولايت او را بپذيرد و امامت او را تصديق كند خوشا به حال آنكه تابع اوست و واى بر كسى كه از او روگردان شود مثل او چون كشتى نوح است كه هر كه بر آن سوار شد نجات مى يابد و هر كه از آن باز ماند غرق مى شود و سقوط مى كند. فاطمه مى گويد: سپس در گوش على عليه‌السلام مطلبى گفتند كه من نفهميدم بعد او را بوسيدند و رفتند (52)

## 39- نداى الهى در بدرقه مولود كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فاطمه بنت اسد سه روز در كعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بيرون آمدن از كعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود كه نداى را شنيد كه چنين مى گويد:

اى فاطمه، نام اين مولود را على بگذار چرا كه من خداى على اعلى هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهى داده ام. او در خانه من به دنيا آمده است. او اول كسى است كه بر فراز خانه من اذان مى گويد: و بتها را مى شكند و آنها را از بالاى كعبه به صورت پايين مى اندازد.

اوست كه مرا به عظمت ياد مى كند و مرا تقديس و تمجيد مى كند و به يگانگى ياد مى نمايد. اوست اما بعد از حبيب من....

خوشا به حال كسى كه او را دوست مى دارد و او را اطاعت مى كند (53)

## 40- حوادث آسمانى در تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

آن شبى كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام به دنيا آمد، در آسمان نور افشانى شد، و نور ستارگان چند برابر گرديد. قريش با ديدن اين منظره غير منتظره، ديدگان را به تعجب گشودند و مردم هيجان زده از خانه هاى خود بيرون ريختند و با يكديگر گفتگو مى كردند و مى گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه اى روى داده است كه اين چنين شده است (54)

## 41- حجت خدا كامل شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى مادر على عليه‌السلام وارد كعبه شد در بين مردم سخن فقط از ميهمان كعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالب عليه‌السلام بودند در اين انتظار، ناگاه آن حضرت بيرون آمد و در گذرگاهها و بازارهاى مكه به راه افتاد و اين اعلام را براى مردم آورد كه: يا ايها الناس، تمت حجة الله اى مردم حجت خدا كامل شد!

مردم كه از اين مطلب چيزى نمى فهميدند، درباره علت نورانى شدن آسمان و ازدياد نور ستارگان از او سئوال مى كردند حضرت ابوطالب در جواب آنها مى فرمود:

بشارت باد شما را! در اين شب وليى از اولياى خدا ظاهر شده كه خدا صفات نيك را در او كامل نموده و با او جانشينان ختم مى شوند او امام متقين، و يارى دهنده دين، و ريشه كن كننده مشركين، و باعث غيظ منافقين، و زينت عبادت كنندگان، و جانشين رسول رب العالمين است، اوست امام هدايت، و ستاره بلند مرتبه، و چراغ تاريكيها، و نابودكننده شرك. او ريشه يقين و رئيس دين است

حضرت تا صبح در كوچه هاى مكه مى گرديد. مردمى كه در هر محله دور او جمع مى شوند اين اعلام را از او مى شنيدند (55).

## 42- سال خير و بركت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر تولد على عليه‌السلام را شنيد در ولادت نوزاد با بركت كعبه فرمود:

امشب مولودى بر ايمان به دنيا آمده كه خداوند به وسيله او ابواب بسيارى از نعمت و رحمت را بر ما باز مى نمايد و نيز آن سال را سال خير و بكرت ناميد (56)

## 43- سخنان مادر مولود كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صبح روز چهارم وقتى فاطمه از كعبه بيرون آمد در مقابل چشمان به انتظار نشسته مردم، ناگهان ديوار كعبه از همان جاى قبل شكاف برداشت و از هم فاصله گرفت تا حدى كه فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در كمال تعجب ناظر اين مطلب عجيب بودند آنها ديدند آن بانوى با عظمت مولود كعبه را در آغوش فشرده و نوزاد خندان است و با اين حال از شكاف ديوار كعبه خارج شد قبل از آنكه كسى سئوال كند، فاطمه رو به مردم كرد و چنين سخن آغاز كرد.

اى مردم من بر زنانى كه قبل از من بوده اند فضيلت داده شدم... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتيق الهى فرزند به دنيا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از ميوه ها و غذاهاى بهشت خوردم آنگاه فرمود: هنگامى كه فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از كعبه خارج شوم هاتفى ندايم داد:

اى فاطمه نام اين مولود را على بگذار... (57)

## 44- تبريك تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: هنگام ولادت على عليه‌السلام جبرئيل بر من نازل شد و چنين پيام آورد:

اى حبيب خدا، خداوند على اعلى بر تو سلام مى رساند و براى ولادت برادرت على به تو تبريك مى گويد: و مى فرمايد: اكنون زمان ظهور نبوت تو و اعلام وحى تو و پرده بردارى از رسالت تو نزديك شده است، چرا كه تو را به برادرت و وزيرت و دامادت و جانشينت مويد داشته ام. كسى كه با او كمر تو را محكم نمودم و ذكر تو را علنى ساختم.

اكنون برخيز و استقبال او برو، و او را با دست راست در آغوش گير، چرا كه او اصحاب يمين است و شيعيان او پيشانى سفيدان نشانه دار هستند (58)

لذا به همين جهت است كه در روايتى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: على منى به منزلة راسى من بدنى؛ نسبت على با من مانند نسبت سر من است با بدن من (59)

## 45- ديدار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على عليه‌السلام در تولد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قبل از هر كسى، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ابوطالب عليه‌السلام طبق پيام الهى زمان خروج فاطمه را از كعبه مى دانستند لذا قبل از همه كنار كعبه حاضر بودند. پس از سخنان فاطمه براى مردم حضرت ابوطالب عليه‌السلام به همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش آمدند. فاطمه برايشان آنچه كه در كعبه اتفاق افتاده بود شرح داد و فضيلتى را كه خداوند به او و فرزندش ارزانى داشته را بيان كرد. و مردمى كه گوش مى كردند غرق در حيرت بودند.

ابوطالب عليه‌السلام بسيار خوشحال بود. و در نگاه اول على عليه‌السلام به پدر خود گفت: السلام عليك يا ابه و رحمة الله و بركاته حضرت ابوطالب عليه‌السلام هم در جواب گفت: و عليك السلام يا بنى و رحمة الله و بركاته و سپس فرزند خود را در آغوش گرفت.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالى كه بشدت مسرور بود نزديك آمد، تا چشم على عليه‌السلام به آن حضرت افتاد از خوشحالى، خود را حركتى داد و به روى او خنديد و عرض كرد: السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و بركاته و گفت: مرا در آغوش بگير!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ سلامش را داد و او را در آغوش گرفت او را بوسيد و دست در دست او گذاشت سپس نوزاد كعبه دست راست بر گوش راست خود گذاشت و اذان و اقامه گفت: و به يگانگى خداوند عز و جل و رسالت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهادت داد (60)

## 46- قرائت كتب انبياء عليه‌السلام توسط على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در حالى كه نوزاد كعبه در آغوش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، رو به آن حضرت كرد و پرسيد: يا رسول الله بخوانم؟! حضرت فرمود: بخوان آنگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام سينه خود را صاف كرد و شروع به خواندن كتب انبياى گذشته نمود ابتدا از صحف حضرت آدم عليه‌السلام كه به دست پسرش شيث نگهدارى شده بود آغاز كرد و آنها را چنان خواند كه اگر حضرت شيث عليه‌السلام حاضر بود اقرار مى كرد كه على عليه‌السلام آنها را از او بهتر مى داند، سپس صحف حضرت نوح عليه‌السلام و بعد صحف حضرت ابراهيم عليه‌السلام را بخواند و بعد از آن تورات حضرت موسى عليه‌السلام را خواند سپس زبور حضرت داود عليه‌السلام را طورى خواند كه اگر آن حضرت حاضر بود اقرار مى كرد كه على عليه‌السلام زبور را بهتر از او مى داند. و سپس انجيل را خواند (61)

## 47- نامگذارى نوزاد كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

چنانچه در داستان هاى قبلى اشاره شد نامگذارى حضرت على عليه‌السلام توسط درخواست ابوطالب عليه‌السلام و مادرش در بيرون مكه انجام شد كه خداوند لوح سبزى را از آسمان فرستاد و به اين وسيله به نام على نامگذارى شد.

اين لوح سبزى كه از آسمان توسط ابرى براى حضرت ابوطالب آورده شده بود را در كعبه آويختند تا نسلهاى آينده على عليه‌السلام را بهتر بشناسند و از ساعات اول حيات او مقام عظيمش را درك كنند.

اين لوح همچنان در خانه خدا بود و كسى جراءت دست زدن به آن را پيدا نكرد تا زمانى كه هشام بن عبدالملك آن را از جايش برداشت و ديگر كسى از سرنوشت آن لوح سبز اطلاعى پيدا نكرد (62)

## 48- جلوه اى نورانى بر آسمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى على عليه‌السلام بدنيا آمد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فاطمه بنت اسد فرمود: اى فاطمه نزد حمزه برو و او را به اين تازه مولود بشارت ده، فاطمه رفت و به او خبر داد وقتى بازگشت مشاهده كرد كه نورى از وجود مقدس اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به سوى آسمان بالا مى رود.

فرداى ولادت نيز دوباره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به ديار تازه مولود آمد. تا چشم على عليه‌السلام به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افتاد به حضرت سلام كرد و به روى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خنديد و اشاره كرد كه مرا در آغوش بگير، و مانند روز گذشته به من آب گوارا بنوشان.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را در آغوش گرفت آنگاه فاطمه بنت اسد گفت: به خدا سوگند؛ او را مى شناسد (63).

## 49- مومنين به وسيله تو رستگار شوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد وقتى على عليه‌السلام را در بغل گرفتم على بن ابيطالب شروع به خواندن همان قرآنى نمود كه خداوند بعدها بر من نازل كرد... اميرالمؤمنين عليه‌السلام سينه را صاف نمود و از اول سوره مؤمنين شروع به خواندن كرد تا آيه 11 آن سوره؛ بعد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به على عليه‌السلام فرمود:

قد افلحوابك، انت والله اميرهم، تميرهم من علمك فيمتارون، و انت دليلهم و بك تهيدون...؛ مومنان به وسيله تو رستگار شوند. بخدا قسم تو امير آنها هستى. از علوم خود به مؤمنان توشه مى دهى و آنان استفاده مى برند.

به خدا قسم تو راهنماى مؤمنان هستى، و بوسيله تو هدايت مى شوند. بخدا قسم تو جانشين و وزير و داماد منى. تو ياور دين من و اداكننده قرضهاى من و همسرم دخترم و پدر دو نوه ام و خليفه من در امتم هستى. خوشا به حال كسى كه تابع تو باشد و تو را دوست بدارد، و واى بر كسى كه عصيان تو را نمايد و با تو دشمنى كند.

به خدا قسم دوست نمى دارد تو را مگر سعادتمند و دشمن نمى دارد. تو را مگر شقاوتمند (64)

## 50- وليمه ابوطالب در تولد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روز سوم از ولادت على عليه‌السلام حضرت ابوطالب عليه‌السلام اعلام عمومى كرد و گفت: همه در وليمه پسرم على بياييد.

براى اين سفره سيصد شتر و هزار راءس گاو و گوسفند قربانى شد و وليمه عظيمى به پا شد آنگاه كه سفره ها چيده مى شود حضرت ابوطالب اعلام كرد كه: اى مردم! هر كسى براى وليمه پسرم على مى آيد، هفت بار گرد كعبه طواف كند و وقتى وارد خانه من شد بر فرزندم على سلام كند، چرا كه خداوند اين فرزند را شرافت خاصى داده است

مردم نيز طبق دستور آن حضرت طواف مى كردند و سپس به خانه او مى آمدند و بر تازه مولود سلام مى كردند و بر سر سفره ها مى نشستند و از وليمه مولود كعبه تبرك مى جستند (65).

## 51- پيوسته مظلوم بوده ام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: من پيوسته مظلوم بوده ام (از كودكى) تا به امروز چنين بوده است.

(فراموش نمى كنم) هنگامى را كه برادرم عقيل به چشم درد مبتلا شد او به حكم ضرورت مى بايست دارو مصرف مى كرد.

اما بهانه مى آورد و تسليم نمى شد و مى گفت: اگر بناست من دارو مصرف كنم نخست بايد على از آن دارو استفاده كند و كسان من (براى خوشايند او) مرا مجبور مى كردند و آن دارو را در چشمان من كه هيچ دردى نداشت مى ريختند (66)... اما مظلوميتم بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين بود كه: هر كينه اى كه قريش از رسول خدا بر دل داشت (و جراءت اظهار و يا فرصت ابراز آن را نيافت) پس از رحلت آن حضرت همه را بر من آشكار ساخت و تا توانست بر من ستم كرد...

قريش چه از جان من مى خواهد اگر خونى را از آنها ريخته ام به امر خدا و فرمان رسولش بوده است آيا پاداش كسى كه در طاعت خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر بوده است بايد اين چنين داده شود؟!!

قريش دنيا را به نام ما خورد و بر گرده ما سوار شد!

شگفتا از اسمى بدان پايه و از حرمت و عظمت، و مسمايى بدين حد از خوارى و خفت (67).

## 52- خانواده اى با ايمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشغول نماز بود و على عليه‌السلام نيز به آن حضرت اقتداء كرده بود ابوطالب در حالى از كنار آنها مى گذشت كه پسرش جعفر نيز همراهش بود.

ابوطالب عليه‌السلام به جعفر گفت: پسر جانم برو، و به عموزاده ات (پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) اقتدا كن، جعفر نيز به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اقتدا كرد.

ابوطالب شاد شد و در حالى كه برمى گشت اين شعر را مى گفت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان عليا جعفرا ثقتى |  | عند مسلم الزمان و الكرب |
| والله لا اخذل النبى و لا |  | يخذله من نبى ذوحسب |
| لا تخذ لا وانصرا ابن عمكما |  | اخى لا مى من بينهم و ابى |

على و جعفر من؛ پشت و پناهنده اند به وقت سختى؛ و شدت

من پيغمبر را خوار و بى كس نمى سازم كه فرزندم مرد با همتى است

شما دست از محمد برنداريد (على و جعفر)... (68)

# فصل دوم: از بعثت تا رحلت پيامبر

## 53- بهترين افراد كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوال كردند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترين افراد كيست؟

حضرت فرمود: بهترين آنها، و پرهيزگارترين آنها، و با فضيلت ترين آنها و نزديكترين آنها به بهشت كسى است كه به من نزديكتر بوده و پرهيزگارتر و نزديكتر به من نيست مگر على بن ابيطالب. (69)

## 54- نگين پادشاهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مطابق روايات متواتر كه از طريق شيعه و سنى، نقل شده اين آيه (70) در شاءن امير مؤمنان عليه‌السلام نازل شده و دليل ولايت و رهبرى على عليه‌السلام بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و اين آيه هنگامى نازل شد كه على عليه‌السلام در مسجد مشغول نماز بود آنگاه فقيرى به مسجد آمد و از حاضرين در مسجد تقاضاى كمك كرد، كسى چيزى به او نداد، حضرت على عليه‌السلام در حال ركوع بود، با انگشت كوچك دست راستش اشاره كرد، سائل نزديك آمد و انگشتر را از دست على عليه‌السلام بيرون آورد، به اين ترتيب آن حضرت در ركوع نماز، انگشترش را به عنوان زكات (صدقه مستحبى) به فقير داد، و آيه انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤ تون الزكوة و هم راكعون در ستايش امام على عليه‌السلام نازل شد (71)

در تاريخ آمده، اين انگشتر يكى از مشركان بنام مروان بن طوق بوده، امام على عليه‌السلام هنگامى كه در جنگ، بر او پيروز شد و او را به هلاكت رسانيد انگشتر او را به عنوان غنائم جنگى از دست او بيرون آورد، و به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد تا على عليه‌السلام از ميان غنائم، آن انگشتر را براى خود بردارد (72).

برو اى گداى مسكين در خانه على زن

كه نگين پادشاهى دهد كه از كرم، گدا را (73)

## 55- امتيازات شيعيان على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابيطالب عليه‌السلام فرمود: اى على! به شيعيان و يارانت ده امتياز را بشارت بده:

1- حلال زادگى. 2- ايمان صحيح. 3- دوستى خدا با آنها. 4- گشادى قبر. 5روشنى پل صراط. 6- نترسيدن از فقر و بى نيازى قلب. 7- دشمنى خدا با دشمنانشان. 8- ايمنى از خوره. 9- آمرزش گناهان. 10- همنشينى با من در بهشت (74).

## 56- حيوانات مسخ شده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حيوانات مسخ شده كدامند؟ حضرت فرمود: آنها سيزده حيوان هستند:

فيل، خرس، خوك، ميمون، مارماهى، سوسمار، شب پره (يا پرستو)، كرم سياه، آبى عقرب، عنكبوت، خرگوش، سهيل و زهره (نام دو حيوان دريايى است).

آنگاه پرسيدم: علت مسخ اينها چه بود؛ خرس: مرد ماءبونى بود كه مردها را به خود مى خواند؛ خوك: عده اى نصرانى بودند كه از خدا خواستند تا غذاى آسمانى بر آنها بفرستد و با اين كه خواسته شان عملى شد بر كفر خود افزودند؛ ميمون: كسانى بودند كه روز شنبه بر خلاف دستور دينشان ماهى گرفتند؛ مارماهى: مرد ديوثى بود كه همسرش را در اختيار مردم مى گذاشت؛ سوسمار: باديه نشينى بود كه سر راه حاجيان را مى گرفت و اموالشان را مى ربود؛ شب پره: دزدى بود كه خرماهاى مردم را از سر درختان سرقت مى كرد؛ كرم سياه: سخن چينى بود كه ميان دوستان جدايى مى انداخت؛ عقرب: مرد بد زبانى بود كه هيچ كس از نيش زبانش آسوده نبود؛ عنكبوت: زنى بود كه به شوهرش خيانت كرده بود؛ خرگوش: زنى بود كه غسل حيض و غيره نمى كرد؛ سهيل: گمرك چى بود در يمن؛ و زهره: زنى نصرانى بود و اين زن همان است كه هاروت و ماروت را فريفت. (75)

## 57- على عليه‌السلام در معراج پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: يا على همانا من در سه جا اسم ترا همراه اسم خود ديدم و با نظر بر آن انس يافتم. هنگامى كه در معراجم به آسمان، به بيت المقدس رسيدم، بر صخره آن يافتم كه نوشته بود خدايى جز الله نيست، محمد فرستاده خداست، او را بوسيله وزيرش تأئید كرده ام و بوسيله وزيرش يارى نموده ام.

به جبرئيل گفتم: وزير من كيست؟ گفت: على بن ابيطالب

و بار دوم هنگامى بود كه به سدرة المنتهى رسيدم ديدم بر آن نوشته است: منم خداوند يكتا كه معبودى جز من نيست، محمد حبيب من است، او را به بوسيله وزيرش تأئید كرده ام و بوسيله وزيرش يارى نموده ام (76)

## 58- راه بهشت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على عليه‌السلام آيا آگاهتان نسازم كه كداميك از شما در اخلاق و روش به من شبيه تريد؟

على عليه‌السلام عرض كرد:، بفرمائيد يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

آنگاه حضرت فرمود: خوش اخلاق ترين شما، و بردبارترين شما و نيكوترين شما نسبت به بستگان خود، و انصاف دهنده ترين شما نسبت به خود... آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اضافه كرد: اى على عليه‌السلام : هر كس صلوات بر من را فراموش كند راه بهشت را گم كرده است. (77)

## 59- على عليه‌السلام در دامان مهر نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

موقعى كه على عليه‌السلام را نزد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مادر على عليه‌السلام فاطمه فرمود: برو حمزه را از ولادت على عليه‌السلام با خبر كن، فاطمه بنت اسد گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اگر من بروم، چه كسى على را شير مى دهد؟ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تو برو من على را سيراب خواهم كرد و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زبان مبارك خود را در دهان على عليه‌السلام گذاشت، وقتى كه فاطمه بنت اسد برگشت، على عليه‌السلام را نظير كودكان ديگر در ميان جامه اى پيچيده و بست. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: گهواره على عليه‌السلام را نزديك رختخواب من بگذاريد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شخصا تربيت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را بر عهده گرفت. على عليه‌السلام را شستشو مى داد، شير در گلوى آن حضرت مى ريخت، در وقت خواب گهواره على عليه‌السلام را تكان مى داد و در موقع بيدارى با على عليه‌السلام سخن مى گفت: و على عليه‌السلام را به سينه خود مى چسبانيد، آن حضرت را براى گردش به كوههاى مكه، شكاف كوهها، رودها و جاده ها مى برد و علوم و اسرار الهى را به گوش آن بزرگوار مى خواند.

## 60- على عليه‌السلام و ابليس ملعون

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد روزى در كنار خانه كعبه نشسته بدم پيرمردى قد خميده را ديدم با موهاى سفيد و بلند كه ابروان او بر چشمانش افتاده بود با عصايى بر دست و كلاهى قرمز و جامه اى پشمين، پيرمرد نزديك شد و در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه بر ديوار كعبه تكيه زده بود نشست. سپس گفت: اى فرستاده خدا آيا مى شود در حق من دعا كنى و از درگاه خدا برايم طلب مغفرت كنى؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پيرمرد كوشش تو فايده ندارد، اعمال تو تباه گشته و درخواست مغفرت در حق تو پذيرفته نخواهد شد. پيرمرد با سرافكندگى از محضر آن حضرت خارج شد و از راهى كه آمده بود بازگشت. در اين هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: يا على عليه‌السلام آيا او را شناختى؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: او همان ابليس ملعون است. على عليه‌السلام مى فرمايد با شنيدن اين جمله برخاستم و خود را به آن پيرمرد رساندم و با او درگير شدم و بر زمينش كوفتم و بعد بر سينه اش نشستم، با دستانم گلويش را به سختى مى فشردم تا او را هلاك كنم در همين حال او مرا به نام صدا زد و از من خواست كه دست از او بردارم و وى را به حال خود رها كم. آنگاه گفت: فانى من المنظرين الى يوم الوقت الملعوم يعنى؛ مرا تا روز قيامت (معلوم) مهلت زندگى داده اند و من تا آن روز زنده خواهم ماند سپس گفت: يا على به خدا سوگند من تو را بسيار دوست دارم (پس اين جمله را از من بگير و نگه دار) آن كس كه در مورد تو به دشمنى و خصومت برخيزد و از تو در دل خود كينه داشته باشد بايد در مشروعيت ولادت خود ترديد كند و مرا در كار پدر خود شريك به شمارد... على عليه‌السلام مى فرمايد: من از حرف او خنده ام گرفت و رهايش ساختم. (78)

## 61- صديق واقعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد روزى در كنار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در غار حرا ايستاده بودم كه ناگهان كوه به لرزه درآمد و تكان سختى خورد، حضرت به كوه اشاره فرمود و گفت: اى كوه آرام بگير، كه بر بالاى تو جز پيامبر و صديقى كه شاهد اوست كس ديگرى نيست. حضرت مى فرمايد: ديدم كه كوه فورا ساكت شد و در جاى خود قرار گرفت و اطاعت خود را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشان داد. (79)

## 62- ماءموريتى شبانه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در تاريكى شبى از شبهاى ظلمانى، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى را به دنبال من فرستاد و مرا احضار كرد، آنگاه فرمود: هم اينك شمشير خود را برگير و برفراز كوه ابوقبيس (80) برو و هر كه را بر قله آن يافتى هلاك گردان. على عليه‌السلام فرمود: من طبق فرمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به راه افتادم و از كوه ابوقبيس بالا رفتم ناگهان مردى سياه چهره و مخوف با چشمانى به سان كاسه آتش در برابر من ظاهر شد. اما همين كه مرا با نام صدا كرد جلو رفتم و با يك ضربه شمشير او را دو نيم كردم در اين هنگام صداى فرياد و ناله بلندى شنيدم كه از ميان خانه هاى مكه برمى خاست، در بازگشت هنگامى كه به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شدم آن حضرت در منزل همسرش خديجه بود، من ماجراى مرد مقتول و فريادهاى همزمان را كه شنيده بودم براى آن حضرت باز گفتم. پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على عليه‌السلام مى دانى چه كسى را كشتى؟ گفتم: خدا و رسول او آگاه ترند. حضرت فرمود: تو بت بزرگ لات و عزى را درهم شكستى، به خدا سوگند از اين پس هرگز آن بتها پرستش و ستايش نگردند. (81)

## 63- بت شكن آخر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: شبى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا نزد خويش فرا خواند. من در منزل همسرش خديجه نزد او حاضر شدم آنگاه فرمود على (آماده باش) و از پى من حركت كن. سپس خود در جلو حركت كرد و من هم به دنبال آن حضرت حركت كردم تا آنى كه در دل آن شب به خانه خدا كعبه رسيديم... رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آهسته فرمود: على از دوش من بالا برو، آنگاه خود خم شد و من از كتف مبارك او بالا رفتم و بر بام كعبه قرار گرفتم و هر چه بت در آنجا بود پايين انداختم، آنگاه از مسجدالحرام خارج شديم و راهى منزل خديجه شديم. در بازگشت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: نخستين كسى كه بتها را درهم شكست جد تو ابراهيم عليه‌السلام بود و آخرين كسى كه بتها را شكست تو بودى بامداد روز بعد هنگامى كه اهل مكه سراغ بتهاى خود رفتند ديدند كه بتهايشان برخى شكسته و برگشته و بر زمين افتاده است. آنها با خود اين اعمال از كسى جز محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر عمويش على عليه‌السلام سر نمى زند... (82)

## 64- قضاوت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اعراب به كثرت نسل خود خيلى علاقمند بودند و اصرار زيادى مى ورزيدند تا در خانواده شان جنس ذكورى باشد لذا روزى سه مرد در طهر واحد با زنى هم بستر شدند و اين زن پسرى زائيد هر سه اين مرد ادعا داشتند كه پدر اين پسر هستند هنوز سوره ى مباركه نور نازل نشده بود تا زناكاران به مجازات خود برسند، لذا آنها با هم اختلاف نزاع داشتند تا اينكه خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم اين قضاوت را به على عليه‌السلام احاله فرمود. اميرالمؤمنين عليه‌السلام دستور داد: نام اين سه مرد را بر 3 ورقه كوچك بنويسند و آن سه ورقه را مثل قرعه لوله كرد و جلوى بچه بيندازند آن قرعه را كه كودك از زمين برمى دارد بنام پدرش خواهد بود. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين قضاوت على عليه‌السلام را به قضاوت حضرت داود عليه‌السلام تشبيه فرمود: الحمد الله الذى جعل فينا اهل البيت من يقضى على سنن داوود. (83)

## 65- عادل دادگر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روى گاوى با شاخ تيز خود شكم خرى را دريد. صاحب خر شكايت خود را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرضه داشت هنوز خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن نگفته بود كه ابوبكر عقيده اش را اظهار كرد و گفت حيوان زبان بسته اى حيوان زبان بسته ى ديگرى را كشت به كسى مربوط نيست. ولى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اگر آن گاو آزاد بود و به خر حمله آورد و شاخش زده صاحب گاو مسئول اين جنايت است زيرا گاو وحشى خود را آزاد گذاشته تا به مال مردم تعدى و تجاوز كند. ولى اگر آنجايى كه گاو بسته بوده و خر با پاى خود به پيش گاو رفته و سرانجام كشته شده صاحب گاو گناهى ندارد و از دادن تاوان معاف است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: قضاوت على كافيست. (84)

## 66- سلام خضر نبى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يكى از راههاى مدينه عبور مى كردند ناگاه مردى بلند قامت و چهارشانه... جلو آمد و بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلام كرد و احترام شايانى نمود سپس رو به على عليه‌السلام كرد و گفت: سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو اى خليفه چهارم، آنگاه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو كرد و گفت: آيا اين گونه نيست كه گفتم؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى چنين است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت على عليه‌السلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: اين چه لقبى بود كه اين مرد ناشناس به من داد و تو هم آن را تصديق كردى، من خليفه ام چهارم هستم؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه كه او گفت تو خليفه چهارم هستى زيرا اولين خليفه آدم عليه‌السلام است (85). و دومين خليفه داود عليه‌السلام است. (86) و سومين خليفه هارون برادر موسى عليه‌السلام است كه خليفه موسى شد (87) و خداوند در (آيه 3 سوره توبه) مى فرمايد:

و اين اعلامى است از طرف خدا و رسولش بر عموم مردم در روز حج اكبر (عيد قربان) كه خداوند و پيامبرش از مشركان بى زار است.

اى على ابلاغ كننده برائت از مشركان از جانب خدا و رسولش تو هستى و تو وصى و وزير من مى باشى و دين مرا ادا مى كنى... پس تو چهارمين خليفه مى باشى چنانكه آن شخص با اين عنوان بر تو سلام كرد آيا مى دانى او چه كسى بود؟

او برادرت خضر عليه‌السلام بود. 0 (88)

## 67- على عليه‌السلام هم نيكو شوهرى است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: چون آفتاب غروب كرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ام سلمه فرمود كه فاطمه عليها‌السلام را نزد او بياورد. ام سلمه فاطمه عليها‌السلام را در حالى كه پيراهنش بر زمين كشيده مى شد آورد، دانه هاى درشت عرق از چهره فاطمه عليها‌السلام بر زمين مى چكيد از حجب و حيا چون نزديك پدر رسيد پاى وى لغزيد و بر زمين آمد رسول خدا فرمود: دخترم خداوند تو را در دنيا و اختر از لغزش حفظ كند، همين كه در برابر پدر ايستاد حضرت پرده از رخسار منورش بر گرفت و دست او را در دست شويش گذارد و گفت: خداوند پيوند تو با دخت پيامبر را مبارك گرداند، على، فاطمه نيكو همسرى است، آنگاه فرمود: فاطمه! على هم نيكو شوهرى است. سپس فرمود: به اتاق خود رويد و منتظر من بمانيد... (89)

## 68- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ جمل خبر مى دهد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالله بن مسعود گفت: به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر گاه از دنيا رحلت كردى چه كسى شما را غسل مى دهد؟ فرمود: هر پيغمبر را وصى او غسل مى دهد. عرض كردم يا رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصى شما كيست؟ فرمود: على بن ابيطالب. عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از شما چه مدت زندگى مى كند؟ فرمود: سى سال همانند يوشع بن نون كه وصى حضرت موسى بود او بعد از موسى نيز سى سال زندگى كرد و صفورا همسر حضرت موسى دختر شعيب پيامبر بر يوشع بن نون خروج كرد و گفت من از تو به امر پيشوايى و رهبرى سزاوارترم. پس يوشع با وى جنگيد و به خوبى با وى كارزار كرد و اسيرش نمود و در حال اسيرى به نيكى با وى رفتار كرد.

حضرت على عليه‌السلام نيز با وى عايشه مى جنگد و به خوبى با او مى جنگد و اسيرش مى كند و با وى به نيكى رفتار مى كند، و خدا درباره او نازل فرموده كه: و قرن فى بيوتكن و لا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى (90) يعنى در خانه هايتان قرار بگيريد و همچون جاهليت پيشين، خودآرايى و جلوه گرى نكنيد و مقصود پروردگار از جاهليت قديم در اين آيه صفورا دختر شعيب است. (91)

## 69- تيرهاى مرگ به خطا نمى رود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرمؤمنان على عليه‌السلام وصى و جانشين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشعار زير را در سوگ جانسوز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الموت لا والد يبقى و لا ولدا |  | هذا السبيل الى ان لاترى احدا |
| هذا النبى و لم يخلد لامته |  | لو خلد الله خلقا قبله خلدا |
| للموت فينا سهام غير خاطئة |  | من فاته اليوم سهم لم يفته غدا |

مرگ نه پدر و نه فرزند را باقى نمى گذارد و برنامه مرگ همچنان ادامه دارد تا همه بميرند.

مرگ حتى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى امتش باقى نگذاشت اگر خداوند كسى را قبل از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باقى مى گذاشت او را نيز باقى مى گذاشت ناگزير ما آماج تيرهاى مرگ كه خطا نمى روند واقع مى شويم كه امروز مورد اصابت تير مرگ نشديم فردا او ما را از ياد نمى برد. (92)

## 70- شمشير ذوالفقار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ذوالفقار نام شمشير معروف على عليه‌السلام است در اينكه آن چرا ذوالفقار (صاحب دو سر، يا صاحب حفره و خالها) و از كجا بدست آمده مطالب مختلفى نقل شده است (93) يكى از اقوال آن است كه اين شمشير در جنگ بدر از ناحيه دشمن به دست على عليه‌السلام رسيد.

ماجراى آن چنين است نبيه و منبه پسران حجاج سهمى از مشركان سبك سروبى تربيت قريش بودند و همواره پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى آزردند و با گفتار ناپسند خود آن حضرت را سرزنش مى كردند اين دو با پسر منبه كه عاص نام داشت در سال دوم هجرت در جنگ بدر شركت كرد و سرانجام نيز با تيغ بران آن حضرت كشته شدند. ذوالفقار كه شمشيرى داراى دو سر از فولاد، نابود در دست عاص بن منبه بود كه پس از كشته شدن او، آن شمشير به دست على عليه‌السلام افتاد و على عليه‌السلام آن را نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به على عليه‌السلام بخشيد (94)

## 71- مؤمن واقعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام از كنار عده اى كه نشسته بودند عبور مى كرد، و ديد آنها لباسهاى سفيد و گران قيمت پوشيده و (نشانه تكبر در آنها مشهود است) رنگ صورتشان برافروخته است و خنده آنها بلند و زياد است و با انگشت خود هر كس را كه از كنارشان رد مى شود مسخره مى كنند. سپس به عده ديگر رسيد كه لاغر اندام و رنگ آنها زرد و در هنگام سخن گفتن متواضع بودند. آن حضرت در حالى كه تعجب كرده بود خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد يا رسول الله دو گروه متفاوت را ديدم و هر دو گروه خود را مؤمن مى دانستند؟ صفت مؤمن چيست؟ پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سكوتى كرد و در پاسخ حضرت على عليه‌السلام فرمود يا على مؤمن بيست خصوصيت دارد كه اگر يكى از آنها در او نباشد ايمانش كامل نيست:

1- به نماز (جماعت) حاضر مى شود 2- زكات را در وقت خود مى پردازد. 3- به مستمندان رسيدگى مى كند. 4- يتيم را نوازش مى كند 5- لباسهاى پاك و پاكيزه مى پوشند. 6- كمر به عبادت حق بسته اند. 7- راست مى گويد 8- به وعده خود وفا مى كند. 9- در امانت خيانت نمى كند. 10- زاهد شب و شير روز هستند. 11- در روز روزه دار و در شب بيدار و عابد هستند. 12- همسايه را آزار نمى دهد. 13- متواضعانه راه مى روند 14- تشييع جنازه مى كند و... (95)

## 72- منزلت على عليه‌السلام در نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صبح آن شب كه فاطمه زهرا عليها‌السلام به خانه شوهر رفت، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظرفى شير به خانه آنها برده و فرمودند: فاطمه جان پدرت فداى تو باد از اين شير بياشام، سپس رو به على عليه‌السلام كردند و فرمودند: پسر عمويت فدايت شود تو هم از اين شير بنوش. (96)

## 73- وصيتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن وصيت خود به من فرمود: يا على هر كس كه همسر خود را اطاعت كند خداوند او را به رو در آتش افكند. على عليه‌السلام عرض كرد: اين اطاعت در چه مواردى است؟ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كسى كه به همسر خود اجازه دهد به حمامهاى بيرون از خانه و يا مجالس عروسى و مجالس نوحه سرايى برود و جامه هاى بدن نما بپوشد. (97)

## 74- دعاى مخصوص

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس گويد: على ابن ابيطالب عليه‌السلام نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و چيزى از آن حضرت در خواست كرد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: يا على به حق آنكه مرا به پيغمبرى فرستاد سوگند كه نزد من هيچ از كم و بيش نيست ولى تو را چيزى مى آموزم كه دوست من جبرئيل براى من آورد و گفت: يا محمد اين هديه اى است از نرد خداى عزوجل كه تو را با آن گرامى داشته و به هيچ كس از پيغمبران پيشين اين هديه را نداده است و آن نوزده جمله است كه هر دلسوخته و هر مصيبت زده و هر اندوهناك و هر غمناك و هر كسى كه در خطر دزد و آتش سوزى باشد آنها را بخواند و هر بنده اى كه از پادشاهى بترسد آن كلمات را بگويد خداوند براى او وسيله رهايى فراهم سازد و آن نوزده جمله است كه چهار جمله آن بر پيشانى اسرافيل نوشته شده و چهار جمله اش بر پيشانى ميكائيل و چهار جمله آن بر گرداگرد عرش و چهار جمله اش بر پيشانى جبرئيل و سه كلمه آن در جائى كه خدا خواسته است نوشته شده است. على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله چگونه آنها را بخوانيم؟ حضرت فرمود: بگو يا عماد من لا عماد له و يا كريم العفو و يا حسن البلاء و يا عظيم الرجاء و يا عون الضعفاء و يا منقذ الغرقى و يا منجى الهلكى يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل انت الذى سجد لك سواد الليل و نورالنهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوى الماء و خفيف الشجر يا الله يا الله يا الله انت وحدك لا شريك لك آنگاه مى گويى بارالها! با من چنين و چنان كن كه بطور مسلم از جاى خود بر نخيزى تا اينكه دعاى تو مستجاب شود. (98)

## 75- حضور شخصى بزرگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسن عليه‌السلام در دوران هفت سالگى، به مسجد مى رفت و پاى منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى نشست، و آنچه در مورد وحى، از آن حضرت مى شنيد به منزل باز مى گشت و براى مادر فاطمه زهرا عليها‌السلام نقل مى كرد (به اين ترتيب كه همچون يك خطيب روى متكائى مى نشست و سخنرانى مى نمود و در ضمن سخنرانى آنچه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا گرفته بود بيان مى كرد) حضرت على عليه‌السلام هر گاه وارد منزل مى شد و با فاطمه زهرا عليها‌السلام سخن مى گفت در مى يافت كه فاطمه عليها‌السلام آنچه از آيات قرآن نازل شده اطلاع دارد از او پرسيد با اينكه شما در منزل هستيد چگونه به آنچه كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد بيان كرده آگاه هستى؟! فاطمه زهرا عليها‌السلام جريان را به عرض رساند كه اين آگاهى از ناحيه فرزندت حسن عليه‌السلام به من انتقال مى يابد. روزى على عليه‌السلام در منزل مخفى شده، حسن عليه‌السلام كه در مسجد، وحى الهى را شنيده بود، وارد منزل شد و طبق معمول، بر متكا نشست، تا به سخنرانى بپردازد، ولى لكنت زبان پيدا كرد، حضرت زهرا عليها‌السلام تعجب نمود! حسن عليه‌السلام به مادر عرض كرد: تعجب مكن، چرا كه شخص بزرگى، سخن مرا مى شنود و استماع او مرا از بيان مطلب، باز داشته است.

در اين هنگام على عليه‌السلام از مخفيگاه خارج شد و فرزندش، حسن ع را بوسيد (99)

## 76- انوار رحمت خداونديم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس مى گويد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست على عليه‌السلام را گرفته و بيرون آمد و مى گفت: اى گروه انصار و اى گروه بنى هاشم اى كروه بنى عبدالمطلب من محمدم، من رسول خدايم، هان، من در جزء چهار نفر از افراد خانواده ام هستم كه از سرشتى كه انوار رحمت بر آن تابيده بود آفريده شديم من و على و حمزه و جعفر. كسى گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اينانند كه با تن در روز قيامت سوار هستند. حضرت فرمود: مادرت به عزايت بنشيند، همانا آن روز بجز چهار كس هرگز كسى سواره نباشد جز من و على و فاطمه و صالح پيغمبر، اما من سوار بر براقم و اما دخترم فاطمه بر شترى از اشتران بهشتى كه لجامش از ياقوت است و دو جامه سبز بر روى آن انداخته شده ميان بهشت و دوزخ مى ايستد آن روز مردم شديدا عرق مى كنند پس بادى از جانب عرش وزيدن گيرد كه عرق مردم را خشك كند فرشتگان و پيغمبران و صديقين مى گويند اين بجز فرشته مقرب و يا پيغمبرى مرسل نبايد باشد پس آواز دهنده اى خبر دهد كه اين نه فرشته مقرب است و نه پيغمبر و مرسل بلكه على بن ابيطالب عليه‌السلام است كه برادر رسول خداست در دنيا و آخرت. (100)

## 77- آن شب خطرناك

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

گروهى از قريش و اشراف مكه از قبايل مختلف در محل تشكيل جلسات مشورتى بزرگان مكه به نام دارالندة جمع شدند تا درباره خطرى كه از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را تهديد مى كرد بينديشند. در اثناء راه پير مرد خوش ظاهرى به آنها برخورد كرد كه در واقع همان شيطان بود از او پرسيدند: كيستى؟ گفت: پيرمردى از اهل نجد. جلسه تشكيل يافت و درباره اينكه چگونه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عنوان مانعى از سر راه بردارند گفتگو مى كردند يكى گفت او را از ميان خون بيرون كنيد تا از دست او راحت شويد، پيرمرد گفت اين هم درست نيست زيرا اگر اين كار را انجام دهيد به سراغ قبايل ديگر عرب مى رود و با گفتار شيرينش در آنها نفوذ مى كند، ابوجهل كه تا آن وقت ساكت بود به سخن آمد و گفت به نظر من از هر قبيله اى يك جوان شجاع و شمشير زن را انتخاب كنيد تا در فرصتى مناسب به طور دسته جمعى به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حمله كنند و او را بكشند اين طور خون او در بين همه قبايل پخش مى شود و بنى هاشم نمى تواند به خونخواهى او قيام كند، پيرمرد نجدى خوشحال شد و گفت: به خداى راءى صحيح همين است نتيجتا همه ى با اين تصميم موافقت كردند.

جبرئيل فرود آمد و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: تا شب را در بستر خود نخوابد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شبانه به سوى غار ثور حركت كرد و سفارش نمود على عليه‌السلام در بستر او بخوابد تا كسانى كه خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تحت نظر داشتند متوجه عدم حضور پيامبر نگردند. على عليه‌السلام كه در آن موقع جوانى 23 ساله بود در بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوابيد هنگامى كه صبح شد و طبق نقشه، جوانان قبائل مختلف جهت قتل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه ريختند، على عليه‌السلام را در بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ديدند، صدا زدند پس محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كجاست؟ حضرت امير عليه‌السلام فرمود: نمى دانم. لذا با اين جانفشانى حضرت على عليه‌السلام ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از گرداب مرگ نجات يافت. (101)

## 78- صاحب سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از ابوذر غفارى روايت شده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا براى احضار على عليه‌السلام به خانه آن حضرت فرستاد من به در خانه على عليه‌السلام آمدم و او را صدا زدم ولى كسى جواب نگفت.

من تعجب كردم موقعى كه ديدم آسياى دستى در خانه آن حضرت خودبخود مى گردد بدون اينكه كسى او را به گردش آورد. من على عليه‌السلام را صدا كردم و آن حضرت نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با او آهسته سخنى گفت كه من نفهميدم آنگاه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم جاى تعجب است از آسيابى كه در خانه على عليه‌السلام خودبخود مى گردد، بدون اينكه كسى آن را به حركت در آورد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه عليها‌السلام را از ايمان و يقين پر ساخته و البته خدا از ضعف بدنى او آگاه است و او را در كارهايش كمك مى نمايد. آيا نمى دانى كه خداوند را فرشتگانى است كه آنها را براى كمك به آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گمارده است. (102)

## 79- حبل الله كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد ميان اصحاب نشسته بود، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اكنون كسى را در وارد مى شود كه اهل بهشت است پس از چند لحظه مرد بلند قامتى كه به اهالى مصر شبيه بود وارد شد و عرض كرد يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اينكه خداوند مى فرمايد: واعتصمو بحبل الله جمعيا و لا تفرقوا مقصود از حبل الله كيست؟ حضرت با دست مبارك خود به على عليه‌السلام اشاره نمود و فرمود اين است حبل الله هر كه بدين شخص تمسك جويد در دنيا و آخرت گمرده نگردد آن مرد على عليه‌السلام را بغل نمود و بوسيد و از مسجد خارج شد. (103)

## 80- عظمت على عليه‌السلام مانند سوره توحيد است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به برخى از كسانى كه در لشكر اسلام به همراهى على صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جنگ ذات السلاسل رفته بودند فرمود: امير و فرمانده خود يعنى على عليه‌السلام را چگونه ديديد؟

عرض كردند: چيزى غير از خوبى از او نديديم، جز آنكه در تمام نمازها كه ما پشت سر او مى خوانديم سوره (قل هو الله احد) را مى خواند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من اين مطب را از او خواهم پرسيد. چون على عليه‌السلام به نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد آن حضرت به او فرمود: يا على چرا در تمام نمازهايى كه با ايشان خواندى جز سوره اخلاص سوره ديگرى نخواندى؟ عرض كرد اى رسول خدا اين سوره را دوست دارم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: براستى كه خدا نيز تو را دوست دارد چنانچه تو سوره توحيد را دوست دارى سپس فرمود: اى على اگر من نمى ترسيدم از اينكه گروههايى از مسلمانان درباره تو بگويند آنچه را كه نصارى (مسيحيان) درباره عيسى بن مريم گفتند (اينكه او را خدا يا پسر خدا خواندند) امروز سخنى درباره تو مى گفتم كه به هيچ گروهى از مردم نگذرى جز آنكه خاك زير پايت را (براى تبرك و تيمن) بردارند. (104)

## 81- ولايت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت امير مؤمنان عليه‌السلام وارد شد در حالى كه آثار سرور و خوشحالى در صورت نازنينش آشكار بود، حضرت على عليه‌السلام سبب آنرا پرسيد. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد كه شيعيان على چه عاصى و چه مطيع آخرالامر در بهشت جايگزين شوند، حضرت على عليه‌السلام به مجرد شنيدن اين كلام سجده شكر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شيعيانم بخشيدم. در اين لحظه حضرت زهرا عليها‌السلام و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام هر يك به ترتيب عرض كردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهايمان را به شيعيان اميرمؤمنان على عليه‌السلام بخشيديم. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهايم را به شيعيان حضرت على مرتضى عليه‌السلام دادم در اين وقت بود كه وحى از طرف خداوند رسيد كه شما از من كريم تر نيستيد، منهم گناهان همه شيعيان على را آمرزيدم. (105)

## 82- عيب پوشى و ستار العيوبى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در خبر آمده است كه روزى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با جمعى از اصحاب خود نشسته بودند ناگه شخصى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و عرض كرد:

يا رسول الله در فلان خانه مردى و زنى به فساد مشغولند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين خبر تو را بايد بررسى كنم و آنها را بخواهم ببينم مطلب چيست؟

چند تن از صحابه كه آنجا بودند اجازه احضار آنها را خواستند، ليكن پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ يك از آنان را اجازه نداند تا اينكه حضرت على عليه‌السلام خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود:

يا على تو برو و ببين اين ماجرا كه مى گويند راست است يا نه

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آمد تا رسيد به در خانه، آنگاه چشمان خود را بر هم گذاشت و وارد خانه شد و دست بر ديوار داشت تا وقتى كه گرد خانه گرديد و بيرون آمد چون خدمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من گرد آن خانه گشتم ولى هيچ كس را آنجا نديم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نور نبوت مطلب را يافت كه على عليه‌السلام نمى خواهد آن دو را رسوا نمايد لذا فرمود:

يا على انت فتى هذه الامه يعنى: يا على تو جوانمرد اين امتى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصبحت زيرا بك يا شحنه النجف |  | بهر نثار مرقد تو نقد جان بكف (106) |

## 83- پاسخ مهربانى هاى فاطمه بنت است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود، هنگامى كه مادرم از دنيا رفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را در پيراهن خود كفن كرد و بر او نماز گزارد و بر او هفتاد مرتبه تكبير گفت. آنگاه وارد قبر شد و بر در و ديوار و اطراف قبر دست مى كشيد گويى مى خواست قبر را فراختر و آماده كند. سپس از قبر خارج شد و در حالى كه به شدت مى گريست به قبر سفارش كرد تا بر مادرم سخت نگيرد وقتى از كار خاك سپارى فارغ شد و رفت عمر بن خطاب از آن حضرت پرسيد: اى رسول خدا ديدم شما درباره اين زن طورى رفتار كرديد كه پيش از اين سابقه نداشت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى عمر اين زن پس از مادرم كه مرا زاييد مادر ديگر من بود. جبرئيل از سوى خداوند برايم خبر آورده كه او اهل بهشت است و خداى تعالى هفتاد هزار فرشته را ماءمور كر تا بر جنازه اش نماز بگزارند، فاطمه بنت اسد روزى از قول پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيده بود كه فرموده: انسانها در روز قيامت عريان محشور مى شوند پس به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: واى از اى رسوايى

پيامبر بدو فرمود: من از خدا مى خواهم تا تو را پوشيده برانگيزد و باز زمانى كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيد كه از عذاب قبر سخن مى فرمود. گفت: واى از ناتوانى. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از خدا مى خواهم تا عذاب قبر را بر تو آسان كند. فاطمه بنت اسد پس از مرگ ابوطالب عليه‌السلام همچنان همگام با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صحنه هاى گوناگون حضور داشت و او زنى بود كه در مدينه با پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تجديد بيعت كرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جان به فداى مژه بسته ات |  | من على ام حيدر دل خسته ات (107) |

## 84- قطب هستى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام فرمود: در شب تولد نور پاك فاطمه عليها‌السلام، زلزله عظيمى در مكه اتفاق افتاد و سنگهاى بزرگى از كوه ابوقبيس جدا شد و بر زمينهاى پست و بلند مى غلطيدند و آن قدر اين زلزله ادامه داشت كه ابوطالب بر بالاى بلندى رفت و به خداوند عرض كرد:

الهى و سيدى اسالك بالمحمديه المحمودية و بالعلوية العالية و باالفاطمية البيضاء الا تفضلت على اهل التهامة بالرحمة و الرافته.

بدين ترتيب ابوطالب در پيشگاه خداوند به ساحت مقدس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام توسل جست از بركت نام ايشان همان لحظه زمين مكه آرام شد. (108)

## 85- زنى جاسوس و خبررسان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زنى به نام ساره كه وابسته به يكى از قبائل مكه بود از مكه به مدينه خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: آيا مسلمان شده اى و به اينجا آمده اى؟ عرض كرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجرت آمده اى. گفت: نه فرمود: پس چرا آمده اى. گفت: شما اصل و عشيره ما بوديد و سرپرستان ما همه رفتند و من شديدا محتاج شدم آدم نزد شما تا عطايى به من بكنيد حضرت فرمود: پس جوانان مكه چه شدند؟ (چون قبلا اين زن براى جوانها خوانندگى مى كرد) عرض كرد: بعد از جنگ بدر هيچ كس از من تقاضاى خوانندگى نكرد. حضرت به فرزندان عبدالمطلب دستور داد لباس و مركب و خرج راه به او دادند و اين در حالى بود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آماده فتح مكه مى شد در همين حال حاطب ابن ابى بلتعه كه از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد ساره آمد و نامه اى به او بداد و گفت آن را به اهل مكه بده و 10 دينار پول و يك قواره پارچه نيز به او داد در نامه او اسرار و اطلاعات مربوط به جبه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبنى بر فتح مكه بود. ساره نامه را بر داشته به قصد مكه حركت كرد. جبرئيل اين ماجرا را به اطلاع پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رساند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام و عمار و عمر و زبير و طلحه و مقداد و ابومرثد را فرمان داد تا نامه را سريعا از آن زن بگيرند آنها حركت كردند و در همان مكانى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بود به ساره رسيدند آنها نامه را از او خواستند او سوگند ياد كرد نامه اى نزد من نيست اثاث سفر او را تفتيش كردند چيزى نيافتند.

لذا همگى تصميم گرفتند كه برگردند ولى على عليه‌السلام مخالفت كرد و فرمود: نه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ما دروغ گفته و نه ما دروغ مى گوييم آنگاه شمشير خود را كشيد و فرمود: نامه را بيرون بياور و گرنه بخدا سوگند گردنت را مى زنم ساره وقتى مساءله را جدى يافت نامه را كه در ميان گيسوانش پنهان كرده بود بيرون آورد و آنها نامه را خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورند. آنگاه حضرت حاطب را خواست و از او توضيح خواست او نيز علت اين عمل خود را گفت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را بخشيد. (109)

## 86- ابوتراب افتخار اميرالمؤمنين عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كنيه ابوتراب محبوبترين كنيه براى اميرالمؤمنين عليه‌السلام بود. هر گاه وى را بدين كنيه مى خواندند خشنود و شادمان مى گشت. كنيه ابوتراب زمانى به على عليه‌السلام عطا شد كه هنوز ازدواج نكرده بود. اما جريانى كه باعث شد امام على عليه‌السلام عنوان ابوتراب را از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دريافت كند اينگونه است كه عمار ياسر نقل كرده است:

من و على بن ابيطالب در جنگ عشيره (اين غزوه در ماه جمادى الاخر كه 16 ماه از هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشته بود رخ داد و اين جنگ قبل از جنگ بدر بود. ) با هم بوديم هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آنجا فرود آمد و موضع رفت گروهى از طايفه بنى مدلج را ديديم كه در چشمه و نخلستان خود مشغول كارند. على بن ابيطالب عليه‌السلام به من گفت: اى ابواليقظان مى آيى نزد اين قوم برويم و ببينيم چگونه كار مى كنند؟ گفتم: اگر بخواهى مى رويم پس نزد آنان رفتيم و ساعتى كارهايشان را تماشا نموديم آنگاه خوابمان گرفت رفتيم در بين نخلهاى كوچك روى خاكهاى نرم آنجا خوابيديم. به خدا سوگند كسى ما را بيدار نكرد. جز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او با پاهايش ما را حركت مى داد (ما از خواب بيدار شديم) در حالى كه خاك آلود بوديم در آن روز رسل خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون على بن ابيطالب عليه‌السلام را خاك آلود ديد به او گفت: مالك يا ابا تراب؟ تو را چه شده، اى ابوتراب؟ (چرا تو چنين خاك آلوده شده اى؟) سپس فرمود: آيا شما را آگاه نكنم از دو نفر كه بدبخت ترين مردم اند؟ گفتيم، آرى اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يك مردك سرخ روى، قوم ثمود كه ناقه صالح را پى كرد و ديگر آن كه به اينجاى توضربت مى زند (و دستش را بر پيشانى على عليه‌السلام گذاشت) آن گاه محاسن على عليه‌السلام را گفت: و گفت:: تا اينكه اين از خون آن تر شود. (110)

... البته در كتاب مناقب ابن شهر آشوب ج 3، ص 113 قضيه فوق بگونه اى ديگر نقل گرديده است.

اين گونه مى گويند: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نخلستانهاى مدينه دنبال على عليه‌السلام مى گشت تا اينكه رسيد به باغى و ديد و على عليه‌السلام مشغول كار است و گرد و غبار سر و روى او را گرفته است خطاب به او فرمود: مردم را سرزنش نمى كنم در اينكه به تو ابوتراب بگويند و در امتاع الاسماع ص 61 سيد حيدر حلى گويد:

هنگامى كه على عليه‌السلام به دنيا آمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ابوتراب ناميد، و شيخ صدوق به سند خود از عباة بن ربعى نقل كرده كه او گفت: از عبدالله بن عباس پرسيدم چرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را ابوتراب ناميد؟ گفت: چون كه على عليه‌السلام پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صاحب زمين و حجت خدا بر اهل آن است و بقا و آرامش زمين به واسطه اوست همانا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگامى كه روز قيامت فرا رسد و شخص كافران ببيند خداوند تبارك و عالى چه پاداشى براى شيعيان على عليه‌السلام مهيا نموده است، مى گويد: اى كاش خاك بودم يعنى: اى كاش شعيه على عليه‌السلام بودم و اين همان گفتار خداوند است در قرآن كريم كه مى فرمايد: و يقول الكافر ما ليتنى كنت ترابا.

## 87- مگر خودت يا فردى مثل خودت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه سوره برائت (توبه) نازل شد ابتدا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را بوسيله ابوبكر به سوى اهل مكه فرستاد تا براى مردم سوره و را قرائت و ابلاغ كند وليكن جبرئيل نازل شد و عرض كرد: لايبلغها الا انت او رجل منك آن را هيچ كس نرساند مگر خودت يا مثل خودت پيامبر على عليه‌السلام را خواست و فرمود: اين سوره را تو بايد ببرى. على عليه‌السلام گفت: من ابلاغ مى كنم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: برو كه خدا زبان تو را ثابت مى دارد و قلب تو را هدايت مى كند.

على عليه‌السلام در ميانه راه خود را به ابوبكر رسانيد و نامه را از او گرفت. ابوبكر محزون و ناراحت بازگشت و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: آى درباره من آيه اى نازل شده كه از اين ماءموريت مرا عزل كرديد؟ فرمود: نه بلكه من ماءمور شدم كه يا خود آن را ابلاغ نمايم يا مردى از خاندانم آن را ابلاغ كند. (111)

## 88- حامى بى بديل دين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در جنگ احد شصت و يك زخم برداشت، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد تا ام سلمه وام عطيه به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چيزى نگذشت كه آنها با نگرانى به خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده و عرض كردند كه وضع بدن على عليه‌السلام طورى است كه ما هر زخمى را مى بنديم ديگرى باز مى شود و زخمهاى تن او آنچنان زياد و خطرناك است كه ما از حيات او نگرانيم. پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با جمعى از مسلمانان بعنوان عيادت به منزل على عليه‌السلام وارد شدند در حالى كه بدن او يك پارچه زخم و جراحت بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دست مبارك خود بدن او را مسح مى كرد و مى فرمود: كسى كه در راه خدا اين چنين ببيند آخرين درجه مسئوليت خود را انجام داده است و زخمهايى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست روى آنها مى كشيد بزودى التيام يم يافت. على عليه‌السلام در اين هنگام گفت: الحمدالله كه با اين همه فرار نكردم و پشت به دشمن ننمودم. (112)

## 89- نگين پادشاهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوذر غفارى مى گويد: روزى از روزهاى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد نماز مى خواندم سائلى وارد مسجد شد و از مردم تقاضاى كمك كرد ولى كسى چيزى به او نداد. سائل دست خود را به آسمان بلند كرد و گفت: خدايا تو شاهد باش كه من در مسجد رسول تو تقاضاى كمك كردم ولى كسى جواب مساعد به من نداد در همين حال على عليه‌السلام كه در حال ركوع بود با انگشت كوچك دست راست خود به او اشاره كرد، سائل نزديك آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بيرون آورد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در حال نماز اين جريان را مشاهده كرد هنگامى كه از نماز فارغ شد سر به سوى آسمان بلند كرد و چنين عرض كرد خداوندا برادرم موسى از تو تقاضا كرد كه سينه او را وسيع گردانى و كارها را بر و آسان و گره از زبان او بگشائى تا مردم گفتارش را درك كنند و نيز درخواست كرد هارون را كه برادرش بود وزير و ياورش قرار دهى و به وسيله او نيرويش را زياد كنى و در كارهايش شريك سازى. خداوندا من محمد پيامبر و برگزيده توام سينه مرا گشاده كن و كارها را بر من آسان ساز و از خاندانم على عليه‌السلام را وزير من گردان تا بوسيله او پشتم محكم گردد. ابوذر گفت: هنوز دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پايان نيافته بود كه جبرئيل نازل شد و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: بخوان، پيامبر گفت چه بخوانم: گفت بخوان انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤ تون الزكاة و هم راكعون (113)

## 90- امتياز و اخلاص برتر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شيبه و عباس هر كدام بر ديگرى افتخار مى كردند و در اين باره مشغول سخن بودند كه على عليه‌السلام از كنار آنان گذشت و پرسيد: به چه چيزى افتخار مى كنيد؟ عباس گفت: امتيازى به من داده شده كه احدى ندارد و آن مسئله آب دادن به حجاج خدا است شيبه گفت: من تعمير كننده مسجدالحرام و كليد دار كعبه هستم. على عليه‌السلام گفت: با اينكه از شما حيا مى كنم بايد بگويم كه من داراى افتخارى هستم كه شما نداريد. آنها پرسيدند كدام افتخار؟ حضرت فرمود: من با شمشير جهاد كردم تا شما ايمان به خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورديد عباس خشمگين شد و برخاست و به سراغ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: آيا نمى بينى على چگونه با من سخن مى گويد:؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود على عليه‌السلام را صدا كنيد. على عليه‌السلام هنگامى كه به خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد پيامبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چرا اينگونه با عمويت عباس سخن گفتى؟ على عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا اگر من او را ناراحت ساختم بيان حقيقتى بوده كه در برابر گفتار حق هر كس مى خواهد ناراحت شود و هر كس مى خواهد خشنود گردد. (114)

## 91- شقى ترين انسانها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: سنگدل ترين افراد اقوام نخستين كه بود؟ على عليه‌السلام در پاسخ عرض كرد: آن كسى كه ناقه قوم ثمود را به هلاكت رساند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: راست گفتى. اينك بگو شقى ترين افراد اقوام اخير چه كسى است؟ على عليه‌السلام گفت: نمى دانم اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت فرمود: كسى كه شمشير را بر اين نقطه از سر تو وارد مى كند (و اشاره به قسمت بالاى پيشانى آن حضرت كرد). (115)

## 92- سد ابواب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از جانب خداوند به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر شد كه تمام درهايى كه از خانه مسلمين به مسجد منتهى مى شود مسدود كند جز در خانه على عليه‌السلام لذا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد تمام در خانه هايى كه به داخل مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گشوده مى شد به جز خانه على عليه‌السلام بسته شود اين امر براى بعضى از مسلمانان گران آمد تا آنجا كه حمزه عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين كار گله كرد كه چگونه در خانه عمويت و ابوبكر و عمر و عباس (عموى ديگر پيامبر) را بستى اما در خانه پسر عمويت را بازگذاردى؟ لذا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى ديد اين امر آنها گران آمده است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بى نظيرى در تمجيد توحيد خداوند ايراد كرد. سپس فرمود: اى مردم من شخصا درها را نبستم و نگشودم و شما را مسجد بيرون نكردم و على عليه‌السلام را ساكن ننمودم بلكه وحى الهى و فرمان خداوند را اجرا نمودم. (116)

## 93- شفاعت در قيامت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام فرمود: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى فرمود: روز قيامت من در موقف شفاعت مى ايستم و آن قدر گنهكاران را شفاع كنم كه خداوند گويد: آيا راضى شدى اى محمد؟! من مى گويم راضى شدم، سپس على عليه‌السلام فرمود: اميد بخش ترين آيات قرآن اين آيه است و لسوف يعطيك ربك فترضى (117)

## 94- على كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابربن عبدالله انصارى گفت: ما در كنار خانه خدا در خدمت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم كه على عليه‌السلام به سوى ما آمد هنگامى كه چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما مى آيد. سپس رو به كعبه كرد و گفت به خداى اين كعبه قسم كه اين مرد و شيعيانش در قيامت رستگارند بعد رو به ما كرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ايمان آورد و قيام او به فرمان خدا بيش از همه شما است وفايش به عهد الهى از همه بيشتر، قضاوتش به حكم الله افزون تر، مساواتش در تقسيم بيت المال از همه زيادتر، عدالتش درباره رعيت از همه فزون تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.

جابر گفت: در اينجا آيه ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خيرابريه (118) نازل شد و پس از آن هنگامى كه على عليه‌السلام مى آمد اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گفتند بهترين مخلوق خدا بعد از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد. (119)

## 95- على عليه‌السلام موجودى ملكوتى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در مسجد استراحت مى كرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شد و على عليه‌السلام را بيدار كرد و فرمود: برخيز اى جنبده الهى (واى موجود خدايى) يكى از ياران حضرت عرض كرد: اى رسول خدا آيا ما حق داريم يكديگر را با چنين اسمى صدا بزنيم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:: نه، اين نام مخصوص اوست، او است كه دابة الارض و جنبده خدايى است و خدا در قرآن، او را با اين نام خوانده است، سپس فرمود: اى عى در آخرالزمان خداوند تو را در بهترين صورت زنده مى كند و وسيله اى در دست تو است كه دشمنان را با آن علامت مى زنى. (120)

## 96- على عليه‌السلام و قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام با جمعى از مسلمانان گفتگو مى كرد از جمله آنكه فرمود شما را به خدا قسم مى دهم آيا شما مى دانيد هنگامى كه خداوند آيه (يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين) را نازل كرد سلمان فارسى سئوال كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا منظور از آن عام است يا خاص؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ماءمورين به اين دستور همه مؤمنان و اما عنوان صادقين مخصوص برادرم على عليه‌السلام و اوصياء بعد او تا روز قيامت است، هنگامى كه على عليه‌السلام اين سئوال را كرد حاضران همه گفتند آرى اين سخن را از پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيديم. (121)

## 97- هدايت بدون جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا به سوى يمن فرستاد فرمود: با هيچ كس پيكار مكن مگر آنكه قبلا او را دعوت به سوى حق كنى، به خدا سوگند اگر يك انسان به دست تو هدايت شود براى تو بهتر است از تمام آنچه خورشيد بر آن طلوع و غروب مى كند (122)

## 98- وضو و نماز، كفاره

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام فرمود: ما با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد به انتظار نماز بوديم كه مردى برخاست و عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! من گناهى كرده ام. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روى از او برگرداند، هنگامى كه نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول خود را تكرار كرد. پيامبر فرمود: آيا با ما اين نماز را انجام ندادى؟ و براى آن بخوبى وضو نگرفتى؟ عرض كرد: آرى. فرمود: اين كفاره گناه تو است. (123)

## 99- جهنم را مى آورند!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى آيه ( وجى ء يومئذ بجهنم... ) نازل شد رنگ چهره مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دگرگون گشت. اين حالت بر اصحاب گران آمد، بعضى به سراغ على عليه‌السلام رفتند و ماجرا را بيان كردند. على عليه‌السلام آمد و ميان دو شانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بوسيد و گفت: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پدر و مادرم به فدايت باد، چه حادثه اى روى داده؟ فرمود: جبرئيل اين آيه را بر من تلاوت كرد.

على عليه‌السلام گفت: چگونه جهنم را مى آورند؟

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار مى كشند و مى آورند! و آن در حال سركشى است كه اگر او را رها كنند همه را آتش مى زند، سپس من در برابر جهنم قرار مى گيرم و او مى گويد: اى محمد! مرا با تو كارى نيست، خداوند گوشت تو را بر من حرام كرده است.

على عليه‌السلام مى فرمايد: در آن روز (قيامت) هر كس در فكر خويش است، اما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: رب امتى، رب امتى (پروردگارا! امتم، امتم)!

## 100- قضاوت عادلانه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در اواخر عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را براى ارشاد مردم يمن و قضاوت و حكومت بين آنها به آنجا فرستاد در آن ايام حادثه عجيبى رخ داد گروهى براى شكار شيرى گودال عميقى را كنده و شيرى را در ميان آن انداخته و محاصره كردند ناگهان پاى يكى از آنها لغزيد، او براى حفظ جان خود دست ديگرى را گرفت و او نيز دست سومى را و سومى دست چهارمى و سرانجام همه آنها به داخل گودال افتاد و بر اثر حمله شير به آنها هر چهار نفر مردند.

در مورد ديه و خون بهاى آنها بين بستگانشان اختلاف و نزاع شد تا حدى كه ماجرا به جنگيدن رسد. امام على عليه‌السلام وقتى از ماجرا مطلع شد نزد آنها رفت و فرمود: من در ميان شما داورى مى كنم و اگر به داورى من رضايت نداديد به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برود تا در ميان شما قضاوت كند. آنگاه فرمود: فرد اولى كه طعمه شير شد ديه اى ندارد، ولى بايد بستگان او يك سوم ديه يك انسان را (مثلا از صد شتر؛ 33 شتر) به اولياء دومين مقتول بپردازند.

(القضاء كما قضى على؛ قضاوت صحيح همان است كه على قضاوت كرد)

بايد توجه كرد كه امام خونبهاى مقتول چهارم را ميان اولياى سه نفر مقتول قبلى بطور مساوى تقسيم كرد. زيرا بستگان اولى يك سوم ديه را به اوليا دومى دادند و بستگان دومى دو سوم ديه را (كه يك سوم آن از خودشان بود) دادند و بستگان سومى همه ديه را كه دو سوم آن از ديگرى بود پرداختند. (124)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو بوالحسنى تو مرتضايى |  | تو جلوه ى حق تو مصطفايى |
| مقصود نبى ز لافتايى |  | ممدوح خدا ز هل اتايى (125) |

## 101- منافق كينه توز

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه جمعى از مهاجران و انصار در مسجد النبى نشسته بودند ناگاه على عليه‌السلام وارد مسجد شد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمى استقبال كردند تا اينكه على عليه‌السلام در جايگاه خود كه در محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود نشست در اين ميان دو نفر از حاضران كه متهم به نفاق بودند با هم درگوشى صحبت مى كردند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى كه آنها را ديد دريافت كه چرا آهسته با هم حرف مى زنند، آن حضرت خشمگين شد بطورى كه آثار خشم در چهره مباركش ظاهر شد سپس فرمود سوگند به آن كسى كه جانم در دست او است داخل بهشت نمى شود مگر كسى كه مرا دوست بدارد آگاه باشيد دروغگو است كسى كه گمان كند مرا دوست دارد ولى اين شخص (اشاره به على عليه‌السلام را دشمن دارد. در اين هنگام دست على عليه‌السلام در دست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و اين آيه (مجادله /9) نازل گرديد: اى كسانى كه ايمان آورده ايد هنگامى كه رازگويى مى كنيد به گناه و تعدى و معصيت رسول، رازگويى نكنيد...

## 102- بهترين فرد امت من

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت زهرا عليها‌السلام بيمار شده بود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى ديدار او آمده بود سپس فرمود: زهراى من حالت چطور است؟ چرا غمگين هستى؟ فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: پدر كسالت دارم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا به چيزى ميل دارى؟ فاطمه عليها‌السلام عرض كرد به انگور ميل دارم ولى مى دانم كه اكنون فصل انگور نيست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خدا قدرت آن را دارد كه انگور براى ما بفرستد آنگاه چنين كرد اللهم ائتنا به مع افضل امتى عندك منزله خدايا انگور را همراه كسى كه از نظر مقام بهترين فرد امت من در پيشگاه تو است نزد ما بفرست. چند لحظه اى نگذشت كه على عليه‌السلام وارد خانه شد و ديدند زنبيلى و زير عبا به دست گرفته است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: الله اكبر، الله اكبر، خدايا همانگونه كه دعاى مرا (در مورد بهترين فرد امت) به على اختصاص دادى شفاى دختر مرا در اين انگور قرار بده فاطمه زهرا عليها‌السلام از آن انگور خورد و هنوز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه بيرون نرفته بود كه آن بانوى بزرگوار شفا يافت. (126)

## 103- ايثارگرى بيدار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام شبى را براى آبيارى نخلستان، فردى اجير شد تا در برابر، آن مقدارى جو از صاحب نخلستان مزد بگيرد. آن شب را تا صبح به كارگرى و آبيارى پرداخت و آن مقدار جو را گرفت آن جو را سه قسمت كرد يك قسمت آن را آرد نمود و با آن نان تهيه كرد ولى همان لحظه مسكينى آمد و تقاضاى غذا كرد. حضرت آن نان را به او داد تا سير گردد با قسمت دوم آن نيز نان تهيه كرد وقتى كه آماده يتيمى آمد و از آن حضرت تقاضاى كمك كرد حضرت نان را به او داد با قسمت سوم آن جو نيز حضرت نانى تهيه كرد وقتى كه آماده شد اسيرى آمد و تقاضاى غذا كرد حضرت آن نان را به او داد خود و همسر و فرزندانش گرسنه ماندند... (127)

## 104- ماءموريتى در يمن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا نزد خويش فرا خواند و از من خواست كه به منظور برقرارى صلح و آشتى در ميان مردم يمن به آن ناحيه سفر كنم. به آن حضرت عرض كردم: اى رسول خدا آنان جمعيتى هستند كه عمرى از ايشان گذشته در حالى كه من جوانى (كم سن و سال) هستم حضرت فرمود: يا على عليه‌السلام در بدو ورود به يمن كه به گردنه افيق رسيدن بايست و با صداى بلند بگو اى درخت، اى كلوخ، اى زمين، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ستاره خدا، بر شما درود فرستاده است. على عليه‌السلام مى فرمايد: راهى يمن شدم همين كه بر فراز گردنه افيق قرار گرفتم و بر يمنى ها اشراف پيدا كردم ناگهان ديدم كه آنها با نيزه و كمانهاى خود در حالى كه شمشير به دست بودن به طرف من حمله كردند من بنا به توصيه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان جا به صداى بلند فرياد زدم اى درخت، اى كلوخ، اى زمين، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده خدا، بر شما درود فرستاده است. در اين هنگام شنيدم كه درخت و كلوخ و زمين همگى يك صدا به لرزه در آمدند و گفتند: بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده خدا و بر تو درود. شنيدن اين صداها لرزه بر اندام يمنى ها انداخت و زانوهايشان سست شد (آماده و گوش به فرمان) من نيز در ميان آنها صلح و آشتى برقرار ساخته و به مدينه بازگشتم. (128)

## 105- يا على عليه‌السلام چگونه توبه كنم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى يك نفر مهدور الدم يعنى كسى كه به خاطر جرمى حكمش قتل مى باشد به امام على عليه‌السلام متوسل شد و عرض كرد يا على عليه‌السلام چه كنم تا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا ببخشد؟ اميرمؤمنان عليه‌السلام به او فرمود: به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برو و آيه 91 سوره يوسف را تلاوت كن.

تا الله لقد اثرك الله علينا و ان كنا لخاطئين به خدا سوگند خداوند تو را بر ما تقدم داشته و ما خطا كار بوديم (129)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى درنگ آيه بعد (آيه 92 سوره يوسف) را قرائت فرمود (130) لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين و توضيحى بر شما نيست خداوند شما را مى بخشد و او مهربانترين مهربان است. (131)

و قرائت اين آيه از طرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزله حكم عفو آن حضرت از آن شخص قرار گرفت. (132)

## 106- اعدام مفسدين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان فتح مكه توسط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، كه در سال 8 هجرى به وقوع پيوست پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه را، حتى ابوسفيان را با آن همه سوابق سوء مورد عفو قرار داد و فرمود: (اليوم يوم المرحمة لا الملحمة امروز روز عفو و گذشت است نه روز انتقام) ولى عجيب اين بود كه عده اى كه تعداد آنها 6 نفر بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: هر كجا آنها را يافتيد بكشيد اگر چه به پرده كعبه آويزان شده باشند اين عده عبارت بودند از مقيس بن صبابه، عبدالله بن سعد بن ابى سرح، عبدالله بن خطل، حويرث بن نفيل و دو نفر آوازه خوان كه با ساز و آواز خود از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدگويى مى كردند. حضرت على عليه‌السلام يكى از آن دو آوازه خوان بدگو و حويرث بن نفيل را كشت و جمعا 3 نفر از شش نفر آنها بدست على عليه‌السلام كشته شدند. (133)

## 107- كوكب هدايت بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن مغازلى شافعى مذهب روايت كرده از ابن عباس كه وى مى گويد: شبى اصحاب پيامبر در خانه ايشان جمع بودند تا اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند امشب در نزديكى سحر كوكبى از آسمان فرود مى آيد پايين در خانه هر كه فرود آمد آن شخص ولى من است. همان شب همه اصحاب نخوابيدند از همه طماع تر عباس پدرم بود (چون عباس عموى رسول الله بود) ناگهان اصحاب ديدند كه كوكبى روشن از آسمان پايين آمد تا در خانه على عليه‌السلام فرود آمد البته پس از اين واقعه اصحاب گفتند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره ابن عمش على عليه‌السلام در ضلالت است و مى خواهد پسر عم خود را ولى خود كند.

## 108- پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بى وفايى مردم مى گويد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على! اين جماعت امر (خلافت و امامت) ترا نقض و غصب نموده و خلافت را بدون تو، خودشان به تنهايى گرفته و درباره تو نافرمانى مرا مى كنند!!! پس بر تو باد بردبارى، تا خداوند امر خود را نازل كند. اى على آگاه باش به همين زودى، آنها با تو بى وفايى خواهند كرد، پس آنها را مگذار كه به تو راه يافته و خوارت كنند و خونت را بريزند (يعنى صبر را پيشه خود كن) چون امت پس از من به تو خيانت خواهند كرد اين خبر را جبرئيل از پروردگار به من داد. (134)

## 109- آبرودارترين فرد نزد خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد روزى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيديم از آن حضرت خواستم تا از خداوند براى من طلب مغفرت نمايد. حضرت فرمود: چنين خواهم كرد آنگاه حضرت برخاست و نمازگزارد سپس دستهايش را به دعا برداشت آنگاه شنيدم كه به خداوند عرض كرد پروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت على سوگند مى دهم كه عى را مشمول عفو و غفران خود سازى. گفتم اى رسول خدا اين چه دعايى است؟ (چرا خداوند را به حق من سوگند دادى) حضرت فرمود: يا على مگر كسى در پيشگاه خداوند آبرودارتر و گرامى تر هست تا او را شفيع درگاهش كنم. (135)

## 110- من ضامن بدهى او هستم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوسعيد خدرى مى گويد: در حيات رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر جنازه يكى از انصار حاضر شد. فرمود: آيا بر او دينى هست؟ گفتند: آرى، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگشت، على عليه‌السلام به حضرت گفت: من ضامن بدهى او هستم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود (فك الله رقبتك كما فككت عن اخيك المسلم) (136) آرى امام على عليه‌السلام آنگونه بود كه در بخشش مال خود چنين بود اما حاضر نبود از بيت المال كمترين مالى به شيعيان نزديكش بدهد مگر آنكه حق او باشد.

## 111- دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى زن با حجاب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى به همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قبرستان بقيع نشسته بوديم آن روزه هوا سخت بارانى بود در همين حال زنى كه سواره بود از جلوى ما عبور كرد ناگهان دست آن حيوان در گودى فرو رفت و در نتيجه آن زن نقش بر زمين شد. پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ديدن اين صحنه روى گرداند و ناراحت شد. اطرافيان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردند يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن زن پوشيده است و بر تن جامه اى دارد كه تمام بدن او را پوشانده است. حضرت در حق او دعا كرد و گفت: پروردگارا زنانى كه خود را پوشيده نگه مى دارند مشمول رحمت و غفران خود بگردان الله اغفر للمتسر ولات سپس فرمود:

اى مردم براى پوشش از جامه هايى استفاده كنيد كه اندامتان را پوشيده نگه دارد و همسرانتان را به هنگام خروج از منزل با پوشيدن آن در حفظ و امان نگه داريد. (137)

## 112- نام گذارى امام حسن عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه حضرت فاطمه عليها‌السلام امام حسن عليه‌السلام را به دنيا آورد، به حضرت على عليه‌السلام فرمود: نام او را انتخاب كن. اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: من بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سبقت نمى گيرم. سپس او را نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بردند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را بوسيد و فرمود: چه نامى برايش انتخاب كرديد؟ حضرت على عليه‌السلام جواب داد قبل از شما نامى انتخاب نكرديم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من هم بر خداى خويش سبقت نمى گيرم جبرئيل از طرف خدا نازل شد و پيام تبريك خداوند را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رساند و عرض كرد: خداوند عز و جل امر مى كند كه چون نسبت على عليه‌السلام به شما مانند نسبت هارون به موسى است او را به نام فرزند هارون نام بگذار. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: نام او چه بود؟ جبرئيل جواب داد: شبر. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: زبان من عربى است، جبرئيل عرض كرد: معادل آن در زبان عربى حسن است. (138)

## 113- حضرت على عليه‌السلام و جعفر جامع و چگونگى آن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از جمله طرقى كه از جانب پروردگار اعظم جل و علا بوسيله خاتم الانبيا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افاضه فيض رحمانى بر على عليه‌السلام شد جفر جامع بوده است و آن صحيفه و كتابى بود مشتمل بر علم ما كان و ما يكون الى يوم القيامة بطريق حروف رمز كه آن كتاب و علم آن از مخصوصات على و ائمه طاهرين عليه‌السلام بوده است.

سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الواداع جبرئيل آمد و به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر داد كه عمرت به آخر رسيده آن حضرت دستهاى مبارك خود را به درگاه حضرت واهب العطايا برداشت و عرض كرد: خدايا به من وعده دارى و هرگز خلف وعده نمى كنى.

خطاب الهى رسيد على را بردار و بالاى كوه احد پشت به قبله بنشين حيوانان صحرا را صدا كن تا تو را اجابت مى نمايند در ميان آنها بز سرخ رنگ بزرگى است كه اندكى شاخ او بالا آمده است به على امر كن او را ذبح نمايد و پوست او را از طرف گردن بكند و وارونه كند او را دباغى كرده آنگاه جبرئيل مى آيد و دوات و قلم و مركب مى آورد كه از جنس مركب زمين نمى باشد هر چه جبرئيل مى گويد: تو به على بگو بنويسد آن نوشته و پوست باقى مى ماند و هرگز مندرس نمى شود و محفوظ خواهد ماند هر گاه او را بگشايند تازه خواهد بود.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همان دستور بالاى كوه احد عمل نمود جبرئيل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت امر فرمود به على عليه‌السلام آماده كار شد آنگاه جبرئيل از جانب رب جليل وقايع مهمه عالم را كلا و جزء به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گفت، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم به على مى فرمود: بر آن پوست مى نوشت تا آنكه پوستهاى باريك پاچه و دستها و پاهاى او را هم نوشت و ثبت شد در آن كتاب كلما كان و ما هو كائن الى يوم القيمة هر چه بود و هر چه بعد خواهد شد تا روز قيامت.

تمام را نوشتند حتى اسامى اولادها و ذرارى و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر يكايك اولاد خواهد آمد تا روز قيامت در آن كتاب ثبت گرديد.

آنگاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن جلده و جفره را به على عليه‌السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولايت و امامت قرار گرفت كه هر امامى از دنيا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت مى سپارد.

پس اين كتاب مخصوص على عليه‌السلام و يازده فرزند آن حضرت است و در آن همه چيز هست از علم منايا و باليا و احكام و تمام لغتها و مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتيح علوم مخصوص امام على عليه‌السلام مى باشد. (139)

## 114- محبوبترين خلق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

انس بن مالك مى گويد: چند پرنده را به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند و به آن حضرت هديه دادند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را بين همسان خود تقسيم كرد كه به هر يك از آنها سه پرنده رسيد يكى از همسران آن حضرت دو پرنده قطاة از سهميه خود را پخته و آماده كرده و به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و خود به همان يك پرنده قناعت كرد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين دعا كرد: خدايا محبوبترين خلق در پيشگاه خود و در نزد مرا به اينجا بفرست تا از غذايى كه از اين پرنده آماده شده با هم بخوريم...

امام على عليه‌السلام حاضر شد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آن حضرت از آن غذا ميل كردند. (140)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز مشرق تا به مغرب گر امام است |  | اميرالمؤمنين حيدر تمام است (141) |

## 115- محرم اسرار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: يا على خدا به من دستور داده تا تو را به خود نزديك كرده و علوم خودم را به تو تعليم كنم تا از آنها تو نگهدارى نمايى آنگاه اين آيه نازل شد كه و تعيها اذن واعية و آنگاه به على عليه‌السلام فرمود: تو آن گوش نگهدارنده هستى (142) و ابوسعيد خدرى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدم معنى الذى عنده علم من الكتاب چيست؟

فرمود: او وصى برادرم سليمان بن داود بود. گفتم: و من عنده علم الكتاب كيست؟ فرمود: ذاك اخى على بن البى طالب يعنى: او برادرم على بن ابيطالب است. (143)

## 116- ازدواج حضرت زهرا عليها‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قبل از خواستگارى امام على عليه‌السلام از حضرت زهرا عليها‌السلام، خواستگاران زيادى از جمله ابوبكر، عمر، عثمان و عبدالرحمن بن عوف جهت خواستگارى خدمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده بودند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست رد به سينه تمامى آنها زد و فرمود: امر ازدواج دخترم با خداست (امرها الى ربها) تا اينكه روزى ابوبكر و عمر در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودند و سعد بن معاذ انصارى و چند تن ديگر نيز در آنجا حضور داشتند در مورد حضرت زهرا عليها‌السلام صحبت به ميان آمد. ابوبكر گفت: اشرف قريش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را خواستگارى كردند ولى آن حضرت فرمود: تزويج فاطمه به فرمان خداست ولى على عليه‌السلام هنوز به خواستگارى او نرفته گمان مى كنم تنگ دستى او مانع از چنين كارى شده است. آنگاه او به عمر، و سعدبن معاذ گفت: آيا مايليد باتفاق هم نزد على عليه‌السلام برويم و در اين مورد با وى مذاكره كنيم و چنانچه تهى دستى او مانع از اين امر باشد به او كمك مالى بكنيم؟ سعد گفت: خدا توفيقت دهد. سلمان مى گويد: آنها از مسجد خارج شده و در جستجوى على عليه‌السلام به خانه او رفتند ولى او را نيافتند و معلوم شد كه آن حضرت در نخلستان مردى از انصار براى دريافت مزدى با شتر آبكشى مى كند. آنگاه به نزد او رفتند و چون چشم على عليه‌السلام به آنها افتاد. فرمود: چه خبر است، چه چيزى شما را وادار كرد كه به اينجا بياييد؟ ابوبكر گفت: يا على عليه‌السلام خصلت نيكى نيست كه تو در آن فضيلت نداشته باشى. اشراف قريش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دخترش را خواستگارى كرده اند و او به آنها جواب رد داده و فرموده است كار تزويج فاطمه عليها‌السلام با خداست علت اين كه شما در اين مورد با پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صحبت نمى كنيد چيست؟ من يقين دارم كه خدا و رسولش او را براى تو نگه داشته اند. على عليه‌السلام از شنيدن سخن ابوبكر چشمانش اشك آلود شد فرمود: اى ابابكر مرا به هيجان آوردى و به چيزى كه از آن غافل بودم تذكر دادى به خدا سوگند كه من به اين امر راغب هستم و فقط فقر و تهيدستى مانع از انجام اين كار است. ابوبكر گفت: چنين مگو تمام دنيا و مافيها در نزد خدا و رسولش هيچ ارزشى ندارد. آنگاه على عليه‌السلام براى خواستگارى فاطمه عليها‌السلام خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد. (144)

خود حضرت امير عليه‌السلام فرمود: وقتى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! عرض كردم: بلى يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. فرمود: آيا ترا رغبت ازدواج هست؟ عرض كردم: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داناتر است، پيش خود فكر كردم كه آن حضرت مى خواهد يكى از زنان قريش را به من تزويج كند تا اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعدا مرا نزد خود احضار فرمود: و من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم وقتى مرا ديد با چهره گشاده تبسم فرمود: و من دندانهاى او را كه از سفيدى مى درخشيد ديدم آنگاه فرمود: يا على بشارت باد ترا كه خداى متعال امر مرا درباره ازدواج تو كفايت كرد. عرض كردم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چگونه؟ حضرت فرمود جبرئيل نازل شد سنبل و قرنفل به من داد و من آنها را گرفته و بوئيدم و از سبب آن پرسيدم گفت: خداوند به فرشتگان بهشت دستور داد كه بهشت را زينت دهند و منادى از عرش صدا زد كه روز وليمه على بن ابيطالب است و خداوند فرشتگان را فرمود: كه گواه باشيد من فاطمه را به على تزويج كردم و آنها را براى هم پسنديدم.

## 117- ولى خدا، وصى پيمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بستر وفات قرار رفت سر مباركش بر دامن حضرت على عليه‌السلام بود و خانه پر از انصار و مهاجران بود عباس عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پيش روى حضرت بود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عباس فرمود: ايا وصيتم را عمل مى كنى و قرضم را ادا مى نمايى و به وعده هايم وفا مى نمايى. عباس گفت من پيرو عيال وارم و تهى دست، (توان اين كار را ندارم) لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن جمع 3 مرتبه حرف خود را تكرار كرد ولى عباس نپذيرفت آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين امور را به كسى مى سپارم كه حقش را ادا خواهد كرد و مانند تو سخن نخواهد گفت: سپس به حضرت على عليه‌السلام فرمود: اى على عليه‌السلام ، اى برادر محمد، آيا قبول مى كنى كه به وعده هاى محمد عمل كنى و به وعدهايم وفا كنى و قرضش را بپردازى و ميراثش را بگيرى؟! حضرت على عليه‌السلام كه گريه گلويش را گرفته بود نتوانست جواب دهد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن خود را تكرار كرد در اين هنگام عرض كرد: آرى فدايت گردم، سود و زيانش با من، على عليه‌السلام فرمود: من به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگاه مى كردم ديدم انگشتر خود را از انگشت خود بيرون كرد و فرمود: تا من زنده ام اين انگشتر را به دست خود كن، حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد چون آن را در انگشت خود كردم در حالى كه آرزو مى كردم كه از تمام ميراث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همين انگشتر را داشته باشم. سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بلال چرا خواست و به او فرمود: اين وسائل را بياور كه عبارتند از: كلاه، خود، زره، پرچم، پيراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه برد، كمربند و عصا (كه آن كمربند بهشتى بود) دو جفت نعلين، دو پيراهن معراج پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و پيراهن جنگ احد و سه كلاه: 1- كلاه مسافرت، 2- كلاه عيد قربان و عيد فطر و روزهاى جمعه حضرت. 3- كلاهى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سر مى گذاشت و با اصحابش به گفتگو مى نشست و بعد فرمود: تا دو استر شهباء، و دلدال و دوشتر غضبا و تصواء و دو اسب جناح و اسب حزوم و حمار عفير را نيز بياورند

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه اينها را به امام على عليه‌السلام سپرد و فرمود: اقبضها فى حياتى تا من زنده ام اينها را از من دريافت كن. (145)

و در كلامى ديگر حضرت فرمود: يا على قم فاقبض هذا بشهادة من فى البيت من المهاجرين و الانصار كى لا نيازعك احد من بعدى (146)

اى على برخيز و در برابر چشم حاضران از مهاجران و انصار اينها را دريافت كن تا بعد از من هيچ كس با تو (و رهبرى تو) نزاع و ستيز نكند.

سپس امام على عليه‌السلام برخاست و آنها را تحويل گرفت و به خانه خود برد و در محل امنى گذاشت و برگشت.

لذا به شهادت ماءخذ روايى صحيح و شعراى زمان صدر اسلام و كتابهاى اصيل اسلامى ما حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در صدر اسلام نيز به وصى شناخته شده بود ولى بنى اميه دست به دست هم دادند كه آثار اميرالمؤمنين عليه‌السلام را محو كنند و يكى از كارهاى آنها حذف اين لقب و اشتهار از حضرت وصى صلوات الله عليه بود. (147)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوشته بر در فردوس كاتبان قضا |  | نبى رسول و وليعهد حيدر كرار (148) |

## 118- قثم بن عباس، آخرين كسى كه با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وداع كرد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كسانى كه مسئوليت غسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عهده داشتند عبارت بودند از: على بن ابى طالب عليه‌السلام ، عباس بن عبدالمطلب، فضل و قثم، فرزندان عباس، اسمة بن زيد و شقران، غلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (149) اما كسانى كه وارد قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدند، على عليه‌السلام ، فضل و قثم فرزندان عباس بودند. (150) عبدالله بن حارث بن نوفل گويد: همراه با على بن ابيطالب عليه‌السلام در عمره بودم كه گروهى از مردم عراق بر او وارد شدند و گفتند: اى ابوالحسن! ما نزد تو آمده ايم از امرى سئوال كنيم كه دوست داريم ما را از آن مطلع سازى. حضرت كه متوجه سئوال آنها شد، فرمود: تصور مى كنم مغيره ادعا كرده و به شما گفته است كه او جديدترين عهد ديدار با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دارد. يعنى، او آخرين نفرى است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديده است، گفتند آرى! ما آمده ايم اين را از شما سئوال كنيم. حضرت فرمود: مغيره دروغ گفته است، زيرا جديدترين عهد ديدار با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن قثم بن عباس است، چون او آخرين نفر از ما بود كه از قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خارج گرديد.

شيخ طوسى او را از اصحاب على عليه‌السلام معرفى كرده است زمانى كه كارگزار مكه بود حضرت طى نامه هايى، او را از دسيسه هاى معاويه مطلع ساخت و در نامه اى ديگر مسئوليت حج را به عهده او گذارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| على زبعد محمد زهركه هست به است |  | اگر تومؤمن پاكى بكن براين اقرار(151) |

## 119- حيدر قاهر، غالب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

انس بن مالك گفت: در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مردى بود كه از عبادت و كوشش او در نماز ما تعجب مى كرديم، نام و نحوه عبادت او را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرديم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را نشناخت، هيكل و قواره اش را شرح داديم باز نشناخت، در همين بين خود او از راه رسيد عرض كرديم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همين مرد است فرمود: شما توصيف مردى را مى كنيد كه در پيشانيش مهر شيطان است، آن شخص پيش آمد تا مقابل ما رسيد ولى سلام نكرد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به او فرمود: ترا به خدا سوگند راست بگو وقتى به اين جمع رسيدى با خود نگفتى در ميان اينها يك نفر از من بهتر و برتر نيست؟ او جواب داد: صحيح است. سپس براى اداى نماز رهسپار شد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چه كسى اين مرد را مى كشد؟ ابوبكر پيشنهاد را پذيرفت و براى كشتن او عازم شد وقتى وارد مسجد شد ديد او مشغول نماز است با خود گفت: سبحان الله مردى را در حال نماز بكشم با اينكه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از كشتن نمازگزاران نهى فرمود: لذا منصرف گرديد و بيرون آمد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از او پرسيد: ابوبكر چه كردى؟ او عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوشم نيامد او را در حال نماز بكشم چون شما از كشتن نمازگزاران ما را نهى نموده ايد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: چه كس او را مى كشد؟ عمر از جاى خود حركت كرد و رفت تا او را بكشد وقتى رسيد او را در حال سجده ديد گفت: ابوبكر از من بهتر است و (او را نكشت) برگشت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: چه ردى؟ گفت كه او را در حال سجده ديدم از كشتن او صرف نظر نمودم، براى سومين بار حضرت فرمود: چه كسى او را مى كشد؟

على عليه‌السلام عرض كرد: من، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر او را پيدا كردى، وقتى على عليه‌السلام وارد مسجد شد مشاهده كرد او خارج شده لذا خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد پيامبر سئوال كرد؟ چه شد عرض كرد از مسجد بيرون رفته بود. حضرت فرمود:

لو قتل هذا لكان اول فتنه و آخرها اما انه سيخرج من ضئضئى هذا قوم...

(اگر كشته شده بود آغاز و پايان فتنه همين بود... ) نشانه اين گروه (خوارج) آن است كه در ميان آنان مرد سياه چهره ناقص دستى است كه منتهاى آن گوشتى است مثل پستان زن كه حالت ارتجاعى و كشش دارد. (152)

امام على عليه‌السلام پس از فراغت از جنگ نهروان دستور داد كه بدن (ذوالثديه) را در ميان كشته ها پيدا كنند وقتى حضرت جسد او را ديد و بدن او را با همان وصفى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توصيف كرده بود يافت به كرانه اين موفقيت به سجده افتاد (153).

علامه امينى مى نويسد: صاحب اين داستان ذوالثديه (154) رئيس خوارج از قبيله بنى تميم بود كه مؤ سس جنگ نهروان بود كه آخر سر هم كشته شد.

هرگز فريب دشمن رو به صفت نخورد

زين روى گفته اند كه شير خدا عليست (155)

## 120- دفاع از حريم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى از طريق وحى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر رسيد كه 3 نفر از كافران به بتهاى خود سوگند خورده اند تا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بكشند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح اين مطلب را به مردم اعلام كرد. آنگاه فرمود: چه كسى داوطلب مى شود به سوى آنها برود آنها را قبل از رسيدن به مدينه بكشد؟

مردم سكوت كردند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود گمان مى كنم پسر ابوطالب على عليه‌السلام در ميان شما نيست يكى از اصحاب گفت، يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام دچار تب شده لذا در نماز شركت نكرده است. به من اجازه بدهيد تا بروم و پيغام شما را به او برسانم. عامر به حضور على عليه‌السلام رفت و جريان را گفت. على عليه‌السلام از خانه بيرون آمد در حالى كه دو طرف پيراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد عرض كرد اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جريان چيست؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطلب را گفت:. آنگاه تاءكيد فرمود: لازم است تا جلو آنها گرفته شود. على ع ضمن اعلام آمادگى اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لباس و شمشير و زره خود را به على عليه‌السلام داد و عمامه خود را بر سر على عليه‌السلام نهاد و شمشير به دستش داد اسب خود را نيز آورد و على عليه‌السلام را بر آن سوار كرد و به سوى آن 3 نفر فرستاد. 3 روز از رفتن على عليه‌السلام گذشت و هيچ خبرى هم از ناحيه جبرئيل نرسيد. فاطمه عليها‌السلام نگران شد دست حسن و حسين عليه‌السلام را گرفت و نزد پدر رفت و عرض كرد: پدر تصور مى كنم اين دو كودك يتيم شده اند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شنيدن اين سخن بى اختيار گريه كرد. سپس به مردم فرمود: هر كس خبر از على عليه‌السلام بياورد او را به بهشت مژده مى دهم. مردم در جستجوى على عليه‌السلام رفتند تا اينكه عامر خبر سلامتى على عليه‌السلام را آورد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به استقبال على عليه‌السلام رفت ديد آن حضرت در حالى كه دو اسير و يك سر بريده و سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدينه مى آيد. آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: دوست دارى من شرح سفر تو را بگويم يا خود مى گويى؟ آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر قوم گردى حضرت على عليه‌السلام عرض كرد: آن 3 نفر در بيابان مى آمدند وقتى مرا ديدند فرياد زدند تو كيستى گفتم: من على پسر ابوطالب پسر عموى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشم. آنها گفتند: ما كسى را به عنوان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمى شناسيم و براى ما هم فرقى نمى كند كه ترا بكشيم يا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را صاحب اين سر بريده به شدت به من حمله كرد پس از رد و بدل شدن ضربه هايى باد سرخى وزيد و آنگاه صداى تو را يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ميان آن باد شنيدم كه فرمودى زره او را از ناحيه گردن كنار زدم رگ گردنش را بزن من هم زدم سپس باد زردى وزيد صداى تو را از ميان آن شنيدم كه فرمودى زره را از رانش كنار زدم بر ران او بزن و من نيز به ران او زدم آنگاه سر او را جدا كردم. وقتى كه او را كشتم رفقاى او تسليم شدند و گفتند: اين رفيق ما را كه تو كشتى با هزار سواره حريف بود اكنون ما تسليم تو هستيم ولى ما را نكش ما شنيده ايم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شخصى مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حكم كند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى على عليه‌السلام ، صداى اولى كه در نبرد خود شنيدى صداى جبرئيل بود و صداى دوم صداى ميكائيل بود حالا يكى از آنها را بياور. على عليه‌السلام يكى از آن دو اسير را آورد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بگو لا اله الا الله او در پاسخ گفت: گفتن كلمه كوه ابوقبيس براى من بهتر از آن است كه اين كلمه را بگويم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: او را كنارى ببر و بعد گردنش را بزن. على عليه‌السلام فرمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اجرا كرد سپس نوبت اسير دومى شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: بگو لا اله الا الله او گفت:: مرا نيز به رفيقم ملحق كنيد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: او را نيز ببر و گردنش را بزن، در اين ميان جبرئيل نازل شد و عرض كرد: اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پروردگارت سلام مى رساند و مى فرمايد: اين شخص را نكش زيرا داراى دو خصلت نيكوست: 1- در ميان قوم خود سخاوت دارد. 2- او داراى اخلاق نيكوست. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: دست نگهدار كه جبرئيل اينگونه مى گويد:. آن مشرك وقتى از علت تأخیر قتل خود مطلع شد، گفت: آرى سوگند به خدا هيچ گاه با داشتن برادرى مالك يك درهم نشده ام يعنى پولى پس انداز نكرده ام بلكه هر چه يافتم به بستگانم دادم و هيچ گاه در ميدان جنگ پشت به جنگ ننموده ام و من گواهى مى دهم كه معبودى جز خداى يكتا نيست و محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

## 121- جنگ حنين، شكست و پيروزى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حنين سرزمين است در نزديكى شهر طائف كه غزوه اى در آنجا وقوع شد كه به نام غزوه حنين و يا غزوه اوطاس و غزوه هوازن معروف شد.

اين جنگ از آنجا شروع شد كه طايفه اى بزرگ هوازن هنگامى كه از فتح مكه با خبر شدند رئيسشان مالك بن عوف آنها را جمع كرد و به آنها گفت: ممكن است محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از فتح مكه به جنگ با ما برخيزد. آنها گفتند: صلاح در اين است كه ما پيشدستى كنيم و به او حمله كنيم.

هنگامى كه اين خبر به گوش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد به مسلمانان دستور داد آماده حركت به سوى سرزمين هوازن شوند.

در آخر ماه رمضان يا ابتداى ماه شوال سال هشتم هجرى بود كه رؤ ساى طايفه هوازن نزد مالك بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگيرى با مسلمانان هيچ كس فكر فرار در سر نپروراند و به اين ترتيب وارد سرزمين اوطاس شدند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرچم بزرگ لشگر را بست و به دست على عليه‌السلام داد و تمام كسانى كه براى فتح مكه پرچمدار بخشى از لشگر اسلام بودند به دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با همان پرچم به سوى ميدان حنين حركت كردند. در اين وقت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطلع شد كه صفوان بن اميه مقدار زيادى زره در اختيار دارد شخصى را نزد او فرستاد و يكصد زره به عنوان عاريت از او خواست. صفوان سئوال كرد: براستى عاريه است يا غضب؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: عاريه اى است كه ما آن را تضمين مى كنيم و سالم بر مى گردانيم. صفوان يك صد زره به عنوان عاريت به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داد و خود شخصا با حضرت حركت كرده دو هزار نفر از مسلمانانى كه در فتح مكه اسلام را پذيرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام كه همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برا فتح مكه آمده بودند كه مجموعا دوازده هزار نفر مى شدند براى ميدان جنگ حركت كردند. مالك بن عوف كه مرد پر جراءت و با شهامتى بود به قبيله خود دستور داد غلافهاى شمشير را بشكند و در شكافهاى كوه و دره هاى اطراف و لابلاى درختان بر سر راه سپاه اسلام كمين كنند، و هنگامى كه در تاريكى اول صبح مسلمانان به آنجا رسيدند كه يك باره به آنان حمله ور شوند و لشكر را در هم بكوبند او اضافه كرد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مردان جنگى هنوز روبرو نشده تا طعم شكست را بچشد! هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز صبح را با ياران خواند فرمان داد به طرف سرزمين حنين سرازير شدند. در اين موقع بود كه ناگهان لشگر هوازن از هر سو مسلمانان را زير رگبار تيرهاى خود قرار دادند گروهى كه در مقدمه لشگر قرار داشتند و در ميان آنها تازه مسلمانان مكه هم بودن فرار كردند و اين امر سبب شد كه باقيمانده لشكر نيز فرار كند. مسلمانان چون به جمعيت انبوه خود مغرور شده بودند آثار شكست در آنان آشكار گشت. در اين ميان على عليه‌السلام كه پرچمدار لشكر بود با عده كمى در برابر دشمن ايستاده بود و همچنان به پيكار ادامه داد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم در قلب لشكر قرار داشت و عباس عموى آن حضرت و عده اى از بنى هاشم كه از نه نفر تجاوز نمى كرد اطراف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گرفته بودند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشينى از كنار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشت. حضرت به عباس كه صداى بلند و رسايى داشت دستور داد فورا از تپه اى كه در آن نزديكى بود بالا برود و به مسلمانان فرياد زند: اى گروه مهاجران و انصار! اى ياران سوره بقره! و اى اهل بيعت شجره! به كجا فرار مى كنيد؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اينجاست! هنگامى كه مسلمانان صداى عباس را شنيدند بازگشتند و گفتند: لبيك لبيك و انصار در اين بازگشت پيش قدم بودن.

حمله سختى از هر جانب به سپاه دشمن كردند و با يارى پروردگار به پيشروى ادامه دادند آنچنان كه طايفه هوازن به طرز وحشتناكى به هر سو پراكنده شدند و پيوسته مسلمانان آنها را تعقيب مى كردند.

حدود يك صد نفر از سپاه دشمن كشته شد و اموالشان به غنيمت مسلمانان در آمد و گروهى نيز اسير شدند. پس از پايان جنگ، نمايندگان قبيله هوازن خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و اسلام را پذيرفتند و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محبت زياد به آنها كرد و حتى مالك بن عوف رئيس و بزرگ آنها اسلام را پذيرفت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اموال و اسيران را به او برگرداند و رياست مسلمانان قبيله اش را به او واگذار كرد. (156)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به رتبت ساقى كوثربه مردى فاتح خيبر |  | به نسبت صهرپيغمبر ولى والى والا(157) |

## 122- ورود به بهشت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در قسمتى از يك روايت مفصل آمده است: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردم فرمود:

اى گروه مردم هر كس با اقرار به توحيد و كلمه لا اله الا الله مخلصانه بدون آنكه چيزى به آن مخلوط كند خدا را ملاقات نمايد اهل بهشت است امام على بن ابيطالب عليه‌السلام بپا خاست و عرضه داشت پدر و مادرم فدايت چگونه اين كلمه را مخلصانه بگويد و چيزى به آن مخلوط نكند براى ما بيان كن تا حد آن را بشناسيم؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى براى دنيا خواهى و حرص بر جمع آورى مال و خوشنود بودن به امور مادى و گناه و معصيت و بردگى و بندگى پول اين كله را نگويد و متأسفانه مردمى چنين اند كه گفتارشان، گفتار نيكان ولى كردارشان كردار ستمگران و تبهكاران است با زبان شهادت به توحيد مى دهند اما هر فسق و فجورى را مرتكب مى شوند پس هر كس خداى عزوجل را ديدار كند و در او اين خصلت ها نباشد و قولش لا اله الا الله است بهشت براى اوست و هر گاه دنيا را بگيرد و آخرت را ترك كند اهل دوزخ است. (158)

## 123- شرط قبولى توحيد و ايمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوسعيد خدرى مى گويد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و تنى چند از يارانش از جمله حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام گرد او بودند. حضرت فرمود: هر كس لا اله الا الله گويد وارد بهشت مى شود پس دو تن از ياران آن حضرت گفتند ما مى گوييم لا اله الا الله. پيامبر فرمود: همانا لا اله الا الله از اين شخص (اشاره به حضرت على عليه‌السلام و شيعيانش قبول مى شود باز آن دو تن تكرار كردند و گفتند: ما نيز مى گوييم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بر سر على عليه‌السلام گذارد آنگاه به آن دو نفر گفت، علامت پيروى از او اين است كه بيعت او را نشكنيد و در مسند و مقام او ننشينيد و سخنش را تكذيب نكنيد.

## 124- امير انفاق و كرم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان براى سركوبى كفار حركت كردند، كافران بدون جنگ تسليم شدند و در نتيجه اراضى و اموالى از آنها كه در اصطلاح فيى گفته مى شد به دست مسلمين افتاد امام صادق عليه‌السلام فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن فيى را بين مسلمانان تقسيم كرد يك قطعه از آن سهم تقسيم شده براى حضرت على ع شد، آن حضرت در آن زمين چاهى حفر كرد تا به آب رسيد به حدى كه آب آن چاه به اندازه گردن شتر فوران مى كرد. امام على عليه‌السلام آن چشمه را به نام عين ينبع (چشمه جوشان) ناميد. شخصى به حضور على عليه‌السلام آمد و در اين مورد به او بشارت داد و تبريك گفت امام على ع فرمود:

و بشر الوارث، بشر الوارث هى صدقه بتافى حجيج بيت الله و عابر سيبله لاتباع و لاتوهب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين

يعنى: به وراث مژده و خبر بده، اين چشمه فقط وقف گرديده تا در آمد آن در راه تاءمين معاش و مخارج زائران خانه كعبه و مسافران در راه خدا به مصرف برسد فروختن و بخشيدن و به ارث بردن آن جايز نيست. كسى كه آن را بفروشد يا ببخشد لعنت خدا و فرشتگان و همه انسانها بر او باد. (159)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى آسمان رحمت و بحر سخا على |  | وى داده عدل تودو جهان را صلا على (160) |

## 125- سرمشق اهل وفا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس مى گويد: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از يك نفر عرب باديه نشين شترى را به چهارصد درهم خريد هنگامى كه پول را داد اعرابى فرياد زد كه هم شتر و هم پول براى اوست. ابوبكر از آنجا عبور كرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: بين ما قضاوت كن من پول شتر را داده ام ولى اعرابى ادعا دارد كه شتر و پول مال خودش مى باشد. ابوبكر گفت: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطلب روشن است شما بايد بينه (دو نفر شاهد عادل بياوريد كه پول ما شما است.

سپس عمر از آنجا عبور كرد او نيز چنين قضاوت نمود. سپس على عليه‌السلام آمد. پيامبر به اعرابى فرمود: آيا به قضاوت اين جوان كه مى آيد راضى هستى؟

اعرابى گفت: آرى. هنگامى كه على به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد اعرابى گفت: اين شتر مال من است و درهمها (پولها) نيز مال من است اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ادعاى چيزى دارد بايد بينه بياورد. امام على عليه‌السلام به اعرابى سه مرتبه گفت: شتر را رها كن تا رسول خدا آن را خود ببرد چرا كه شتر را پيامبر از تو خريدهاست) ليكن اعرابى به دستور على عليه‌السلام و حرفهاى او اعتنايى نكرد آن حضرت اعرابى را گرفت و ضربه محكمى به او زد.

مردم جمع شدند و هر كس سخنى مى گفت على عليه‌السلام به رسول خدا عرض كرد: نصدقك على الوحى و لانصدقك على اربعماة درهم؛ ما سخن تو را در مورد صدق وحى تصديق مى كنيم ولى درباره چهارصد درهم تصديق نكنيم. (161)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلطان هروسراست صهر رسول خداست |  | سرمشق اهل وفاست مهر و وفاى على (162) |

## 126- كاركردن عيب نيست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شرايط زندگى على عليه‌السلام به اندازه اى تنگ شد كه گرسنگى شديدى امام على عليه‌السلام را فرا گرفت. آن حضرت از خانه بيرون آمد و در جستجوى آن بود تا كارى پيدا شود تا كارگرى كند و با مزد آن غذايى تهيه و گرسنگى خود را رفع نمايد.

در مدينه كار پيدا نكرد، تصميم گرفت به حوالى مدينه كه مزرعه اى است در يك فرسخ و نيمى مدينه رفته تا در آن روستاى كوچك آنجا كارى پيدا كند.

وقتى به روستا رسيد ديد زنى مشغول الك كردن خاك مى باشد و منتظر كارگرى جهت كمك مى باشد نزد آن زن رفت و معلوم شد كه آن زن كارگرى نياز دارد.

پس از صحبت با او قرار بر اين شد كه على عليه‌السلام آب از درون چاه آورد و آن خاك را گل كرده تا براى ديوار كشى آماده شود و در ازاى هر دلو آب يك خرما اجرت و مزد گيرد.

حضرت جمعا شانزده دلو از چاه آب آورد آنگاه مشغول تهيه گل شد پس از اتمام كار آن زن شانزده خرما به آن حضرت داد امام نيز به مدينه بازگشت.

على عليه‌السلام بعد جريان را براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعريف كرد آنگاه هر دو نشسته و با هم آن خرماها را خوردند (163)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اينقدردانم كه برفرق كمال خويش زد |  | آفرينش از وجود حيدر كرار گل (164) |

## 127- پيروى از على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم و بر گرد آن حضرت جمعيتى از قريش را ديدم. حضرت به من نگاهى كرد و فرمود: يا عى همانا مثل تو در اين امت مانند حضرت عيسى بن مريم است زيرا عده اى او را بسيار دوست داشتند و افراط در دوستى او نمودند و هلاك شدند و دسته اى او را دشمن داشتند و هلاك شدند و اما عده اى دنباله رو او بودند پس نجات يافتند اطرافيان آن حضرت فرمودند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بزرگ شمردند و خنديدند و گفتند: يا رسول الله على را شما با انبيا و رسولان خدا تشبيه مى نمايى؟! (165)

## 128- على عليه‌السلام خير البريه است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوبكر هذلى از شعبى روايت كرد: مردى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من مطلبى بياموز تا خداوند به سبب آن مرا نفعى بخشد. حضرت فرمود: بر تو باد به بخشش و كرم كه در دنيا و آخرت به تو نفع مى بخشد ناگاه على عليه‌السلام وارد شد و عرض كرد يا رسول الله حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام شما را مى خواند پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست آنگاه آن مرد گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين مرد كه آمد چه كسى بود در پاسخ او حضرت فرمود: او كسى است كه خداى متعال در حق او در قرآن كريم فرموده ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه. (166)

## 129- اولين پيشتاز عامل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن شهر آشوب به سند خود مى نويسد: وقتى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت على عليه‌السلام خبر شهادت برادرش جعفر طيار را در جنگ موته داد. حضرت وقتى، خبر شهادت برادر خود را شنيد فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و در روايت ديگر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده است كه انا لله و انا اليه راجعون را پيش از حضرت على عليه‌السلام كسى نگفته بود. (167)

## 130- همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در محراب عبادت به راز و نياز با خداوند مشغول مى بود و اميرالمؤمنين على عليه‌السلام براى رسيدگى به حوائج مردم، پشت سر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به مردم مى نشست و مردم حوائج خويش را از آن حضرت سئوال مى كردند. على عليه‌السلام دعاهاى زيرا را از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند و مى فرمايند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى وارد مسجد مى شد مى گفت اللهم افتح لى ابواب رحمتك؛ خدايا درهاى رحمتت را بر من بگشا.

و به هنگام خروج از مسجد مى گفت: اللهم افتح لى ابواب رزقك؛ خدايا درهاى روزيت را بر من بگشا (168)

## 131- هم سفره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام خرما مى خوردند هر خرمايى را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خورد به آرامى هسته اش را نزد على عليه‌السلام مى نهاد تا اينكه خرماها تمام شد ولى پيش حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ هسته خرمايى نبود و مه نزد على عليه‌السلام بود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كه هسته اش بيشتر بود او پرخور است. حضرت امير عليه‌السلام گفت: هر كه خرما را با هسته خورده او پرخورتر است. وقتى حضرت على عليه‌السلام اين لام را گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبسم فرمود و فرمان داد تا هزار درهم به آن حضرت انعام بدهند. (169)

## 132- صدقه قبل از سئوال كردن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: به درستى كه در قرآن مجيد آيه اى است كه عمل به آن ننموده هيچ كس نه قبل از من و نه بعد از من (170) زيرا من يك دينار را به ده درهم فروختم (انفاق كردم) و قبل از هر سئوالى كه از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كردم يك درهم به فقير دادم سپس يك مطلب از آن حضرت سئوال مى كردم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت على عليه‌السلام فرمود: يا على، به من وحى رسيده كه قبل از هر پرسشى از من، اول بايستى صدقه اى به فقير بدهند و من قصد دارم مقدار صدقه را يك دينار قرار دهم. على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اگر مقدار صدقه يك دينار باشد؟ مردم سئوالى نمى كنند. حضرت فرمود: پس چقدر باشد. حضرت على عليه‌السلام عرض كرد: يك دانه گندم يا يك دانه جو، باز هم كسى حاضر به سئوال كردن از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشد مگر على عليه‌السلام كه ده سئوال نمود و اين آيه در شاءن او نازل گرديد (171)

## 133- رمز فتح

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در روز جنگ بدر آمدم تا ببينم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن صحنه جنگ و در مقابل دشمنان نيرومند خود چه مى كند. ديدم آن حضرت سر به سجده گذارده و پيوسته مى گويد: يا حى يا قيوم. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: چند بار رفتم و برگشتم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همچنان سر به سجده داشت و جز (يا حى يا قيوم) چيز ديگرى نمى گفت آنقدر به اين ذكر مقدس ادامه داد تا داوند او را در جنگ فاتح و پيروز ساخت. (172)

## 134- ايثار على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام وارد خانه خود شد و ديد حسن و حسين عليهم‌السلام نزد فاطمه زهرا عليها‌السلام گريه مى كنند. حضرت سئوال كرد چرا روشنايى چشمان من مى گريند؟ فاطمه زهرا عليها‌السلام گفت: اينها گرسنه اند و يك روز است كه چيزى نخورده اند! على عليه‌السلام پرسيد: پس اين ديگ بر سر آتش چيست؟ گفت: در ديگ تنها آب است كه براى دل خوشى فرزندانم بر سر آتش نهاده ام! على عليه‌السلام دلتنگ شد، عبايى كه داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراكى تهيه كرد. وقتى كه به سوى خانه باز مى گشت فقيرى به حضرت گفت: آيا كسى در راه خدا وام مى دهد كه چند برابر گردد؟ على عليه‌السلام همه آن خوراكى را به او داد و چون به خانه رسيد فاطمه عليها‌السلام پرسيد: يا على! توفيق يافتى و چيزى آماده كردى؟ گفت: آرى. ليكن همه آن را به بينوايى دادم. فاطمه عليها‌السلام گفت: چه خوب كردى تو هميشه توفيق كار خير مى يابى! على عليه‌السلام برگشت تا براى نماز به مسجد برود، در راه كسى را ديد كه گفت: يا على عليه‌السلام اين شتر را من مى فروشم. على عليه‌السلام گفت: من فعلا پولى ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتى كه پولى به تو ريد به من باز دهى! على عليه‌السلام آن شتر را به 60 درهم خريد و حركت كرد كه ناگهان شخصى ديگر رسيد و عرض كرد يا على عليه‌السلام اين شتر را به من بفروش. على عليه‌السلام گفت: فروختم به چه قيمت مى خرى؟ گفت 120 درهم. على عليه‌السلام شتر را داد و پول را گرفت و نيمى از آن را به برگشت وام و نيم ديگر را به كار خود برد در اين وقت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و ماجرا را از على عليه‌السلام شنيد و فرمود: فروشنده جبرئيل و خريدار ميكائيل بود و اين آن وامى بود كه به آن فقير بخشيدى (173)

## 135- برترين مخلوق خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام رضا عليه‌السلام از پدران بزرگوارش و آنان از حضرت على ع نقل مى فرمايند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداى تعالى آفريده اى از من برتر نيافريد و هيچ آفريده اى نزد خداى تعالى از من گرامى تر نيست. على عليه‌السلام مى گويد: من عرض كردم يا رسول الله عليه‌السلام آيا تو برترى يا جبرئيل فرمود: يا على عليه‌السلام همانا كه خداى تبارك و تعالى پيامبران مرسلش را بر فرشتگان مقربش برترى داد و مرا بر همه پيامبران و مرسلين برترى بخشيد و پس از من برترى از آن تو و امامان پس از تو است، و همانا فرشتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند. اى على عليه‌السلام آنانكه حاملان عرشند و آنان كه در گرد عرش اند به ثناى پروردگارشان تسبيح مى گويند و از براى كسانى كه به ولايت ما ايمان آورده اند آمرزش مى طلبند اى على عليه‌السلام اگر ما نبوديم خداى تعالى نه آدم عليه‌السلام را مى آفريد و نه حوا را و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمين، را پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشيم و حال آنكه ما پيش از آنان پروردگار خود را شناختيم و او را تسبيح گفتيم و تحليل و تقديس كرديم زيرا نخستين چيزى كه خداى تعالى آن را آفريد ارواح ما بود...

توضيح: (سئوالات حضرت على عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در فرازهاى مختلف اين مجموعه اشاره شده،: در باب مصلحتى انجام مى گرفته مولاى ما اميرالمؤمنين عليه‌السلام و امام كشف و يقين از اين جهت سئوال مى كرده اند كه اين حقايق در نظر ديگران مكشوف افتد و گرنه خود او حقايق علوم و رازهاى پنهانى را در همان مقام عقلى و شاءن غيبى كه دارد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استفاده مى فرمود پيش از آنكه به عالم مثال و نشئه خيال قدم بگذارد تا چه رسد به آنكه استفاده آن حضرت منوط به اين باشد كه آن حقايق به شكل الفاظ و كلام تنزل نمايد تا مورد استفاده شان قرار گيرد. و مويد مطلب حديث نبوى است كه فرمود: من شهر علمم على ام در است. ) (174)

## 136- از من سئوال كن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: يا على! اذا نامت فاستق لى ست قرب من بئر غرس فغلسنى و كفنى و حنطنى فاذا فرغت من غسلى فخذ بمجامع كفنى و اجلسنى ثم سلنى عما شئت فو الله لا تسا. لنى عن شى ء الا جبتك (175)

يا على عليه‌السلام بعد از آن كه من رحلت كردم من را غسل بده و وقتى تجهيز تمام شد و كفن كردى اطراف كفنم را بگير و مرا بنشان وقتى اطراف كفنم را گرفتى و مرا نشاندى هر چه خواستى از من بپرس و من هر چه گفتم ياد داشت كن.

## 137- به وصيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل كرد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عمار گويد: شنيدم از حضرت صادق عليه‌السلام كه مى فرمود: در وصيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام اين بود كه فرمود:

اى على ع سفارش مى كنم تو را در جان خودت به خوى هائى كه، نگاهدار آنها را از من. پس از آن گفت: خداوندا اعانت فرما او را.

اما اولى آنها: راست گفتارى است، خارج نشود از دهان تو دروغى هيچگاه و دومى: پرهيزگارى است، جراءت مكن بر خيانت هرگز. سوم: ترسناكى از خداوند است چنانچه گويى او را مى بينى. چهارم: گريه بسيار از ترس خداوند است بر پا مى شود براى تو به هر قطره اشكى هزار خانه در بهشت. پنجم: بخشيدن تو است از مال و خونت در راه دينت. ششم: گرفتن طريقه من است در نماز و روزه و صدقه ام، اما نماز پنجاه ركعت اما روزه پس سه روز در ماه روز پنج شنبه در اول هر ماه و چهارشنبه در وسط ماه و پنج شنبه آخر آن، و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آنكه گويى اسراف كردم و حال آنكه اسراف نكردى و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب.

و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد به خواندن قرآن در هر حال و بر تو باد به بلند نمودن دستهاى خود در نماز و برگرداندن آنها و بر تو باد به مسواك نمودن در نزد هر وضويى و بر تو باد نيكويى هاى اخلاق پس آن را انجام بده و بديهاى اخلاق، پس از آنها دورى كن... (176)

## 138- كارهاى امام على عليه‌السلام در خانه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام براى منزل خود هيزم فراهم مى كرد و آب مى كشيد و خانه را جاروب مى كرد و فاطمه عليها‌السلام آرد مى كرد و سپس آنرا خمير نموده و نان مى پخت و با وجود چنين كارهايى به تربيت كودكان و شستن و نظافت آنها نيز همت مى گماشت لذا حضرت امير عليه‌السلام در خانه هر وقت فراغتى مى يافت به حضرت زهرا عليها‌السلام در امور خانه كمك مى نمود. روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه شد وديد على عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليها‌السلام هر دو مشغول آسيا كردن هستند از آنها پرسيد: كدامتان خسته تر هستيد؟ على عليه‌السلام عرض كرد: فاطمه يا رسول الله. پيغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جاى او نشست و با على عليه‌السلام مشغول آسيا كردن شد. (177)

حضرت زهرا عليها‌السلام نيز در كليه امور اعم از جنگ و امور بيرون از منزل همسر خود را يارى مى كرد چنانكه بعد از غزوه احد على عليه‌السلام در دفاع از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قتل سران قريش زياده از حد تلاش كرد شمشير خون آلود خود را براى شستن به حضرت فاطمه عليها‌السلام داد و فرمود خذى هذا السيف فقد صدقنى اليوم اين شمشير را بگير كه امروز (ايمان و شجاع) مرا تصديق نمود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز فرمود: اى فاطمه عليها‌السلام بگير شمشير على را، كه امروز شوهرت دين خود را ادا نمود و خداوند بوسيله شمشير او بزرگان قريش را به هلاكت رسانيد. (178)

## 139- على جان فاطمه عليها‌السلام همسر خوبى است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عى عليه‌السلام مى گويد از پول زره من كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقدارى را به جهت تهيه وسايل به ام سلمه داده بود، به هنگام تهيه وليمه ده درهم از آن پول را گرفت و به من داد و فرمود يا على با اين پول مقدارى روغن و خرما و كشك تهيه كن و من دستور آن حضرت را انجام داده و آنها را خريده و آوردم آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سفره چرمى خواست و خود آستين بالا زد و از آن خرما و كشك و روغن غذايى تهيه نمود خود نيز گوسفند چاقى تهيه نمود. آنگاه به من فرمود: هر كسى را كه مى خواهى دعوت كن. على عليه‌السلام مى گويد: من به مسجد آمدم و ديدم جمع كثيرى از صحابه در مسجد حضور دارند و من از اينكه گروهى را دعوت كنم و عده اى را خير نكنم شرمگين شدم لذا روى لندى رفته و گفتم اى مردم همگى براى صرف وليمه فاطمه عليها‌السلام بياييد مردم برخاستند و به راه افتادند و من از كثرت جمعيت و كى غذا خجالت مى كشيدم چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين مطلب آگاهى يافت فرمود: على جان من از خداى مى خواهم كه اين غذا را بركت دهد. على عليه‌السلام مى گويد: تمام آن جمعيت از آن غذا خوردند و سير شدند و چيزى هم از غذا كم نشد...

چون آفتاب غروب كرد زوجات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليها‌السلام را زينت كرده و عطر آگين نمودند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را در سمت راست و فاطمه عليها‌السلام را در سمت چپ خود نشانيد و پيشانى آنها را بوسيد و دست دخترش را در دست على عليه‌السلام گذاشت و فرمود: على عليه‌السلام جان فاطمه همسر خوبى است و آنگاه به دخترش فرمود: على عليه‌السلام شوهر خوبى است و در حق آنها دعا كرد. (179)

## 140- روزى رسانى جبرئيل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود روزى على عليه‌السلام در مدينه نياز شديد به معاش زندگى پيدا كرد ولى پولى نداشت در همين حال از خانه بيرون آمد يك دينار پول يافت به همه جا اعلام كرد كه اين يك دينار مال كيست؟ هيچ كس نيامد با تقاضاى حضرت زهرا عليها‌السلام بنابراين شد كه حضرت على عليه‌السلام با آن يك دينار آرد خريدارى كند و بعد اگر صاحب آن پيدا شد آن را به او بدهند. حضرت على عليه‌السلام به اين قصد از خانه بيرون آمد مريد را ديد كه مقدارى آرد مى فروشد و آن را به قيمت يك دينار مى فروشد. على عليه‌السلام آرد را خريد و يك دين را را به او داد ولى آن مرد يك دينار را نگرفت و سوگند ياد كرد كه پولى نمى گيرد. على عليه‌السلام آرد و دينار را به خانه آورد و جريان را به فاطمه عليها‌السلام گفت. گفت: فاطمه عليها‌السلام تعجب كرد، افراد خانه على عليه‌السلام آن آرد را نان كرده و خوردند پس از تمام شدن آن باز على عليه‌السلام اعلام كرد كه دينارى يافته ولى كسى بعنوان صاحب آن به حضرت مراجعه نكرد. على عليه‌السلام به قصد خريدن آرد رفت باز همان مرد را ديد و قضيه مثل روز قبل شد و على عليه‌السلام به همراه آرد و پول به منزل آمد. فاطمه عليها‌السلام تعجب كرد! و گفت يا على عليه‌السلام هم آرد را آوردى و هم دينار را؟ على عليه‌السلام فرمود: فروشنده آرد سوگند ياد كرد كه دين را را نمى گيرم. فاطمه عليها‌السلام فرمود: مى خواستى تو در سوگند از او پيشى بگيرى افراد خانواده على عليه‌السلام آرد را نان كرده و خورند و در اين مدت على عليه‌السلام اعلام مى كرد كه دينارى يافته ولى صاحبش پيدا نشد هنگامى كه نان تمام شد، على عليه‌السلام براى بار سوم به قصد خريد آرد از خانه بيرون آمد مجددا همان مرد را ديد كه آرد مى فروشد حضرت فرمود: سوگند به خدا اين بار بايد پول را بگيرى سپس آن دينار را به طرف آن مرد انداخت و به سوى خانه بازگشت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على آيا آيا آن مرد را شناختى؟ او جبرئيل بود آن آرد رزقى بود كه خداوند به وسيله جبرئيل براى شما فرستاده بود سپس فرمود: سوگند به خداوندى كه جانم در دست اوست اگر سوگند ياد نمى كردى هر روز تا آن دينار در دست تو بود جبرئيل را همان گونه مى يافتى كه آرد به تو مى دهد و دينار را نمى گرفت.

## 141- ارتحال حامى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه ابوطالب پدر بزرگوار حضرت على عليه‌السلام در اواخر سال دهم بعثت از دنيا رفت على ع به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و به او خبر داد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين حرف فوق العاده ناراحت شد و اندوهى جانكاه سراسر وجود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را فرا گرفت، به على عليه‌السلام فرمود: برو امور غسل و حنوط و كفن او را انجام بده، سپس وقتى كه او را در تابوت گذاشتى مرا خبر كن. على عليه‌السلام اين دستورات را انجام داد وقتى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كنار جسد ابوطالب عليه‌السلام آمد و چشمش به تابوت افتاد سخت متاءثر گرديد و قطرات اشك از چشمانش سرازير شد و خطاب به ابوطالب گفت تو به خوبى صله رحم كردى و به جزاى خير نائل شدى سرپرستى از كودك يتيم كرى و او را بزرگ نمودى و از بزرگ حمايت و يارى كردى، پس به جمعيت حاضر رو كرد و فرمود: لا شفعن لعمى شفاعة بها الثقلين؛ قطعا از عمويم شفاعتى خواهم نمود كه همه جن و انس از آن تعجب كنند. (180)

## 142- على عليه‌السلام مبين حدود الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را به فرماندهى لشكرى به يمن فرستاد. هنگام بازگشت على عليه‌السلام براى ملاقات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عزم مكه كرد در نزديكى هاى مكه فردى را به جاى خويش به سرپرستى لشكر اسلام گذاشت و خود براى گزارش سفر زودتر به سوى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافت آن شخص لباسهاى حله را كه على عليه‌السلام همراه آورده بود در بين لشكريان تقسيم كرد تا با لباسهاى نو وارد مكه بشوند وقتى كه على عليه‌السلام برگشت و اين منظره را ديد به اين عمل اعتراض كرد، فرمود: آنها نبايستى قبل از آنكه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسب تكليف كنند درباره اشياء و غنائم كه از آن بيت المال بود تصرفى كنند، از اين رو على عليه‌السلام دستور داد تا حله ها را از تن خود بيرون كنند و آنها را تحويل دهند تا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خودشان درباره آنها تصميم بگيرد لشكريان على عليه‌السلام از اين دستور امام ناراحت شدند لذا وقتى به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند فورا از خشونت امام على عليه‌السلام در مورد حله ها شكايت كردند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مردم از على عليه‌السلام شكوه كنيد بخدا سوگند او در راه خدا شديدتر از اين است كه كسى درباره وى شكايت كند (181)

## 143- على عليه‌السلام خنثى كننده توطئه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در آغاز بعثت، مشركان همواره در صدد آزار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند، حتى تصميم گرفتند كه آن حضرت را به قتل برسانند وى وجود بنى هاشم (قبيله پيامبر) مانع مى شد كه آنها آن حضرت را بكشند مثلا ابولهب عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اينكه مشرك بود، ولى حاضر نبود كه برادر زاده اش حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بكشند. همسر ابولهب بنام ام جميل به مشركان قول داد كه در فلان روز (مثلا روز يكشنبه) شوهرم را در خانه مى نشانم و سرگرم مى كنم تا از بيرون خانه كاملا غافل بماند، آنگاه شما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در غياب شوهرم بكشيد. روز يكشنبه فرا رسيد، ام جميل شوهرش را در خانه با نوشيدنيها و خوراكيها و قصه گوييها سرگرم كرد مشركان در بيرون رد صدد اجراى طرح قتل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آمدند. ابوطالب كه در ظاهر در صف مشركان بود و در باطن ايمان، به خداوند داشت و بطور تاكتيكى رفتار مى كرد از جريان اطلاع يافت، فورى به پسرش على عليه‌السلام (كه كودكى حدود 13 ساله بود) فرمود: به خانه عمويت ابولهب برو اگر در خانه بسته بود در را بزن هر گاه باز كردند وارد خانه شو و اگر باز نكردند در را بشكن و وارد خانه شو و نزد ابولهب برو و بگو پدرم گفت: ان امرءا عينه فى القوم فليس بذليل؛ كسى كه عمويش (مثل تو) رئيس قوم باشد، خوار نخواهد شد. على عليه‌السلام به سوى خانه ابولهب روانه شد، ديد در خانه بسته است در را زد كسى در را باز نكرد در را فشار داد تا شكست آنگاه وارد خانه شد و نزد ابولهب رفت، ابولهب تا على عليه‌السلام را ديد گفت: برادرزاده چه خبر؟ على عليه‌السلام فرمود: پدرم گفت: كسى كه عمويش (مثل تو) رئيس قوم است خوار نخواهد شد) ابولهب گفت: پدرت راست مى گويد: مگر چه شده، على عليه‌السلام فرمود: مى خواهند برادرزاده ات محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بكشند و تو غذا مى خورى و نوشابه مى نوشى؟ احساسات ابولهب به جوش آمد و برخاست و شمشيرش را برداشت تا از خانه بيرون بيايد ام جميل سر راه او را گرفت ابولهب بسيار عصبانى بود سيلى محكمى به صورت ام جميل زد كه چشم او لوچ گرديد و تا آخر عمر لوچ بود، آنگاه ابولهب از خانه بيرون آمد، وقتى كه مشركان او را شمشير بدست ديدند و آثار خشم را در چهره اش مشاهده كردند نزد او آمده، گفتند چه شده كه ناراحتى؟ ابولهب گفت: شنيده ام شما تصميم گرفته ايد برادرزاده ام را بكشيد واللات و العزى لقد هممت ان اسلم ثم تنظرون ما اصنع؟ سوگند به دو بت لات و عزى تصميم گرفته ام قبول اسلام كنم سپس مشاهده خواهيد كرد كه با شما چگونه رفتار مى نمايم.

مشركان ديدند اسلام آوردن ابولهب خيل گران تمام مى شود به دست و پاى او افتاده و عذر خواهى كردند و سرانجام ابولهب آرام گرفت و از تصميم خود منصرف شد و به خانه اش بازگشت.

## 144- خبر از فتنه ها مى دهد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى رسول خدا به من فرمود: يا على عليه‌السلام نبرد با اهل فتنه بر تو واجب شده است، چنانكه جهاد با مشركان بر من واجب گشته بود. پرسيدم: اى فرستاده خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! اين چه فتنه اى است كه جهاد در آن بر من واجب گشته است؟ فرمود: گروهى هستند كه شهادت بر وحدانيت حق و رسالت من مى دهند در حالى كه با سنت و سيره من به مخالفت بر مى خيزند. عرض كردم، با اينكه آنها مثل من بر حقانيت اسلام شهادت مى دهند پس چرا با ايشان پيكار كنم؟ فرمود: بخاطر بدعتهايى كه در دين وارد مى كنند و سرپيچى از فرمان الهى مى كنند. عرض كردم شما پيشتر به من وعده شهادت در راه خدا داده ايد كاش از خدا مى خواستيد تا زمان آن فرا رسد و در ركاب شما تحقق پذيرد حضرت فرمود: پس چه كسى با ناكثين و قاسطين و مارقين بجنگد؟ وفاى به آن وعده هم حتمى است و تو به فيض شهادت نايل خواهى شد... آنگاه فرمود... پس پذيراى خصومتها باش كه تو همواره مورد دشمنى و خصومت خواهى بود. (182)

## 145- على عليه‌السلام حجت بر مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: يا على عليه‌السلام ! من براى تو حجت مى آورم و حجتم نبوت من است و تو براى مردم خويش حجت مى آورى و حجتت براى آنان هفت حجت خواهد بود، بر پا داشتن نماز، پرداخت زكات، نيكى كردن و از بدى بازداشتن و دادرسى در ميان رعايا و تقسيم بيت المال بطور مساوى و اطاعت خداى عزوجل و رها نكردن دستور خداوند.

اى على عليه‌السلام ! مگر نمى دانى كه در روز قيامت ابراهيم عليه‌السلام به نزد ما مى آيد و طبق دعوتى كه مى شود بر جانب عرش مى ايستد سپس جامه اى بهشتى بر تنش مى كنند و با زيور بهشتى اش بيارايند، ناودانى زرين از بهشت براى او روان گردد، كه آبى شيرن تر از عسل و سفيدتر از شير و سردتر از يخ، از آن فرو مى ريزد و من نيز دعوت شوم و بر جانب چپ عرش مى ايستم و رفتارى كه با ابراهيم شد با من نيز همان شود، سپس تو اى على خوانده شوى و با تو نيز چنين كنند. يا على عليه‌السلام آيا راضى نيستى كه همزمان با دعوت من تو نيز دعوت شوى و چون مرا بپوشانند تو را نيز بپوشانند و چون مرا بيارايند تو را نيز بيارايند كه خداى عزوجل به من دستور داده كه تو را بخود نزديك كنم و از خودم دورت نسازم و بى دريغ به تو دانش بياموزم و بر تو است كه نيكو فراگيرى و بر من لازم است كه فرمان پروردگارم را گردن نهم. (183)

## 146- معيار قطعى دين خدا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به يكى از ياران خود فرمود: اى بنده خدا، دوستى و دشمنى و جنگ و صلح ود را براى رضاى خدا و در راه خدا كن، زيرا ولايت خدا شامل حالت نخواهد، گرديد، مگر از اين رهگذر و هيچ كس تا به اين صورت نگردد مزه ايمان را نخواهيد چشيد اگر چه نماز و روزه اش زياد باشد... آن صحابى عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چگونه مى توانم بدانم كه دوستى و كينه ورزيم در راه خداست يا نه؟ و ولى خدا كيست تا دوستدار او باشم؟ و دشمن وى كيست تا با او ستيز كنم؟ پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام اشاره كرد و فرمود: آيا او را مى بينى؟ گفت، بلى فرمود: دوستدار و مطيع او محب و فرمانبردار خداوند است. پس على عليه‌السلام را دوست بدار و دشمن وى را دشمن دار و با هر كس كه دوست على عليه‌السلام بود دوستى كن، حتى اگر چنين شخصى قاتل پدر و يا قاتل فرزندت باشد و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدرت يا پسرت باشد. (184)

## 147- خيبر كشاى علوى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جنگ خيبر وضع حساسى در روزهاى اول آن بوجود آمده بود و يك حالت شكستى در ميان مسلمانان پيدا شده بود و روحيه ها به علت عقب نشستن عمرو ابوبكر در جنگ ضعيف شده بود، و بر عكس روحيه دشمن بسيار قوى گرديده بود و اسلام در مخاطره بود. شب بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: فردا علم را به دست كسى مى دهم كه خدا او را دوست دارد و من هم او را دوست دارم و او نزد من و خدا را دوست دارد. صبح فردا اميرالمؤمنين عليه‌السلام از چشم درد شديدى اظهار ناراحتى مى كرد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، على عليه‌السلام را خواست و با آب دهانى كه به چشمهاى على عليه‌السلام ماليد چشمان آن حضرت خوب شد. پيامبر علم را به دست على عليه‌السلام داد، على عليه‌السلام مهياى جنگ است لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواهد نكته اى را به على عليه‌السلام بگويد. على عليه‌السلام سواره و پيامبر و علم در دست على عليه‌السلام است و لشكر مهياى به ميدان رفتن!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين موقع فرمودند: يا على عليه‌السلام الان ان يهدى الله بك رجلا خير لك من الدنيا و ما فيها؛ يا على! اگر خداوند بوسيله تو شخصى را هدايت كند براى تو از دنيا و آنچه در دنياست بهتر است لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: مهمتر از جنگ اين است كه يا على عليه‌السلام تو بتوانى كسى را هدايت كنى و به راه مستقيم بياورى (خير لك من الدنيا و فيها) از دنيا و آنچه در دنياست پاداشش بيشتر است.

على عليه‌السلام پرچم سفيد را برافراشت و در دست گرفت پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود:

جبرئيل همراه توست و پيروزى با توست خدا در دل آنان ترس و بيم افكنده است و بدان كه آنان در كتاب خويش خوانده اند نام كسى را كه مغلوبشان مى سازد و آن نام در كتاب آنها ايليا (على) است چون به آنان رسيدى بگو! نام من على است به اراده خداوند خوار خواهند شد. على عليه‌السلام به ميدان تاخت و نخست با بزرگ يهود كه مرحب نام داشت روبرو شد و بعد از گفت و شنودى كه شد سرانجام با تيغ شمشير على عليه‌السلام مرحب به زمين افتاد، يهوديان به درون قلعه فرار كردند و پناه گرفتند و در قلعه را نيز بستند، على عليه‌السلام پشت در قلعه امد و آن در را كه 20 نفر مى بستند يك تنه از جا كند و بر روى خندقى كه يهوديان براى جلوگيرى از نفوذ مسلمانان كنده بودند افكند. آنگاه مسلمانان از روى آن گذشتند و به قلعه در آمدند... و پيروز شدند. (185)

## 148- مهريه حضرت فاطمه عليها‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: يا على! برخيز و زره خود را بفروش من برخاستم و آن را فروخته و پولش را خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم (بعضى از مورخين قيمت زره را چهارصد و برخى چهارصد و هشتاد و بعضى هم پانصد درهم نوشته اند) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدون اينكه آنها را بشمارد مشتى را برداشت و به بلال داد و فرمود: براى فاطمه عليها‌السلام عطرى تهيه كن و سپس با دو دست خود باقيمانده درهم ها را برداشت و به ابى بكر داد و فرمود: براى فاطمه عليها‌السلام آنچه جامه و اثاث خانه مورد نياز است خريدارى كن و عمار ياسر و عده اى از اصحاب نيز همراه او رفتند تا اثاث را تهيه نمايند. اثاثيه حضرت تهيه شد ابوبكر و همراهانش آنها را خدمت پيامبر عليه‌السلام آوردند و به آن حضرت عرضه نمودند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالى كه آنها را با دست خود زير و رو مى كرد فرمود: بارك الله لاهل البيت خداوند براى خانواده مبارك گرداند.

على عليه‌السلام نيز كف اتاق زندگى خود با حضرت فاطمه عليها‌السلام را شن نرم ريخت و چوبى را از ديوارى به ديوار ديگر نصب كرد تا كه لباسهاى خود را روى آن بياندازند و پوست گوسفندى را انداخته و متكايى از ليف خرما در كنار آن نهاد.

البته در بين خواستگاران حضرت زهرا عليها‌السلام بعضى از آنها بسيار ثروتمند بودند: از جمله آنها عبدالرحمن بن عوف بود كه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: يا رسول الله اگر فاطمه عليها‌السلام را به من تزويج كنى يكصد شتر كه براشان كتان مصرى باشد به اضافه ده هزار دينار، مهريه او خواهم كرد. ولى آن حضرت نپذيرفت و يك مشت از زمين سنگريزه برداشت و به عبدالرحمن داد او ديد سنگها مرواريد و گوهر است. سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من يقدر على هذا لا يهمه كثرة المهر كسى كه بتواند سنگريزه را مرواريد كند زيادى مهريه برايش اهميت ندارد.

## 149- يا على عليه‌السلام زبانش را قطع كن!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى عرب بيابان نشينى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد؛ آيا تو از جهت پدر و مادر بهترين ما و بزرگوارترين فرزندان پدران ما و در عصر جاهليت و اسلام رئيس ما نبودى؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خشمگين شد و فرمود: اى اعرابى جلو زبانت چند پرده دارد؟ عرض كرد: دو تا؛ لب ها و دندانهايم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پس در دو پرده تو خاصيتى نيست، كه تندى اين زبانت را از ما بگيرد؟ آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: توجه داشته باش كه به احدى در دنيا چيزى داده نشده كه براى آخرتش زيان ول و رها شده باشد. بعد آن حضرت رو به على عليه‌السلام نموده و فرمود: يا على برخيز فاقطع لسانه؛ پس زبانش را قطع كن مردم گمان بردند كه على عليه‌السلام زبان او را خواهد بريد ولى برخلاف انتظار آنان، حضرت على عليه‌السلام چند درهم به او داد. (186)

## 150- ولى خدا كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى ابوذر به مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: اى مرد شب گذشته در خواب صحنه اى ديدم كه تاكنون چنين چيزى را نديده بودم. گفتند: در خواب چه ديدى؟ گفت: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نزديك خانه اش ديدم كه شبانه بيرون آمد و دست على عليه‌السلام را گرفته بود با هم به قبرستان بقيع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زير نظر گرفته و از فاصله دورترى به دنبالشان رفتم به سوى بقيع رفتند تا به محل قبرهاى مكه رسيدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسيد و نزديك آن دو ركعت نماز خواند ناگاه قبر شكافته شد و در همين حال عبدالله را ديدم كه نشسته و مى گويد: گواهى مى دهم كه معبود جز الله نيست و گواهى مى دهم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و پيامبر اوست. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او گفت، پدرم ولى تو كيست؟ عبدالله گفت: پسرم ولى چيست؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين على ولى است. عبدالله فورا گفت: گواهى مى دهم كه على عليه‌السلام ولى من است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: پس به بوستان خودت بازگرد. سپس بر سر آرامگاه مادرش آمنه برگشت و همان عملى را كه نزد قبر پدرش انجام داده بود تكرار كرد ناگاه قبر شكافت بى درنگ آمنه گفت: شهادت مى دهم معبود جز الله نيست و تو پيامبر و فرستاده خدايى. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او گفت: مادرم ولى تو كيست؟ پاسخ داد پسرم ولايت چيست؟ فرمود: آن ولايت (اشاره به حضرت على عليه‌السلام على بن ابيطالب عليه‌السلام است. آمنه فورا گفت و البته على ولى من است. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتى سخن ابوذر به اينجا رسيد به او گفتند، تو دروغ مى گويى و با او دست به گريبان شدند و كتكش زدند آنگاه مردم خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كردند يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امروز دروغى بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابوذر درباره تو چنين و چنان نقل كرده. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آسمان نيلگون هنوز بر سر كسى سايه نيفكنده و به روى زمين غبار آلود كسى گام برنداشته كه راستگوتر از ابوذر باشد. (187)

## 151- جنگ على در وادى يابس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در جنگ با كفار وادى يابس ابتدا جنگ را شروع ننمود تا آنكه خورشيد طلوع كرد وقتى روز شد، على عليه‌السلام به پرچمداران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: پرچمها را بلند كنيد وقتى پرچمها بلند شد و مشركان آن پرچمها را ديدند؛ شناختند، به همديگر گفتند، اين دشمن شماست كه شما در طلب او بوديد اينها محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحاب او هستند، غلامى از مشركان كه بدترين و كافرترين آنان بود. بيرون آمد و به اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين ندا داد: اى اصحاب ساحر دروغگو كدام يك از شما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستيد او بايد خود را به من نشان دهد. على عليه‌السلام به سوى او رفت و به او گفت: مادرت به عزايت بنشيند، تو ساحر دروغگو هستى، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حق را از جانب حق آورد. غلام گفت: تو كيستى فرمود: من على بن ابيطالب برادر زاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پسر عمو و همسر دختر او هستم. غلام گفت: آيا تو داراى چنين منزلت و مقامى در نزد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستى؟ فرمود: آرى. غلام گفت: پس تو و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر يك دين واحد هستيد و برايم فرقى نمى كند كه ترا ببينم يا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را. آنگاه غلام به سوى على عليه‌السلام دئويد در حالى كه رجزى به اين مضمون مى خواند:

اى على، تو شير درنده اى را ديدى كه در چنگال او احدى آرام نمى گيرد و شيرى از مردان خثعم را كه آئين محكمى را يارى مى كند. هر كه مرا ببيند، غلامى را ديده كه درندگان بر او رو آورند و او سالم نمى ماند. على عليه‌السلام نيز در پاسخش چنين فرمود:

و تو آن شير هاشمى را مى بينى كه دلير و بى باك است من على هستم كه به خثعم نشان خواهم داد كه به هر حركت شمشيرم خون مى ريزد و هر زننده اى را مى كشم آنگاه هر يك بر اسب سوار شدند و شروع به جنگ با شمشير كردند. حضرت على عليه‌السلام تنها يك ضربه به او زد و او را كشت. آنگاه على عليه‌السلام فرمود: آيا كسى با من مبارزه مى كند؟ برادر آن غلام مقتول آمد در حالى كه مى گفت: قسم به بتهاى بزرگ لات و عزى كه من به هنگام جنگ بسيار با حوصله هستم هر كس با من بجنگد انواع دردها را به او مى چشانم.

على عليه‌السلام فرمود:

بالله ربى اننى لا قسم

قسم حق ليس فيه ما ثم

انكم من شرنا لن تسلموا

يعنى، من به پروردگارم قسم مى خورم قسم حقى كه در اداى آن معصيتى نيست كه شما از حمله ما سالم نمى ماليد آنگاه هر دو سوار بر اسب خود شده به پيكار رو آوردند على عليه‌السلام ضربه اى زد و او را هم به آتش جهنم فرستاد. حضرت فرمود: آيا كسى هست كه با من مبارزه كند؟ آنگاه حارث بن مكيده كه رئيس، آن قوم بود و با 500 سوار برابر مى كرد آمد و گفت: حتما لات مرا يارى مى دهد و به هر شمشيرى حلقى را پاره مى كنم و به هر ضربه اى گردنى مى زنم. على عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم شما را با شمشير برنده ام از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دور مى كنم...

آنگاه على عليه‌السلام با ضربه اى او را هم به آتش جهنم فرستاده و باز فرمود: آيا كسى با من مبارزه مى كند. پسر عموى حارث بن مكيده كه عمروبن فتاك نام داشت، آمد و گفت: من عمرو، و پدرم فتاك است. شمشير به دستم، و سر هر كس كه حرمتمان را هتك كند مى برم. على عليه‌السلام ضمن جواب او را هم به جهنم واصل كرد. على عليه‌السلام تمامى جنگجويان آنان را كشت و آنان را به اسارت برد و اموالشان را گرفت و اسيران آنها را نزد رسول خدا آورد. (188)

## 152- جبرئيل خدمتگذارى او را مى كند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوبكر فرمود: به حضور على عليه‌السلام برويد تا به شما خبر بدهد جريان (عجيبى) را كه ديشب براى او اتفاق افتاده من نيز به دنبال شما مى آيم. ابوبكر و عمر به حضور على عليه‌السلام آمدند، على عليه‌السلام به ابوبكر فرمود: آيا خبر تازه اى داريد؟ ابوبكر گفت: نه. آنچه اتفاق افتاده خير باشد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من و عمر فرمود: نزد شما بياييم و از حادثه اى كه شب گذشته براى شما رخ داده به ما خبر دهى، در اين هنگام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز وارد شد وقتى كه على عليه‌السلام را ديد فرمود: حادثه شب گذشته را كه براى تو اتفاق افتاد براى ابوبكر و عمر بيان كن! على عليه‌السلام فرمود: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بيان آن حيا دارم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: ان الله لا يستحيى من الحق خداوند از حق گويى حيا نمى كند. آنگاه امام على عليه‌السلام حادثه شب گذشته را چنين بيان كرد: احتياج به غسل پيدا كردم براى غسل در جستجوى آب شدم آب نيافتم و ترس آن داشتم كه نماز صبح من قضا شود، حسن عليه‌السلام را به راهى و حسين عليه‌السلام را به راهى ديگر باى يافتن آب روانه كردم آب بدست نيامد و سخت اندوهگين شدم، در اين هنگام ديدم سقف خانه باز شد و سطلى از آب به پايين آمد كه حوله اى روى آن بود. وقتى آن سطل در زمين قرار گرفت حوله را از روى آن رد كردم آب در آن يافتم با آن آب غسل كردم و نماز خواندم. سپس آن سطل همراه حوله بالا رفت و شكاف سقف به هم پيوست. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سطل از بهشت آمده بود و آب آن از نهر كوثر بود. حوله نيز از استبرق ديباى بهشتى بود، سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حضور ابوبكر و عمر و انس بن مالك خطاب به على عليه‌السلام فرمود: من مثلك يا على فى ليلة و جبرئيل يخدمه، اى على چه كسى همانند توست كه در شب جبرئيل خدمت گذارى او مى كند. (189)

## 153- جنگ ذات السلاسل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردم وادى يابس عده اى حدود دوازده هزار نفر جنگجو و سوار كار را بسيج كردند و با هم پيمان بستند كه تا آخرين نفرشان با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بجنگند تا با اين شكل رسم بت پرستى را مانند قبل از اسلام برقرار كنند. جبرئيل، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از تصميم آنها با خبر كرد و به آن حضرت گفت:: ابوبكر را با چه را هزار سوار كار آزموده از مهاجر و انصار به سوى آنان بفرست. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منبر رفت و قضيه اخبار جبرئيل را به مردم گفت سپس فرمود: براى روز دوشنبه آماده حركت شوند، در موقع حركت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود تا ابتداء اسلام را بر دشمنان عرضه نكرده اند جنگ را شروع نكنند. اگر آنها اسلام را پذيرفتند كه جنگ نكنند در غير اين صورت آنقدر بجنگند تا همه را كشته و مردان آنها را اسير و اموالشان را به تصرف خود در آورند.

ابوبكر پس از مواجهه با دشمن با كوچكترين تهديد آنها، از جنگ منصرف شد و به مدينه برگشت. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوبكر فرمود: با دستور من مخالفت كردى و آنچه را كه به تو امر كرده بودم انجام ندادى بخدا قسم تو در اين باره معصيت مرا مرتكب شدى خالقت امرى و لم تفعل ما امرتك و كنت لى و الله عاصيا فما امرتك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مجددا به منبر رفت و به مردم فرمود: من به ابوبكر امر كردم كه با آن گروه در صورت نپذيرفتن اسلام بجنگند اما وقتى او با صد نفر از آنان برخورد كرد ترس در دلش راه يافت و فرمان مرا ناديده گرفت. اكنون جبرئيل از ناحيه خداوند به من فرمان مى دهد كه عمر را بجاى ابوبكر بفرستم، پس اى عمر تو نيز با چهار هزار سرباز برو، مانند برادرت ابوبكر رفتار نكن. چرا كه او خدا و مرا نافرمانى كرد، ماجراى عمر نيز مانند ابوبكر گذشت و از ديدن آن قوم گمراه نزديك بود قلبش از جا كنده شود و از مقابل دشمن فرار كرد. جبرئيل خبر بازگشت عمر را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داد و پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منبر رفت و مردم را در جريان عمل خلاف عمر گذاشت و فرمود: عمر با اين كار خدا را در عرش مخالفت كرد و با دستور من مخالفت كرد و به راءى خود عمل نمود خدا راءى و انديشه ات را زشت دارد يا عمر عصيت الله فى عرشه و عصيتنى و خالفت قولى و عملت برايك الا قبح الله رايك سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اكنون جبرئيل به من امر كرده كه على عليه‌السلام را با اين گروه از مسلمين به سوى آنان بفرستم، على عليه‌السلام حركت كرد، و از راهى كه غير از دو گروه قبلى برگزيدند رفت، تا به نزديكى وادى يابس رسيدند بطورى كه دو سپاه همديگر را مى ديدند. آن حضرت به يارانش فرمان توقف داد. صد نفر از سپاه دشمن همانند دفعات قبل (در زمان ابوبكر و عمر) جلو آمدند و از نام و نشان لشكر مسلمين پرسيدند آن حضرت فرمود: من على ابن ابيطالب پسر عموى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و برادر و فرستاده او به سوى شما هستم، شما را دعوت مى كنم كه شهادت به يگانگى خداوند و اينكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و رسول اوست بدهيد تا هر آنچه براى ماست براى شما هم باشد. آنها گفتند ما تو را مى خواستيم و در جستجوى تو بوديم.

سخن تو را شنيدم آماده جنگ سختى باش و بدان كه ما كشنده تو و يارانت هستيم... على عليه‌السلام به آنها فرمود: واى بر شما مرا به واسطه جمعيت و تعداد خود تهديد كرده و مى ترسانيد... هر دو گروه به سپاه خود برگشتند چون تاريكى شب همه جا را فرا گرفت آن حضرت به لشكر خود دستور داد كه به چهارپايان خود رسيدگى نمايند و اسبها را براى سوارى آماده و زين بگذارند چون صبح طالع شد نماز صبح به سرعت خوانده شد سپس بر لشكر يابس حمله بردند و آنها هيچ نفهميدند تا اينكه صداى پاى اسبان را شنيدند و هنوز همه لشكريان على، با سپاه دشمن درگير نشده بودند كه جنگجويان كشته و فرزندانشان اسير شدند.

حضرت على عليه‌السلام طبق دستور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل نمود و با اسرا و اموال آنها بسوى مدينه برگشت. جبرئيل نازل شد و خبر پيروزى على عليه‌السلام و مسلمين را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داد. حضرت على عليه‌السلام به محض ديدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مركب پايين آمد و رسول خدا نيز فرود آمد مسلمانان مدينه نيز همه با دين على عليه‌السلام به تبعيت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پياده شدند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميان دو چشمان على عليه‌السلام را بوسيد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: غنايمى كه در اين جهاد به دست آمد در هيچ يك از جهادها نصيب مسلمين نشد مگر در جنگ خيبر آن هم به دست اميرالمؤمنين عليه‌السلام و كشتن مرحب يهودى. (190)

## 154- خبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شهادت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

... اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمودند: آنگاه (پس از خطبه خواندن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فضيلت ماه رمضان) من از جا برخاستم و پرسيدم اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترين كارها در اين ماه چيست؟ حضرت فرمودند: اى ابوالحسن بهترين كارها در اين ماه ورع و پرهيزكارى از محرمات خداوند عز و جل است و سپس حضرت گريستند من پرسيدم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه چيزى شما را به گريه واداشت؟

حضرت فرمودند: اى على عليه‌السلام از حادثه اى كه در اين ماه بر سر تو خواهد آمد گويى من هستم و تو مشغول نمازگزاردن براى پروردگارت هستى و شقى ترين كس در بين گذشتگان و آيندگان، بدتر از پى كننده شتر قوم ثمود از جا برمى خيزد و ضربتى بر فرق سرت مى زند كه رويت از خون آن رنگين مى شود. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمودند: آنگاه پرسيدم اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا اين حادثه در هنگامى رخ مى دهد كه دين من سالم است؟

حضرت فرمود: آرى در زمان سلامت دينت خواهد بود. آنگاه حضرت فرمود: اى على عليه‌السلام هر كس تو را بكشد مرا كشته است و هر كسى با تو كينه ورزد با من كينه ورزيده است و هر كسى به تو ناسزا گويد: به من ناسزا گفته است چرا كه تو به منزله خود من هستى... (191)

## 155- پيشنهاد قريش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نقل شده هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى اولين برا حضرت على عليه‌السلام را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب كرد جمعى از قريش به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و عرض كردند: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم تازه مسلمان هستند از اين رو راضى نيستند كه تو داراى مقام نبوت باشى و مقام امامت به پسر عمويت على واگذار شود اگر در اين مورد مدتى صبر كنى بعد اعلام امامت على عليه‌السلام را بنمايى بهتر است (و قضيه مورد قبول مردم واقع خواهد شد) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من اين كار را به راءى خود انجام نداده ام بلكه فرمان خدا چنين بوده است، آنها گفتند: اگر پيشنهاد ما را به خاطر اينكه مخالفت با دستور خدا مى شود نمى پذيرى پيشنهاد ديگرى داريم و آن اينكه در امر خلافت مردى از قريش را با على عليه‌السلام شريك گردان تا دلهاى مردم به سوى على عليه‌السلام متوجه و آرام شود و در نتيجه امر خلافت و رهبرى آسيب پذير نگردد و مردم در اين مورد با تو مخالفت نكنند در اين هنگام جبرئيل از طرف خدا آمد و آيه (65 سوره زمر) را نازل كرد اگر مشرك شوى تمام اعمالت نابود مى شود و از زيانكاران خواهى بود. (192)

## 156- زنده و پاينده باشى اى پسر ابيطالب عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: روزى ابوبكر و عمر و عثمان و طلحه و زبير و سعد و عبدالرحمن بن عوف و چند نفر ديگر از اصحاب به دنبال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در خانه ام سلمه بود آمدند ليكن مرا ديدند كه بر در خانه نشسته ام سراغ پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از من گرفتند به آنها گفتم صبر كنيد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم الان از خانه بيرون خواهد آمد، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز بى درنگ بيرون آمد و دست بر پشت من زد و فرمود: زنده و پاينده باشى اى پسر ابيطالب عليه‌السلام كه تو پس از من با مردم محاكمه كنى و با شش دليل بر آنان پيروز شوى كه هيچ يك از آن دلايل را قريش ندارند و آن دلايل عبارتند: از اينكه تو نخستين كس از آنان هستى كه ايمان به خدا آورده اى و در اجراى دستورات از همه استوارتر و بر پيمان هاى خداوند از همه پايدارتر و به زيردستان از همه مهربانتر و در قضاوت از همه داناتر و در مراعات حق تساوى در تقسيم از همه كس دقيقتر و مقام و منزلت تو در پيشگاه الهى از همه والاتر مى باشد. (193)

## 157- قبور ائمه معصومين عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: اى على عليه‌السلام به خدا سوگند تو در زمين عراق كشته شده و همانجا دفن مى شود عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه مزيت و فضيلتى است براى كسى كه قبور ما را زيارت كرده و تعمير نموده و از آن مواظبت نمايد. حضرت فرمود: اى ابوالحسن عليه‌السلام خداوند قبر تو و فرزندانت را قطعه زمينهايى از زمينهاى بهشت و مساحت و فضايى از ميدانهاى آن قرار داده است، و خداوند دلهاى پاكان نژادان خلق و برگزيدگان بندگانش را قرار داده است كه اشتياق به شما پيدا كرده و خوارى و آزار در راه شما را متحمل مى شوند پس آنها براى تقرب جستن به خداوند و دوستى با پيغمبرش قبور شما را آباد نموده و بسيار زيارتش مى كنند... (194)

## 158- عجيب ترين مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على بن ابيطالب عليه‌السلام از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وصيتى طولانى روايت مى كند كه فرمود: اى على عليه‌السلام عجيب ترين مردم از جهت ايمان و بزرگترين مردم از جهت يقين گروهى هستند كه در آخرالزمان مى باشند. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درك نكرده اند و امام از آنها پنهان است پس ايمان مى آورند به واسطه سياهى (نوشته ها) كه بر سفيد نگاشته (صفحات) شده است. (195)

## 159- قضاوتى بين فرزندان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسن و مام حسين عليه‌السلام كه تولد آنها بيش از يك سلام فاصله نداشت روزى هر كدام در يك صفحه خطى نوشته بودند سپس خط خود را خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده و سئوال كردند يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خط كدام يك از ما بهتر است؟ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه نمى خواست خط يكى را بر ديگرى ترجيح دهد فرمود: هر دو آنها خوب است. عرض كردند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كدام بهتر است؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: عزيزان من مى دانيد كه من امى هستم يعنى هرگز مكتب نرفته و الفبا ننوشته ام و من حتى وحى الهى را هم خودم نمى نويسم خطشناسى كار كسى است كه خود نويسنده باشد. خوب است اين را از پدرتان على عليه‌السلام بپرسيد كه خط نويس و كاتب وحى الهى است. آنها خدمت پدر رسيدند و پس از نشان دادن خطها سئوال كردند، پدر كداميك از اين خطها بهتر است؟ على عليه‌السلام فرمود: هر دو آنها خوب است، هم خوانا و هم زيباست. گفتند: نه، كدام بهتر است؟ حضرت فرمود: خوب اگر شما مكتب مى رفتيد حق اين بود كه اين را از استادتان بپرسيد اما شما خود آموخته ايد و هنوز هم خردساليد، به كارهاى كودكان هم مادران بيشتر مى رسند قضاوت مادرتان زهرا عليها‌السلام هم درست مانند من است من در اين خطها هيچ عيبى نمى بينم ولى بهتر است كه از مادرتان بپرسيد، هر چه او بگويد من هم همان را مى پسندم، اگر در خانه مطلب روشن نشد آن وقت شورايى از اصحاب تشكيل مى دهيم و حكميت را به ايشان وا مى گذاريم. حسنين عليه‌السلام گفتند: فرمايش شما صحيح است. لذا خدمت مادر رسيدند و همان پرسش را كردند. حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: هر دو را خوب مى بينم. تفاوت گذاشتن ميان آنها خيلى مشكل است... اصلا بهتر است يك كار ديگرى بكنيم؟ عرض كردند چه كنيم؟ حضرت فاطمه عليها‌السلام گردنبدى از استخوان عاج داشت كه داراى هفت دانه بود. فرمود: اين دانه ها را روى زمين مى ريزم هر كدام دانه هاى بيشترى جمع كرد خطش را بهتر حساب مى كنيم. گفتند: خوب است، اگر چه كار قرعه كشى است و خطشناسى نيست، ولى خوب است. آن وقت حضرت دانه ها را بر زمين ريخت و حسنين عليه‌السلام دويدند و هر كدام سه دانه برداشتند اما دانه آخرى نصف شده بود و به هر كدام يك نصفه رسيد و نتيجه مساوى بود و هر دو راضى شدند (در نقلى ديگر جبرئيل دانه هفتمى را به فرمان الهى به دو نيم كرد) (196)

## 160- شاءن نزول سوره هل اتى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

... و روز بيست و پنجم از ماه ذى الحجه خداوند بواسطه نزول سوره هل اتى از صدقه اهل بيت عليه‌السلام قدردانى فرمود، و هديه شان را در راه خدا پذيرفت و وصف و مدح و ثناى آنها را در كتابش فرو فرستاد. شرح اين ماجرا چنين است كه حسنين عليه‌السلام بيمار شدند و جد ايشان و عموم مردم به عيادتشان آمدند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از حضرت على عليه‌السلام پرسيد: اى ابوالحسن چرا براى فرزندانت نذرى نمى كنى، على عليه‌السلام جواب داد: نذر مى كنم كه اگر فرزندانم از اين بيمارى شفا يافتند به عنوان شكرگزارى از خداوند عز و جل سه روز را روزه بگيرم. فاطمه عليها‌السلام و فضه خدمتكار آنها نيز همين نذر را كردند امام حسن و امام حسين عليه‌السلام وقتى شفا يافتند كه هيچ چيز در خانه آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبود على عليه‌السلام كسى را پيش شمعون خيبرى فرستاد تا از او سه پيمانه جو قرض كند و در بعضى روايتها چنين آمده است كه: على عليه‌السلام كسى را پيش همسايه يهودى اش كه پشم ريس بود و او را شمعون صدا مى كردند فرستاد، تا از او بپرسد آيا پشمى دارد كه بدهند فاطمه عليها‌السلام دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنرا بريسد و در مقابل سه پيمانه جو مزد بگيرد يا نه؟ آن يهودى پذيرفت، و پشم و جو را پيش فاطمه عليها‌السلام آورد. گفته اند: فاطمه عليها‌السلام از جا برخاست و جو را آسيا كرد و پنج گرده نان باى هر يك از اهل خانه تهيه كرد. على عليه‌السلام هم نماز مغرب را با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگزار كرد و به منزل آمد، وقتى كه غذا را پيش روى آن حضرت گذاشتند درمانده اى بر آستانه در ظاهر شد و اظهار داشت: سلام بر شما اهلبيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درماندهاى از درماندگان مسلمانم غذايى به من بدهيد تا خدا از غذاهاى بهشتى نصيبتان كند. على عليه‌السلام اين صدا را شنيد فرمان داد گرده هاى نان را به او بدهند آنگاه شب و روز را صبر كردند و جز آب چيزى نخوردند وقتى روز دوم، شد فاطمه عليها‌السلام، برخاست و جو را آسياب كرد و نان پخت، على عليه‌السلام با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز مغرب را گزارد و به منزل بازگشت مجددا وقتى غذا را پيش روى حضرتش گذاشتند يتيمى بر آستانه در ظاهر شد، و گفت: سلام بر شما اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يتيمى هستم از مهاجر زاده ها كه پدرم در روز عقبه به شهادت رسيده است غذايى به من بدهيد تا خدا از غذاهاى بهشتى نصيب شما بكند، همانند شب قبل همگى غذا را به آن يتيم دادند روز سوم نيز فاطمه زهرا عليها‌السلام پيمانه سوم جو را آسياب كرد، و نان را آماده كرد شب هنگام موقعه افطار ناگهان اسيرى بر آستانه در ايستاد و گفت: سلام بر شما اهلبيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا ما را اسير مى كنيد و آن وقت غذايى بما نمى دهيد؟ على عليه‌السلام فرمان داد، غذاى آن شب را هم به او بدهند لذا آنها سه شبانه روز جز آب هيچ نخوردند، روز چهارم كه شد نذرشان پايان يافت، على عليه‌السلام دست حسن عليه‌السلام را در دست راستش و دست حسين عليه‌السلام را در دست چپش گرفت و پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند وقتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را چنين ديد رو به حضرت على عليه‌السلام كرد و پرسيد، اى ابوالحسن چرا شما را در اين وضعيت سخت مى بينم؟ بياييد به اطاق فاطمه عليها‌السلام برويم.

وارد اتاق او شدند ديدند، حضرت فاطمه عليها‌السلام در محراب نماز خود ايستاده و از شدت گرسنگى چشمهايش گود افتاده، وقتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه زهرا عليها‌السلام را اين گونه ديد فرمود: پناه بر خدا. اهل بيت محمد دارند از گرسنگى مى ميرند كه ناگه جبرئيل بر پيامبر نازل شد و فرمود: اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنچه را كه خداوند نسبت به اهلبيت تو گوارا داشته است بگير. حضرت فرمود: جبرئيل چه چيزى را بگيرم؟ جبرئيل او را به خواندن وا داشت هل اتى على الانسان حين من الدهر؛ تا آنجا كه لا نريد منكم جزاء و لا شكورا تا آخر سوره، و ثعلبى روايت كرده است كه در اين روز غذايى از آسمان برايشان فرود آمد كه تا هفت روز از آن غذا مى خوردند. (197)

## 161- مقام امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آب خواست در آن وقت على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام و حسن و حسين عليه‌السلام در محضرش بودند وقتى كه آب آوردند، پيامبر ظرف آب را نخست به حسن عليه‌السلام و بعد به حسين عليه‌السلام و سپس به فاطمه عليها‌السلام داد. هر كدام از آنها كه آب مى آشاميدند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن ها مى فرمود: هنيئا مريئالك... يعنى گوارا باد و نوش جانت باد اى... ولى وقتى كه ظرف آب را به على عليه‌السلام داد و او از آن آب نوشيد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: هنيئا مريئالك يا ولى و حجتى على خلقى گوارا و نوش جانت باد اى ولى و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه عليها‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد، يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راز سجده شما چه بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگامى كه هر كدام از شما آب نوشيديد و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنيدم كه فرشتگان و جبرئيل نيز با من هم صدا شده و همين سخن را گفتند ولى هنگامى كه على عليه‌السلام آب آشاميد و گفتم هنيئا مريئالك، صداى ذات پاك خدا را شنيدم كه همين سخن را فرمود: از اين رو خدا را به عنوان شكر در برابر نعمتهايش سجده كردم. (198)

## 162- ورود به قبا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از طريق وحى از توطئه دارالندوه (199) مشركين مطلع شده بود پس از خروج از مكه در غار ثور 3 روز توقف داشت در اين مدت 3 روز على عليه‌السلام علاوه بر تاءمين نيازهاى غذايى آن حضرت اخبار مكه را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش مى داد (200) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شب چهارم توقف در غار پس از سفارشهاى لازم به على عليه‌السلام از بيراهه رهسپار يثرب شد (201) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از 9 روز حركت روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول به قبل رسيد (202). اميرالمؤمنين عليه‌السلام پس از هجرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به يثرب سه روز در مكه ماند و سفارشهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به انجام رسانيد، سپس به همراه مادرش فاطمه بنت اسد و حضرت فاطمه عليها‌السلام و فاطمه دختر زبير و گروهى ديگر، با پاى پياده فاصله حدود چهارصد و هفتاد كيلومترى مكه - مدينه را طى كرد و روز پنج شنبه نيمه ماه ربيع الاول در قبا به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملحق شد. (203)

## 163- لقب مرگ سرخ براى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جنگ بدر كه در روز يكشنبه 12 ماه رمضان از سال دوم هجرت و به همراه 313 نفر از مسلمانان (82 مهاجر و 231 انصار) مرحله تداركاتى آن شروع شد، سرانجام در روز هفدهم ماه رمضان دو سپاه در كنار چاههاى بدر رو در روى هم قرار گرفتند. ابتدا جنگ از سوى دشمن شروع شد، در مرحله تن به تن سه نفر از قهرمانان شرك به نامهاى عتبه، شيبه، وليد به توسط حضرت على عليه‌السلام و حمزه و عبيده به هلاكت رسيدند على عليه‌السلام مى فرمايد: هنگامى كه (تنور) جنگ برافروخته مى شد ما به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پناه مى برديم و هيچ كس از ما به دشمن نزديكتر از او نبود بيشتر كشته شدگان اين چنگ به دست على عليه‌السلام بود (بنا به نقل مورخان) لذا از جمع كشته هاى مشركين كه 70 نفر بودند مرحوم مفيد، رقم كشته هاى دشمن را كه به دست على عليه‌السلام كشته شده اند را 36 نفر ذكر كرده است (204) از همين جهت بود كه كفار قريش حضرتش را مرگ سرخ ناميدند. (205)

## 164- فرشته ايثار و كرم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام چيزى براى خوردن از فاطمه زهرا عليها‌السلام خواست او گفت: سوگند به خدايى كه پدرم را به نبوت و ترا به وصيت، گرامى داشت امروز چيزى براى تغذيه تو ندارم و دو روز است كه غذايى نداريم. على عليه‌السلام فرمود: اى فاطمه عليها‌السلام چرا اين مطلب را به من نگفتى تا چيزى براى شما تهيه كنم. فاطمه گفت: يا اباالحسن من از خدايم شرم دارم كه تو را وادار به چيزى كنم كه انجام آن را نتوانى. على عليه‌السلام از خانه خارج شد و يك درهم قرض نمود بر حسب اتفاق به مقداد بن اسود آن يار باوفاى خود برخورد نمود كه در آن هواى گرم از شدت حرارت رنگش افروخته بود حضرت پرسيد اى مقداد چه شده كه در اين هواى گرم از خانه بيرون آمدى؟ عرض كرد: يا اباالحسن مرا بحال خود واگذار و چيزى مپرس. حضرت فرمود: اى برادر من نمى توانم ترا رها كنم تا اينكه از حال تو با خبر شوم. مقداد عرض كرد يا اباالحسن بخاطر خدا و خودت مرا رها كن و از وضع و حالم مپرس. على عليه‌السلام فرمودى: اى برادر تو نمى توانى حال خود را از من پنهان كنى. مقداد عرض كرد: حالا كه اصرار مى كنى به خدايى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به نبوت و ترا به وصيت گرامى داشته سوگند چيزى جز تهيدستى مرا از خانه بيرون نياورده و من در حالى كه خانواده ام گرسنه بودند از خانه خارج شدم و چون صداى گريه اهل خانه را شنيدم نتوانستم تحمل كنم اين است وضع و حال من؛ از شنيدن اين سخنان چشمان على عليه‌السلام اشك آلود شد و گريه كرد. آنگاه به مقداد فرمود: به همان كسى كه توبه آن قسم ياد كردى من نيز سوگند مى خوردم كه مرا نيز از خانه بيرون نياورده مگر همان چيزى كه ترا از خانه بيرون آورده است ولى حالا من يك دينار قرض كرده ام و آن را به تو مى دهم و من ترا بر خود مقدم مى دارم. على عليه‌السلام دينارى را كه قرض كرده بود به مقداد داد و خود روانه مسجد شد آنگاه نماز ظهر و عصر و مغرب را پشت سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواند، چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواست از مسجد خارج شود، على عليه‌السلام را كه در صف اول نماز بود مشاهده كرد نوك پايى به او زد و راه افتاد آن حضرت برخاسته و خود را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانيد و سلام كرد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ سلام را داد و فرمود: يا اباالحسن آيا در خانه غذايى دارى كه امشب با هم شام بخوريم؟ على عليه‌السلام كه از ظهر در مسجد مانده بود از شرم سر بزير افكند و متحير ماند كه در پاسخ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه بگويد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم از طريق وحى از تمام ماجرا آگاه شده بود و مى دانست كه وضع اين خانواده از چه قرار است با وجود اين از جانب خداوند ماءمور بود كه آن شب را براى شام به خانه على عليه‌السلام برود و چون سكوت على عليه‌السلام را ديد فرمود: يا اباالحسن يا بگو نه، تا من برگردم و يا بگو آرى، تا با هم به خانه برويم. عرض كرد تشريف بياوريد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست على عليه‌السلام را گرفت و به سوى خانه براه افتاد و وارد خانه شدند فاطمه عليها‌السلام نمازش را خواند و در مصلاى خود نشسته بود و در پشت سرش قدحى پر از غذاى گرم بود كه بخار از آن بلند مى شد چون صداى پدر را شنيد از مصلى خود خارج شد و به آن حضرت سلام كرد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فاطمه عليها‌السلام را از همه بيشتر دوست داشت پاسخ سلامش را داد و دستش را بسر او كشيد و فرمود: دخترم غذايى براى شام ما آماده كن. زهرا عليها‌السلام رفت و قدح را آورد. على عليه‌السلام وقتى غذا را ديد با تعجب پرسيد يا فاطمه عليها‌السلام اين غذا از كجاست؟ ما در خانه غذايى نداشتيم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين موقع دست مباركش را روى شانه على عليه‌السلام گذاشت و فرمود: يا على عليه‌السلام اين مائده آسمانى است كه به فاطمه عليها‌السلام نازل شده و بجاى آن دينارى است كه تو در راه خدا دادى... (206)

## 165- شب قدر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته از على عليه‌السلام روايت نمود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: يا على عليه‌السلام ايا مى دانى معنى شب قدر چيست؟ عرض كردم نه يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. پيامبر فرمود: خداوند تبارك و تعالى در آن شب، به تقدير و سرنوشتى كه روز قيامت خواهد بود قضا و حكم و اندازه گيرى نمود و در آنچه خداى عزوجل فرمان داد ولايت تو بود و نيز ولايت امامان، از نسل تو تا روز قيامت و در روايتى ديگر امام صادق عليه‌السلام در پرسش مفضل بن عمر فرمود:... در آن شب (قدر) ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام نازل شد. مفضل مى گويد عرض كردم: در شب قدرى كه ما آن را در ماه رمضان اميد داريم؟ حضرت فرمود: آرى. شبى كه در آن شب آسمانها و زمين اندازه گيرى شده و ولايت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در آن تقدير و معين شده است. (207)

## 166- رفتار با همسايه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شخصى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من خانه اى در فلان جا خريده ام و نزديكترن همسايه اين منزل كسى است كه خيرى از او توقع ندارم ولى از اذيت و آزار او در امان نيستم. پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام و ابوذر و... فرمودند: برويد به مسجد و با صداى بلند در مسجد اعلام كنيد، كسى كه همسايه اش را آزار دهد ايمان ندارد. على عليه‌السلام و ابوذر و.. به مسجد رفته و 3 بار اين سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با صداى بلند براى مردم تكرار كردند. آنگاه حضرت با دست خود به چهل خانه از هر طرف (جلو، عقب، چپ و راست) اشاره كرد (كه تا چهل خانه همسايه محسوب مى شوند) (208)

## 167- سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حماد مى گويد: امام صادق عليه‌السلام از پدرش بر ايمان نقل كرد: كه جابربن عبدالله گفت: سه سال قبل از اينكه روح پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ملكوت اعلى پرواز كند از آن حضرت شنيدم كه به على بن ابيطالب عليه‌السلام مى فرمود: سلام خدا بر تو باد! اى پدر دو ريحانه. سفارش مى كنم تو را به دو ريحانه من در دنيا، پيمانه عمر من نزديك است و بزودى از ميان شما خواهم رفت، به خداوند سوگند، كه بزودى دو تكيه گاه تو در هم فرو ريزند، به خدا سوگند خلافت و جانشينى من بر عهده تو است. چون پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جان به جان آفرين تسليم كرد. على عليه‌السلام فرمود: اين يكى از آن دو ركنى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرموده بود و چون فاطمه زهرا عليها‌السلام شهيده گرديد على عليه‌السلام فرمود: اين هم تكيه گاه دومى بود كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده بود. (209)

## 168- احترام را رد نكنيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: دو نفر نزد على عليه‌السلام رفتند اميرالمؤمنين عليه‌السلام براى هر كدام يك پشتى (متكا) آورد تا پشت خود بگذارند يكى از آنها بر آن نشست و به آن تكيه داد ولى ديگرى بر ننشست. حضرت به او فرمود: بر آن متكا بنشين و تكيه بده كه احترام و اكرام را رد نمى كند مگر الاغ، و در جايى ديگر على عليه‌السلام فرمود: وقتى عدى پسر حاتم طايى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را به خانه خود برد و تنها تشك و متكايى كه آنجا بود براى او انداخت و او را بر آن نشاند. (210)

## 169- هزار باب علم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در روزهاى آخر عمر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لحظه اى آن حضرت را تنه نمى گذاشت در يكى از روزها على عليه‌السلام براى انجام كارى از نزد حضرت خارج شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى به هوش آمد، ديد على عليه‌السلام بر بالين او حاضر نيست به يكى از همسرانش كه حاضر بود فرمود: برادر و دوست مرا بگوييد نزد من آيد. عايشه به دنبال ابوبكر فرستاد و او بر بالين حضرت حاضر شد اما پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همين كه او را ديد از او روى برگردانيد. ابوبكر برخاست و گفت اگر با من كارى مى داشتند مى فرمودند، اين را گفت و رفت. حضرت باز تقاضاى خود را تكرار كرد اين بار حفصه به دنبال عمر فرستاد و چون او حاضر شد حضرت روى خود را تكرار كرد اين بار حفصه به دنبال عمر فرستاد و چون او حاضر شد حضرت روى خود را از او برگردانيد او هم عمل و حرف ابوبكر را تكرار كرد و رفت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مجددا تقاضاى خود را بيان داشت، ام سلمه گفت بخدا قسم او على عليه‌السلام را مى خواهد، پس او را حاضر نمودند چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را ديد او را به سينه خود چسبانيد و صحبت هاى مخفيانه اى با او كرد كه بسيار هم طول كشيد بعدا از على عليه‌السلام سئوال كردند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه چيزى به شما گفت؟ حضرت فرمود: هزار باب علم به من آموخت كه از هر باب ديگر برايم باز شد و وصايايى به من كرد كه ان شاء الله به آنها عمل خواهم كرد. (211)

## 170- امين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود امين قريش بود لذا همه امانتهاى آنها نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود. لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى مجبور به هجرت شد على عليه‌السلام را جانشين مردم در مدينه كرد تا امانات خود را به صاحبانشنان برگرداند و قرضهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بدهد، سپس دختران و زنانش را به مدينه برساند. پس از اينكه كفار قريش نزديك سپيده دم به خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ريختند على عليه‌السلام در رختخواب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ديدند با حالت آشفته پرسيدند: كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كجاست؟ على عليه‌السلام گفت: مگر من ماءمور و مسئول نگهدارى او بودم. آنها على عليه‌السلام را با زد و خورد به مسجدالحرام بردند و اندكى بعد رها ساختند. (212)

على عليه‌السلام پس از انجام سفارشات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراهى فاطمه (مادر خود) و فاطمه (دختر پيامبر) و فاطمه (دختر زبير) و ديگران به سوى مدينه به راه افتاد. پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 5 روز در محله قبا توقف كرد و فرمود: تا برادرم على عليه‌السلام به من ملحق نشود وارد مدينه نمى شوم... در بين راه هشت تن از كفار مكه راه را بر على عليه‌السلام بستند آنگاه جناج غلام حرب بن اميه راه را بر حضرت على عليه‌السلام بست. حضرت به ايمن (پسرام ايمن) و ابو واقد دستور داد شترهاى زنان را بخوابانند، آنگاه حضرت على عليه‌السلام با جناح جنگيد و او را دو نيم كرد، لذا مابقى كفار از ترس راه را بر حضرت باز كردند (213)... حضرت على عليه‌السلام در آن، شب براى حفظ جان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خطر مواجه بود چنانچه خود آن حضرت مى فرمايد:

وقيت بنفسى خير من وطى الحصى

و من طاف بالبيت العتيق و بالحجر (214)

يعنى: با جان خدم بهترين كسى را كه پا بر زمين نهاده و به كعبه و حجر اسماعيل طواف نموده نگهدارى نمودم.

و در منزلت و شاءن على عليه‌السلام نيز خداى تعالى با فرستادن آيه شريفه و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله (215)

از جانفشانى مخلصانه على عليه‌السلام قدردانى كرد.

## 171- نزول آيه ولايت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد مدينه، نماز ظهر را مى خواند، على عليه‌السلام نيز در آنجا حاضر بود، فقيرى وارد مسجد شده و از مردم خواست كه به او كمك كنند، هيچ كس به او چيزى نداد. دل فقير شكست و عرض كرد: خدايا گواه باش كه من در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درخواست كمك كردم ولى هيچكس به من كمك نكرد در اين هنگام على عليه‌السلام كه در ركوع نماز خود بود، با انگشت كوچكش اشاره كرد، فقير جلو آمد، و با اشاره على عليه‌السلام انگشترى را از انگشت على عليه‌السلام بيرون آورد و رفت. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از نماز به خدا متوجه شد و عرض كرد: پروردگارا! برادرم موسى از تو تقاضا كرد رب اشرح لى صدرى و يسرلى امرى و احلل عقده من لسانى يفقهوا قولى و اجعل لى و زير من اهلى، هارون اخى، اشدد به ارزى، و اشركه فى امرى (216)؛ يعنى: سينه مرا گشاده دار، كار مرا آسان كن و گره از زبانم بگشا، تا سخنان مرا بفهمند و وزيرى از خاندانم براى من قرار بده. برادرم هارون را به وسيله او پشتم را محكم گردان، و او را در كار من شريك كن پس از اين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: اللهم اشرح لى صدرى و يسرلى امرى واجعل لى وزيرا من اهلى عليا، اشدد به ظهرى؛ پروردگارا سينه ام را گشاده دار، كار مرا بر من آسان گردان، و وزيرى از خاندان برايم قرار بده كه على عليه‌السلام باشد، بوسيله او پشتم را محكم كن

هنوز سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پايان نرسيده بود كه جبرئيل نازل شد، و اين آيه (مائده / 55) را نازل كرد: انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنو الذين يقيمون الصلوة و يؤ تون الزكاة و هم راكعون؛ سرپرست و رهبر شما، تنها خداست و پيامبر او، و آنها كه ايمان آورده اند و نماز بپا مى دارند و در حال ركوع عليه‌السلام زكات مى پردازند.

بدين ترتيب ولايت و رهبرى عليه‌السلام عليه‌السلام پس از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سوى خدا اعلام گرديد. (217)

## 172- هم صحبت على عليه‌السلام تا لقاى حق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام فرمود: مردى در خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمى توانى نزد آن حضرت (كه در حال كسالت بود و در روزهاى آخر عمر بسر مى برد) بروى هم خواسته اى دارى با من بگو گفت: چاره اى نيست جز اينكه نزد او بروم. على عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالاى سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشست و سلام كرد: پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتى دارى؟ گفت: من از طرف خدا رسولى هستم به سوى تو. حضرت فرمودند: چه رسالتى بر عهده تو مى باشد. گفت من عزرائيل هستم، خدا مرا به سوى تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بين لقاء با خود و بين بازگشت به دنيا مخير كرده است. حضرت فرمود: صبر كن تا جبرئيل بيايد و با او مشورت كنم. عزرائيل خارج شد و به سوى آسمانها رفت در بين راه با جبرئيل برخورد نمود. جبرئيل پرسيد آيا روح محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را قبض كردى؟ نه اى جبرئيل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر كنم ايا نمى بينى كه درهاى آسمان براى روح محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باز شده و همه جا آزين بندى شده است، جبرئيل نزد حضرت آمد و سلام كرد حضرت جواب سلام او را داد. جبرئيل گفت اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پروردگارت مشتاق تو مى باشد و عزرائيل تا به حال از كسى اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هيچ كس اجازه نخواهد گرفت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: او مرا مخير بين لقاء پروردگار و بقا در دنيا كرد. جبرئيل گفت: لقاء پروردگار بر اين دنيا بهتر است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود من هم آن را بهتر مى دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملك الموت بيايد مدتى بعد عزرائيل آمد و سلام كرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائيل چه اراده كرده اى گفت: گرفتن جان شما را حضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا كن. جبرئيل بنا به خواسته پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك او (در طرف راست) قرار گرفت و ميكائيل در سمت چپ نشست و عزرائيل شروع به قبض روح كرد. جبرئيل گفت: اى عزرائيل عجله نكن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائيل گفت: روح او به جايى رسيده كه ديگر قدرت بر تأخیر و نگهدارى آن ندارم جبرئيل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش نكن. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه السلام فرمود: نزديك من بيا كه امر خدا فرا رسيده است پس دهان خود را كنار گوش على عليه‌السلام گذاشت و با او سخن گفت تا اينكه روح مباركش از بدن خارج شد. على عليه‌السلام دست خود را زير چانه مباركش گذاشت و چشمان شريف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالى كه گريه مى كرد به حاضرين گفت: خدا اجر شما را زياد كند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت در اين لحظه بود كه صداى گريه و ضجه مردم بلند شد. (218)

## 173- جناب وصى عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

آخرين روزهاى عمر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود عباس بن عبدالمطلب و على بن ابيطالب عليه‌السلام و تعدادى از اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد آن حضرت نشسته بودند عباس عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا مساءله خلافت و رهبرى در خاندان ما مى ماند؟ اگر چنين است ما را با خبر آن بشارت بده، و اگر چنين نيست سفارشات لازم را به ما بفما. رسول اگرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: شما بعد از من به استضعاف كشيده مى شويد سپس ساكت شد. اهل بيت برخاستند و در حاليكه همه از حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ماءيوس شده و گريه مى كردند مجلس را ترك كردند، چون خارج شدند حضرت فرمود: به عباس و على عليه‌السلام بگوييد نزد من بازگردند آنها آمدند و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عباس فرمود: عمو جان آيا وصيت مرا قبول مى كنى؟ عباس گفت: اى پسر برادرم، عموى تو پير شده و داراى عيالات بسيار است. آنگاه حضرت رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: اى برادرم آيا وصيتم را عمل مى كنى و قرضم را ادا مى كنى. على عليه‌السلام گفت: آرى اى رسول خدا پدر و مادرم فداى شما باد. پس حضرت فرمود: نزديك من بيا او را به سينه خود چسبانيد بين دو چشم او را بوسيد و با او معانقه كرد و هر دو تا مدتى مى گريستند. سپس انگشتر خود را از دستش بيرون آورد و به او داد. شمشير و زره و اسب و شتر و پارچه اى را كه در جنگها به شكم مباركش مى بست طلب كرد و همه را به على عليه‌السلام داد و فرمود: اينها را به خانه خود ببر على برخاست و به منزل خود رفت. (219)

## 174- غسل و كفن و نماز بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اواخر عمر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عده اى از اصحاب به خدمت حضرت رسيدند و سلام كردند. حضرت جواب سلام آنها را داد. از بين آنها عمار بن ياسر برخاست و عرض كرد، پدر و مادرم فداى شما باد اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بفرمائيد وقتى شما از دنيا رحلت فرموديد، چه كسى شما را غسل مى دهد؟ حضرت فرمود: برادر و پسر عمويم على بن ابيطالب عليه‌السلام و ملائكه او را در غسل دادن من كمك مى كنند، عمار عرض كرد، يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه كسى از ما بر شما نماز مى گذارد؟ حضرت فرمود: اى عمار خدا ترا بيامرزد، بگو على عليه‌السلام نزد من آيد. على عليه‌السلام آمد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمودند: مرا بنشان و پشتى برايم بگذار. حضرت را نشانيدند، آنگاه حضرت فرمود: اى پسر عمو وقتى مرگ من فرا رسيد سرم را در دامانت بگذار و مرا به سوى قبله قرار بده چون قبض روح شدم مرا غسل بده و كفن بنما. كفن مرا يا همين دو لباس خودم قرار بده يا پارچه سفيدى مصرى، سعى كن آن را ساده انتخاب كنى (گران قيمت نباشد) بعد اول تو بر من نماز بگذار. سپس جبرئيل عليه‌السلام و ميكائيل عليه‌السلام و اسرافيل عليه‌السلام و نگهبانان عرش خدا و نگهداران آسمانها و پس از تو اهلبيت من نماز بگذارند.... آنگاه فرمودند: مرا با گريه و زارى بلند خود آزار ندهيد. (220)

## 175- سخن گفتن زمين با على

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اسماء بنت عميس گفت: فاطمه زهرا عليها السلام به من فرمود: شبى كه من به خانه على عليه‌السلام رفتم (در نيمه هاى شب) از خواب بيدار شدم و ديدم زمين با على عليه‌السلام سخن مى گويد: و على عليه‌السلام نيز با آن حرف مى زند. صبح نزد پدرم جريان را گفتم پدرم سجده اى طولانى كرد و سرش را بلند كرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاكيزه زيرا خداوند شوهرت را بر ساير مردم برترى داده و به زمين دستور داده كه با او سخن بگويد و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع كند. (221)

## 176- كارهاى فاطمه عليها السلام زهرا در خانه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به يكى از اصحاب خود فرمود: مى خواهى جريانى از زندگى خودم با فاطمه زهرا عليها‌السلام را برايت تعريف كنم؟ فاطمه عليها‌السلام آنقدر در خانه من با مشك آب حمل كرد كه دستش تاول زد آن قدر خانه را جاروب كرد كه بر لباس او گرد و خاك نشست آن قدر آتش زير ديگ روشن كرد كه لباسش دوده اى و سياه شد و او زياد كار كرد و بسيار هم آسيب ديد... (222)

## 177- فاطمه پاره تن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام فرمود: من با عده اى از اصحاب نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم. آن حضرت فرمودند: آيا مى دانيد كه بهترين خصوصيت و صفت براى زنها چيست؟ هيچ يك از حاضرين نتوانستند جوابى بدهند بعد از پايان جلسه من به خانه رفته و جريان آن مجلس و سئوال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نداشتن جواب آن را با فاطمه زهرا عليها‌السلام بيان كردم او به من گفت: يا على عليه‌السلام من جواب سئوال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى دانم. بهترين چيز براى زن آن است كه نه نامحرمى او را ببيند و نه او نامحرمى را ببيند! من نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگشتم و آن جواب را گفتم، حضرت فرمود: يا على تو وقتى نزد من بودى جواب سئوال را نمى دانستى اينك چه كسى جواب را به تو گفته است؟ عرض كردم: فاطمه عليها‌السلام جواب را به من ياد داد! پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعجب كرده و فرمود: فاطمه پاره تن من است. (223)

## 178- كليد دار كعبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كليد دارى كعبه از مناصب و مقام هاى بزرگ در ميان قريش و اهل مكه بود، قبل از فتح مكه شخصى از مشركان بنام عثمان بن ابى طلحه كليددار بود. پس از آنكه در سال هشتم هجرت، مكه بدست مسلمين به فرماندهى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فتح گرديد، عثمان، در كعبه را بسته بود و به پشت بام كعبه رفته بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كليد در كعبه را از او طلبيد، او گفت: اگر مى دانستم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كليد را از من مى خواهد، از دادن كليد به آن حضرت، خوددارى نمى كردم. على عليه‌السلام بر بام كعبه رفت و كليد را از او گرفت و در كعبه را باز كرد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه كعبه شد و دو ركعت نماز خواند، وقتى كه از كعبه بيرون آمد، عباس عموى پيامبر از آن حضرت خواست كه كليد را به عثمان بن ابى طلحه بدهد، و در اين هنگام اين آيه نازل شد: ان الله يامركم ان تودوا الامانات الى هلها؛ بى گمان خداوند فرمان مى دهد شما را كه امانت ها را به صاحبش بازگردانيد (224) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد، كليد را به عثمان بدهند و از او عذرخواهى كنند. عثمان به على عليه‌السلام عرض كرد: نخست چهره ات نسبت به من درهم و خشن بود، ولى اينك مى بينم با چهره اى باز و نگاهى مهرآميز به من مى نگرى؟!

## 179- اى كاش من چهارمين آنها بودم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عفيف كندى از يمن به مكه آمده بود و براى عباس بن عبدالمطلب چندى شيشه عطر آورده بود، سراغ را گرفت. گفتند: كه وى در فناى كعبه (به عادت رجال قريش كه عصرها در آنجا پاطوق داشتند) نشسته است. عفيف يك راست به آنجا رفت. عباس را ديد و عطرهاى يمنى را به او داد. عفيف با آنها نشست، آفتاب مكه آهسته در مغرب فرو مى رفت. عفيف در اين هنگام مردى زيبا روى و مشكين موى را ديد كه از راه رسيد و بى آنكه توجهى به بزرگان قريش كند در آستانه مسجدالحرام ايستاد و نگاهى به آسمان انداخت و آن وقت آستين هايش را بالا زد و بعد در كنار چاه زمزم با آب دلو، دست و رويش را شست و سر و پاى خود را مسح كرد و سپس پا به مسجدالحرام گذاشت. در همين هنگام زن جوانى با عجله پديدار شد و به دنبالش يك جوان درشت هيكل و استخوانى و برومند وارد مسجدالحرام شدند. آنها ايستادند اين سه نفر با ترتيب شگفت انگيزى به قيام و قعود و ركوع و سجود پرداختند. عفيف از عباس پرسيد: اينها كيستند؟ اينها در اينجا چكار مى كنند؟ عباس گفت: آن مرد برادرزاده ام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اين زن خديجه است و آن جوان هم پسر برادرم ابوطالب است. اسمش على عليه‌السلام است. محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دين جديدى آورده و اين دو نفر هم بدينش ايمان آورده اند. عفيف گفت: اى كاش من چهارمين نفرشان بودم (225).

## 180- حمله به خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از تصميم سران قريش مبنى بر حمله شبانه به خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قتل آن حضرت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رداى خود را به سر كشيد و به عزم خانه ابوبكر و مهاجرت به مدينه از خانه خود خارج شد. على عليه‌السلام در بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دراز كشيد شيوخ قريش تا نيمه هاى شب عبابر سر و شمشير بدست، بر در آن خانه منتظر فرصت نشستند. آنها برنامه خود را اينگونه آغاز كردند كه ابتدا به خوابگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنگ بيندازند، وقتى بيدارش كردند يكباره به وى حمله كنند و او را به قتل برسانند سنگ او را انداختند، و با سنگ دوم بود كه على عليه‌السلام سر از بالين برداشت. رجال قريش تعجب كردند، اين كيست؟ گوينده اى گفت: اين على بن ابيطالب عليه‌السلام ، است على عليه‌السلام از جا برخاست و فرمود: با چه كسى كار داريد و چه مى خواهيد همه يك صدا گفتند پس محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كجاست. على عليه‌السلام خونسردانه جواب داد: مگر او را به من سپرده ايد كه از من مى خواهيدش. سراقه بن مالك گفت: حالا كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرار كرده خوبست على عليه‌السلام را بجاى او بكشيم. ابوجهل با اين فكر مخالفت كرد و گفت: دست از جان اين طفل برداريد او كه گناهى ندارد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را فريفته و فدايى خود ساخته است. على عليه‌السلام فرياد زد، اى ابوجهل، آن مايه خرد و بينشى كه خداوند به من عطا كرده اگر ميان سفها و مجانين دنيا تقسيم شود همه آنها خردمند و عاقل مى شوند و اگر ضعفاى جهان از توانايى من بهره ببرند، همه قوى و نيرومند خواهند شد ولى افسوس كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه نفرموده، و گرنه در دل امشب شهامت و شجاعت مرا از نزديك مى شناختيد گم شويد، دور شويد كه هميشه از مسير سعادت بى نصيب بمانيد. ابوالبحترى به خشم آمد و با شمشير كشيده جلو رفت ولى نتوانست حمله كند سرش گيج خورد و به زمين افتاد. (226)

## 181- شمشير زن مخلص

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام عمروبن عبدود را در كنار خندقى كه دور مدينه حفر شده بود بر روى زمين خوابانيد و سرش را از تنش جدا كرد آنگاه سر او را به پيشگاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برد، پيكر بى سر او را در ميدان رها كرد تا اقوام و خويشان او جنازه بى سر او را از خاك برداشته و مكه برگردانند. خبر قتل عمرو در سپاه احزاب زلزله اى عظيم انداخت و بسيج آنها را از هم پريشان ساخت. خواهر عمرو تنها زنى بود از خويشاوندان او بود كه به مدينه آمده بود سر و پاى برهنه به سراغ جنازه ى برادرش رفت، مردم انتظار مى كشيدند اين زن خود را بر روى هيكل سر بريده و پا بريده عمرو بيندازد و شيون كند، اما او وقتى جنازه برادرش را ديد آرام گرفت تا اينكه گفت آن حريف كريم و شرافتمند كه برادرم را كشته كى بود؟ گفتند: على بن ابيطالب عليه‌السلام آهى كشيد و گفت من هم اينطور حدس مى زنم زيرا تا وقتى ديدم زره زراندود و گرانبهاى برادرم هنوز بر تنش مى درخشد دريافتم كه قاتلش مردى كريم و نجيب مى باشد و بعد شعرى گفت: كه معنى آن عبارت است اگر جز على عليه‌السلام ، ديگرى برادرم را بخاك مى افكند تا پايان ابديت در عزاى برادرم مى گريستم، ولى چه بگويم كه قاتل او مردى بى نظير است، مردى كه پدرش بر تارك مكه همچون تاج مى درخشيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لو كان قاتل عمرو غير قاتله |  | لكنت ابكى عليه آخر الابد |
| لكن قاتله من لانظير له |  | و كان يدعى ابوه بيضة البلد (227) |

## 182- فاتح خندق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جنگ خندق عمروبن عبدود و ضراربن حطاب توانستند اسب خود را به آن سوى خندق برسانند عمربن عبدود در قدرت و زورمندى بعضا بچه شترى را بلند مى كرد و به عنوان سپر خود از آن استفاده مى كرد و با هزار نفر جنگ مى كرد البته عمروبن عبدود در اوائل سنش از بعضى از كاهنها شنيده بود كه قاتل او شخصى است بنام حيدر، اما او بدون خبر از اينكه على عليه‌السلام در اين ميدان به جنگ او خواهد آمد، طلب مبارز مى كرد. ابتدا عمر بن خطاب به اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت كسى نزديك او نرود كه كشته خواهد شد و آشكارا اظهار عجز مى كرد. على عليه‌السلام در آن وقت جوانى بيست و پنج ساله بود و در مقابل مردى مى خواهد بجنگد كه با دست خود بچه شتر را سپر مى كند و با دست راست شمشير مى زند! بالاخره على عليه‌السلام به ميدان عمرو بن عبدود رفت على عليه‌السلام طى رجزى خود را معرفى كرد عمروبن عبدود تا نام حيدر را شنيد ناگهان به ياد پيش بينى كاهنان افتاد و ترس او را گرفت، خواست كارى بند كه على عليه‌السلام برگردد. شروع كرد به ترساندن حضرت، و گفت تو جوانى چگونه مى توانى با من بجنگى، معلوم مى شود محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حسابش را نكرده و ترا فرستاده به جنگ من، چه اطمينانى دارى كه من اين نيزه را به شكمت فرو كنم و بين آسمان و زمين نگهت دارم. حضرت فرمود: اين حرفها را رها كن من هم خيلى دلم مى خواهد كه تو بدست من كشته شوى. على عليه‌السلام سه پيشنهاد به او كرد، اول اينكه به او گفت، بيا و مسلمان شو، او گفت اين پيشنهاد تو غير قابل قبول است اگر كوه ابوقبيس را روى گردنم بگذارم سبكتر و آسانتر از اين است كه بگويم لا اله الا الله؛ على عليه‌السلام فرمود: برگرد با من جنگ نكن، عمرو گفت: من نذر كردم كه با مسلمانان جنگ كنم و تلافى جنگ بدر را بكنم حضرت على عليه‌السلام پيشنهاد سوم خود را مطرح كرد و فرمود: تو سواره اى و من پياده هستم پياده شو، تا با من مطابق شوى و جنگ كنيم. (228)

عمرو خشمگين شد، و گفت: من باور نمى كردم كسى از عرب چنين جراتى كند به من بگويد كه از اسب پياده شوم، از اسب پياده شد و ضربه اى بر سر على عليه‌السلام زد، على عليه‌السلام ضربه را با وسيله سپر خود دفع كرد ولى شمشير از سپر گذشت و سر على عليه‌السلام لطمه اى خورد در اينجا على عليه‌السلام از روش خاصى استفاده كرد و فرمود: تو قهرمان عرب هستى و من با تو جنگ تن به تن دارم اينها كه پشت سر تو هستند براى چه آمده اند؟ تا عمرو نگاهى به پشت سر خود كرد، على عليه‌السلام با ضربه اى پاى او را قطع كرد، و او بر زمين افتاد. حضرت وقتى بر سينه او نشست تا سر او را جدا كند، عمرو در صورت حضرت آب دهن انداخت، حضرت برخاست و دوى زد و مجدد اراده كرد تاسر او را جدا كند، سپس سر او را جلوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انداخت اينجا بود كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اگر اين كار امروز تو را با اعمال جميع امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقايسه كنند بر آنها برترى خواهد داشت.

## 183- مرغ بريانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد بودم آن حضرت پس از نماز صبح فرمود: من به خانه عايشه مى روم، من نيز به منزل خود بازگشتم. لحظاتى در منزل بودم كه از جا برخاستم و راهى منزل عايشه شدم در زدم عايشه پرسيد، كيستى؟ گفتم: على. گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خفته است! برگشتم ولى با خود گفتم جايى كه عايشه در منزل باشد چگونه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرصت استراحت و خواب پيدا نموده است!! برگشتم و دوباره در زدم اين بار نيز گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كارى دارند. برگشتم ولى باز مجددا برگشتم و اما اين بار شديدتر از دفعات پيش در زدم. عايشه گفت: كيستى؟ گفتم: على، صداى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به گوشم رسيد، كه فرمود: عايشه در را باز كن... پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از آنكه مرا كنار خود نشاند فرمود: اباالحسن آيا نخست من قصه خود را بگويم يا ابتدا تو از تأخیر خود مى گويى؟ عرض كردم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما بگوييد: كه خوش گفتاريد. آنگاه فرمود: مدتى بود گرسنه بودم. از اين روبه خانه عايشه آمدم اينجا هم چيزى نبود لذا دست به دعا برداشتم از خداوند در خواست كردم ناگاه جبرئيل از آسمان فرود آمد و اين مرغ بريانى را به همراه خود آورد و گفت: هم اينك خداوند بر من وحى فرمود: اين مرغ بهشتى را براى شما بياورم، من نيز به پاس عنايت و اجابت پروردگار به شكر و ستايش او مشغول شدم و سپس عرض كردم خداوندا! از تو مى خواهم كسى را در خوردن اين غذا همرده من كنى كه من و و را دوست داشته باشد. لحظاتى منتظر ماندم ولى كسى بر من وارد نشد دوباره دست بر دعا برداشتم عرض كردم: خدايا آن بنده را توفيق ده كه در صرف اين غذا با من همراه شود... اينجا بود كه صداى در لند شد و فرياد تو با گوشم رسيد و به عايشه گفتم، على عليه‌السلام را داخل كن، كه تو وارد شدى.... يا على عليه‌السلام تو همان كسى هستى كه خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند آنگاه فرمود: على عليه‌السلام مشغول شو، از غذا بخور... (229)

## 184- آينده عايشه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در داستان گذشته بيان شد كه عايشه چگونه برخوردى از خود نشان داد، اما پس اينكه مرغ بهشتى (230) توسط جبرئيل آورده شده بود و با دعاى مستجاب شده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام هم سفره حضرتش شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از اتمام غذا از على عليه‌السلام علت تأخیر خود را سئوال كرد. حضرت على عليه‌السلام

ممانعت ها و بهانه تراشى هاى عايشه را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در موقع ورودش را عرض كرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به عايشه كرد و فرمود: عايشه چرا چنين كردى. عايشه گفت: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من مى خواستم اين افتخار خوردن غذاى بهشتى نصيب پدرم (ابوبكر) شود. حضرت فرمود: اين اولين بار نيست كه كينه توزى تو نسبت به على عليه‌السلام آشكار مى شود من از آنچه نسبت به على عليه‌السلام در دل دارى، باخبرم، عايشه كار تو به آنجا خواهد كشيد كه به جنگ با على عليه‌السلام بر مى خيزى. عايشه گفت: مگر زنان هم به مردان نبرد مى كنند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همان كه گفتم تو به جنگ و نبرد با على عليه‌السلام كمر همت بندى، و در اين كار نزديكان و ياران من (طلحه و زبير) تو را همراهى كنند و بر وى بشوريد، در جنگ رسوايى به بار خواهيد آورد كه زبانزد همگان گرديد در اين مسير به جايى مى رسى كه سگهاى حواب بر تو پارس كنند.... تو آنجا پشيمان مى شوى و در خواست بازگشت مى كنى... كه كه آنوقت چهل مرد به دروغ شهادت دهند كه آن مكان حواب نيست.... چون پيش گويى حضرت به آنجا رسيد عايشه گفت: اى كاش مرده بودم و آن روزها را نمى ديدم. سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: على عليه‌السلام برخيز كه وقت نماز ظهر است بايد بلال را براى اذان خبر كنى.

آنگاه بلال اذان گفت: و حضرت به نماز ايستاد و من هم با آن حضرت نماز خواندم. (231)

## 185- بعد از من مظلوم و مغلوبى!!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد رسول خدا عليه‌السلام در منزل يكى از همسران خويش به سر مى برد به قصد ديدار آن حضرت به آنجا رفتم. پيش از ورود اجازه خواستم وقتى داخل شدم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على عليه‌السلام آيا نمى دانى كه خانه من خانه توست تو براى ورود محتاج به اجازه نيستى. عرض كردم: اى رسول خدا عليه‌السلام از اجازه را از روى علاقه گرفتم. فرمود: تو به چيزى علاقه دارى كه محبوب خداست... آيا نمى دانى كه آفريدگار من نمى خواهد كه هيچ سرى از اسرار من بر تو پوشيده بماند. اى على عليه‌السلام تو وصى پس از من هستى، مظلوم و مغلوبى هستى كه پس از من به او ظلم مى كنند... آن كس كه از تو كناره بگيرد از من جدا شده. دروغ مى گويد: كسى كه دعوى محبت من را دارد ولى با تو با دشمنى مى كند. چرا كه خداى متعال آفرينش من و تو را از نور واحدى قرار داده است. (232)

## 186- جاى جبرئيل مى نشيند!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى رسول خدا عليه‌السلام در بستر بيمارى بود كه من به قصد عيادت حضرتش رفته بودم، در آنجا مردى را حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ديدم كه از حيث حسن و جمال بى نظير بود، آن مرد سر مبارك پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در دامن خود داشت و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز خواب بود وقتى من داخل شدم آن مرد مرا به نزد خود فرا خواند، و گفت: نزديك عموزاده خود بنشين كه تو از، من بر او سزاوارترى! على عليه‌السلام مى فرمايد: جلو رفتم و آن مرد برخاست و جاى خود را به من داد و رفت، من نشستم و سر مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در دامن خود گرفتم. ساعتى گذشت. پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيدار شد و از من پرسيد مردى كه سر بر دامن او داشتم كجا رفت؟ عرض كردم، وقتى من داخل شدم جايش را به من داد و رفت. حضرت فرمود: او را شناختى؟ عرض كردم نه پدر و مادرم فداى شما. حضرت فرمود: او جبرئيل بود من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش مى دادم تا اينكه در دم سبك شد و خواب بر چشمانم غلبه كرد. (233)

## 187- براى خود هر چه خواستم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد روزى مريض شده بودم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ديدنم، آمد من در بستر بودم كه آن حضرت كنارم نشست و جامه اى از خود را بر رويم كشيد ولى چون شدت بيمارى مرا ديد برخاست و به مسجد رفت و در آنجا لحظاتى را به دعا و نماز پرداخت. سپس نزد من بازگشت و جامه ام را پس زد و فرمود: على عليه‌السلام برخيز كه بهبودى خود را بازيافتى. من از بستر برخاستم در حالى كه هيچ دردى احساس نمى كردم. آنگاه فرمود:

من هيچ گاه از خداوند درخواستى نكردم مگر آنكه بر آورده كرده و هر گاه چيزى براى خود خواستم براى تو نيز طلب كردم. (234)

## 188- هفت باغ بهشتى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: با پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يكى از كوچه هاى مدينه قدم مى زديم در طول مسير به باغ سرسبزى به آن حضرت عرض كردم عجب باغ زيبايى است؟ حضرت فرمود: آرى زيباست ولى باغ تو در بهشت زيباتر خواهد بود. به باغ ديگرى رسيديم باز گفتم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عجب باغ زيبايى است؟ حضرت فرمود: آرى زيباست اما باغ تو در بهشت زيباتر است. به همين ترتيب در طول راه با هفت باغ مواجه شديم و هر بار گفتگوى من با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تكرار مى شد تا اينكه به پايان راه رسيديم. پس ناگهان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بر گردنم انداخت در حالى كه مرا به سينه خود مى فشرد به گريه انداخت و فرمود: پدرم به فداى آن شهيد تنها. عرض كردم اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريه شما براى چيست؟ حضرت فرمود: از كينه هاى مردمى كه در سينه هاى خود نسبت به تو پنهان كردند تا پس از من آن را آشكار كنند. كينه هايى كه ريشه در بدر واحد دارد... آنها خونهاى ريخته شده در احد را از تو طلب مى كنند. پرسيدم اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا در آن روز دينم سلامت خواهد بود. حضرت فرمود: آرى. (235)

## 189- اسباب خوشحالى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: پس از فتح مكه رسول اكرم عليه‌السلام عده اى را به اطراف مكه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت كنند ولى به آنها فرمان جنگ نداد. از جمله كسانى كه فرستاد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، خالدبن وليد بود كه وى را براى تبليغ اسلام به ميان قبيله بنى جذيمه فرستاد. خالد به منظور انتقام جويى و تسويه حساب شخصى خود از اين قبيله كه در جاهليت گذشته خونى از اقوام او ريخته بودند اقدام به كشتار عده اى از آنها زد و گروهى ديگر از آنها را اسير و اموالشان را به يغما برد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از رفتار او با خبر شد به مسجد رفت و به منبر نشست و سه بار گفت: پروردگارا! من از آنچه كه خالد مرتكب شده بيزارم، و از كار او متنفرم. آن گاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من خواست تا به منظور جبران زيانهايى كه به آن قبيله رسيده بود و پرداخت ديه كسانى كه به ناحق كشته شده بودند به آنجا رفته و جبران آن ضايعات را بنمايم. على عليه‌السلام مى فرمايد: در آنجا من غرامت و ديه آسيب ديدگان را پرداخت كردم و به ايشان گفتم: شما را به خدا سوگند اگر در ميان شما كسى هست كه حقى از او ضايع شده بگويد، تا پرداخت كنم. عده اى برخاستند و گفتند: حال كه چنين است و تو ما را به خدا سوگند دادى، بايد بگوييم كه تعدادى زانوبند شتر و ظرف مخصوص سگ نيز از ما در اين حادثه مفقود شده است. على عليه‌السلام مى فرمايد: من آنها را نيز حساب كردم و وجه آنها را داده ام حضرت مى گويد: سپس ديدم هنوز مبالغى از پولى كه با خود آورده بودم باقى است. به مردم گفتم: اين پولها را نيز به شما مى بخشم تا برائت ذمه كامل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاصل شده باشد. على عليه‌السلام مى فرمايد: پس از اتمام كار نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدم و نحوه عملكرد خود را به عرض ايشان رساندم. حضرت فرمود: يا على عليه‌السلام به خدا سوگند اگر به جاى اين كار شتران سرخ مو برايم هديه مى آوردند اين قدر خوشحال نمى شدم. (236)

## 190- ناله نااميدى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد در صبح همان شبى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به معراج رفت من در خدمت آن حضرت بودم كه حضرتش داخل حجره نماز مى گزارد و من نيز در كنار او به نماز ايستاده بودم. پس از اتمام نماز ناگهان صداى ضجه و ناله اى به گوشم رسيد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين چه صدايى بود؟

حضرت فرمود: اين ضجه و افسوس شيطان است او از معراج من با خبر شده و از اينكه در روى زمين از او پيروى شود ماءيوس شده است. (237)

## 191- كاتب وحى الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شدم. حضرت سرگرم تلاوت سوره مائده بود (گويا بخشى از اين سوره به تازگى نازل شده بود و وجود مبارك آن حضرت در حالى تلقى وحى و اخذ آيات قرآنى بود كه من وارد شدم) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من خواست آيات آن سوره را بنويسم من نيز با املاى حضرتش كار نوشتن را شروع كردم و آيات را يك به يك نگاشتم تا رسيدم به اين آيه شريفه انما وليكم الله و رسوله، و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يوتون الزكوة و هم راكعون، ولى امر و ياور شما تنها خدا و رسول و مومنانى هستند كه نماز به پا مى دارند و به فقيران در حال ركوع زكات مى دهند. (238) ناگاه ديدم آن حضرت در يك حالت خلسه فرو رفته ولى در عين حال زبان او همچنان بر املاى آيات مشغول است من نيز آنچه را مى شنيدم همه را مى نوشتم تا اينكه كار كتابت سوره پايان گرفت. در اين هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن حالت خلسه بيرون آمد و فرمود: بنويس آنگاه شروع كرد و از آغاز همان آيه اى كه در لحظاتى قبل در خلسه رفته بود، تلاوت كرد، به او گفتم: مگر شما هم اينك اين آيات را تا پايان سوره املا نكرديد و من تمام آنها را نوشتم ديدم صداى حضرت به تكبير بلند شد و فرمود: آن كسى كه اين آيات را بر تو املا مى نمود جبرئيل بوده است. لذا على عليه‌السلام با املاى جبرئيل ايمن كار كتابت اين سوره را به اتمام مى رساند. (239)

192 - صداى جبرئيل در جنگ احد

در جنگ احد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سپاه خود وارد منطقه جنگ كه در حاشيه كوه احد بود شدند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى جلوگيرى از حمله دشمن از پشت عبد الله بن جبير را به همراه 50 نفر از تيراندازان ماهر را ماءمور حفاظت از دهانه شكاف كوه كرد و تاءكيد فرمودند: به هيچ وجه تنگه را رها نكنند، بعد از اينكه جنگ شروع شد و لشكر دشمن رو به فرار گذاشت، مسلمين به جمع آورى غنائم پرداختند و محافظين كوه به جز 10 نفر پستهاى خود را براى جمع آورى غنائم ترك كردند. ابوسفيان قبلا خالد بن وليد را ماءمور اينكار كرده بود تا در موقع مقتضى از پشت حمله نمايد لذا او با حمله به عبد الله آنها را كشت و از پشت به لشكر اسلام حمله كرد در همين موقع سردار رشيد اسلام حضرت حمزه عليه‌السلام و بعضى ديگر از ياران پيامبر عليه‌السلام شهيد شدند و عده اى نيز پروانه وار پيامبر عليه‌السلام را مراقبت مى كردند بيشتر از همه على عليه‌السلام بود كه هر حمله اى را از جانب دشمن دفع مى كرد. على عليه‌السلام آنقدر جنگيد كه شمشيرش شكست پيغمبر شمشير خود را كه به ذوالفقار معروف بود، به على عليه‌السلام داد، و خود در جايى سنگر گرفت. على عليه‌السلام از آن حضرت دفاع مى كرد، آنچنان كه بيش از شصت زخم بر سر و صورت و بدنش وارد شد. در اين هنگام جبرئيل نازل شد و گفت: اى محمد عليه‌السلام ، معناى مواسات همين است. پيامبر عليه السلام فرمود: على عليه‌السلام از من است و من از اويم. جبرئيل گفت: من هم از هر دوى شما، و نيز جبرئيل در همان وقت گفت: (لافتى الا على لا سيف الا ذوالفقار) بطورى كه همه اين صدا را شنيدند.

بدر در شام احد، تصوير كيست؟

در غلاف لافتى شمشير كيست؟ (240)

## 193- نماز، معراج على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جنگ احد كه بنام كوهى است نزديك مدينه، در سال سوم هجرى روى داد و هفتاد تن از مسلمانان نيز در آن به شهادت رسيدند، اين جنگ بنابر ضبط مورخين روز شنبه هفتم شوال رخ داده در اين جنگ تيرى بر پاى حضرت امير على عليه‌السلام خورد. (241) بعد از جنگ هر چه مى كردند به علت ناراحتى شديد امام نمى توانستند تير را از پاى حضرت خارج نمايند تا اينكه منتظر شدند حضرت وارد نماز شود، در حين اقامه نماز تير را از پاى حضرت خارج كردند بعد از نماز حضرت ديد درد زخم كمتر شده است و محل نماز خون آلوده شده است بعد متوجه شد كه تير از پاى او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاكبر من متوجه خارج شدن تير نشدم. (242)

## 194- شيفته خدا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ به كسانى كه نزد ايشان از تندى هاى على عليه‌السلام اظهار ابودردا مى گويد: روزى در يكى از نخلستانهاى اطراف مدينه جسد على عليه‌السلام را ديدم كه مانند چوب خشك بر زمين افتاده است. او به خيال اينكه حضرت على عليه‌السلام از دنيا رفته است براى خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه زهرا عليه‌السلام درگذشت همسرش را تسليت گفت: فاطمه زهرا عليه‌السلام فرمود: پسر عموى من نمرده است.

بلكه در حال عبادت از خوف خدا غش كرده است و اين حال براى او بسيار اتفاق مى افتد. (243)

## 195- ما رجعت مى كنيم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابر بن عبد الله مى گويد: حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سال حجة الوداع در منى خطبه اى خواندند و متذكر شدند كه خداوند متعال فرموده بعد از تو اى پيغمبر عليه‌السلام جمعيتى به كفر برمى گردند و عده اى را نيز گردن مى زنند، اى مردم آگاه باشيد بخدا سوگند اين كارهاى زشت كه از آنان سر مى زند ما هم در عالم رجعت بازگشت مى كنيم و گردن آنها را خواهيم زد، آنگاه آن حضرت با حالى محزون به حضرت على عليه‌السلام توجه نموده و فرمودند: يا على عليه‌السلام شما را نيز مى كشند. (244)

## 196- جان دادن كافر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مرحوم كلينى در كتاب كافى روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمودند: على بن ابيطالب عليه‌السلام يك روز دچار درد چشمش شد. پيغمبر عليه‌السلام وقتى آمدند تا از على عيادت كنند ديدند على عليه‌السلام از شدت درد فرياد مى كشد، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: يا على عليه‌السلام جزع و فزع مى كنى؟ آيا واقعا درد تو بسيار شديد است؟ على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا به حال چنين دردى نداشته ام. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: يا على عليه‌السلام وقتى كه ملك الموت يم آيد تا جان انسان كافرى را بگيرد سفودى (مثل سيخ كباب) در دست دارد و بوسيله آن جان او را مى گيرد و اين قبض روح آن چنان دردناك است كه كافر فرياد مى زند. حضرت على عليه‌السلام همين كه اين را شنيد از بستر خود برخاست و گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك بار ديگر هم اين مطلب را بگوييد، چون آنقدر از شنيدن آن وحشت كردم كه درد چشم خودم را فراموش كردم. بعد گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا اين اختصاص به كافران دارد يا بعضى ديگر از امت تو هم اينطور هستند؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: سه دسته از امت من هم اينطور قبض روح مى شوند.

1- كسى كه مسئوليتى دارد و ظلم مى كند 2- گروهى كه مال يتيم مى خورند3- شاهدى كه به دروغ شهادت دهد. (245)

## 197 - پدر و پسر در خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمانان بر اثر محاصره اقتصادى قريش به مدت 3 سال در شعب ابى طالب ساكن شدند، ابوطالب فداكارى را به جايى رساند كه علاوه بر ساختن برجهاى مخصوصى، كه جلوگيرى از حمله قريش مى كرد هر شب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از خوابگاه خود بلند مى كرد و جايگاه ديگرى براى استراحت او تهيه مى نمود و فرزند دلبندش على عليه‌السلام را بجاى او مى خوابانيد و هنگامى كه على عليه‌السلام مى گفت: پدر جان من با اين وضع بالاخره كشته مى شوم پاسخ مى داد: عزيزم بردبارى را از دست مده هر زنده اى بسوى مرگ رهسپار است من تو را فداى محمد بن عبد الله عليه‌السلام نمودم. على عليه السلام در جواب پدر گفت: پدر جان اين كلام من نه به خاطر اين بود كه از كشته شدن در راه محمد عليه‌السلام هراسى دارم بلكه بخاطر اين بود كه مى خواستم بدانى چگونه در برابر تو مطيع و آماده براى يارى احمد عليه‌السلام هستم. ابوطالب در شعرى چنين مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لقد علمت بان دين محمد |  | من خير اديان البرية دينا |

يعنى: هر آينه دانسته ام كه دين محمد بهترين دينى است كه براى بشريت آمده است. (246)

## 198- محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را بلند كرد جبرئيل عليه‌السلام زمين نهاد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان فتح مكه در سال هفت هجرى داخل كعبه پر از بتهاى مشركان بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه على عليه‌السلام همه آن بت ها را شكسته و از درون كعبه بيرون ريختند در بام كعبه بت بزرگى قرار داشت كه دست كسى به آن نمى رسيد و لازم بود كه على عليه‌السلام پاهاى خود را بر شانه پيامبر عليه‌السلام بگذارد. پيامبر عليه‌السلام به على عليه‌السلام فرمود: آيا اين بت را نمى نگرى؟ على عليه‌السلام عرض كرد: چرا مى بينم. پيامبر عليه‌السلام دو دست خود را بر دو ساق پاى على عليه‌السلام نهاد و او را آنچنان بلند كرد كه زير بغل پيامبر عليه‌السلام پيدا شد، آنگاه فرمود: اى على عليه‌السلام چه مى بينى؟ على عليه‌السلام گفت: خداوند به خاطر تو مرا اكنون در مقامى قرار داده كه احساس مى كنم اگر بخواهم مى توانم بر صحفه آسمان دست يابم و دستم را به ستاره هاى آسمان برسانم. آنگاه على عليه‌السلام به فرمان پيامبر عليه‌السلام آن بت بزرگ را از جاى كند و به دست گرفت و به زمين انداخت در اين هنگام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جاى خود به كنار رفت و على عليه‌السلام از بالا به زمين افتاد و خنديد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى على عليه‌السلام چرا مى خندى على عليه‌السلام عرض كرد: از بالاى كعبه افتادم و هيچ آسيبى نديدم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چگونه به تو آسيب برسد با اينكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را از زمين بلند كرد و جبرئيل تو را از بالا بر زمين نهاد. (247)

## 199- مشرك حنين زير شمشير على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان جنگ حنين كه در سال هشتم هجرت در سرزمين حنين بين مكه و طائف واقع شد قبيله هوازن اجتماع كردند و آنچنان سپاه اسلام را غافلگير نمودند كه همه گريختند و فقط هشت تا نه نفر همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند كه از جمله آنها على عليه‌السلام بود يك حركت عجيب از ناحيه على عليه‌السلام ورق اين جنگ را برگردانيد و آن اين بود، قهرمانى غول پيكر بى باك از سپاه دشمن به نام ابو جرول به ميدان آمده بود او پرچم سياهى بر سر نيزه خود بسته بود و سوار بر شترى سرخ در پيشاپيش سپاه كفر بر سپاه اسلام مى تاخت و مسلمانان را مى كشت و پرچم خود را لحظه به لحظه به علامت پيروزى بلند مى كرد و تمام چشم ها به او متوجه بود، او در ميدان چنين رجزى مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا ابو جرول لابراح |  | حتى نبيح اليوم او نباح |

من ابوجرول هستم كه امروز از پاى نمى نشينم مگر اينكه از حريم خود دفاع كرده و دشمن را از پاى درآورم.

حضرت على عليه‌السلام وقتى كه او را در آن حال ديد، در كمين او قرار گرفت و در يك حمله نخست آنچنان ضربه اى به شتر او زد كه ابو جرول از بالاى شتر به زمين افتاد، ضربت بعدى على عليه‌السلام او را در خون خود غلطانيد در حالى كه امام، چنين رجز مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد علم القوم لدى الصباح |  | انى لدى الهيجاء ذو نصاح |

مردم هميشه مى دانند كه من در هنگامه چكاچك شمشيرها آن چه را كه شايسته خلوص و حق آن است ادا مى كنم

با هلاكت او روحيه دشمنان تضعيف شد. عباس عموى پيامبر به دستور پيامبر از فرصت استفاده كرد و فرياد زد مسلمانان بازگرديد كه فرصت خوبى است. مسلمانان برگشته و دشمن را تار و مار كردند. آرى ضربت امام على عليه‌السلام آنچنان كارساز بود كه فضل بن عباس مى گفت: ضربت على عليه‌السلام هميشه بكر بود يعنى نياز به ضربت دوم ندارد يا همان ضربت اول او پيروز مى شد. (248)

## 200 - هدايتگر راستى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواست على عليه‌السلام را براى داورى به سوى مردم يمن بفرستد. حضرت على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا مى خواهى مرا به سوى يمن براى داورى و قضاوت بفرستى با اينكه من جوانى هستم كه به همه داورى ها آگاهى ندارم؟ پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: نزديك بيا، او نزديك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست خود را بر سينه على گذارد و گفت: خدايا دل على عليه‌السلام را راهنمايى كن و زبانش را استوار فرما.

على عليه‌السلام مى فرمايد: پس از اين دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (آنچنان در داورى ها قوى شدم كه) سوگند به خدا در هيچ داورى بين دو نفر شك نكردفوالذى نفسى بيده ما شككت فى قضاء اثنين. (249)

## 201 - روح متحد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى بنام عمروبن شاس در يمن همراه على عليه‌السلام بود. او پيش خود توهم كرده بود كه على عليه‌السلام در موردى به او بى مهرى كرده. لذا هنگامى كه به مدينه آمد به هر كس مى رسيد مى گفت: على عليه‌السلام به من جفا كرد، تا اينكه روزى به مسجد مدينه آمد و در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در آنجا بود نشست. وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ديد به او فرمود: اى عمروبن شاس مرا آزار دادى. عمرو گفت: انا لله و انا اليه راجعون. پناه مى برم به خدا و پناه مى برم از اين كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آزرده باشم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آذى عليا فقد آذانى كسى كه على را بيازارد مرا آزرده است... (250)

## 202- چهار اسب يمنى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه حضرت على عليه‌السلام از ماءموريت يمن به مدينه بازگشت به حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد چهار اسبى را كه همراه خود آورده بود به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اهدا نمود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: آنها را با ذكر نامشان براى من مشخص كن. على عليه‌السلام فرمود: آن ها داراى رنگهاى مختلف هستند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا در ميان آنها اسبى هست كه پيشانى و زانوها و پاهايش سفيد باشد؟ على عليه‌السلام عرض كرد آرى. يكى از آنها سرخ رنگ متمايل به زرد است و پيشانى و زانوها و پاهايش سفيد مى باشد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آن را براى من نگهدار. على عليه‌السلام عرض كرد دو راءس آنها قرمز تيره رنگ هستند و همان سفيدى پيشانى و زانوها و پاها را نيز دارند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آنها را به دو پسرت بده. على عليه‌السلام عرض كرد چهارمى آنها اسب يك رنگ و سياه است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آن را بفروش و پول آن را در مخارج زندگى خود صرف كن... (251)

## 203- مير ميدان جانبازى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در آغاز جنگ احد، طلحة بن ابى طلحه از قبيله بنى عبدالدار نخستين پرچمدار دشمن بود كه به ميدان آمد و مبارز طلبيد، او در شجاعت آنگونه بود كه به قوچ گردان دشمن ناميده مى شد. امام على عليه‌السلام در برابر او رفت ولى او شمشيرى به سوى على عليه‌السلام فرود آورد. على عليه‌السلام آنرا با سپرش رد كرد و سپس با شمشير بر دوران پاى او زد كه هر دو آنها قطع گرديد و به هلاكت رسيد، بعد از او برادرش ابوسعيد بن ابى طلحة پرچم كفر را برداشت و به ميدان آمد. على عليه‌السلام او را نيز كشت، بعد از او عثمان بن ابى طلحه پرچم كفر را بدست گرفت و به ميدان آمد. على عليه‌السلام او را نيز كشت، بعد از او عثمان بن ابى طلحه پرچم كفر را بدست گرفت و به ميدان آمد. على عليه‌السلام او را نيز كشت. بعد از او حرث بن ابى طلحه به ميدان آمد. على عليه‌السلام او را نيز به هلاكت رساند، بعد از او ابوعزيز بن عثمان به ميدان تاخت، على عليه‌السلام او را نيز به خاك سياه مرگ انداخت بعد از او عبدالله بن ابى جميله و سپس ارطاة بن شرجيل به ميدان آمدند كه جملگى بدست شير خدا حيدر كرار عليه‌السلام كشته شدند و در آخر غلام اين قبيله (بنى عبدالدار) بنام صواب به ميدان آمد. على عليه‌السلام اول دست راست او را قطع كرد تا اينكه پرچمش به زمين افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، على عليه‌السلام دست چپش را نيز جدا كرد. صواب با همان دستهاى بريده پرچم را به خود چسبانيد و گفت: اى قبيله بنى عبدالدار آيا حقى را كه بر من داشتيد ادا كردم؟ على عليه‌السلام هم ضربتى بر فرق سرش زد، او نيز به پرچمداران ملحد قبلى ملحق شد. در اين هنگام دختر عبقر حارثيه پرچم را برداشت و به ميدان آمد كه از اين پس بود كه جنگ بصورت دست جمعى و گروهى شروع شد. لذا در ابتداى جنگ احد دلاوريهاى على عليه‌السلام آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت كه صداى گريه زنان دشمن از همه جا به گوش مى رسيد. (252)

## 204- مسلمانى مردم يمن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سال دهم هجرت بود. هنوز مردم يمن در بت پرستى باقى بودند و به اسلام نگرويده بودند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خالد بن وليد را با جمعى از مسلمانان از جمله براء بن عازب به يمن فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت كنند، خالد با همراهان خود مدت شش ماه در يمن بود ولى از مردم آنها حتى يك نفر هم مسلمان نشده بود، اين خبر به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد. آن حضرت رنجيده خاطر شد هماندم على عليه‌السلام را به حضور طلبيد و به او فرمود: به سوى يمن برو و خالد و همراهانش را به مدينه بفرست و اگر كسى از همراهان خالد خواست به دنبال تو باشد از او جلوگيرى نكن. على عليه‌السلام به يمن رفت خالد و همراهانش را به مدينه فرستاد ولى چند نفر از جمله براء بن عازب با على عليه‌السلام در يمن ماند. براء مى گويد: وقتى كه ما همراه على عليه‌السلام به اوائل يمن رسيديم مردم يمن از ورود على عليه‌السلام باخبر شدند. نزد آن حضرت اجتماع كردند. امام على عليه‌السلام نماز صبح را به جماعت خواند، و بعد از نماز سخنرانى كرد. سپس نامه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردم يمن را براى آنها خواند، آنها چنان شيفته كلام بلند على عليه‌السلام شدند كه همان روز قبيله همدان كه جمعيتشان از همه قبايل يمن بيشتر بود مسلمان شدند عى عليه‌السلام اين خبر مسرت بخش را در ضمن نامه اى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش داد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى خبر را شنيد بسيار شاد شده و سجده شكر بجاى آورد. سپس برخاست و فرمود: سلام و درود بر قبيله همدان بعد از آن قبيله ساير قبائل نيز پياپى آمدند و مسلمان شدند. (253)

## 205- على عليه‌السلام راهنماى ابوذر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

به ابوذر خبر رسيد كه در مكه مردى برخاسته و ادعاى پيامبرى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى كند و مردم را از بت پرستى بر حذر مى دارد و به خداى واحد دعوت مى كند. ابوذر برادرش انيس را خواست و به او گفت: به مكه برو و در اين مورد براى من خبر بياور، انيس برادر ابوذر به مكه مسافرت كرد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از نزديك ملاقات نمود و سخنان آن، حضرت را شنيد، سپس او به نزد ابوذر برگشت و گفت: او شخصى است كه به نيكيها امر مى كند و از بديها نهى مى نمايد، و مردم را به صفات نيك اخلاقى دعوت مى نمايد. ابوذر با اين چند جمله قانع نشد و به برادرش گفت: سخنى كه دلم را آرام كند برايم نياوردى. سپس خود راهى مكه شد ابوذر وارد مكه شد تصميم داشت شبانه خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسد، لذا شب كنار كعبه آمد تا همانجا استراحت كند اين مسافر غريب ناگهان ديد مرد ناشناسى (على عليه‌السلام به آنجا آمد و گفت اين مرد (اشاره به ابوذر) كيست؟ ابوذر گفت: مردى از دودمان غفار است. على عليه‌السلام فرمود: برخيز و به خانه خودت بيا. ابوذر برخاست و بى آنكه در راه با كسى تماس بگيرد و هدفش را بگويد آن شب مهمان على عليه‌السلام شد. صبح برخاست و از خانه على عليه‌السلام بيرون آمد و كنار كعبه رفت و همانجا بود تا شب شد، باز على عليه‌السلام نزد او آمد و او را به خانه خود دعوت كرد و اين موضوع تا سه شب تكرار شد ولى ابوذر با كسى تماس نمى گرفت و مقصود خود را نيز پنهان مى كرد و روز سوم على عليه‌السلام به ابوذر فرمود: اگر خود را معرفى كنى و علت مسافرت خود را بگويى قطعا به كسى نخواهم گفت، و اسرار تو را مى پوشانم. ابوذر هدف و ماجراى مسافرت خود را به على گفت: او گفت مى خواهم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ببينم. على عليه‌السلام فرمود: من صبح به طرف منزل او (پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) مى روم تو نيز به دنبال من بيا هر جا كه احساس خطر كردم از راه رفتن خود مى كاهم و گويى براى حاجتى مى خواهم كنار راه بروم ولى اگر احساس خطر نكردم پشت سر من بيا و در هر خانه اى كه وارد شدم تو نيز وارد شو. همين برنامه و طرح على عليه‌السلام اجرا شد و ابوذر بدون پيش آمد خطرى به دنبال على عليه‌السلام به راه افتاد و وارد خانه اى شد كه در آنجا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ملاقات نمود، ابوذر بعد از ملاقات با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان لحظه مسلمان شد، و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر فرمود: در مكه توقف نكن و به سوى قبيله خود برو و دعوت مرا به گوش آنان برسان و همانجا باش تا پيام من به تو برسد. ابوذر عرض كرد سوگند به خدايى كه جانم در دست او است در برابر مردم مكه با آواز بلند اظهار اسلام مى كنم. ابوذر برخاست و به كنار كعبه آمد و فرياد زد: (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبدوه و رسوله) مشركان به او حمله كردند و آنقدر او را زدند كه بيهوش به زمين افتاد عباس عبدى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و خود را به روى ابوذر انداخت و آنها را از اين كار نهى كرد... (254)

## 206- همسرى وفادار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت زهرا عليها‌السلام بيمار و بسترى شد. حضرت على عليه‌السلام به بالين او آمد و گفت: چه ميل دارى تا برايت فراهم كنم؟ فاطمه عليها‌السلام نمى خواست كه شوهرش را به زحمت اندازد در پاسخ گفت: من از شما چيزى نمى خواهم. حضرت على عليه‌السلام اصرار كرد. فاطمه عليها‌السلام گفت: اى پسر عمو پدرم به من سفارش كرده كه هرگز چيزى از شوهرت درخواست نكن. مبادا او نداشته باشد و در برابر درخواست تو شرمنده شود. على عليه‌السلام فرمود: اى فاطمه عليها‌السلام به حق من، هر چه ميل دارى بگو. فاطمه عليها‌السلام اكنون كه مرا سوگند دادى اگر انارى برايم فراهم كنى خوب است. حضرت على عليه‌السلام برخاست و براى فراهم نمودن انار از خانه بيرون رفت و با بعضى از مسلمانان روبرو شد و از آنها پرسيد، انار در كجا پيدا مى شود؟ آنها عرض كردند فصل انار گذشته ولى چند روز قبل شمعون يهودى چند انار از طائف آورده است. حضرت على عليه‌السلام به در خانه شمعون رفت و در خانه او را زد. شمعون از خانه بيرون آمد وقتى كه چشمش به على افتاد از علت آمدن آن حضرت به آنجا پرسيد؟ على عليه‌السلام ماجرا را گفت و افزود كه براى خريدارى انار آمده ام. شمعون گفت چيزى از انارها باقى نمانده است همه را فروخته ام. حضرت فرمود: شايد يك انار باقى مانده و تو اطلاع ندارى. شمعون گفت: من از خانه خود اطلاع دارم و مى دانم كه اكنون انارى در خانه نيست همسر شمعون در پشت در بود سخن آنها را شنيد و به شوهرش شمعون گفت: من يك انار را براى خودم برداشته بودم و در زير برگها پنهان كردم و تو اطلاع از آن ندارى، آنگاه رفت و انار را آورد و به على عليه‌السلام داد. آن حضرت چهار درهم به شمعون داد. شمعون گفت: قيمتش گفت: قيمتش نيم درهم است. امام على عليه‌السلام فرمود: زن اين انار را براى خود ذخيره كرده بود تا روزى از آن نفع بيشترى ببرد. نيم درهم مال تو و سه درهم و نيم هم مال همسرت. در برگشت على عليه‌السلام صداى ناله درمانده اى را شنيد به دنبال صدا رفت. ديد مردى غريب و بيمار و نابينايى در خرابه اى بدون سرپرست و غذا روى زمين خوابيده است. حضرت على عليه‌السلام در بالين او نشست و سر او را به دامن گرفت و از او پرسيد تو كيستى؟ و از كدام قبيله اى! و چند روز است در اينجا بيمار مى باشى؟ او گفت اى جوان صالح من از اهالى مدائن (ايران) مى باشم در آنجا به بدهكارى بسيار مبتلا شدم ناگزير سوار بر كشتى شدم و با خود گفتم خود را به مولايم اميرمؤمنان عليه‌السلام مى رسانم شايد آن حضرت چاره كار مرا بنمايد و قرضهايم را ادا كند. جوان كه نمى دانست سرش بر زانوى على عليه‌السلام است، على عليه‌السلام فرمود: من يك انار براى بيمار عزيزم به دست آورده ام ولى تو را محروم نمى كنم و نصفش را به تو مى دهم آن حضرت آن انار را دو نصف كرد و نصف آن را كم كم در دهان آن جوان بيمار گذاشت تا تمام شد بيمار جوان گفت: اگر مرحمت فرمايى نصف ديگرش را نيز به من بخوران، چه بسا حال من خوب شود! حضرت على عليه‌السلام نيم ديگر انار را نيز كم كم به دهان بيمار گذاشت تا تمام شد، آنگاه على عليه‌السلام با دست خالى به خانه خود بازگشت در حالى كه از شدت حيا غرق در فكر بود كه چگونه با دست خالى به خانه بازگردد آهسته آهسته تا نزديك خانه آمد ولى حيا كرد وارد خانه شود، از شكاف در به درون خانه خود نگاه كرد، تا ببيند فاطمه عليها‌السلام در خواب است يا بيدار، ديد فاطمه عليها‌السلام تكيه كرده و طبقى از انار در پيش روى او است و ميل مى فرمايد: حضرت على عليه‌السلام بسيار خوشحال شد و وارد خانه شد و ديد كه اين انار مربوط به اين عالم نيست (بلكه از بهشت آمده) پرسيد، اين انار را چه كسى اينجا آورد؟ فاطمه عليها‌السلام گفت: اى پسر عمو وقتى كه تشريف بردى چندان طول نكشيد كه نشانه سلامتى را در خود يافتم ناگاه صداى در به گوشم رسيد فضه خادمه رفت و در را گشود مردى را پشت در ديد، كه طبق انار را داد و گفت: اين طبق انار را اميرمؤمنان على عليه‌السلام براى فاطمه عليها‌السلام فرستاده است. (255)

## 207- غذايى آماده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: سه روز مى گذشت و ما در خانه خود غذايى براى خوردن نداشتيم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه ما آمد و فرمود: اى على عليه‌السلام خوراكى نرد خود داريد؟ عرض كردم به خدايى كه شما را گرامى داشته و به رسالت خويش برگزيده، اكنون سه روز است كه خود و همسر و فرزندانم با گرسنگى سر كرده ايم پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دخترش زهرا عليها‌السلام فرمود: تا به ميان اتاق (ديگر) برود شايد چيزى را براى خوردن بيابد. فاطمه عليها‌السلام گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من الان از آن اتاق بيرون آمده ام (خوراكى در آنجا وجود ندارد) من به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم: اگر اجازه دهيد من داخل اتاق شوم. حضرت فرمود: به اذن خداوند داخل شد. همين كه من وارد اتاق شدم طبقى ديدم كه در آن طبق، خرماى تازه و ظرفى از غذا در كنار آن قرار دارد، غذا را برداشته نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم حضرت فرمود: آيا آورنده غذا را ديدى؟ گفتم: بله. فرمود او را برايم وصف كن. عرض كردم، رنگهاى سرخ و سبز و زرد در برابر ديدگانم ظاهر شد. حضرت فرمود اينها خطوط پر جبرئيل است كه با در و ياقوت و جواهر تزيين شده است... (256)

## 208- ابراهيم فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: ابراهيم كودك شيرخوار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالى كه بيش از هيجده ماه نداشت از دنيا رفت و پدر را در عزاى خود نشاند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من خواست تا به كار غسل و تجهيز او بپردازم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز او را در كفن پيچيد و حنوطش كرد. سپس فرمود: على عليه‌السلام تو پيكر كودك را بگير و به قبرستان ببر. على عليه‌السلام مى فرمايد: جنازه را به همراه عده اى به قبرستان بقيع آوردم، حضرت بر او نماز گزارد. سپس نزديك قبر آمد و به من فرمود: تا درون قبر روم، من در قبر رفتم و حضرت پيكر طفل خود را به دستم داد در همين حال كه جنازه كودكش را به قبر سرازير مى كرد سرشك اشك از ديدگان مباركش باريدن گرفت از گريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان هم به گريه افتادند زن و مرد همه گريستند ولى صداى مردها بر زنها غلبه داشت لحظاتى به همين منوال گذشت و مردم همچنان مى گريستند، تا اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مردم خواست تا ساكت شوند سپس خطاب به فرزندش فرمود: هر چند ديدگان اشك بار است و دل از فراغت مى سوزد اما هرگز سخنى كه موجب خشم و غضب خداوند شود نخواهيم گفت ما در سوگ تو نشسته ايم و از فقدان تو بسى اندوه در دل داريم... (257)

## 209- آيه تطهير

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: آن روزى كه آيه نازل شد: (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل بيت و يطهركم تطهيرا)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و من فاطمه عليها‌السلام و حسن عليه‌السلام و حسين عليه‌السلام را در ميان عبايى جمع كرده بود و آنها را گرد خود نشانده بود در آن جمع جزء اين پنج تن احدى حضور نداشت. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همانجا دست به نيايش برداشت و گفت: خداوندا! اينان عزيزان من و خويشان و نزديكان منند پس آنان را از هر رجس و پليدى دور گردان و آنان را در نهايت پاكى و طهارت قرار ده ام سلمه همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه حاضر بود و مى شنيد، نزديك آمد و از حضرت پرسيد آيا من هم جزو اين جمع هستم؟ حضرت فرمود: تو بر خير و نيكى هستى، اما آهى شريفه مشمول تو نيست بلكه فقط من و برادرم على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام و حسن عليه‌السلام و حسين عليه‌السلام مصداق آيه هستيم و جز ما نه فرزند ديگر از نسل حسين عليه‌السلام در شمار اهل البيت خواهند است

## 210- بهترين خوبى ها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: بين من و عباس و عمر بحث در اين موضوع بود كه بهترين خوبيها كدام است؟ من گفتم: بهترين خوبيها آن است كه در پرده و پنهان از همه انجام گيرد. عباس گفت: بهترين خوبيها آن است كه كار خوب در چشم صاحبش كوچك باشد و از آفت عجب محفوظ بماند، عمر عقيده داشت بهترين صفت در ميان خوبى ها آنست كه با سرعت صورت بگيرد، در اين بين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ما وارد شد و فرمود: در ميان خوبيها آنكه از همه بهتر است آن است كه هر سه صفت را دارا باشد، يعنى: هم پنهانى و دور از انظار و هم كوچك در ديد عامل و برهنه از عجب و هم با سرعت و شتاب تحقق پذيرد. (258)

## 211- رحمت الهى آمد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد قبا نشسته بود و جمعى از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در اين حال من وارد مسجد شدم، تا نگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من افتاد چهره اش شكفته شد و خنده بر لبهايش نشست به طورى كه برق سفيدى دندانهايش را ديدم. سپس فرمود: على عليه‌السلام نزد من بيا. على عليه‌السلام نزديكتر بيا و پيوسته از من مى خواست تا هر چه بيشتر به او نزديك تر شوم من هم آنقدر پيش رفتم تا اينكه زانوهايم به زانوى مبارك او چسيد. سپس رو به ياران خود كرد و فرمود: اى گروه اصحاب با آمدن برادرم على بن ابيطالب عليه‌السلام لطف و رحمت الهى شامل جان شما گشته است على عليه‌السلام از من است و من از على ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است. (259)

## 212- محبوب خدا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: يك روز كه به آب نياز داشتم به قصد تطهير به منزل آمدم هر چه صدا كردم حسن، حسين عليه‌السلام و فضه را هيچ كس جوابم را نداد. دريافتم كه كسى در منزل نيست به ناگه صدايى از پشت سرم شنيدم كه مرا به نام خواند: يا اباالحسن، عموزاده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، من سر برگرداندم اما چيزى نديدم، يك مرتبه متوجه سطلى از طلا كه پر از آب زلال بود شدم كه حوله اى نيز بر آن آويخته بود، نخست حوله را برداشتم و بر دوش راستم گذاشتم آنگاه دستى بر آن رساندم كه ناگهان آب در دستانم جارى شد و از آن وضوى كاملى ساختم، همين كه نياز به آبم برطرف شد، سطل نيز ناپديد شد و من نفهميديم چه كسى آن را پس گرفت، شگفتا كه آب در نرمى مانند كرده و در طعم و شيرينى همچون عسل و در خوش بويى همانند مشك بود، در اينجا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبسمى فرمود و آن حضرت را در آغوش كشيد و ميان ديدگانش را بوسيد آنگاه فرمود: اباالحسن عليه‌السلام مژده باد بر تو آن سطل و آب و حوله كه ديدى همه از بهشت و فردوس برين بود. در شگفتم از مردمى كه مرا به خاطر محبت و علاقه اى كه به تو دارم سرزنش مى كنند در حالى كه خداى متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند. (260)

## 213- دست من و تو يكى ست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من خواست كه دست خود را بر پستان گوسفندى كه شير آن خشك شده بود بكشم تا بدان وسيله شير در پستان حيوان آيد، به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما چنين كنيد كه اين كار از شما سزاوارتر است حضرت فرمود: اى على عليه‌السلام كار تو كار من است. آنگاه من دست خود را بر پستان آن حيوان كشيدم فورا شير در رگهاى پستان گوسفند جريان يافت. قدرى از شير آن دوشيدم و حضرت ميل فرمود: در اين بين پير زنى سر رسيد كه اظهار تشنگى مى كرد از همان شير او را هم سيراب كردم. آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: من در مقام دعا از خداى متعال خواسته ام كه دست تو را مبارك گرداند و خدا نيز چنين كرده است. (261)

## 214- فاتح فدك

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از جنگ خيبر كه به كشته شدن نود و سه نفر از يهوديان و پانزده نفر از مسلمانان خاتمه يافت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر بازگشتم جعفر بن ابيطالب از حبشه را دريافت كرد و فرمود: نمى دانم به خاطر كدام يك از اين دو خوشحال باشم، به بازگشت جعفر يا به فتح خيبر (262) بافتح خيبر ضربه بزرگى بر پيكر يهوديان آن منطقه وارد شد. لذا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به محض فراغت از يهوديان خيبر، حضرت على عليه‌السلام را با گروهى از مسلمان نزد يهوديان فدك فرستاد (فدك محلى بود در حجاز در نزديكى خيبر كه فاصله آن تا مدينه دو يا سه روز بود) كه يا اسلام آورند يا جزيه بپردازند و يا آماده جنگ باشند، يهوديان فدك كه در جريان شكست يهوديان خيبر قرار گرفته بودند، صلح را بر اسارت و قتل ترجيح داده حاضر شدند كه جزيه پرداخت نمايند تا در سرزمين خود بمانند و چون فدك بدون درگير توسط على عليه‌السلام تسليم شد، خلاصه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرديد، و آن حضرت طبق روايات فراوان و به امر خداوند آن را به دخترش فاطمه عليها‌السلام بخشيد، كه در عصر خليفه اول غاصبانه از حضرتش گرفته شد. (263)

## 215- جنگ تبوك و جانشينى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على رغم كارشكنيها و تبليغات سوء منافقان، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را جانشين خود در مدينه ساخت و در ماه رجب سال نهم هجرى به همراه سپاهى عظيم، راه پرمشقت شمال را در پيش گرفت علت انتخاب على عليه‌السلام بارى جانشينى در مدينه بر اساس آنچه در منابع تاريخى آمده است. (264)

اين بود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سوء نيت اعراب و بسيارى از مدرم مكه كه با آنان جنگيده و خون بستگانشان را ريخته بود و منافقان مدينه كه به بهانه هايى از شركت در اين نبرد سرباز زده بودند مطلع بود، و بيم آن مى رفت كه اين عناصر از غيبت طولانى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ديگر مسلمانان استفاده كنند و به مدينه بتازند، لذا وجود اميرمؤمنان عليه‌السلام در مدينه همچون خود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عامل مهمى در ترساندن دشمنان و پاسدارى از مركز حكومت اسلامى بود، از اين رو پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هنگام معرفى حضرت على عليه‌السلام به جانشينى خو فرمود:

ان المدينة لا تصلح الا بى اوبك مدينه جز با وجود من يا تو اصلاح نپذيرد. (265) يكى از توطئه هاى منافقان كه با نقش قبلى آنها ريخته شده بود قتل على عليه‌السلام و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود. لذا صد نفر از آنان در مدينه براى قتل على عليه‌السلام و چهارده نفر هم براى قتل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سپاه حركت كردند. با حركت سپاه اسلام به سوى تبوك و ماندن على عليه‌السلام در مدينه منافقان همه نقشه هاى خود را نقش بر آب ديدند و دست به توطئه جوسازى و شايعه پراكنى زدند. اميرمؤمنان عليه‌السلام با شنيدن سخنان واهى آنها مبنى بر اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از روى بى مهرى على عليه‌السلام را با خود نبرده است خود را به پيامبر رسانيد و جريان را گزارش داد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: دروغ مى گويند بلكه تو را براى نگهدارى آنچه پشت سرم هست گذاردم. آيا راضى نيستى نسبت تو به من، همان مقام و منزلت هارون نسبت به موسى باشد؟ جز آنكه پس از من پيامبرى نيست. سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن حضرت دستور داد به مدينه بازگردد و جانشين وى در دار الهجرة و خانواده اش باشد. (266)

## 216- اتاقهاى بهشت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوبصير مى گويد: امام صادق عليه‌السلام از پدران خود از حضرت على عليه‌السلام چنين روايت نمود كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در بهشت اطاقهايى است كه ظاهر آن با باطن آن بوده و درونش از بيرون آن ديده مى شود. آنجا اقامتگاه فردى از امت من است كه داراى اين خويها باشد. كلامش نيكو باشد و مردم (گرسنه) را اطعام كند و سلام كند و سلام كند و پيوسته روزه دار باشد و در شب وقتى چشمان مردم در خواب رفته است او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و به خواندن نماز مشغول گردد. آنگاه فرمود: يا على عليه‌السلام آيا مى دانى اطابه كلام (سخن نيكو) چيست؟ كسى كه هر صبح و هر شب ده مرتبه بگويد سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اكبر (نيكو كلام مى باشد). اطعام الطعام (دادن غذا)، خرجى دادن مرد است به خانواده خود و اما ادامه روزه آن است كه انسان در طول ماه رمضان و در هر ماه (اول و وسط و آخر ماهاى قمرى) سه روز روزه بگيرد كه ثواب روزه تمامى عمر بر او نوشته مى شود.

والصلاة بالليل يعنى اداى نماز در شب و هنگامى كه مردم در خوابند، پس شخصى كه نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند همانند كسى است كه تمامى شب را بيدار مانده باشد و افشاى سلام آن است كه از سلام دادن به هيچ يك از مسلمانان بخل نكند. (267)

## 217- تجلى ايثار در مهمانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى خدمت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و اظهار گرسنگى نمود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را به خانه همسران خود راهنمايى كرد تا از او پذيرايى شود آنها نيز گفتند: در خانه جز آب چيز ديگرى ندارند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به اصحاب كرد و فرمود: چه كى اين مهمان را به خانه خود مى پذيرد؟ على عليه‌السلام فرمود: من او را به خانه مى برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شدند. اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه زهرا عليها‌السلام اطلاع داد و از وضع غذاى خانه جويا شد. حضرت فاطمه عليها‌السلام جواب داد قدرى خوراك به اندازه بچه ها موجود است ولى مهمان را بر خود مقدم مى داريم حضرت على عليه‌السلام فرمود: شما بچه ها را خواب كن من، نيز چراغ خانه را خاموش مى كنم (گويا على عليه‌السلام مى خواهد مهمان به واسطه تاريكى شب آنهم به بهانه خوابيدن بچه ها، متوجه كمى غذا نشود و با خيالى آسوده غذا بخورد) اميرالؤ منان عليه‌السلام بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نيز بر اثر تاريكى متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپرى شد و مهمان از خوراك خانه على عليه‌السلام بهره مند شد ليكن اهل خانه با گرسنگى شب را صبح كردند آن هنگام آيه شريفه و يوثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة (268) نازل گرديد. (269)

## 218- سرور و سالار عرب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالرحمن بن ابى ليلى از امام حسين عليه‌السلام روايت مى كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به انس فرمود: انس، سيد و سرور عرب را بخوان كه نزد من بيايد، عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مگر شما سيد و سرور عرب نيستيد؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و على عليه‌السلام سرور و سالار عرب است. انس على عليه‌السلام را فرا خواند چون على عليه‌السلام آمد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى انس، گروه انصار را نزد من بخوان، چون همه آنها خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند. فرمود: اى گروه انصار اين على عليه‌السلام سرور و سالار عرب است. پس بپاس دوستى من دوستش داريد و بخاطر گرامى بودن وى نزد من، گراميش بداريد كه آنچه به شما گفتم مطلبى است كه جبرئيل مرا از جانب خداوند به آن ماءمور ساخته است. (270)

## 219- با كسى محشور مى شود كه دوستش مى دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اضبغ بن نباته مى گويد: روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام دست حارث همدانى را گرفت و فرمود: اى حارث، روزى من از آزار و حسد قريش و منافقين به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكوه كردم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستم را در دست خود گرفت چنانچه من دست تو را گرفته ام آنگه فرمود: چون روز قيامت شود من دست به ريسمان و دستاويز عصمت پروردگار صاحب عرش زنم و تو اى على عليه‌السلام دست به دامان شما مى زنند، اكنون بگو ببينم در آن حال فكر مى كنى كه خدا با پيغمبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه خواهد كرد؟ و پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با وصى خود عليه‌السلام چه مى كند؟ حارث آنچه گفتم بپذير كه اندكى است از بسيار (و نمونه اى است از خروار) آرى تو با كسى محشور مى شود كه دوستش مى دارى و براى توست تمام اعمالى كه براى خود كسب كرده اى و اين مطلب را سه بار تكرار فرمود: در اين هنگام حارث از جاى خود برخاست و در حالى كه عباى او به زمين كشيده مى شد گفت: از اين پس ديگر باك ندارم كه مرگ بسوى من آيد يا من به سوى مرگ بودم (271)

## 220- اميرالمؤمنين عليه‌السلام لقب الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوحمزه ثمالى مى گويد: امام باقر عليه‌السلام از پدرش روايت كرده كه جد بزرگوارش فرموده است: خداوند جل جلاله جبرئيل را به نزد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاد، تا آن حضرت در حال حيات خود براى ولايت على عليه‌السلام از مردم شاهد و گواه بگيرد، و پيش از وفات خود حضرتش را به نام اميرالمؤمنين عليه‌السلام نامگذارى نمايد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نه نفر از ياران و مشهورين از اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: من شما را فرا خوانده ام تاگواهان الهى در روى زمين باشيد، خواه بر گواهى خود پايدارى كنيد، ياكتمان نموده و از اداى شهادت خود دارى كنيد. آنگاه فرمود: اى ابابكر برخيز و بر على عليه‌السلام بنام اميرالمؤمنين عليه‌السلام سلام ده. او گفت: ايا اين فرمان خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اوست؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى. وى برخاست و بر آن حضرت به عنوان اميرمؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر. برخيز و بر على بنام اميرمؤمنان عليه‌السلام سلام كن. عمر گفت: ايا به فرمان خدا و رسولش او را اميرمؤمنان عليه‌السلام بناميم؟ حضرت فرمود: آرى. او نيز برخاست و سلام كرد سپس به مقدادبن اسود كندى فرمود: برخيز و به على عليه‌السلام بنام اميرمؤمنان عليه‌السلام سلام ده، او برخاست و سلام داد و سخن آن دو نفر را تكرار نكرد. آنگاه به ابوذر غفارى فرمود: برخيز و به على عليه‌السلام بنام اميرمؤمنان عليه‌السلام سلام ده، وى برخاست و سلام داد، بعد به حذيفه يمانى و عماربن ياسر و عبدالله بن مسعود و بريده كه از همه آنان جوان تر بود فرمود: برخيز و بر اميرمؤمنان عليه‌السلام سلام كن او نيز برخاست و سلام داد. (272) پس از آن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من شما را براى اين كار خواندم تا در اين زمينه گواهان الهى باشيد خواه بر آن پايدار بمانيد يا ترك اداى شهادت كنيد. (273)

## 221- سد ابواب مسجد نبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از آنكه مسجد النبى را حصار كشيدند و پيغمبر در آن نماز مى خواند دور مسجد خانه بود و همه داخل مسجد از خانه خود درى باز كرده بودند تا كه براى نماز فورا برسند، ابوبكر و عباس و حمزه هر يك در خانه خود را به مسجد باز كردند و يك در ديگر هم خانه شان داشت و فقط تنها خانه اى كه يك در داشت و آنهم وارد مسجد مى شد خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بود. وحى الهى نازل شد به پيغمبر كه بايستى تمام درها بسته گردد. مگر در خانه تو و على عليه‌السلام (اين روايت را سنى ها نيز از عبدالله بن عمرو از عمربن خطاب هم ذكر كرده اند) گويند كه از پسر عمر پرسيدند: راجع به على ع گفت اسم على را نياوريد كه سه افتخار بزرگ براى اوست يكى سد ابواب دومى ازدواج با فاطمه عليها‌السلام سوم فتح خيبر. اجمالا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت بالاى منبر و فرمود كه خداوند فرمود: بايد درها بسته شود ولى استثناء راجع به على عليه‌السلام را ذكر نفرمود، روايت دارد اولين كسى كه مشغول بستن درب خانه اش شد على عليه‌السلام بود ولى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و نگذاشت عباس و عمر نيز درها را نبستند، سايرين آمدند گفتند: در را مى بنديم اما بگذاريد روزنه اى باز بگذاريم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: روزنه اى هم نبايد باز باشد. عباس آمد پيش رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عرض كرد من هم كه پيرمردى هستم و حكم پدر تو را دارم در را ببندم حمزه هم ببندد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاى منبر رفت و فرمود: من نگفته ام كه درها را ببنديد امر خداست. خدا فرموده فقط در خانه على عليه‌السلام باز باشد. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از پيش خود كارى نمى كند اگر مى كرد به عباس اجازه مى داد كه عمويش بود، حمزه نيز آمد تا روزنه اى را باز بگذارد ولى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان جواب را به او داد (و ما ينطق عن الهوى) محمد از روى هواى حرف نمى زند على عليه‌السلام فرمود: كه متهم كردند رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در مساءله سد ابواب و گفتند نعوذ بالله پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضلالت افتاده است.

## 222- ابلاغ رسالت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بستگان نزديكش را به خانه ابوطالب دعوت كرد آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند و از عموهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوطالب، حمزه و ابولهب حضور داشتند. پس از صرف غذا هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواست وظيفه خود را ابلاغ كند ابولهب با گفته هاى خود زمينه را از ميان برد لذا فرداى آن روز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را دعوت مجدد به غذا كرد و بعد از صرف غذا فرمود: اى فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند هيچ جوانى را در عرب نمى شناسم كه براى قومش چيزى بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد. من خير دنيا و آخرت را براى شما آورده ام و خداوند به من دستور داده است كه شما را دعوت به اين آيين كنم كداميك از شما مرا در اينكار يارى خواهيد كرد تا برادر من و وصى و جانشين من باشيد؟

جمعيت همگى سر باز زدند جز على عليه‌السلام كه از همه در سن كوچكتر بود، برخاست و عرض كرد: اى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! من در اين راه ياور تو هستم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بر گردن على نهاده و فرمود: اين برادر و وصى و جانشين من در بين شما است سخن او را بشنويد و فرمانش را اطاعت كنيد. جمعيت از جا برخاستند در حالى كه خنده تمسخرآميزى بر لب داشتند به ابوطالب مى گفتند: به تو دستور مى دهد كه گوش به فرمان پسرت كنى و از او اطاعت نمايى (274)

## 223- اولين بيعت كننده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سلمان مى گويد: در حالى كه على عليه‌السلام سرگرم غسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود از آنچه مردم (در بيرون خانه) انجام دادند به او خبر دادم و گفتم: يا على عليه‌السلام هم اكنون ابوبكر بر منبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته و مردم به بيعت با يكدستش هم اكتفا نمى كنند بلكه با هر دو دست راست و چپش بيعت مى كنند.

على عليه‌السلام فرمود: اى سلمان، هيچ فهميدى اول كسى كه روى منبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با او بيعت كرد چه كسى بود؟ عرض كردم: نه همين قدر مى دانم كه او را در سقيفه بنى ساعده ديدم وقتى كه با انصار مخاصمه مى كردند. و اول كسى كه با ابوبكر بيعت كرد مغيره بود و بعد از او بشيربن سعيد، سپس ابوعبيده بعد عمربن خطاب و بعد سالم غلام ابى حذيفه و معاذبن جبل، على عليه‌السلام فرمود: درباره اينان از تو سئوال نكردم، بگو آيا فهميدى اول كسى كه از منبر بالا رفت و با ابوبكر بيعت كرد چه كسى بود؟ گفتم: نفهميدم، ولى پيرمرد سالخورده اى را ديم كه بر عصاى خود تكيه كرده و ميان دو چشمش جاى سجده بود طورى كه بسيار جدى و كوشا در عبادت مى نمود. از منبر بالا رفت و در حال گريه گفت: شكر خدا را، كه قبل از مردن ترا در اينجا مى بينم، دستت را براى بيعت دراز كن. ابوبكر دستش را جلو برد، او هم بيعت كرد و گفت: روزى است مانند روز آدم! و از منبر پايين آمد و از مسجد خارج شد اميرالمؤمنين عليه‌السلام پرسيد: اى سلمان، آيا او را شناختى؟ عرض كردم: نه! ولى از گفتارش ناراحت شدم، مثل اينكه مرگ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به سرزنش گرفته بود. على عليه‌السلام فرمود: او شيطان بود... پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من خبر داد كه مردم در سقيفه با ابوبكر بيعت خواهند كرد بعد از آنكه بر سر حق اختلاف پيدا مى كنند و با دليل ما استدلال مى كنند، بعد به مسجد مى آيند و اول كسى كه با او بيعت مى كند شيطان است، كه به صورت پير سالخورده اى جدى خواهد بود، كه اين حرفها را نيز خواهد گفت، بعد خارج شه و شياطين خود را جمع مى كند. آنها هم در مقابلش سجده كرده و مى گويند: اى رئيس بزرگ ما، تو همان كسى هستى كه آدم را از بهشت راندى. او هم مى گويد: كدام امت بعد از پيامبرش گمراه نشد؟ خيال كرده ايد من ديگر راهى بر آنان ندارم... (275)

## 224- ماه منير پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به محضر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد قيافه جذاب و صورت زيباى على عليه‌السلام به قدرى جلوه داشت كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چنين پنداشتم كه ماه شب چهارده به من نزديك شده است.

ماظننت الا انه اشرف على على القمر اليلة البدر (276)

## 225- شهيدى تنها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عايشه مى گويد: روزى على بن ابيطالب عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه ورود خواست. حضرت اجازه نفرمود، بار ديگر اجازه خواست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على عليه‌السلام داخل شو، چون على عليه‌السلام داخل شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و او را در آغوش كشيد و پيشانيش را بوسيد و فرمود: پدرم فداى آن شهيد، پدرم فداى آن تنهاى شهيد. (277)

## 226- نام على عليه‌السلام در چهارجا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على! من در چهار مقام و محل اسم تو را نزديك به اسم خود ديدم.

وقتى مرا به سوى آسمان به معراج مى بردند همينكه به بيت المقدس رسيدم در روى صخره آن اين جملات بود: نيست معبودى، مگر خدا، محمد است رسول خدا، او را تأئید كردم به على كه وزير اوست.

وقتى كه به سدرة المنتهى رسيدم بر آن ديدم اين كلمات را: نيست معبودى مگر من، به تنهايى، محمد است برگزيده از ميان آفريده هاى من، من او را تأئید كردم به على وزير او، او را به على يارى كردم.

چون به عرش خداوند رسيدم ديدم: بر پايه هاى آن نوشته بود، من خدايى هستم كه هيچ معبودى نيست جز من، محمد است حبيب من، از ميان بندگان، من او را تأئید كردم به على، وزير او و او را به على يارى نمودم.

و چون به بهشت رسيدم ديدم بر در بهشت نوشته بود: نيست معبودى مگر من، محمد است حبيب من از ميان مخلوقات من، او را تأئید كردم به على وزير او و او را به على نصرت دادم. (278)

## 227- پرچم هدايت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مخدوج بن زبير گويد: چون آيه ان اصحاب الجنة هم الفائزون به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد به حضرت گفتيم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اصحاب بهشت چه كسانى هستند؟ حضرت فرمود: كسى كه مرا اطاعت كند و على عليه‌السلام را بعد از من سرپرست و صاحب اختيار خود قرار دهد.

در اين حال حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست على عليه‌السلام را گرفته بود آنگاه فرمود: حقا على از من است و من از على پس كسى كه با او جنگ كند با من جنگيده و كسى كه با من جنگ كند خداوند عزوجل را به خشم در آورده است.

سپس فرمود: اى على جنگ كردن با تو جنگ كردن با من است و دوستى با تو، دوستى با من است تو پرچم هدايت و نشانه رهبرى هستى بين من و بين امت من. (279)

## 228- تمام مردم دنيا يك طرف...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

علقمه و اسود مى گويند ما به ابوايوب انصارى در منزلش وارد شديم و از او پرسيديم اى ابوايوب! خداوند پيغمبر خود را گرامى داشت و تو را بواسطه صحبت با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فضيلت داد؛ حال براى ما بگو چگونه به حمايت از على عليه‌السلام برخاسته و با اهل توحيد (منظور اصحاب معاويه است كه به ظاهر مسلمان بودند) جنگ كردى؟

ابوايوب گفت: بخدا سوگند روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در همين اطاقى كه ما و شما فعلا در آن نشسته ايم، نشسته بود در اطاق كسى جز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على بن ابيطالب عليه‌السلام كه در سمت راست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و من كه در سمت چپ حضرت بودم و انس بن مالك كه خادم آن حضرت بود كسى نبود، كه ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز كنيد براى عمار، مرد پاك و پاكيزه؛ در را باز كردند و عمار داخل شد و سالم كرد، حضرت به او خوش آمد گفت.

سپس فرمود: اى عمار! بزودى بعد از من در امت من فتنه برپا مى شود بطوريكه شمشير به روى هم مى كشند و بعضى از آنها همديگر را مى كشند، چون چنين ديدى بر تو باد به آن مردى كه در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام كردند سپس فرمود:

اگر ديدى تمام مردم جهان در يك مسير حركت مى كنند و على بن ابيطالب عليه‌السلام به تنهايى در مسير ديگرى حركت مى كند تو در مسير على عليه‌السلام حركت كن و مردم را رها كن، اى عمار! على عليه‌السلام تو را در ضلالت و پستى وارد نمى كند، و از راه هدايت تو را در نمى كند اى عمار! متابعت از على عليه‌السلام متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست. (280)

## 229- پيشواى شرفاء

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

انس مى گويد: رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: آب وضوئى براى من مهيا كن! سپس برخاست و دو ركعت نماز خواند سپس به من فرمود: اى انس! اولين كسى كه از اين در بر تو وارد مى شود، امير و سالار مؤمنين و آقا و مولاى مسلمين و پيشواى شرفاء و تابنده چهره هاى بهشت كه در غرفه هاى امن پروردگار جاى دارند و خاتم اوصياء من خواهد بود.

انس مى گويد: من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردى از انصار قرار بده و اين دعا را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخفى داشتم ناگهان على عليه‌السلام وارد شد حضرت فرمود: اى انس كيست؟ عرض كردم على عليه‌السلام است حضرت با شادمانى هر چه تمامتر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او مى شود و عرق صورت خود را به صورت او مسح مى نمود.

على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله! امروز كارى را ديدم با من كردى كه تا به حال چنين ننموده بودى؟ حضرت فرمود: چه باز مى دارد مرا از اين گونه رفتار درباره تو؟ تو هستى كه دين مرا ادا مى كنى و صداى مرا به جهانيان مى رسانى و در اختلافاتى كه بعد از من بوجود مى آيد حق را براى آنان آشكار مى گردانى. (281)

## 230- گريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمايد: من با پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راه مى رفتيم تا اينكه در باغى داخل شديم، حضرت يكباره مرا در آغوش گرفت و شروع كرد به گريه كردن؛ من عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علت گريه شما چيست؟ حضرت فرمود: گريه بخاطر كينه ها و عقده هايى كه در سينه هاى جماعتى است از تو و ظاهر نمى كنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!

من عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا در آن وقت دين من سالم خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلى در آن هنگام دين تو سالم خواهد بود. (282)

## 231- على عليه‌السلام از من است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از اميرالؤ منين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شاخه موزى هديه آوردند حضرت موز را با دست خود پوست مى كند و در دهان من مى گذارد، گوينده اى گفت: اى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو على عليه‌السلام را دوست مى دارى؟

حضرت فرمود: آيا نمى دانى كه على از من است و من از على هستم. (283)

## 232- يحيى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ام اسلم، يكى از بانوان مسلمان و هشيار عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواست بداند كه وصى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كيست؟ تصميم گرفت شخصا از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوال كند، او به سوى خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت كرد. به او گفته شد كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در منزل يكى از همسرانش به نام ام سلمه است، لذا او بسوى آن خانه رفت او از همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: پيامبر كجاست؟ همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: به دنبال كارى رفته هم اكنون مى آيد.

ام اسلم وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديد عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پدر و مادرم فدايت، من كتابها را خوانده ام و به پيامبران و اوصياء آنها آگاهى دارم حضرت موسى عليه‌السلام در زمان حيات خود خود داراى وصى (بنام هارون) بود و بعد از غيبتش نيز داراى وصى (بنام يوشع) بود حضرت عيسى عليه‌السلام نيز براى خود وصى داشت (در زمان حياتش كالب بن يوفنا و بعد از وفاتش شمعون بود) اكنون بفرمائيد: فمن وصيك يا رسول الله: اى رسول خدا! وصى شما كيست؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى ام اسلم! وصى من در حيات و بعد از وفات من يكى است؛ اى ام اسلم! هر كس اين كار را كه اكنون انجام مى دهم انجام دهد، او وصى من است، هماندم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشتى از سنگريزه هاى زمين را برداشت و با دستش ماليد تا مانند آرد شد، همان را خمير كرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جاى مهر در آن نقش بست!!

ام اسلم از محضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون آمد و به حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام رسيد و گفت: پدر و مادرم به فدايت آيا وصى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما هستيد؟

امام على عليه‌السلام فرمود: آرى، اى ام اسلم! سپس آن حضرت با دستش سنگريزه اى برداشت و آن را ماليد و مانند آرد نمود سپس آن را خمير كرد و انگشتر خود را بر آن زد كه جاى انگشترش در آن نقش بست.

ام اسلم از محضر على عليه‌السلام بيرون آمد، نزد امام حسن عليه‌السلام كه هنوز كودك بود رفت و گفت آيا تو وصى پدرت هستى؟

امام حسن فرمود: آرى اى اى اسلم سپس امام حسن عليه‌السلام همان كار، جد خود و پدرش را در مورد سنگريزه انجام داد.

ام اسلم سپس نزد حسين عليه‌السلام آمد و گفت: آيا تو وصى برادرت هستى؟ امام حسين عليه‌السلام فرمود: آرى اى ام اسلم! آنگاه آن حضرت نيز همان كار جد و پدر و برادر حسن عليه‌السلام را انجام داد.

ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسين عليه‌السلام آنگاه به حضور امام سجاد عليه‌السلام آمد و پرسيد: آيا شما وصى پدرت هستى؟

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: آرى اى ام اسلم! سپس آن حضرت همانند آن كار را كه اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد. (284)

## 233- عارف بى بديل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عروة بن زبير مى گويد: ما در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ساير اصحاب نشسته بوديم و در مورد اهل بدر و بيعت رضوان گفتگو مى كرديم كه ابودرداء گفت: اى مردم من شما را آگاه نكنم از كسى كه مالش از همه كمتر است و تقوا و ورع او از همه بيشتر و كوشش او در عبادت از همه افزونتر است؟

گفتند او كيست؟ گفت: على بن ابيطالب عليه‌السلام

تا او اين حرف را زد همه اعضاى جلسه از او روى گردانيدند، آنگاه مردى از انصار به او گفت: اى ابودرداء تو سخنى گفتى كه كسى با تو موافق نبود ابودرداء گفت: اى مردم! من آنچه را ديدم مى گويم و شما همه آنچه را كه ديديد بگوئيد من خود شبى على عليه‌السلام را در منطقه شويحطات نجار؛ ديدم كه از جمع حاضر جدا شد و پشت نخلهاى خرما رفت من كه بدنبال او مى رفتم او را گم كرده بودم بحدى كه پنداشتم على عليه‌السلام به خانه خود رفته است، اما به ناگه صداى حزين و آهنگ دلگدازى را شنيدم كه مى گفت: معبودا چه بسيار جرم بزرگى كه از من ديدى ولى به عوض آن به من نعمت دادى...؛ الهى كم من موبقة حملت عنى فقابلتها بنعمتك و كم من جريرة تكرمت...

اين آواز مرا بخود جلب كرد و به دنبال آن رفتم ديم او على بن ابيطالب عليه‌السلام است خود را از آن حضرت پنهان كردم و آرام حركت نمودم آن حضرت در آن نيمه شب چند ركعتى نماز بجا آورد سپس بدرگاه خدا مشغول گريه و زارى و دعا شد... ابودرداء گفت: اين حالت را بخدا قسم در هيچ يك از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نديدم. (285)

## 234- ولى خدا چه كسى است؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جمعى از يهوديانى كه تازه مسلمان شده بودند مانند: عبدالله بن سلام، و اسد، و ثعلبه، و ابن يامين و ابن صوريا، نزد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و عرض كردند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت موسى بن عمران وصى خود را يوشع بن نون قرار داد وصى بعد از شما چه كسى است؟

هنوز سئوال آنها تمام نشده بود كه آيه شريفه انما و ليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم راكعون نازل شد كه، ولى شما خدا و رسول او آن كسانيكه ايمان آوردند و نماز به پا كردند و در ركوع زكوة پرداختند.

سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به يهوديان فرمود برخيزيد تا به مسجد برويم آنگاه به مسجد رفتند جلوى مسجد فقيرى را ديدند كه از مسجد بيرون مى آيد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: اى سائل كسى به تو چيزى داده است؟

فقير گفت: آرى يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين انگشتر را به من دادند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چه كسى اين را به تو داد، عرض كرد: اين مردى كه نماز مى خواند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در چه حالى به تو اين انگشتر را داد عرض كرد: در حال ركوع پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تكبير گفت و اهل مسجد هم تكبير گفتند.

آنگاه فرمود: اين على بن ابيطالب پس از من ولى شما است.

آنگاه آن جمع تازه مسلمان گفتند: به خداوند سوگند بدين اسلام و پيغمبرى محمد و به ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام خشنود و راضى شديم. از عمر بن خطاب روايت شده كه چهل انگشتر صدقه دادم در حال ركوع تا آيه اى نيز مثل آيه اى كه براى على عليه‌السلام نازل شد، براى من نيز نازل شود ولى چيزى نازل نشد. (286)

## 235- گره گشاى مؤمنان، انفاق مخلص

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

موسى بن عيسى مى گويد: روزى در خدمت على عليه‌السلام در دوران زندگانى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم كه شخصى آمد و گفت: يا على عليه‌السلام در همسايگى ما شخصى هست كه با وزش باد از درختهاى خرماى او مقدارى خرما در حياط ما مى ريزد و بچه هاى من آنها را مى خورند و اين شخص مى گويد: من راضى نيستم، بيا برويم تا او را راضى كنيم. با امام حركت كرديم تا به منزل آن شخص رسيديم، على عليه‌السلام هر چقدر به آن شخص اصرار كرد كه او راضى شود اما او نپذيرفت.

على عليه‌السلام فرمود: من از طرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تو ضمانت مى دهم كه باغى در بهشت به تو بخشيده شود، ولى صاحب خانه امتناع ورزيد تا اينكه آفتاب در حال غروب كردن و وقت نماز فرا رسيد.

امام به او فرمود: آيا خانه خود را با فلان باغ خرماى من عوض مى كنى؟

صاحب خانه در كمال ناباورى گفت: اگر واقعا بدهى مى پذيرم.

امام شاهدان حاضر را به گواهى گرفت كه خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خريده است.

سپس رو به فرد نيازمند كرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالك آن را تصرف نما، كه خدا به شما بركت دهد و نعمت هاى او بر شما حلال باشد.

آنگه همگى به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: على جان نسبت به كار پسنديده ديشب تو اين آيات نازل شد:

بسم الله الرحمن الرحيم والليل اذا يغشيى... فاما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى فسنيسره لليسرى (287)

آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اين ايثارگر مخلص فرمود:

على جان تو به بهشت يقين داشتى و خانه را به آن مرد بخشيدى و باغ خود را از دست دادى ولى خداوند با نزول اين آيات از تو تشكر فرمود. (288)

## 236- كنيزى معتقد و باادب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فضه كنيزى حبشى بود، بعضى هم نوشته اند نجاشى پادشاه حبشه خودش اين كنيز را خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هديه فرستاد و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم او را به دخترش بخشيد، روزى هنگام وضو گرفتن، حضرت على عليه‌السلام فضه را صدا زد تا آب بياورد فضه نداد دو مرتبه امام او را صدا زد اما او جواب نداد، تا سه مرتبه.

در اينجا حضرت خود برخاست آب بردارد وقتى از حجره خود بيرون رفت هاتفى صدا زد كه آب در سمت راست است، على عليه‌السلام آب را برداشت و وضو گرفت.

در اين هنگام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد در حالى كه قطرات آب وضو از محاسن على عليه‌السلام مى چكيد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: يا على! آى مى دانى هاتف كه بود و ندايش چه بود؟ على عليه‌السلام عرض كرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهتر مى داند.

حضرت فرمود: اين نداى برادرم جبرئيل بود، كه گفت: خداى عالم سلامت مى رساند و مى فرمايد: بر فضه غضبناك نباش علت اينكه برايت آب نياورد اين بود كه او در قائده زنانه است اينجا بود كه على عليه‌السلام براى فضه بخاطر ادبش دعا كرد: اللهم بارك لنا فى فضتنا خدايا! مبارك گردان و بركت خير بده به فضه ما. (289)

## 237- عاشق بى نظير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در روز جنگ احد كه مردم از اطراف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پراكنده گشتند من آن روز به قدرى براى آن حضرت ناراحت و پريشان گشتم كه سابقه نداشت. حال من، مانند حال كسى بود كه بر جان خود تسلط و اختيارى ندارد.

پيش روى حضرت با دشمنان مهاجم مى جنگيدم و آنها را از اطراف وى پراكنده مى ساختم، تا اينكه پس از گذشت لحظاتى به عقب بازگشتم تا از حال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبرى بگيرم. اما هر چه جويا شدم خبرى نيافتم (نگران شدم) با خود گفتم:

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به كجا ممكن است رفته باش؟! احتمال فرار كه در حق وى منتفى است، احتمال شهادت هم در بن نيست، چون حضرت اگر شهيد شده بود بايد در ميان كشته ها ديده مى شد.

سپس راهى جز ين باقى نمانده كه او را به سوى آسمانها برده باشند و ما را از نعمت وجود او محروم كرده باشند على عليه‌السلام مى فرمايد: از شدت ناراحتى غلاف شمشيرم را شكستم و با خود گفتم: حال كه چنين است به تلافى فقدان وجود نازنين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چندان نبرد خواهم كرد تا كشته شوم.

آنگاه خود را به درياى دشمن زدم و آنان را از هر سو پراكنده ساختم. با فرار دشمن محوطه اى جلوى من باز شد ناگهان ديدم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با حال ضعف و بيهوشى نقش بر زمين افتاده است.

(معلوم شد كه آن حضرت در تمام اين مدت زير دست و پاى دشمن بوده است) به جانب او رفتم و سرش را در دامن گرفتم نگاهى به من كرد و فرمود: على! مردم چه كردند؟

گفتم: به دشمن پشت كردند و كافر شدند و شما را به آنان تسليم كردند و خود گريختند.

در اين بين پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متوجه حمله گروهى از سپاه دشمن شد كه قصد داشتند غافلگيرانه به او يورش ببرند، لذا فرمود: على! آنان را از من دور كن! من به جانب آنها حمله كردم و جمعشان را متفرق ساختم كه هر يك از آنها به سويى گريختند سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: على! آيا صداى رضوان را كه در آسمان در مدح و ستايش تو سخن مى گويد را نمى شنوى؟ او هم اينك بانك برداشته و مى گويد: شمشيرى جز شمشير على نيست و جوانمردى جز على نيست (290)

## 238- شمشير شكسته، معجزه نبوى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در بحبوحه جنگ احد شمشيرم دو نيم شد از ميدان نبرد بازگشتم و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و عرض كردم:

اى فرستاده خدا! انسان چاره اى ندارد جز اينكه با شمشير بجنگد ولى شمشير من شكست.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگاهى به اطراف خود انداخت، آنگاه چشمانش به شاخه خشكيده نخلى افتاد كه در كنارى افتاده بود.

آن شاخه نخل را برگرفت و تكانى داد، كه ناگهان به شمشيرى مبدل شد و آن را به من داد. و اين همان شمشيرى است كه ذوالفقار نام گرفت. آن را بر كسى فرود نياوردم جز آنكه او را دو نيم ساختم. (291)

## 239- جبرئيل قوت بازوى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد در جنگ احد وقتى شانزده زخم عميق برداشتم، از شدت جراحت در چهار مورد از آن زخم ها من نقش بر زمين شدم، هر بار مرد خوش صورتى كه گيسوانى زيبا برگوشهايش آويخته بود و بوى خوشى از او به مشام مى رسيد بالاى سرم حاضر مى شد و بازوان مرا مى گرفت، و از زمين بلند مى كرد و مى گفت:

برخيز و بر مشركان و دشمنان حمله كن، چه اينكه تو در طاعت خدا و رسول او هستى و آن دو پيوسته از تو خشنودند

هنگامى كه خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم و ماجراى آن مرد را باز گفتم آن حضرت فرمود.

على! چشمانت روشن باد، او جبرئيل بوده است. (292)

البته نكته مهم تر اينكه على عليه‌السلام مى فرمايد: من هر شمشيرى را كه مى زنم اول فكر مى كنم ببينم كجا وارد مى شود، گذشته و آينده آن فرد را در نظر مى گيرم و اگر بناست يك روزى از اين فرد انسان خوبى از كار درآيد من شمشيرم را وارد مى كنم و او را نمى كشم.

## 240- فاتح بى بديل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى كه فتح يكى از قلعه هاى خيبر دشوار شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ترتيب ابوبكر و عمر را براى فتح آنجا فرستاد، اما فتح قلعه صورت نگرفت (293) روز بعد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا در حالى كه مبتلا به چشم درد بودم، خواست سپس آن حضرت با آب دهان خود درد چشمم را معالجه كرد و برايم اين چنين دعا كرد:

پروردگارا (سوزش و سختى) گرما و سرما را از او برطرف كن

به بركت دعاى آن حضرت تا اين ساعت رنج گرما و سرما از من برطرف شده است، آنگاه پرچم را به دست گرفتم و به قلعه يهود يورش بردم و خداى متعال آنان را شكست داد و فتح و پيروزى را به دست من نصيب مسلمانان كرد.

در اين جنگ بود كه من 25 جراحت برداشتم با همان وضع نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدم، حضرت وقتى مرا ديد گريست سپس مقدارى از اشك ديدگانش را برگرفت و به زخم هايم ماليد، كه در جا آرام گرفت و از سوزش و درد راحت شدم. (294)

## 241- قتل مرحب خيبرى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: مرحب دلاور نامى عرب به ميدان مبارزه با من آمد و شعار مى داد و مى گفت:

من آن كى هستم كه مادرم، مرا مرحب ناميد، آماده كارزارم و تكاورى آزموده ام، كه گاهى با نيزه مى جنگم و زمانى با شمشير.

من به مصاف او رفتم. مرحب به منظور حفاظت هر چه بيشتر از خود قطعه سنگى را تراشيده بود و آنرا به سر خود نهاده بود و از آن به جاى كلاه خود استفاده مى كرد، چرا كه هيچ كلاه خودى نمى توانست براى سر بزرگ او پوشش ايجاد كند. من با ضربتى كه بر سر او فرود آوردم، آن سنگ شكافته شد و تيغه شمشير من بر فرق سرش اصابت كرد و او را به قتل رسانيد. (295)

## 242- شير مرد ميدان بدر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در روز جنگ بدر پس از آنكه آفتاب بالا آمد و همه جا روشن شد و نبرد ميان ما و سپاه دشمن بالا گرفت من به منظور يافتن مردى از سپاه دشمن از معركه جنگ خارج شدم در اين بين چشمانم به سعد بن خيثمه افتاد كه با يكى از مشركان در حال جنگ بود، نبرد بن آن دو در حالى صورت مى گرفت كه هر دو بر فراز تپه اى از ريگ و شن قرار داشتند اما ديرى نپاييد كه سعد با زخم تيغ حريف خود از پاى در آمد و شهيد شد.

مشرك فاتح كه سر تا پا در حصارى از آهن و پوششى از زره، سوار بر اسب خود بود، همين كه مرا ديد از اسب خود پائين آمد و مرا به نام صدا زد و گفت: اى پسر ابوطالب! پيش آى تا باهم به نبرد پردازيم.

من به جانب او رفتم و او نيز به پيش آمد.

من چون قامتم كوتاهتر از او بود، از طرفى او در بلندى قرار داشت من خود را به عقب كشيدم تا از يك تساوى نسبى برخوردار شويم.

آن بيچاره اين حركت مرا بر ترس و فرار من حمل كرد از اين رو گفت:

اى پسر ابوطالب! آيا فرار مى كنى؟

به او گفتم: دور شده: به زودى باز مى گردد (مثلى است كه در روايت آمده است)

حضرت مى فرمايد: وقتى كه من جاى پاى خود را محكم مى كردم، او ضربتى به من حواله كرد كه با سپر خود آن را دفع كردم. شمشير او در سپر من گير كرد و در حالى كه براى رهايى آن تلاش مى كرد من ضربتى بر كتف او زدم كه از شدت و سنگينى آن به لرزه در آمد و زره اش از هم گسست.

من پنداشتم كه از سوزش زخم آن ضربه، كار او تمام شد. اما به ناگاه برق شمشير ديگرى را از پشت سر ديم من به سرعت سر خود را پائين كشيدم و آن شمشير فرود آمد و چنان به سر آن مشرك اصابت كرد كه جمجمه او را همراه كلاه خودش به هوا پرتاب كرد. آنگاه زننده آن گفت: بگير (اى مشرك) منم فرزند عبدالمطلب.

آنگاه ديدم ضارب عمويم حمزه و مقتول هم طعيمة بن عدى است. (296)

## 243- آزار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسط دو زن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالى كه در آغوش من تكيه داده بود و دهان در گوش من داشت، متوجه حركت زشت دو تن از همسرانش (عايشه و حفصه دختران ابوبكر و عمر) شد كه سعى داشتند با استراق سمع از سخنان آهسته و پنهانى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر در بياورند.

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همانجا بر آشفت و گفت: پروردگارا! شنوايى را از ايشان بازگير.

سپس فرمود: على! اين آيه را ديده اى:

كسانى كه ايمان آوردند و كارهاى شايسته انجام مى دهند بهترين خلق خدا هستند (297)

آيا مى دانى آنان چه كسانى هستند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر مى دانند، فرمود: آنان شيعيان و ياوران تو هستند وعده ديدار من و آنان كنار حوض كوثر...

آن روز (قيامت) از تو و شيعيانت نام مى برند و همه آنها با چهره هايى برافروخته و روشنايى كه از پيشانى و سجده گاه آنان مى درخشد، در حال نشاط و نزد من آيند... (298)

## 244- صداى شيطان بود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: لحظه اى كه براى غسل دادن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آماده مى شدم، همين كه بدن پاك و پاكيزه آن جناب را بر سكو نهادم، صدايى از گوشه اتاق به گوشم رسيد، كه گفت: اى على! محمد را غسل مده، بدن پاك و مطهر او احتياج به غسل و شستشو ندارد

از سخن او در دلم گمانى كوتاه پيدا شد (اما بزودى برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: واى بر تو، تو كه هستى؟!

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما را به غسل و شستشوى خود فرمان داده و تو ما را از آن نهى مى كنى؟!

در همين حال آواز ديگرى با صدايى بلندتر شنيده شد كه گفت: يا على! او را بشوى و غسل ده، كه بانگ نخستين از شيطان بود. او به سبب حسدى كه بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، خوش ندارد كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با غسل و طهارت پاى بر بساط پروردگار خويش بگذارد.

گفتم: اى صاحب صدا! از اين كه او را به من معرفى كردى خدا به تو پاداش نيك دهد، اما تو كيستى؟

گفت: من خضر نبى هستم، كه براى تشييع جنازه پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده ام. (299)

## 245- دور كن و دو بال على صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابربن عبدالله مى گويد: شنيدم از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه روز قبل از وفاتش؛ كه به على عليه‌السلام مى فرمود:

درود بر تو اى پدر دو گل من، تو را به دو ريحانه دنياى خود سفارش مى كنم، اى على! به همين زودى دو ستون و ركن تو ويران خواهد شد و خدا خليفه من است بر تو،

آنگاه وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات كرد، على عليه‌السلام فرمود: اين يك ستون من بود كه رسول خدا به من خبرش را داده بود، و چون حضرت فاطمه عليها‌السلام وفات كرد، على عليه‌السلام اين ستون دوم است كه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبرش را فرموده بود. (300)

## 246- او را دوست دارم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما عقيل را خيلى دوست داريد؟

حضرت فرمود: آرى بخدا، نسبت به او دو محبت دارم يكى براى خوبى خود اوست و ديگرى بخاطر آنكه ابوطالب او را دوست مى داشت و فرزندش (مسلم بن عقيل) بخاطر دوستى فرزند تو كشته خواهد شد و ديده مؤمنان براى او اشك مى ريزد و فرشتگان مقرب بر او صلوات مى فرستند، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريست، تا اينكه تا اشكهايش به سينه اش روان شد. سپس فرمود: بخدا شكايت مى برم از آنچه بعد از من با خاندانم خواهند كرد. (301)

## 247- عهد خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى من و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام نزد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم، آن حضرت به ما رو كرد و گريست، من عرض كردم: رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چرا گريه مى كنيد؟

حضرت فرمود: گريه مى كنم بخاطر آنچه با شما مى كنند، عرض كردم: آن چه چيزى است، يا رسول الله؟

حضرت فرمود: گريه مى كنم از ضربتى كه بر فرق تو زنند و از سيلى كه بر صورت فاطمه عليها‌السلام مى زنند، و از نيزه اى كه به ران حسن عليه‌السلام مى زنند و زهرى كه به او مى نوشانند، و از قتل حسين عليه‌السلام ؛ على عليه‌السلام مى فرمايد: همه اهل بيت گريه كردند، سپس عرض كردم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما را نيافريده اند جز براى بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو اى على! كه خداوند با من عهد كرده كه تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق. (302)

## 248- فرشتگان همراه على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در همان جامه اى كه بر تن داشت به تنهايى، غسل و شستشو دادم. ابتدا خواستم پيراهن از برش بيرون كنم، اما جبرئيل مانع شد و گفت: على! برادرت را از جامه اش برهنه مكن، كه خدا او را برهنه نساخته است، در كار غسل پسر عمويت من خود به تو كمك خواهم كرد.

شستشوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در فضايى عطرآگين آغاز كردم و فرشتگان نيك سرشت و مقرب الهى پيوسته بشارتم مى دادند، و در كار غسل ياريم مى كردند، و لحظه به لحظه با من سخن مى گفتند.

پدر و مادر فدايش باد، هر وقت مى خواستم پيكر پاك و مطهرش را جابه جا كنم، خود به خود حركت مى كرد و مطابق با نيازم چرخش داده مى شد، اين وضع تا پايان غسل و كفن او همچنان ادامه داشت. (303)

## 249- ياوران على عليه‌السلام در غسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: هنگامى كه وصيت نامه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مطالعه كردم ديدم كه بخشى از آن چنين نوشته شده است:

اى على! جز تو كسى در كار غسل و كفن من شركت نكند

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدايت، آيا انجام دادن آن به تنهايى برايم ممكن است؟!

حضرت فرمود: دستور جبرئيل است كه (بى شك) از جانب پروردگار آورده است. پرسيدم: در صورت عجز آيا از كسى كمك بخواهم؟ فرمود: جبرئيل گفته است كه:

سنت ديرينه الهى چنان بوده است، كه پيامبران را به جز جانشينان آنان، غسل نمى داده اند اكنون نيز بايد تداوم اين سنت به دست على انجام يابد...

آنگاه فرمود: براى انجام دادن غسل من محتاج به يارى كسى نخواهى شد، چه اينكه تو را يارانى نيكو و برادرانى پاك سرشت همراهى مى نمايد.

پرسيدم: پدر و مادرم به فدايت! آنها چه كسانى هستند؟ فرمود: جبرئيل، ميكائيل، اسرافيل ملك الموت و اسماعيل و فرشته اى كه امور آسمان دنيا به او واگذار شده است (304)

## 250- دو روز مثل هم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در واقعه صلح حديبيه كه مشركان از ورود رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همراهانش به شهر مكه جلوگيرى كردند و آنها را از زيارت خانه خدا و مسجد الحرام باز مى داشتند، پيمان نامه صلحى نوشته شد كه من كاتب آن معاهده بودم، نماينده قريش، سهيل بن عمرو در اعتراض به نوشته معاهده مبنى بر اينكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده خداست گفت:

اگر ما باور مى داشتيم كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده خداست، با شما نزاعى نداشتيم و از او اطاعت مى كرديم، پس رسول الله را از كنار نام او محو كن و بنويس محمد بن عبدالله.

به سهيل گفتم. على رغم ميل تو، به خدا سوگند كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول و فرستاده خداست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: على! همان طور كه او مى گويد بنويس براى تو نيز چنين روزى در پيش خواهد بود (رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشاره به معاهده حضرت على عليه‌السلام با معاويه است)

(بنابر نقلى على عليه‌السلام عرض كرد): اى فرستاده خدا! دستهاى من قدرت ندارد كه لفظ نبوت و رسالت را از نام شما محو نمايم. حضرت فرمود: پس دست مرا بر آن بگذار تا خود آن را محو نمايم آنگاه من دست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را روى جمله رسول الله گذاشتم و حضرت آن را محو كرد.

اما پس از گذشت چند سال تاريخ تكرار شد و آن روزى بود، كه قرار داد صلح را ميان خود و سپاه شام مى نوشتند، چنين نوشتند:

به نام خداوند بخشنده مهربان، اين قراردادى است ميان على ابن ابيطالب امير مؤمنان و معاوية بن ابى سفيان...

عمروعاص و معاويه به مخالفت برخاستند و گفتند:

اگر ما تو را اميرمؤمنان مى دانستيم با تو در ستيز نبوديم نام خود و پدرت كافى است، جمله اميرالمؤمنين را حذف كن

آن روز ياد سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افتادم و گفتار او را حق يافتم. (305)

## 251- وعده خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جمعى از مردم گرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حلقه زده بودند آن گاه حضرت فرمود: خداوند امت مرا در جهان طينت و سرشت، به من نشان داد و نامهاى آنها را به من آموخت چنانكه به آدم عليه‌السلام آموخت آنگاه رهبران و زمامداران از كنار من گذشتند من براى على عليه‌السلام و شيعيانش از درگاه خدا طلب آمرزش كردم

خداوند يك مطلب را درباره شيعيان على عليه‌السلام به من وعده داد.

شخصى پرسيد: اى رسول خدا! آن مطلب چيست؟.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آن مطلب وعده داده شده چنين بود: آمرزش براى مؤمنان شيعه و عفو از گناهانشان و تبديل گناهان آنها به پاداش و نيكى ها. (306)

## 252- اتمام حجت عجيب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

آن، هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت كرد و ابوبكر بر مسند خلافت غاصبانه نشست روزى على عليه‌السلام ابوبكر را ديد و به او فرمود: اى ابوبكر قرآن مى فرمايد: و لا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون؛ هرگز گمان مبر آنها كه در راه خدا كشته شده اند، مردگانند، بلكه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزى داده مى شوند (307)

و من گواهى مى دهم كه محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهيد از دنيا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو مى آيد، وقتى كه نزد تو آمد يقين كن؛ چرا كه شيطان نمى تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد.

آنگاه امام على عليه‌السلام دست ابوبكر را گرفت و شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به او نشان داد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوبكر فرمود:

يا ابابكر آمن بعلى و باحد عشر من ولده، انهم مثلى الا النبوة و تب الى الله مما فى يدك، فانه لا حق لك فيه اى ابوبكر به (امامت) على عليه‌السلام و يازده فرزندش ايمان بياور، آنها (در مقام رهبرى و در وجوب اطاعت از آنها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه در دست گرفته اى در پيشگاه خدا توبه كن زيرا تو در آن مقام حقى ندارى سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از رفت و ديده نشد. (308)

## 253- انفاق در ركوع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نجاشى از زمامداران مهربان و عادل حبشه بود كه اسلام را پذيرفت بعدها براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هدايايى نيز فرستاد كه از جمله آنها يك دست رولباسى گران قيمت بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنرا گرفت و به على عليه‌السلام بخشيد على عليه‌السلام آن را پوشيد (ولى چون على عليه‌السلام زاهد بود گوئى آن لباس را نيم پسنديد لذا در انتظار فقيرى بود تا آن را به او ببخشد) على عليه‌السلام به مسجد رفت و در آنجا مشغول نماز شد هنگامى كه در ركعت دوم به ركوع ركعت دوم رفت فقيرى به پيش آمد و گفت: السلام عليك يا وى الله و اولى بالمؤمنين من انفسهم تصدق على عليه‌السلام مسكين؛سلام بر تو اى ولى خدا و اى كسى كه نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترى، به فقير صدقه اى بده

حضرت على على عليه‌السلام در همان حالت ركوع آن روپوش را به سوى فقير انداخت و اشاره كرد كه بردارد... (309)

## 254- دوست خالص مرا حاضر كنيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بستر رحلت بود به حاضران فرمود: ادعولى خليلى؛ دوست خالص مرا حاضر كنيد آن دو زن (حفصه و عاشيه) به دنبال پدران خود فرستادند وقتى آن دو نفر حاضر شدند تا چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنها افتاد از آنها روى گردانيد سپس بار ديگر فرمود:

خليل و دوست خالص مرا حاضر كنيد9

آنگاه به دنبال على عليه‌السلام فرستادند هنگامى كه على عليه‌السلام وارد شد و چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن حضرت افتاد به او متوجه شد و سخنانى به او فرمود وقتى كه على عليه‌السلام از خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خارج شد عمر و ابوبكر به على عليه‌السلام گفتند:

خليل تو، چه سخنى به تو گفت؟ على عليه‌السلام فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هزار باب علم را به من خبر داد كه از هر باب آن هزار باب ديگر گشوده مى شود و هزار حرف به من آموخت كه هر حرف آن، كليد هزار حرف ديگر است. (310)

## 255- تزويج دو نور

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرشته اى را كه 24 چهره داشت ديد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: اى محبوبم جبرئيل! من هيچگاه تو را به اين صورت نديده بودم

فرشته عرض كرد: يا رسول الله من جبرئيل نيستم بلكه خداوند مرا فرستاده تا ازدواج بين دو نور را برقرار سازم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كدام نور را با كدام نور؟ فرشته گفت: فاطمه عليها‌السلام را با على عليه‌السلام ؛ وقتى كه آن دو فرشته پشت گردانيد در ميان دو شانه او چنين نوشته شده بود: محمد رسول الله، على عليه‌السلام وصيه؛ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خدا است و على عليه‌السلام وصى رسول خدا است

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن فرشته فرمود: اين نوشته بين دو شانه تو از چه وقت نوشته شده است؟ فرشته عرض كرد: از 22 هزار قبل از خلقت آدم عليه‌السلام نوشته شده است (311)

## 256- فراموش نخواهى كرد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مبارك خود را بر سينه على عليه‌السلام نهاد و چنين دعا كرد: خدايا قلب على عليه‌السلام را از علم و شناخت و حكم و نور پر كن.

على عليه‌السلام مى فرمايد: من به حضرت عرض كردم: اى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پدر و مادرم به قربانت، از زمانى كه آن دعا را درباره من كردى چيزى را فراموش نكردم و هر آنچه كه ننوشتم از يادم نرفت اكنون با اين حال ترس آن هست كه فراموش كنم؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لا لست اتخوف عليك النسيان و الجهل؛ نه، در مورد تو ترس فراموشى و نادانى ندارم (312).

## 257- كتاب مصحف فاطمه عليها‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: فاطمه عليها‌السلام 75 روز بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زنده بود و در اين مدت از فراق پدر بسيار غمگين بود جبرئيل نزد فاطمه عليها‌السلام مى آمد و او را دلدارى مى داد و احوال و مقام پدرش را براى او بيان مى كرد و حوادث آينده را كه دشمنان چه عملى نسبت به فرزندان او روا مى دارند را به او خبر مى داد حضرت فاطمه عليها‌السلام جريان را به على عليه‌السلام گزارش داد حضرت على عليه‌السلام به فاطمه عليها‌السلام فرمود: هر گاه حضور فرشته را احساس كردى و صدايش را شنيدى مرا خبر كن.

فاطمه عليها‌السلام هنگامى كه احساس حضور فرشته را مى كرد و صدايش را مى شنيد به على عليه‌السلام اطلاع مى داد و على عليه‌السلام نزد فاطمه عليها‌السلام مى آمد و هر چه مى شنيد مى نوشت تا آنكه از آن سخنان مصحف فاطمه عليها‌السلام را به وجود آورد. (313)

## 258- پيوند ناگسستنى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام هر روز يك نوبت و هر شب يك نوبت به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رفت، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با او خلوت مى كرد و در هر موضوعى عى عليه‌السلام را به رموز و اسرار آن آگاه مى نمود، و هيچ چيز را از على عليه‌السلام پنهان نيم كرد اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دانستند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جز با على عليه‌السلام اينگونه خصوصى نبود.

اگر على عليه‌السلام در خانه خود بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نزد على عليه‌السلام مى رفت و بيشتر همنشينى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على عليه‌السلام در خانه او صورت مى گرفت، گاهى كه على عليه‌السلام به خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رفت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زنان خود را از خانه بيرون مى كرد و تنها با على عليه‌السلام هم سخن مى شد ولى تنها كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه على عليه‌السلام مى آمد فاطمه و پسران فاطمه (يعنى حسن و حسين عليه‌السلام را از خانه بيرون نمى كرد على عليه‌السلام هر سئوالى مى كرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ مى داد وقتى كه سوالش تمام مى شد و سكوت مى كرد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آغاز سخن مى كرد، هيچ آيه اى بر رسول خدا نازل نشد مگر اينكه آن را براى على عليه‌السلام مى خواند و املا مى فرمود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه احكام از حلال و حرام و امر و نهى گذشته و آينده و كتاب را كه بر پيامبران قبل نازل شد را به على عليه‌السلام آموخت و على عليه‌السلام همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتى يك حرف از آن را فراموش نكرد. (314)

## 259- مسئله رد الشمس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بيرون شهر مدينه (315) بعد از ظهر خسته بود سر خود را در دامن اميرالمؤمنين عليه‌السلام گذاشت و خوابيد مقدارى خواب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طول كشيد كه به حسب پاره اى از روايات وقت فضيلت نماز عصر گذشت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مبتلا شد بين دو كار؛ يكى خواندن نماز عصر و يا استراحت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم!؛ حضرت على عليه‌السلام هيچ حركتى نكرد تا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواب راحتى كرده باشد وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خواب بيدار شد على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من نماز عصر را نخوانده ام.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! برخيز و رو به آفتاب بايست و اول سلام كن، بعد از او بخواه تا با تو سخن بگويد بعد از او درخواست كن كه برگردد در موضع خاص اقامه نماز عصر؛ تا تو بتوانى نمازت را به وقت فضيلت آن بخوانى.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلام كردن به آفتاب را گفت: يا اباالحسن بگو: السلام عليك يا خلق الله وقتى على عليه‌السلام به آفتاب سلام كرد، از آفتاب صدا بلند شد فقالت، عليك السلام يا اول يا آخر يا ظاهر و يا باطن، من ينجى محبيه و يوبق مبغضيه؛ سلام بر تو اى اول و اى آخر و اى ظاهر و اى باطن؛ خداى عالم دوست تو را نجات مى دهد و دشمن ترا هلاك مى كند. آنگاه آفتاب برگشت و اين فضيلتى است بنام ردالشمس كه اختصاص به آن حضرت دارد البته مسئله برگشت آفتاب براى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نيز يكبار در راه جنگ صفين براى امام اتفاق افتاده است سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على عليه‌السلام بگويم آنچه را كه آفتاب به تو گفت: يا خودت مى گويى حضرت عرض كرد: اگر شما بفرمائيد شيرين تر است حضرت فرمود: خورشيد به تو گفت: يا اول يا آخر يا ظاهر و يا باطن آيا مى دانى يعنى چه؟ يعنى: يا اول من آمن بالله و رسوله يعنى، اى كسى كه تو اول مؤمن بخدا و رسولش هستى و انت الاخر آخرين كسى كه با من عهد مى بندد و من از دنيا مى روم تو هستى (در نفس آخر؛ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرش در دامن على عليه‌السلام بود و از دار دنيا رفت).

انت الظاهر على جان تو كسى هستى كه آيات خدا را ظاهر مى كنى (هر كه على عليه‌السلام را شناخت خدا را شناخته است)

انت الباطن على جان تو كسى هستى كه آيات خدا را ظاهر مى كنى (هر كه على عليه‌السلام را شناخت خدا را شناخته است)

انت الباطن يعنى توئى آن پنهانى كه كسى حقيقت ترا نفهميد؛ يا على عليه‌السلام كسى تو را نشناخت غير از من و حق تعالى؛ چنانچه كسى نشناخت خداوند را جز من و تو. (316)

## 260- حيله گر در دام خود افتاد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه اسلام در مدينه به اوج خود رسيد عبدالله بن ابى كه از روساى يهود بود نسبت به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حسادت مى ورزيد عبدالله در صدد قتل حضرت بر آمد لذا به بهانه جشن عروسى دخترش، وليمه و طعامى تهيه نمود و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحابش، از جمله اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را نيز دعوت كرد و در ميان صحن خانه خود چاله اى حفر كرد و داخل آن چاله را پر از شمشير و نيزه هاى زهرآلود نمود و روى آن را با فرش پوشانيد و جمعى از يهوديان را هم با شمشيرهاى برهنه و زهر آلود پنهان نمود كه وقتى آن حضرت و اصحابش پا روى آن حفره گذاشتند و در حفر افتادند آنها نيز با يك حمله همه را از بين ببرند هم چنين در طعام ميهمانى خود زهر ريختند تا بتوانند از طرق مختلفى به هدف پليد خودشان برسند قبل از آمدن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحاب آن حضرت؛ جبرئيل نازل شد و گفت: خداوند متعال مى فرمايد: به خانه عبدالله بن ابى برو و هر كجا را به اصحابت نشان داد بنشينيد و هر غذايى كه نزد شما گذاشت تناول نماييد كه من شما را از شر و كيدى حفظ خواهم كرد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحابش وارد منزل او شدند آن ملعون آنها را دعوت كرد تا در صحن خانه بنشينند نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با همه يارانش روى فرشى كه زيرش گودال بود نشستند عبدالله از اينكه آنها در گودال نيفتادند بسيار تعجب كرد چون از اين راه نااميد شد طعام مسموم شده را آورد تا شايد به هدف خود برسد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: اين دعا را بخوان و خودش هم خواند، دعا اين بود:

بسم الله الشافى بسم الله الكافى بسم الله المعافى بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شيى و لا داء فى الارض و لا فى السماء و هوالسميع العليم

سپس همه آنها غذا را خوردند و از آن مجلس بيرون آمدند عبدالله وقتى ديد آن طعام مسموم ضررى به آنها نرسانيد چنين گمان نمود كه اشتباه كرده و زهر را در آن طعام نريخته اند، براى همين به افرادى كه با شمشيرهاى زهرآلود آماده كشتن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند امر كرد كه تا از باقيمانده غذا بخورند از طرفى دختر عبدالله كه خود در توطئه قتل نقش داشت از آنجا كه از فرو نرفتن فرش تعجب كرده بود، رفت و روى فرش نشست كه ناگهان به گودال افتاد و كشته شد و از آن طرف تمام يهوديانى كه طعام باقيمانده را خوردند همه آنها نيز كشته شدند عبدالله بعد از اين واقعه به تمام اقوام خود دستور داد كه اين ماجرا را براى كسى نقل كنند بدينسان مراسم عروسى كه آن ملعون براى دخترش ترتيب داده بود تبديل به عزا شد زمانى كه خبر واقعه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد از عبدالله علت فوت آنها را پرسيد، عبدالله گفت: دخترم از پشت بام افتاده و افراد ديگر به مرض اسهال مرده اند. (317)

## 261- رمضان نشانه ضيافت الله

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سه نفر از خارج مدينه مى خواستند خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسند شبانه وارد مدينه شدند و گفتند: اگر بخواهيم هر سه نفر ما ميهمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشيم ممكن است سبب مزاحمت ايشان بشود بنابراين يكى از آنها گفت: من به منزل پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى روم، دومى گفت: من هم به منزل على عليه‌السلام مى روم، سومى گفت: من هم به مسجد مى روم تا ميهمان خانه خدا باشم.

فردا هر سه نفر آنها در مسجد جمع شدند و يك به يك ماجراى شب گذشته خويش را تعريف كردند ميهمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا در خوراك شير خودش شريك كرد و سير شدم و خوابيدم. دومى گفت: من هم با على عليه‌السلام هم خوراك شدم و سير شده و خوابيدم. سومى گفت: من هم گرسنگى كشيدم و درست خوابم نبرد: در اين هنگام وحى بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد كه به ميهمان ما بگو: اگر پذيرايى بهتر از گرسنگى بود ما از تو پذيرايى مى كرديم (318)

## 262- اشدء اعلى الكفار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان فتح مكه كه در سال هشتم هجرت واقع شد دو نفر از كافران كه هنوز تسليم نشده بودند با على عليه‌السلام رخ به رخ شدند و از دست آن حضرت فرار كردند اين دو نفر يكى هبيرة بن وهب شوهر ام هانى خواهر امام على عليه‌السلام بود (319) و ديگرى پسر عموى هبيره بود. على عليه‌السلام اين دو نفر را تعقيب كرد اين دو نفر به خانه ام هانى آمده و خود را در آن خانه مخفى ساختند.

على عليه‌السلام در حالى كه شمشير در دست داشت به دنبال آن دو نفر به در خانه ام هانى خواهر خود رسيد، ام هانى كه هشت سال بود برادرش على عليه‌السلام را نديده بود در برابر او ايستاد و گفت: از اين دو نفر چه مى خواهى؟

على عليه‌السلام دست رد به سينه ام هانى زد و او را رد كرد تا آن دو نفر را طبق دستور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گردن بزند، ام هانى به على عليه‌السلام گفت: آيا مى خواهى وارد خانه ام شوى و حريم و احترام مرا بشكنى و شوهرم را بقتل برسانى تو پس از هشت سال، از من واهمه نمى كنى؟!

حضرت على عليه‌السلام كه پيوند مكتبى را بر پيوند نسبى مقدم مى داشت فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خون اين دو نفر را هدر دانسته بنابراين به ناچار بايد فرمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در مورد قتل اين دو نفر اجرا كنم پس از اين جريان ام هانى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و ديد آن حضرت غسل مى كند و دخترش حضرت زهرا عليها‌السلام با گرفتن پارچه بلندى آن حضرت را پوشانده كه كسى آن حضرت را هنگام غسل نبيند.

آن حضرت پس از غسل هشت ركعت نماز خواند و پس از نماز ام هانى را ديد و فرمود: به به! خير مقدم ام هانى! چه موجب شده كه اينجا آمده اى؟

ام هانى جريان برخورد شديد على عليه‌السلام را بازگو كرد در اين هنگام على عليه‌السلام از راه رسيد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا او را ديد لبخندى زد و فرمود: با ام هانى چه كردى؟ بعدها شوهر ام هانى به نجران گريخت و در همانجا در حال كفر مرد و پسر عموى او برگشت و ديگر كسى متعرض او نشد. (320)

## 263- نزول فرشتگان در شب قدر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، هر گاه عمر و ابوبكر به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمدند مى ديدند كه آن حضرت سوره قدر را با خشوع و گريه قرائت مى كند و آنرا با حالى جانسوز مى خواند عمر و ابوبكر عرض كردند: اى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! چقدر دلت هنگام قرائت اين سوره مى سوزد؟ چرا؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود براى آنكه در شب قدر چشمم فرشتان را ديده و دلم فهميده است و براى آنچه كه دل اين شخص (اشاره به على عليه‌السلام پس از من در شب قدر آن را مى فهمد و در مى يابد، مى گريم.

عمر و ابوبكر عرض كردند: مگر شما در شب قدر چه ديده ايد و او (على عليه‌السلام در آن شب چه مى بيند؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روى زمين براى آنها نوشت تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر

آنگاه فرمود: پس از آنكه خداوند مى فرمايد: براى تقدير هر كار آيا ديگر چيزى باقى مى ماند؟ عمر و ابوبكر عرض كردند نه، چيزى باقى نمى ماند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا مى دانيد، كه شخصى كه هر امرى بر او نازل مى شود كيست؟ آنها عرض كردند: او تو هستى، اى رسول خدا. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى، ولى آيا بعد از رحلت من نيز شب قدر وجود دارد؟ آنها گفتند: آرى وجود دارد؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا بعد از من باز در شبهاى قدر آن امر (تقدير كارها) نازل مى شود؟ عمر و ابوبكر گفتند: آرى؛ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بنابراين بعد از من نزول هر چيزى در شب قدر بر چه شخصى است؟

عمر و ابوبكر گفتند: نمى دانيم آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مبارك خود را بر سر على عليه‌السلام نهاد و فرمود:

ان لم تدر يا فا در يا هو هذا من بعدى، اگر نمى دانيد، اينك بدانيد، آن شخص بعد از من اين اشاره به على عليه‌السلام است.!

## 264- انار بهشتى براى وصى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روى جبرئيل دو انار براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكى از آن انارها را خورد و انار ديگر را دو نصف كرد، نيمى از آن را خود خورد و نيم ديگر را به على عليه‌السلام داد و آن حضرت آن را خورد سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود:

برادرم! آيا مى دانى اين دو انار چه بود؟ على عليه‌السلام عرض كرد: نه نمى دانم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انار اولى نبوت بود كه مخصوص من است و تو از آن بهره اى ندارى ولى ديگرى علم و دانش بود كه تو در آن با من شريك هستى (321)

## 265- كيفر زنان گناهكار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: روزى من و فاطمه عليها‌السلام به محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيديم. حضرت را ناراحت و گريان ديديم. گفتيم اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه چيز سبب ناراحتى شما شده؟ حضرت فرمود: يا على! شبى كه من به آسمانها رفتم بعضى از زنهاى امتم را ديدم كه از موى سر، آنها را آويخته اند و با آتش عذاب مى كردند و مغز سر آنها مى جوشيد.

زنى را ديدم كه از زبانش آويزان كرده بودند و از حميم به گلوى او مى ريختند زنى را ديدم كه از پستانش آويخته آويخته بودند و گوشت بدن خود را مى خورد و در ميان آتش مى سوخت.

زنى را ديدم كه پاهاى او را به پستانش بسته و عقرب و مارها را به بدن او مسلط ساخته بودند...

حضرت فاطمه عليها‌السلام عرض كرد، پدر! گناه اين زنان چه بوده است؟

حضرت فرمود: آن زنى كه از موى سرش آويخته بودند زنى است كه موى سرش را در دنيا نامحرم نمى پوشانده و آن زنى كه از زبان آويزان بود زنى است كه شوهر خود را با زبان آزار مى داده.

و آن زنى كه از پستانش آويخته بود، زنى است كه شوهرش را در فراش و رختخواب اطاعت نمى كرده.

و اما زنى كه دست و پاى او را بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط شده بود زنى است كه وضو و نماز را سبك مى شمرده و لباس و خانه اش را از نجاست پاك نمى كرده و غسل جنابت و حيض و نفاس را انجام نمى داده... (322)

## 266- نخل خرماى صيحانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از علماى شافعى و همچنين شيعى نقل شده كه: روزى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از نخلستان مدينه رد مى شدند. از دور درخت نخلى صيحه زد: هذا محمد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده خداست و تا على عليه‌السلام نزديك درخت شد آن درخت خرما صدايش بلند شد: و هذا على ولى الله سيد الوصيين و امام الائمه الهادين المهديين.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقدارى از خرماى آن درخت را ميل فرمود و نام آن درخت خرما را صيحانى گذاشت و اكنون نيز بهترين خرماى مدينة النبى خرماى نخل صيحانى است. (323)

## 267- انتقال اسرار الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ام سلمه مى گويد: روزى كه نوبت من بود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حجره من آيد با على عليه‌السلام وارد حجره من شد و در حالى كه دست به دست هم داده بودند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بر دوش على عليه‌السلام گذاشت و به من فرمود: اى ام سلمه! لحظه اى از حجره بيرون برو و خانه را براى ما خلوت كن، ام سلمه مى گويد: من بيرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز كردند و من صداى آنها را مى شنيدم ولى سخن آنها را نمى فهميدم تا اينكه روز به نيمه رسيد پس من به در حجره رفتم و سلام كردم حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به مكان اول خود بازگرد، من بازگشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتى بار ديگر همين كار را كردم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان جواب را به من داد بار ديگر من رفتم بر در حجره كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان فرمود: داخل شو، على عليه‌السلام دست خود را به زانوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشته بود و با يكديگر صحبت مى كردند به محض ورود من كلام را قطع كردند حضرت امير عليه‌السلام برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: كه اى ام سلمه! جبرئيل از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد كه چون بعد از تو على جانشين و وصى تو است بگو به او آنچه را كه بعد از تو تا روز قيامت واقع خواهد شد، آگاه باش خداى تعالى براى امتى پيغمبرى انتخاب نمود و براى هر پيغمبرى وصى معين فرمود پيغمبر اين امت من هستم و على عليه‌السلام وصى من مى باشد (324)

## 268- شفاء رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روايت است روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مريض شده بود اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بر بالين فرمود: يا ام ملدم اخرجى عن رسول الله؛ اى تب از بدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون برو كه در همان لحظه تب از بدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست. (325)

## 269- اهل بهشت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على بن ابيطالب عليه‌السلام روايت كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز فتح خيبر فرمود:

اگر انديشه نمى كردم از اينكه مردم امت من در حق تو آنچه را كه نصارى در حق عيسى بن مريم گفتند بگويند بگويند هر آينه امروز در فضل تو سخنى مى گفتم كه بر هيچ گروهى از مسلمانان نگذرى مگر اينكه به خاك كفش تو تبرك جويند و به آب وضوى تو استشفاء نمايند، لكن در فضل تو كافى است كه تو از من باشى و من از تو... و تو اول كسى هستى كه وارد حوض من مى شوى و اول كسى هستى كه داخل بهشت مى شوى از امت من، و شيعه تو بر منبرهائى از نور مى باشند همه سيراب و خوشحال با رويهاى سفيد بر دور من هستند و من از آنها شفاعت مى كنم...

خداوند مرا امر فرموده است كه ترا بشارت دهم به اينكه تو و عترت تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در جهنم است و دشمن تو وارد حوض من نشود...

على عليه‌السلام فرمود: من به سجده افتادم و خداى را حمد كردم به آنچه به من احسان فرموده از اسلام و قرآن و از اينكه مرا دوست خاتم النبيين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گردانيد (326)

## 270- از على عليه‌السلام اطاعت كنيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از آنكه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سفر مكه و حجة الوداع به مدينه بازگشت به منزل ام سلمه وارد شد و در حدود يكماه در منزل بود و بيشتر ايام خود را با على عليه‌السلام خلوت مى ساخت و منزل ساير زوجات خود نمى رفت.

عايشه و حفصه به پدران خود شكايت كردند و گفتند: كه علت اعراض رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نمى دانيم چيست، پدران آنها گفتند: شما بهتر مى توانيد اين راز را كشف كنيد.

عايشه به منزل ام سلمه آمد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديد كه با على عليه‌السلام هر دو در يك اتاق هستند. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عايشه پرسيد براى چه كارى آمديد؟ عايشه علت اعراض و دورى كردن از ساير (زوجات در صورتى كه خلافى از آنان سرنزده است) را سئوال كرد؟ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جواب او گفت: اگر راست مى گويى پس چرا امرى كه بتو گفته بودم و سفارش در كتمان و مخفى داشتن آن را به تو كردم بر خلاف دستور من رفتار كردى، بدان و باخبر باش كه هم تو از زمره هلاك شدگان و زيان كاران هستى و هم كسانى كه در اين كار تصميمى گرفته اند.

بعد از آمدن عايشه به منزل ام سلمه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ام سلمه گفت: كه ساير زنان را خبر كند تا در اين منزل جمع شوند وقتى همه زوجات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه حاضر شدند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنان گفت: كه گوش دهيد و حرفهاى مرا همگى بشنويد و اطاعت كنيد

اين شخص على بن ابيطالب عليه‌السلام برادر و وصى و قائم بر شما و امت من است بعد از من بايد از على عليه‌السلام اطاعت كنيد و مخالفت او را نكنيد و هر كس با او مخالفت كند هلاك خواهد شد، سپس به على عليه‌السلام فرمود: يا على! اين زنان را به تو مى سپارم و بايد از آنان محافظت و نگهدارى كنى و هر گاه يكى از آنان با تو مخالفت كرد فورا او را از خود دور كن.

بعد از صحبت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عايشه سخن گفت و عرض كرد: تاكنون در كدام يك از امور مخالفت با تو كرده ايم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او گفت: كه اول مخالفت را تو نمودى و آن راز را كه سفارش كتمان كردن آن را به تو كرده بودم فاش كردى، بخدا قسم! كه بعد از من تو مخالفت از دستور من خواهى كرد و از خانه من بيرون خواهى رفت در صورتى كه يك عده از مخالفين را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته هاى خداوند بر خواهى آمد (327).

## 271- لقب اميرالمؤمنين براى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حذيفه مى گويد: در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قبل از رسيدن آيه حجاب مردم پيش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و آمد مى نمودند و هر وقت كه مى خواستند نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رفتند، لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را نهى كرد از اينكه وقتى دحيه نزد پيغمبر است نزد او حاضر شدند (مراد از دحيه نام شخصى از طايفه كلبى بود كه در نهايت خوش صورتى قرار داشت كه جبرئيل به قيافه او ظاهر مى گرديد) حذيفه مى گويد: روزى بواسطه مطلبى من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم وقتى وارد شدم جلو در پرده اى بود وقتى پرده را بالا زدم دحيه را ديدم لذا فورا از نزد حضرت بواسطه حضور جبرئيل خارج شدم در بين راه على عليه‌السلام را ديدم حضرت از من سئوال كرد من هم كيفيت مطلب را به او گفتم و از حضرت خواستم تا سئوال مرا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كند على عليه‌السلام مرا همراه خود برد سپس وارد خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شديم، من دم در نشستم و على عليه‌السلام وارد خانه شد و سپس سلام كرد من شنيدم كه جبرئيل جواب سلام او را داد و جواب او را به اين جمله داد و عليك السلام يا اميرالمؤمنين جبرئيل از نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت على عليه‌السلام مرا صدا زد و من وارد خانه شدم.

آنگاه ديدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام مى فرمايد: ملائكه و آسمان ها قبل از اينكه اهل زمين ترا به اين اسم بنامند ملائكه آسمان ها بر تو سالم مى رسانند و ترا به اين اسم كه اميرالمؤمنين است ناميدند؛ اى على، جبرئيل اين اسم را از طرف خداوند آورد و به من گفت كه به مسلمين امر كنم بعد از اين ترا به اين اسم بخوانند و من ان شاء الله اين امر را به تمام مردم ابلاغ خواهم كرد. كه روز بعد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين امر الهى را به مردم رساند و دستور داد همه به حضرت اين گونه سلام دهند. (328)

## 272- بت فلس شكسته شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در سال نهم هجرى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گروهى از سربازان اسلام را به سردارى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به سوى قبيله طى (329) نزديك سرزمين اردن فعلى فرستاد تا آنها را به آئين اسلام دعوت كند و بت معروف آنها را به نام فلس نابود سازد.

اميرمؤمنان عليه‌السلام نيز آنها را دعوت فرمود و چون نپذيرفتند با آنها جنگ كرد و بت آنها را درهم شكست و دو شمشير قيمتى به اسامى مخذم و رسوب كه بت پرستان به بت خانه هديه كرده بودند و به پيكر آن بت آويخته بودند را با ساير غنائم و اسيران جنگى به مدينه آورد (330)

## 273- على عليه‌السلام شرش را كم كن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عقبة ابن ابى معيط قبل از ظهور اسلام در مكه همسايه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود ولى بعد از اينكه كار پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالا گرفت و بر ضد بت پرستى قريش قيام كرد او نيز از افراد سرشناسى بود كه به مخالفت آن حضرت برخاست و چون همسايه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود بيش از همه حضرت را مى آزرد و حتى روزى با كمال بى شرمى آب دهان خود را به صورت مبارك پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افكند.

روزى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى عقبه! گويا مى بينم كه چون از مكه خارج شوى گردنت را بزنيم و بارها رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من در ميان دو همسايه شرور، ابولهب و عقبة بن ابى معيط قرار گرفته بودم. تا اينكه عقبة در جنگ بدر اسير شد و به فرمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، اميرمؤمنان عليه‌السلام شر او را از سر همه كم كرد و گردن او را با شمشير خود زد، وليد نيز پسر آن ملعون است كه در زمان عثمان بواسطه اينكه برادر مادرى عثمان بود به استاندارى كوفه منصوب شد و در حال مستى به نماز جماعت حاضر شد كه اين شخص خبيث نيز على رغم ميل عثمان توسط بازوان حيدرى على عليه‌السلام حد شرابخور بر او جارى شد.

## 274- شجاعت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابودائل نقل مى كند: روزى همراه عمر بن خطاب بودم كه گفت: نزديك بيا تا از شجاعت و دل آورى على عليه‌السلام براى تو بگويم او مى گويد: من نزديك او رفتم و آنگاه گفت:

ما در جنگ احد با پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيمان بستيم كه از مقابل دشمنان فرار نكنيم و هر كس از ما فرار كند او گمراه است و هر كدام از ما كشته شد او شهيد است و پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرپرست او خواهد بود در حين جنگ ناگهان صد فرمانده دل آور از دشمن كه هر كدام آنها داراى صد نفر جنگجو بودند دسته دسته به ما حمله نمودند به طورى كه ما توان جنگى خود را از دست داديم و با آشفتگى تمام از ميدان جنگ فرار كرديم.

على عليه‌السلام را در اين ميان ديديم كه مانند شير پنجه افكن مقدارى ريگ از زمين برداشت و به صورت ما ريخت و گفت:

زشت و بريده و پوشيده باد روى شما! به كجا فرار مى كنيد؟ آيا به سوى جهنم مى گريزيد؟

ما به ميدان برگشتيم على عليه‌السلام بر ما حمله كرد و در دستش شمشيرى بود كه از آن خون مى چكيد! فرياد زد: شما بيعت كرديد و بيعت شكنى نموديد سوگند به خدا شما سزاوارتر از كفاران به كشته شدن هستيد. به چشم هايش كه نگاه كردم، ديدم گويى مانند دو مشعل زيتون بودند كه آتش از آن شعله مى كشيد و يا مانند دو ظرف پر از خون، يقين كردم به طرف ما كه مى آيد همه ما را خواهد كشت من از همه اصحاب زودتر به سويش شتافتم و گفتم:

اى ابوالحسن خدا را! خدا را! عرب ها در جنگ گاهى فرار مى كنند و گاهى حمله مى آورند و حمله جديد خسارت فرار را جبران مى كند.

گويا خود را كنترل كرد و چهره اش را از من برگردانيد از آن وقت تاكنون همواره آن وحشتى كه آن روز هيبت على عليه‌السلام بر دلم نشسته هرگز فراموش نكرده ام. (331)

## 275- يا على عليه‌السلام در چه حالى؟!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از حضرت پرسيد: اى ابوالحسن! در چه حالى؟ حضرت عرض كرد: در حالى كه هشت طلبكار دارم:

خدا واجبات دين را طلب مى كند، شما مستحبات، و نويسندگان عمل، راستگويى، فرشته مرگ روح، عايله غذا، شيطان گناه، نفس لذت، و دنيا تمايل و رغبت. (332)

## 276- صاحب سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على بن ابيطالب عليه‌السلام سوار بر مركب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از محلى عبور مى كرد كه گذرش بر گروهى افتاد كه سلمان فارسى در ميان آنان نشسته بود. سلمان به آنها گفت: آيا برنمى خيزيد تا دامان اين مرد را بگيريد و از او پرسش كنيد؟

به خدائى كه دانه را شكافت و جانداران را آفريد هيچ كس را به راز پيامبرتان خبر ندهد جز او، و همانا كه عالم روى زمين و موجب قوام و استوارى آن است و زمين با اوست كه آرامش مى يابد و اگر او را از دست بدهيد هر آينه علم را از دست داده ايد... (333)

## 277- برگشت خورشيد به خاطر على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عروة بن عبدالله بن قشير جعفى مى گويد: بر فاطمه دختر على بن ابيطالب وارد شدم در حالى كه او پير زنى كهنسال بود... سپس او گفت: اسماء بنت عميس به من خبر داد كه: خداوند به پيامبرش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحى فرستاد و آن وحى وجود حضرت را فرا پوشاند، و على بن ابيطالب عليه‌السلام با لباس خود آن حضرت را پوشاند و وحى به طول انجاميد تا حدى كه آفتاب غروب كرد، چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حالش بجا آمد و وحى الهى قطع شد به على عليه‌السلام فرمود: يا على آيا نماز عصر خود را خوانده اى؟

على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله سر گرم كار شما بودم و نماز را با ايما و اشاره خواندم (در آخر وقت آن)، آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خداوند عرض كرد: پروردگارا! آفتاب را بر على بن ابيطالب بازگردان.

در آن وقت آفتاب غروب كرده بود، پس آفتاب مجدد بازگشت به حدى كه نور آفتاب به اطاق من و نصف مسجد رسيد. آنگاه على عليه‌السلام نماز عصرش را خواند. (334)

## 278- سلام على عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوالهيثم بن تيهان انصارى مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال پيش از اجساد آنها آفريد، و آنها را به عرش آويخت و به آنان دستور داد تا بر من سلام و درود بفرستند و از من اطاعت كنند، بعد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اولين كسى كه از مردان بر من سلام كرد و از من طاعت كرد روح على بن ابيطالب عليه‌السلام بود.

## 279- پيغام منافقان كافر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابان بن تغلب مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طرف گروهى از طايفه قريش اين خبر رسيد كه گفته اند: محمد چنين پيداشته كه امر خلافت و حكومت (امامت و ولايت) را در ميان خاندان خود محكم و پا برجا ساخته است؟!

پس چون محمد بميرد آن را از چنگ خاندان او بيرون خواهيم آورد، و بدست غير آنان خواهيم سپرد. پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون آمد و در محلى كه آنها آنجا گرد آمده بودند ايستاد و فرمود: اى گروه قريش! چگونه خواهيد بود آنگاه كه پس از من كافر شويد، سپس مرا در ميان لشكرى از يارانم ببينيد كه شمشير به رويتان كشيد، گردنهاى شما را با شمشير مى زنم؟ جبرئيل عليه‌السلام فرود آمد و گفت: اى محمد پروردگارت سلامى مى رساند و مى فرمايد:

بگو: ان شاء الله (يا من اين كار را خواهم كرد) يا على بن ابيطالب عليه‌السلام آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ان شاء الله... (335)

## 280- سعادتمند واقعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سلمان فارسى مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز عرفه (نهم ذى حجه) بيرون شد و فرمود: اى مردم خداوند در اين روز به شما افتخار و مباهات كرد تا همگى شما را عموما و على بن ابيطالب عليه‌السلام را خصوصا مورد بخشايش خويش قرار دهد.

سپس فرمود: اى على نزديك من بيا، على عليه‌السلام نزديك رفت، پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست او را گرفت و فرمود: همانا سعادتمند واقعى كسى است كه پس از من اطاعت تو را كند و تو را دوست بدارد، و همانا بدبخت، واقعى كسى است كه پس از من با تو مخالفت كند و به دشمنى با تو بپردازد. (336)

## 281- وصى شما كيست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابر بن عبدالله انصارى مى گويد: روزى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شدم و عرض كردم: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصى شما كيست؟ آن حضرت ده روز از جواب گفتن خوددارى نمود و به من پاسخى نداد، آنگاه بعد از آن ده روز به من فرمود: اى جابر تو را از آنچه پرسيدى خبر ندهم؟ گفتم: پدر و مادرم فدايت، به خدا سوگند چنان از دادن پاسخ خوددارى فرمودى كه پنداشتم بر من خشم گرفته اى.

حضرت فرمود: اى جابر بر تو خشم نگرفتم وليكن منتظر بودم كه از آسمان برايم خبر رسد جبرئيل نزد من آمد و گفت: اى محمد! پروردگارت سلام مى رساند و مى فرمايد: همانا على بن ابيطالب وصى و جانشين تو بر خاندان و امت تو است و او همان كسى است كه نااهلان را از كنار حوض كوثر عقب براند و او پرچمدار توست كه در راه بهشت پيشگام تو خواهد، جابر عرض كرد: اى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نظرتان اين است كه با كسى كه به اين مطلب ايمان نياورد كار زار كنم؟

حضرت فرمود: آرى، اى جابر او در اين جايگاه قرار داده نشده مگر به اين خاطر كه از وى پيروى شود پس هر كس كه از او پيروى كند فرداى قيامت با من است، و هر كس با او مخالفت كند هرگز در كنار حوض كوثر بر من وارد نخواهد شد. (337)

## 282- خدايا من على عليه‌السلام را دوست دارم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شهر بن حوشب گويد: از ابا امامه باهلى شنيدم كه مى گفت: والله، شكوت و بزرگى مقام ظاهر معاويه مرا از گفتن حق درباره على عليه‌السلام باز نمى دارد. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: على عليه‌السلام از همه شما برتر است، و داناترين شما در دين و بيناترين شما به سنت من است، و از همه شما بيشتر و بهتر آن گونه كه سزاوار است، كتاب خدا را قرائت مى كند، بار خدايا! من على را دوست دارم تو نيز دوستش بدار، بار خدايا! من على را دوست دارم تو نيز دوستش بدار (338)

## 283- ظرف پر از آب شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در برخى از جنگها در حالى كه آب تمام شده بود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا ماءمور ساخت و فرمود: اى على ظرفى برايم بياور، وقتى آن ظرف را براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم دست راست خود را به همراه دست من در ظرف گذاشت آنگاه فرمود: بجوش؛ آنگاه آب از ميان انگشتان ما جوشيد و بر آمد و ظرف پر از آب شد. (339)

## 284- فرمان جنگ گرفت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: به زودى با پيمان شكنان (ناكثين) و ستمگران (قاسطين) و از دين بيرون رفتگان (مارقين) خواهى جنگيد، هر كدامشان با تو بجنگند براى تو در برابر هر يك نفر از آنان شفاعت صد هزار نفر از شيعيانت خواهد بود على عليه‌السلام مى فرمايد: به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيمان شكنان كيستند؟

حضرت فرمود: طلحه و زبير به زودى در حجاز با تو بيعت مى كنند و در عراق پيمان مى شكنند، وقتى چنين كردند با آنها نبرد كن كه در جنگ با آنان پاكى و طهارتى براى اهل زمين است.

آنگاه عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ستمگران كيستند؟

حضرت فرمود: معاويه و يارانش

سپس گفتم: از دين بيرون رفتگان كيستند؟

حضرت فرمود: ياران ذوالثديه و آنان از دين همچون تير از كمان بيرون مى روند، آنان را بكش كه در كشتن آنان فرج و گشايش براى اهل زمين است و عذابى شتابان بر آنان از براى دين بيرون رفتگان است؛ و اندوخته اى براى تو در نزد خداى عزيز و چليل در روز رستخيز است. (340)

## 285- از سنگ آب جوشيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: در يكى از جنگها رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى آب ماند و به من گفت: اى على، نزد آن صخره سنگ برو و بگو من فرستاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم براى من آب روان على عليه‌السلام مى فرمايد: سوگند به خدائى كه او را به نبوت گرامى داشت وقتى پيغلم را به آن سنگ رساندم در سنگ زائده هاى مثل پستان گاو پيدا شد و از هر پستان آب جارى گرديد، وقتى اين را مشاهده كردم به خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافتم و به او خبر دادم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى على برو و از آن آب بردار، و مردم نيز آمدند و مشكها و آفتابه هاى خود را پر كردند و چهارپايانشان را آب دادند و خود از آن نوشيدند و وضو ساختند. (341)

## 286- وحى الهى بريده شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالله بن عباس مى گويد: چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات يافت كار غسل او را اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه‌السلام بدست گرفت و عباس و پسرش، به همراه فضل با آن حضرت بودند، چون على عليه‌السلام از غسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فراغت يافت، كفن را از چهره مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كنار زد و گفت: پدر و مادرم فدايت، پاكيزه زيستى و پاكيزه بدرود گفتى، با مرگ تو چيزى از ما بريده شد كه با مرگ هيچ يك از انبياء گذشته بريده نشد، و آن نبوت و اخبار آسمانى و وحى الهى است... پدر و مادرم فدايت ما را به نزد خدايت يادآور و ما را وجهه همت خود دار سپس خود را به روى بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسيد و كفنش را به رويش كشيد (342)

## 287- صديق اكبر نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كعب الحبر مى گويد: عبدالله بن سلام؛ قبل از آنكه مسلمان شود روزى به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد و به آن حضرت عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على بن ابيطالب عليه‌السلام در ميان شما چه نام دارد؟

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: على بن ابيطالب در نزد ما صديق اكبر (بزرگ و راستگو) نام دارد.

عبدالله عرض كرد: گواهى مى دهم كه معبودى جز الله نيست و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خداست، و...

همانا من در تورات يافته ام كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر رحمت است و على عليه‌السلام بر پا دارنده حجت دليل خداست. (343)

## 288- تو حزب خدائى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت رضا عليه‌السلام از پدران بزرگوارش و از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

يا على! اين دين با تو شروع شده و بدست تو پايان مى پذيرد، صبر را پيشه سازيد كه سرانجام امور از آن پرهيزكاران است، شما حزب خدائيد و دشمنانتان حزب شيطان، خوشا به حال آنكس كه از شما فرمان برد، و واى بر آنكس كه شما را نافرمانى كند، شما حجت و دليل خدا بر آفريدگانش و دستاويز محكم خدائيد. پس هر كس به آن دستاويز چنگ زند هدايت يافته و آن كس كه آن ريسمان را رها سازد گمراه گردد من از خداوند بهشت را برايتان درخواست مى كنم... (344)

## 289- قلب با ايمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى ميمونه همسر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: اى رسول خدا! من از ميان اصحاب تو! تنها تعداد كمى را مى شناسم كه على بن ابيطالب عليه‌السلام را دوست بدارند، حضرت فرمود: همان جمع كم مؤمنين؛ (در حقيقت) زياد هستند. تو از اينها كدامشان را مى شناسى؟

ميمونه گفت: اباذر و مقداد و سلمان را مى شناسم و شما مى دانى كه من نيز على عليه‌السلام را به خاطر محبت شما به او، و دلسوزى على بن ابيطالب عليه‌السلام نسبت به شما، دوست دارم.

حضرت فرمود: راست گفتى. تو قلبت را خداوند به ايمان آزموده است. (345)

## 290- پاك و پاكيزه و معصوم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن بابويه از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: روزى با حسنين عليهم‌السلام و فاطمه عليها‌السلام حضور پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حجره، ام سلمه همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شديم جبرئيل آمد و آيه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا را نازل نمود آن حضرت فرمود: اى على عليه‌السلام اين آيه در شاءن تو و فاطمه عليها‌السلام و حسنين عليهم‌السلام و ائمه از فرزندان حسين عليه‌السلام نازل شده على عليه‌السلام مى فرمايد: به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم: ائمه بعد از شما چند نفر هستند حضرت فرمود: دوازده نفر، كه اولى آنها تو هستى و بعد از تو حسن و حسين عليهم‌السلام و على فرزند حسين و يك بيك اسامى ايشان را بيان نمود تا حضرت حجة عليه‌السلام و فرمود: اسامى تمام شما بر ساق عرش نوشته شده در شب معراج پروردگار به من فرمود: اينها نام اوصياء و ائمه بعد از تو مى باشند همه ايشان پاك و پاكيزه و معصوم هستند و دشمنان آنها ملعونند. (346)

## 291- شمشير از پى حق مى زنم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از جنگ على بن ابيطالب عليه‌السلام با عمرو بن عبدود در جنگ خندق، حضرت على عليه‌السلام سر عمرو بن عبدود را جلو پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورند آنگاه مسلمانان در اطراف على عليه‌السلام جمع شدند و دست و صورت آن حضرت را بوسيدند عمر بن خطاب جلو رفت و به على عليه‌السلام عرض كرد: يا على عليه‌السلام چرا زره عمرو بن عبدود را از تنش به عنوان غنيمت بيرون نياوردى؛ كسى در بين اعراب چنين زره ى مانند آن ندارد.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: نخواستم هتك حرمت او بشود، در آنوقت بود كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بشارت باد بر تو اى على! اگر تمام اعمال مسلمانان تا روز قيامت با عمل تو مقايسه شود عمل تو بر تمام آن اعمال برترى و فضيلت دارد؛ آنگاه وقتى كه خبر قتل عمرو بن عبدود به خواهرش رسيد خواهرش سئوال كرد چه كسى جراءت كرد آن دلاور نامى عرب را به قتل برساند؟ گفتند: على بن ابيطالب عليه‌السلام .

جواب داد چون مرگش به دست انسان كريمى واقع شد. من بر او گريه و زارى نمى كنم. (347)

## 292- صلوات بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در اصول كافى در ذيل آيه شريفه ان الله و ملائكته يصلون على النبى از ابن مريم انصار روايت كرده كه گفت: حضور حضرت باقر عليه‌السلام عرض كردم يابن رسول الله؛ صلوات بر پيغمبر اكرم صلى الله؛ صلوات بر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چگونه بود حضرت فرمود: وقتى كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام بدن مقدس پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را غسل داد و كفن نموده ده نفر از اصحاب وارد شده و پيرامون بدن مطهر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوره زده و اميرالمؤمنين عليه‌السلام در وسط آنها ايستاده بود و گفت: ان الله و ملائكته يصلون على النبى يا ايهاالذين امنوا صلوا عليه و سلموا تسليما آنگاه تمام حاضرين اين آيه را تلاوت كردند. (348)

## 293- شما مظلوميد!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن بابويه از مفضل بن عمر روايت كرده كه گفت: امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام و امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام به حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند آن حضرت با حال تاءثر؛ نظرى به آنها نموده و فرمود: به خدا سوگند شما بعد از من ستضعفون مى باشيد. حضورش عرض كردند اى مولاى من، مراد و مقصود از مستضعفون چيست؟

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: مقصود پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن بود كه آنها ائمه و پيشوا و امام همه خلايق هستند. سپس آيه و نريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض... را تلاوت كرده و فرمود: مفهوم و مضمون اين آيه تا روز قيامت در خاندان رسالت جارى است (349).

## 294- على عليه‌السلام جان من است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لشكرى را به فرماندهى حضرت على عليه‌السلام براى يكى از غزوات فرستاد، پس از پيروزى در جنگ و در موقع تقسيم غنائم اميرالمؤمنين عليه‌السلام قصد داشت كنيزى را با سهى از غنائمى كه نصيب حضرتش مى شد خريدارى نمايد.

حاطب بن ابى بلتعه و بريده اسلمى حيله كردند و قيمت كنيز را زياد كردند و در موقع برگشت به مدينه آن دو نفر به حضور پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و شروع به سعايت و بدگوئى على عليه‌السلام كردند و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردند: على عليه‌السلام كنيزى را خريدارى كرد و قيمت او را از غنايم مسلمانان پرداخت كرده است.

پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخت خشمناك شد و رنگ چهره مباركش تغيير كرد و اعضاء بدنش بلرزه افتاد، آنگاه فرمود: اى بريده! چگونه رسول خدا را اذيت مى كنى و حال آنكه امروز شنيدى آيه ان الذين يوذون الله و رسوله آنگاه حضرت تا آخر آيه را قرائت فرمود:

بريده عرض كرد: من قصد آزار شما را نداشتم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت فرمودند: تو قصد آزار على عليه‌السلام را داشتى و على نفس من است، مگر نمى دانى من از على، و على از من است و هر كه على را بيازارد مرا آزرده و هر كه مرا بيازارد خدا را اذيت نموده و بر خدا حتم است كه آزار كننده را به عذاب دردناكى در آتش جهنم معذب بدارد.

اى بريده! تو بهتر ميدانى يا خداوند؛ تو بهتر مى دانى يا خوانندگان لوح محفوظ؛ تو بهتر مى دانى يا فرشتگان ارحام؛ تو بهتر مى دانى يا فرشتگان محافظ على عليه‌السلام .

بريده عرض كرد: همه اينها از من بهتر مى دانند؛ آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چگونه على عليه‌السلام را تخطئه و سعايت مى نمايى او را سرزنش مى كنى و در كارهايش ايراد مى گيرى اين جبرئيل است كه مزا خبر داده كه فرشتگان حافظ على عليه‌السلام هرگز از مان كودكى تاكنون گناهى را بر او ننوشته اند و اين فرشتگان ارحام مى باشند كه گواهى مى دهند پيش از آنكه على عليه‌السلام از شكم مادر متولد شود و بعد از آن هرگز مرتكب لغزش و گناهى نشده و اين قرائت كنندگان لوح محفوظ هستند كه در شب معراج به من خبر دادند كه در لوح محفوظ نوشته شده كه على عليه‌السلام معصوم است.

اى بريده! بر خلاف آنچه خداوند درباره على عليه‌السلام فرموده متعرض او نشود، همانا على؛ اميرالمؤمنين، و بزرگ نيكوكاران و يكتا سوار مسلمين و پيشرو سفيدرويان و تقسيم كننده. بهشت و دوزخ است هيچ يك از مسلمانان حق ندارند و نبايد درباره او مكر و حيله بكار برند، قدر و منزلت على عليه‌السلام در پيشگاه خداوند بالاتر از قدر و منزلت تمامى مسلمانان است آيا مى خواهى كه ترا خبر دهم مطلبى را تا موجب روشنى ديده و قوت قلب تو و تمام مؤمنين شود!! عرض كرد: بلى حضرت فرمود: در روز قيامت در مقام سنجش اعمال، سيئات اعمال عده اى باعث سنگينى ميزان گناهان آنها مى شود از آنها مى پرسند پس حسنات اعمال شما كجاست آنها در كمال شرمندگى عرضه مى دارند كه ما حسناتى نداريم. خطاب مى رسد اگر شما براى خود حسناتى قائل نيستيد، ما حسنات اعمال شما را مى شناسيم آنگاه به باد امر مى شود رقعه كوچكى آورد و در كفه حسنات آنها بگذارد، آنگاه چنان برترى بر گناهان آنها حاصل مى شود كه فاصله ميزان آنها در بدى و خوبى به اندازه فاصله زمين و آسمان مى شود آنگه به آنها گفته مى شود دست پدر و مادر و برادر و خواهر و خاصان خود را گرفته و داخل بهشت شويد اهل محشر فرياد برآوردند پروردگارا ما سيئات و بديهاى اين جمع را مى دانستيم ولى حسنات و خوبى هاى آنها را نفهميديم، خطاب مى رسيد اينها دوستداران على عليه‌السلام بودند چون آنها على عليه‌السلام را دوست داشتند ما هم ايشان را بدوستى خود پذيرفتيم و بدوستى و محبت على عليه‌السلام گناهان ايشان را بخشيديم و سيئات آنها را به حسنات تبديل كرديم و بهشت را به آنها واجب كرديم. (350)

## 295- به على عليه‌السلام رجوع كن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابو اسحاق سبيعى مى گويد: بر مسروق بن اجدع وارد شدم او ميهمانى داشت كه آنرا نشناختم و هر دو آنها مشغول غذا خوردن بودند آن ميهمان گفت: من در جنگ حنين با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم كه صفيه (351) دختر حيى بن اخطب حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد: اى رسول خدا من چون ديگر زنان شما نيستم پدر و برادر و عموى مرا كشته ايد (و من كسى را ندارم) بنابراين پس از وفات شما من به چه كسى رجوع كنم؟

حضرت فرمود: به اين شخص - و با دست خود به على بن ابيطالب عليه‌السلام اشاره نمود. (352)

## 296- امام مبين على عليه‌السلام است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن بابويه از حضرت باقر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: چون آيه و كل شيئى احصيناه فى امام مبين نازل شد، ابوبكر و عمر بن خطاب خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و عرض كردند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا منظور از امام مبين تورات است؟!! حضرت فرمود: خير. باز پرسيند: آيا منظور قرآن است حضرت فرمود: خير در همين موقع حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام وارد جلسه شد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: آن امام مبين كه خداوند همه چيز را در آن بيان فرمود: على عليه‌السلام است كه پروردگار علم هر چيزى را در وجود برادر و وصى و خليفه بعد از من؛ على عليه‌السلام به وديعه نهاده است. (353)

## 297- پرسش قيامت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد: روزى جد بزرگوارم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ابوبكر به منزله گوش و عمر در حكم چشم و عثمان مانند قلب است، حضرت امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد بر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرداى آن روز وارد شدم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام نيز حضور داشت پس از عرض ادب از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوال كردم مقصود شما از فرمايش ديروزتان راجع به آن اشخاص چه بود؟

حضرت فرمود: اينها اشاره به ابوبكر و عمر و عثمان بود كه در حكم گوش و چشم و قلب مى باشند آنگاه روى مبارك خود را به پدرم كرد و فرمود: زود است كه از آن گوش و چشم و قلب از ولايت اين وصيم اميرالمؤمنين عليه‌السلام سئوال كنند، و آنگاه اين آيه را قرائت فرمود:

ان السمع و البصر و الفوايد كل اولئك عنه مسئولا

سپس فرمود: به عزت و جلال پروردگار قسم كه روز قيامت تمام امت مرا نگاه مى دارند و از آنها درباره ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام سئوال مى نمايند (354)

## 298- ملاقات على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد بن عباس از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمودند: يا على ميان كسانى كه تو را دوست دارند و ميان آنچه كه از ديدنش، ديدگانش روشن شود فاصله اى جز مرگ وجود ندارد و همين كه مرگ آنها فرا رسد به آن مقام (ديدن تو) خواهند رسيد... آنگاه فرمود: يا على دشمنانت از درون آتش دوزخ فرياد و ناله مى كنند و مى گويند: پروردگارا ما را از اين آتش دوزخ نجات بخش تا به جبران گذشته اعمال شايسته به جا آورده و على و فرزندانش را دوست بداريم. (355)

## 299- وصيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در اصول كافى از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: به پدر بزرگوارم عرض كردم آيا نويسنده وصيت نامه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امير المؤمنين عليه‌السلام بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم املا مى فرمود و على عليه‌السلام آن را مى نوشت و جبرئيل و فرشتگان مقرب نيز شاهد بر آن بودند؟ پدرم اندكى تأمل كرد و سر مبارك را بزير انداخت و پس از آن فرمود: آرى چنين است اى اباالحسن، فرشتگان شاهد بر وصيت بودند، ولى وصيت نامه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كتاب مسجل و نامه نوشته شده اى بود كه جبرئيل با خيل فرشتگان مقرب براى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده بودند و عرض كردند: اى رسول خدا جز وصى و برادرت على عليه‌السلام هر كسى كه در محضر شما هستند بيرون بفرست تا آنكه وصيت نامه را على عليه‌السلام دريافت نمايد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه را غير از على عليه‌السلام بيرون فرستاد آنگه جبرئيل گفت: اى رسول خدا! خداوند سلام تو را مى رساند و مى فرمايد: اين مكتوب و وصيت نامه، عهد من است و شرايطى است كه با شما نموده ام و خودم و فرشتگان مقرب گواه آن است، كه گواه خود من بر صحت اين عهدنامه كافى است.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شنيدن پيام جبرئيل لرزيد و گفت: اى جبرئيل بر ذات اقدس پروردگار سلام باد، تصديق مى كنم كه اين وصيت نامه پروردگار به من رسيد آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنرا از جبرئيل گرفته و به على عليه‌السلام داده و فرمود: يا على! اين مكتوب را حرف به حرف و كلمه به كلمه قرائت كن اين عهدنامه پروردگار با من است و اينك امانت خدا را بدست تو مى سپارم على عليه‌السلام عرض كرد: پدر و مادرم فدايت، من هم شهادت مى دهم كه تو اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين وصيت نام و پيمان خدا را به من رساندى و تمام اعضا و جوارح من مصدق و مويد اين امر هستند. جبرئيل گفت: من هم براى هر دو نفر شما گواهى مى دهم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! وصيت نامه مرا گرفتى و از مضمونش آگاه شدى در پيشگاه خدا و در حضور من ضامن اجراى آن شدى بايد قول بدهى كه به آنچه در اين نامه است وفا كنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا من متعهد مى شوم كه بر اين عهدنامه وفادار باشم و از خداوند يارى مى طلبم كه مرا مؤ فق بدارد بر طبق آن عمل كرده و حق آن را ادا كنم...

بعد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليها‌السلام و حسنين عليهم‌السلام را طلبيدند و مضمون وصيت نامه و سفارشى كه به اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده بود را به ايشان ابلاغ و امر بصبر و شكيبائى نمودند آنها نيز قبولى و اطاعت خود را اعلام كردند و عرض كردند، آنچه خداوند مقرر داشته و اراده مى فرمايد مورد قبول و رضاى ما است آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصيت نامه را مهر كرده و تسليم على عليه‌السلام نمود.

## 300- اصحاب شيطان و نقضه شيطان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در كافى از زيد شحام روايت كرده وقتى پروردگار امر فرمود: به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام به خلافت و امامت آن حضرت در روز غدير منصوب كند و پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى على عليه‌السلام را در روز غدير على عليه‌السلام را بر روى دست بلند كرد و به مردم معرف كرد و فرمود: هر آن كس را كه من آقا و مولاى او هستم، على نيز مولا و آقاى اوست، شياطين به نزد شيطان بزرگ خود رفتند در حالى كه خاك بر سر و صورت خود مى ريختند و فرياد مى زدند؛ شيطان به آنها گفت: اين چه حالتى است كه شما را در آن مى بينم گفتند: مگر نمى بينى پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مردم عهد و پيمان گرفت كه بر امامت و خلافت على عليه‌السلام پاى بند باشند ما گمان نمى كنيم هيچ انسانى بتواند نقض عهد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بكند و پيمان را بشكند، شيطان به آنها گفت، چنين نيست كه شما تصور كرده ايد در اطراف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسانى هستند كه نقض عهد مى كنند و بدانيد هرگز وعده من به شما در اين موضوع تخلف ندارد... (356)

## 301- امتيازات على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خدا سه امتياز به من داده كه على عليه‌السلام در آنها شريك است و سه امتياز به على داده كه من در آنها شركت ندارم.

پرسيدند: سه امتياز مشترك شما و على عليه‌السلام در چيست؟

فرمود: يكى پرچم حمد است كه على عليه‌السلام علمدار آن است، ديگرى حوض كوثر است كه على عليه‌السلام ساقى آن است سوم اختيار بهشت و دوزخ است كه على عليه‌السلام قسمت كننده آنها است.

اما سه امتياز مخصوص على عليه‌السلام : پدر زنى چون من دارد، و زنى چون فاطمه عليها‌السلام و فرزندانى چون حسن و حسين عليهم‌السلام كه من هيچ يك از آنها را ندارم. (357)

## 302- چه كسى ولى ماست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

انس بن مالك به سلمان فارسى گفت: از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوال كن كه چه كسى جانشين و وصى شماست؟ سلمان نيز از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين موضوع را سئوال كرد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى سلمان وصى موسى عليه‌السلام چه كسى بود؟ سلمان جواب داد: يوشع بن نون. آنگاه فرمود: همانا وصى من وارث من، ادا كننده دين من و انجام دهنده امور من على بن ابيطالب عليه‌السلام است.

## 303- طرح پيش ساخته براى مخالفت با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عليرغم اينكه بيعت مردم با ابوبكر در سقيفه را بعضى ها امرى تصادفى مى پنداشتند مدارك و قرائنى در دست است كه نشان دهنده آن است كه طرح مقدماتى اين طرح در زمان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضمن سفر حجة الوداع در مكه معظمه توسط چند نفر در برگشت به مدينه برنامه ريزى شده بود آنها پس از بازگشت به مدينه به خانه ابوبكر رفته و صحيفه و عهدنامه اى را كه نوشته شده بود را امضاء مى كنند حذيفه از اسماء بنت عميس (358) چنين نقل مى كند كه عده اى از مخالفان در منزل ابوبكر گرد آمدند و قراردادى را جملگى امضاء كردند كه نويسنده آن قرارداد سعد بن عاص بود (359) كه پس از درگذشت حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با حضرت على عليه‌السلام به مخالفت برخيزند سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هنگام ملاقات با ابوبكر از آن به صحيفه ملعونه اشاره مى نمايند كه آن چند نفرى كه امضاء كردند عبارتند از 1- ابوبكر 2- عمر بن خطاب 3- ابوعبيد 4- مفاذ بن جبل؛ 5- سالم، غلام ابى حذيفه؛ 6- سعيد بن عاص 7- ابى عبيدة بن جراح.

## 304- برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه هجرت كرد، تقريبا پس از گذشت پنج ماه از طرف خداوند ماءمور شد كه مهاجر و انصار را با يكديگر برادر كند.

لذا روزى در جلسه اى عمومى به مسلمانان فرمود: دو تا دو تا با يكديگر برادر دينى شويد. آنگاه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين سيصد نفر از مهاجرين و انصار پيمان برادرى بست و رو به مسلمانان كرد و فرمود: شما همه با هم برادريد. پس از اين پيمان به ناگاه على عليه‌السلام با چشمهاى اشكبار گفت: يا رسول الله! اصحاب خود را با يكديگر برادر كرديد ولى عقد اخوت ميان من و ديگرى برقرار نكرديد؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: انت اخى فى الدنيا و الاخرة؛ تو برادر منى در دنيا و آخرت.

## 305- براى ازدواج چه چيزى دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى على عليه‌السلام از رسول خدا راجع به فاطمه عليها‌السلام خواستگارى كرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: ايا براى اين امر چيزى دارى؟

على عليه‌السلام عرض كرد: پدر و مادرم فداى شما يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من چيزى را از شما پنهان نمى كنم آنچه دارم يك شمشير و يك زره، يك شتر آبكش (يا اسب) است و جز اينها چيزى ندارم. (360) نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شمشير براى تو لازم است زيرا تو مرد جنگ هستى و با آن در راه خدا جهاد مى كنى و شتر نيز از لوازم زندگى تست كه بايد با آن آبكشى نموده و براى اهل و عيال خود كسب روزى كنى و در مسافرت ها بارت را بر آن حمل نمائى فقط زره تو مى ماند كه من آنرا به مهر زهراء مى پذيرم يا على! مى خواهى ترا بشارتى بدهم؟

عرض كرد: بلى پدر و مادرم فداى شما باد، فرمود: ترا بشارت باد كه خداى تعالى فاطمه عليها‌السلام را در آسمان به تو تزويج نمود پيش از اينكه من او را در زمين به تو تزويج كنم (361)

## 306- گمراهى آشكار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روايت بعضى از بزرگان اهل سنت از قبيل حمونين نقل شده است، بعد از اينكه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را جانشينى خود انتخاب كرد (362) ابوبكر و عمر از جا برخاستند و از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند كه آيا ولايت مخصوص على عليه‌السلام است؟

حضرت فرمود: مخصوص على و اوصياء من تا روز قيامت است.

پرسيدند: از اوصيا شما چه كسانى هستند:

حضرت فرمودند: اخى و وزيرى و وارثى و وصيتى و خلقتى فى امتى... (363) و در اينجا بود كه آيه: اليوم اكملت لكم دينكم نازل شد و در اين هنگام بود كه حسان بن ثابت شاعر معروف از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواست تا در مورد ولايت و امامت على عليه‌السلام قصيده اى بسرايد... تمام مفسران شيعه و برخى از علما اهل سنت در كتب و تفاسير خود نوشته اند: منظور از اليوم روز عيد غدير خم است (364)

## 307- آنچه مى شنوم تو نيز مى شنوى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: جبرئيل براى ابلاغ اذان بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، در اين هنگام، سر مبارك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر روى زانوى على عليه‌السلام بود، آنگاه جبرئيل فصل هاى اذان و اقامه را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آموخت، هنگامى كه آن حضرت از آن حالت بيرون آمد به على عليه‌السلام فرمود: آيا كلمات اذان و اقامه را شنيدى؟ حضرت على عليه‌السلام عرض كرد: آرى فرمود: فرا گرفتى؟ حضرت على عليه‌السلام عرض كرد: آرى. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هماندم فرمود: ادع لى بلالا نعلمه يعنى، بلال حبشى را نزد من به طلب تا اذان را به او بياموزم.

حضرت على عليه‌السلام بلال را طلبيد و كلمات اذان و اقامه را به او ياد داد. (365)

## 308- خليفه خدا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمر بن حصين روايت كرده گفت: من و عمر بن خطاب حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام هم در كنار پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جلوس كرده بود كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را تلاوت نمود امن يجيب المضطر اذا دعاه ناگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام ضجه اى كرد و ناله اى نمود پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! چرا با شنيدن اين آيه جزع نموده مضطرب شدى؟

گفت: اى رسول خدا چگونه جزع نكنم در صورتى كه در اين آيه خداوند تصريح مى فرمايد كه شما را خليفه هاى روى زمين قرار داديم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! جزع نكن، به خدا قسم ترا دوست نمى دارد مگر مؤمن و دشمن نمى دارد ترا مگر منافق. (366)

## 309- دابة الله كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده فرمود: روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شد ديد اميرالمؤمنين عليه‌السلام ريگهاى مسجد را جمع كرده و سر مباركش را روى ريگها گذارده و بخواب رفته است، او را با پاى مبارك خود حركت داد، فرمود: اى دابة الله برخيز. يكى از اصحاب حضور پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا جايز است ما فرزندان خود را به اين اسم بناميم؟ حضرت فرمود: خير، به خدا قسم اين كلمه دابة الله مختص پسر عمم على عليه‌السلام است. اصبغ بن نباته مى گويد: روزى حضور مولاى اميرالمؤمنين عليه‌السلام بودم خدمتش عرض كردم: دابه اى كه خداوند در قرآن (367) بيان فرمود: كيست حضرت فرمود: همان شخصى است كه نان سركه و زيتون تناول مى كند؛ كه مقصود حضرت خود آن جناب بوده كه در حال خوردن آنها بوده. (368)

## 310- على عليه‌السلام در طوفان نوح عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود يك نفر از جن از آن حضرت مسائل خود را مى پرسيد كه به ناگاه على عليه‌السلام به حضور پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشاهده كرد كه آن جن رعشه اى بر اندامش افتاد و چون گنجشك ضعيفى، كوچك شد و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: اى رسول خدا مرا پناه دهيد.

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از كه مى ترسى و پناه مى خواهى؟ عرض كرد: از اين جوان (اميرالمؤمنين) پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند چرا از اين جوان مى ترسى؟ گفت: وقتى كه كشتى نوح در روز طوفان و سيل به حركت در آمد، من خود را به كنار كشتى حضرت نوح عليه‌السلام رساندم تا شايد بتوانم كشتى نوح عليه‌السلام را غرق كنم، وقتى نزديك كشتى شدم اين جوان، چنان ضربه اى به من زد، كه يك دست من قطع شد، آنگاه دست خود را بيرون آورد و نشان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داد، آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حرف آن جن را تصديق كرد و فرمود: آرى اين جوان همانست كه نوح نبى عليه‌السلام را يارى كرده است. (369)

## 311- دستور ساده پوشى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نمايندگان نجران عمدا با لباسهائى پر زرق و برق و زيور آلات وارد مدينه شدند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى مبارزه منفى را در پيش گرفت به اين ترتيب كه وقتى نمايندگان با زرق و برق عجيبى به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنها اعتنا نكرد و با آنها سخن نگفت و به پيروى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان نيز با آنها سخن نگفتند، آنها سه روز در مدينه متحير و سرگردان بودند تا روزى نمايندگان نجران از عثمان و عبدالرحمن كه سابقه آشنائى با آنها داشتند علت اين بى اعتنائى را پرسيدند، آنها نمايندگان را نزد على عليه‌السلام بردند و جريان را به آن حضرت عرض كردند: على عليه‌السلام به نمايندگان فرمود: برويد و اين زرق و برقها را از خود دور سازيد و به شكل عادى و ساده خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسيد كه حتما موفق خواهيد شد، آنها طبق فرموده على عليه‌السلام رفتار كردند و موفق شدند (370)

## 312- صفات بهشتيان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: در بهشت اتاقهاى زيادى است كه درونش از برون و برونش از درون پيداست در اين اتاقها كسانى از امت من ساكن هستند كه كلام نيكو مى گويند و اطعام مى كنند و سلام را آشكار مى سازند و شب هنگام در وقتى كه همه مردم خوابند به نماز مى ايستند، اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله! چه كسانى از امت شما اين گونه اند؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على نيكويى كلام به اين است كه ده مرتبه در صبح و شب بگويد: سبحان الله و الحمدلله و لاله الا الله والله اكبر؛ و اطعام طعام آن است كه انسان خرج خانواده خود را بدهد، و اما نماز در شب هنگام وقتى كه مردم همه خوابند به اين است كه نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخوانند، پس گويا تمام شب را به عبادت قيام كرده است و اما آشكار نمودن سلام به اين است كه وقتى به فرد مسلمان مى رسد بخل به سلام نكنند. (371)

## 313- كوكب هدايت بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن مغازلى شافعى مذهب روايت كرده از ابن عباس كه وى مى گويد: شبى اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه ايشان جمع بودند تا اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: امشب در نزديكى سحر كوكبى از آسمان فرود مى آيد پائين در خانه هر كه فرود آمد آن شخص ولى و جانشين من است همان شب همه اصحاب نخوابيدند از همه طماع تر عباس پدرم بود (عباس عموى رسول الله بود) نزديك سحر ناگهان اصحاب ديدند كه ستاره اى روشن از آسمان پائين آمد تا در خانه على عليه‌السلام فرود آمد، البته پس از اين واقعه اصحاب گفتند، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره ابن عمش على عليه‌السلام در ضلالت است و مى خواهد پسر عم خود را ولى خود كند. (372)

## 314- درخواست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از پروردگار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان سرزمين قديد (بر وزن زبير نام جايى است در نزديكى مكه) فرود آمد، به على بن ابيطالب عليه‌السلام فرمود: اى على، من از خدا خواسته ام كه بين من و تو دوستى برقرار كند و ساخت. و از او خواستم كه ميان من و تو برادرى افكند، پس افكند، و از او خواست كه تو را وصى و جانشين من قرار دهد، و داد.

مردى از آن قوم گفت: بخدا سوگند يك صاع (پيمانه اى است نزديك يك من) خرما در مشكى پوسيده، بهتر از آن چيزهايى است كه محمد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمد ملك و سلطنتى درخواست نكرده كه او را بر دشمنش ياى دهد، يا گنجى كه بدان سبب بر فقر و تهيدستى خود چيره گردد؟! پس خداى متعال اين آيه (373) را فرستاد:

گويا پارى از آنچه به تو وحى شده ناديده مى گيرى، يا سينه ات به تنگ مى آيد از اينكه مى گويند: چرا گنجى بر او فرود نيامده يا فرشته اى در كنار او نيامده است؟ جز اين نيست كه تو تنها بيم دهنده اى و خداوند به هر چيزى وكيل است. (374)

## 315- خليفه خدا در زمين كجاست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون روز قيامت شود، آواز دهنده اى از اندرون عرش ندا دهد: خليفه خداوند در زمينش كجاست؟ پس حضرت داود پيامبر عليه‌السلام بر مى خيزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نيستى هر چند كه خليفه خداوند بوده اى.

بار دوم ندا رسد: خليفه خداوند در زمينش كجاست؟ پس اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه‌السلام بر مى خيزد، از جانب خداوند ندا مى رسد: اى آفريدگان، اين على بن ابيطالب خليفه خدا در زمين او، و حجتش بر بندگان او است، پس هر كه در دنيا به ريسمان (ولايت) او آويخته امروز نيز به ريسمان او بياويزد تا از نور او روشنى گيرد، و به دنبال او به درجات بلند بهشتى راه يابد پس مردمى كه در دنيا به ريسمان امام على عليه‌السلام آويخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت به بهشت مى روند.

سپس از جانب خداوند ندا مى رسد: هان! هر كس در دنيا دنبال پيشوائى راه افتاده (امروز نيز) بدنبال او بهر جا كه مى خواهد و او مى رود، راه بيفتد... (375)

## 316- خبر شهادت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى آيه اذا جاء نصر الله و الفتح بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: اى على! به تحقيق نصرت خداوند و فتح او فرا رسيده، پس هر گاه كه ديدى مردم دسته دسته در دين خدا وارد مى شوند به حمد پروردگارت تسبيح كن و از او آمرزش بخواه كه خداوند پذيرنده توبه است.

اى على! خداوند جهاد را در فتنه اى كه پس از من رخ مى دهد بر مؤمنين واجب نموده چنانكه جهاد با مشركين را در ركاب من بر آنان واجب ساخته بود.

على عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا! آن فتنه اى كه خداوند جهاد درباره آن را، بر ما واجب نموده كدام است؟ حضرت فرمود: فتنه گروهى كه شهادت به لا اله الا الله و اينكه من رسول خدا هستم مى دهند اما با اينحال مخالف سنت من و طعنه زننده در دين من هستند.

على عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا! پس به چه جهت با آنان بجنگيم در حالى كه آنان شهادت به لا اله الا الله و رسالت الهى شما مى دهند؟ حضرت فرمود: به جهت پديد آوردن مسائل بى سابقه و بدعت گزارى در دين، و جدا شدنشان از فرمان من، و حلال شمردن آنها در ريختن خون عترت من، .

على عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا! شما مرا به شهادت مژده فرمودى، از خدا بخواه كه براى من در اين باره شتاب ورزد.

حضرت فرمود: آرى من به تو مژده شهادت داده بودم، پس چگونه خواهى بود آن زمان كه اين از اين رنگين شود؟- و با دست مبارك اشاره به سروريش من نمود- عرض كردم: اى رسول خدا! حال كه چنين مژده اى بمن داده اى، ديگر جاى صبر نيست بلكه جاى مژدگانى و سپاس است. حضرت فرمود: آرى

آنگاه فرمود: پس خود را براى خصومت و درگيرى آماده ساز، كه تو با امت من مخاصمه خواهى نمود. عرض كردم: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راه پيروزى (بر آنان) را به من بنما، حضرت فرمود: چون گروهى را ديدى كه از هدايت بسوى گمراهى رو گردانده اند پس با آنان به مخاصمه برخيز (كه پيروزى از آن توست)، زيرا كه هدايت از جانب خدا، و گمراهى از سوى شيطان است.

اى على! همانا هدايت پيروى فرمان خداست نه پيروى از هواى نفس و دلخواه خود، و گويا تو با گروهى روبرو هستى كه قرآن را تاءويل و توجيه نموده و به شبهات چنگ زده و شراب را بنام آب انگور و كم فروشى را با زكات و رشوه را بنام هديه و پيشكش حلال مى شمردند.

عرض كردم: اى رسول خدا! بنابراين وقتى چنين كنند چگونه اند؟ آيا مرتد و بر گشتگان از دين هستند؟ يا اهل فتنه و آزمايش؟ حضرت فرمود: آنان اهل فتنه اند متحير و سرگردان در آن گردش كنند تا عدل گريبان گيرشان شود، عرض كردم: اى رسول خدا! عدل از جانب ما يا از سوى غير ما؟ حضرت فرمود: بلكه از جانب ما، خداوند (دين را) بدست ما گشوده و بدست ما پايان بخشد و بواسطه ما خداوند ميان دلها پس از شرك آورى مهر و دوستى انداخت و بواسطه ما نيز ميان دلها پس از فتنه مهر و دوستى اندازد، على عليه‌السلام عرض كرد: سپاس خداى را به آنچه كه از فضل خويش به ما ارزانى داشته است (376)

## 317- خطبه بدون الف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بسيارى از مورخين نقل كرده اند جمعى از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيرامون اين بحث مى كردند كه كداميك از حروف در كلمات بيشتر به كار مى رود همه متفق شدند بر اينكه حرف الف بيشتر در كلمات به كار مى رود. آنگاه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بپا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ايراد نمود كه مختصرى از آن از نظرتان مى گذرد اين خطبه با حدود 795 كلمه، در آن پيرامون مسائلى چون توحيد - قرآن و حمد الهى - اخلاص - توكل - يقين - حكمت الهى - و عذاب الهى - صفات الهى -خالقيت الهى - پرده پوشى خداوند- قيامت و عذاب الهى - تقوا- مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائى روز قيامت - ملائكه الهى و دعا، صحبت به ميان آمده است، البته به علت طولانى بودن خطبه از كل خطبه صرفا 149 كلمه اول را مى آوريم:

حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت كلمته و نفذت مشيئته و بلغت قضيته، حمدته حمد مقر لربوبيته متخضع لعبوديته متنصل من خطيئته، معترف بتوحيده، مومل من ربه مغفرة تنجيه، يوم يشغل عن فصيلته و بنيه، و نستعينه و نستر شده و نستهديه و نومن به و نتوكل عليه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفريد مؤمن متيقن، و وحدته توحيد عبد مذعن، ليس له شريك فى ملكه و لم يكن له ولى فى صنعه جل عن مشير و وزير و عون و معين و نظير، علم فستر و نظر فخبر و ملك فقهر و عصى فغفر و حكم فعدل، لم يزل و لن يزول ليس كمثله شى ء و هو قبل كل شى ء و بعد كل شى ء ما رب متفرد بعزته متمكن بقوته متقدس بلعوه متكبر بسموه، ليس يدر كه بصر و ليس يدر كه بصر و ليس يحيط به نظر، قوى منيع بصير سميع حليم...

ترجمه: حمد و تعظيم مى كنم خدائى را كه منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائى كه) رحمتش بر غضبش پيشى گرفته و كلماتش به سر حد كمال و تمام رسيده است، اراده اش در همه چيز نافذ و حكمش همگان را فراگير است او را حمد و ستايش مى كنم همانند حمد و ثناى كسى كه به خدائى اش اقرار نموده و در بندگى اش كمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهايش بيزار گشته، به بيگانگى او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزى كه انسان از فرزند خود غافل و در انديشه سرانجام خويش مى باشد از او كمك مى طلبيم و در خواست مى كنيم كه ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او ايمان مى آوريم و بر او توكل مى كنيم، شهادت به خداوندى او مى دهم شهادتى خالصانه و از روى يقين و با علم و ايمان او را يكتا مى دانم و چون بنده اى كه قلبا اقرار مى كند او را مى ستايم.

او در ملك خويش شريك و همتايى ندارد و در آفريدن مخلوقات او را يار و ياورى نيست، او برتر از اين است كه دارى مشاور و وزير و ياور و معين و يارى كننده و هم نظير باشد. او مى داند ولى پرده پوشى مى كند و مى بيند و از همه چيز آگاه است و مالك و غالب بر همه چيز مى باشد، او معصيت مى شود ولى در مى گذرد و هنگام حكم به عدالت حكم مى راند، در گذشته و آينده كسى به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقى خواهد بود پروردگارى است كه در عزت خويش يكتا و باقوت خويش قوى و با برترى خويش در نهايت پاكى و با بلند مرتبگى خود در نهايت كبريائى بسر مى برد. هيچ چشمى او را نمى بيند و هيچ ديده اى او را نمى يابد، او قوى و بلند مرتبه، بينا و شنونده، مهربان و بخشنده مى باشد... (377)

## 318- كوثر چيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه سوره كوثر به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، على بن ابيطالب عليه‌السلام به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: اى رسول خدا كوثر چيست؟

حضرت فرمود: نهرى است كه خداوند به من كرامت نموده است، عى عليه‌السلام عرض كرد: اين نهر گرانقدر است، پس آنرا براى ما توصيف كن اى رسول خدا.

حضرت فرمود: آرى اى عى، كوثر نهى است كه از زير عرش خدا- عزوجل -جارى است، آبش از شير سفيدتر، و از عسل شيرين تر، و از كره نرم تر است، سنگريزه هايش زبر جد و ياقوت و مرجان، گياهش زعفران، خاكش مشك خوشبو، و پايه هايش به زير عرش خداوند استوار است.

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست به پهلوى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام زد و فرمود: على! اين نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود. (378)

## 319- مرز بين مؤمن و منافق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمران بن حصين مى گويد: روزى من و عمر و بن خطاب در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم و على عليه‌السلام نيز كنار آن حضرت نشسته بود، كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را خواند: امن يجيب المضطر... وقتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيه را تا آخر خواند ناگهان على عليه‌السلام مانند گنجشك به خود لرزيد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: چه شد، نگران شدى، على عليه‌السلام عرض كرد: چرا نگران نباشم و حال آنكه خداوند در اين آيه مى فرمايد: كه ما را خليفه هاى زمين قرار خواهد داد! پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: ناراحت و نگران مباش كه بخدا سوگند تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق (379)

## 320- حلال زادگى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابيطالب عليه‌السلام فرمود: آيا به تو بشارت ندهم، آيا تو را مژده ندهم؟

على عليه‌السلام عرض كرد: چرا يا رسول الله. حضرت فرمود: اى على! من و تو از يك سرشت آفريده شديم و مقدارى از آن سرشت زياد آمد و شيعيان ما از آن آفريده شدند، پس چون روز قيامت شود همه مردم به نام مادرانشان خوانده شوند جز شيعيان تو كه به نام پدرانشان خوانده مى شوند آنهم به جهت آن است كه ولادتشان پاك است (يعنى نسبت آنان به پدران خود حتمى و صحيح است) (380)

## 321- همراهان على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على حال تو چگونه است، آنگاه كه صراط را بر روى دوزخ كشيده شود و تو بر لب پرتگاه دوزخ ايستاده باشى و به مردم گفته مى شود: عبور كنيد و تو به دوزخ گوئى: اين شخص از آن من و اين شخص از آن تو؟ على عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا، اينان (كه من براى خود بر مى گيرم) كيانند؟ حضرت فرمود: آنان شيعيان تواند و هر كجا كه باشى با تو خواهند بود. (381)

## 322- شبهاى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روايت وارد شده است كه حضرت على عليه‌السلام هر شب هنگامى كه مردم به خوابگاه خود مى رفتند صداى نازنينش بلند مى شد به حدى كه مى شنيدند صداى آن حضرت را تمام اهل مسجد و كسانى كه همسايه مسجد بودند؛ مى فرمود: تجهزوا رحمكم الله فقد نودى فيكم بالرحيل. (382)

يعنى: آماده شويد و اسباب سفر خود را مهيا كنيد، خدا شما را رحمت كند، همانا مرگ نداى الرحيل در ميان شما داده و كم كنيد توقف خود را بر دنيا و بيرون رويد از دنيا در حالى كه با خود داشته باشيد زاد و توشه اى از اعمال صالحه، بدرستى كه در جلو شما عقبه هاى كئود (383) است كه بايد از آنجاها عبور كنيد و چاره اى نيست از آن.

## 323- هدايت گرى مهربان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى بواسطه جرمى كه مرتكب شده بود طبق فرمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهدور الدم شد و حكم قتل او را صادر كرده بودند آن فرد به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام متوسل شد و عرض كرد: يا على! چه كنم تا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا مورد عفو خود قرار دهد؟ على عليه‌السلام فرمود: بخدمت آن حضرت مى روى و اين آيه را تلاوت كن.

تالله لقد آثرك الله علينا و ان كنا لخاطئين (384) آن مرد به حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و فورا اين آيه را قرائت كرد عادت آن حضرت چنين بود كه اگر كسى يك آيه از قرآن مجيد را در نزد حضرتش مى خواند، حضرت آيه بعد را بدنبال آن مى خواندند لذا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ادامه آن را تلاوت كردند لاتثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين با توجه به معنى اين آيه به منزله حكم عفو درباره آن شخص قرار گرفت.

## 324- ارادت قلبى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حبه عرنى از اصحاب حضرت على عليه‌السلام است مى گويد: على عليه‌السلام بيت المال بصره را پانصد درهم، پانصد درهم بين يارانش قسمت كرد و پانصد درهم براى خود برداشت، كسى كه حاضر در جنگ نبود خدمت حضرت رسيد، و عرض كرد: يا اميرالمؤمنين من قلبا با شما بودم گر چه شخصا حاضر در جبهه نبودم از غنيمت چيزى به من بده، حضرت آنچه را براى خود برداشته بود به او داد و براى خود حضرت نصيبى از غنيمت نماند (385)

## 325- آداب مسافرت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت صادق عليه‌السلام از پدر بزرگوارش روايت مى كند: كه على عليه‌السلام با مردى مسيحى در جاده اى كه به كوفه منتهى مى شد هم سفر شد، مسيحى به حضرت گفت: اى بنده خدا قصد كجا دارى؟ حضرت فرمود: كوفه، چون مرد مسيحى براى رفتن به محل خودش از حضرت جدا شد، مشاهده كرد امام او را دنبال مى كند عرضه داشت مگر نمى خواهى به كوفه بروى؟ فرمود چرا، گفت: اگر قصد كوفه دارى چرا دنبال من مى آئى؟ حضرت فرمود: اين برنامه كه من اجرا مى كنم يعنى چند قدم هم سفر خود را بدرقه كردن، تمام كردن حسن معاشرت است و اين دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ماست، مسيحى گفت: راستى دستور رسول شماست؟ فرمود: آرى، مرد مسيحى گفت:: تو را به شهادت مى طلبم كه من بر دين توام، آنگاه از راه خود همراه حضرت برگشت و چون امام را شناخت مسلمان شد. (386)

## 326- سنگى از آسمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمودند: وقتى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را در روز عيد غدير خم به امامت و خلافت نصب فرمودند و گفتند: هر كه را من مولاى اويم على مولاى اوست اين مطلب در شهرها پيچيد. نعمان بن حارث فهرى محضر حضرت شرفياب شد و عرض كرد: از طرف خدا ما را امر كردى شهادت دهيم كه معبودى جز الله نيست و شما فرستاده خدائيد و سپس امر كرديد ما را به جهاد و حج و روزه و نماز و زكوة ما هم همه را قبول كرديم سپس به همين جا بسنده نكردى تا اين جوان را نصب كردى و گفتى: هر كه را كه من مولاى اويم عليش مولاست اين از خود شماست يا امر پروردگار است. حضرت فرمود: بخدايى كه معبودى جز او نيست اين پيام و امر از جانب اوست و الله الذى لا اله الا هو هذا من الله پس نعمان بن حارث در حاليكه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دور مى شد مى گفت: پروردگارا! اگر اين حقى است از نزد تو؛ پس سنگى از آسمان بر من بباران، در همين حال سنگى از بالا بر سر او خورد و جان سپرد. (387)

## 327- معرفى امام مبين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوذر غفارى مى گويد يك روز در مسجد قبا نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم، حضرت در جمعى از اصحابش بود كه فرمود: اى اصحابم از اين در مردى بر شما وارد مى شود كه او اميرمؤمنان و امام مسلمانان است، همه اصحاب به آن در نگاه دوختند آنگاه ديدند على بن ابيطالب عليه‌السلام وارد شد سپس پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و به استقبال او رفت و او را در آغوش كشيد و ميان دو چشمش را بوسيد و او را نزد خود نشاند سپس به او كرد و فرمود: اين على پس از من امام شما است اطاعتش اطاعت من است و نافرمانى او نافرمانى من... (388).

## 328- فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدائى امام حسين عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن شهر آشوب از ابن عباس روايت كرده است كه روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و بر ران چپ حضرت فرزندش ابراهيم نشسته بود و بر پاى ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت سيدالشهداء امام حسين عليه‌السلام نشسته بود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك بار اين را مى بوسيد و يك مرتبه او را؛ ناگاه جبرئيل نازل شد و چون جبرئيل رفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كه جبرئيل از جانب پروردگار من آمد و گفت: اى محمد پروردگارت تو را سلام مى رساند و مى فرمايد: كه اين دو تن كه بر روى پاى تو هستند يكى از آنها براى تو نمى ماند، پس يكى را فداى ديگرى كن و خود تو انتخاب كن كه كداميك از آنها فوت نمايد.

رسول خدا به سوى ابراهيم نظر كرد و گريست بعد بسوى سيدالشهداء على عليه‌السلام نگاهى كرد و گريست سپس فرمود: اگر ابراهيم بميرد بغير از من كسى محزون و ناراحت نمى شود، ولى مادر حسين عليه‌السلام فاطمه عليها‌السلام است و پدرش على عليه‌السلام است كه پسر عم من و به منزله خود من و گوشت و خون من است و چون او بميرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناك و غصه دار مى شوند من نيز بر او محزون و ناراحت مى گردم، من انتخاب مى كنم غم خود بر ناراحتى ايشان، آنگاه فرمود: اى جبرئيل! ابراهيم را فداى حسين كردم و به مرگ فرزندم رضايت دادم!!! پس از سه روز ابراهيم از دنيا رفت.

بعد از فوت ابراهيم هر گاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امام حسين عليه‌السلام را مى ديد او را به سينه خود مى چسبانيد و لبهاى او را مى مكيد و مى گفت:

(فداى تو شوم، اى كسى كه ابراهيم را فداى تو كردم) (389)

## 329- هم رزمان على عليه‌السلام غنيمت خود را به او بخشيدند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جنگى رفت و على عليه‌السلام را بجاى خود بر خاندانش خليفه كرده بود، وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه برگشت نوبت تقسيم نوبت تقسيم غنائم جنگى شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غنايم را كه تقسيم كرد اما با اينكه على عليه‌السلام در ميدان جنگ نبود به على عليه‌السلام دو سهم از غنيمت داد. مردم گفتند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام كه در مدينه بود دو سهم دادى؟ حضرت فرمود: اى گروه مردم! شما نديديد كه در ميدان جنگ اسب سوارى از سمت راست بر مشركان حمله برد و آنها را شكست داد سپس آن اسب سوار نزد من آمد و گفت: اى محمد من نيز سهمى از غنايم جنگ دارم اما آن سهم را به على بخشيدم، او جبرئيل بود. اى گروه مردم! شما را به خدا و رسولش سوگند، ايا شما نديديد آن اسب سوارى كه از سمت چپ به مشركان حمله برد و نزد من برگشت و گفت: اى محمد سهم غنيمتم را به على دادم او ميكائيل بود به خدا سوگند به على عليه‌السلام غنيمت ندادم الا جز سهم جبرئيل و ميكائيل، سپس همه مردم تكبير گفتند (390)

## 330- وصى سيد الانبياء تويى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على! تو امام مسلمانان و اميرالمؤمنين و قائم الغرالمحجلين هستى، و پس از من حجت خدائى بر همه خلق، تو سيد اوصياء و وصى سيد انبيائى، اى على! چون مرا به آسمان هفتم بالا مى بردند و از آنجا به سدرة المنتهى و از آنجا به حجب نور رسيدم، پروردگارم مرا با مناجات با خود گرامى داشت آنگاه فرمود: اى محمد! گفتم: لبيك ربى وسعد يك تبارك و تعاليت؛ خداوند فرمود: بدرستى كه على امام اولياء من است و نوريست براى هر كه مرا اطاعت كرده است... هر كه او را اطاعت كند مرا اطاعت كرده، و هر كه او را نافرمانى كند مرا نافرمانى كرده، او را بدين مژده بده

على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله! مقام من به آنجا رسيده كه در آن مقام ذكر شوم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى اى على! پروردگارت را شكر كن، على عليه‌السلام رو بر خاك نهاد و سجده كرد بواسطه اين نعمتى كه خدا به او اعطاء كرده است آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى على! سر بر دار كه خدا به تو بر ملائكه خود مباهات مى كند.

## 331- هم رزم جبرئيل و ميكائيل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه امام على عليه‌السلام به شهادت رسيد فرداى آن روز امام حسن عليه‌السلام بر منبر رفت و اين خطبه را خواند؛

سپس از حمد و ستايش خداوند فرمود: اى مردم در اين شب بود كه قرآن خداوند نازل شد و در اين شب بود كه عيسى بن مريم بالا رفت و در اين شب بود كه يوشع بن نون كشته شد و در اين شب اميرالمؤمنين عليه‌السلام از دنيا رفت.

به خداوند سوگند كه هيچ كدام از اوصياء و پيغمبران گذشته پيش از پدرم به بهشت وارد نشوند، وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پدرم را به جهاد مى فرستاد، جبرئيل از سمت راستش به همراه پدرم نبرد مى كرد و ميكائيل از سمت چپ او، هيچ پول زرد و سفيدى (طلا و نقره) از او بجا نمانده جز هفتصد درهم كه از حقوق خود پس انداز كرده بود تا خادمى براى خانواده خود بخرد (391)

## 332- نهايت توصيف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابيطالب عليه‌السلام فرمود: اى على! تو صاحب حوض منى، پرچمدار منى، و بر آورنده وعده هاى منى، محبوب دل مين، وارث علم منى، امانت دار مواريث پيغمبرانى، تويى امين الله در زمينش، توئى حجت بر خلق خدا، توئى ركن ايمان، توئى چراغ هدايت توئى... هر كه تو را پيروى كند نجات يافته و هر كه از تو تخلف كند هلاك مى شود.

توئى راه روشن، توئى راه راست، توئى قائد الغرالمحجلين، توئى سرور هر كه من سرور او هستم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاكزاد و دشمن ندارد بد زاد،

پروردگارم هيچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، جز اينكه فرمود: اى محمد! سلام مرا به على عليه‌السلام برسان و به او اعلان كن كه امام اولياء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو اى على اين كرامت ها. (392)

## 333- امتياز شيعيان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سلمان فارسى مى گويد: روزى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودم كه على بن ابيطالب عليه‌السلام آمد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: يا على به تو مژده ندهم؟ على عليه‌السلام عرض كرد: چرا يا رسول الله، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: جبرئيل از طرف خداوند به من خيبر مى دهد كه به دوستان و شيعيان تو هفت خصلت داده اند.

1- راحتى در هنگام مرگ 2- آرامش در هنگام ترس 3- روشنى در تاريكى 4آسودگى به هنگام هراس 5- عدالت به وقت ميزان 6- عبور از صراط 7- ورود به بهشت قبل از ساير مردم و امتهاى گذشته... (393)

## 334- راه اداء دين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على بن ابيطالب عليه‌السلام مى فرمايد: روزى از شدت بدهى ام نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم و از اين جهت با آن حضرت درد و دل كردم حضرت فرمود: اى على بگو: (اللهم اغتنى بحلالك عن حرامك و بفضلك عمن سواك) اى على! اگر به اندازه كوه صبير قرض داشته باشى خداوند آن را ادا كند (صبير نام بزرگ ترين كوه در يمن است) (394).

## 335- گل رحمت خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس مى گويد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست على بن ابيطالب عليه‌السلام را گرفت و از منزل خارج شد و مى فرمود: اى گروه انصار و اى گروه بنى هاشم و اى فرزندان عبدالمطلب، من محمدم و فرستاده خدا، همانا من از گل رحمت به همراه چهار كس ديگر از خاندانم آفريده شديم؛ خودم، على و حمزه و جعفر، يكى از آنها گفت: يا رسول الله! اينها روز قيامت با تو سوار مى باشند؟ حضرت فرمود: مادرت به عزايت بنشيند، در آن روز كسى سوار نباشد، جز چهار تن من و على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام و صالح پيغمبر، من بر براق سوارم و فاطمه عليها‌السلام بر ناقه غضباء و صالح پيغمبر بر آن شترى كه پى شد، و على عليه‌السلام بر يكى از ناقه هاى بهشتى كه مهارش از ياقوت است و او ميان بهشت و دوزخ مى ايستد، در آن روز مردم خيس عرق هستند آنگاه بادى از طرف عرش خداوند مى وزد و عرق آنها را خشك مى كند، فرشتگان مقرب و صديقان مى گويند: اين ملكى است مقرب يا پيغمبرى است مرسل، اما منادى از طرف عرش ندا مى دهد. او على بن ابيطالب برادر رسول خداست در دنيا و آخرت (395)

## 336- تنها برنده مسابقه على عليه‌السلام بود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو شتر هديه دادند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكى از آن دو شتر را هديه و جايزه قرار داد براى كسى كه بتواند دو ركعت نماز به جاى آورد و چيزى از دنيا را به خاطر خود در نماز نگذارند و به فكر چيزى از دنيا نيفتد.

كسى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين مسابقه پاسخ مثبت نداد. بجز على عليه‌السلام كه پاسخ مثبت داد و حاضر شد براى خواندن نماز؛ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر دو شتر را به على عليه‌السلام مرحمت فرمود: (396)

هم طراز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سواره بر اسب خود از منزل بيرون شد و على عليه‌السلام همراهش پياده حركت مى كرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى اباالحسن! يا سوار شو، يا برگرد؛ زيرا خداوند به من دستور داده كه چون من سوارم تو نيز سواره باشى (پياده نباشى) و اگر تو پياده باشى من پياده شوم و چون بنشينى من نيز نشسته ام... على جان به خداوندى كه مرا مبعوث كرده سوگند، ايمان ندارد كسى كه منكر تو باشد و به خداوند ايمان و اعتقادى ندارد كسى كه كافر به تو باشد... بخدا سوگند، يا على! تو آفريده نشدى مگر براى آنكه خدا پرستيده شود و بوسيله تو معالم دين شناخته شوى. (397)

خالدبن ربعى مى گويد: اميرالمؤمنين على عليه‌السلام براى كاى به مكه رفت، يك عرب بيابانى را ديد كه به پرده خانه كعبه چسبيده و دعا مى كند، شب دوم همان مرد را ديد كه به ركن چسبيده و مشغول دعاست... شب سوم ديد دوباره به ركن چسبيده و مى گويد: خدايا! به اين اعراب چهار هزار درهم بده؛ على عليه‌السلام نزد او رفت و فرمود: اى اعرابى! از خدا هر چه خواستى بتو داد، اعرابى چهار هزار درهم را از على عليه‌السلام خواست، على عليه‌السلام فرمود: اى مرد! من مى روم مدينه وقتى رسيدى مدينه مرا بجو، يك هفته بعد اعرابى وارد مدينه شد و فرياد مى زد كيست كه مرا به خانه اميرالمؤمنين عليه‌السلام ببرد، امام حسين عليه‌السلام در اين ميان فرمود: من ترا به خانه او مى برم زيرا كه من پسر او هستم، اعرابى با امام حسين عليه‌السلام بر در خانه رسيدند، مرد اعرابى به امام حسين عليه‌السلام گفت: برو به پدرت بگو ضمانتى كه در مكه كردى، صاحبش آمد. امام حسين عليه‌السلام پيام را رسانيد على عليه‌السلام به حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: آيا چيزى دارى تا اين مرد بخورد حضرت فرمود: نه على عليه‌السلام لباسش را بر تن كرد و بيرون آمد و فرمود: سلمان را نزد من آوريد، سلمان آمد، حضرت به او فرمود: باغى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايم كاشته به تجار بفروش، سلمان آن را دوازده هزار درهم فروخت و آنگاه امام اعرابى را حاضر كرد و چهار هزار درهم به او داد سپس چهل درهم ديگر نيز براى خرج سفر وى به او داد، اين خبر به فقيران مدينه رسيد همگى گرد على عليه‌السلام را گرفتند، على عليه‌السلام هم پولها را در مقابل خود ريخت آنگاه يارانش آنها را بين فقيران تقسيم كردند تا اينكه حتى يك درهم نماند، چون به منزل آمد فاطمه عليها‌السلام به على عليه‌السلام گفت: اى پسر عم! باغى را كه پدرم به تو داده بود فروختى؟ امام فرمود آرى به بهتر از آنچه در دنيا و آخرت است. حضرت فاطمه عليها‌السلام پرسيد: پولش كجا است؟

حضرت فرمود: به فقرا دادم حضرت فاطمه عليها‌السلام گفت: من و دو پسرت گرسنه ايم و بى شك تو هم مانند ما گرسنه اى. (398)

## 337- توبه كنيد على عليه‌السلام ستمكار نيست.

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را به يمن فرستاد، در آنجا اسب شخصى از اهل يمن گريخت و با پاى خود به مردى لگد زد و او را كشت، اولياء مقتول صاحب اسب را گرفتند و نزد على عليه‌السلام آوردند و بر او اقامه دعوى كردند صاحب اسب گواه آورد كه اسبش گريخته و آن مرد را كشته است، على عليه‌السلام خون مرد كشته شده را هدر ساخت، اولياء مقتول از يمن نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و از حكم على عليه‌السلام شكايت كردند و گفتند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام به ما ستم كرد، و خون صاحب ما را هدر كرده است پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (على ستمكار نيست و براى ستم آفريده نشده و ولايت و سرورى بعد از من با على است و حكم او حكم قطعى است و قول او قول صحيح است كسى رد حكم و قول و ولايت على را نكند مگر كافر و حكم و قول و ولايتش را نپسندد الا مؤمن) اهل يمن چون اين توصيف را از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره على عليه‌السلام شنيدند گفتند: يا رسول الله ما به قول و حكم على راضى شديم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همين توبه شما است از آنچه كه گفتيد. (399)

## 338- كليد خانه حكمت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در منزل ام ابراهيم و جمعى از اصحابش در حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند كه به ناگه على بن ابيطالب عليه‌السلام وارد شد، وقتى چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام افتاد فرمود: اى گروه مردم! نزد شما آمد بهترين مردم بعد از من، او سرور شما است و اطاعت او واجب است همچون اطاعت شما از من، و نافرمانى او حرام است، مثل نافرمانى من، اى مردم! من خانه حكمتم و على كليد آن است و به خانه نتوان وارد شد الا به وسيله كليد آن خانه، اى مردم دروغ مى گويد، كسى كه گمان دارد مرا دوست دارد ولى على عليه‌السلام را دشمن مى دارد (400)

## 339- بهترين عبادت نگاه كردن به چهره على عليه‌السلام است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر دارى كه فلانى (يعنى شخصى) از راه دريا كالاى اندكى به چين برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانى از اين راه كسب كرده به حدى كه دوستانش به او حسد مى ورزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مال دنيا هر چه بيشتر شود صاحب مال به گرفتارى و بلا نزديك تر مى شود هرگز به پولداران رشك نبريد، مگر آن پول دارى كه در راه خدا مالش را بخشيده باشد.

آيا مى خواهيد به شما خبر دهم كه از آن رفيق سفر كرده شما چه كسى سرمايه كمترى دارد ولى بهره سودش را بيشتر آورده و هر چه هست براى او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟

گفتند: چرا يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به اين مرد كه به سوى شما مى آيد بنگريد.

آن مرد مى گويد: نگاه كرديم ديدم مردى از انصار است آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از همين مرد امروز آنقدر خير و بندگى خدا بالا رفته كه اگر بين همه اهل آسمانها و زمين پخش شود كمترين بهره مند از آن كسى است كه گناهان او آمرزيده و بهشت بر او واجب شود.

عرض كردند: مگر چه كرده است اين مرد؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: برويد از خود او بپرسيد تا بگويد امروز چه عملى را انجام داده است؟ همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد اى مرد آنچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تو مژده داده؛ امروز چه كردى كه خدا اين همه ثواب براى تو نوشته است؟

آن مرد گفت: از خانه ام بيرون آمدم و دنبال كارى رفتم، اما تا خيرى پيش آمد ترسيدم كارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن كار را با نگاه كردن به صورت على بن ابيطالب عليه‌السلام عوض مى كنم و دنبال آن كار نرفتم، من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه نگاه بر روى على عليه‌السلام عبادتست.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى به خدا سوگند عبادت است، و چه عبادتى از آن بهتر، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى بنده خدا! تو دنبال كسب دينار و درهم براى خانواده ات رفتى تا آن را بدست آوردى اما آن كار از دست رفت ولى به عوض آن، نگاه به صورت على عليه‌السلام را انتخاب كردى اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا اين كار تو بهتر و برتر از آن كه همه دنيا پر از طلاى سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق كنى، ... (401)

## 340- پرچمدارى صحراى محشر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمان را با هم برادر ساخت و بين آنها صيغه برادرى جارى كرد، به على عليه‌السلام فرمود: اى على! تو برادر منى، نسبت تو به من همچون هارون است نسبت به موسى؛ جز اينكه بعد از من پيغمبرى نمى آيد.

اى على! اول كسى كه در روز قيامت خوانده شود منم، كه در سمت راست عرش مى ايستم و حله سبزى از حله هاى بهشتى مى پوشم و پس از آن پيغمبران الهى را يك به يك دنبال هم فرا مى خوانند و آنها در دو صف سمت راست عرش خداوند در زير سايه آن بايستند و جامه هاى سبز بهشتى بر تن كنند.

آگاه باش! اى على! به تو خبر مى دهم كه امت من اولين امتى است كه در قيامت خداوند آنها را محاسبه مى كند و تو را بشارت مى دهم كه تو اول كسى هستى كه دعوت مى شوى، سپس پرچم حمد است به تو مى دهند و تو ميان آن دو صف آن را بدوش مى گيرى و آدم و همه مردم در روز قيامت همه در سايه پرچم من هستند، كه درازى و بلند اين پرچم برابر با هزار سال راه است، نوك پرچم از ياقوت سرخ است....

اين پرچم سه نور دارد يكى در مشرق و ديگرى در مغرب و سومى در وسط دنيا است و سه جمله بر آن پرچم نوشته شده است.

اول: بسم الله الرحمن الرحيم، دوم: الحمد الله رب العالمين، سوم: لا اله الله محمد رسول الله، طول هر يك از اين جملات هزار سال مسافت و پهناى اين جملات هزار سال مسافت مى باشد، يا على! تو پرچم را بر مى گيرى و حسن سمت راست توست و حسين سمت چپ... آنگاه جامه سبزى از جامه هاى بهشتى را بر تن مى كنى، ... على جان!، به تو مژده دهم كه تو با من دعوت مى شوى و با من جامه در تن كنى و با من زنده مى شوى (402)

## 341- پيامبر تعهد گرفت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى از ابو حمراء خادم رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوال كرد: چگونه خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على عليه‌السلام رفتار مى كرد را براى من بازگو كن؟ ابوحمراء گفت اى مرد آنچه ديده ام را مى گويم.

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: اى ابوحمراء! برو و صد تن از مردم عرب و پنجاه تن از مردم عجم سى تن از جماعت قبط و بيست تن از مردم حبشه را نزد من حاضر كن، من نيز طبق دستور، اين جماعت را آماده كردم سپس فرمود: عربها را در صفى رديف كن بعد از آن به دنبال آن عجم ها و بعد قطبى ها و بعد حبشى ها در يك صف بايستند.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و حمد و ستايش خداوند را آغاز كرد، سپس فرمود: اى گروه عرب و عجم و قبط و حبش آيا شما اعتراف كرديد نيست معبودى جز خداى يگانه و محمد بنده فرستاده اوست؟ آنها جملگى گفتند: آرى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه بار اين مطلب را تكرار كرد آنها هم تاءكيد كردند، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره سوم گفت: خدايا تو گواه باش.

بعد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شما اعتراف كرديد، لا اله الا الله و انى محمد عبده و رسول و ان على ابن ابيطالب اميرالمؤمنين و ولى امرهم من بعدى.

آنها گفتند: آرى (ما رسالت تو و ولايت على عليه‌السلام را قبول داريم) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه بار به خداوند عرض كرد: خدايا تو گواه شهادت اينها باش

آنگاه فرمود: اى على! برو كاغذ دواتى برايم بياور، سپس آنرا گرفت و بدست على عليه‌السلام داد و فرمود: بنويس اى على!، عرض كرد چه بنويسم؟ فرمود: بنويس مردم عرب، عجم، قبط و حبشى اعتراف كردند كه نيست معبودى جز خدا و محمد بنده و رسول اوست و على بن ابيطالب امير مؤمنان است و امام بعد از من؛ سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن عهد نامه را مهر كرد و به على عليه‌السلام سپرد.

آن مرد به ابوحمراء گفت: باز هم برايم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون آمد و دست على عليه‌السلام را به دست خود داشت سپس فرمود: اى گروه مردم! براستى خداى تبارك و تعالى امروز به شما مباهات مى كند، اگر همه شما را بيامرزد، سپس رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: تو را بالخصوص بيامرزد، بعد فرمود: اى على! نزديك من بيا على عليه‌السلام نزديك رفت سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود... اى على! هر كس با تو بجنگد با من جنگيده و هر كه با من بجنگد با خدا جنگيده اى على! هر كه تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر كه مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته، و خدا او را بخت برگشته كند و به دوزخ ببرد (403)

## 342- جايگاه صلوات

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك روز به على على عليه‌السلام فرمود: اى على! جان به تو مژدهاى بدهم؟ عرض كرد: چرا، پدر و مادرم به فدايت، تو هميشه مژده دهنده اى به هر چيزى، حضرت فرمود: اخيرا به من خبر شگفت آورى داد، على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جبرئيل چه خبرى به شما داده است؟

حضرت فرمود: به من خبر داد كه هر كدام از امتم بر من صلوات بفرستند و دنبالش بر خاندانم نيز صلوات بفرستد درهاى آسمان برويش گشوده شود و فرشته ها هفتاد صلوات بر او فرستند اگر چه گنهكار و خطا كار باشد سپس گناهانش مثل برگهاى درخت در فصل پائيز بريزد، و خداى متعال به او مى فرمايد: لبيك عبدى و سعد يك و خداوند به فرشتگان مى فرمايد: اى فرشتگانم! شما بر او هفتاد صلوات فرستاديد من هفتصد صلوات بر او مى فرستم. (404)

## 343- روز شمار عمر على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى فاطمه زهرا عليه‌السلام خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و از ضعف حال خود سخن گفت: پيغمبر: به او فرمود: تو نمى دانى على عليه‌السلام چه مقامى در نزد من دارد.

12 سال داشت كه كارهاى مرا اداره مى كرد.

16 سال داشت كه در برابرم شمشير مى زد.

19 سال داشت كه پهلوانها را مى كشت

20 سال داشت كه غمهاى مرا بر طرف كرد.

22 سال داشت كه در قلعه خيبر را از جا كند در حالى كه 50 مرد نمى توانستند آن را بردارند.

چهره حضرت فاطمه عليه‌السلام از شادى برافروخت و سرپايش قرا نداشت، تا اينكه نزد على عليه‌السلام برگشت و به او فرمايش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گزارش داد. على عليه‌السلام فرمود: چه حالى مى داشتى اگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه تفضلات خدا بر من را برايت بيان مى فرمود. (405)

(يعنى اين همه الطاف الهى نيست مختصرى بود كه شنيدى).

## 344- پرورانده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى كه خبر وفات ابوطالب پدر بزرگوار على بن ابيطالب عليه‌السلام را شنيد بر سر جنازه عمويش حاضر شد و فرمود: اى عمو جان! در يتيمى پرستارم بودى و در خردسالى مرا پرورش دادى و در سالخوردگى مرا يارى كردى، خدا تو را از من پاداش نيك دهد.

آنگاه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام دستور داد تا پدرش ابوطالب را غسل دهد (406)

## 345- لقب الهى امير مؤمنان عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس مى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر بالاى منبر شنيدم، اينكه برخى از مردم قريش نمى پذيرند على عليه‌السلام را امير مؤمنان ناميده است فرمود: اى گروه مردم! به راستى خداوند مرا رسول قرار داد، و به من دستور داده كه على عليه‌السلام را بر شما امير كنم، هر كس كه من پيغمبر او هستم، على نيز امير اوست... خداوند مرا كرده كه من به شما بگويم تا او را اطاعت كنيد و به دستوراتش عمل كنيد... احدى از شما بر على امير نيست نه در زمان حيات من و پس از وفات من، زيرا خداوند او را بر شما امير قرار داده و او را امير المؤمنين ناميده است و كسى پيش از او به اين نام ناميده نشده است من آنچه را كه دستور داشتم درباره على عليه‌السلام به شما رساندم... (407)

## 346- مرز بين كفر و ايمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يك روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود فرمود: اى اصحاب من! به درستى كه خداوند دستور مى دهد شما را به ولايت على بن ابيطالب عليه‌السلام و پيروى و اطاعت از او چرا كه او ولى شما است، پس از من با على عليه‌السلام مخالفت نكنيد كه كافر مى شويد، و از او جدا نشويد كه گمراه مى شويد به راستى خداوند على عليه‌السلام را نشانه ميان نفاق و ايمان قرار داده است هر كس او را دوست دارد مؤمن است و هر كه دشمن بدارد منافق است، براستى خداوند على عليه‌السلام را وصى من و نور بخش شما قرار داده پس از من؛ او سر نگهدار و گنجينه علم من و خليفه بعد من است، به خداوند از ظالمان در حق على شكايت مى كنم... (408)

هر كس مى خواهد چون برق جهنده از صراط بگذرد و بى حساب وارد بهشت شود بايد ولايت او بپذيرد، پس به دوزخ رود هر كه ترك ولايت او را كند، به عزت و جلال پروردگار سوگند، على باب الله است كه جز از آن نيايند، و اوست صراط مستقيم، و اوست كه در روز قيامت از ولايتش پرسش مى شود.... (409)

و در روايتى ديگر آمده است كه:

ابى مسلم مى گويد: من با حسن بصرى و انس بن مالك به در خانه ام سلمه آمديم، انس بر در خانه نشست و ما وارد خانه شديم، حسن به ام سلمه گفت: درود بر تو اى مادرم!ام سلمه پاسخ داد و پرسيد تو كيستى؟ گفت: من حسن بصريم، پرسيد براى چه در اينجا آمده اى گفت آمده ام حديثى از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره على عليه‌السلام برايم بگوئى، ام سلمه گفت: به خدا برايت حديثى گويم كه با اين دو گوشم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم و با اين دو چشمم ديدم و گرنه كر و كور شوند و دلم آن را حفظ كرده و گرنه بر آن نهاده شود و لال شوم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: اى على! هر بنده اى كه خدا را ملاقات كند و منكر ولايت تو باشد همچو يك بت پرست، خدا را ملاقات كرده است، آنگاه حسن بصرى گفت: الله اكبر گواهى مى دهم كه على عليه‌السلام مولاى من و مولاى هر مؤمن است... (410)

## 347- صحبت على عليه‌السلام با خورشيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس مى گويد: بعد از فتح مكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هجرت مسلمانان را لغو كرد و فرمود: بعد از فتح مكه هجرتى نيست، سپس با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هوازن رسيديم در اين هنگام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: اى على! برخيز و كرامت خداى عز و جل را نسبت به خود ملاحظه كن، على جان! وقتى آفتاب بر آمد با آن سخن بگو، ابن عباس مى گويد: به خدا سوگند به احدى جز به على عليه‌السلام رشك نبردم به واسطه فضلش الا در آن روز؛ ابن عباس مى گويد: با خودم گفتم برويم ببينيم على عليه‌السلام با آفتاب چطور سخن مى گويد، چون آفتاب بر آمد على عليه‌السلام برخاست و گفت: درود بر تو اى بنده خوب و فرمانبر و اطاعت كننده خداوند، آفتاب در پاسخ امام على عليه‌السلام عرض كرد: درود بر تو اى برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصى او و حجت خدا بر خلقش!!

ابن عباس مى گويد: در اين لحظه على عليه‌السلام به سجده افتاد و شكر خداوند مى كرد، آنگاه به خداوند سوگند ديدم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و سر على عليه‌السلام را بر گرفت و او را بلند كرد و دست خود را بر صورت على كشيد و گفت: حبيبم برخيز! تو اهل آسمان را از گريه خود گرياندى و خدا به وجود تو به حاملان عرش مباهات كرد. (411)

## 348- فرمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابر آسمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس: گفت: ما با جمعى در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با گوشه چشم خود به آسمان اشاره كرد و ما نگاه كرديم ديديم ابرى آمد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را دو بار به سوى خود فرا خواند آن ابر آمد پايين، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاد و دست ميان ابر كرد و از ميان آن جام سپيدى پر از خرماى تازه بيرون آورد و آن ظرف در كف دست حضرت تسبيح مى گفت، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظرف را به على ابن ابيطالب عليه‌السلام داد، على عليه‌السلام از آن خرما خورد، جام در كف دست على عليه‌السلام نيز تسبيح مى گفت، مردى گفت: يا رسول الله از جام تناول كردى و آن را به على عليه‌السلام دادى در اينجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله خالق الظلمات و النور، اى مردم بدانيد من هديه اى هستم به سوى پيغمبر از من كسى چيزى نخورد الا پيغمبر يا وصى آن (412)

## 349- جايگاه معنوى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خدا براى برادرم على بن ابيطالب عليه‌السلام فضائل بى شمارى مقرر كرده هر كه يك فضيلت او را ذكر كند خدا گناهان گذشته و آينده اش را بيامرز گر چه با گناه جن و انس به محشر آيد و هر كه يك فضيلت از او بنويسد تا آن نوشته بماند فرشتگان برايش آمرزش جويد و هر كه به فضيلتى از او گوش دهد، خدا گناهانى كه به گوش كرده بيامرزد و هر كه به فضيلتش نگاه كند، خدا گناهانى كه با چشم كرده بيامرزد، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

نگاه به على بن ابيطالب عليه‌السلام عبادتست و يادآوريش عبادتست و ايمان بنده پذيرفته نيست جز به ولايت او و برائت از دشمنان او. (413)

## 350- محل دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر سپيده دم بر در خانه على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام مى ايستاد و به خداوند عرض مى كرد: (الحمد الله المحسن المجمل المنعم المنفصل الذى بنعمه تتم الصالحات سميع سامع به حمد الله و نعمته و حسن بلاوه عند نانعوذ بالله من النار نعوذ بالله من صباح النار نعوذ بالله من مساء النار الصلوة... )

حمد مخصوص آن خداى محسن و نيكوئى است كه فضيلت بخش به نعمت خود اعمال صالحه را تمام كرده، سميع است و سامع، حمد خدا و نعمت او و حسن آزمايش او بر ما پناه مى برم به خدا از دوزخ، پناه مى برم به خدا از شام دوزخ، رحمت بر شما باد اى اهل بيت، همانا خدا خواسته پليدى را از شما ببرد اى اهل بيت و به خوبى شما را پاكيزه كند) (414)

## 351- گل خوش بوى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام مى فرمايد: (حيانى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالورد بكتا يديه فلما ادنيته الى انفى قال اما انه سيد ريحان الجنة بعد الاش؛ يعنى: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دو دستش گلى را به من هديه كرد هنگامى كه آن را به بينى خود نزديك بردم آن حضرت فرمود: اين گل، بعد از گل آس، سرور گلهاى بهشت است). (415)

گل آس درختى است شبيه درخت انار كه برگهايش سبز و خوش رنگ و گلهايش سفيد و خوشبو مى باشد.

## 352- فرشته اى از سه جنس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شبى كه مرا به معراج بردند جبرئيل دست مرا گرفت و به بهشت برد و مرا به يكى از مسندهاى بهشت رسانيد. آنگاه يك دانه اى به من داد و چون آن دانه را دو نيم كردم حوريه اى از آن بيرون آمد كه مژگان چشمش چون پرهاى جلو كركس بود: به من گفت: درود بر تو يا احمد، اى رسول خدا، اى محمد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو كيستى؟ گفت: من راضيه و مرضيه ام خداوند مرا از سه جنس آفريده، پائين تنم از مشك است و بالاى آن از كافور و ميانه ام از عنبر و با آب زندگى خمير شدم و خداوند فرمود: باش و من بودم و آفريده شدم براى پسر عم و وصى و وزير تو على بن ابيطالب (416).

## 353- ممتازترين مرد اسلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام از قول پدرانش فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روز از منزل خود بيرون رفت و عبائى سياه با دو تيره در تن داشت، سپس فرمود: اين عبا را به من پوشاند دوستم، صفيم، عزيز من، آنكه از طرف من ادا مى كند قرض مرا و وصى و وارث و برادر من است پيش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ايمان از همه مخلص تر، و از همه با سخاوت تر است و پس از من سيد بشر است و سرور رو سفيدان است و امام اهل زمين است همانا او على بن ابيطالب است، آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شوق او پياپى گريست تا ريش مباركش از اشك چشمش تر شد (417).

## 354- از على عليه‌السلام جدا مشو

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حذيفه بن اسيد غفارى مى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: اى حذيفه! براستى حجت خدا بعد از من بر شما على بن ابيطالب عليه‌السلام است، كفر با او كفر با خداست، شرك به او شرك به خداست، شك در او شك در خداست، و الحاد در او الحاد در خداست، و انكار او انكار خداست، و او حبل الله المتين است كه بريدن او قطع شدنى ندارد، دو كس درباره او هلاك شدند، دوست غلو كننده و كسى كه در حق او كوتاهى كند.

اى حذيفه! از على عليه‌السلام جدا مشو، كه از من جدا مى شوى و با او مخالفت مكن كه مخالفت با من است، على عليه‌السلام از من است، و من از على عليه‌السلام هر كس كه على را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر كه او را خشنود سازد مرا نيز خشنود و واضى كرده است (418)

## 355- جوانمرد مطلق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: روزى يك عرب بيابانى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد، آن حضرت در حالى كه عباى گلى رنگ در تن داشت او را پذيرفت، عرب بيابانى عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدى پيش من همانند جوانمردان؟ و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى منم جوانمرد و پسر جوانمرد و برادر جوانمرد.

عرب بيابانى عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود جوانمردى اما چگونه است پسر و برادر جوانمرد تو؟

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: نشنيدى قول خداى عز و جل را كه مى فرمايد: (گروهى گفتند: شنيديم نوجوانى از مخالفت با بتها سخن مى گفت: كه او را ابراهيم مى گويند) و من پسر ابراهيم هستم و اما برادر جوانمرد هستم زيرا در روز احد منادى از آسمان ندا كرد، نيست شمشيرى جز ذوالفقار و نيست جوانمردى جز على، و على بن ابيطالب عليه‌السلام برادر من است و من برادر او (419)

## 356- حيله زن يهودى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: يهوديان عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد زنى يهودى بنام عبده آمدند و گفتند: تو ميدانى كه محمد پشت بنى اسرائيل را شكسته و يهوديت را ويران كرده همه اشراف يهود اين زهر را آماده كردند و در مقابل اينكه تو اين گوسفند را با اين زهر آلوده كنى و به محمد بخورانى مزد شايانى خواهند داد آن زن گوسفند را بريان كرد و همه رؤ ساى بنى اسرائيل را به خانه دعوت كرد و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت يا محمد همه يهود را به خانه خود دعوت كردم و تو هم با يارانت مرا سرافراز كن، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه من (على) و ابو دجاجه و ابو ايوب و سهل بن حنيف و جمعى از مهاجرين به منزل او آمدند و چون وارد شدند زن گوسفند بريان شده را خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد، يهوديان حاضر در جلسه بينى هاى خود را با چشم بسته بودند و به پا ايستاده بودند و به عصاهاى خود تكيه زده بودند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بنشينيد آنها گفتند: چون پيغمبرى به دين ما آيد ما به خود اجازه نشستن نمى دهيم و بد مى دانيم كه نفس هاى ما به او برسد و او را آزار دهد، على عليه‌السلام مى فرمايد: آنها دروغ گفتند، بلكه بينى هاى خود را به واسطه ترس از نفوذ بخار زهر بسته بودند چون گوسفند را خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند دست مسموم آن گوسفند به سخن در آمد و گفت: يا رسول الله صبر كنيد مرا مخور من مسمومم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبده را خواست و فرمود: براى چه مرتكب اين عمل شدى، او گفت: با خود گفتم اگر او پيغمبر خدا باشد اين كار من به او زيانى نخواهد رساند و اگر دروغگو و يا جادوگر باشد قوم خود را از او راحت كرده ام، جبرئيل در اين هنگام فرود آمد و گفت: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلامت مى رساند مى فرمايد بگو بنام خدا... پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از خواندن آن دعا و آيه قرآن و به ياران خود هم نيز سفارش كرد تا آن دعا را بخوانند، سپس فرمود: همه را بخوريد، سپس دستور داد تا حجامت كنند (420).

# فصل سوم: دوران خانه نشينى امام على عليه‌السلام

## 357- تفسير قرآن نمى دانم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از ابوبكر راجع به آيه و فاكهته و ابا كه در سوره عبس مى باشد سئوال كردند كه معنى ابا چيست؟

ابوبكر گفت: كدام آسان را سايه سرم كنم و كدام زمين مرا در خود گيرد، اگر بگويم در تفسير كلام خدا علمى ندارم، من فاكهة را مى دانم چيست ولى ابا را خدا مى داند.

اين خبر به على عليه‌السلام رسيد فرمود: سبحان الله آيا نمى داند كه ابا گياه را گويند كه حيوانات از آن منتفع مى شوند خداوند مى فرمايد: كه انعام كردم به شما و حيوانات شما، آنچه تقويت كند به آن بدن ها و نفسهاى شما را و تقويت كند جسد حيوانات را (421)

## 358- شرابخوار در دستان على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وليد بن عقبه كه برادر مادرى عثمان بود توسط عثمان او را حاكم و استاندار كوفه شد وليد بواسطه ميگسارى، صبح هنگام با حالت مستى در مسجد جامع كوفه آمد و طبق معمول با مردم نماز جماعت گزارد در اثناى نماز بناى بد مستى نهاد و اشعار عاشقانه خواند و چون به حال خود نبود به جاى دو ركعت چهار ركعت نماز صبح را خواند سپس رو به جماعت پشت سر خود كرد و گفت: امروز نشاط خوبى دارم اگر بخواهيد مى توانم زيادتر هم بخوانم؟!

وليد استفراغ كرد و سپس بيهوش به زمين افتاد جمعى از حاضران كه ناظر اوضاع بودند انگشتر استاندار مست را از دستش خارج كردند يكى از اين چند نفر جندب بن زهير بود كه وقتى به عثمان قضيه را گفت: عثمان او را با تازيانه زد آنها پيش عايشه رفتند و بى اعتنايى عثمان را به حركت زشت وليد عنوان كردند، آنگاه خدمت على عليه‌السلام رفتند. على عليه‌السلام نزد عثمان آمد و فرمود: اجراى حكم الهى را درباره تبهكاران را تعطيل نمودى و افرادى را كه شهادت به فسق برادرت وليد دادند كتك زدى و احكام خدا را دگرگون ساختى با اين كه عمر بن خطاب به تو دستور داد كه مردان بنى اميه و مخصوصا اولاد ابى معيط را بر گردن مردم مسلط مكن! چرا اين فاسق را بر سر مردم مسلط كردى؟!

عثمان پرسيد: اكنون نظر شما چيست و چه بايد كرد؟ حضرت فرمود: بايد فورى وليد را از حكومت كوفه معزول نمائى و ديگر هيچ كارى به وى محول نكنى، سپس شهود را احضار كن اگر گواهى آنها از روى گمان و دشمنى نبود بايد حد شرابخوار را درباره وليد جارى نمايى.

عثمان؛ سعيد بن عاص را استاندار كوفه كرد؛ وليد وقتى وارد مدينه شد و نزد عثمان رسيد عثمان وليد را خواست و لباس فاخرى (به جاى لباس محكومين) به وى پوشانيد و با كمال عزت او را در اتاقى نشانيد آنگاه اعلام كرد هر كس مى خواهد برود و او را حد بزند!

هر كس براى حد زدن او مى رفت وليد او را به ياد خويشاوندى خود با خليفه مى انداخت و مى گفت: دست از من بردار و خليفه را نسبت به خود خشمگين مساز، و او هم خوددارى مى نمود.

همين كه على عليه‌السلام اين صحنه سازى خليفه مسلمين را ديد، سخت خشمگين شد و به تازيانه به دست گرفت و در حالى كه فرزند بزرگش امام حسن عليه‌السلام نيز در خدمتش بود وارد اتاق شد. وليد باز همان سخنانى كه به ديگران گفته بود و آنها را فريب و مرعوب كرده بود را به زبان آورد، على عليه‌السلام فرمود: ساكت باش! بنى اسرائيل چون اجراى حدود الهى را تعطيل نمودند نابود شدند اگر من هم به خاطر خويشاوندى تو با خليفه از اجراى حدود الهى صرف نظر كنم مؤمن نيستم وليد كه ديد حضرت مصمم است كه او را حد بزند برخاست تا از چنگ حضرت فرار كند ولى على عليه‌السلام او را گرفت به زمين كوبيد آنگاه با تازيانه اى كه دو شاخه داشت وليد را به زير ضربات محكم و پى در پى خود گرفت و 80 تازيانه به او زد. عثمان كه هيچ انتظار به زمين زدن برادرش، آن هم در حضور خود او را نداشت گفت: يا على! تو حق ندارى كه با وليد اين طور رفتار كنى حضرت فرمود: وليد شراب خورده و مرتكب فسق گرديده و مانع شده كه حكم خدا جارى شود او شايسته كيفرى بيش از اين است كه ديدى (422).

## 359- ثروت امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت على عليه‌السلام روزى از كنار جمعى از قريش عبور مى كرد، آنها وقتى پيراهن كهنه و پاره آن حضرت را ديدند اظهار كردند كه على عليه‌السلام فقير و تهيدست است و بر اثر فقر پيراهن پاره پوشيده است، هنگامى كه امام على عليه‌السلام سخن آنها را شنيد به متصدى نخلستانهاى احداثى خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلكه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انبارى كه خرماها را در آنجا جمع مى كردى بگذار.

متصدى طبق دستور على عليه‌السلام رفتار نمود آنگاه جوالى پر از پول تهيه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس على عليه‌السلام براى همان هايى كه حضرتش را تهيدست مى پنداشتند، پيام فرستاد و آنها را دعوت كرد آنان به حضور على عليه‌السلام آمدند، سپس امام براى پذيرائى خرما طلبيد متصدى براى آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائين آمدن پايش به جوال خورد و جوال پاره شد و پولهاى زياد آن در زمين پخش گرديد.

آن افراد از روى تعجب گفتند: ما هذا يا ابالحسن؛ اى على! اين پولهاى زياد چيست؟

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ اين مال كسى است كه مال ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسيم كرده و براى مستمندانى كه هر سال برايشان خرما مى فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد كه ساده زيستى على عليه‌السلام به خاطر فقر آن حضرت نيست (423)

## 360- زودتر مى دانست خليفه خواهد شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه آن گروه شش نفره براى تعيين خليفه پس از عمر بن خطاب در خانه، شورا گرفتند. مقداد بن اسود كه از ياران ممتاز و مخلص على عليه‌السلام بود آمد و به آنها گفت: مرا نيز با خود شركت دهيد كه من براى رضاى خدا نصيحتى داشته و خيرى برايتان در نظر دارم، آنها نپذيرفتند، مقداد گفت: پس لااقل بگذاريد سرم را در خانه داخل كنم و سخنى از من بنشويد، آنها اين را هم نپذيرفتند آنگاه گفت:

حال كه نمى پذيريد پس با آن مردى كه در جنگ بدر حضور نداشته، و در بيعت رضوان شركت نكرده و در جنگ احد فرار نموده بيعت نكنيد و او را خليفه نكنيد.

در اينجا عثمان كه جزو جلسه بود گفت: هان به خدا سوگند اگر زمام حكومت را بدست بگيرم تو را به صاحب اولت برمى گردانم. چون مرگ مقداد فرا رسيد گفت: به عثمان خبر دهيد كه من به صاحب اول و آخرم بازگشتم. چون خبر مرگ وى به عثمان رسيد (و خاطرش از مقداد آسوده شد رسم سياست و سياست بازان را بجا آورد) آمد تا بر سر قبرش رسيد و ايستاد و گفت: خدا تو را رحمت كند خوب بودى هر چند كه... (424)

## 361- غصب خلافت از ديدگاه پدر ابوبكر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سعيد بن مسيب مى گويد: چون پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت نمود شهر مكه از اين خبر ناگوار به لرزه افتاد، ابوقحافه (پدر ابوبكر) گفت: چه خبر است؟

گفتند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات يافته است. گفت: چه كسى زمام امور خلاف را بدست گرفته؟ گفتند: پسر تو ابوبكر!!!

گفت: آيا بنى شمس و بنى مغيره (دو قبله از عرب) به اين امر (خلافت) راضى شدند؟ گفتند: آرى، گفت: براى آنچه خدا بخشيد. جلوگيرى نيست، و نسبت به آنچه خدا بازداشته بخشنده اى نباشد، چه عجب است اين امر، شما (بنى عبد شمس و بنى مغيره) در امر نبوت نيز با پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نزاع و جنگ برخاستيد و در امر خلافت (كه به ناحق غصب شده) با مسالمت عمل كرديد و آن را پذيرفتيد!!

البته كه اين از مشكلات روزگار است كه گريزى از آن نيست (425)

## 362- نامه ابوبكر به پدر در مورد خلافت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه ابوبكر خليفه شد به پدر خود ابو قحافه نامه اى نوشت كه بسيار قابل توجه و تعمق است. و اما مضمون نامه:

اين نامه ايست از خليفه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوى ابو قحافه

اما بعد؛

بدرستى كه مردم راضى به خلافت من شدند، پس امروز خليفه خداوند هستم و اگر تو به سوى من بيايى از براى تو خوب خواهد بود!! (426) وقتى پدر ابوبكر نامه پسرش را خواند به حامل همراه نامه گفت:

چه چيزى باعث شد كه مردم از خلافت على عليه‌السلام سر باز زنند؟

نامه رسان ابوبكر به ابو قحافه گفت: على عليه‌السلام كم سن بود و بسيارى از بزرگان قريش بدست او كشته شده بودند و ابوبكر از على عليه‌السلام در سن و سال بزرگتر بود لذا به اين جهت پسر تو را خليفه خدا كردند.

ابو قحافه گفت:

اگر امر امامت و خلافت به سن و سال است، من در سن بزرگترم از ابوبكر، پس من بدرستى كه بر على عليه‌السلام ظلم كرده اند و حق او را غصب كرده اند. بدرستى كه من شاهد بودم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حضور ما با على عليه‌السلام بيعت كرد و امر كرد به ما كه با على عليه‌السلام بيعت كنيم.

سپس ابوقحافه جواب نامه پسرش ابوبكر را چنين نوشت:

نامه تو به من رسيد و يافتم مضمون آن نامه را.

اى مرد احمق! بعضى از مطالب در نامه تو با بعضى ديگر آن تناقض دارد؛

تو يك بار مى گويى من خليفه خدا هستم و يك بار مى گويى خليفه رسول و يكبار مى گويى كه مردم مرا انتخاب كردند و به امر خلافتم راضى شدند

پس او را از اين امر شنيع بسيار منع كرد و تصريح كرد كه انتخاب خليفه با خداست نه با راءى مردم!!! (427)

## 363- اجل نگهبان مرد است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در پاى ديوار كجى نشسته بود و ميان مردم داورى مى كرد. شخصى به آن حضرت گفت: اينجا منشين كه در شرف سقوط است. على عليه‌السلام فرمود: اجل نگهبان من است. همين كه على عليه‌السلام برخاست ديوار خراب شد. امام صادق عليه‌السلام فرمود: على عليه‌السلام از اين گونه كارها مى كرد و اين يقين است. (428)

## 364- قضا و قدر الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته گفت: على عليه‌السلام از پاى ديوار كجى حركت كرد و پاى ديوار ديگر نشست، همين كه مورد اعتراض قرار گرفت كه يا على عليه‌السلام مى خواهى از قضا و قدر الهى فرار كنى، حضرت پاسخ داد از قضا و قدرى به قضا و قدر ديگر فرار مى كنم. (429)

## 365- چرا قصاص دو بار انجام شود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى توسط شخص ديگرى كشته شد، برادر مقتول شخص قاتل را نزد عمر بود، عمر بن خطاب حكم كرد كه برادر مقتول شخص قاتل را قصاص كند و بكشد؛ برادر مقتول، شخص قاتل را به قدرى زد كه يقين پيدا كرد او را كشته است و او از دنيا رفته است. لذا جسم او را رها كرد و رفت، اولياى قاتل، او را برداشته دريافتند كه زنده است لذات به درمان او پرداختند و او را مداوار كردند و بعد از مدتى حال قاتل خوب شد، برادر مقتول وقتى او را سالم ديد مجدد مدعى قصاص و كشتن او شد و عمر بن خطاب نيز دوباره حكم قتل وى را صادر كرد. نزاع آنها ادامه داشت تا اينكه مطلب را نزد حضرت على عليه‌السلام رسيده شد و از آن حضرت درخواست قضاوت را كردند. امام عليه‌السلام نزد عمر رفت و حكم او را لغو كرد و فرمود:

ابتدا قاتل بايد شكنجه هايى را كه توسط برادر مقتول بر او وارد شده قصاص كند. سپس او را بكشد، برادر مقتول چون جان خود را در خطر ديد از قصاص صرف نظر كرد. آنگاه عمر در پايان ماجرا دست به دعا برداشت و گفت: سپاس خداى را، يا اباالحسن! شما خاندان رحمت ايد. آنگاه گفت: اگر على عليه‌السلام نبود عمر هلاك مى شد.

## 366- شهيدى بر نخل خرما

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رشيد از اصحاب و ياران خاص على بن ابيطالب عليه‌السلام و صاحب اسرار آن حضرت است و از ايشان علم بلايا منايا را آموخته بود. روايت كرده اند كه روزى حضرت امير عليه‌السلام با اصحاب خود به نخلستانى آمد و در زير درخت خرمايى نشست و از ميوه آن درخت تناول كرد. رشيد عرض كرد: چه نيكو رطبى بود. حضرت فرمود: كه يا رشيد! تو را بر چوب اين درخت بر دار خواهند كشيد. از آن پس رشيد آن درخت را آبيارى مى كرد تا آنگاه كه درخت را قطع كردند و دانست كه مرگش نزديك است. چندى بعد ابن زياد او را احضار كرد و از او خواست كه از امام على عليه‌السلام پيروى نكند. اما وى اعتنايى نكرد. ابن زياد از او پرسيد كه امام عاقبت تو را چگونه خبر داده است. رشيد گفت: كه امام فرمود: دستها و پاها و زبانم را خواهى بريد. ابن زياد به تصور باطل خود دانست دروغ امام را افشاء كند.

لذا دستور داد دستها و پاهاى او را ببرند و زبانش را سالم نگاه دارند. امام پس از مدتى متوجه شدند او از حال آينده مسلمانان سخن مى داند و نزديك است كه مردم را بر اين زياد بشوراند پس ابن زياد دستور داد زبان رشيد هجرى را نيز بريدند و او را شهيد كردند.

## 367- او را رو سفيد مى بينم!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه خليفه دوم براى فتح بيت المقدس به مشورت با اصحابش نشست، نظر آنان را نپسنديد و چون با حضرت على عليه‌السلام مشورت كرد و راهنمايى آن حضرت را دريافت، آن را پذيرفت. آنگاه رو به اصحابش كرد و گفت:

من جز به مشورت و سخن على عليه‌السلام رفتار نمى كنم و او را در مشورت مى ستايم و او را رو سفيد مى بينم. (430)

و زمانى كه ابوبكر قصد لشكر كشى به شام را گرفت به مشاوره با اصحاب خويش پرداخت، لكن نظر آنان را نپسنديد و چون با على عليه‌السلام مشورت كرد، پيشنهاد حضرت را پذيرفت و رو به مردم كرد و گفت: اين على عليه‌السلام وارث علم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است هر كه در راستى او شكند منافق است. (431) و خليفه دوم مى گفت: خداوند مرا رها نكند در شهرى كه ابوالحسن در آن نباشد و مرا رها نكند در شرايطى كه او بر آن نباشد. (432)

## 368- حق با على عليه‌السلام است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى در نزد عمر، امام على عليه‌السلام را به خود خواهى متهم كرد، خليفه دوم رو به آن مرد كرد و گفت: كسى مانند على حق دارد كه تكبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشير او نبود، اساس اسلام استوار نمى شد، علاوه بر آن او داناترين فرد اين امت است در قضاوت، و با سابقه ترين و شريف ترين آنان است. (433) لذا خليفه دوم براى دريافت خراج از پيروان اديان ديگر نظر حضرت على عليه‌السلام عمل مى كرد (434) و بارها عمر در نزد مردم مى گفت: زنان عاجزند تا كسى چون على عليه‌السلام را به دنيا آورند. (435)

## 369- شهيد ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مالك بن نويره از صحابه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از ياران باوفاى امام على عليه‌السلام است. او از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيده بود كه مقام جانشينى از آن على بن ابيطالب عليه‌السلام است. پس از ارتحال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مدينه شد تا جانشين راستين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بيابد. چون ابوبكر را بر منبر ديد از او سئوال كرد كه تو آن برادر تميمى ما نيستى؟ و چون جواب آرى شنيد؛ گفت: بر آن وصى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (على عليه‌السلام چه پيش آمده كه مرا به ولايت او امر كرده اند؟ وقتى براى او ماجراى غصب خلافت را تعريف كردند و ديد حضرت على عليه‌السلام خانه نشين شده است گريست و گفت: هيچ كارى حادث نشده بلكه شما در كار پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خيانت كرده ايد. سپس رو به ابوبكر مى كند و مى گويد: چه كسى تو را بر اين منبر بالا برده؟ آنگه ابوبكر فرمان داد او را بيرون كنند مى گويند قنفذ و خالد بن وليد برخاستند و او را از مسجد بيرون كردند و او در حالى كه بر اسب خويش سوار مى شود بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود مى فرستاد. شيعه و سنى نقل كرده اند كه چند روز بعد مالك به دست خالد بن وليد و طبق فرمان ابوبكر كشته شد و سر او را زير ديگ در آتش گذاشتند و در همان شب كه او را كشتند خالد با همسر او همبستر شد و و طايفه مالك را كشت و زنان ايشان را اسير كرد و به مدينه آورد. آنهم به علت صرفا نپذيرفتن حكومت و خلافت ابوبكر؟!!!

## 370- احتجاج امام على عليه‌السلام با ابوبكر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت امام صادق عليه‌السلام از پدرانش روايت مى كند، چون ابوبكر پايه هاى خلافت خود را محكم يافت جهت عذر آوردن نزد امام عى عليه‌السلام مى رود و به حضرت مى گويد: يا اباالحسن عليه‌السلام به خدا سوگند ميل و رغبتى به خلافت نداشتم و خود را از ديگران به اين مقام سزاوارتر نمى دانم.

امام على عليه‌السلام : اگر مساءله چنين است پس چه چيز تو را به اين كار وادار كرد؟

ابوبكر عرض كرد: از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: خداوند امت مرا به گمراهى جمع نمى كند، چون جماعت مردم را ديدم و مخالفانى مشاهده نكردم اين مقام را پذيرفتم.

امام على عليه‌السلام : آيا من و گروهى چون سلمان، عمار، ابوذر و... (436) كه از بيعت با تو امتناع ورزيدند، افرادى از اين امت بودند يا نه؟

ابوبكر: آرى شما و همه ايشان از امت بوديد.

امام على عليه‌السلام : در اين صورت حديث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مخالفت اين گروه را، براى خود دليل خلافت محسوب مى كنى؟

ابوبكر: من تا خاتمه كار خلافت، از مخالفت ايشان بى اطلاع بودم و چون مطلع شدم ترسيدم با كنار كشيدنم، مردم از دين برگردند.

امام على عليه‌السلام : بگو چه خصوصياتى را خليفه بايد داشته باشد؟

ابوبكر: خيرخواهى و وفا و عدم چاپلوسى و نيك سيرتى و عدالت خواهى و عالم بودن به كتاب و فصل الخطاب و داشتن زهد و دفاع از مظلومين.

امام على عليه‌السلام : تو را به خدا: اين صفاتى را كه گفتى، آيا در وجود خود مى يابى يا در وجود من؟

ابوبكر: در وجود تو يا اباالحسن عليه‌السلام .

امام على عليه‌السلام : تو را به خدا: آيا دعوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، نخست من اجابت كردم يا تو؟

ابوبكر: البته تو.

امام على عليه‌السلام : آيا سوره برائت را در موسم حج به مشركان من ابلاغ كردم يا تو؟

ابوبكر: بلى؛ تو قرائت كردى.

امام على عليه‌السلام : آيا در موقع هجرت حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من جان خود را سپر آن حضرت قرار دادم يا تو؟

ابوبكر: الحق كه تو بودى.

امام على عليه‌السلام : آيا در روز غدير من مولاى تو و همه مسلمانان شدم يا تو؟

ابوبكر: بلكه، تو.

امام على عليه‌السلام : آيا در آيه زكات، ولايتى كه بر ولايت خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم رديف آمده مربوط به تو است يا من؟

ابوبكر: مربوط به تو است.

امام على عليه‌السلام : آيا پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى مباهله مشركين نصارا با اهل و فرزندان من به سوى آنها خارج شد يا با تو و فرزندانت؟

ابوبكر: نه با شما و فرزندانت خارج شد.

امام على عليه‌السلام : آيا آيه تطهير درباره من و اهل بيتم نازل شده يا درباره تو و اهل بيت تو؟

ابوبكر: يقينا براى تو و اهل بيت تو نازل شد.

امام على عليه‌السلام : آيا در زير كساء من و همسرم و فرزندانم به دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشمول واقع شديم يا تو؟

ابوبكر: بلى تو و اهل و فرزندانت بودند.

امام على عليه‌السلام : آيا منم صاحب آيه يوفون بالنذر و يخافون يوما كان شرده مستطيرا يا تو هستى؟

ابوبكر: البته تويى.

امام على عليه‌السلام آيا تو بودى آنكه آفتاب براى او برگشت تا او نماز خود را خواند سپس آفتاب غروب كرد يا من بودم؟

ابوبكر: تو بودى.

امام على عليه‌السلام : آيا تو بودى آنكه در روز احد از جانب آسمان او را چنين خطاب كردند. لا سيف الا ذوالفقار لا فتى الا على يا من بودم؟

ابوبكر: البته تو بودى...

امام على عليه‌السلام : آيا آنكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را به سوى طايفه جن ماءموريت داد و او ماءموريت را پذيرفت تو بودى يا من؟

ابوبكر: يا على تو بودى.

امام على عليه‌السلام : آيا منم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علم قضا و فصل الخطاب دلالت كرد و فرمود: على اقضاكم يا تويى؟

ابوبكر: تو بودى

امام على عليه‌السلام : آيا تو بودى آن كسى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق او به فاطمه عليها‌السلام فرمود: تو با كسى ازدواج كردى كه از حيث ايمان و اسلام بر همه مقدم است يا من بودم؟

ابوبكر: آن شخص تو بودى.

امام على عليه‌السلام : آيا تو بودى در روز بدر كه ملك هاى هفت آسمان به او سلام دادند، يا من بودم؟

ابوبكر: البته تو بودى (437)...

امام على عليه‌السلام از مناقب خويش مى گفت و ابوبكر آن را تصديق مى كرد. آنگاه امام به او فرمود: پس چه چيز تو را از خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و دين خدا باز داشته و مقامى را كه اهليت آن را ندارى تصاحب كردى؟

ابوبكر در اين حال به گريه افتاد و عرض كرد: راست فرمودى امروز را به من مهلت بده تا در اين مبارزه بينديشم. آنگاه به سوى خانه خود مراجعه كرد. سحرگاه ابوبكر به خدمت امام على عليه‌السلام آمد و گفت: يا اباالحسن دستت را باز كن تا با تو بيعت كنم و ماجراى خواب شب گذشته خود را كه حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او بى اعتنايى كرده و به او فرموده، كه حق را به اهلش بازگرداند را براى حضرت تعريف كرد.

على عليه‌السلام دست خود را گشود و ابوبكر با امام دست بيعت داد و آنگاه امام على عليه‌السلام به او فرمود: اين واقعه را براى مردم در مسجد بازگو كنند. ابوبكر به سوى مسجد روان شد، لكن در راه عمر با او برخورد كرد و چون ماجرا را شنيد او را از اين عمل بازداشت. (438)

## 371- خدايا! اين جماعت مرا بيچاره كردند!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام براى اتمام حجت خويش بر مردم و هم براى دفاع از حقوق الهى خويش سه شب متوالى بعد از ارتحال پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در حالى كه حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام را سوار مركب مى كرد و به همراه حسن و حسين عليه‌السلام شبانه در خانه مهاجران و انصار مى رفت و آنان را به بيعت با خود فرا مى خواند. حضرت زهرا عليها‌السلام براى همسر خود از آنان استمداد مى كرد و آنان جز اظهار تأسف كارى نمى كردند و مى گفتند: اگر على عليه‌السلام پيش از ابوبكر به ما روى مى آورد ما هرگز از او روى نمى گردانيديم. امام در پاسخ آنها مى فرمود: آيا شايسته بود كه من بدن مطهر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بدو غسل و كفن و دفن در خانه رها سازم و براى بدست آوردن خلافت به ستيز برخيزم. در اين 3 شب فقط جمعا 44 نفر به حضرت پاسخ مثبت دادند. در پايان حضرت به آنها فرمود: كه صبح با سرهاى تراشيده و اسلحه به دست براى عقد پيمان با مرگ آماده شويد اما صبح فقط 4 نفر يعنى: سلمان، ابوذر، مقداد و زبير اجابت فرمان على عليه‌السلام را كردند.

در آن هنگامه حضرت دست هاى خود را بالا برد و چنين گفت: خدايا! اين جماعت مرا بيچاره كردند، آنگونه كه بنى اسرائيل، هارون را، خداوندا تو پنهان و آشكار ما را مى دانى، سوگند به كعبه، سوگند به مسافران كعبه و... اگر نبود پيمانى كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من رسانيده بود همه مخالفان را به رود مرگ مى انداختم و صاعقه هاى هلاكت را فرو مى باريدم، تا بعد از اندك زمانى حقيقت را بفهمند...

و هنوز 10 روز از رحلت پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگذشته بود كه فدك با على عليه‌السلام اهدايى پيامبر به حضرت زهرا عليها‌السلام به دستور خليفه ابوبكر!! اشغال شد و آنچه را كه نبايد مى شد...

## 372- جانشين واقعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى نزد ابى بكر آمد و گفت: اى جانشين رسول خدا، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من وعده فرموده كه سه مشت خرما به من بدهد. ابوبكر گفت: على را نزد من بخوانيد، على عليه‌السلام آمد، ابوبكر گفت: يا اباالحسن! اين مرد مى گويد: كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او وعده فرموده كه سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهيد!!

حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبكر گفت: تعداد آن خرماها را به شماريد، وقتى شمردند ديدند كه هر مشت خرما شصت خرما بوده است.

ابوبكر گفت: به راستى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شب هجرت كه از مكه به سوى مدينه بيرون مى شديم درست فرمودند: كه اى ابابكر، كف من و كف (دست) على در عدل (يا عدد) برابر است. (439)

## 373- حق طرفداران اندكى دارد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى عبدالرحمن بن ابى ليلى در حضور اميرالمؤمنين على عليه‌السلام برخاست و عرض كرد:اى اميرمؤمنان عليه‌السلام از شما پرسش مى كنم تا چيزى را از شما فرا گيرم، البته منتظر بوديم كه درباره كار خودت چيزى بفرمايى اما چيزى نفرمودى. آيا از كار خويش به ما خبر نمى دهى كه آيا (اين سكوت شما) به دليل سفارش پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است يا نظر خودتان چنين است؟ همانا ما درباره شما گفتار فراوانى گفته ايم، و مطمئن ترين آنها همان است كه از زبان خودتان بشنويم و از شما بپذيريم. ما مى گفتيم: اگر حكومت پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست شما مى رسيد احدى با شما به نزاع نمى پرداخت، به خدا سوگند اگر از من در اين باره بپرسند نمى دانم چه بگويم؟

آيا چنين خيال كنيم كه اين جماعت به آنچه كه در آنند از شما شايسته ترند؟ اگر چنين بگويم پس به چه دليل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بازگشت از حجة الوداع شما را نصب نمود و فرمود: اى مردم هر كه من مولاى اويم پس على مولاى اوست و اگر شما از آنان نسبت به آنچه كه آنها در آنند شايسته ترى پس براى چه ما ولايت آنها را بپذيريم؟

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: اى عبدالرحمان همانا خداى متعال پيامبر خود صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت به مردم از شايستگى خود به اين لباسم شايسته تر بودم و همانا از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من سفارشى شده بود كه اگر مرا مسخر خود نموديد، بخاطر اطاعت از خدا اقرار كنم و بپذيريم و همانا نخستين چيزى كه پس از آن حضرت (يا پس از غصب خلافت) از حقمان كاسته و ضايع شد ابطال حق ما در خمس بود پس چون كار ما سست گشت، چوپانى چند از قريش در ما طمع ورزيدند و همانا مرا حقى بر مردم است كه اگر بدون درخواست و درگيرى به من بازگردانند مى پذيرم و به انجامش بر مى خيزم و آن تا مدت معلومى ادامه خواهد يافت و من بسان مردى هستم كه از مردم در مدت معينى طلبى دارد، اگر در پرداخت مال او تسريع كنند آنرا بگيرد و سپاسشان گويد: و اگر به تأخیر اندازند بالاخره آن را مى ستاند بدون اينكه ديگر مورد سپاس قرار گيرد، و من مانند مردى باشم كه راه سهولت و نرمى را پيش مى گيرد اما در نظر مدرم بسان حيوان چموشى جلوه مى كند.

جز اين نيست كه هميشه حق از اين راه شناخته مى شود كه طرفداران اندكى از مردم دارد، پس هرگاه سكوت كردم از من صرفنظر كنيد كه اگر مطلبى پيش آيد كه نيازمند پاسخ باشيد شما را هدايت خواهم كرد، پس تا آنگاه كه من دست مى دارم شما نيز دست از من بداريد. عبدالرحمن گفت: اى اميرمؤمنان بجان خودت سوگند كه شما همانطور كه پيشينيان گفته اند:

بجانب سوگند كه هر كس را خواب بود بيدار نمودى، و بگوش هر كسى كه گوش شنوا داشت رسانيدى (440)

## 374- بيعت اجبارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عدى بن حاتم مى گويد: به خداوند سوگند! ددر طول عمرم هرگز دلم به حال كسى آنطور كه به حال على عليه‌السلام در هنگام بردنش نزد ابوبكر براى بيعت نسوخته است؛ مهاجمان در حالى كه بازوان على عليه‌السلام را بسته بودند حضرت را كشان كشان پيش خليفه بردند. در ميان اين مهاجمان خالد بن وليد، عبدالرحمان بن عوف، عمربن خطاب، زيدبن سالم، قنفذ، اسيدبن حضير و سلمة بن اسلم به چشم مى خوردند. سلمان مى گويد: چون حضرت را نزد ابوبكر بردند عمر از او خواست تا بيعت كند و گرنه او را خواهد كشت. حضرت فرمود: با كشتن من بنده خدا و برادر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كشته ايد و دلايل خود را بر ولايت خود بيان داشت.

سرانجام چون ابوبكر مقاومت امام را ديد گفت: اگر بيعت نكنى تو را به آن مجبور نمى كنم. آنگاه حضر به عنوان تظلم خود را به قبر پاك پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانيد و با ناله سوزناك همان آيه اى را كه هارون در وقت شكايت از بنى اسرائيل به حضرت موسى عليه‌السلام خوانده بود را قرائت كرد:

اى برادر پس از تو اين گروه مرا ناتوان شمردند و نزديك بود كه مرا بكشند...

## 375- خليفه در منزل عباس بن عبدالمطلب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در ميان بزرگان، عباس بن عبدالمطلب عموى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جمع مسلمانان از موقعيت بالايى برخوردار بود و بايد به طريقى او را به امر بيعت با خليفه متقاعد مى ساختند.

بنابراين دو شب پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوبكر به همرده عمر و ابوعبيده و مغيرة بن شعبه راهى خانه عباس شدند و ابوبكر ماجراى خلافت خويش را بيان كرد و از او خواست كه از سايرين تبعيت كند... سپس به او نيز وعده ها داد.

عباس در جواب او چنين گفت:

... تو اى ابوبكر، اگر اين امر را به واسطه نزديكى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست آوردى؟ كه در واقع حق ما را تصاحب كرده اى. اگر با راءى و اجماع مسلمانان به خلافت رسيدى كه ما نيز از مؤمنان هستيم و ما به خلافت تو رضايت نداريم. و اما آنچه را كه مى خواهى به من و فرزندانم بدهى، اگر حق خلافت به تو اختصاص دارد كه براى خود نگهدار، اما اگر حق مؤمنان است كه مسلما تو را در بخشش آن حقى نيست. آنان وقتى كه چنين ديدند از نزد عباس ناميدانه خارج شدند. (441)

## 376- تو در رديف كافرانى!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از غصب فدك ماءموران خليفه بازور سرنيزه كارگران حضرت فاطمه عليها‌السلام را از باغ فدك بيرون كردند و خود امور آنجا را به دست گرفتند. حضرت فاطمه عليها‌السلام با گروهى از زنان بنى هاشم به قصد بازگيرى حق خود در مسجد پيش خليفه حاضر شد. ابتدا حضرت براى محاكمه او خطبه مفصلى را ايراد كرد، آنگاه به ابوبكر فرمود: چرا مرا از حق مسلم خويش بازداشتى؟ ابوبكر پاسخ داد: از پدرت شنيدم كه فرمود: پيامبران از خود چيزى به ارث نمى گذارند. حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: فدك را پدرم در حال حيات خود به من بخشيده بود (يعنى ارث نبود بلكه بخششى بوده در زمان حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و من در زمان او مالك فدك بودم.

خليفه از حضرت فاطمه عليها‌السلام شاهد طلبيد!!!

حضرت در جواب فرمود: آيا از من كه از محصول آن برداشت مى كردم و فدك در اختيارم بوده شاهد مى خواهى، يا از آنان كه فقط ادعايى بيش ندارند؟

ابوبكر راضى نشد كه فدك را پس دهد؛ لذا حضرت فاطمه عليها‌السلام امام على عليه‌السلام و حسنين عليهم‌السلام و ام ايمن و غلامى از غلامان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نام رياح و اسماء بنت عميس را بعنوان شاهد معرفى كردند.

همه گواهان معرفى شده، مالكيت حضرت فاطمه عليها‌السلام را در مورد فدك در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تأئید كردند، در آن ميان باز على عليه‌السلام پس از اقامه شهادت شهود، خليفه را به اشتباه خود متوجه ساخت، زيرا از كسى خليفه طلب شاهد كرده كه خود مالك قطعى آن با على عليه‌السلام بوده است.

خليفه از على عليه‌السلام گواه خواست.

حضرت فرمود: مدت هاست كه فدك در اختيار ماست و اضافه كرد: آيه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا در حق چه كسانى نازل شده است؟ در حق ما، يا در حق غير از ما؟

ابوبكر گفت: اين آيه در حق شما نازل شده!!!

امام فرمود: با اين حساب اگر شهودى بالفرض شهادت به گناه دختر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دهد، چه حكمى خواهى داد؟

ابوبكر گفت: مانند ساير زنان مسلمان عمل كرده و به او حد جارى مى كنم!!!

حضرت فرمود: در اين صورت تو در رديف كافران قرار مى گيرى، زيرا شهادت خدا را به طهارت و پاكى فاطمه عليها‌السلام رد كردى و شهادت مردم را بر عليه او قبول مى كنى.

اكنون نيز در مورد فدك چنين مى كنى!!!

## 337- شوراى ساختگى، نقشه اى شيطانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالفتاح عبدالمقصود در كتاب الامام على عليه‌السلام مى نويسد: عمربن خطاب اگر چه در وصيت خود شخص معينى را در مقام خلافت انتخاب نكرد اما بر اساس نقشه اى ميان 6 نفر، خلافت را محدود كرد. بعد اضافه مى كند نويسنده كه: آيا خليفه با ترسيم اين نقشه، على عليه‌السلام را از خلافت محروم نكرد؟ و اگر شورا اين است است، پس عمر چه حق انتخابى براى مردم قايل مى شود؟ به هر حال وقتى عمر اعضاى شورا را به حضور خواست و پس از گفتگويى كوتاه رو به ابوطلحه انصارى كرد و گفت: پس از آنكه مرا به خاك سپردند، 50 نفر از انصار را جمع كنيد و شمشيرها را از نيام بيرون كشيد. اين 6 نفر (442) را در خانه اى محبوس كنيد و 3 روز به آنها مهلت دهيد. در اين 3 روز آنها بايد از ميان خودشان يك نفر را به خلافت انتخاب كنند؛ اگر پس از 3 روز؛ 5 نفر از آنها به انتخاب يكى از آن 6 تن، موافق بودند و يكى مخالف بود، گردن آن يك نفر مخالف را با شمشير بزنيد، و اگر 4 نفر از آنها موافق بودند و دو نفر ديگر مخالفت ورزيدند، سر آن دو نفر مخالف را با شمشير از تن جدا كنيد، اگر براى انتخاب هر دو طرف بربر شدند، يعنى 3 راءى در يك طرف و 3 راءى در طرف ديگر جمع شد، در آن حال عبدالله بن عمر را حكم قرار دهيد و اگر به حكم او نيز گردن ننهادند، آن سه نفرى راءى شان معتبر است كه عبدالرحمان بن عوف جزو آنهاست و شما بايد جانب آنها را بگيريد. سپس اگر آن سه نفر ديگر مخالفت كردند، گردن بزنيد و اگر پس از انقضاى مدت سه روز، راءى ايشان به چيزى تعلق نگرفت و با هم مخالفت كردند در اين صورت هر 6 نفر را به ديار عدم بسپاريد و مسلمانان براى خود زمامدار ديگرى انتخاب كنند.

گفتنى است سعدابى وقاص و عبدالرحمان بن عوف هر دو از قبيله زهره بودند ضمنا عبدالرحمن بن عوف علاوه بر پيمان اخوت با عثمان؛ با خواهر ناتنى عثمان نيز ازدواج كرده بود از طرفى طلحة بنى تميمى مخالف على عليه‌السلام بود پس بدين صورت على عليه‌السلام فقط يك راءى مى آورد، از سوى ديگر عبدالله بن عمر با امام على عليه‌السلام نيز ميانه خوبى نداشت و حكميت او نيز به نفع على عليه‌السلام يقينا تمام نمى شد...

همين كه وصيت عمر در ميان مردم خوانده شد عباس بن عبدالمطلب بزرگ خاندان بنى هاشم و عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى درنگ نزد على عليه‌السلام آمد و گفت: اى برادرزاده بهتر است در اين شورا شركت نكنى، زيرا عمر به اين ترتيب خواسته است كه امر خلافت را به عثمان وا گذارد.

امام فرمود: عمو! من همه اينها را خوب مى دانم، با اين همه در شورا شركت مى كنم تا ثابت شود كه با عضويت من در شورا، عمر مرا شايسته خلافت دانسته است و با اينكه پيش از اين هميشه او مى گفت، نبوت و خلافت در يك خانواده جمع نمى شود و براى اثبات مدعاى خود آن را به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت مى داد لذا من امروز در شورا شركت مى كنم تا معلوم شود كه عمل خليفه با روايت خود او در تناقض است.

به هر تقدير، بعد از دفن خليفه، برگزيدگان عمر، در خانه اى در بسته جمع شدند و به گفتگو پرداختند و ابوطلحه جلو خانه ايستاد و در پى او 50 نفر مرد مسلح آماده باش بودند در جلسه پس از سخنان عوف، طلحه كه مى دانست با وجود على عليه‌السلام و عثمان كسى به او راءى نمى دهد و در ثانى رابطه اش نيز با على عليه‌السلام تيره بود راءى خود را فورا به عثمان داد و به نفع او كنار رفت، زبير راءى خود را به على عليه‌السلام داد و كنار رفت. سعدابى وقاص كه عداوت و كينه اى ديرينه با على عليه‌السلام داشت راءى خود را به عبدالرحمن داد در اين لحظه عبدالرحمن رو به على عليه‌السلام و عثمان كرد و گفت كداميك حاضر است حق خود را به ديگرى واگذار كند و به نفع او كنار رود؟ و چون سكوت آن دو را ديد گفت: من شما را گواه مى گيرم كه خود را از صحنه خلافت بيرون مى برم تا يكى از شماها را برگزينم. آنگاه مردم را در مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمع كرد تا در حضور مردم راءى خود را اعلام كند. سپس رو به امام على عليه‌السلام كرد و گفت: يا اباالحسن آيا دست بيعت به تو بدهم تا بر طبق كتاب خدا و سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و روش و برنامه شيخين (ابوبكر و عمر) عمل كنى؟ حضرت با كمال مردانگى فرمود: من برنامه ديگران را قبول ندارم و فقط مطابق كتاب خدا و سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نظر خود عمل مى كنم.

آنگاه عوف رو به عثمان كرد و كف دست خود را به دست عثمان داد و همان جمله را تكرار كرد عثمان هم فى الفور گفت: سوگند مى خورم كه جز طريق شيخين به راهى نروم. در اين هنگام عبدالرحمن بن عوف خلافت را به عثمان تبريك گفت و براى سومين بار طبقه نقشه اى شيطانى حكومت از مسير ولايت منحرف شد آنگاه امام على عليه‌السلام رو به عبدالرحمن و مردم قريش كرد و با لحن تاءثرآميزى فرمود: امروز اولين روزى نيست كه شما به سبب دشمنى با ما، پشت در پشت هم داده ايد به خدا سوگند كه تو عثمان را به كرسى خلافت سوار نكردى، مگر به اميد اينكه روزى عثمان خلافت را به تو برگرداند. اما در نزد خدا هر روزى شاءنى دارد و هر وقتى اقتضايى.

## 378- خوشحالى بنى اميه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

تاريخ سلطنت بنى اميه در روز زمامدارى عثمان شروع شد. آنان پس از انتخاب او در شورا در اين روز شادى كردند و به تشكيل جلسه اى پرداختند. عثمان در روز اول خلافت خود چون وارد خانه شد آنجا را مملو از اقوام خود ديد و ابوسفيان كه پيرى فرتوت و از دو چشم نابينا بود شخصا در آن جلسه شركت كرد و از ديگران سئوال كرد كه بيگانه اى در بين آنان نيست و چون مطمئن شد، انگار نيروى جوانى خويش را به دست آورده بود رو به حاضرين گفت: اى فرزندان اميه اين حكومت را مانند توپ دست به دست بگردانيد سپس اضافه كرد: نه عذابى هست و نه حسابى و نه بهشتى و نه دوزخى نه حشرى و نه قيامتى. آنگاه از خانه خارج شد و در كنار قبر شريف حمزه سيدالشهداء عليه‌السلام عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاد و در حالى كه بر آن لگد مى زد مى گفت: اى ابا عماره! آن چيز كه براى بدست آوردن آن با شمشير به هم مى تاختيم اينك به دست بچه هاى ما افتاده است و آنها باهم بازى مى كنند!!! عثمان بعد از حكومت؛ بنى اميه را از بيت المال مسلمين سيراب كرد و با على عليه‌السلام فدك را با يك ميليون درهم پول نقد به مروان بن حكم بخشيد و معاويه و مروان بن حكم و وليدبن عقبه و عمرو عاص و... را بر مسلمانان مسلط كرد و آنها هم به فساد و چپاول مردم پرداختند و در كنار آنها طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعدابى وقاص و زيدبن ثابت و تمامى آنها كه در روى كار آمدن عثمان نقشى داشتند ثروتهاى كلانى اندوختند و عمارتهاى مجللى بنا كردند كه مفصل بخشش هاى عثمان به اطرافيان خود در جلد 8 كتاب شريف الغدير مضبوط است.

## 379- وقف كردن چاه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

باغبان حضرت امير عليه‌السلام مى گويد: باغى كه ما داشتيم كم آب بود در اين باغ حضرت كند و كاو كردند، حضرت مى خواست چاه يا چشمه اى را در اين باغ احداث كند، چندين بار مى آمد و كلنگ مى زد ولى آب نمى جوشيد و بالا نمى آمد تا اينكه روزى آمد و كلنگ را گرفت و شروع به كار كرد تا اينكه نفس هاى على بن ابيطالب عليه‌السلام در اثر خستگى كار به گوشم مى رسيد. آنقدر كند و كاوها كرد تا آب جوشيد. همين كه آب از چشمه يا چاه جوشيد من ديدم صيغه وقف را على بن ابيطالب عليه‌السلام جارى كرد و فرمود: هذه صدقة و ديگر مهلت نداد. (443)

## 380- سلام جبرئيل و همراهان به على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام به اصحاب شوراى فرمايشى كه عمر دستور تشكيل آن را داده بود فرمود: آيا در بين شما كسى هست كه چون من باشد كه در يك ساعت سه هزار ملائكه كه جبرئيل و ميكائيل هم در ميانشان بودند بر او سلام كند. آن شبى كه در چاه بدر رفتم تا در اجراى امر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از چاه آب بياورم؟ همه اعضاى شوراى تعيين خليفه گفتند: نه، كسى به منزلت تو نيست. (اما شرح ماجرا) در شب جنگ بدر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود فرمود كيست امشب براى ما برود آب بياورد اصحاب همگى سكوت كردند، حضرت على عليه‌السلام مشك آبى برداشت و به طرف چاه بدر آب رسيد و آن چاهى بود بسيار گود و تاريك، آن حضرت دلو آب را نيافت تا از چاه آب بكشد، لاجرم خود به درون چاه رفت و مشك را پر از آب كرد و بيرون آمد وقتى به سمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رفت ناگهان باد سختى در گرفت كه حضرت از شدت آن باد نشست تا آن برطرف شد. سپس برخاست و حركت كرد، مجدد باد سختى درگرفت كه حضرت از شدت آن نشست تا آن باد برطرف شد، سپس برخاست و حركت كرد، ولى مجدد باد سختى همانند آن باد قبلى آمد، آن حضرت نشست تا آن نى رد شود، سپس حضرت برخاست و خود را به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رساند. حضرت پرسيد: يا اباالحسن براى چه دير آمدى؟ عرض كرد: سه مرتبه باد شديدى وزيدن گرفت كه بسيار سخت بود و مكث من به جهت برطرف شدن آن بادها بود. حضرت فرمود: يا على عليه‌السلام مى دانى آنها چه بود؟ عرض كرد شما بفرماييد حضرت فرمود: اولين بار جبرئيل بود با هزار فرشته كه بر تو سلام كردند و پس از آن اسرافيل با هزار فرشته بود كه بر تو سلام كردند اينها براى كمك به ما فرود آمده اند. (444)

## 381- شخصيت مستقل و مستحكم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روز جمعه اى بود و خليفه دوم عمر بر روى منبر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود در اين هنگام امام حسين عليه‌السلام كه كودك خردسالى بود وارد مسجد شد و به خليفه گفت: از منبر پدرم به زير آى! عمر گريه كرد و گفت: راست گفتى اين منبر پدر توست، نه منبر پدر من. على عليه‌السلام در آن مجلس حضور داشت و احتمال مى رفت كه عده اى خيال كنند كه امام حسين عليه‌السلام به تحريك و هدايت على عليه‌السلام چنين سخنى را گفته باشد. لذا آن حضرت در وسط مجلس برخاست و با صداى بلند فرمود: به خدا سوگند گفته حسين عليه‌السلام از ناحيه من نيست. عمر نيز قسم ياد كرد و گفت: يا اباالحسن عليه‌السلام راست مى گويى من هرگز شما را در گفته فرزندت متهم نمى كنم، يعنى حسين عليه‌السلام را مى شناسم او با اين كه كودك است شخصيت ممتاز و مستقلى دارد. (445)

## 382- شفاعت على عليه‌السلام از عمار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابويحيى مولاى معاذبن عفراء انصارى مى گويد: روزى عثمان كسى را نزد ارقم بن عبدالله خزانه دار بيت المال فرستاد و گفت: صدهزار درهم به من وام ده، ارقم گفت: يك قبض رسيد براى اطمينان خاطر مسلمين بنويس. عثمان گفت: اى بى مادر بتو چه مربوط است؟ تو خزانه دار ما هستى. چون ارقم اين را شنيد نزد مردم آمد و گفت: اى مردم مواظب مال خودتان باشيد من تا به حال فكر مى كردم خزانه دار شما هستم و تا امروز نمى دانستم كه خزانه دار عثمان هستم، اين را گفت و به منزل خود رفت اين خبر به گوش عثمان رسيد آنگاه او به سوى مردم در مسجد رفت سپس بر منبر رفت و گفت...

مردم! همانا ابوبكر، بنى تيم را بر ديگران مقدم مى داشت و عمر نيز بنى عدى (446) را بر همه مردم مقدم و برتر مى داشت به خدا سوگند من بنى اميه را بر تمامى مردم مقدم و برتر خواهم داشت... اين بيت المال از آن ماست هر گاه به آن نيازمند شديم. از آن برگيريم، هر چند بر ديگران ناخوش آيد، عماربن ياسر گفت: اى مسلمانان گواه باشيد كه اين كار براى من ناخوشايند است. عثمان گفت: هان توهم اينجائى؟ سپس از منبر فرود آمد و عمار را زير دست و پاى خود انداخت و آنقدر لگد به وى زد تا او از هوش رفت آنگاه عمار را به منزل ام سلمه بردند، اين واقع بسيار بر مسلمانان گران آمد... راوى گويد به عثمان خبر دادند عمار نزد ام سلمه است عثمان كسى را نزد ام سلمه فرستاد و گفت: اين جماعت با اين مرد فاجر به چه جهت در منزل تو گرد آمده اند؟ همه آنها را از نزد خود بيرون كن. ام سلمه گفت: به خدا جز عمار و دو دختر او كسى ديگر نزد ما نيست، اى عثمان! از ما درو شو و قدرت خود را به جاى ديگرى ببر اين مرد يار و همدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه بخاطر اعمال تو در حال جان دادن است. عثمان از كار خود پشيمان شد و طلحه و زبير را فرستاد تا نزد عمار رفته از او دلجويى كنند، اما عمار آنها را نپذيرفت پس از آن عمار كمى بهبود يافت و بسوى مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت.

در همين حال كسى بر عثمان وارد شد و خبر مرگ ابى ذر را از زبده آورد عمار كه در آنجا بود گفت: خداوند اباذر را از جانب همه ما رحمت فرستد، عثمان به وى گفت: پس از اين هم تو به آنجا خواهى رفت... (در اينجا عثمان دشنام و فحش زشتى به عمار داده) و ادامه داد: تو گمان مى كنى من از اينكه او را تبعيد كرده بودم پشيمانم؟ عمار گفت: نه بخدا سوگند من چنين پندارى ندارم، عثمان گفت: تو نيز به همانجايى كه ابوذر بود برو، و تا ما زنده هستيم باز نگرد، عمار گفت: مى روم به خدا سوگند مجاورت با درندگان بيابان براى من محبوب تر از مجاورت با توست. پس عمار براى خروج مهيا شد ولى بنى مخزوم نزد اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رفتند و از آن حضرت درخواست كردند كه با آنها نزد عثمان آيد و او را از تبعيد عمار منصرف سازد. على عليه‌السلام با آنان رفت و با نرمش از عثمان خواست كه از تبعيد عمار صرف نظر كند تا اينكه او درخواست حضرت را پذيرفت. (447)

## 383- خانه نشين مظلوم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از مراسم تدفين و نماز بر پيكر مقدس رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جماعتى از بزرگان بنى هاشم در خانه مولى على عليه‌السلام جمع شدند زبير بن عوام از جمله آنها بود در اين جلسه زبير شمشير خود را از نيام بركشيد و گفت: شمشير به نيام نمى كنم مگر آن كه مردم با على عليه‌السلام بيعت كنند اين خبر به ابوبكر و كارگزاران خلافت گزارش شد. عمر با جمعى از مهاجرين و انصار به خانه على عليه‌السلام آمد، عمربن خطاب فرياد كشيد! بايد جملگى از خانه خارج شويد و با ابوبكر بيعت كنيد و گرنه به خدا سوگند كه خانه را آتش مى زنم زبير با شمشير برهنه خارج شد، ولى پايش به زمين گرفت و افتاد و مهاجمان شمشير زبير را گرفته و به ديوار كوبيدند، ديگر افراد نيز از خانه على عليه‌السلام خارج شدند و مهاجمان گرداگرد آنها را محاصره كرده و اجبارا به حضور ابوبكر آوردند و گفتند: اگر بيعت نكنيد خون شما به هدر خواهد رفت. بنى هاشم بيعت كردند و عمر به على عليه‌السلام گفت: بيعت كن، على عليه‌السلام فرمود: اگر بيعت نكنم چه خواهى كرد؟ عمر گفت: در آن صورت تو را خواهيم كشت. على عليه‌السلام فرمود: آيا برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى كشيد. عمر گفت: تو را رها نخواهيم كرد جز اين كه خواه ناخواه بيعت كنى. على عليه‌السلام فرمود: پستان خلافت را بدوش كه نيم دوشاب، از آن توست اساس حكومت او را استوار كن تا فردا زمام خلافت را در دست تو بگذارد، بخدا سوگند كه من سخنت را نمى پذيرم و از تهديد تو باكى ندارم. امام عليه‌السلام در آن مجلس فرمود: كارها را به فساد كشاندى و مشورت نكردى و حقوق ما را ناديده گرفتى، حضرت در ادامه اقدامات خود جهت بيدارى مردم به همراه حضرت فاطمه عليها‌السلام در اوائل كار بيعت با ابوبكر شبانه به در خانه هاى مردم مدينه مى رفتند و ياد آور بيعت كهن و ميثاق آنها با خط ولايت مى شدند ليكن حمايتى و اقدامى از طرف مردم نشد و شروع دردناك 25 سال خانه نشينى حضرت آغاز گرديد. (448) لذا على عليه‌السلام فرمود: دست خويش را از بيعت كردن بازداشتم، تا آن كه ارتداد مردمان را ديدم كه به محو نابودى دين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى انجاميد لذا هراسان شدم كه مبادا اگر اسلام و مسلمانان را يارى نكنم، در آن رخنه و يا نابودى را ببينم و آن مصيبتى دردناكتر از تغيير مسير ولايت بود. (449)

## 384- سردارى لايق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوبكر و عمر و عثمان هر كدام در گرفتاريهاى سياسى؛ اجتماعى؛ دينى؛ فقهى؛ جنگى؛ خود از حضرت على عليه‌السلام استفاده مى كردند؛ ولى هيچ كدام از آنها با اطلاع به شايستگى هاى حضرت، به واگذارى مسئوليتهاى حساس حكومت خود به على عليه‌السلام پرهيز مى كردند. ابوبكر در زمينه جنگ با روم با اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشورت كرد، راءى قانع كننده اى از آنها نگرفت لذا از على عليه‌السلام سئوال كرد حضرت فرمود: ان فعلت ظفرت اگر انجام دهى پيروز خواهى شد و در جريان جنگ با مرتدين (جنگ ذوالقصه) ابوبكر قصد كرد كه از مدينه خارج شود و در جنگ حضورى مستقيم داشته باشد، ليكن امام مانع اين تصميم او شد ابن اثير در نام كارگزاران حكومتى خليفه اول نوشته است ابوعبيده امور مالى را بر عهده گرفت و عمر قضاوت را داشت و على بن ابيطالب عليه‌السلام و زيدبن ثابت و عثمان نامه ها را مى نوشتند. (450) در همين زمينه امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد موقعى كه مردم با ابوبكر بيعت كردند اميرالمؤمنين عليه‌السلام از ادعاى خلافت دست كشيد چرا كه مى ترسيد مسلمانان يك باره بسوى بت پرستى بازگردند و نداى لااله الاالله محمد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فراموش شود. على عليه‌السلام چنان صلاح انديشيد كه حق را مسكوت بگذارد تا همه معارف و احكام ريشه كن نشود (451) البته حضرت با خلقى امام گونه خود را از كسى دريغ نمى كرد و به كليه مراجعات خلفا پاسخ مى داد از جمله اينكه: روزى عمر با صحابه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره زمينه اراضى كوفه مشورت كرد برخى گفتند: آنان را بين ما تقسيم كن اما او با على عليه‌السلام مشورت كر. حضرت فرمود: اگر آن را تقسيم كنى براى نسل آينده چيزى نمى ماند آنان را در دست اهالى آن باقى بگذار تا كشت زرع كنند بعد از آنها خراج بگير تا منبع درآمدى بارى مسلمانان باشد. البته در اين دوره (خانه نشينى حضرت) عده اى از ياران آن حضرت در مشاغل حكومتى راه يافتند بى ترديد نمى توان اين حركت را از آنان بدون رضايت امام دانست، چند نمونه از اين موارد عبارتند از 1- استاندارى سلمان فارسى بر مدائن. 2نصب عمار ياسر بر فرماندهى جنگ و امامت جماعت كوفه. 3- انتصاب عثمان بن حنيف و حذيفة بن يمانى براى مساحى و خراج گذارى اراضى كوفه و نصب عمار ياسر در امارت كوفه را مى توان نام برد.

## 385- كوتاه و گويا!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به عمر فرمود: اى عمر در مقام مديريت جامعه سه موضوع را در كارهاى خود انجام بده كه در بر دارنده كليه مسائل مى باشد و تو را از انجام بسيارى از كارها كفايت مى كند و هر گاه اين سه مطلب را مد نظر نگيرى: ديگر اعمال تو نيز سودى نخواهد داشت. عمر پرسيد: آن سه عمل كه جنبه ريشه اى براى يك مدير دارند كدامند؟

على عليه‌السلام فرمود: اقامه الحدود على القريب و البعيد، و الحكم بكتاب الله فى الرضا و السخط، و القسم بالعدال بين الاحمر والاسود.

1- اجرا كردن قانون خدا در مورد نزديكان و بيگانگان، 2- قضاوت كردن به كتاب خدا در حال خشنودى و خشم، 3- توزيع اموال عمومى به عدالت يعنى بين همه بدون در نظر گرفتن هيچ رابطه و تبعيض بين سياه پوست و سرخ پوست. (452)

عمر پس از شنيدن اين سخنان گفت: به جان خودم چه كوتاه و رسا سخن گفتى.

## 386- تجارت و بازرگانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در عصر خلافت عمر بن خطاب روزى جمعى از موالى (مانند اسيران ايرانى و افراد غير عرب) به حضور امام على عليه‌السلام آمدند و از سران قوم خود شكايت كردند و گفتند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تقسيم بيت المال، يا در مساءله ازدواج، ميان عرب و غير عرب، هيچ گونه تبعيضى قائل نبود. سلمان و صهيب در عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با زنان عرب ازدواج كردند ولى اكنون اعراب (سران قوم) ميان ما و خودشان تفاوت قائلند. امام على عليه‌السلام در اين باره با سران قوم گفتگو كرد تا براى رفع تبعيض اقدام جدى كنند ولى سفارش آن حضرت اثرى نبخشيد و آنها فرياد مى زدند: چنين چيزى ممكن نيست، چنين چيزى ممكن نيست. امام على عليه‌السلام در حالى كه از اين جريان خشمناك شده بود نزد شكايت كنندگان آمد و به آنها فرمود: متأسفانه سران قوم حاضر نيستند با شما روش مساوات را پيش گيرند و مانند يك مسلمان داراى حقوق، بطور مساوى با شما رفتار نمايند اكنون كه چنين است.

فاتجرو بارك الله لكم فانى قد سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول: الرزق عشرة اجزاء تسعة اجزاء فى التجاره و واحدة فى غيرها.

يعنى: برويد تجارت كنيد خداوند به شما بركت خواهد داد همانا من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: طريق بدست آوردن معاش روزانه داراى ده شاخه است نه شاخه آن از طريق تجارت است و يك شاخه آن از راههاى ديگر است. (453)

## 387- تعيين مبداء سال هجرى قمرى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى عمر بزرگان اهل مدينه را دعوت كرد و گفت: بهتر است ما همچو ساير اديان، مبداء سال، براى خود تعيين كنيم. مسيحيان مبداء سال را از تولد حضرت عيسى عليه‌السلام مى دانند، لذا ما مسلمانان نيز مبداء سال براى خود تعيين كنيم. هر يك از مشاورين وى نظريه اى دادند، آنگاه عمر رو به حضرت امير عليه‌السلام و عرض كرد: شما هم نظرتان را بفرمائيد، زيرا نظريه شما بر همه نظرات برترى دارد. حضرت فرمود: مبداء سال را از زمان هجرت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مكه به طرف مدينه طيبه معين كنيد و آنگاه دلايلى هم بيان فرمود، لذا با راهنمايى دلايل على عليه‌السلام هجرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، اول سال تاريخ اسلامى قرار داده شد. (454)

## 388- عالمترين مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن ابى الحديد در چند جا به مناسباتى نقل مى كند كه عمر بن خطاب بارها به على عليه‌السلام گفته است كه يا على عليه‌السلام من نسبت به شما در شگفتم، زيرا در مورد هر مشكلى كه از شما سئوال مى شود، كلمه نمى دانم به زبان خود جارى نمى كنى و بدون تأمل، پاسخ سئوال كننده را مى گويى. حضرت على عليه‌السلام پنج انگشت دست خود را به عمر نشان داد و فرمود: عمر اينها چند انگشت است عمر فورا در جواب عرض كرد: پنج انگشت. آنگاه حضرت على عليه‌السلام فرمود: آگاه باش تمامى علوم و پاسخ هر مشكلى و سئوالى در نزد من به همين آسانى است.

## 389- شعر وداع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت امير در حين دفن همسر خود فاطمه الزهرا عليها‌السلام فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكل اجتماع من خليليل فرقة |  | و كل الذى دون الفراق قليل |
| و ان افتقادى واحدا بعد واحد |  | دليل على ان لا يدوم خليل |

يعنى: براى هر جمع دوستانه اى بالاخره جدايى است و آنچه جداى ناپذير باشد بس كم و اندك است.

و فقدان يكى (يعنى فاطمه عليها‌السلام) بعد از ديگرى (يعنى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) براى من دليل آنست كه هيچ رفاقت و انسى را دوام نيست. (455)

## 390- گردآورنده قرآن كريم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نخستين كسى كه به گردآورى و ضبط آيات قرآن پرداخت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام بود، لذا حضرت على عليه‌السلام سوگند ياد كرد ردا بر دوشش نيفكند مگر آنكه قرآن را جمع آورى نمايد و فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من وصيت كرد كه پس از دفن او از خانه خارج نشوم مگر زمانى كه قرآن را گرد آورده باشم...

و حضرت امير عليه‌السلام نيز چنين كرد و چون از گردآورى قرآن فارعلى عليه‌السلام شد گفت: هذا كتاب الله و و قد جمعته من اللوحين البته قرآن كريم قبلا بطور پراكنده موجود بود. لذا حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت على عليه‌السلام فرمود: قرآن در قطعه هاى حرير و كاغذ و پوست پراكنده است و تو آن را جمع آورى كن لذا على بن ابيطالب عليه‌السلام بدين منظور تلاش كرد و قرآن را در پارچه زرد رنگى گردآورى نمود و بر آن مهر زد. (456)

## 391- شروع خانه نشينى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سايبانى در مدينه بود كه مشرف بر بازار مدينه بود، به رسم و آداب ملى اعراب در بروز مسائل و مشكلات مهم مردم زير آن سايبان جمع مى شدند كه به آن سايبان، سقيفه بنى ساعده مى گفتند و امور خود را به مشورت مى گذاشتند. (457)

على ابن ابيطالب عليه‌السلام و زبير بن عوام و طلحه بن عبيدالله در خانه فاطمه عليها‌السلام بودند موقعى كه على عليه‌السلام مشغول غسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و ابوبكر در مسجد راجع به مرگ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن مى گفت به عمر خبر دادند كه انصار در سقيفه بنى ساعده مشغول تعيين خليفه هستند عمر ابوبكر را خبر كرد. آنگاه هر دو با هم به طرف سقيفه رفتند در راه ابوعبيدة بن جراح را كه از هم پيمانان آنها بود را ديدند انصار، اوس و خزرج همه در آنجا جمع بودند. رئيس خزرج سعد بن عباده با حال بيمارى نشسته بود و همه مشغول گفتگو بودند و هر كسى از خود و قوم خود در برترى چيزى گفت و تاءكيد كرد خلافت حق مهاجرين است چرا كه خويشاوندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند!!!

بالاخره يكى از آنها پيشنهاد كرد يك نفر خليفه از انصار و ديگرى از مهاجرين باشد كه هيچ يك نپذيرفتند، دامنه اين گفتگو به مسجد كشيد و برخى از صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غيره به مخالفت برخواستند و نصب خلافت على عليه‌السلام را در 81 روز قبل از آن در واقعه غدير خم كه همه شاهد آن بودند را مطرح و يادآورى كردند. ليكن بيعت در روز دوشنبه 12 ربيع انجام شد و روز سه شنبه ابوبكر در مسجد نشست تا مردم براى بيعت دسته دسته بيايند. عمر نيز با صحبت هاى مهيجى فضائل ابوبكر را بر شمرد. على عليه‌السلام كه در آن وقت سى و سه سال داشت از جمله كسانى بود كه براى احقاق حق خود تلاش كرد ليكن پس از تجهيز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را به مسجد بردند. على عليه‌السلام در مسجد با ابوبكر و ابوعبيده احتجاج كرد و حاضر به بيعت نگرديد و فاطمه زهرا عليها‌السلام نيز در مسجد آمد و از ولايت حضرت دفاع كرد. سلمان، اباذر و بسيارى از اصحاب براى خلافت آن حضرت تلاش كردند ولى در پايان حضرت براى حفظ دين خدا سكوت را در قبال خلافت ابوبكر اتخاذ كرد. (458)

## 392- حجر الاسود گواهى مى دهد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابو سعيد خدرى مى گويد: ما با عمر بن خطاب در اولين حجى كه در زمان خلافتش كرد، رفتيم وقتى عمر داخل مسجد الحرام شد به حجر الاسود نزديك شد و آن را بوسيد و به آن دست ماليد، آنگاه گفت: من حقا مى دانم كه تو سنگى بيش نيستى نه نفعى از تو ساخته و نه ضررى و اگر من نمى ديدم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را مى بوسد و دست به تو مى مالد هر آينه من هيچ گاه تو را نمى بوسيدم و دستهاى خود را به تو نمى سودم در اين حال على عليه‌السلام فرمود: اى عمر! اين سنگ هر آينه نفع مى دهد و ضرر مى رساند. خداوند تعالى مى فرمايد: و به ياد آور اى پيامبر، آن زمانى كه خداوند ذريه بنى آدم را از پشت هايشان بيرون كشيد و انان را بر خودشان گواه گرفت كه آيا من پروردگار شما نيستم. همه آنها گفتند: آرى. و چون آنان را بر امر توحيد گواه گرفت و آنها اقرار و اعتراف كردند به آنكه خداوند پروردگار آنها است اين عهد و پيمان را بر روى پوست نازكى نوشت و به اين سنگ (حجرالاسود) خورانيد، آگاه باش، اى عمر اين سنگ سياه دو چشم دارد و يك زبان و دو لب و در روز قيامت گواهى به برخوردها و آمدن هاى مردم به اينجا را مى دهد و اين سنگ امين خداوند عز و جل در اين مكان است. عمر گفت: اى اباالحسن عليه‌السلام خداوند مرا در جايى كه تو نباشى زنده نگذارد. (459)

## 393- تدابير على عليه‌السلام در توسعه كشاورزى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان فتح ايران به دست مسلمانان كه در زمان خليفه دوم انجام شد يكى از غنائمى كه به دست مسلمانان افتاد قالى بزرگ زربافت كاخ سفيد مدائن بود، اين قالى بيش از 350 متر طول داشت كه مورخان از آن به عنوان بهارستان كسرى ياد كرده اند وقتى كه اين قالى را به چندين قطعه قابل استفاده در آوردند و قطعات آن را بين مسلمانان تقسيم كردند. امام على عليه‌السلام سهميه خود از آن قالى را بهمراه ساير غنائم براى توسعه كشاورزى و توليد به كار برد. آنگاه قنات ويران شده اى را خريد و بازسازى كرد و سيصد هزار هسته خرما كاشت و آنها را با آب همان قناعت آبيارى كرد و به اين ترتيب نخلستان عظيمى را به وجود آورد و غذاى هر روز مردم را تاءمين نمود. آنگاه يك قسمت از آن نخلستان و قنات را براى مجاهدان در راه و قسمت ديگرش را براى مستمندان وقف كرد تا محصول هر ساله آن دو راه مصرف گردد. (460)

## 394- على عليه‌السلام در كنار سلمان فارسى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سلمان در مدائن بيمار شد او ساعات آخر عمر خود را مى گذراند به همسرش بقيره گفت: منتظر باش كه به زودى مرا در بسترم بى روح مى يابى. سپس به اطرافيان خود حذيفه، سعد و قاص و اصبغ بن نباته فرمود: خانه را خلوت كنيد، ناگاه امام على عليه‌السلام وارد خانه شد و پرسيد حال سلمان چطور است؟ سپس به بالين سلمان آمد و روپوش را به كنارى زد سلمان لبخندى زد. امام عليه‌السلام به سلمان فرمود: آفرين بر تو اى بنده صالح خدا هنگامى كه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملاقات نمودى چگونگى رفتار اين قوم، با برادرش را برايش تعريف كن. سلمان از دنيا رفت. امام على عليه‌السلام جنازه او را غسل داد و كفن كرد و بر كفن او اين دو بيعت شعر را نوشت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و فدت على الكريم بغير زاد |  | من الحسنات و القلب السليم |
| و حمل الزاد اقبح كل شيى |  | اذا كان الوفود على الكريم |

يعنى: بر شخص كريم و بزرگوارى وارد شدم بى آنكه توشه نيك و قلب پاك داشته باشم ولى هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار بردن توشه نزد او قبيح ترين چيز است. (461)

## 395- اتمام حجت على عليه‌السلام با ابوبكر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نشستن ابوبكر بر مسند خلافت، روزى على عليه‌السلام با ابوبكر ملاقات كرد و به عنوان اعتراض به او فرمود: ظلمت و فعلت يعنى: ظلم كردى و بر مسند خلافت نشستى ابوبكر گفت: از كجا معلوم مى شود كه امروز من ظلم كرده باشم و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما را شايسته خلافت دانسته نه مرا!!

على عليه‌السلام : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اين كار آگاهى دارد و مرا حق و تو را باطل مى داند.

ابوبكر: چگونه من با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اينكه از دنيا رفته ملاقات كنم و از او سئوال كنم و حق و باطل قضيه را بفهمم مگر اينكه در عالم خواب به حضورش برسم و جريان را به من بفرمايد.

على عليه‌السلام : من حاضرم كه هم اكنون تو را نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ببرم و آن حضرت حقيقت را به تو بگويد.

ابوبكر اعلام آمادگى كرد و همراه على عليه‌السلام با هم به مسجد قبا رفتند. على عليه‌السلام در آن مسجد به اعجاز الهى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به ابوبكر نشان داد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و به ابوبكر رو كرد و فرمود: (اعتزل عن ظلم اميرالمؤمنين از ظلم كردن به امير مؤمنان على عليه‌السلام دورى كن. ) ابوبكر از مسجد بيرون آمد و تصميم گرفت زمام امور خلافت را به دست على عليه‌السلام بسپارد در مسير راه با عمر ملاقات كرد و جريان ديدار خود را با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد قبا و گفتار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى عمر شرح داد، عمر به او تندى گفت: (اسكت اما عرفت قديما سحر بنى هاشم بن عبدالمطلب خاموش باش اى ابوبكر آيا از قديم الايام سحر و جادوگرى فرزندان هاشم پسر عبدالمطلب را نشناخته اى)؟! (462)

## 396- پاك طينتى ارادتمند على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

علامه حلى (ره) مى گويد: پدرم براى من نقل كرد، روزى به طرف يكى از دروازه هاى بغداد رفتم وقتى كه از آن وارد شدم احساس كردم خيلى تشنه ام به بعضى از همراهان گفتم براى من آب بياوريد آنها براى تهيه آب رفتند و من و ساير دوستانم در انتظار آب در آنجا توقف كرديم در اين ميان دو كودك بازى مى كردند و يكى از آنها به ديگرى مى گفت: اما بر حق على بن ابيطالب امير مؤمنان عليه‌السلام است ولى ديگرى مى گفت: بلكه رهبر مردم بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شخص ديگرى است به ناگه من اين حديث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام كه با تو دوستى نمى كند مگر مؤمن و با تو دشمنى نمى كند مگر ولد حيض. ناگاه ديدم زنى كه سخن مرا شنيده بود نزديك آمد و گفت: اى آقاى من تو را به خدا آنچه را گفتى، بار ديگر براى من بگو گفتم حديثى بود كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده نيازى به ذكر مجدد آن نيست او اصرار كرد كه بايد حديث را بخوانى من هم حديث را براى او خواندم آن زن كه مادر آن دو كودك بود گفت: اى آقاى من سوگند به خدا اين خبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راست است. اين دو گودك هر دو فرزند من هستند. آنكه على عليه‌السلام را دوست دارد پاك زاده است ولى آنكه با على عليه‌السلام دشمنى مى كند جهتش اين است كه من در حال حيض بودم كه نطفه او بسته شد. (463)

## 397- غصب خلافت و مظلوميت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام براى يك يهودى از امتحانات الهى كه آن حضرت از آنها سر بلند بيرون آمده است توضيح مى داد و در بن اين بيان ناله هاى مظلوميت آن حضرت بيشترين بخش تكان دهنده آن را تشكيل مى دهد هم اكنون اصل داستان:

على عليه‌السلام در بين اصحاب خود بعد از جنگ نهروان در مسجد كوفه نشسته بود كه در پاسخ به سئوال يك يهودى مطالب زير را بيان فرمودند:

اى برادر يهودى كسى كه پس از پيغمبر براى امر خلافت مسلمين به پا خواست همه روزه وقتى كه مرا مى ديد از من عذر خواهى مى كرد و بر خلاف آنچه كه حق مرا غصب كرده و بيعت مرا شكسته بود با من رفتار مى كرد و از من حلاليت مى خواست... من با خود مى گفتم خلافت چند روزه او مى گذرد و سپس حقى كه خداوند براى من ايجاد نموده به آسانى به من باز مى گردد... در مطالبه حق خويش نزاعى به راه نيانداختم تا يك وقت يكى به صلاى من جواب مثبت دهد و ديگرى پاسخ منفى و در نتيجه كار به منازع و گفتگو و مشاجره بيانجامد جمعى از خواص اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه بخوبى مى شناختم و خير خواه خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قرآن و اسلام بودند پنهان و آشكار بنزد من در رفت و آمد بودند و مرا دعوت مى كردند كه حق خود را باز پس گيرم و آمادگى خودشان را براى فداكارى در راه اداى بيعتى كه از من بگردن آنها بود اعلام مى كردند ولى من مى گفتم آرام باشيد و اندكى صبر كنيد. شايد خداوند بدون جنگ و خون ريزى و به آسانى حق از دست رفته مرا به من بازگرداند... چون عمر زمامدار اولى (ابوبكر) به سر رسيد و مرگش فرا رسيد زمام امور را پس از خود بدست رفيقش (عمر بن خطاب) سپرد اين هم مانند گذشته، گرفتارى ديگرى براى من شد و دوباره حقى كه خداوند براى من قرار داده بود از من گرفته شد، باز اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه بعضى از آنان هم اكنون زنده اند و بعضى مرده اند گرداگرد من جمع شدند و همان را گفتند كه در جريان قبلى گفته بودند، من نيز از گفتار پيشين خود تعدى نكردم و آنان را به صبر و آرامش و يقين دعوت كردم چرا كه مى ترسيدم مبادا اجتماع مردم تباه شود آن اجتماعى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سياستى عميق آن را تشكيل داده بود... مسلم يك چنين اجتماعى را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خون دل فراهم آورد من از همه سزاوارتر بودم كه نگذارم از هم بپاشد و به راهى نكشانم كه روى نجات نبيند و تا پايان عمر گرفتار باشند و من اگر آنروز خود را كانديد خلافت مى كردم و مردم را به يارى خويش مى خواندم مردم درباره من يكى از دو كار را مى كردند يا پيروى از من مى كردند، و با مخالفين من مى جنگيدند كه اگر عده شان كم بود طبعا كشته مى شدند، و يا مردم از يارى من سرباز مى زدند كه آن وقت به واسطه اين سرباز زدن و تقصير در يارى از ولايت من و خوددارى از اطاعت من كافر مى شدند.

اى يهودى: ديدم چاره اى نيست جز اينكه جام هاى غم و اندوه را سركشم و آه هاى سرد را در قفس سينه نگهدارم و دامن صبر و شكيب از دست ندهم تا موقعى كه خداوند گشايشى عطا فرمايد يا هر طور كه صالح مى داند دادرسى فرمايد: سپس على عليه‌السلام رو به اصحاب خود كرد و فرمود: آيا چنين نبود، همه آنها گفتند: چرا يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام . (464)

## 398- على عليه‌السلام از امتحانات الهى مى گويد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام بعد از جنگ نهروان در مسجد كوفه در پاسخ به سئوال يك يهودى از امتحانات الهى كه سربلند از آنها بيرون آمده است توضيح مى دهد و زندگى مظلومانه خود مى فرمايد:

... اى برادر يهودى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگامى كه زنده بود رياست همه امت خود را به من واگذار نمود و از همه آنانكه حضور داشتند بيعت گرفت كه بدستورات من گوش فرا دهند. (با نزديك شدن مرگ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور فرمود: لشكرى در ركاب اسامة بن زيد تشكيل شود، با اينكه بيمارى و مرگ گريبان آن حضرت را گرفته بود از عرب زادگان و طائفه اوس و خزرج و ديگران كه بيم آن مى رفت بيعت مرا بشكنند و با من به ستيز برخيزند و يا به خاطر اينكه من پدر و يا فرزند و يا فاميل و يا دوستانشان را كشته بودم به ديده دشمنى به من نگاه مى كردند خواست تا در لشكر اسامة باشد لذا كسى نماند مگر اينكه (طبق فرمان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) همه به همراه اين لشكر رفتند حتى از مهاجرين و انصار و مسلمانانى كه سست عقيده بودند و منافقين همه را بزير پرچم اسامة كرد تا يك دسته از مردم پاكدل در حضور آن حضرت بمانند... و در خلافت و زمامدارى پس از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى نباشد كه با من مخالفت كند. سپس آخرين كلامى كه درباره كار امت فرمود: اين بود كه: دستور داد لشكر اسامة حركت كند و احدى از افراد لشكر حق بازگشت ندارد و دستور اكيد در اين باره صادر فرمود، و تا آنجا كه ممكن بود نسبت به اجراى اين دستور تاءكيد فرمود ولى همين كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات كرد، من ناگهان ديدم كه عده اى از افراد زير پرچم اسامة پادگان نظامى خود را ترك گفته و از محل خدمت سرباز زده و دستور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه فرموده بود در ركاب فرمانده خود باشند... زير پا گذاشتند... و سواره و شتابان به مدينه بازگشتند تا رشته بيعتى را كه خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بگردن آنان بسته بود باز كنند و بازگردند و تا پيمانى را كه با خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بگردن آنان بسته بود باز كنند و بازگردند و تا پيمانى را كه با خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشتند بشكنند و شكستند و با هو و جنجال... بطور خصوصى پيمانى براى خود بستند بدون اينكه با يك نفر از ما بنى عبدالمطلب مشورتى كنند... من كه سرگرم تجهيز جنازه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم... اينان از اين فرصت استفاده نمودند و نقشه خود را عملى نمودند. اى برادر يهودى! در چنين موقعى كه من بزير با مصيبتى به آن سنگينى و فاجعه اى به آن عظمت قرار داشتم... اين گونه رفتار با من، نمكى بود بر زخم دل من، پاشيده شد ولى من دامن صبر از دست ندادم... سپس على عليه‌السلام رو به اصحاب خود كه گرداگرد حضرتش را در مسجد كوفه فرا گرفته بودند كرد و فرمود: مگر چنين نبود. عرض كردند چرا يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام . (465)

## 339- فريادرس يتيمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

دو يا سه روز بود كه عثمان خليفه شده بود كه زن و مردى دست دختر 14 ساله اى را گرفته و به پيش او در مسجد آوردند و گفتند: اين دختر يتيم بود و در 7 سالگى پدر و مادرش را از دست داد هيچ چيزى نداشت ما به حكم اسلام و انسانيت او را تحت تكفل خود آورديم تا امروز در تربيت و نگهدارى او نيز همت گماشتم و همچون فرزندمان او را بزرگ كرديم اما او با يك جوان بر خلاف شرع خلاف كرده و دوشيزگى خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله اى بيايد و دختر يتيم را ببيند تا اگر قضيه درست است به حد شرعى مجازاتش كند قابله هم پس از تحقيق تصديق كرد كه دختر با كره نيست. دختر سر بزير افكنده و مدام گريه مى كرد عثمان به او گفت: بگو ببينم مگر از حدود الهى باكى نداشتى كه عفاف خود را به هدر دادى و اين رسوايى را به بار آوردى. دختر گريه مى كرد و جواب داد، خدا مى داند من گناهى ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم كه اين دختر بى عفتى كرده و به جاى دو شاهد، شش شاهد دارم كه اين دختر، را با مردى بدكار نيمه عريان ديده اند و شاهدان را به عثمان معرفى كرد. آنها همه گواهى دادند كه آن دختر را با مردى ناشناس در خرابه اى ديده اند دختر هم گريه مى كرد و اظهار مى داشت كه خدا را گواه مى گيرم دست مردى به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمى توانست با اطمينان خاطر فتوى دهد. لذا سخت بيچاره شده بود احساس مى كرد كه به على عليه‌السلام سخت محتاج است اما رويش هم نمى شد كه دست به دامن على عليه‌السلام بشود و از احاطه اش در فن قضاوت كمك بگيرد، بالاخره پيامى با اين لحن به على عليه‌السلام داد. يا اباالحسن عليه‌السلام ادرك امة محمد يا على امت محمد را درياب على عليه‌السلام به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنايت به مصالح مردم غفلت نمى ورزم. بگوييد چه پيش آمده است. عثمان جريان را گفت على عليه‌السلام شاهدان قضيه را يك به يك جداگانه خواست، شاهد اول آمد و على عليه‌السلام دستش را گرفت و به زاويه اى از مسجد برد و از او پرسيد خوب توضيح بدهيد اين دختر را در كجا، و چگونه ديده ايد؟ او گفت: در خرابه اى در سمت شرقى قبيله ى بنى نضير. حضرت از قيافه و سن مرد بدكاره نيز سئوال كرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود اين دختر با آن مرد بدكاره كجا ديدى عرض كرد: يا على عليه‌السلام در نخلستان آل وائل ديدم... و سئوالات بعد حضرت. حضرت فرمود: شهادت دادن كافى است قضيه روشن است، قنبر برو شمشيرم را بياور، على عليه‌السلام با قيافه اى ملتهب و عصبانى پيش آمد و به آن زن انصارى گفت: اى زن مرا مى شناسى، عرض كرد بلى يا على عليه‌السلام . در اين هنگام قنبر شمشير برهنه اى جلوى على عليه‌السلام گذاشت. على عليه‌السلام با آهنگى خشن فرمود: بحق قبر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اگر راست نگويى تو و گواهان ترا به همين شمشير در همين مسجد به سزايتان خواهم رسانيد بگوييد ببينم چه بلايى به سر اين دختر آورده ايد. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض كردند: يا اباالحسن عليه‌السلام ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگى اين دختر انحرافى نديديم. اين زن همسايه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهيم زن نيز اقرار كرد و عرض كرد: يا على عليه‌السلام اين دختر در خانه ى ما به سر مى برد بزرگ شد و قشنگ شد و من مى ترسيدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسى كند دستور دادم دست و پايش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بكارت او را برداشت و بعد تهمتش زدم كه... قضيه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابكار را كه مايه ى چنين سر و صدايى شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر يتيم را به عقد خود در آورد. بعد على عليه‌السلام دستور داد آن زن جنايت كار به پرداخت كابين بكارت آن دختر محكوم شود و گواهان هم هر يك جريمه اى بپردازند. عثمان جلو آمد و به على عليه‌السلام گفت: يا على عليه‌السلام اين فن را در قضاوت از كجا آموخته اى. اميرالمؤمنين عليه‌السلام تبسم كرد و گفت: از دانيال عليه‌السلام ، پيغمبر بنى اسرائيل... (466)

## 400- قاتل ظاهرى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ماءموران حكومتى مدينه در خرابه اى در بيرون شهر سركشى كرده و در آنجا مردى را كشته شده يافتند و چند متر آن طرف تر او مردى را كه كارد خون آلودى در دست داشت يافتند، ماءموران جنازه بى سر را به همراه قاتل كارد بدست به حضور عمر بردند تا حكم قصاص را در حق او صادر كند قاتل نيز به قضيه قتل اعتراف كرد، عمر نيز حكم قصاص او را در ملاءعام صادر كرد. على عليه‌السلام فرمود: اى عمر! قضيه را ساده نگير كسى كه آدم مى كشد به اين آسانى به جنايت خود اعتراف نمى كند. لذا على عليه‌السلام قاتل را خواست و از او سئوال كرد، آنگاه به او فرمود: اين مرد را تو كشتى؟ بله يا اباالحسن عليه‌السلام . مقتول را مى شناسيد؟ نه يا اباالحسن. عى عليه‌السلام فرمود: حتما نسبت به وى كينه و عداوتى هم نداشتيد؟ عرض كرد: نه يا عم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. على عليه‌السلام فرمود: پس چرا بيجهت سرش را از تنش جدا كردى آن مرد خاموش شد. على عليه‌السلام فرمود: حرف بزن بگوئيد ببينم كسب و كار تو چيست؟ عرض كرد: قصابم. على عليه‌السلام فرمود: قصابى، اينهم كارد قصابى توست. متهم عرض كرد: اجازه بدهيد آنچه حقيقت دارد تعريف كنم. من در كنار خرابه اى كه آن مرد كشته شده بود گوسفندى را كشته بودم و هنوز دست خود را نشسته بودم كه به قضاى حاجت احتياج پيدا كردم لذا وارد خرابه شدم تا به خرابه رسيدم مقتول را ديدم و همانجا هم دستگيرم كردند. لذا ديدم انكار با اين چنين وضعى (دست خونى، كارد بدست، و بر سر مقتول بودن) فايده و نتيجه اى ندارد. لذا اقرار كردم كه من كشتم. يا على عليه‌السلام ولى در پرده اى قلبم اميدوار بودم كه پروردگار دانا و توانا بر بى گناهى من ترحم مى آورد و از مجازات ايمنم مى فرمايد. ناگهان در اين لحظه مردى وارد مجلس شد و گفت: يا على عليه‌السلام قاتل من هستم و قصاب بى گناه است. قصاب آزاد شد و عمر قاتل حقيقى را بازجويى كرد. قاتل داستانى از مظالم و مفاسد مقتول گفت. ولى چون قاتل بود بايد قصاص مى شد. عمر دوباره رو به عى عليه‌السلام كرد و عرض كرد: يا اباالحسن عليه‌السلام فتواى شما درباره ى اين مرد چيست؟ حضرت فرمود: آزادش كنيد. عرض كرد: يا عى قاتل است خودش اقرار مى كند كه آدم كشته!! على عليه‌السلام با استناد به آيه اى از قرآن آنكس كه بى جهت انسانى را از ميان بردارد چنانست كه همه ى مردم را كشته باشد و آنكس كه انسانى را زنده كند چنانست كه بهمه ى مردم نعمت حيات بخشد لذا فرمود: اين مرد قاتل حقيقى با اينكه قاتل است و به جرم خود اعتراف كرده ولى چون قصاب بى گناه را از اعدام نجات داد يعنى انسانى را زنده كرده. چنان است كه همه ى مردم را زنده كرده اين مرد بپاداش اين جوان مردى و فداكارى در راه يك انسان بى گناه از قصاص معاف خواهد بود و خونبهاى قاتل را نيز از بيت المال مسلمانان به ورثه اش پرداخت شود. (467)

## 401- قضاوت خليفه!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى كه متاءهل بود در زمان خلافت عمر با زنى بر خلاف شرع هم خواب شد و بعد دستگير شد او را نزد عمر آوردند عمر به منبر خلافت نشسته بود و گفت: اين مرد چون زن داشته پس زانى محصن است. پس بايد سنگسارش كرد. سپس مرد را گرفته جهت اجراى حكم خليفه به سمت صحرا مى بردند. على عليه‌السلام از راه رسيد و پس از بررسى فرمود: از آنجايى كه زن اين مرد در مدينه حضور نداشته او را نمى توان محصن ناميد (زن دار ناميد)بنابراين حد شرعى او سنگسار نيست. بلكه مجازات او صرفا يك صد تازيانه شلاق مى باشد آن مرد در سايه ى علم و فكر على عليه‌السلام از مرگ حتمى نجات يافت. (468)

## 402- شش زناكار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شش نفر مرد زنا كردند، آنان را جهت صدور حكم شرعى و الهى بحضور عمر آورده بودند، تا دستور مجازات آنها را دريافت كنند عمر با عصبانيت گفت: هر شش نفر آنها را سنگسار كنيد. ولى على عليه‌السلام فرمود: اى عمر، حكم بر خون و مال مردم نبايد اين قدر ساده باشد!! خوبست دستور دهى پيرامون زندگى اين شش مرد گناهكار بررسى به عمل آورند، عمر فرمايش على عليه‌السلام را اطاعت كرد: معلوم شد كه نفر اول مردى مسيحى بود كه با زنى مسلمان هم بستر شده بود. على عليه‌السلام فرمود گردنش را بزنيد زيرا اين مرد ذمى بود و در پناه حكومت اسلامى زندگى مى كرد و با اين تعدى قرار ذمه را درهم شكست. نفر دوم، مردى زن دار بود و زنش هم در كنارش به سر مى برد لذا على عليه‌السلام فرمود: بنا به فرمان قرآن سنگسارش كنند.

نفر سوم، مردى عرب و مجرد بود و مجازاتش هم صد ضربه تازيانه بود كه حضرت حكم را فرمود.

نفر چهارم، برده اى بود كه مرتكب زنا شده بود لذا مجازات بردگان نيمى از مجازات احرار است. حضرت فرمود: بيش از پنجاه ضربه شلاق كيفر ندارد.

نفر پنجم، پسرى بود كه هنوز به سن بلوغ نرسيده بود على عليه‌السلام دستور داد كه تعزيرش كنيد يعنى تنبيهش كنند تا ديگران از اين غلطها نكنند

نفر ششم، را حضرت دستور داد آزادش كنند چرا كه آن مرد ديوانه بود اينجا بود كه عمر به على عليه‌السلام عرض كرد: لا ابقانى الله بعدك يا على، پس از تو خدا زنده ام نگذارد زيرا اگر تو نباشى به لغزش هاى بزرگى دچار خواهم شد. (469)

## 403- يا على عليه‌السلام چاره كار چيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زنى حامله زنا كرده بود به فتواى عمر كه خليفه ى وقت بود از مسجد او را بيرون بردند تا سنگسارش كنند. على عليه‌السلام وقتى قضيه را بررسى كرد فرمود: اى عمر درست است كه اين زن زنا كرده و حد شرعى او رجم است ولى آيا مى دانى آن طفل كه در رحم اين زن پنهان است گناهى نكرده شما اين زن را مى توانيد بكشيد ولى جنين معصومش به چه جرمى بايد رجم و سنگسار شود عمر با دست پاچگى گفت: يا اباالحسن چاره ى كار چيست؟ حضرت فرمود: صبر كنيد تا دوران حمل و باردارى او به پايان رسد و بچه بدنيا بيايد و پرستارش مشخص شود آنوقت مادرش را به سزاى كردارش برسانيد. آنگاه عمر گفت: تا آن زن را تا پايان حمل از مجازات معاف بدارند دست بر قضا آن زن هنگام وضع حمل مرد وقتى عمر مطلع شد بى اختيار گفت: لولا على لهلك عمر! (470)

## 404- مير ميدان قضاوت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پيرمرد سالخورده با دوشيزه اى عروسى كرد. در شب زفاف در همان حال كه عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسيد به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولى پس از چندى آثار حاملگى در عروس يك شبه آشكار شد اين پير مرد از زنان ديگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او يكباره جنجال براه انداختند كه عروس جوان باكس ديگرى هم بستر شده و مى خواهد فرزند حرام زاده ى خود را در ميراث ما شريك كند ولى عروس ادعا مى كرد كه اين از همان شوهر پيرمرد مى باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ى حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از اين ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پيرمرد اين بچه را حرام زاده مى شمردند و ميراثش را تسليم نمى كردند اين داورى را به خليفه عمر واگذار كردند وقتى عمر جريان را مطلع شد برايش روشن شد اين عروس يك شبه زنى بدكاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد اين وارث حرام زاده را درست كرده باز هم طبق هميشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار كنند ولى عليه‌السلام فرمود: شتاب نكنيد، آيا پدر شما با اين زن هم بستر شده يا نه. عرض كردند: بله يا اباالحسن. ولى فقط يك شب آنهم يكبار و در همان حال از دنيا رفت. على عليه‌السلام كودك را خواست و بعد وادارش كرد با چهار پنج كودك ديگر به همان سن و سال كه در گوشه اى بازى مى كردند بازى كند. بچه ها مشغول بازى شدند. على عليه‌السلام مشتى خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازيگاه، بچه ها را صدا كرد فرمود: هر كدام از شما كه زودتر بطرف من بدود از اين خرما هم بيشترى خواهد داشت بچه ها به اشتياق خرما هر كدام به سرعت خود را به على عليه‌السلام رساند ولى اين بچه ى مشكوك وقتى خواست برخيزد دو دستش را بر زمين گذاشت و باسستى از جايش برخاست و ديرتر از همه به دنبال ساير بچه هاى ديگر خود را به على عليه‌السلام رساند. على عليه‌السلام به عمر و حاضرين فرمود: به علت همين سستى و بدليل همين ضعف كه اين كودك دارد از نطفه ى آن پيرمرد بوجود آمده است. زيرا بى آنكه بيمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پيرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادرى خود گرفتند. (471)

## 405- همراز و همراه فاطمه عليها‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمار ياسر نقل مى كند: روزى حضرت فاطمه عليها‌السلام خطاب به حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام گفت: على جان نزديك بيا تا اطلاع دهم شما را از آنچه در گذشته اتفاق افتاده و آنچه در حال وقوع پيوستن است و آنچه در آينده رخ خواهد داد تا روز قيامت، هنگام بر پايى رستاخيز عمومى. (472)

## 406- على عليه‌السلام روح صبر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه حضرت على عليه‌السلام را كشان كشان براى بيعت به مسجد مى بردند مردى يهودى كه آن وضع و حال را ديد بى اختيار لب به تهليل گشود (تهليل در لغت عرب يعنى لااله الاالله گفتن) و مسلمان شد. وقتى سبب مسلمان شدنش را پرسيدند گفت: من اين شخص (على عليه‌السلام را مى شناسم او همان كسى كه وقتى در ميدانهاى جنگ ظاهر مى شد دل رزمجويان را ذوب مى كرد و لرزه بر اندامشان مى افكند او همان كسى است كه قلعه هاى مستحكم خيبر را گشود و در آهنين آن را كه بوسيله چهل مرد باز و بسته مى شد با يك تكان از جا كند و به زمين انداخت اما حالا در برابر جنجال يك مشت آشوبگر هرزه سكوت كرده است و اين سكوت خالى از حكمت نيست. سكوت او براى حفظ دين اوست و اگر اين دين حقيقت و باطن نداشت او در برابر اين اهانتها صبر و تحمل نمى كرد. براى اين حق بودن اسلام بر من ثابت شد و من مسلمان شدم ابن ابى الحديد مى نويسد: على عليه‌السلام شجاعى بود كه نام گذشتگان را محو كرد و محلى براى آيندگان باقى نگذاشت در قوت ساعد و نيروى بازو نظيرى نداشت و يك ضربت او براى قوى ترين شجاعان مرگ و هلاكت را پيش مى آورد، چنانكه هيچ مبارزى از دست او جان سالم بدر نبرد و هيچ ضربه اى با شمشير خود نزد، كه احتياج به ضربه دوم داشته باشد و در ليلة الهرير (يكى از شبهاى جنگ صفين) شماره تكبيراتش به 523 رسيد و معلوم شد كه 523 نفر از ابطال نامى را در آن شب به ديار عدم فرستاده است. (473)

## 407- پناه مردم و مؤمنان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن بابويه از حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام روايت كرده كه فرمود: در زمان ابوبكر و عمر زلزله شديدى در مدينه رخ داد به طورى كه عموم مردم ترسيدند و نزد ابوبكر و عمر رفتند. مردم مشاهده كردند آن دو نفر از شدت ترس به شتاب به حضور اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى روند مردم هم به تبعيت آنها حضور آن حضرت رسيدند.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام از منزل خارج شدند ابوبكر و عمر و عموم مردم در عقب آن حضرت رفتند. آن حضرت بر روى زمين نشست. مردم هم اطراف او نشستند ديوارهاى مدينه مانند گهواره حركت مى كرد: اهل مدينه از شدت ترس صداهاى خود را بلند كرده و فرياد مى زدند يا على عليه‌السلام به فرياد ما برس. هرگز چنين لرزه اى نديده ايم لبهاى آن حضرت به حركت آمد و با دست به زمين زد و فرمود: اى زمين آرام و قرار بگير. زمين به اذن خدا ساكت شد و قرار گرفت. مردم از اطاعت زمين از اميرالمؤمنين عليه‌السلام تعجب كردند آنگاه حضرت فرمود: شما تعجب كرديد كه زمين اطاعت امر من نمود وقتى به او گفتم قرار بگير. عرض كردند: بلى يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: من همان كسى هستم كه خداوند در قرآن مى فرمايد و قال الانسان مالها من به زمين مى گويم بيان كن براى من حوادث و اخبارى را كه بر روى تو انجام شده و به من بگو عملهايى را كه مردم در روى تو بجا آورده اند، پس از آن حضرت فرمود: اگر اين همان زمين لرزه هايى بود كه خداوند در سوره زلزله مى فرمايد: زمين به من اخبار خود را مى داد ولى اين زلزله آن زلزله نيست. (474)

## 408- آسمان علم، آفتاب فكر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يك روز صبح، عمر خليفه ى وقت به مسجد رفت تا نماز صبح خود را ادا كند. وقتى خواست داخل محراب رود، ديد زنى در محراب خوابيده است به غلام خود يرفى گفت: اين زن را بيدار كن: غلام عمر، ديد كه جنازه زنى است، يرفى جلوتر رفت ناگهان وحشت زده برگشت و گفت: در محراب جنازه زنى است بى سر، عمر گفت: برو به دنبال ابو طلحه، بگو: بيايد اينجا، ابوطلحه امور انتظامى مدينه را اداره مى كرد ابوطلحه جنازه را از محراب خارج كرد سپس متوجه شد جسد زن بى سر، زن نيست بلكه مردى است كه لباس زنانه بر تن دارد، سر آن مرد را در كنج محراب پيدا كردند. عمر نماز صبح را به جماعت خواند، بعد دستور داد جنازه آن مرد را دفن كنند. ابوطلحه نيز در بررسى اين قتل بسيار تلاش كرد ولى به جايى نرسيد. 9 ماه از اين پيش آمد گذشت اما باز هم يك روز در سپيده دم كه عمر به مسجد آمد بجاى همان جنازه قنداقه كودكى را يافت. عمر به غلامش يرفى دستور داد براى كوك دايه اى بگيرد و حقوقش را از بيت المال بپردازد ولى در فكر رفته بود كه اين كارها چيست؟ كه در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى شود. عمر با اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد اين قضيه مشورت كرد، ولى بجايى نرسيد عمر با ناراحتى گفت: اگر ابوالحسن عليه‌السلام به من كمك كند من از راهنمايى همه بى نياز خواهم شد، در اين هنگام على عليه‌السلام از راه رسيد، عمر خوشحال شد و به پاى حضرت برخاست و على عليه‌السلام را به آغوش كشيد و گفت: بنشين اى شهر علم، اى آسمان علم، اى آفتاب فكر، عمر ماجرا را براى حضرت تعريف كرد و راه چاره را سئوال كرد. على عليه‌السلام دايه كودك را خواست و دستور داد هفته ديگر روز دوشنبه كه عيد قربان است كودك را مى آرايى و او را به صحراى پشت مدينه كه گردشگاه عمومى است مى برى سعى كن همه ترا ببيند در آن هنگام زنى خواهد رسيد و اين بچه را نوازش خواهد كرد همان زن را بگيريد و نزد من بياوريد بعد حضرت به عمر فرمود: ميان اين جنازه و نوزاد حكايتى است دايه كودك اين كار را اجرا كرد. زن دستگير شد و او را وارد مسجد كردند. عمر در كنار على عليه‌السلام ايستاده بود و مات و مبهوت، على عليه‌السلام لبخندى زد و فرمود: نترس دخترم حرف بزن. اما احتياط كن كه دروغ نگويى. زن جوانى اندكى نشست آن وقت به شرح ماجرا پرداخت عرض كرد: يا على عليه‌السلام اسم من جميله است از طايفه انصارم و تنها دختر عامر بن سعد خزرجى هستم كه در جنگ احد در ركاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شهادت رسيد، مادرم در زمان ابوبكر فوت كرد اما چون ثروتمند بوديم در خانه با عفاف و تقوى بسر مى بردم روز با دختران همسن خود مشغول صحبت بودم كه پير زنى آمد و با يك يك ما صحبت كرد و از من سراغ مادرم را گرفت. گفتم: مادرم مرده است او گفت: اى كاش من مى توانستم مادر تو باشم. من از فرط تنهايى استقبال كردم پير زن را به خانه ى خود بردم و برايش غذا بردم، ولى او اظهار داشت روزه است و مشغول عبادت خداوند شد، تا صبح كه پيش من بود نماز خواند بعد صبح رفت و گفت: من دخترى دارم كه بايد به او هم سر بزنم من از او خواهش كردم دخترش را نيز به منزل ما بياورد آن پير زن با حيله گرى مرا فريب داد روز ديگر پير زن به ظاهر صالح و مؤمن با دخترش به منزل ما آمد و دخترش را در منزل ما گذاشت و گفت: من به مسجد اعظم مى روم پير زن رفت ناگهان در زير لباس زنانه مردى مست ظاهر شد او به من تجاوز كرد و چون مست بود، جلوى اتاق خوابش برد من نيز با خنجر خودش او را كشتم و جنازه او را در لاى چادرى پيچيدم و به مسجدش رسانيدم پس از چندى نطفه حرام در رحم من رشد كرد، شبى كه دردم شد در گوشه ى ناشناسى از شهر مدينه اين بچه را بدنيا آوردم و او را همانجا كه نعش پدرش را گذاشته بودم، گذاشتم، اما چشمم به دنبالش بود عمر مات و مبهوت مانده بود، على عليه‌السلام فرمود: نترس جميله تو دختر شجاع و شريفى بوده اى، چون تو از شرافت و عصمت خود دفاع كردى، تو را قاتل نمى شود شمرد. عمر گفت: يا على عليه‌السلام پس خونبهاى مقتول. على عليه‌السلام فرمود: اين مقتول خونبها ندارد. زيرا خونش را به شهوتش فروخته است. عمر خاموش شد و على عليه‌السلام به جميله فرمود: آن پير زن كجاست. جميله گفت: يابن عم رسول الله به من سه روز مهلت بدهيد او را خدمت شما مى آورم هنوز روز دوم به پايان نرسيده بود كه در بيرون شهر مدينه پير زنى را مردم سنگ سار مى كردند اين محكوم به رجم همان پير زن حيله گر نانجيب بود. (475)

## 409- منطق ابوبكر در قضيه فدك

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: چون ابوبكر كار خلافت را محكم نمود و از اكثر مهاجرين و انصار بيعت گرفت، كسى را فرستاد تا وكيل و كارگران حضرت فاطمه عليها‌السلام را از باغ فدك بيرون كند، آن حضرت به نزد ابوبكر آمد و فرمود: به چه سبب وكيل مرا از فدك بيرون كردى و حال آنكه پدرم به فرمان خدا آن را به من داده است؟ ابوبكر گفت: بر آنچه مى گويى گواه بياور!! فاطمه عليها‌السلام ام ايمن را آورد وام ايمن به ابوبگر گفت: من تا حجت بر تو تمام نكنم گواهى نمى دهم ترا به خدا سوگند آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق من گفته است كه ام ايمن اهل بهشت است؟ ابوبكر گفت: بلى. ام ايمن گفت: من گواهى مى دهم كه حق تعالى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحى فرستاد كه حق ذى القربى را به او بده و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدك را به امر خدا به فاطمه عليها‌السلام داد حضرت على عليه‌السلام نيز آمد و به همين نحو گواهى داد و به روايتى حسنين عليه‌السلام نيز شهادت دادند. ابوبكر نامه اى درباره فدك نوشته و به فاطمه داد. آنگاه عمر پيدا شد و گفت: اين چه نامه اى است؟ ابوبكر گفت: فاطمه عليها‌السلام دعوى فدك را نمود وام ايمن و على عليه‌السلام بر او گواهى دادند، لذا من نيز اين نامه را نوشتم. عمر نامه را گرفت و پاره كرد و گفت فدك فى ء همه مسلمين است و گذشته از اين على عليه‌السلام شوهر فاطمه عليها‌السلام است و به نفع او گواهى دهد، روز ديگر خود حضرت امير عليه‌السلام در حالى كه مهاجرين و انصار در نزد ابوبكر جمع بودند در آنجا حضور يافت و فرمود: اى ابابكر چرا وكيل فاطمه عليها‌السلام را از فدك بيرون كردى؟ در صورتى كه در حيات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه مالك و متصرف فدك بود. ابوبكر گفت: فدك فى ء همه مسلمين است اگر فاطمه عليها‌السلام اقامه شهود كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدك را به او داده است من هم فدك را به او مى دهم و الا او را در آن حقى نباشد!

على عليه‌السلام فرمود: اى ابابكر آيا درباره ما بر خلاف حكم خداوند كه در مورد مسلمين است حكم مى كنى؟ گفت: نه. حضرت فرمود: بگو ببينم اگر در دست مسلمانى چيزى باشد، مالك و متصرف آن است و من بيايم و آن را براى خود ادعا كنم تو از چه كسى طلب بينه (دليل و مدرك) مى كنى؟ گفت: از تو. حضرت فرمود: پس چرا در مورد فدك از فاطمه عليها‌السلام بينه و شاهد طلب مى كنى در حالى كه فاطمه عليها‌السلام مالك فدك بوده است. ابوبكر سكوت كرد. عمر گفت: اين سخنان را واگذار ما را توانايى احتجاج با تو نيست، اگر گواهان عادلى بياوريد فدك را مى دهيم و الا تو و فاطمه عليها‌السلام را در آن حقى نيست. على عليه‌السلام به ابوبكر فرمود: آيا قرآن خوانده اى؟ گفت: بلى. فرمود: مرا خبر ده از گفتار خداى تعالى:

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا در حق ما نازل شده يا ديگران؟ ابوبكر گفت: در حق شما. حضرت فرمود: پس اگر دو نفر نزد تو شهادت دهند كه فاطمه عليها‌السلام كار زشتى مرتكب شده چه مى كنى؟ گفت: مانند ساير مردم اقامه حد مى كنم. فرمود: اگر چنين كنى در نزد خدا از كافران محسوب شوى. ابوبكر گفت: چرا؟ على عليه‌السلام فرمود: براى آنكه شهادت خدا را به طهارت فاطمه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رد كرده و شهادت مردم را پذيرفته اى همچنانكه حكم خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه فدك را به فاطمه عليها‌السلام داده اند و او در حال حيات پدرش آن را تصرف كرده است را رد كردى و شهادت يك نفر اعرابى را كه بر پاشنه خود بول مى كند مى پذيرى و فدك را از فاطمه عليها‌السلام گرفتى... در اين موقع صدا و همهمه از ميان مردم برخاست و همگى سخنان على عليه‌السلام را تأئید كردند در اينجا بود كه عمر و ابوبكر توطئه قتل على عليه‌السلام در سر نماز را توسط خالد بن وليد طراحى كردند. (476)

## 410- خليفه تراشى اسباب امتحان الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه على عليه‌السلام با تنى چند از بنى هاشم مشغول شستن و تكفين پيكر مطهر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند خبر رسيد كه جمعى از مهاجرين و انصار در سقيفه بنى ساعده براى تعيين خليفه محاجه و گفتگو مى كنند و طولى نكشيد كه خبر ديگرى رسيد كه ابوبكر به سمت خليفه مسلمين انتخاب گرديد در اين موقع به نقل شيخ مفيد قدس رحمة حضرت امير عليه‌السلام فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم - الم -احسب الناس ان يتركو ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون؟ آيا مردم گمان كردند كه فقط با گفتن ايمان اينكه آورديم رها شده و ديگر مورد آزمايش قرار نخواهد گرفت؟ و مقصود حضرت اين بود كه عمرم مردم جز چند نفر از اين آزمايش نتوانستند موفق بيرون آيند. (477)

## 411- توطئه قتل على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از غصب فدك على عليه‌السلام در جلسه اى ابوبكر و عمر را با دلايل متعدد محكوم نمود بعد از اتمام جلسه بود كه ابوبكر، عمر را خواست و گفت: ديدى على امروز با ما چه كرد؟ اگر در يك مجلس ديگر با ما چنين معارضه كند كار ما را بر هم مى زند اكنون نظر تو در اين باره چيست؟ عمر گفت: به نظر من دستور دهيم او را به قتل برسانند! ابوبكر گفت: چه كسى جراءت اينكار را دارد؟ عمر گفت: خالد بن وليد! آنگاه خالد را طلبيدند و گفتند مى خواهيم يك امر خطيرى را به تو واگذار كنيم خالد گفت: هر چه باشد حاضرم ولو كشتن على عليه‌السلام باشد. آنها گفتند: مقصود ما نيز همين است خالد گفت: چه موقع اينكار را انجام دهم؟ ابوبكر گفت: هنگام نماز در مسجد، پهلوى او بايست و چون من سلام نماز را گفتم فورا برخيز و گردنش را بزن. خالد پذيرفت و خود را آماده نمود. اسماء بنت عميس كه در آن موقع زن ابوبكر بود سخن آنها را شنيد و فورا كنيز خود را به خانه على عليه‌السلام فرستاد و گفت: سلام مرا به على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام برسان و اين آيه را تلاوت كن ان الملاء ياتمرون بك ليقتلوك فاخرج انى لك من الناصحين (478). كنيز اسما به خانه على عليه‌السلام آمد و آيه را تلاوت كرد و آن حضرت فرمود: به اسماء بگو خداوند نخواهد گذاشت كه اراده آنها انجام بگيرد. آنگاه آن حضرت موقع نماز به مسجد آمد و پشت سر ابوبكر ايستاد، خالد نيز كه شمشيرش را زير جامه خود بسته بود آمد و در كنار حضرت قرار گرفت! ابوبكر نماز را شروع كرد و چون به تشهد نشست از هيبت على عليه‌السلام مرعوب بود و با خود انديشيد كه خالد چگونه مى تواند چنين كارى را انجام دهد لذا از شجاعت آن حضرت به ترس و لرزه افتاد و جراءت گفتن سلام نماز را نمى كرد لذا تشهد را تكرا مى كرد و سلام نماز را نمى گفت و مردم گمان مى كردند كه نماز منصرف شد. لذا پيش از آنكه سلام نماز خود را بگويد گفت: يا خالد لا تفعلن ما امرتك به (اى خالد مبادا آنچه را كه به تو دستور داده ام انجام دهى) و سپس سلام نماز خود را گفت و نماز را پايان داد. على عليه‌السلام از خالد پرسيد چه دستورى به تو داده بود؟ خالد گفت: دستور اين بود كه پس از سلام نماز، گردن ترا بزنم! حضرت امير عليه‌السلام فرمود: آيا تو هم چنين كارى را مى كردى؟ خالد گفت: آرى به خدا سوگند اگر پيش از سلام آن جمله را نمى گفت: من هم ترا مى كشتم!! على عليه‌السلام خالد را از جايش بلند كرد و بر زمين كوبيد. عمر گفت: به خداى كعبه، الان خالد را مى كشد و به روايتى ديگر گردن خالد را با دو انگشت سبابه و وسطى خود چنان فشار داد كه خالد نعره زد و رنگش سياه شد و جامه اش را خراب كرد و دست و پا مى زد ابوبكر فورا از عباس بن عبدالمطلب خواست كه شفاعت خالد را بكند. عباس نزد على عليه‌السلام رفت و او را به قبر و صاحب قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حسنين عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام قسم داد و پيشانى آن حضرت را بوسيد تا حضرت از خالد دست برداشت. (479)

## 412- غم عميق على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شب دفن زهراى بتول سپرى شد. صبح شيخين و ديگران براى تشييع جنازه حضرت زهرا عليها‌السلام بسوى منزل على عليه‌السلام آمدند ولى مقداد به آنها گفت: جنازه زهرا عليها‌السلام ديشب به خاك سپرده شده اس. عمر رو به ابوبكر نمود و گفت: لم اقل لك انهم سيفعلون؟ من به تو نگفتم كه آنها چنين خواهند نمود؟ عباس بن عبدالمطلب گفت: خود فاطمه عليها‌السلام چنين وصيت كرده بود كه شما دو نفر در نماز او حاضر نشود! عمر گفت: شما بنى هاشم اين حسد قديمى تان را كه به ما داريد هيچ گاه رها نمى كنيد... من تصميم گرفته ام كه قبر او را بشكافم و برايش نماز بخوانم اين خبر توسط سلمان به اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيد، آن حضرت در حالى كه خشمگين و چشمانش سرخ گشته و رگهاى گردنش پر شده بود از خانه خود خارج شد و لباس زردى كه در مواقع جنگ مى پوشيد در بر كرده و ذوالفقار در دست گرفت، وارد بقيع شد در اين حال به مردمى كه در آنجا اجتماع كرده بودند خبر دادند كه على عليه‌السلام قسم ياد كرده كه اگر يك سنگ از اين قبرها كنده شود همه را از دم شمشير خواهد گذراند عمر با ياران خود نزد آن حضرت آمد و گفت: چه شده، يا اباالحسن عليه‌السلام به خدا سوگند ما قبر فاطمه عليها‌السلام را نبش مى كنيم و برايش نماز مى خوانيم. على عليه‌السلام با دست خود گريبان عمر را گرفت و او را از جا بلند نمود و بر زمين كوبيد و فرمود: اى پسر زن سياه براى اينكه مردم از دين بر نگردند از حق خود (خلافت) صرف نظر كردم و اما درباره قبر فاطمه عليها‌السلام صبر نمى كنم سوگند بدان كسى كه جانم در دست قدرت اوست اگر تو و يارانت بخواهند بدان دست بزنيد زمين را از خوش شما آبيارى مى كنم. ابوبكر كه وضع را خيلى وخيم ديد جلو رفته و عرض كرد: يا اباالحسن عليه‌السلام به حق رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و به حق من فوق العرش (480) به حق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و به حق كسى كه در بالاى عرش است او را رها كن و ما كارى كه ترا خوشايند نباشد انجام نمى دهيم. على عليه‌السلام دست از او برداشت و مردم نيز متفرق شده و از انجام اين كار منصرف شدند. (481)

## 413- خطبه اى توحيدى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام هفت روز پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فراغت از جمع كردن قرآن خطبه عجيبى را انشا فرمود كه در قسمت اول آن اين چنين فرموده است:

الحمد لله الذى اعجزالاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول عن ان تتخيل ذاته فى امتناعها من الشبه و الشكل...

يعنى: سپاس و حمد و ثناى وجود مقدس الله را سزاست كه اوهام را از اينكه جز وجود او را نائل شوند عاجز و زبون نموده و عقول را مانع گشته از اينكه ذات و حقيقت او را تصور كنند از اين جهت كه از هر گونه شبه و شكلى اباء و امتناع دارد بلكه اوست كه هرگز در ذات خود تفاوت و اختلاف پيدا نكرده و بواسطه عروض تجزيه عددى در كمالش پاره پاره نشده است. از اشباء جدايى گرفته نه بطور اختلاف مكانى و از اشياء متمكن شده و بر آنها تسلط يافته نه بطور آميزش و آنها را دانسته نه ابزارى كه بدون آن علم ميسر نشود ميان او و معلوم او علمى جز خودش نيست اگر گفته شود: بود، مرجعش اينست كه وجودش ازلى و غير مسبوق است و اگر گفته شود هرگز زوال ندارد منظور نفى عدم و نيستى از ذات او بوده پس ساحت او منزه و بسى بلند است از سخن آنان كه غير او را پرستيده و جز او خداى ديگرى گرفته اند. (482)

## 414- ريا كارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جنازه اى را به سوى قبرستان مى بردند. حضرت على عليه‌السلام پشت آن جنازه حركت مى كرد اما ابوبكر و عمر جلوى تابوت آن جنازه راه مى رفتند از آن حضرت پرسيده شد، كه يا على آن دو نفر (ابوبكر و عمر) چرا جلوى جنازه حركت مى كنند حضرت فرمود: آنها هم خود مى دانند كه عقب جنازه راه رفتن ثواب بيشترى دارد اما مى خواهند بدينوسيله در نظر مردم ممتازتر از ديگران جلوه گرى كنند. (483)

## 415- والكاظمين الغيظ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قنبر غلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى گويد: در خدمت على بن ابيطالب عليه‌السلام نزد عثمان رفتم. عثمان مايل بود كه با على عليه‌السلام تنها باشد پس آن حضرت به من اشاره فرمود: كه دور شوم. قنبر مى گويد: من مقدارى نه چندان دور از آنان كنارى ايستادم. شنيدم كه عثمان به درشتى و تندى با على عليه‌السلام سخن مى گفت: در حالى كه على عليه‌السلام سر بزير انداخته و چشم بر زمين دوخته بود. تا اينكه عثمان رو به على عليه‌السلام نمود و گفت: چرا سخن نمى گويى؟ حضرت فرمود: اگر بگويم، سخنى خواهم گفت، مگر آنچه برخلاف خواسته توست و به سود تو چيزى سراغ ندارم...

مبرد مى گويد: تفسير فرمايش حضرت اين است كه اى عثمان اگر همانگونه كه تو به من پر خاش نمودى سخن بگويم مقابله به مثل خواهم كرد و نتيجتا پر خاش من تو را آزرده خواهد ساخت پس ترجيح مى دهم كارى نكنم اگر چه مورد پر خاش تو قرار گرفته ام و اين است معنى مظلوم عالمين فافهم!! (484)

## 416- مظلوميت امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از دختران على عليه‌السلام بنام ام كلثوم بود كه توسط عمر از على عليه السلام خواستگارى شد. حضرت على عليه‌السلام عذر آورد كه او هنوز كوچك است و موقع ازدواجش نرسيده است. (485) به نقل مرحوم كلينى كه از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده است عمر پيش عباس بن عبدالمطلب رفت و گفت: من از برادر زاده ات دخترش را خواستگارى كردم و او مرا رد نمود به خدا سوگند من هم افتخارات بنى هاشم را از بين مى برم و دو شاهد مى آورم كه او (على عليه‌السلام دزدى كرده است و آنگاه به اتهام دزدى دستش را قطع مى كنم!! عباس نزد على عليه‌السلام رفت و پس از گفتگو آن حضرت را راضى نمود كه كار ام كلثوم را به او واگذار كند. (486)

ام كلثوم ابتدا زوجه عمر شد و پس از كشته شدن او زوجه پسر عموى خود عون بن جعفر و بعد از او نيز زوجه محمد بن جعفر شد.

## 417- خمس حق ماست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در زمان عمر خمس غنائم شوش و جندى شاپور (ايران) به مدينه رسيد و تحويل عمر شد. على عليه‌السلام مى فرمايد: من و مسلمانان به همراهى عباس نزد او بوديم عمر به ما گفت: چون خمس به شما زياد رسيده امروز نيازى به خمس نداريد و لازم است مسلمانان ديگر را كه نيازمند هستند غنى كنيم شما حق خود را در اين مال (خمس) به ما بدهيد تا بعدا آنرا پرداخت كنيم. على عليه‌السلام مى فرمايد: من از پاسخ به او خوددارى كردم زيرا خمس را به عنوان وام تقاضا كرد و ترسيدم اگر درباره خمس با او صحبت كنم آنرا انكار كند و همان چيزى را بگويد كه درباره حق بزرگتر ما گفت، و آن ميراث خلافت پيغمبر بود كه درباره آن اصرار كرديم و آنرا اصلا انكار كرد، عباس به او گفت: اى عمر! درباره آنچه از آن ما است كوتاهى و چشم پوشى مكن زيرا خداوند اين حق را براى ما ثبت كرده... عمر در پاسخ او گفت: شما بايد به مسلمانها ارفاق و همراهى و كمك كنيد. (487)

## 418- بدرقه ابوذر توسط امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

افشا گرى و آگاهى بخش ابوذر موجب شد كه عثمان تصميم بگيرد او را به صحراى سوزان ربذه تبعيد كند. هنگام تبعيد، عثمان دستور داد اعلام كنند كه بدرقه ابوذر ممنوع است و به مروان فرمان داد تا مراقب باشد و با خشونت جلو بدرقه كنندگان او را بگيرد. ولى امام على عليه‌السلام به حكومت نظامى عثمان توجه نكرد و همراه حسن و حسين عليه‌السلام و برادرش عقيل و عمار ياسر به بدرقه ابوذر رفتند. امام حسن عليه‌السلام با ابوذر سخن مى گفت: مروان فرياد زد: اى حسن! خاموش باش مگر فرمان خليفه را نشنيده اى كه بدرقه كردن ابوذر ممنوع است. امام على عليه‌السلام به مروان حمله كرد و بين گوش مركب مروان تازيانه زد و فرمود: دور شو خدا تو را به آتش هلاكت بيفكند (488). مروان نزد عثمان رفت و برخورد خشن امام على عليه‌السلام را به او گزارش داد سپس هر يك از بدرقه كنندگان سخنى به ابوذر گفتند. امام على عليه‌السلام به او فرمود يا اباذر انك غضبت لله فارج من غضبت له ان القوم خاقوك على ديناهم و خفتهم على دينك...

يعنى: اى ابوذر! تو براى خدا خشم كردى پس به او اميدوار باش حاميلان عثمان به خاطر دنياى خود از تو ترسيدند و تو به خاطر دينت از آنها ترسيدى پس آنچه را كه آنها برايش در وحشتند (يعنى دنيا) به خودشان واگذار (489).

امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام و... نيز با سخنانى ابوذر را به سوى تبعيدگاه ربذه بدرقه نمودند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو به دوست عهد بندد ز ميان پاكبازان |  | چو على كه میتواند كه به سر برد وفا را (490) |

## 419- برترى از آن ماست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر خلافت عثمان بود، جمعيتى از مهاجران و انصار كه تعدادشان بيشتر از دويست نفر بود در مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمع شده بودند و گروه گروه با يكديگر مناظره مى كردند. گروهى در شاءن علم و تقوا سخن مى گفتند و از برترى قريش و سوابق درخشان آنها و گفتارى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فضائل آنها فرموده بود سخن مى گفتند، و هر گروهى افتخارات دودمان خود را بر مى شمرد. در ميان افرادى از مهاجران مانند على عليه‌السلام سعد وقاص و عبدالرحمن عوف، طلحه و زبير، مقداد، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عمر، امام حسن و امام حسين عليه‌السلام ، ابن عباس، محمد بن ابوبكر، عبدالله بن جعفر بودند و از انصار نيز تعدادى حضور داشتند. اين بحث در بين آنها از بامداد تا ظهر ادامه يافت در حالى كه عثمان در خانه خود به سر مى برد اين در حالى بود كه على عليه‌السلام و بستگانش سكوت كرده بودند. در اين هنگام جمعيت متوجه امام على عليه‌السلام شدند و عرض كردند، يا على عليه‌السلام شما چرا سخن نمى گوييد؟ در اين هنگام امام على عليه‌السلام فرمود: هر دو گروه شما، از مهاجران و انصار هر كدام از مقام و شاءن خود (براى شايستگى به مقام رهبرى) سخن گفتيد ولى من از هر دو گروه شما مى پرسم: خداوند به خاطر چه اين افتخار و برترى را به شما عطا كرد؟ مهاجران و انصار گفتند: به خاطر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان او به ما امتياز بخشيد. امام على عليه‌السلام فرمود: راست گفتيد آيا نمى دانيد علت وصول شما به اين سعادت دنيا و آخرت تنها به خاطر ما خاندان نبوت بوده است؟... سپس على عليه‌السلام پاره اى از فضائل خود را بر شمرد و حاضران را قسم داد كه آيا چنين است و حاضران اعتراف نمودند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شاءن على عليه‌السلام آن فضائل را فرموده است از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند مى دهم كه هر كس از شما سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درباره خلافت من شنيده است برخيزد و گواهى دهد در اين هنگام افرادى مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، زيدبن ارقم و براء بن عازب برخاستند و گفتند: ما گواهى مى دهيم كه سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به خاطر سپرده ايم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند به من فرمان داده تا امام شما و جانشين خودم و وصى و عهده دار كارهاى من بعد از خودم را كه خداوند اطاعت از او را بر مؤمنان واجب نموده را نصب كنم... اى مردم امام و مولا و راهنماى شما بعد از من برادرم على عليه‌السلام است. (491)

## 420- سزاى كتمان حق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابر بن عبدالله انصارى مى گويد: امام على عليه‌السلام براى ما (كه جمعيت بسيارى بوديم) سخنرانى كرد و پس از حمد و ثناى خداوند فرمود: در پيشاپيش شما چهار نفر از اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اينجا هستند كه عبارتند از: انس بن مالك، 2- براء بن غازب انصارى، 3اشعث بن قيس، 4- خالدبن يزيد بجلى. سپس حضرت روبه يك يك اين چهار نفر كرد، نخست از انس بن مالك پرسيد، اى انس مگر تو نشنيده اى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق من فرمود: من كنت مولاه فهذا على مولاه (كسى كه من مولا و رهبر او هستم بداند كه على عليه‌السلام مولا و رهبر او است) چرا امروز گواهى به رهبرى من نمى دهى. آنگاه حضرت او را نفرين كرد و گفت: خداوند تو را به بيمارى برص (پيسى) مبتلا كند. سپس به اشعث رو كرد، و فرمود: اى اشعث مگر نشنيده اى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق من چنين گفت؟ اما تو اى خالد بن يزيد مگر تو نيز چنين نشنيده اى و تو اى براء بن عازب تو نيز چنين فرمايشى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مگر نشنيده اى. آنها از اداى شهادت حق استنكاف كرده و حضرت هر يك از آنها را نفرين كرد.

جابربن عبدالله انصارى مى گويد: سوگند به خدا بعد از مدتى من انس بن مالك را ديدم كه بيمارى برص گرفته بطور كه عمامه اش نمى تواند لكه هاى سفيد اين بيمارى را از سر و رويش بپوشاند و اشعث نيز طبق نفرين حضرت از هر دو چشم كور شد و مى گفت: سپاس خداوندى را كه نفرين على عليه‌السلام در مورد كورى دو چشم من در دنيا بود و مرا به عذاب آخرت نفرين نكرد كه در اين صورت براى هميشه در آخرت عذاب مى شدم. خالدبن يزيد را نيز ديدم كه در منزلش مرد خانواده اش خواستند او را در منزل دفن كنند قبيله كنده با خبر شد و هجوم آوردند و او را به رسم جاهليت كنار در خانه دفن كردند و به مرگ جاهليت دفن شد و اما براء بن عازب معاويه او را حاكم يمن كرد و او در يمن از دنيا رفت همانجايى كه از آنجا هجرت كرده بود آن هم در حالى كه حاكم و نماينده فرد ظالمى چون معاويه بود. (492)

## 421- نفوذ كلام امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوبكر به همراهى عمر براى عيادت دختر پيغمبر به خانه فاطمه عليها‌السلام رفتند ولى آن حضرت به آنها اجازه ورود نداد. ابوبكر سوگند ياد كرد كه تا رضايت حضرت زهرا عليها‌السلام را جلب نكند زير سايه و سقفى نرود از اين رو شب را در بقيع بيتوته نمود. عمر نزد على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: يا على عليه‌السلام ابوبكر پير مردى رقيق القلب است و يار غار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، ما چند بار براى عيادت فاطمه عليها‌السلام آمده ايم اما به ما اجازه ورود نداده است شما در اين امر وساطت كنيد و براى ما از او اجازه عيادت بگيرد. على عليه‌السلام نزد فاطمه عليها‌السلام آمد و مقصود آنها را بيان كرد ولى زهرا عليها‌السلام نپذيرفت و سوگند ياد كرد كه من با آنها طرف صحبت نخواهم شد تا پدرم را ملاقات كنم و از ظلم و تعدى آنها به پدرم شكايت نمايم. حضرت امير عليه‌السلام فرمود: آنها مرا واسطه قرار داده اند و من هم به عهده گرفته ام كه از تو براى آنها اجازه عيادت بگيرم. زهرا عليها‌السلام گفت: حال كه چنين است چون خانه، خانه تست و زن هم بايد از شوهر اطاعت كند البته من در هيچ امرى با تو مخالفت نمى كنم. على عليه‌السلام بيرون آمد و به آنها اجازه ورود داد پس از ملاقات آن دو نفر حضرت فاطمه از آنها اقرار گرفت كه شنيده اند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فاطمه عليها‌السلام بضعة منى و انا منها من اذاها فقد اذانى...

يعنى: فاطمه عليها‌السلام پاره تن من است و من هم از او هستم هر كس او را بيازارد مرا آزارده است...

آنها به اين مطلب اقرار كردند آنگاه حضرت فرمود: پروردگارا تو شاهد باش كه اين دو نفر مرا بيازردند... ابوبكر صداى خود را به واويلا بلند كرد و گفت: اى كاش مادرم مرا نزائيده بود... آنگاه حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: به خدا من در هر نمازى كه مى خوانم به تو نفرين مى كنم... آنگاه هر دو بدون كسب رضايت حضرت از خانه امام عليه‌السلام خارج شدند. (493)

## 422- چشم خدا ديده و دست خدا زده!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى امام على عليه‌السلام در اطراف كعبه مشغول طواف بود در اين هنگام مردى در حال طواف به زن نامحرمى نگاه كرد. امام على عليه‌السلام چشم چرانى اين مرد را ديد. لذا بعد از طواف آن مرد را به حضور خود طلبيد و به عنوان تأدیب چند سيلى به صورت او زد. آن مرد در حالى كه صورتش را با دستش گرفته بود با آه و ناله به عنوان شكايت نزد عمر بن خطاب رفت و چنين شكايت كرد: اى امير مسلمانان! على عليه‌السلام به صورتم زده بايد قصاص شود چرا مرا زده است... عمر، على عليه‌السلام را خواست و سئوال كرد، يا اباالحسن عليه‌السلام به اين مرد سيلى زده اى؟ حضرت فرمود: در طواف ديدم اين شخص چشم چرانى مى كند و به زن نامحرم نگاه مى كند. عمر به آن مرد گفت: (قد راءى عين الله و ضرب يدالله يعنى: چشم خدا ديده و دست خدا زده است) و با اين تعبير چشم چران را محكوم كرد. (494)

## 423- امير مؤمنان واقعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سليم بن قيس مى گويد: ابوذر در عصر خلافت عمر بيمار شد به عيادتش رفتم و امام على عليه‌السلام را در آنجا ديدم همه كنار بستر ابوذر بوديم كه ناآگاه ديديم عمر بن خطاب براى عيادت ابوذر آمد. ابوذر وصيت خود را به على عليه‌السلام كرد و آن حضرت را وصى خود قرار داد پس از آنكه عمر رفت يكى از بستگان ابوذر به او گفت: چرا به رئيس مؤمنان عمر وصيت نكردى؟ ابوذر گفت: من به آن كسى كه در حقيقت امير مؤمنان است و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ما كه هشتاد نفر عرب و چهل نفر عجم بوديم امر كرد كه به على عليه‌السلام به عنوان امير مؤمنان سلام كنيم و ما بر آن حضرت به اين عنوان سلام كرديم...، وصيت كردم، سليم مى گويد: به امام على عليه‌السلام و سلمان و مقداد كه در آنجا بودند عرض كردم آيا اين موضوع را كه ابوذر گفت: (دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبنى بر سلام كردن به على عليه‌السلام با عنوان امير مؤمنان) را تصديق مى كنيد؟ هر سه نفر گفتند: خدا را شاهده مى گيريم كه ابوذر راست مى گويد: سپس از اين چهار نفر خواستم كه نام آن هشتاد نفر را ذكر كنند: سلمان نام فرد فرد آن هشتاد نفر را گفت و امام على عليه‌السلام و ابوذر و مقداد قول سلمان را تصديق كردند (از جمله اين 80 نفر: ابوبكر، عمر ابوعبده، معاذ، طلحه، عثمان، سعد بن ابى وقاص، زبير، عمار ياسر... بودند) (495)

## 424- سازش كران بى غيرت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

به نقل ابوبصير امام باقر عليه‌السلام فرمود: بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمعى از مهاجران و انصار و غير آنها به حضور على عليه‌السلام آمده و گفتند: يا على عليه‌السلام سوگند به خدا تو امير مؤمنان هستى، سوگند به خدا تو از همه مقدمتر و شايسته تر نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشى (ابوبكر غصب خلافت كرده است) دستت را بده تا با تو بيعت كنيم بيعت جان نثارى، كه تا حد مرگ بپاى اين بيعت ايستادگى كنيم. على عليه‌السلام به آنها فرمود: اگر در ادعاى خود صادق هستيد فردا با سرهاى تراشيده نزد من بيائيد. فردا كه شد خود على عليه‌السلام سرش را تراشيد و بعد تنها سلمان و ابوذر و مقداد با سر تراشيده آمدند و به قول بعضى عمار و ابوسنان و ابو عمرو با سر تراشيده آمدند (جمعا 7 نفر) سپس آنها متفرق شدند. على عليه‌السلام بار ديگر اعلام كرد باز جز همين افراد ياد شده كسى سرش را نتراشيد لذا على عليه‌السلام تكليف خود را در سكوت كردن ديد. (496)

## 425- حيله گر درمانده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در زمان خلافت عمر دو نفر حيله گر نقشه كشيدند تا با نيرنگ مال زنى را از چنگش در آورند آنها با هم مالى را نزد آن زن بردند و گفتند: اين مال نزد شما به عنوان امانت باشد هر گاه هر دو نفر ما با هم آمديم اين امانت را به ما مى دهى و اگر تنها آمديم اين مال را به هيچكدام از ما نمى دهى. زن قبول كرد پس از چندى يكى از آن دو مرد نزد زن آمد و گفت: مال امانتى ما را بده. زن گفت: نمى دهم مگر اينكه رفيق تو نيز حاضر شود. مرد به زن گفت: شرط ما حضور هر دوى ما بوده ليكن رفيق من مرده است. سرانجام زن گول خوردو امانت را به يكى از آنها تحويل داد بعد از چند روز مرد دوم نزد زن براى مطالبه امانت آمد زن جريان را برايش توضيح داد كه رفيقش مال او را گرفته است. مرد دوم گفت: تو شرط ما را نقض كردى و ضامن هستى بايد جبران كنى.

جهت حل قضيه نزد عمر آمدند. عمر به زن گفت: تو ضامن هستى و بايد به هر نحو كه شده مال اين مرد را جبران كنى زن گفت: اى عمر، على عليه‌السلام را در ميان ما حاكم قرار بده تا او داورى كند. عمر پيشنهاد زن را پذيرفت. على عليه‌السلام آمد و به مرد دوم فرمود: امانت تو نزد من است ولى تو با رفيقت شرط كردى با هم بياييد امانت را بگيريد برو رفيقت را پيدا كن و با هم بياييد تا من امانت را به شما دو نفر بدهم مرد دوم رفت و به ناچار ديگر نيامد. سپس على عليه‌السلام فرمود: اين دو مرد با هم اين نقشه را طرح كرده بودند كه اموال اين زن را ببرند. (497)

## 426- حد شراب خوار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى به نام قدامة بن مظعون شراب خورد. عمر خواست او را حد شرعى (در اين مورد هشتاد تازيانه) بزند، قدامه گفت: زدن حد بر من واجب نيست زيرا خداوند مى فرمايد: بر آنكه ايمان آورده و كردار نيكو كرده اند، در چيزهايى كه مى خوردند تا آنگاه كه تقوى و عمل صالح داشته باشند باكى نيست (498) عمر او را حد نزد. خبر به حضرت على عليه‌السلام رسيد، لذا آن حضرت نزد عمر آمد و بازخواست فرمود: كه چرا قانون خداوند را اجرا نكردى عمر همان آيه را خواند، قدامه مشمول اين آيه نيست زيرا آنها كه ايمان به خدا آورده اند و كار نيكو انجام مى دهند، حرام خدا را حلال نمى كنند، قدامه را بازگردان و از او توبه بخواه، اگر توبه كرد بر او حد خدا را جارى كن و گرنه بايد به قتل برسد زيرا با انكار حرمت شرابخوارى از اسلام خارج شده است. قدامه شنيد و آمد توبه كرد و از گناه دست كشيد. اما عمر نمى دانست حد او چقدر است، سپس از امام عليه‌السلام پرسيد. آن حضرت فرمود: هشتاد تازيانه. (499)

## 427- پناه و امان امت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت على بن ابيطالب عليه‌السلام زياد نام ابن عمش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى برد و مى فرمود: مسلمانان شما دو امان و پناه داشتيد يكى از آنان رفت و ديگرى برخاست، امان اول محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و امان دوم شما استغفار است كه تا توبه كنيد خدا نيز قبول مى كند.

اگر رسول خدا از دنيا رفته است استغفار را رها نكنيد.

و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون (500)

## 428- برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصميم گرفت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در زمان عمر سپاه اسلام ايران را فتح كرده و با فرار، و سپس كشته شدن يزدجر سوم حكومت ساسانيان منقرض شد. سپاهيان اسلام وقتى به مدينه رسيدند گروهى ايرانى از زن و مرد را كه اسير كرده بودند همراه خود به مدينه آورند. عمر تصميم گرفت كه زنان اسير را به عنوان برده بفروشد و مردان آنها را برده و غلام مردم عرب قرار دهد. على عليه‌السلام در آنجا حاضر بود فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بزرگان قوم را هر چند با شما مخالفت كنند احترام كنيد و گرامى بداريد و اين مردم فارس (ايرانى) افراد آگاه و بزرگوارى هستند كه اسلام را با ميل پذيرفتند و تسليم شدند من به مقدار حق خود و بنى هاشم آنها را آزاد كردم. مهاجران و انصار به آن حضرت گفتند: ما نيز حق خود را به شما اى برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخشيديم. امام على عليه‌السلام عرض كرد: خداوندا گواه باش اينها حق خود را بر من بخشيدند و من هم به اندازه حق آنها پذيرفتم و اسيران را آزاد نمودم.

عمر گفت: على بن ابيطالب عليه‌السلام از ما سبقت گرفت و عزم مرا در مورد عجم ها نقض كرد آخرالامر حكم على عليه‌السلام اجرا شد در اين ميان جمعى از دختران و بستگان شاهان ايرانى كه آزاد بودند اظهار تمايل كردند كه ازدواج كنند. على عليه‌السلام فرمود: آنها را در انتخاب همسر آزاد بگذاريد در مورد شهربانو دختر يزيجرد سوم آخرين آخرين شاه ساسانى خواستگاران متعددى وجود داشت. ليكن او با شرمسارى پاسخ منفى داد به او گفته شد اى خانمى كه در ميان خاندانت بزرگ بودى در ميان اين خواستگاران كدام را بر مى گزينى؟ آيا مى خواهى شوهر كنى؟ او سكوت كرد. على عليه‌السلام فرمود: راضى شد. (و شكوتش حاكى از رضايت در اصل ازدواج است) اينك، بايد انتخاب، يكى از خواستگاران را به عنوان شوهر؛ با زبان اقرار كند. شهربانو گفت: من در ميان خواستگاران هرگز نور پر فروغ و شهاب درخشنده يعنى حسين عليه‌السلام را با ديگران هم سطح قرار نمى دهم اگر در واقع در انتخاب آزاد هستم. على عليه‌السلام فرمود: چه كسى را ولى (وكيل) خود قرار مى دهى؟ شهربانو گفت: شما را. امام على عليه‌السلام خذيفه بن يمان را ماءمور كرد كه عقد ازدواج او را با حسين عليه‌السلام منقعد نمايد حذيفه اين ماءموريت را انجام داد. امام سجاد عليه‌السلام از اين بانو متولد شد و گويند آن هنگام كه بيش از چند روز از تولد امام سجاد عليه‌السلام نمى گذشت شهربانو از دنيا رفت و طبق نقل ديگر امام على عليه‌السلام خواهر شهربانو را به همسرى محمد بن ابى بكر در آورد و قاسم بن محمد از آن بانو متولد شد. بنابراين قاسم و امام سجاد عليه‌السلام پسر خاله هم هستند و دختر قاسم كه ام فروه نام داشت همسر امام باقر عليه‌السلام شد و امام صادق از او متولد شد. (501)

## 429- راهنمائى هاى جنگى امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى عمربن خطاب با حضرت على عليه‌السلام مشورت كرد كه ارتشى به قادسيه و ايران فرستاده ام ولى سران لشگرم به توسط خبرگزارى خود به من اطلاع داده اند كه پيروزى ما در اين جنگ منوط به آمدن خليفه در ميدان جنگ است. مشاورين من نيز پس از صحبت هاى مكرر نتيجه را چنين اعلام كرده اند كه خود در جبهه حاضر شوم تا به شكوه و ابهت لشكر اضافه شود و فتح و پيروزى زودتر انجام گيرد. آنگاه عمر رو به حضرت امير عليه‌السلام كرد و گفت: شما نظرتان را بفرمائيد. حضرت فرمود: صلاح نيست خودت به جبهه جنگ بروى بلكه ارتشى ديگرى با تاكتيك هاى جنگى گسيل دار آنگاه حضرت دليل و راهنمايى هاى لازم را فرمودند. چون لشكر اسلام پيروز شد همگى اقرار و اعتراف كردند به برترى نظريه آن حضرت بر همه مشاورين خليفه.

ابن ابى الحديد در ذيل اين روايت مى نويسد: حضرت على عليه‌السلام در آن جلسه مشورتى عمر خيانت نكرد و الا اگر عمر به جبهه مى رفت كشته و يا مجروح مى شد زيرا در آن مقطع چندين مرتبه لشكر اسلام شكست خورده بود. يا در جلسه اى ديگر عمر شورايى تشكيل داده بود آنگاه به اعضاى جلسه گفت ارتش اسلام به نزديكى شهر مدائن كه پايتخت ايران است رسيده است و فرمانده هانم به من نوشته اند كه خليفه خودت هم به جبهه بيا آنگاه گفت: حالا من بروم يا آنكه فرمان دهم ارتش عقب نشينى كند يا دستور دهم حمله نمايند در آن جلسه حضار نظرات مختلفى دادند تا اينكه حضرت امير عليه‌السلام فرمود: هيچ كدام از اين راءى ها به صلاح تو و آنان نيست، بلكه من دستوراتى مى دهم با آن فرامين عمل كن تا پيروزى حاصل شود آنگه حضرت فرامينى را دادند آنها هم اجرا و اطاعت كردند و سپس پيروز شدند در فتح بيت المقدس وقتى كه ارتش مسلمانان شهر شام را فتح كرد قصد فتح بيت المقدس را داشتند لذا نامه اى به عمربن خطاب نوشته و مشورت نمودند كه آنجا را فتح نمايند؟ عمر مشاورين خود را جمع كرد و با آنان راجع به آن مشورت كرد. تمامى مشاورين عمر گفتند صلاح نيست وارد بيت المقدس شويم. حضرت امير عليه‌السلام مخالفت كرده و عمر نظر حضرت را به آنان نوشت و آنها پس از جنگ فراوان و اجراى فرامين امام على عليه‌السلام بيت المقدس را فتح كردند. (502)

## 430- امانت دارى حجرالاسود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حلبى از امام باقر و امام صادق عليه‌السلام روايت مى كند: اولين سالى كه عمربن خطاب در عهد خلافتش حج مى كرد مهاجرين و انصار و على عليه‌السلام به همراه حسنين عليهماالسلام و عبدالله بن جعفر حج مى نمودند. موقع احرام عبدالله لباس احرامى را كه با قرمز رنگ شده بود پوشيد و در حالى كه لبيك مى گفت در كنار حضرت على عليه‌السلام حركت مى كرد عمر از پشت سر گفت اين چه بدعتى است كه در حرم روا داشته اى؟

حضرت على عليه‌السلام رو به او كرده فرمود: كسى نمى تواند سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به ما بياموزد. عمر گفت: راست گفتى يا اباالحسن عليه‌السلام به خدا نمى دانستم شماييد.

راوى مى گويد اين يك واقعه كوچكى بود كه در آن سفر رخ داد سپس داخل مكه شدند و طواف خانه نمودند عمر حجرالاسود را دست مى زد و مى گفت: به خدا قسم مى دانم تو سنگى بيش نيستى كه نه سودى مى رسانى و نه زيانى اگر اين نبود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را دست زد به تو دست نمى زدم. على عليه‌السلام فرمود: خاموش باش. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بى جهت به اين سنگ دست نزد اگر قرآن خوانده بودى و آنچه از تاءويلش را كه همه جز تو؛ آن را مى دانند مى دانستى و هر آينه مى فهميدى كه هم زيان مى زند و هم سود مى رساند و او چشم و لب و زبان گويا و رسا دارد و گواهى مى دهد وفادارى كسى را كه وفا كرده. عمر گفت: آيه مربوطه را به من نشان بده؟ امام على عليه‌السلام فرمود: خداوند فرموده واذا اخذ ربك من بنى آدم من ظهور هم ذريتهم واشهد هم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى... يعنى: هنگامى كه خداى تو از پشت آدم فرزندان و ذريه آنها را برگرفت: و آنها را برخود گواه ساخت، فرمود كه من پروردگار شما نيستم؟ همه گفتند: آرى ما به خداوندى تو گواهى مى دهيم سپس موقعى كه اقرار كردند بنى آدم به اطاعت و به اين كه او پروردگار و آنها بندگان او هستند از آنها براى حج بيت الله الحرام پيمان گرفت پس صفحه نازكى لطيف تر از آب آفريد و به قلم فرمان داد كه بنويس وفادارى خلقم را به خانه ام قلم هم وفادارى بنى آدم را در آن صفحه نوشت پس به حجرالاسود گفته شد دهانت را باز كن آن صفحه را در دهانش فرو كرد و به حجر فرمود نگهدار و گواهى بده براى بندگانم وفادارى را، حجر هم مطيعانه فرود آمد. اى عمر مگر نه موقعى كه حجر را دست مى زنى مى گويى امانتم را ادا و به پيمانم وفا كردم تا گواهى به وفادارى من بدهى. عمر گفت به خدا آرى. پس على عليه‌السلام فرمود ايمان بياور به آنچه گفتم.

## 431- سياست بازى نامشروع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از ماجراى سقيفه و حوادث سياسى بعد از رحلت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خانه نشينى حضرت امير عليه‌السلام ابوسفيان پدر معاويه از حكومت ابوبكر و عمر دل خوشى نداشت با جمعى به حضور امام على عليه‌السلام رسيد تا با آن حضرت بيعت نمايد و در ضمن گفتارى عرض كرد اگر اجازه دهى با سپاهى فراوان پياده و سواره از تو حمايت مى كنم امام على عليه‌السلام كه به سابقه سوء طينت ناپاك ابوسفيان فرصت طلب آگاهى داشت گول سخنان او را نخورد و در پاسخ او سخنانى فرمود: اى مردم امواج فتنه ها را با كشتى هاى نجات (علم و ايمان و وحدت) درهم بشكنيد از راه اختلاف و پراكندگى كنار آييد و تاج بلند پروازى و برترى جويى را از سر بنهيد (503)

## 432- فعاليتهاى كشاورزى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را از حكومت بر كنار نمودند و فدك را كه يك منبع مهم اقتصادى از براى خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود از دست آنها گرفتند، امام على عليه‌السلام براى تاءمين معاش شيعيان و خاندان رسالت و مستمندان به فعاليت كشاورزى پرداخت و به احداث قناتها و چشمه سارها و باغها و نخلستانها پرداخت براى نمونه امام صادق عليه‌السلام فرمود: كان اميرالمؤمنين صلوات الله عليه يضرب بالمر و يستخرج الارضين... و ان اميرالمؤمنين اعتق الف مملوك من ماله وكد يده، اميرمؤمنان على عليه‌السلام در زمين بيل مى زد و مواهب زمين را (بر اثر كشاورزى) خارج مى نمود و همانا اميرالمؤمنين عليه‌السلام هزار برده را از مال شخصى خود و از محصول دسترنج خود خريد و آزاد كرد. (504)

## 433- كاتب مصحف فاطمه الزهرا عليها‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت زهرا عليها‌السلام پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسيار محزون و غمگين شد خداوند در آن ايام (75 يا 95 روز بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) فرشته اى

را نزد فاطمه عليها‌السلام فرستاد تا او را دلدارى دهد. فاطمه عليها‌السلام ماجراى سخن گفتن خود را با فرشته الهى به شوهر خود حضرت على عليه‌السلام گفت: على عليه‌السلام فرمود: وقتى كه آمدن فرشته را احساس كردى به من بگو. فاطمه عليها‌السلام آمدن فرشته را به حضرت عى عليه‌السلام خبر داد و فاطمه عليها‌السلام آنچه را از فرشته مى شنيد، به على عليه‌السلام خبر مى داد و عى عليه‌السلام آن را مى نوشت تا اينكه آن گفتار به صورت مجموعه اى به نام مصحف در آمده سپس امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اما نه ليس فيه شيى من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون

بدانيد كه در آن مصحف چيزى از حلال و حرام نيست بلكه در آن علم به حوادث آينده است. (505)

## 434- حاميان خلافت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زيدبن وهب مى گويد: آنانكه با ابى بكر بعنوان خليفه مخالفت كردند از مهاجرين و انصار فقط 12 مرد بودند، از مهاجرين مقداد و عمار ياسر و ابوذر غفارى و سلمان فارسى و عبدالله بن مسعود و... و از انصار خزيمة بن ثابت، ذوالشهادتين و سهل بن حنيف و ابوايوب انصارى و ديگران بودند همين كه ابوبكر در مسجد به منبر رفت آنها با يكديگر مشورت كردند بعضى از آن 12 نفر پيشنهاد كردند كه ابوبكر را از منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پايين بياوريم. ديگران گفتند: چنين كارى جز به زحمت انداختن خويشتن نيست و خداى متعال مى فرمايد خود را با دست خود به هلاكت نيندازيد بهتر اين است كه همگى نزد على عليه‌السلام برويم و در اين باره با او مشورت كنيم همه آنها خدمت على عليه‌السلام آمدند و عرض كردند يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام ... حقى را كه سزاوارتر به آن بودى رها كردى ما تصميم داشتيم كه نزد اين مرد (ابوبكر) برويم و او را از منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پايين كشيم... ولى خواستيم بدون مشورت با شما او را از منبر پايين نكشيم.

على عليه‌السلام فرمود: اگر اين كار را كرده بوديد چاره اى جز جنگ با آنان را نداشتيد... اين مردمى كه گفتار پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رها كرده و بر پروردگار خود دروغ بسته اند همگى در اطراف او هستند و من در اين باره با افراد خاندان خود مشورت كردم چاره به جز سكوت نديدم زيرا مى دانيد كه سينه هاى اين مردم از كينه و بغض خداى عزوجل و خاندان پيغمبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آكنده است... بخدا اگر اينكار را كرده بوديد شمشيرهاى خود را از نيام مى كشيدند و آماده جنگ و كشتار بودند همچنانكه با من همين كار را كردند و به زور بر من چيره شدند و گريبان مرا گرفته و كشيدند و به من گفتند بيعت كن و گرنه تو را خواهيم كشت... ولى شماها به نزد اين مرد (ابوبكر) برويد و آنچه را كه خود از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيده ايد به او بگوييد تا شبهه اى در كار او نماند و در اين كار حجت را بر او تمامتر كنيد...

راوى مى گويد: آنها از خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مرخص شدند و روز جمعه همگى در اطراف منبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشستند... آنگاه نخستين كسى كه برخاست و سخن گفت خالدبن سعيد بن عاص بود او از على عليه‌السلام دفاع كرد و حديثى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ياد آور وى كرد عمر بن خطاب به خالد گفت: ساكت باش اى خالد كه تو نه صلاحيت صالح انديشى دارى و نه سخنت را كسى خوش دارد. سپس ابوذر بپا خواست و بعد سلمان فارسى و بعد مقداد و سپس بريده اسلمى و بعد از آن عبدالله بن مسعود و بعد از آن عمار ياسر و بعد خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين و بعد سهل بن حنيف و ابوايوب انصارى... به پا خاستند و يك به يك دلايل و احاديثى را از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان كردند... ابى بكر بعد از اين صحبت سه روز در خانه خود نشست و روز سوم عمر، طلحه، زبير، عثمان و سعدبن ابى وقاص و... هر يك با ده نفر از فاميل خود با شمشيرهاى برهنه نزد ابوبكر آمدند و او را از خانه اش بيرون كشيدند و بر فراز منبرش كردند. (506)

## 435- خانه ام را آتش زده اند؟!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مروان بن عثمان مى گويد: چون مردم با ابى بكر بيعت كردند. على عليه‌السلام و زبير و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه عليها‌السلام شدند و از بيرون آمدن خوددارى نمودند عمربن خطاب فرياد زد، كه خانه را به روى آنان آتش بزنيد در اين هنگام زبير شمشير بدست بيرون آمد. ابوبكر گفت: اين سگ را بگيريد مهاجمان به او حمله كردند، پاى زبير لغزيد و به زمين خورد و شمشير از دستش افتاد. ابوبكر گفت: شمشير او را به سنگ بزنيد و آنرا به سنگ زدند تا شكست. على بن ابيطالب عليه‌السلام از منزل به سوى دهانت نجد بيرون شد و در راه با ثابت بن قيس بن شماس برخورد كرد. ثابت عرض كرد: اى اباالحسن عليه‌السلام چه شده؟ حضرت فرمود: مى خواهند خانه ام را بر من آتش بزنند و ابوبكر بر فراز منبر نشسته و مشغول بيعت گرفتن از مردم است و نه از اين حمله ها جلوگيرى مى كند و نه آنها را محكوم مى نمايد. ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو كشته شوم. پس با هم به مدينه بازگشتند چون به منزل رسيدند ديدند فاطمه عليها‌السلام كنار درب ايستاده و خانه از مهاجمين خالى شده است و حضرت زهرا عليها‌السلام صدا مى زند: هرگز قومى را زشت برخوردتر از شما سراغ ندارم. شما پيكر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نزد ما رها ساخته و ميان خود مصمم شديد كه حكومت را تنها از آن خود بداريد و ما را به امارت نگماريد و هيچ از ما در اين باره نظر خواهى نكرديد و به سر ما آورديد آنچه آورديد و هيچ حقى براى ما در نظر نگرفتيد! (507)

## 436- او على بن ابيطالب عليه‌السلام است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى دو نفر نزد عمر بن خطاب آمدند و از طلاق كنيزى سئوال كردند، كه چند مرتبه مى توان او را طلاق داد تا حرام نشود و ديگر لازم نباشد او را بعقد جديدى در حباله نكاح درآورد.

عمر با آنها برخاست، تا آنكه به مسجد رسيد در ميان حلقه اى از جمعيت مرد اصلعى (508) نشسته بود.

عمر گفت: اى اصلع! در طلاق اءمة (يعنى كنيز) چه مى گوئى؟ آن مرد سر خود را بسوى او كرد، و با انگشت سبابه و وسط خود اشاره كرد، عمر دانست كه طلاق امه دو طلاق است، و فورا به آن دو مرد گفت: تطليقتان يعنى دو بار طلاق

يكى از آن دو نفر گفت: سبحان الله! ما نزد تو آمديم و تو اميرالمؤمنين و بزرگ آنها هستى! پس چگونه با ما آمدى تا در مقابل اين مرد ايستاده! و از او سئوال كردى! و به اشاره او با دو انگشت اكتفا نمودى؟

عمر به آن دو نفر گفت: آيا مى دانيد اين مرد كيست؟

گفتند: نه. عمر گفت: اين على بن ابيطالب است، آنگاه گفت: من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره او شنيدم كه فرمود:

اگر آسمان هاى هفتگانه و زمين هاى هفت طبقه را در كفه ترازوئى بگذارند سپس ايمان على عليه‌السلام را در كفه ديگر آن بگذارند هر آينه، ايمان على بى ابيطالب سنگين تر خواهد بود.

سپس علامه امينى مى گويد: در حديثى كه زمخشرى روايت كرده مى گويد:

آن دو نفر به عمر گفتند: تو خليفه مسلمين هستى و ما آمده ايم از تو سئوال كنيم تو ما را پيش مرد ديگرى بردى و از او سئوال نمودى پس يكى از آن دو نفر گفت: سوگند بخدا كه اى عمر! من ديگر با تو سخن نخواهم گفت.

عمر گفت: واى بر تو! مى دانى اين مرد كه بود؟ او على بن ابيطالب است. (509)

## 437- از بيكارى بيزار بود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرمؤمنان على عليه‌السلام به خانه خود آمد و از فاطمه عليه‌السلام پرسيد: آيا غذايى داريم؟ فاطمه عليها‌السلام گفت: در منزل چند روزى است كه غذاى كافى وجود ندارد، امام عليه‌السلام فورا سطل آبى را برداشت و از منزل بيرون رفت، آنگاه خود را به روستاى قبا رسانيد و آبيارى يكى از نخلستانهاى اطراف قبا را بعهده گرفت و شب تا صبح مشغول آبيارى شد. (510) و آن حضرت چنان كار مى كرد كه بر دستان مباركش پينه مى بست. (511) حتى حضرت براى يهودى ها نيز كار مى كرد تا با اجرت آن بتواند هم به خانواده خود و هم به فقرا و مستمندان چيزى ببخشد.

## 438- كار كردن شيوه او بود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يكى از مشكلات قضائى كه خليفه دوم سخت درمانده شده بود به او گفتند: نزد على عليه‌السلام برويم تا مشكل را حل نمايد. خليفه دوم به همراه ابن عباس و جمعى ديگرى به راه افتادند سراغ امام را گرفتند به آنان گفته شد اميرمؤمنان عليه‌السلام در فلان باغ مشغول كار است، خود را به باغ رساندند ديدند، امام عليه‌السلام سخت مشغول كار است و اين آيه را مى خواند:

ايحسب الانسان ان يترك سدى؛ آيا انسان مى پندارد او را به حال خود رها مى كنند همه به امام سلام كردند حل مشكل آن دو زنى كه هر دو آنها ادعا مى كردند، فرزند پسر از آنهاست را از اما عليه‌السلام خواستند اما فرمود: شير دو زن را در ظرف خاصى وزن كنيد آن زن كه شير او سنگين تر است پسر بچه از آن اوست. (512)

## 439- چه مصيبتها كه از اين جماعت نكشيدم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در وصف دوران خانه نشينى خود تعابير و جملاتى دارد كه به حق دل هر آزاد مرد شيعى را پاره پاره مى كند ايشان در بيانى مى فرمايد:

قبل از من، متصديان امور مردم به كارهايى دست مى زدند كه با دستورات صريح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخالف بود آنها از روى عمد و توجه، مرتكب تحريف و شكستن سنتهاى نبوى و تغيير احكام الهى گشتند...

يكبار به مردم گفتم: اى مردم! در ماه رمضان جز براى اداى نماز واجب در مسجد اجتماع نكنيد، به آن ها گفتم: نماز جماعت فقط در نمازهاى يوميه مشروع است خواندن نمازهاى مستحبى با جماعت بدت است (513) در اين بنى بعضى از سربازانم برآشفتند و گفتند: اى اهل اسلام، سنت عمربن خطاب تغيير يافته، على ما را از نماز جماعت در ماه رمضان باز مى دارد؟! (حماقت را تا جايى رساندند) كه من ترسيدم در ميان بخشى از سربازانم شورش بر پا شود.

(من) از اختلاف و پيروى كوركورانه و جاهلانه آنها و از پيشوايان گمراهشان، چه مصيبتهايى كه نكشيدم. (514)

## 440- درهم كوبنده جباران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در شوراى انتخاب خليفه بعد از عمر بن خطاب، به جمع حاضر فرمود: شما را به خدا سوگند، آيا در ميان خود فردى را جز من مى شناسيد كه آن 9 مبارز تنومند، از تيره عبدالدار را كه همگى از سران و پرچمداران قوم خود بودند به خاك و خون كشيده باشد؟!

آيا به ياد داريد صواب حبشى برده آن مقتولان كه چگونه ديوانه وار و خشمگين به ميدان جنگ آمد و دائم فرياد مى زد و مى گفت: من به انتقام سروران و دلاورانى كه از دست داده ايم به قتل شخصى جز محمد خرسند نخواهم شد.

چشمانش كاسه خون شده بود، دهانش كف آلود شده بود و شما مردم وحشت زده از برابر او فرار مى كرديد، ولى در اين حال اين من بودم كه به مقابله با او بر خاستم.

هنگامى كه صواب آن غلام وحشى به من نزديك مى شد گويى هيولايى جلو مى آمد! نبرد بين ما آغاز شد اما بيش از دو ضربه بين ما رد و بدل نشد. سرعت شمشير من چنان برق آسا بود كه در كى لحظه او را به دو نيم ساخت تيغه شمشيرم به پهلوى او اصابت كرد و قسمت پائين بدن او روى پاها بر روى زمين باقى ماند و بالا تنه او به جانبى ديگر افتاد و مسلمانان مى نگريستند و به او مى خنديدند. (515)

## 441- عفو زن زناكار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زنى در زمان عمر بن خطاب اعتراف به زنا كرد و اصرار داشت تا حد زنا بر او جارى گردد تا از عذاب الهى در آخرت در امان باشد عمر نيز به عقوبت زن فرمان داد ولى امام على عليه‌السلام به عمر فرمود:

از او بپرسيد چرا زنا كرده و در چه شرايطى تن به اين گناه داده و آن را مرتكب شده؟ زن گفت: در بيابان تشنه و در راه ماندم. از ور خيمه اى ديدم، وارد خيمه شدم و از مردى كه آنجا بود تقاضاى آب كردم آن مرد آب به من نداد و قصد گناه داشت از اين رو من از خيمه بيرون آمدم.

اما بار ديگر تشنگى مرا بى تاب كرد به گونه اى كه چشمانم سياهى مى رفت در اين حالت مجبور شدم تا به گناه تن دهم امام على عليه‌السلام فرمود: اين همان مورد اضطرار است كه در قرآن كريم حد از آن برداشته شد. او را رها كنيد. (516)

## 442- آزار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عروة بن زبير از جدش نقل مى كند، كه مردى در حضور عمر بن خطاب به على بن ابيطالب عليه‌السلام جسارت كرد، عمر به او گفت: صاحب اين قبر را مى شناسى (اشاره به قبر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و على عليه‌السلام نيز پسر ابيطالب بن عبدالمطلب است، جز به نيكى نام على عليه‌السلام را مبر اگر از او عيب جويى كنى و جسارت و بدگوئى او را كنى اين را (اشاره به قبر شريف پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) در قبرش آزار كردى (517)

## 443- كيفر مردى گستاخ و بى ادب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى خالد با يارانش در اراضى خود امام على عليه‌السلام را ديد و به آن حضرت جسارتى كرد، حضرت خالد را از اسبش پائين آورد و او را به سمت آسياى حارث بن كلده كشاند و ميله آهنى آن سنگ آسياب را بيرون آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه كرد، خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها كند، در حالى كه آن ميله همانند حلقه اى برگردن او بود نزد ابوبكر وارد شد، ابوبكر آهنگران شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگين را از گردن خالد بيرون كنند، ليكن آنها نتوانستند، پيوسته اين آهن همانند قلاده اى برگردن او بود، آهنگران گفتند اين راهن را كه بصورت حلقه اى بر گردن توست فقط با حرارت آتش مى توان باز كرد از طرفى هم خالد تحمل حرارت شديد آتش را نداشت، چرا كه يقينا با آن حرارت به هلاكت مى رسيد. مردم نيز با دين قلاده برگردن خالد بن او مى خنديدند، خالد صبر كرد تا على عليه‌السلام از سفر خود مراجعت كرد، پس جماعتى نزد امام رفتند و شفاعت خالد را كردند، آن حضرت نيز قبول كرد، لذا امام آن طوق آهنى را مثل خمير پاره پاره كرد و بر زمين ريخت (518)

# فصل چهارم: حكومتدارى امام على عليه‌السلام

## 444- همكارى اقوام و فاميل با يكديگر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر خلافت حضرت على عليه‌السلام بود، ماجراى شورش اصحاب جمل پيش آمد. على عليه‌السلام با همراهان خود از مدينه به سوى بصره براى سركوبى شورشيان حركت نمود. هنگامى كه به سرزمين ربذه رسيدند مردى از قبيله محارب به حضور على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: اى اميرمؤمنان! من در رابطه با فاميل خود، تاوانى را به عهده گرفتم وقتى كه نزد بعضى از آنها رفتم و تقاضاى همكارى و كمك نمودم كمك من كردند و گفتند: ما خودمان سخت در مضيقه زندگى هستيم، اى اميرمؤمنان! به آنها امر كن كه با من همكارى كنند و مرا كمك نمايند

امام على عليه‌السلام از او پرسيد: آنها كجا هستند؟! آن مرد گروهى از آنها را كه از دور پيدا بودند نشان امام عليه‌السلام داد و گفت: عده اى از آنها، اينها هستند.

امام على عليه‌السلام كه بر مركب سوار بود، به سرعت نزد آنها رفت به گونه اى كه اصحاب و اطرافيان امام على عليه‌السلام به سختى به آن حضرت رسيدند.

امام على عليه‌السلام وقتى به آنها رسيد، سلام كرد و از آنها پرسيد: چرا با رفيق خود همكارى نمى كنيد؟ آنها از آن مرد و او نيز از قوام خود در حضور حضرت على عليه‌السلام شكايت كردند. امام على عليه‌السلام درباره پيوند خويشاوندى و وظايف خويشان نسبت به همديگر چنين فرمود: هر كس بايد به خويشانش پيوند گرم داشته باشد و خويشان از ديگران سزاوارتر به همكارى و كمك هستند به خصوص در آن هنگام كه خويشان در فشار زندگى قرار گرفتند زيرا خويشانى كه با يكديگر پيوند دارند و به همديگر همكارى و كمك و گذشت مى كنند به پاداش آن مى رسند ولى اگر رشته خويشى را قطع نمايند گرفتار بار سنگين مجازات خواهند شد.

آنگاه آن حضرت مركب خود را حركت داد و به جاى اول خود بازگشت. (519)

## 445- عامل هلاكت زودرس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرمؤمنان على عليه‌السلام خطبه مى خواند و در ضمن آن فرمود:

اعوذ بالله من الذنوب التى تعجل الفناء پناه مى برم به خداوند، از گناهانى كه موجب زودرسى هلاكت خواهند شد.

عبدالله بن كواء (منافق سرشناس عهد اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه بعدها رئيس گروه گمراه خوارج شد) بلند شد و گفت: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام آيا گناهانى كه موجب مكافات زودرس است وجود دارد؟

امام على عليه‌السلام فرمود: آرى، واى بر تو، و آن گناه قطع رحم (بريدن پيوند از خويشاوندان) است، چه بسا خاندانى هستند با اينكه از حق دورند ولى بر اثر همكارى و خدمت به يكديگر به گرد هم آيند و همين كار موجب مى شود كه خداوند به آنها روزى مى رساند و چه با افراد پرهيزكارى كه تفرقه و درگيرى افراد خاندانشان و قطع رحم بينشان موجب مى شود كه خداوند آن ها را از روزى و رحمتش محروم سازد. (520)

## 446- وقت بيكارى برو مسجد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

دو يا سه روز قبل از ضربت خوردن على عليه‌السلام بدست ابن ملجم لعنة الله عليه - حضرت امير عليه‌السلام در بازار كوفه مى رفت كه به ناگه ابن ملجم را دى. حضرت به او فرمود: ابن ملجم كجا مى روى؟ (البته حضرت مى دانست تمام هم او آن زن ملعونه است) ابن ملجم پاسخى داد كه نشانه بيكارى او را داشت. لذا حضرت به او فرمود: وقت بيكارى به مسجد برو (521).

## 447- كريم بامروت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از كتب اهل تسنن روايت شده كه عرب فقيرى به خدمت حضرت على عليه‌السلام شرفياب شد و از آن حضرت درخواست كمك نمود. حضرت به او فرمود: به خدا قسم در خانه چيزى نداريم. فقير گفت: به خدا قسم اگر نااميدم كنى خداوند روز قيامت از شما نمى گذرد.

حضرت على عليه‌السلام به شدت گريست، آنگه به قنبر دستور داد: زره مرا بياور و به اين عرب ده. سپس به فقير فرمود قدر آن را بدان كه من با اين زره در مقابل دشمنان ايستاده ام و پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خوشحال كرده ام. قنبر عرض كرد: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام قيمت اين زره بيست درهم است و اين مقدار براى يك فقير زياد است.

حضرت فرمود: اى قنبر اگر به اندازه دنيا طلا و نقره داشته باشم در صورتى خوشحال مى شوم كه آنها را در راه خدا صدقه دهم و خدا قبول كند. چون كه خداوند از نعمتهاى خود سئوال خواهد نمود. (522)

## 448- اسم اعظم خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

براءبن عازب مى گويد: بر اميرمؤمنان على عليه‌السلام وارد شدم و آن حضرت را به خدا سوگند دادم كه مرا به اعظم اسمايى كه خداوند رحمان، جبرئيل را به ارسال آن مخصوص داشت و او رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت شما را مخصوص گرداند مرا مطلع فرماييد.

حضرت فرمود: اگر سئوال تو نمى بود من اراده داشتم تا وقتى كه آنرا در لحدم نهاده شوم پوشيده بدارم. سپس حضرت فرمود: هر گاه خواست خداوند را به اسم اعظمش بخوانى، شش آسه اول سوره حديد (بعد از بسم الله الرحمن الرحيم؛ تا؛ و هو عليم بذات الصدور) و آخر سوره حشر از (هو الله الذى لااله الا هو تا آخر سوره را بخوان) بعد از آن مى گويى: يا من هو كذلك افعل بى كذا و كذا (حاجت خود را بخواه) كه سوگند به خداوند اگر بر شقى بخوانى سعيد مى گردد. براء گفت: يا على! قسم به خدا من آنرا براى امور دنيا نمى خوانم. امام على عليه‌السلام فرمود: همين صواب است. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا هم اين چنين وصيت فرمود جز اينكه مرا امر كرد كه خدا را بدان در كارهاى بزرگ و دشوار روزگار بخوانم. (523)

## 449- كمترين ها!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سليم بن قيس مى گويد: از امام على عليه‌السلام شنيدم كه مردى به حضورش آمد و اين سه سئوال را كرد:

1- كمترين چيزى كه انسان به آن مؤمن مى شود؟

2- كمترين چيزى كه انسان به خاطر آن كافر مى گردد؟

3- كمترين چيزى كه انسان به خاطر آن گمراه مى شود؟

امام على عليه‌السلام فرمود: كمترين چيزى كه انسان به وسيله آن مؤمن مى شود آن است كخ خداوند خود را به او بشناساند، و انسان به اطاعت از خدا اقرار كند و سپس خداوند، پيامبرش را به او شناساند و او به اطاعت تاز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اقرار نمايد و هم چنين خداوند امام و حجتش را در زمين و گواهش را بر مردم (يعنى امام را) به او معرفى كند و او به اطاعت از امام اقرار نمايد.

سپس حضرت ادامه داد: كمترين چيزى كه انسان به خاطر آن كافر مى شود آن است كه چيزى را كه خداوند نهى كرده گمان كند كه انجام آن رواست و اين پندار را رد دين خود قرار دهد (بدعتگزار گردد) و به اين عقيده باقى بماند و خيال كند كه آنچه را (به پند او) خدا دستور داده، بايد خدا را بر آن اساس پرستش كرد در صورتى كه چنين كسى شيطان را مى پرستد.

و كمترين چيزى كه انسان به خاطر آن گمراه مى شود: آن است كه حجت و گواه خدا بر بندگانش را نشناسد. يعنى آن امامى را كه خداوند به اطاعت از او دستور داده و رهبريش را واجب كرده نشناسد.

سليم مى گويد: عرض كردم: اى اميرمؤمنان! آن حجت و گواهان الهى را براى من تعريف كن!

امام على عليه‌السلام در پاسخ فرمود: آنها كسانى هستند كه خداوند (اطاعت) آنان را (در قرآن) قرين اطاعت خود و پيامبرش قرار داده و فرموده است:

يا ايها الذين آمنوا اطيعو الرسول و اولى الامر منكم اى كسانى كه ايما آورده ايد اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد رسول خدا را و اطاعت كنيد صاحبان امر را (524).

عرض كردم: اى اميرمؤمنان، خدا مرا فدايت كند اين مطلب را روشن تر بيان كن. حضرت فرمود: آنها (صاحبان امر) كسانى هستند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخرين خطبه اش، در روز رحلتش فرمود:

همانا من دو چيز را در ميان شما مى گذارم كه پس از من تا وقتى كه به آن دو چنگ زنيد هرگز گمراه نشويد. كتاب خدا و عترت من كه خاندان من هستند. زيرا خداوند لطيف و آگاه به من سفارش كرده كه آن دو از هم جدا نشوند تا در كنار حوض بر من وارد گردند؛ مانند اين دو انگشت؛ سپس امام دو انگشت اشاره خود را بهم چسبانيد و...

آنگاه فرمود: فتمسكوا بهما لاتزلوا و لا تضلوا و لا تقدموهم فتضلوا؛ پس به هر دوى اينها چنگ زنيد تا لغزش نكنيد و گمراه نگرديد و از آنها جلو نيفتيد كه گمراه خواهيد شد (525).

و در روايت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود: سوگند به خداوندى كه جان من در دست اوست اگر كسى عمل هفتاد پيامبر را انجام دهد هرگز وارد بهشت نخواهد شد مگر اين كه برادرم على عليه‌السلام را دوست داشته باشد. (526)

## 450- واضع علم قواعد عربى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى ابوالاسود دئلى خدمت على عليه‌السلام رسيد، ديد آن حضرت به فكر فرو رفته است. ابوالاسود مى گويد: به آن حضرت عرض كردم: يا اميرالمؤمنين درباره چه چيزى فكر مى كنيد؟ فرمود: در شهر شما شنيدم كسى قرآن را غلط مى خواند مى خواهم كتابى درباره ريشه هاى ادبيات عربى پديد آورم.

عرض كردم: اگر اين لطف را بفرماييد ما را زنده كرده ايد و زبان عربى براى ما باقى خواهد ماند ابوالاسود مى گويد: پس از چند روز وقتى به حضور امام رسيدم صحيفه اى را به من داد كه در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم كلام عرب سه قسم است: اسم و فعل و حرف.

اسم چيزى است كه از مسمى خبر مى دهد، فعل از حركات...

سپس به من فرمود: دنبال آن را بگير و چيزهايى كه به نظرت مى رسد بر آن اضافه كن.

سپس ادامه داد: اى ابوالاسود: اسم ها نيز سه نوع هستند: ظاهر و مضمر و چيزى كه نه ظاهر است و نه مضمر.

ابولاسود گفت: از سخنان حضرت چيزهايى گرد آوردم و به نظر حضرت رساندم از جمله حروف ناصبه بود (انّ، انّ، ليت، لعل و كان) وقتى حضرت اين حروف را ديد فرمود: چرا لكن را ترك كردى؟ عرض كردم: در رديف اينها به شمار نمى آورم. حضرت فرمود: چرا در رديف آنهاست. بايد آن را نيز در رديف آنها ذكر كنى. (527)

## 451- فردى كه مورد لعن واقع شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوموسى اشعرى، از عوامل مؤ ثر در انتقال خلافت به بنى اميه بود. ابوموسى با اينكه از نظر شخصيت فردى فوق العاده متزلزل و سست راءى، بى كفايت، كوته فكر، و بى تميز و غير قابل اعتماد بود و او در جنگ صفين توسط گروهى جاهل، حضرت على عليه‌السلام را مجبور به انتخاب وى براى حكميت نمودند. ابوموسى از همان ابتداى خلافت على عليه‌السلام با امام رفتار مناسبى نداشت و مردم را به پراكنده شدن از پيرامون على عليه‌السلام دعوت مى كرد. ابوموسى در جريان حكميت پيشنهاد كرد هم امام على عليه‌السلام و هم معاويه از خلافت خلع شوند ولى بعدها او به دربار معاويه رفت و آمد كرد و با معاويه بيعت كرد. خيانت كارى او به حدى بود كه امام على عليه‌السلام بعد از ماجراى حكميت او را قنوت نماز خود لعن مى كرد.

## 452- پيروان واقعى معاويه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كلمه ناقه در عربى به معنى شتر ماده است و كلمه جمل به معنى شتر نر مى باشد. بعد از جنگ فين كه ميان اميرالمؤمنين عليه‌السلام و معاويه در سرزمين صفين به وقوع پيوست. بعد از جنگ شتر سوارى از مردم كوفه كه مركز خلافت حضرت على عليه‌السلام بود وارد شام پايتخت معاويه شد. يكى از شاميان چون آن مرد كوفى را با شتر ديد با وى گلاويز شد و گفت: اين ناقه كه تو بر آن سوارى مال من است و تو آن را در صفين هنگامى كه در ركاب على عليه‌السلام بودى از من گرفتى!

مرد كوفى منكر شد گروهى از شاميان نيز به طرفدارى از مرد شامى برخاستند و براى حل اين دعوا جملگى نزد معاويه رسيدند.

مرد شامى پنجاه نفر شاهد را آورد كه ناقه حاضر متعلق به اوست. شاهدان نيز موضوع را گواهى كردند. معاويه هم دستور داد تا شتر را بگيرند و به مرد شامى بدهند!!

مرد كوفى وقتى موضوع را چنين ديد گفت: اى معاويه شاهدان همگى گفتند: اين ناقه متعلق به اين مرد شامى است در صورتى كه اين شتر ناقه نيست بلكه جمل است و آن ماده نيست بلكه نر است و اين هم علامت آن.

معاويه گفت: با اين وصف چون شهود گواهى داده اند حكم صادر شده است و بايد اجرا شود! سپس معاويه مرد كوفى را به خلوت برد و قيمت شتر را از او پرسيد و دو برابر قيمت آنرا به وى بخشيد.

آنگاه به او گفت: از جانب من به على بگو در جنگ آينده با صد هزار نفر از مردمى كه ميان شتر نر و ماده فرق نمى گذارند با تو روبرو خواهم شد. (528)

## 453- نامه رسان رشيد و شجاع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از واقع جنگ جمل كه در نزديك شهر بصره ميان سپاه امام على عليه‌السلام و آشوبگران داخلى به وقوع پيوست معاويه كه حكمران شامات بود. دم از استقلال و برابرى با اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى زد لذا نامه اى به كوفه نزد آن حضرت نوشت اى پسر ابوطالب! راهى را پيش گرفته اى كه به زبان تو است آنچه را برايت سودمند بود ترك گفتى و بر خلاف كتاب خدا و سنت پيغمبر رفتار نمودى! تا آنجا كه صحابه پيغمبر طلحه و زبير چنان كردى. به خدا قسم تير آتشينى به سويت رها كنم كه نه آب آنرا فرو نشاند و نه باد بر طرف سازد!...

وقتى نامه او به حضرت امير رسيد، حضرت پاسخ آن را بدين گونه نوشت: اين نامه ايست از بنده خدا على بن ابيطالب برادر خوانده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر عم و جانشين و غسل و كفن كننده او، و ادا كننده قرض او...

اى معاويه من همانم كه در جنگ بدر خويشان بت پرست تو را از دم شمشير گذراندم و به ديار عدم فرستادم... هنوز شمشيرى كه آنها را به وسيله آن نابود ساختم در دست من است...

سپس حضرت نامه خود را مهر كرد و به يكى از ياران خود بنام طرماح بن عدى تسليم نمود و فرمود: شخصا آنرا به دست معاويه بدهد. طرماح مردى قوى هيكل و بلند بالا و سخنور بود و از ياران فداكار على عليه‌السلام بود.

او وقتى به شام رسيد از او پرسيدند از كجا مى آيى؟ گفت: از نزد آزاد مردى پاك و پاكيزه و نيكو خصال.

گفتند: باكى كار دارى؟ گفت: مى خواهى اين بدگوهرى كه شما او را پيشواى خود مى دانيد ملاقات كنم. آنها جواب دادند: امير ما معاويه در اين ساعت با اطرافيان خود سر گرم مشورت در امور مملكت است و امروز نمى توانى به حضور او برسى. طرماح گفت: خاك بر سر او كنند او را رسيدگى به امور مسلمين چكار؟...

سرانجام ناگزير او را به مجلس معاويه آورند. طرماح با كفش وارد مجلس شد و دم در نشست! گفتند: كفشت را از پا در آور. گفت: مگر اينجا وادى ايمن و سرزمين مقدس طور سينا است كه بايد مانند موسى كفش از پاى در آورم؟!

آنگاه چون معاويه را ديد، گفت: اى پادشاه گناهكار سلام! عمر و عاص مشاور معاويه گفت: اى اعرابى چرا معاويه را پادشاه گناهكار خواندى و او را اميرالمؤمنين نگفتى؟ طرماح گفت: مادرت به عزايت بنشيند! مؤمنين ما هستيم چه كسى او را امير ما نموده است... سپس نامه على عليه‌السلام را معاويه از دست طرماح گرفت... سپس معاويه كاتب خود را طلبيد و جواب حضرت امير عليه‌السلام را بدين گونه نوشت: اى على! لشكرى از شام به جنگ تو خواهم فرستاد كه ابتداى آن كوفه و انتهايش ساحل دريا باشد و هزار شتر با اين لشكر مى فرستم كه بار آنها ارزن باشد و به عدد هر ارزنى هزار مرد جنگجو باشد!

طرماح گفت: اى معاويه! على را به جنگ تهديد مى كنى و مرغابى را از آب مى ترسانى؟ به خدا قسم اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خروس بزرگى دارد كه تمام اين ارزنهاى تو را به آسانى از روى زمين مى چيند و در چينه دان خود انباشته مى كند. معاويه گفت: راست مى گويد: همانا او مالك اشتر است.

سرانجام طرماح جواب نامه را گرفت... و به جانب كوفه شتافت. بعد از رفتن او معاويه به اطرافيان خود گفت: به خدا اگر من آنچه دارم به شما بدهم، يك دهم خدمتى را كه اين مرد به على عليه‌السلام نمود. نسبت به من انجام نمى دهيد. (529)

## 354- شهيد آگاه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: در جنگ جمل در حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام بودم كه مردى آمد و در حضور آن حضرت ايستاد و عرض كرد: اى اميرمؤمنان من مى بينم هم سپاه دشمن تكبير (الله اكبر مى گويد) و هم ما، هم آنها تهليل (لا اله الا الله) مى گويند و هم ما، هم آنها نماز مى خوانند و هم ما، بنابراين بر چه اساس ما با سپاه دشمن (عايشه، طلحه و زبير) جنگ كنيم؟!

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن مى جنگيم. او پرسيد: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهى نداريم به ما بياموز. امام عليه‌السلام فرمود: بر آنچه كه خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسيد: كدام آيه به ما بياموز؟

امام عليه‌السلام فرمود: بر اساس آيه 253 سوره بقره تلك الرسل فصلنا بعضهم على بعض...؛ بعضى از آن رسولان را بر بعضى ديگر برترى داديم. برخى از آنها؛ خدا با او سخن گفت: (يعنى موسى) و بعضى را درجاتى بالاتر داد، و به عيسى بن مريم نشانه هاى روشن داديم و او را با روح القدس تاييد نموديم و اگر خدا مى خواست كسانى بعد از اين پيامبران بودن پس از آنكه آن همه نشانه هاى روشن براى آنها آمد، با هم جنگ و ستيز نمى كردند ولى اين امتها بودند كه با هم اختلاف كردند. بعضى ايمان آوردند و بعضى كافر شدند (و به جنگ و اختلاف بروز كرد) و باز اگر خدا مى خواست با هم پيكار نمى كردند ولى خداوند آنچه را مى خواهد انجام مى دهد.

سپس امام فرمود: ما از آن گروهى هستيم كه ايمان آورديم ولى آنها از كاسنى هستند كه راه كفر را پيمودند.

آن مرد از اين بيان اميرمؤمنان عليه‌السلام آگاه شد و گفت: سوگند به خداى كعبه كه آنها كافر شدند؛ سپس به جنگ با آنها شتافت و به شهادت رسيد. (530)

## 455- ملاقات على عليه‌السلام با منشى انوشيروان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

انوشيروان از شاهان مشهور ساسانى است كه حدود 50 سال قبل از هجرت بر سراسر ايران حكومت مى كرد. بوذر جمهر فيلسوف معروف مدتى وزير او برود و شخصى بنام جميل مدتى كاتب او بود.

پس از مرگ انوشيروان، جميل عمر طولانى كرد تا آن هنگم كه على عليه‌السلام به خلافت رسيد در سال 36 هجرى هنگامى كه على عليه‌السلام همراه سپاه خود به جنگ خوارج به سوى سرزمين نهروان در حركت بود از نزديكى مدائن گذشت و با پيرمود سالخورده اى كه همان جميل منشى انوشيروان بود ملاقات كرد در اين ملاقات على عليه‌السلام از جميل پرسيد: يك انسان چگونه بايد باشد؟ و چگونه زندگى كند؟ جميل گفت: لازم است كه دوست كم و دشمن زياد داشته باشد!

على عليه‌السلام فرمود: اى جميل سخن تازه اى مى گويى؟ با اينكه همه مردم مى گويند دوست بسيار بهتر است.

جميل گفت: آن گونه كه مردم مى گويند صحيح نيست زيرا دوست بسيار موجب تكليف سخت در راه اداى نيازهاى آنها مى شود و انسان نمى تواند آن گونه كه سزاوار است از اداى حق دوستان بر آيد، و در مثالهاى آمده: بسيارى ناخدايان كشتى موجب غرق كشتى خواهند شد.

على عليه‌السلام پرسيد: بسيارى دشمن چه سودى دارد؟ جميل گفت: دشمن كه بسيار شد انسان لحظه مراقب خود هست تا خطا و لغزش نكند لذا خود را از گزند دشمن حفظ كند و اگر انسان در چنين حالت مراقبت و كنترل باشد برايش بهتر است.

امام على عليه‌السلام اين سخن او را پسنديد و آن را زيبا خواند. (531)

## 456- شمشسير بجاى فحش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حجر بن عدى و عمرو بن حمق دو يار از ياران با وفاى امام على عليه‌السلام بودند. امام شنيد كه آنها از پيروان معاويه بيزارى مى جويند و به آنها ناسزا مى گويند. امام براى آنها پيغام فرستاد كه ناسزا گويى نكنيد.

حجر و عمرو بن حمق به حضور امام آمدند و عرض كردند: آيا ما بر حق نيستيم؟

امام فرمود: آرى ما بر حقيم. آنها عرض كردند: آيا پيروان معاويه بر طريق باطل نيستند. امام فرمود: آرى آنها بر باطل هستند.

آنها عرض كردند: پس چرا ما را از بيزارى جستن و ناسزا گفتن به آنها نهى مى فرمايى؟!

امام فرمود: من دوست ندارم شما ناسزاگو و لعن كننده باشيد و فحش و بيزارى بجوييد، ولى اگر بديها و كارهاى زشت، دشمن را افشاء كنيد و بر شمريد، استوارتر در گفتار، و رساتر در عذر است.

بجاى فحش و ناسزاگويى بگوييد: خداوندا، خونهاى ما و آنها را حفظ كن و بين ما و آنها صلح (صحيح) برقرار فرما و آنها را از گمراهى، هدايت كن، تا حق براى جاهلان شناخته شود، و چنين روشى نزد من بهتر است و براى شما نيز خير و سعادت است.

حجر و عمرو هر دو عرض كردند: بسيار خوب به نصيحت تو گوش مى كنيم و آن را بكار مى بنديم (532)

## 457- عادل دلسوز و آگاه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از شهادت على عليه‌السلام يكى از دوستان على عليه‌السلام بنام ضراربن ضمره به شام رفت و در جلسه اى با معاويه ملاقات كرد. معاويه كه او را مى شناخت به او گفت: مقدارى از على عليه‌السلام بر ايمان تعريف كن.

ضمره تا اسم على عليه‌السلام را شنيد منقلب شد و بى اختيار قطرات اشك از چشمانش سرازير گرديد و گفت: اى معاويه از اين تقاضا بگذر و مرا معاف بدار.

معاويه اصرار كرد و گفت: از تو دست برنمى دارم تا مقدارى از فضائل على عليه‌السلام را بر ايمان بگويى. او به مطالبى از شاءن اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اشاره كرد و در ميان اين مطالب در جمله اى گفت: كه بسيار بلند معنى است. او گفت:

لا يخاف الضعيف من جوره، و لا يطمع القوى فى ميله؛ مستضعفان و ضعيفان ترس آن نداشتند كه از ناحيه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در رسيدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند (533)

پسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

در جنگ جمل حضرت على عليه‌السلام فرزندش محمد حنفيه را طلبيد و نيزه ى خود را به او داد و فرمود: با اين نيزه به سپاه دشمن حمله كن!

محمد حنفيه نيزه را گرفت و به دشمن حمله كرد، گروهى از سپاه دشمن جلوى او را گرفتند، لذا او نتوانست پيش روى كند، به عقب برگشت و به خدمت پدر رسيد. در اين هنگام امام حسن عليه‌السلام نيزه را گرفت و به سوى دشمن شتافت پس از مدتى با نيزه اى خون آلود نزد پدر آمد. هنگامى كه محمد حنفيه آن شجاعت را از امام حسن عليه‌السلام مشاهده كرد براثر احساس شكست خود؛ سرخ رو و سرافكنده شد.

حضرت على عليه‌السلام به او فرمود:

ناراحت نباش! او پسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تو پسر على عليه‌السلام هستى. (534)

## 458- قنبر آهسته تر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام شنيد كه مردى به قنبر دشنام مى دهد و قنبر نيز مى خواست به او جواب دهد. حرت قنبر را صدا زد: آى قنبر! آهسته، ناسزاگوى خود را؛ رها كن تا خداى رحمان را خشنود سازى، و شيطان را به خشم آورى و دشمن را كيفر و شكنجه دهى. سوگند به آن كس كه دانه را شكافت و جانداران را بيافريد شخص با ايمان، خداى خويش را به چيزى مانند حلم و بردبارى خرسند نسازد و شيطان را به چيزى مثل سكوت و خموشى به خشم نياورد، و هيچ احمقى و نادانى به عكس العملى مانند سكوت در مقابل او كيفر و شكنجه نگردد. (535)

## 459- حكم خدا را اجرا كردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه دوازده شب از ماه سپرى شده بود حضرت امير عليه‌السلام از بصره وارد كوفه شدند. سپس به ايراد خطبه پرداختند. بعد از خطبه ابو بردة بن عوف ازدى، كه از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شركت نكرده بود و در جنگ صفين با نيتى سست وارد جنگ شده بود از ميان جمعيت برخاست و به حضرت على عليه‌السلام گفت: آيا اين كشته هايى كه در اطراف عايشه و طلحه و زبير ديده مى شود به نظر شما به چه دليل كشته شده اند؟

حضرت امير عليه‌السلام فرمود: به اين دليل كه شيعيان و كارگزاران مرا كشتند و نيز به سبب كشتن آن مرد- عبدى رحمة الله - من از آنها خواستم كه قاتلين برادرانم را از ميان آن گروه به من تحويل دهند تا آنها را به قصاص آن كشته ها بكشم. سپس كتاب خدا ميان من و آنها حاكم باشد، اما آنان نپذيرفتند و با اينكه هنوز بيعت من و خون نزديك به هزار نفر از شيعيانم به گردن آنها بود به جنگ با من برخاستند و من بدين خاطر آنها را كشتم، آيا تو در اين زمينه ترديدى به دل دارى؟ گفت: قبلا ترديد داشتم ولى الان حق را شناختم و اشتباه آن گروه برايم روشن شد، راستى كه تو هدايت يافته و درست كارى.

سپس على عليه‌السلام آماده شد كه از منبر فرود آيد، مردانى برخاستند تا سخن گويند ولى چون ديدند كه حضرت پايين آمد نشستند و ديگر حرفى نزدند.

ابوالكنود مى گويد: ابو برده با اينكه در جنگ صفين حضور داشت با اين حال با على عليه‌السلام منافقانه عمل مى كرد و با معاويه مكاتبات سرى داشت و چون معاويه قدرت را به دست گرفت محصول سرزمينى در منطقه فلوجه را به وى وا گذاشت و او در نزد معاويه مورد احترام بود. (536)

## 460- فرزند آخرت باش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جبه عربى مى گويد: روزى از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: من از دو چيز بر شما نگرانم. آرزوى دراز و پيروى از خواهش دل. سپس حضرت ادامه داد. اما آرزوى دراز آخرت را از ياد انسان مى برد، و پيروى از نفس خود، جلوگير حق است. راستى كه دنيا پشت كرده و مى رود، و آخرت است كه رو كرده و مى آيد؛ و هر كدام از اينها را فرزندانى است، پس از فرزندان آخرت باشيد نه از فرزندان دنيا، كه امروز روز عمل است نه پاداش، و فردا روز پاداش است نه عمل. (537)

## 461- آثار بيعت با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مالك بن ضمره مى گويد: روز از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

آگاه باشيد كه شما در معرض لعن گفتن من، و در معرض دروغگو شمردن من قرار خواهيد گرفت. (538) پس هر كس مرا از روى كراهت و عدم رضايت قلبى لعن كند و خداوند ناراضى بودن او را به اين كار از دلش بداند من و او با هم بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مى شويم، و هر كس زبانش را نگه دارد و مرا لعن نكند به اندازه زمان پر تاب يك تير يا يك چشم بهم زدن از من زودتر به ملاقات آن حضرت برود و هر كس با رضايت و خوشحالى مرا لعن كند حجابى ميان او و (عذاب) خداوند نخواهد بود و حجت و دليلى به پيشگاه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ندارد.

هان بدانيد كه روزى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مرا گرفت و فرمود:

هر كس با اين پنج (انگشت) بيعت كند، و در حالى كه تو را دوست مى داشته است بميرد حقا به عهد و تكليف خود عمل نموده و هر كس در حالى كه تو را دشمن بدارد و بميرد همانا به مرگ دوران جاهليت مرده است... و اگر در حالى كه تو را دوست مى دارد پس از تو زنده بماند، تا آن وقت كه خورشيد طلوع و غروب كند خداوند كارهاى او را به امن و ايمان پايان خواهد داد. (539)

## 462- جهالت هاى يك زن چهاكه نكرد!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: عايشه در زمان خلافت عثمان پيش عثمان آمد و به او گفت: آن سهميه اى (پولى) را كه پدرم ابوبكر و عمر بن خطاب به من داد به من رد كن. عثمان گفت: من در كتاب و سنت جايى براى چنين چيزى كه برا تو مقرر باشد نيافتم، و همانا پدرت و عمر از روى رضايت خاطر خود به تو بخشش مى كردند و من اين كار را نمى كنم. عايشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بده؟!!

عثمان گفت: مگر تو و مالك بن اوس نزد من نيامديد و گواهى داديد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارث نمى گذارد، تا جايى كه فاطمه دختر پيامبر را توانستيد از ارث خود (باغ فدك) منع كنيد و حق او را پايمال نموديد؟ (540) حال چگونه امروز ارث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى طلبى؟!!

عايشه بازگشت و از آن روز به بعد هر گاه عثمان را براى نماز مى ديد پيراهن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى گرفت و بر سر نى بلند مى كرد و مى گفت: همانا عثمان با صاحب اين پيراهن مخالفت ورزيده و سنت او را رها ساخته است و در تضعيف عثمان هر كارى كه مى شد انجام مى داد.

و عجب اينكه عايشه بعد از كشته شدن عثمان، خون او را از امام على عليه‌السلام طلبيد و به بهانه خو خواهى عثمان بر عليه حضرت قيام كرد و جنگ جمل را به راه انداخت. (541)

## 463- از حمله شير در امانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جوبرية بن مسهر راهى سفر مى شد كه على عليه‌السلام را ديد، حضرت به او فرمود: تو از گزند شير در امانى؛ جويرية بن مسهر وقتى در مسير راه خود مى رفت با شيرى مواجه شد. آنگاه سلام على عليه‌السلام را به شير رساند و به او گفت: كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مرا از آسيب تو امان داده. شير وقتى صحبت او را از او روى بر تافت و پنج مرتبه صدا بلند كرد و رفت. (542)

## 464- يتيم نواز مهربان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در تقسيم بيت المال هيچ فرقى براى كسى قائل نمى شد. چنانچه در تقسيم بيت المال بين خواهر خود ام هانى و آن كنيز عجمى (فارس) هيچ فرقى نگذاشت و به هر كدام بيست درهم داد. در روايتى ديگر روزى عبدالله پسر جعفر طيار به على عليه‌السلام عرض كرد: اى اميرمؤمنان چه مى شد اگر دستور مى فرموديد براى گذران زندگى به من چيزى داده مى شد، به خدا سوگند هيچ مالى براى گذران زندگى خود ندارم مگر آنكه مركب سوارى خود را بفروشم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند هيچ چيز براى تو ندارم جز آنكه از عمويت بخواهى دزدى كند و به تو بدهد و در پاسخ عقيل برادر خود كه به حضرت گفت: مرا با يكى از سياهان مدينه برابر قرار مى دهى؟ حضرت فرمود: تو چه برترى بر او دارى؟ مگر آنكه در اسلام بر او سبقت جسته يا در تقوا بر او برترى داشته باشى و ماجراى سكه سرخ كردن حضرت و دادن به برادرش عقيل نمونه ديگرى از عدالت محض اين فرشته خصال است. (543)

## 465- يتيم نواز مهربان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوالطفيل مى گويد: روزى ديدم على عليه‌السلام يتيمان را به حضور خود خاست سپس چنان به يتيمان تفقد و مهربانى مى كرد و به آنها عسل مى خوراند كه بعضى از اصحابش تمنا مى كردند كه اى كاش ما نيز يتيم مى بوديم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع مى شديم) (544)

## 466- يارى دهنده ضعيفان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به بازار رفت و در مجموعه خرمافروشان عبور كرد كه ناگهان ديد كنيزى مى گريد. حضرت جلو رفته و علت گريه كنيز را از او پرسيد. او گفت: صاحبم پول به من داد كه خرم بخرم وقتى خرما را تهيه كردم و به منزل بردم صاحبم فرماها را نپسنديد و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به اين مغازه دار مى گويم خرماهايت را پس بگير و پولم را پس بده قبول نمى كند.

حضرت به خرما فروش گفت: اى بنده خدا اين كنيز از خود اختيار ندارد. درهم او را رد كن و خرماى او را بگيرد.

آن مرد برخاست و با دست خود بر سينه على عليه‌السلام زد و امام را از جلوى مغازه اش دور كرد. مردم به او گفتند: اى مرد اين اميرالمؤمنين على عليه السلام است، آن مرد ترسيد و پول خرما را به كنيز داد و خرماى خود را پس گرفت. سپس به امام عرض كرد كه يا على عليه‌السلام مرا عفو بفرماييد و از اشتباه من در گذريد.

حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح كنى زودتر از تو راضى خواهم شد يا در روايتى ديگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعايت كنى از تو راضى مى شوم. (545)

## 467- قناعت نفس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى عدى بن حاتم طايى بر على عليه‌السلام وارد شد، ديد در سفره حضرت ريزه هاى نان جوين و نمك و مشكى كهنه كه در آن قدرى آب بود. وجود دارد عدى مى گويد: به حضرت عرض كردم: يا على عليه‌السلام من مى بينم شما را در روزهاى دراز با شكمى گرسنه در امور مسلمانان كوشش مى كنى و شب را به بيدارى و خون جگر خوردن و مشقت كشيدن در بندگى خدا به روز مى آورى، حالا افطار تو همين مقدار است؟!

حضرت به او فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علل النفس بالقنوع و الا |  | طلبت منك فوق ما يكفيها |

فرمود: نفس خود را به قناعت مشغول كن و بازدار آن را؛ و اگر نه سركشى خواهد كرد و بيشتر از نيازش از تو طلب خواهد كرد. (546)

## 468- امير ملك بندگى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از احنف بن قيس روايت شده كه وقتى او نزد معاويه رفت از شيرينى و ترشى چنان نزد او در سر سفره چيدند كه گفت من نام بعضى از آنها را نمى دانستم. لذا يك يك آنها را از معاويه پرسيدم و او جواب مى گفت. چون معاويه طعام خود را تعريف مى كرد من گريه ام گرفت. چرا مى گريى؟

گفتم: به ياد آمد شبى را كه در خدمت حضرت على ع بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نيز نزد او بمانم. پس كيسه اى را خواست كه سر مهر كرده بود. چون آن را حاضر كردند به او گفتم: يا على! اين چيست؟

حضرت فرمود: نان جو است. عرض كردم: ترسيدى كه از آن نان بردارند، يا بخل كردى كه اين چنين سر آن را مهر كرده اى؟

حضرت فرمود: نه اينكه گفتى درست نيست؛ بلكه مى ترسيدم كه حسن و حسين عليهم‌السلام آن نان را به روغن بيالايند.

عرض كردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولكن واجب است بر امامان عادل كه زندگى خود را در سطح فقيرترين مردم قرار دهد تا فقير بواسطه فقرش از جاده بندگى بيرون نرود. معاويه گفت: ذكر كسى را كردى كه احدى فضل او را نمى تواند انكار كند. (547)

## 469- عبادت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از كنيز حضرت على عليه‌السلام پرسيدند كه نماز على عليه‌السلام در ماه رمضان چگونه بود؟ او گفت: نماز در رمضان و شوال نزد على عليه‌السلام يكسان بود او تمام شب ها را به عبادت خداوند احياى مى داشت، حضرت على بن الحسين عليه‌السلام را با آن كثرت عبادت و نماز كه او را ذوالثفنات (548) مى گفتند، مى فرمود: من يقدر على عبادة على بن ابيطالب عليه‌السلام ؛ يعنى چه كسى توانايى دارد بر عبادت على بن ابيطالب عليه‌السلام و چه كسى قدرت دارد كه مثل على عليه‌السلام خدا را عبادت كند. (549)

## 470- توصيف عبادت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ضرار وقتى در مجلس معاويه حاضر شد براى معاويه از عبادت على عليه‌السلام گفت: اگر او را مى ديد وقتى كه در محراب عبادتش ايستاده بود در حالى كه شب، پرده سياه خود را فرو افكنده بود و ستارگان پايين آمده بودند (يعنى ديروقت و در تاريكترين موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزيده به خود مى پيچيد و مانند مصيبت زده، اندوهمند مى گريست، و مى گفت: اى دنيا آيا در پى من افتاده و آرزومند من شده اى! هيهات، مرا به تو نيازى نيست، ترا سه طلاقه كرده ام كه هرگز به تو رجوع نخواهم كرد.

سپس مى فرمود: آه، آه، از دورى سفر آخرت و كمى توشه و سخنى راه.

ضرار مى گويد: معاويه از حرفهاى من گريه كرد و گفت: اى ضرار كافى است به خدا سوگند على عليه‌السلام چنين بود، خدا ابوالحسن عليه‌السلام را رحمت كند. (550)

## 471- مفسر آيات حق تعالى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى خدمت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رسيد و به آن حضرت عرض كرد: يا على عليه‌السلام مرا از معنى آيه آيا آن كس كه بر بينه و دليل روشن از جانب خداى خود است و گواهى در كنار دارد... (551) مطلع فرما.

حضرت فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن كسى است كه به عنوان دليلى روشن از جانب خداست و من گواه او و از او هستم. سوگند به آن كس كه جانم در دست اوست احدى از قريش نيست كه تيغ سر تراش بر سرش كشيده شده باشد جز اينكه خداوند درباره او مطالبى در كتاب خود فرو فرستاده است، و سوگند به آن كس كه جانم بدست اوست اگر آنان بدانند آنچه را كه خداوند درباره ما خاندان بر زبان پيامبر امى خود جارى ساخته، (اين داشتن آنان) نزد من محبوبتر است از اينكه به اندازه ظرفيت اين صحن (صحن مسجد كوفه) برايم طلا باشد. به خدا سوگند مثل ما در ميان اين امت مانند كشتى نوح و باب حطه (در توبه) در ميان بنى اسرائيل، چيز ديگر نيست. (552)

## 472- ناله هاى تنهايى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از آنكه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مكرر مردم و اصحاب خود را به جهاد در راه خدا فرا مى خواند و آنان از او تبعيت نكردند آن حضرت روزى در خطبه اى فرمود: اى مردم من شما را فرمان بسيج دادم و بسيج نشديد، و براى شما خير خواهى نمودم و نپذيرفتيد، شما حاضرانى هستيد همچون غايبان...

اشعث بن قيس كندى از ميان جمعيت برخاست و به آن حضرت گفت: اى اميرمؤمنان! چرا تو آن گونه كه عثمان با ما رفتار مى كرد عمل نمى كنى (553)

حضرت فرمود: اى كاكل آتش (رئيس دوزخيان)، واى بر تو همانا كار پسر عفان موجب خوارى آن كسى است كه دين ندارد و دليلى با او نيست، من چگونه آن طور باشم و حال آنكه بر دليل روشنى از جانب خداى خود هستم و حق بدست من است.

به خدا سوگند آن مردى كه دشمن را بر خود چيره كند تا گوشتش ببرد، و استخوانش بشكند، و پوستش بكند، و خونش را بريزد، مردى است بزدل و ترسو، تو اگر مايلى همين گونه باش، اما من آنگونه (مثل عثمان) نيستم كه خود را بدست چنين سرنوشتى بسپارم...

ابو ايوب انصارى، خالدبن زياد كه صاحب منزل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود برخاست و گفت: مردم! حقا كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سخن خود را به آن كس كه گوش شنوا و دلى فراگير دارد رساند، همانا خداوند شما را كرامتى بخشيده؛ و شما آنطور كه شايسته است نپذيرفتيد، خداوند پسر عموى پيامبرتان و سرور بزرگ مسلمانان را پس از آن حضرت در ميان شما نهاد كه دين را به شما مى فهماند و شما را به پيكار با پيمان شكنان فرا مى خواند ولى گويا كريد و نمى شنويد يا بر دلهايتان مهر خورده كه انديشه نمى كنيد، آيا شرم نمى داريد؟ (554)

## 473- اولين سرى كه بر نيزه رفت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمرو بن حمق مدت زيادى در خدمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، تا اينكه روزى حضرت به او فرمود: به همان جايى كه از آنجا هجرت كردى بازگرد تا اينكه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به ولايت رسد، آنگاه به سوى على عليه‌السلام بشتاب.

عمر بن حمق از مدينه برگشت و در محل خود به تبليغ اسلام مشغول شد تا اينكه حضرت امير عليه‌السلام ، كوفه را مقر حكومت خود قرار داد، پس به سوى اميرالمؤمنين عليه‌السلام - به كوفه - روانه شد و در آنجا مدتها درخدمت آن حضرت بود تا اينكه روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به او فرمود:

آيا منزلى دارى؟ عرض كرد: آرى! حضرت فرمود: آنرا بفروش و پولش را به قبيله ازد بسپار زيرا پس از چندى كه من از ميان شما رفتم حكومت وقت در پى تو مى فرستد كه دستگيرت نمايد، پس قبيله ازد تو را پناه مى دهند تا اينكه از كوفه خارج شوى و به قلعه موصل برسى. به موصل كه رسيدى به شخص فلجى برمى خورى، پس نزد او بنشين. آنگاه از او آب مى خواهى تو را سيراب خواهد كرد و از تو مى پرسد كه چه كاره اى؟ تو به او خبر ده و اسلام را بر او عرضه كن كه او مسلمان مى شود. سپس دستت را روى پايش بمال كه خداوند ان شاء الله او را شفا مى بخشد و همراه تو قيام مى كند. از آن پس بر شخص نابينايى مى گذرى كه او هم از تو سئوال مى كند چه كاره اى؟ او را خبر ده و به اسلام دعوتش كن، دعوتت را اجابت مى كند و آنگاه دستت را بر چشمش بمال كه به خواست خداوند بينائيش باز مى گردد و همين دو نفر هستند كه ترا پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظاميان سواره به دنبال تو مى آيند، پس هر گاه نزديك قلعه در فلان موضع رسيدى خسته خواهى شد؛ از اسبت فرود آى و غارى كه آنجا هست وارد شو و همانا در ريختن خون تو فاسقين از جن و انس شركت خواهند داشت، پس از مدتى در سال 50 هجرى قمرى عمروبن حمق به آنچه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده بود عمل كرد تا اينكه به قلعه فوق رسيد، به آن دو نفر گفت: چه مى بينيد؟ گفتند: اسب سوارانى مى بينيم كه به سوى ما مى آيند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها كرد وقتى وارد غار شد مارى او را زد سپاه دشمن رسيد اسبش را ديدند كه بى سرپرست رها شده فهميدند كه او در همين نزديكى است. دنبالش رفتند تا او را در غار يافتند سر مباركش را از تن جدا كرده نزد معاويه آوردند. معاويه دستور داد سر او را بر نيزه اى قرار داده در شهر بگرداند و اين اولين سرى در اسلام بود كه توسط معاويه بر نيزه رفت. (555)

## 474- همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پشتيبان على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جرى بن كليب از كسانى بود كه با اميرالمؤمنى على عليه‌السلام بيعت كرد و اهل كوفه بود او براى فرار از جنگ در سپاه آن حضرت راهى مى جست. خود او جريان را اين گونه آورده است: هنگامى كه على عليه‌السلام به طرف صفين حركت كرد، من از جنگ روى گردان شدم و آمدم به مدينه. تا اينكه بر ميمونه همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شدم. ميمونه به من گفت: تو از مردمى؟

گفتم: از اهل كوفه، گفت: از كدامشان؟ گفتم: از بنى عامر.

او گفت: بنى عامر پشت در پشت آزاده و رادمرد بودند چه باعث آمدند شد؟

گفتم: على عليه‌السلام به سوى صفين حركت كرد و من به جنگ خشنود نبودم. لذا آمدم اينجا؛ او گفت: آيا با او بيعت كرده بودى؟ گفتم: آرى، گفت: پس بسوى او برگرد و با او باش كه به خدا سوگن! او نه گمراه شد و نه به واسطه اش كسى به گمراهى مى افتاد. (556)

## 475- يار نزديك دو امام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمر و بن حمق خزاعى از شرطة الخميس و از خواص اصحاب اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بود. اين شهر آشوب او را نزديكترين ياران امام على عليه‌السلام و امام حسن عليه‌السلام مى داند.

برخى نقل كرده اند كه عمر بن حمق روزى رو به على عليه‌السلام كرد و عرض كرد:

يا اميرالمؤمنين! به خدا سوگند، من ترا دوست نداشتم و با تو بيعت نكردم براى اين كه خويشاوندى بين من و تو وجود دارد و به براى گرفتن پولى و يا درخواست مقامى از تو بود، ولى به اين خاطر ولايت تو را پذيرفتم چون كه در تو پنج خصلت است:

تو پسر عموى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اولين كسى هستى كه به او ايمان آوردى و تو همسر سرور زنان امت؛ فاطمه زهرا عليها‌السلام دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستى و تو پدر ذريه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشى و تو عظيم ترين مرد از مهاجرين هستى كه در جهاد خدا والاترين سهم را دارا هستى، پس اگر به من دستور داده شود كه كوههاى سنگين را از زمين بر كنم و به جايى ديگر منتقل نمايم و يا درياهاى مواج را از آب خالى سازم تا اينكه بتوانم به نحوى در هر امرى دوستان و اوليايت را تقويت نمايم و دشمنانت را منكوب سازم، گمان نمى كنم توانسته باشم، حقى را كه بر گردنم دارى ادا نمايم.

حضرت امير عليه‌السلام در پاسخ او فرمود: بارالها! قلبش را به نور تقوى منور ساز و او را به صراط مستقيم هدايت كن. اى كاش در سپاه من صد نفر مانند تو وجود داشت.

حجر عرض كرد: در آن صورت، به خدا قسم سپاه تو تكميل شده و كمتر كسى پيدا مى شد كه به تو خيانت كند.

## 476- از خداوند يارى جوييد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در جنگ صفين به سپاهيان خود فرمود: دشمن را براى پايدارى دينتان از دم شمشير بگذرانيد گامى فراتر، سلاحتان را به آنها رسانيد و از خداوند يارى جوييد تا پيروزى و نصرت حق شامل حالتان شود... (557) در دعاى وارده از حضرت على عليه‌السلام براى رزمندگان اسلام است كه به پيشگاه خداوند عرضه مى داشت: اللهم الهمهم الصبر و انزل عليهم و اعظم لهم الاءجر؛ خداوندا! صبر و شكيبايى بر سختيها و مشكلات و جنگ را به آنها الهام فرما و پيروزى و نصرت را بر آنان فرو فرست و اجرشان را افزون ساز (558)

## 477- رستگارى يافتن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسن عليه‌السلام مى فرمايد: هنگامى كه ابن ملجم (لعنة الله) حضرت امير عليه‌السلام را با شمشير زد، در حالى كه امام لحظات آخر عمرش را مى گذراند، بر آن حضرت وارد شدم، بسيار نگران و متاءثر گشتم.

حضرت فرمود: پسرم! چرا اين قدر نگرانى؟

عرض كردم: چگونه نگران نباشم در حالى كه شما را با اين وضعيت مى بينم.

حضرت فرمود: مى خواهى تو را چهار خصلت ياد دهم كه اگر به ياد خود بسپارى، رستگارى را دريابى و اگر فراموش كنى، هر دو جهان از دست تو برود؟... يا بنى لاغنى اكبر من العقل و و لافقر مثل الجهل و لاوحشة اشد من العجب و لا عيش الذمن حسن الخلق؛ اى فرزندم! 1- هيچ ثروتى بالاتر از عقل نيست. 2- هيچ تنگدستى مانند جهل نيست. 3- هيچ وحشتى بزرگتر از خودبينى نيست. 4- هيچ كاميابى لذيذتر از حسن خلق نيست. (559)

## 478- حافظ بيت المال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت على عليه‌السلام بيت المال را تقسيم مى كرد كه به ناگاه طفلى از نوه هاى امام آمد و از بيت المال چيزى برداشت و رفت. امام سراسيمه به دنبال آن كودك دويد و آنچه را كه در دستش بود گرفت و به بيت المال مسلمين برگردانيد.

مردم به حضرت عرض كردند: يا على! اين طفل هم، خود سهمى از بيت المال دارد.

امام فرمود: هرگز، بلكه تنها پدرش سهمى دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادى، پس هر گاه آن سهم را گرفت به هر قدر كه خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد. (560)

البته اين نوع سخت گيرى هاى امام مربوط به بيت المال بوده اما در بخشيدن اموال شخصى خود، حضرت سخاوت داشته، چنان كه معاويه مى گويد: اگر على عليه‌السلام دو اطاق داشته باشد يكى پر از كاه و ديگرى پر از طلا براى او بخشيدن هر دو يكسان است.

## 479- سوء استفاده از مقام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در كوفه، مركز حكومت خود، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود:

يا اهل الكوفه اذا انا خرجت من عندكم بغير راحلتى و رحلى و علامى فلان فانا خائن...؛ اى مردم كوفه! اگر ديديد كه من از شهر شما بيرون رفتم بغير از آن وضعى كه قبلا داشتم و لباس و خوراك من يا مركب و غلام من عوض شده و در مدت حكومت من يك زندگى مرفه، براى خود درست كرده ام بدانيد كه من در حكومت، به شما خيانت كرده ام (561)

## 480- بازماندگان غافل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صعصة بن صوحان مى گويد: براى انجام نماز صبح در مسجد كوفه حاضر شدم. حضرت على عليه‌السلام با ما نماز گذارد و پس از سلام نماز رو به قبله نشست و به ذكر خدا پرداخت و به راست و يا چپ خود نگاه نمى كرد تا اينكه آفتاب زد.

سپس رو به ما كرد و فرمود: در زمان خليل و دوستم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسانى بودند كه در اين مسجد شب تا صبح در سجده و ركوع به سر مى برند و چون سپيده مى دميد ژوليده مو و غبار آلود بودند و پيشانى آنان بر اثر سجده ى زياد پينه بسته بوده آنگه كه آنها به ياد مرگ مى افتادند، همچون درخت كه به تازيانه ى باد مى لرزد، به اضطراب مى افتادند و مى گريستند چندان كه لباسشان از اشك چشم تر مى شد. آنگاه حضرت امير عليه‌السلام برخاست اما مى فرمود:

گويا آنان كه باز مانده اند غفلت به سر مى برند. (562)

## 481- نماز، يا كار كداميك؟!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرمؤمنان على عليه‌السلام به محمد بن ابى بكر دستور داد: ارتقب وقت الصلاة، فصلها لوقتها، و لا تعجل بها قبله لفراغ، و لاتوخرها عنه لشغل... منتظر نماز؛ در اول وقت آن باش، پس نماز را در وقتش بجاى آر و هيچ گاه قبل از وقت به بهانه فراغت، نماز را نخوان و به بهانه كار، نماز را تأخیر نينداز (563)

و به كميل بن زياد فرمود: اى كميل! مهم نيست كه نماز بخوانى و روزه بگير و صدقه بدهى. مهم اين است كه نماز با قلبى پاك انجام پذيرد و مورد قبول خداوند باشد و با خشوع ادا شود. (564)

در توصيف نماز اميرمؤمنان عليه‌السلام ، حضرت امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: هر گاه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام براى نماز مى ايستاد عرض مى كرد: در برابر خدايى ايستاده ام كه آسمان ها و زمين را آفريده است؛ و رنگ چهره اش به نحوى تغيير مى كرد كه از سيماى مباركش پديدار بود.

قال الصادق عليه‌السلام : كان على اذاقام الى الصلاة فقال: (وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض) تغير لونه حتى يعرف ذلك فى وجهه. (565)

## 482- درست وضو بگير

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حسن بن ابى الحسن بصرى مى گويد: چون اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به شهر ما بصره وارد شد گذرش به من افتاد در حالى كه من وضو مى ساختم. حضرت فرمود: اى جوان نيكو وضو بگير تا خدا به تو نيكويى كند. سپس از نزد من گذشت.

من به دنبال آن حضرت رفتم. پس حضرت رو به جانب من نگاه كرد و فرمود: اى جوان حاجتى دارى؟ عرض كردم: آرى به من سخنى بياموز كه خداوند مرا به آن جهت سود و خير ببخشد.

حضرت فرمود: اى جوان! هر كس با خدا به صداقت و راستى رفتار كند نجات مى بايد 7 و هر كس از دين خود بترسد از هلاكت سالم بماند، و هر كس در دنيا به زهد روى آورد، ديده اش به آنچه از پاداشهاى خدا- عزوجل -مى بيند روشن گردد.

سپس حضرت فرمود: اى جوان آيا بيشتر برايت نگويم؟ عرض كردم: چرا اى اميرمؤمنان. سپس فرمود: سه خصلت است كه در هر كس باشد دنيا و آخرت برايش سالم بماند. آنكس كه به كار نيك فرمان دهد و خودش نيز به آن عمل كند و از كار زشت بازدارد و خودش نيز از آن دست كشد، و بر حدود و دستورات خداوند محافظت و مواظبت نمايد.

اى جوان! آيا دلشاد مى شوى از اينكه روز قيامت در حالى به ديدار خدا مى روى از تو خرسند و راضى باشد؟ عرض كردم: آرى اى اميرمؤمنان. فرمود: نسبت به دنيا زاهد و بى ميل باش، و نسبت به آخرت راغب و مايل و در تمام كارهاى خود از راستى جدا مشو چرا كه خداوند، تو و تمام بندگان را از راه راستى به عبادت فرا خوانده است. سپس حضرت به راه افتاد تا به بازار بصره وارد شد، نگاهى به مردم كرد و ديد مردم سرگرم خريد و فروش هستند پس به سختى گريست و آنگاه فرمود: اى بندگان خدا... حال كه شما در روز پيوسته سوگند مى خوريد، و در شب به بسترهاى خود مى آرميد و در خلال اين حالات از آخرت غافليد پس چه وقت به جمع آورى نزاد و توشه آخرت برخاسته و در امر معاد انديشه مى كنيد؟!

آنگاه مردى به آن حضرت گفت: اى اميرمؤمنان! ما ناگزيريم از بدست آوردن روزى، پس چه كنيم؟ حضرت فرمود: همانا تحصيل روزى از راه حلال آدمى را از كار آخرت باز نمى دارد، و اگر مى گويى: ما ناچاريم كه احتكار كنيم، عذرت پذيرفته نيست، آن مرد از سخنان حضرت متاءثر شد و گريه كنان به راه افتاد. على عليه‌السلام به او فرمود: اى مرد پيش من بيا تا شرح بيشترى دهم سپس آن مرد نزد حضرت برگشت، آنگاه امام به او فرمود: بنده خدا! بدان كه هر كس در دنيا براى آخرت كار كند ناگزير پاداش عملش به تمام و كمال به او داده شود و هر كسى به امور دينى به جهت دستيابى به دنيا عمل كند اجر و پاداش وى در آخرت آتش دوزخ خواهد بود.

سپس اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اين آيات را تلاوت كرد: اما آن كس كه سركشى كند، و زندگى دنيا را ترجيح دهد، پس همانا دوزخ جايگاه اوست (566)

## 483- نماز اول وقت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه على عليه‌السلام در جنگ صفين سرگرم نبرد با لشگريان معاويه بود در ميان دو صف كارزار، حضرت به نگاه به آسمان مراقب حركت وضعيت خورشيد بود (تا در يابد چه وقت خورشيد به وسط آسمان مى رسد تا نماز ظهر خود را بخواند)

ابن عباس به حضرت عرض كرد: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين چه كارى است كه مى كنيد؟

حضرت فرمود: منتظر زوال هستم تا نماز بخوانيم.

ابن عباس عرض كرد: آيا حالا وقت نماز است با وجود اينكه سرگرم پيكار هستيم؟

على عليه‌السلام فرمود: جنگ ما با ايشان بر سر چيست؟ تنها به خاطر نماز است كه با آنها نبرد مى كنيم... (567).

## 484- نماز چيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در مسجد كوفه جوانى را مشغول نماز خواندن ديد. جوان با حضور قلب و توجه تام نسبت به آداب نماز، نماز مى خواند. حضرت به او فرمود: اى جوان تاءويل و معنى نماز چيست؟

جوان عرض كرد: ايا نماز را جز عبوديت، تاءويلى است؟!

كه بدون آن، ناقص و ناپسند است. آنگه امام عليه‌السلام فرمود: تاءويل حقيقت نماز، عبادت است از: قربت، خلوص، حضور قلب و توجه، معرفت خدا و محبت اهل بيت عليهم‌السلام كه بدون آن هيچ عملى صحيح نخواهد بود، اگر چه در همه دهر صائم و روزه دار باشد و در بنى صفا و مروه به عبادت قيام كند. (568)

## 485- مثل تو مثل كلاغ است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روايات بر رعايت آداب نماز و انجام درست و صحيح آن سفارشات متعددى شده است، از جمله اينكه روزى حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام شخصى را در حال نماز خواندن ديدن، كه با سرعت و تند نماز خود را مى خواند. پس از نماز حضرت به او فرمود: چه مدت است كه چنين نماز مى خوانى؟

آن مرد عرض كرد: از فلان وقت.

حضرت فرمود: مثل تو نزد خداوند مثل كلاغ است كه دانه را نوك مى زند، بدان اگر تو در اين حال بميرى، بر غير دين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرده اى. فقال: مثلك عند الله كمثل الغراب اذا ما نقره لومت؛ مت على غير ملة ابى القاسم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (569)

## 486- ترك نماز جماعت و محروميت ها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

به اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خبر رسيد: كه گروهى براى نماز در مسجد حاضر نمى شود. حضرت خطبه اى خواند و در آن خطبه چنين فرمود: به درستى كه گروهى براى نماز در مساجد ما حاضر نمى شوند، پس با ما نه غذا بخورند، نه آب بياشامند، نه مشورت كنند، نه از ما (زن) بگيرند و از غنايم ما چيزى اخذ نكنند، تا اينكه در نماز جماعت با ما حاضر شوند. (570)

لذا در روايت است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسانى كه صداى اذان مسجد را بشنوند و در مسجد جهت نماز حاضر نشوند، آنها را به عنوان يهودى امت خود ناميده اند و دستور داده اند بر اى افراد سلام نكنند.

## 487- اهميت نماز جماعت و حرمت مسجد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به على عليه‌السلام خبر رسيد كه گروهى از مردم براى نماز در مسجد حاضر نمى شوند. اميرالمؤمنين على عليه‌السلام براى مردم سخنرانى كرده و در ضمن آن فرمود: گروهى كه براى نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمى شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بياشامند و مشورت كنند و با ما ازدواج نمايند و حق ندارند از بيت المال مسلمين استفاده كنند مگر اينكه در نماز جماعت ما حاضر شوند.

نزديك است اگر آنها از كار خود خود دست برندارند فرمان دهم تا خانه هاى آنان را به آتش بسوزانند.

آنگاه امام صادق عليه‌السلام فرمود: مسلمانان از خوردن و آشاميدن و ازدواج با آنها خوددارى كردند تا اينكه آنان در نماز جماعت مسلمين حاضر شدند. (571)

لذا مساءله نماز جماعت از چنين جايگاهى برخوردار است كه امام على عليه‌السلام با شدت با اين عده كه اهل نماز جماعت نيستند برخورد مى نمايد. در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز برخى از مردم نسبت به رفتن به مسجد و شركت در نماز كوتاهى مى كردند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: زود است دستور دهيم خانه هاى كسانى كه نماز در مسجد را ترك مى كنند بر سرشان بسوزانند (572) و در روايت است كه على عليه‌السلام مردى را در مسجد ديد كه مشغول دستان سرايى بود او را با تازيانه زدند و از مسجد بيرون كردند. (573)

## 488- ساختن مصلى در خانه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد، (روش امام على عليه‌السلام اين گونه بود كه) امام على عليه‌السلام در خانه خود اتاقى را، كه نه بزرگ بود و نه كوچك، به عنوان محل نماز قرار داده بود و شبها براى خواندن نماز به آن محل مى رفت و اگر طفل كوچكى نمى خوابيد، آن حضرت كودك را با خود به آن اتاق مى برد و نماز مى خواند. (574)

## 489- ترك همسايگى مسجد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به امام على عليه‌السلام در زمان حكومتدارى حضرتش خبر دادند: در كوفه مردمى در همسايگى مسجد هستند كه به نماز جماعت مسلمين در مسجد حاضر نمى شوند.

امام فرمود: آنها بايد به جماعت ما و نماز با ما در مسجد حاضر شوند، و گرنه بايد كوچ كرده و از همسايگى مسجد دور شوند و با ما همسايه نباشند و ما نيز با آنان مجاور نباشيم. (575)

## 490- يك پيراهن بيشتر ندارد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صاحب كتاب الغارات (576) از يكى از اساتيد استادش نقل مى كند، مى گويد: من بچه بودم پدرم مرا به مسجد جامع كوفه برد و على بن ابيطالب عليه‌السلام در حال ايستاده، روز جمعه مشغول خواندن خطبه نماز بود و من ديدم على بن ابيطالب: يروح بكمه؛ با آستينش خود را باد مى زند مسجد پر از جمعيت بود و من هم بچه بودم. پدرم مرا روى گردنش نشاند كه من آن صحنه ها را ببينم.

من اين صحنه را ديدم كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام با آستينش خود را خنك مى كند به پدرم گفتم: پدر؛ چون هوا گرم است اميرالمؤمنين عليه‌السلام با آستين لباسش خود را خنك مى كند؟

پدرم به من فرمود: نه چنين نيست. على بن ابيطالب عليه‌السلام احساس گرما و سرما نمى كند. نه گرما على عليه‌السلام را آزار مى دهد و نه سرما و علتش هم آن است كه در جريانى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به اميرالمؤمنين عليه‌السلام دعا كرد. و عرض كرد: خدايا اثر برودت و حرارت را به على نچشان و بعد از آن دعا ديگر على عليه‌السلام نه در تابستانها از گرما رنج مى برد و نه در زمستانها از سرما رنج مى برد.

پسرجان! على بن ابيطالب براى اين آستين لباسش را حركت مى دهد چون كه او يك پيراهن دارد و چون اين لباس را شسته و خشك نشده است، آستين آن را حركت مى دهد تا خشك بشود.

پسرم! على عليه‌السلام از اين كار لذت مى برد چون به غير حق دل نمى بندد و اين را هم هنر نمى داند و به حساب كمال نمى آورد. (577)

## 491- پيش بينى درست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

منهال بن عمرو مى گويد: مردى از بنى تميم برايم باز گفت: كه ما در ذى قار (كه جنگ جمل در آنجا آغاز شد) در ركاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوديم و گمان كرديم كه امروز ما از روى زمين برچيده و ربوده خواهيم شد (يعنى دشمنان بر ما پيروز مى شوند) از آن حضرت در آن لحظه شنيدم كه مى فرمود: بخدا سوگند بر اين فرقه پيروز مى شويم، و اين دو مرد - طلحه وزبير - را مى كشيم و سپاه آن دو را ريشه كن مى سازيم.

او مى گويد: من وقتى صحبت حضرت على عليه‌السلام را شنيدم نزد عبدالله بن عباس رفتم و گفتم: به پسر عمويت (عى عليه‌السلام و اين گفتارش نمى نگرى؟

او گفت: شتاب مكن ببينيم چه مى شود؟ پس چون كار اهل بصره به آنجا رسيد و همگى شكست خوردند نزد ابن عباس رفته و گفتم: نمى بينم پسر عمويت را جز آنكه در سخنش راست گفت... (578)

## 492- انواع گناهان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابى رفعه مى گويد: روزى على عليه‌السلام به منبر رفت، سپس خداى را حمد و ثنا گفت.

آنگاه فرمود: مردم، گناه سه قسم است. سپس ساكت شد.

مردى در بين جمعيت بنام حبه عرنى عرض كرد: گناهان را توضيح دهيد يا ابالحسن.

حضرت فرمود: از گناهان جز به منظور تفسير و توضيح، نام نبردم. لكن تنفس تند و غير عادى كه عارضم شد مرا از سخن گفتن بازداشت.

آنگاه ادامه داد؛ بلى گناهان سه قسم است؛ اول گناهى است كه خدا مى بخشد. دوم گناهى است كه او نمى بخشد. سوم گناهى است كه ما براى صاحب گناه به عفو الهى اميدواريم، ولى با داشتن اميد از عذاب او نيز مى ترسيم. عرض شد: اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام مطلبى را كه فرموديد براى ما توضيح دهيد.

حضرت خواسته آنها را اجابت نمود و هر يك را شرح داد.

درباره قسم اول گناهان فرمود: آن گناهى است كه خداوند صاحب گناه را در دنيا عقاب نموده است و خداوند حكيم تر و بزرگوارتر از آن است كه دوباره او را در قيامت براى همان گناه عذاب نمايد.

امام درباره قسم دوم گناهان، گناهانى كه بخشيده نمى شود ظلم و ستم بندگان به يكديگر است خداوند در روز جزا در مقام قضا و موقع احقاق حق مظلومان و كيفر ستمكاران به عزت و جلال خود سوگند ياد مى كند كه ظلم هيچ ظالمى را بدون بررسى سنجش از دادگاه عدلش نگذرد و آنرا ناديده نگيرد هر چند آن ظلم كوچك و ناچيز باشد... (579)

## 493- جنگجوها را از اسارت آزاد كنيد اما...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يكى از جنگها تعدادى از سپاهيان على عليه‌السلام را به اسارت گرفتند به حضرت عرض كردند: يا على عليه‌السلام اجازه بدهيد ما از بيت المال بودجه اى در اختيار بگيريم تا اين اسراء را آزاد كنيم.

حضرت فرمود: آزاد كردن اسير كار خوب است و خود ادامه مبارزه است. اما اگر مى خواهيد اسير آزاد كنيد بررسى كنيد ببينيد اينها زخمى شده اند يا نه، كسى كه با حادثه اى كوچك فورا دست هاى خود را بلند كرده و تسليم مى شود و زخمى نشده او شهامتى ندارد.

اما آنهايى كه زخمى هستند و اسير شده اند اگر زخم در جلوى بدن آنها است آنها را آزاد كنيد. معلوم مى شود تا آخرين لحظه مقاومت كرده اند و بعد اسير شده اند.

اما آنهايى كه زخمى هستند و اسير شده اند اگر زخم در جلوى بدن آنها است آنها را آزد كنيد. معلوم مى شود تا آخرين لحظه مقاومت كرده اند و بعد اسير شده اند.

اما آنهايى كه زخمى شده اند و زخمشان در پشت بدنشان است معلوم مى شود صحنه جنگ را ترك كرده و فرار كرده اند و به همين جهت از پشت سر به آنها تير رسيده است آنها را دستگير كرده اند نه اسير. (580)

## 494- طلا يا نقره؟ كداميك!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ماءمور مستغلات ملكى حضرت امير عليه‌السلام به حضرت عرض كرد: كسى از شما بواسطه نيازمنديش چيزى و كمكى خواسته است. شما فرموديد: به او هزار واحد بدهيد، اما نفرموديد هزار واحد از طلا يا نقره.

حضرت فرمود: براى من فرقى نمى كند كدامشان باشد هر چه به حال او نافع تر است و مشكلش را حل مى كند به او بده. (581)

## 495- نافرمانى از پدر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبيدالله يكى از فرزندان امام على عليه‌السلام است كه نام مادرش ليلى بنت مسعود است گويا وى نزد امام منزلتى نداشته است و به هنگامى كه حضرت همه پسرانش را به اطاعت از امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام سفارش مى كرد. عبيدالله برخاست و گفت: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام ! به محمد حنفيه وصيت نمى كنى؟

حضرت فرمود: در زمان حياتم بر من جسارت مى ورزى؟ گويا مى بينم در خيمه ات ذبح شده اى و معلوم نباشد كه چه كسى تو را كشته است.

پس از قيام مختار عبيدالله از مختار مى خواهد تا او مردم را به سوى وى دعوت كند. اما مختار اينكار را نپذيرفت. سرانجام در خدمت مصعب بن زبير به جنگ با مختار مى شتابد و درگير و دار جنگ به شكل مجهولى كشته مى شود.

## 496- ترويج سب حضرت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از قتل عثمان در 18 ذى سال 35 هجرى، معاوية بن ابى سفيان كه خود از عاملين تحريك مردم به كشتن عثمان بود حكومت شام را در اختيار داشت او مى دانست كه امام عى عليه‌السلام همچون عثمان ميدان را براى حيف و مال بيت المال مسلمانان به وى نخواهد داد و از سويى تابعيت از على عليه‌السلام را نيز نمى پذيرفت. به ناچار بناى مخالف با حضرت را در پيش گرفت و از خون عثمان به نفع خويش بهر بردارى كرد. او با پيراهن خون آلود عثمان و انگشتان قطع شده نائله همسر عثمان احساسات عوام مردم را بر ضد على عليه‌السلام مى شورانيد و بى محابا آن حضرت را به قتل عثمان متهم مى كرد و خون به خون خواهى او برخاست او براى نخستين بار بر بالاى منبر، قاتلان عثمان را دشنام داد. معاويه در سب و ناسزا گويى به وجود مقدس حضرت عى عليه‌السلام اصرار مى ورزيد و تا زنده بود از آن دست برنداشت، حتى وقتى امام حسن عليه‌السلام روى مصالحى با معاويه صلح كرد به هيچ يك از مفاد قطعنامه كه يكى از آن عدم سب به حضرت على عليه‌السلام بود عمل نكرد. او بعد از گرفتن بيعت از مردم كوفه به منبر رفت و با وجود پيمان نامه صلح و نهى صريح اسلام از ناسزاگويى نسبت به ساحت مقدس حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و امام حسن عليه‌السلام در حضور حسنين عليهم‌السلام به ناسزاگويى پرداخت كه با اعتراض اما حسن عليه‌السلام روبرو شد. معاويه سپس با تطميع پاره اى از روايان و صحابه هاى معلوم الحال احاديثى به نام حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ضد حضرت عى عليه‌السلام جعل كرد. معاويه در مقابل مخالفت پاره اى صحابه نسبت به لعن و شتم على عليه‌السلام صريحا اعلام كرد كه به خدا سوگند دست از اين كار بر نمى دارم تا كودكان با اين عادت بزرگ شوند و بزرگان با آن پير، تا آنجا كه هيچ كس او را به نيكى ياد نكند و اين عمل آن چنان رايج شد كه بعد از نمازهاى واجب بر وجود مقدس امام على عليه‌السلام لعن مى شد و در كليه ممالك اسلامى و هر كجا كه جزو قلمرو اسلام بود در خطبه هاى نماز و منبرهاى خطابه حتى در تعقيب نمازهاى جماعت و اوقات ديگر حضرت على عليه‌السلام را سب و لعن مى كردند. حموى در كتاب خود مى نويسد: جز در شهر سجستان كه بيش از يكبار در آن دشنام داده شد در تمامى منابر شرق و غرب عالم اسلام مدام بر حضرت لعن و دشنام داده مى شد چنانچه مردم مى پنداشتند اين كار جزو دستورات دينى است و اگر روزى اين كار را فراموش مى كردند قضايش را بجا مى آوردند و عده اى از مردم اصفهان و حران عقيده داشتند كه نماز بدون لعن حضرت فايده ندارد و اين عمل تا زمان خلافت عمربن عبدالعزيز ادامه داشت. (582)

## 497- فقط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين آنها نبود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

گويند روزى عقيل (583) بر معاويه وارد شد از وى سئوال شد كه لشكر امام على عليه‌السلام و معاويه را چگونه ديدى؟ عقيل جواب داد: از لشكر برادرم گذشتم ديدم شب و روز آنها چون زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود در حالى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان آنان نبود و از لشكر تو (معاويه) گذشتم منافقانى را ديدم كه مى خواستند شتر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در شب عقبه رم دهند و چون از خود او سئوال كرد؟ عقيل به وى گفت: حمامه را مى شناسى (جده معاويه كه زنى بدكار بود).

## 498- قنبر غلام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوالشعثا غلام ابن معمر بود كه على عليه‌السلام او را قنبر ناميد و غلا حضرت شد، وقتى قنبر را نزد حجاج يوسف ثقفى آوردند از او پرسيدند: تو در خدمت على عليه‌السلام چه مى كردى؟ گفت: آب وضويش را حاضر مى كردم. پرسيد: على عليه‌السلام چه مى گفت؟

قنبر گفت: چون از وضو فارغ مى شد اين آيه مباركه را تلاوت مى كرد:

چون اندرزها را فراموش كردند درهاى همه چيز را به روى آنها گشوديم تا چون به آنچه يافته بودند شاد شوند. ناگهان آنها را فرو گرفتيم و در اين هنگام بود كه همه ماءيوس شدند، ريشه ستمكاران قطع شد و سپاس خدايى را كه پروردگار جهانيان است.

حجاج گفت: گمان مى كنم كه اين آيه را بر ما تاءويل مى كرد.

قنبر گفت: بلى.

حجاج گفت: چه خواهى كرد اگر تو را گردن بزنم؟ قنبر گفت: در اين هنگام من رستگار و تو از اشقياء خواهى شد.

آنگاه حجاج دستور داد تا قنبر را گردن بزنند.

## 499- آب حيات

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على بن عثمان مى گويد: وقتى كه نوبت خلافت به على بن ابيطالب عليه‌السلام رسيد با پدرش از وطن خود مهاجرت كردند تا به حضور على عليه‌السلام رسند. روايت مى كنند كه در نزديكى كوفه از تشنگى ياراى حركت نداشتند. على عليه‌السلام در پى آب رفت و سرابى را از دور ديد تا به سراب رسيد، آنگاه آب به اندازه نوشيد و سيراب شد و برگشت و پدرش را هم به آنجا برد. اما اثرى از آب نديد و پدرش جان سپرد.

وى زمانى كه به حضور امام على عليه‌السلام رسيد حضرت عازم صفين بود. على بن عثمان مى گويد: كه ركاب مبارك امام را گرفتم تا سوار شوند وقتى حضرت سوار شد خواستم پاى حضرت را ببوسم حضرت مانع شد... بعد حضرت به او بشارت عمرى دراز را داد و فرمودند: كه هر كس از آن سراب خورد عمرى طولانى يابد.

## 500- بزرگترين سود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جنگ صفين در يك مرحله امام على عليه‌السلام گرفتار شاميان شد لذا ارتباط على عليه‌السلام با سپاه خود قطع شد، امام فرياد زد: ايا كسى هست كه جانش را به خدا بفروشد و دنيا را با آخرت معامله و معاوضه كند؟ تنها عبدالعزيزبن حارث معروف به ابوحارث پيش امام آمد و از ايشان اجازه خواست. سپس به قلب دشمن حمله كرد و محاصره آنان را شكافت و به سوى ديگر لشكريان امام رسيد. سپاهيان امام به محض ديدن او خوشحال شدند و از و حال امام را سئوال كردند، حارث پاسخ داد: حال امام خوب است و به شما سالم رسانيد. آنگاه گفت: امام فرمودند: كه شما از آن سو تهليل و تكبير بگوييد و به دشمن حمله كنيد و ما نيز از سوى ديگر حمله مى كنيم در اين حمله 700 نفر از نام آوران شامى كشته شدند، اما به هيچ يك از ياران آن حضرت آسيبى نرسيد.

در اين موقع حضرت فرمود: چه كسى از مردم بزرگترين سود را در اين كارزار كرده است؟ همگان گفتند: شما اى اميرمؤمنان.

حضرت فرمود: بيشترين سود را ابوحارث برده است.

## 501- تغيير دادن اذان و اقامه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت عى عليه‌السلام در ضمن شمارش بدعتها فرمود: يكى از بدعتهاى او (عمر) اين بود كه جمله حى على خير العمل را در اذان ترك كرد و همين بدعت را سنت قرار داد و مردم از او متابعت كردند. (584)

لذا مطابق بعضى از روايات، عمر در عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همواره با آن حضرت بگو

مگو مى كرد، كه چرا نماز بهتر از جهاد است؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او مى فرمود: در جهاد، انسان يك بار كشته مى شود، ولى در نماز خالص با حضور قلب، چندين بار بايد جهاد كرد (و كشته شد) تا بتوان يك نماز مقبول بجا آورد.

عمر سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نپذيرفت و همواره مترصد فرصت بود تا جمله حى على خيرالعمل را كه بيانگر برترى نماز بر ساير اعمال است را حذف كند، در عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نتوانست اين كار را بكند و سرانجام بعد از رحلت آن حضرت موفق شد، حتى در اين باره اختلاف شديد شد، بنا گذاشتند كه بلال حبشى اذان بگويد، بلال در ظاهر پذيرفت و اذان گفت ولى پس از اشهد ان محمدا رسول الله بر اثر فشار زياد روحى، غش كر و همان را عذر آورد، با توجه به اين كه جوسازان بلال را آنچنان در محاصره گرفته بودند كه اگر حى على خيرالعمل مى گفت كشته مى شد (585) لذا جمله الصلوة خير من النوم جايگزين جمله فوق گرديد البته اين امر در ابتداى امر چنان عجيب بود كه عبدالله بن عمر نيز هنگامى كه اين جمله الصلوة خير من النوم را به جاى حى على خيرالعمل در مسجد شنيد به عنوان اعتراض از مسجد خارج شد. (586)

## 502- حاكم اسلامى در بازار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام در آن ايام كه در كوفه بود چنين عادت داشت كه هر روز صبح از دارالاماره خود بيرون مى آمد و در يكايك بازارهاى كوفه مى گشت و تازيانه اى دو شاخه به نام سبيبه به همراه داشت، در هر بازارى مى ايستاد و در ميان اهل آن صدا مى زد: تاجران پيش از داد و ستد از خداوند خير و نيكى طلبيد و با آسان گيرى در معامله از خداوند بركت جوييد و به خريداران نزديك شويد (گران نفروشيد تا از شما بگريزند) و خود را به زينت حلم و بردبارى آرايش دهيد و از سوگند خوردن خوددارى كنيد و از دروغ بپرهيزيد و از ستم كناره گيريد، و با مظلومان به انصاف رفتار نماييد و به رباخوارى نزديك مشويد و پيمانه را كامل بدهيد (كم فروشى نكنيد) و چيزى از حق مردم كم نگذاريد و روى زمين در غرقاب فساد فرو نرويد.

و همين طور در تمام بازارهاى كوفه دور مى زد، سپس باز مى گشت در محلى براى رسيدگى به كارهاى مردم مى نشست و چون مردم مى ديدند كه آن حضرت بسوى آنها مى آيد و فرياد اى مردم امام بلند مى شد، همه دست از كار خود مى كشيدند و خوب به فرمايشات امام گوش مى دادند و به روى آن حضرت چشم مى دوختند تا از سخن خود فارغ مى گشت، و چون سخن امام تمام مى شد مى گفتند: اى اميرمؤمنان شنيديم و اطاعت خواهيم كرد. (587)

## 503- مردم مجهز شويد!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: عادت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در كوفه اين بود كه چون نماز عشاء را با مردم مى گزارد سه بار با صداى بلند كه تمام اهل مسجد مى شنيدند مى فرمود: مردم مجهز شويد - خدا شما رارحمت كند - كه همانا آواى كوچيدن در ميان شما برخاسته پس اين اقامت و دلبستگى بر دنيا چه معنى دارد پس از آنكه آواى كوچيدن برخاسته است؟!

خدا شما را رحمت كند مجهز شويد و بهترين زاد و توشه اى را كه آماده و در دسترس داريد و آن تقواست - به همراه خود برداريد و بدانيد كه راه شما بسوى معاد، و عبور شما بر صراط و وحشت بزرگ در پيش رويتان است، و همانا كريوه ها و گردنه هاى صعب العبور و منازل وحشت زا و هراسناكى در پيش داريد كه ناگزير بايد از آنها عبور نموده و در آنجاها توقف كنيد. (588)

بنابراين با رحمت خداست كه نجات از وحشت و خطر بزرگ و درهم بودن چهره قيامت و سختى خبرگاه آن است و يا مهلكه اى است كه قابل جبران نخواهد بود. (589)

## 504- چگونه صبح كردى؟!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حنش بن معتمر مى گويد: بر اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در حالى كه در رحبه (محلى در كوفه) تكيه زده بود داخل شدم و گفتم: السلام عليك يا اميرالمؤمنين و رحمة الله و بركاتة، چگونه صبح كردى؟ حضرت سربلند كرد و جواب سلام مرا داد و فرمود:

صبح كردم در حالى كه دوستدار دوستان و صبر كننده دشمنى دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر راحتى و گشايش است و دشمن ما بناى كار خود را بر پايه اى نهاده كه سخت نااستوار و لغزان است، اين بناى او بر لب پرتگاهى است كه وى را در آتش مى افكند.

اى اباالمعتمر! به راستى كه دوست ما نمى تواند ما را دشمن بدارد و دشمن ما نمى تواند ما را دوست بدارد، همانا خداى متعال دلهاى بندگان را بر دوسيت ما سرشته و دست از يارى دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمنى ما، و دشمن ما توان دوستى ما را ندارد، و هرگز دوستى ما و دوستى دشمن ما در يك دل نگنجد زيرا كه خداوند براى يك مرد دو دل در درونش ننهاده است تا با يكى گروهى را و با ديگرى دشمنان همان گروه را دوست بدارد. (590)

## 505- ده مقام نبوى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام برفراز منبر كوفه ايراد خطبه مى فرمود: سپس خطاب به مردم فرمود: اى مردم! ده خصلت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به يادگار دارم كه نزد من از آنچه كه خورشيد بر آن مى تابد محبوبتر است.

سپس ادامه داد؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: اى على! تو در دنيا و آخرت برادر منى، و در روز قيامت در پيشگاه خداوند جبار تو نزديكترين آفريدگان به من هستى، و جايگاه تو در بهشت مقابل جايگاه من است همچنانكه منازل دوستان در راه خدا - عزوجل - در مقابل هم قراردارد، تو وارث منى، و تو پس از من در مورد وعده ها و كارهايم وصى من خواهى بود، و تو حافظ و سرپرست خانواده من در هنگام غيبت من هستى، تو پيشواى امت منى، و تو به پا دارنده عدالت در ميان امت منى، و تو دوست منى و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. (591)

## 506- اشرف خصايل دنيا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ربيعه و عماره و گروهى ديگر از اصحاب على عليه‌السلام مى گويند: در آن زمانى كه گروه كثيرى از ياران على عليه‌السلام از دور آن حضرت پراكنده شدند و نزد معاويه رفتند تا كه نصيبى از دنيا ببرند، گروهى از ياران امام خدمت او رسيدند و عرض كردند: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام اين همه اموال را كه در نزد خوددارى بين ياران خود بخشش كن و اين اشراف عرب و قريش و كسانى را كه مى ترسى زير بار تو نروند و تبعيت از تو نكنند به سوى معاويه مى گريزند، را بر ساير آزاد شدگان و عجميان ترجيح و تفضيل مده (تا وفادار بمانند)

على عليه‌السلام فرمود: مرا مى فرماييد كه يارى كردن آنها را از راه ستم بجويم؟! نه بخدا سوگند تا خورشيد مى تابد و ستاره اى در آسمان مى درخشد دست به چنين كارى نمى زنم، بخدا سوگند اگر اين اموال از خود من بود هر آينه مساوات را در ميان آنها مراعات مى كردم حال چه برسد به اينكه مال خود آنها است (بيت المال مسلمين است) سپس لحظه اى سكوت كرد و سر به جيب تفكر فرو برد و پس از آن فرمود:

هر كس ثروتى دارد جدا بايد از فساد بپرهيزد كه بخشش مال در غير حقش تبذير و اسراف است... هر كس بخواهد از آنچه كه خداوند به او ارزانى داشته؛ نيكى نمايد به خويشان و نزديكان خود رسيدگى كند و مهمان نوازى كند و اسيرى را آزاد كند و به ورشكستگان و در راه ماندگان و تهيدستان و جهادگران در راه خدا يارى رساند و بايد بر مشكلات و سختى ها شكيبا باشد، كه همانا دستيابى به اين خصال اشراف كرامتهاى دنيا و رسيدن به فضائل آخرت است. (592)

## 507- خروش آتش دوزخ در گوش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوارا كه مى گويد: در همين مسجد كوفه پشت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نماز گزاردم، آن حضرت به جانب راست خويش بگرديد - و قدرى كسالت داشت - و مدتى همانطور ماند تا خورشيد بر ديوار همين مسجد به قدر يك نيزه برآمد، و آن ديوار به اندازه فعلى نبود، سپس رو به مردم كرد و فرمود: هان به خدا سوگند ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه شب رنج و مشقت بيدارى آن را تحمل مى كردند و در ميان پيشانى و زانوهاى خود نوبت مى گذاشتند (كنايه از سجده و قيام در عبادت است) گويا كه خروش آتش دوزخ در گوششان طنين انداز بود، چون وارد صبح مى شدند رنگ پريده و زرد چهره بودند، پيشانى آنان بسان زانوى بز، پينه بسته بود و چون ياد خداوند مى شد مانند حركت درخت در يك تند باد به حركت در مى آمدند و از چشمانشان چنان اشك مى باريد كه لباسهايشان تر مى گشت سپس حضرت برخاست و در آن حال مى فرمود: به خدا سوگند گويا اين قوم به حال غفلت شب را به صبح آورده اند و از آن پس ديگر خندان و شادان ديده نشد تا آنكه كار ابن ملجم - لعنة الله - صورت گرفت. (593)

## 508- گفتار حضرت على عليه‌السلام پيرامون مفهوم اذان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد: در مسجد نشسته بودم مؤذن براى اذان بالاى ماءذنه رفت، وقتى كه گفت: الله اكبر، الله اكبر پدرم حضرت على عليه‌السلام منقلب شد و آنچنان گريه كرد كه همه ما گريه كرديم، هنگامى كه اذان او تمام شد، فرمود: آيا مى دانيد كه مؤذن چه مى گويد؟ عرض كرديم: خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصى رسولش داناترند فرمود: لو تعلمون ما يقول لصحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا؛ اگر مى دانستيد كه چه مى گويد، كم مى خنديديد و بسيار مى گريستيد آنگاه حضرت به تفسير اذان پرداختند. (594)

## 509- اصحاب رس كيانند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام رضا عليه‌السلام فرمود: مردى از اشراف قبيله بنى تميم بنام عمرو سه روز پيش از شهادت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به حضور آن حضرت رسيد و عرض كرد: اى مولاى من تقاضا دارم داستان اصحاب رس را براى من بيان فرماييد تا بدانم آنها در چه عصر و زمانى زندگى مى كرده اند و سرزمين آنها در كجا بوده است و پادشاه آنها چه كسى بوده است؟ آيا خداوند پيغمبرى براى آن قوم مبعوث فرموده و به چه علت آنها به هلاكت رسيدند؟ زيرا كه در قرآن كريم آز آنها نام برده شده ولى شرح حال آنها بيان نشده است.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمودند: پرسشى نمودى كه پيش از تو كسى از من سئوال ننموده و بعد از من نيز كسى خبر آنها را به تو نخواهد گفت مگر آنكه از من حديث كند.

بدان اى مرد در كتاب خدا هيچ آيه اى نيست مگر آنكه تفسير آنرا من مى دانم و حتى موقع نزول و شاءن نزول آن را مطلع هستم سپس به سينه مبارك خود اشاره نموده و فرمودند: در اينجا علم و دانش بى پايانى است اما جويندگان آن بسيار كم هستند و بزودى وقتى كه ديگر مرا در بين خود نبينند پشيمان خواهند شد.

اى تميمى! اصحاب رس مردمى بودند كه درخت صنوبر را پرستش مى كردند و آن را در فارسى شاه درخت مى ناميدند و آن درختى بود كه پس از طوفان نوح در كنار چشمه آبى بنام روشناب كاشته شد. قوم مزبور بعد از عصر حضرت سليمان در روى زمين مى زيستند و دوازده شهر در كنار رود ارس در بلاد مشرق زمين بنا كرده بودند و به همين مناسبت آنها را اصحاب رس ناميده اند در آن زمان در روى زمين نهرى پر آب تر و بهتر و گواراتر از رود ارس وجود نداشت و هيچ شهر و ديارى آبادتر از شهرهاى ايشان نبود. نام دوازده شهر آنها عبارت بود از: آبان، آذر، دى، به من، اسفندار، فروردين، ارديبهشت، خرداد، تير، مرداد، شهريور و مهر. مركز كشور و سلطنت آنها شهر بزرگ اسفندار و نام پادشاه ايشان تركوذبن غابوربن يارش بن ساذبن نمرود بن كنعان بود... چشمه روشناب و اولين صنوبر در شهر اسفندار بود. اصحاب رس در هر ماه عيدى داشتند كه در پيرامون درخت صنوبر اجتماع نموده و درخت را با انواع زيورهاى مى آراستند و گاو و گوسفند بسيار قربانى مى كردند و آتش افروخته و قربانى هاى خود را در آتش مى انداختند و چون دود قربانيها بلند مى شد همگى به سجده افتاده و به نيايش مى پرداختند و مى گفتند: خداى ما از ما راضى شو، در اين وقت شيطان درخت صنوبر را مى جنبانيد و از ساق درخت صدايى به مانند آواى كودك بر مى خاست كه اى بندگان من از شما خشنود شدم. مردم از شنيدن صداى مزبور خوشحال شده و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و يك شب و يك روز در آن مكان توقف كرده و روز ديگر به جايگاه خود باز مى گشتند و عيد هر شهرى منسوب به آن شهر بوده و ايرانيان نام دوازده ماه سال خود را از نام دوازده شهر مذكور اقتباس كرده بودند. در هر سال يك مرتبه اهالى دوازده شهر بسوى شهر اسفندار كه مركز كشور و جايگاه چشمه روشناب و صنوبر اصلى بوده مى رفتند و عيد بزرگ خود را در آنجا برگزار مى نمودند. بدين ترتيب كه در كنار صنوبر سراپرده مجلل و رفيعى از ديبا كه به انواع صورتهاى مختلف مزين شده بود ميزدند و به آن سراپرده دوازده در تعبيه كرده بودند كه اهالى هر شهرى از در مخصوص خود وارد مى شدند. خارج سراپرده به نيايش صنوبر پرداخته و قربانى ها براى آن درخت خيلى بيش تر از ساير درختها مى آوردند. آنگاه شيطان درخت را به شدت تكان مى داد و از ميان درختها به آواز بلند صدايى بلند مى شد و مردم را وعده ها و اميدوارى ها مى داد مردم سر از سجده برداشته و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و مدت دوازده شبانه روز بعدد تمام عيدهاى سال به عياشى و باده گسارى مى پرداختند و روز سيزدهم جشن پايان يافته و به شهرها و خانه هاى خود باز مى گشتند چون كفر و طغيان آن قوم از حد گذشت. پروردگار يكى از بنى اسرائيل از نسل يهودا فرزند يعقوب را به رسالت مبعوث و براى هدايت آن قوم فرستاد و مدت مديدى آن پيغمبر در ميان آنها بود و ايشان را به خدا پرستى دعوت نمود ولى آنها پيروى نكرده و تبعيت پيامبر خدا را نكردند. هنگام فرا رسيدن عيد بزرگشان آن پيغمبر در مقام مناجات با پروردگار بر آمد و گفت: خداوندا مى بينى كه اين مردم چگونه رسالت مرا تكذيب و از پرستيدن تو سرباز زده و درختى را كه هيچ سود و زيانى براى آنها ندارد ستايش و پرستش مى كنند. الهى قدرت و سلطنت خود را بر اين قوم بنما و معبودشان را از بين ببر و درخت صنوبر را خشك كن همين كه مردم صبح از خواب برخاستند ديدند تمام درختهاى مورد ستايش آنها خشك شده، متحير گشته جمعى از آنها به يك ديگر گفتند اين مرد كه مدعى است از طرف خداى آسمان و زمين پيغمبر است براى آنكه عبادت معبود خود منصرف و به خداى او توجه كنيم خدايان ما را به جادو و سحر خود به اين صورت در آورده... سپس پس از اظهار نظرهاى متعدد تصميم گرفتند پيغمبر خدا را به قتل برسانند. آنها بعد از اين كار دچار عذاب خداوند شدند در همان موقعى كه مشغول برگزارى تشريفات عيد بودند ناگاه باد سرخى به ايشان وزيد. حيران و سرگردان شده به يكديگر پناه مى بردند. خداوند زمين زير پاى آنها را به گوگرد افروخته اى مبدل ساخت و ابرى بالاى سر ايشان آمد كه آتش فشانى نمود و بدنهاى آن قوم را مانند سرب مذاب گداخته و از هم پاشيد و به اين صورت با بدترين حالى نابود و از صفحه گيتى رخت بربستند. (595)

## 510- مظهر عفو و رحمت خداوندى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى ابوهريره سخنان زشت و توهين آميزى به اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نسبت داد، فرداى آن روز براى حاجت مهم خود نزد حضرت آمد. امام عليه‌السلام نياز او را بر طرف ساخت، ياران امام با تعجب عرض كردند: يا على عليه‌السلام چرا چنين كرديد؟ حضرت فرمود: شرم داشتم از اينكه جهالت و نادانى او، بر حلم من و خطايش بر عفوم و سئوالش بر كرم من غلبه و پيشى گيرد از اين رو حاجتش را روا ساختم و باز در روايت است كه موسى بن طلحه بن عبدالله را وقتى دستگير كردند او را به حضور امام عليه‌السلام آوردند. امام عليه‌السلام فرمود: سه بار بگو: استغفر الله و اتوب اليه. او چنين گفت، آنگاه حضرت او را آزاد كرد و فرمود: از اسب و شمشير هر چه نياز دارى در اردوگاه از لشكر ما بگير ليكن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.

## 511- شناسايى على عليه‌السلام در ميدان جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى در جنگ صفين معاويه ديد كه يك نفر در مقابل لشكر او به تنهايى مى جنگد، رو به عمر و عاص كرد و گفت: اين شجاع قوى دلى كيست كه اينگونه مبارزه مى كند؟

عمر و عاص گفت: اين با عبدالله بن عباس يا على بن ابيطالب، حيدر كرار.

معاويه گفت: چگونه مى توان تشخيص داد كه كداميك از آنها هستند؟

عمر و عاص گفت: اگر چه ابن عباس مرد شجاعى است، ولى نمى تواند در برابر سپاهى مقاومت كند، لذا اگر روى گردانيد او ابن عباس است ولى اگر ثابت و پابرجا ماند و جنگيد و عقب نرفت بدان كه او، همان على بن ابيطالب عليه‌السلام است. كه اگر تمام اعراب به مقابله با او برخيزند او روى خود را بر نمى گرداند، چه برسد به سپاه تو.

آنگاه معاويه براى آزمايش فرمان حمله عمومى سپاه خود را صادر كرد، اما ديد آن جنگجو با شجاعت بى همتاى خود همچون كوهى آهنين در جاى خود ثابت و استوار مانده است و يك يك سپاهيان او را به هلاكت مى رساند.

آنگاه به اين طريق على عليه‌السلام را شناسايى كرد و فورا دستور عقب نشينى سپاه را صادر كرد.

## 512- جان جاودانه هر دو جهان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از رجال ثروتمند حلوايى پخته و مقدارى از آن را به عنوان تحفه به نزد على عليه‌السلام فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف را برداشت و ديد رنگ و بوى خوبى دارد.

آنگاه فرمود: از رنگ و بويت معلوم است كه طعم خوب هم دارى ولى هيهات كه من ذائقه ى خود را به طعم تو آشنا كنم. شايد در قلمرو خلافت من كسى پيدا شود كه شب را گرسنه خوابيده باشد.

لذا در اعمال حضرت بنابه نقل مورخين ديده شده است: كه آن حضرت روى خاك مى نشست، فرش خانه اش حصير بود، كفش خود را وصله مى زد ولى او در حالى كه فرمانرواى تمام ممالك اسلامى بود معيشتى چنين سختگيرانه و زاهدانه دارد. (596)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ها، على بشر، كيف بشر، كيف بشر |  | عقل عاجرشد دركارتو اى پاك گهر(597) |

## 513- زياده طلبى ظالمان و جواب على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

طلحه و زبير در زمان خلافت على عليه‌السلام با اينكه داراى ثروت فوق العاده اى بودند و آن ثروت ها نيز در زمان خلافت خلفاى قبل تهيه كرده بودند (598) چشم داشتى نيز به آن حضرت داشتند. على عليه‌السلام فرمود: دليل اينكه شما خودتان را برتر از ديگران مى دانيد چيست؟ عرض كردند: در زمان خلافت عمر و عثمان مقررى ما بيشتر از ديگران بود حضرت فرمود: در زمان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقررى شما چگونه بود؟ عرض كردند: مانند ساير مردم، على عليه‌السلام فرمود: اكنون هم مقررى شما مانند ساير مردم است. آيا من از روش پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروى كنم يا از روش عمر؟ آنها چون جوابى نداشتند عرض كردند: ما خدماتى كرده ايم و سوابقى در اسلام داريم. على عليه‌السلام فرمود: خدمات و سوابق من بنا به تصديق خود شما بيشتر از همه مسلمين است و با اينكه فعلا خليفه ام هيچ گونه امتيازى ميان خود و فقيرترين مردم قائل نيستم بالاخره آنها ظاهرا مجاب شدند و نااميدانه برگشتند.

## 514- مظلوميت مضاعف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رافع بن سلمه مى گويد: در جنگ نهروان با على عليه‌السلام بودم و هنگامى كه آن حضرت نشسته بود، سوارى آمد و عرض كرد السلام عليك يا على! حضرت فرمود: و عليك السلام، چرا مرا به اسم اميرالمؤمنين سلام نكردى؟ گفت: آرى اينك تو را از آن خبر مى دهم. در جنگ سفين تا قبل از تعيين حكم بر حق بود، و هنگامى كه آن دو حكم (ابوموسى اشعرى و عمر و بن عاص) را تعيين كردى، از تو بيزار شدم و مشرك ناميدم، و آنگاه متحير شدم كه ولايت و فرمانروايى چه كسى را اختيار كنم؟! به خدا سوگند! معرفت و علم من به هدايت و گمراهى تو (كه بفهم تو بر حقى يا بر باطل) براى من از دنيا و مافيها محبوب تر است! حضرت فرمود: مادرت به عزايت نشيند، نزديك من بايست تا علامات هدايت و گمراهى را به تو بنمايانم. آن مرد نزديك حضرت ايستاد، و در اين اثناء ناگاه سوارى اسب تازان نزد على عليه‌السلام آمد و گفت:

يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بشارت باد تو را به فتح و پيروزى، چشمت روشن باشد، به خدا قسم! همه خوارج كشته شدند، حضرت در پاسخ او فرمود: جلو نهر يا پشت نهر؟ عرض كرد: جلوى نهر. حضرت فرمود: دروغ گفتى، به آن خدايى كه دانه را شكافت و بشر را آفريد از نهر عبور نكنند تا كشته شوند، آن مرد گفت: پس بصيرتم در حق او زياد شده سپس سوار ديگرى آمد و مثل اولى خبر داد، حضرت هم مثل جواب اولى را به او داد. آن مرد شكاك گفت: همت گماشتم تا بر على حمله كنم و سرش را با شمشير بشكافم. سپس دو سوار ديگر آمدند به طورى كه اسبانشان را به عرق آورده بودند و گفتند: يا اميرالمؤمنين! خدا چشمت را روشن كند، بشارت بادت به فتح و پيروزى. به خدا سوگند! همه خوارج كشته شدند، حضرت فرمود: پشت نهر يا جلوى آن؟ گفتند: بلكه پشت نهر، و هنگامى كه اسبانشان را در نهروان فرو بردند و آب بر سينه اسبها مى زد، برگشتند و كشته شدند، فرمود: شما راست گفتيد. آن مرد از اسبش پياده شد و دست و پاى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را گرفت و بوسيد. اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: اين نشانه اى است براى تو (كه با آن حق را بشناسى) (599).

## 515- گناهان به حسنه و ثواب تبديل مى شود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته روايت كرده، گفت: روزى داخل منزل اميرالمؤمنين على عليه‌السلام شدم و منتظر ورود و تشريف آوردن آن حضرت بودم كه ناگاه وارد منزل شدند به پا ايستاده و سلام كردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارك به كتف من زده و فرمودند: اى اصبغ! عرض كردم: بلى. فدايت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بميرند از افق اعلى شربتى به آنها بنوشانند كه از شير سفيدتر و از عسل شيرين تر و از برف سردتر است. اصبغ گفت: حضورش عرض كردم: اگر چه آن دوستان شما معصيتكار باشند؟ فرمود: بلى. آيا در قرآن نخوانده اى كه مى فرمايد: اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنا اى اصبغ! اگر دوستان ما با محبتى كه به ما خاندان رسالت دارند خدا را ملاقات نمايند خداوند گناهان ايشان را مى آمرزد. (600)

## 516 - 72 حرفى از اسم اعظم خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام در مسجد نشسته بود كه دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با يكديگر بر موضوعى نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مساءله را طرح نموده، يكى از دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعاى او باطل و بى اساس و سخن ناروا مى گفت:، اميرالمومنين عليه‌السلام بر عليه او حكم داد و آن مرد خارجى گفت: به خدا قسم حكم به عدل نفرمودى و قضاوت شما در پيشگاه خداوند باطل و مرضى حضرت حق نيست. اميرالمومنين عليه‌السلام با دست اشاره اى به او نمود و فرمود: اى سگ ساكت شو و از مسجد بيرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سياهى شد و اصحاب ديدند لباسهاى آن مرد به هوا پرواز كرد و خودش صدا مى نمود و اشك از چشمانش جارى گرديد. اميرالمؤمنين عليه‌السلام چون حالت او را مشاهده فرمود: دقت كرد و سر به آسمان بلند كرد و كلماتى فرمود كه ما نفهميديم. به خدا قسم ديديم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباسهايش از هوا روى شانه اش افتاد و از مسجد بيرون رفت در حالى كه قدم هاى او مى لرزيد و ما بسيار تعجب كرديم و نظرمان را به اميرالمؤمنين عليه‌السلام دوخته شده بود حضرت توجهى به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنين تعجب كرده ايد. گفتيم فدايت شويم چگونه تعجب نكنيم از اين حادثه اى كه هم اكنون به چشم ديديم فرمود: آيا نمى دانيد آصف بن برخيا نظير اين حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقيس را در لحظه اى به حضور سليمان كشانيد و آورد كه داستانش در قرآن بيان شده. آنگاه آيات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسيد كه آيا پيغمبر شما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد خدا گرامى تر است يا سليمان. عرض كرديم: پيغمبر ما. فرمود: پس وصى پيغمبر شما گرامى تر از وصى سليمان است، در نزد آصف وصى سليمان يك حرف از حروف اسم اعظم بود ولى در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است. (601)

## 517- صلايى آسمانى و... ناله هاى تنهايى!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرمؤمنان على عليه‌السلام پس از بازگشت از جنگ نهروان نامه اى را نوشت و دستور داد به مردم آن را ابلاغ كنند، اما سبب نوشتن نامه اين بود كه عده اى در مورد ابوبكر و عمر و عثمان از آن مولاى بزرگوار پرسش كردند كه على عليه‌السلام از اين سئوال خشمگين شدند و فرمودند: اين پرسشهاى بى حاصل را چه سود؟ بنگريد كه شهر مصر را تصرف كرده اند و معاويه ابن خديج و محمد بن ابى بكر را به قتل رسانيده چه مصيبت بزرگى! كشته شدن محمد را مصيبتى است بزرگ. به خدا سوگند كه او مانند يكى از فرزندان من بود.

سبحان الله ما اميدوار بوديم كه بر اين قوم و متصرفاتشان چيره و پيروز شويم اما ناگهان آنان بر ما تاختند و متصرفات ما را تصاحب كردند. اينك من براى شما نامه اى مى نويسم كه انشاء الله تعالى به پرسش هاى شما پاسخى روشن باشد. پس، دبير خود عبيدالله بن ابى رافع را فرمود: چند تن از مردمى را كه به آنان اعتماد دارم را نزد من حاضر كن، گفت: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام نام آنان چيست؟ چه كسانى را به خدمت آورم؟ حضرت فرمود: اصبغ ابن نباته و ابوطفيل عامر بن وائله كنانى و رزين بن جبيش اسدى و جويريه بن مسهر عبدى و خندف بن زهير اسدى و حارثه بن مضرب الهمدانى و حارث بن عبدالله اعور همدانى و مصباح نخعى و علقمة بن قيس و كميل بن زياد و عمير بن زراره، را بياور نزد من.

آنان حاضر شدن. على عليه‌السلام به آنها فرمود: اين نوشته را بگيريد و عبيدالله بن ابى رافع آن را بر مردم بخواند و شما هم جمعه حاضر باشيد و اگر كسى بر ضد شما برخيزد. با او به كتاب خدا در اختلاف خود انصاف دهيد و به عدالت رفتار كنيد. اينك نامه:

بسم الله ارحمن الرحيم

از بنده خدا على اميرمؤمنان، به مومنان و مسلمانان از شيعيان خود... به خدا سوگند نمى دانم به چه كسى شكايت برم. آيا در حق انصار ستم رفت يا در حق من ستم كردند؟ بلكه حق مرا به ستم گرفتند و من مظلوم واقع شدم... (امام پس از تحليل وقايع غصب خلافت و ولايت او، به بيعت مردم با عثمان مى پردازند كه البته به علت طولانى بودن نامه اين موارد حذف گرديد)... مردم مى ترسيدند اگر من بر آنان ولايت يابم گلويشان را بفشارم و نتوانند دم بر آوردند و از ولايت بهره اى در دست آنان نماند. پس همه بر ضد من بر پاى خاستند و متفق شدند تا ولايت را از من به عثمان برگردانند به اين اميد كه بوسيله او از آن نصيب برند و آن امر را در ميان خود دست به دست بگردانند. شبى كه با عثمان بيعت كردند، بانگى برخاست و در مدينه پيچيد و به گوشها رسيد و معلوم نشد بانگ از كيست و به گمان من بانك از كسى بود كه پنهان از چشم ها مى زيست!! بارى چنين گفت: آن ندا دهنده: اى كه بر اسلام سوگوارى مى كنى، خيز و سوگوارى كن، اى جارچى مرگ، اسلام را مرگ فرا گرفت، برخيز و خبر مرگ اسلام را اعلام كن همانا كه معروف مرد و منكر آشكار شد. همانا كه على بر عمر ولايت از او برتر است پس ولايت را در دست او گذاريد و مقام والى او انكار مكنيد اين ندا مايه عبرت بود و اگر همه مردم از اين واقعه آگاهى نداشتند آنرا نقل نمى كردم. و بردبارى پيشه ساختم تا خداى تعالى چه خواهد... عبدالرحمن بن عوف به من گفت: اى پسر ابوطالب تو آيا به اين امر (حكومت) بسيار دلبسته اى؟ گفتم: دلبسته به آن نيستم اما ميراث محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حق او را مطالبه مى كنم. ولايت اين امت بعد از او از آن من است و شما به اين امر (حكومت) حريص تريد تا من، زيرا كه شما با زور شمشير ميان من و حق من حائل شده ايد و مرا از حقم باز داشته ايد. بار خدايا! من شكايت قريش را به درگاه تو مى آورم...

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با من عهد كرد و فرمود: اى پسر ابوطالب ولايت امر من با تو است پس اگر با عافيت و سلامتى ولايت را به تو واگذاشتند و به اتفاق بر آن تسليم شدند به آن كار و پذيرش آن قيام كن، اما اگر اختلاف كردند، آنرا و آنچه را كه به آن سرگرمند رها كن...

و اما اگر بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حمزه عمويم و جعفر برادرم براى من مانده بودند به اجبار و اكراه با ابوبكر بيعت نمى كردم. من دچار دو مرد (عباس و عقيل) بودم كه كارى از آنان ساخته نبود. پس در نظر گرفتم كه خاندان خود را حفظ كنم و با خار و خاشاك در ديده، چشم برهم نهادم و جرعه هاى خشم و اندوه را با گلوى گرفته فرو بردم و با شكيبايى تلخ ‌تر از حنظل و شكافنده تر از تيغ ساختم...

شرح كار او (عثمان) به طور كامل و جامع اين است كه امرى را برگزيد و آن اختيارى بد بود. و شما مردم نيز جزع كرديد كه آن نيز بد بود. خداوند ميان ما و او حكم فرمايد. به خدا سوگند در خون عثمان اتهامى ندارم (شراكت نداشتم) من مسلمانى بودم از مهاجران كه در خانه خود بود وقتى او را كشتيد نزد من آمديد تا با من بيعت كنيد. من از قبول آن خوددارى كردم شما عذر مرا نپذيرفتيد دستم را كه براى بيعت گرفتيد و كشيديد واپس كشيدم. آنگاه به من هجوم آورديد مانند هجوم شتران تشنه كه به آبشخور خود هجوم برند. ازدحام شما چنان بالا گرفت كه بيم آن كردم كه كشته شوم و يا بعضى از شما بعضى ديگر را به قتل برسانند، از شدت هجوم بند نعلينم پاره شد و ردا از دوشم افتاد و ناتوان پايمال شد...

(حضرت از اينجا به بعد در نامه خود به شورش ها، بيعت شكنى ها و ظلم هاى بعد از بيعت را كه بر او روا داشتند را تحليل مى نمايد و شديدا اعمال ناجوانمردانه بعضى را سرزنش مى نمايد و در انتها مى فرمايد... ) بار خدايا! ما را، و اينان را، راهروان راه هدايت فرماى و ما و آنان را، به دنيا بى رغبت گردان و آخرت را براى ما بهتر از دنيا قرار ده. (602)

## 518- حق به اهلش رسيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

چون اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از مدينه به سوى پيكار با بيعت شكنان در بصره رو كرد، در ربذه فرود آمد و چون از آن جا كوچ كرد و در منزلى در قديد (بر وزن زبير نام محلى است در نزديكى مكه) فرود آمد. عبدالله بن خليفه طائى با آن حضرت ملاقات نمود، اميرالمؤمنين عليه‌السلام به او خوش آمد گفت. عبدالله عرض كرد: سپاس خدايى را كه حق را به اهلش بازگرداند و آنرا در جاى خودش نهاد خواه قومى را ناخوش آيد يا به آن شاد شوند، به خدا سوگند آنان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نيز خوش نداشتند و با اعلام جنگ نموده و به كارزار پرداختند... به خدا سوگند در هر جا و هر شرايطى و به جهت وفادارى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در كنار تو پيكار مى كنيم.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر او آفرين گفت و او را در كنار خود نشاند - و اودوست و ياور آن حضرت بود - و شروع كرد از وى اوضاع و احوال مردم را پرسش كردن تا اينكه درباره ابوموسى اشعرى از وى پرسش نمود، او به حضرت گفت: به خدا سوگند من به او اطمينان ندارم و از مخالفت او با شما اگر ياورى بيابد بيمناكم.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند او نزد من نيز مورد اطمينان و خيرخواه دلسوز نيست و همانا كسانى كه پيش از من زمامدار بودند دلباخته او بودند و او را به فرمانروايى بر مردم گماشته و مسلط ساختند و من مى خواستم او را بركنار كنم. ولى مالك اشتر از من خواست كه او را سر جاى خودش بگذارم و من نيز با كراهت او را باقى داشتم ولى پس از آن باز تصميم به عزلش گرفتم.

همينطور كه امام با عبدالله مشغول گفتگو بود جمعيت كثيرى از جانب كوههاى طى بسوى آن حضرت رو آورد. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: ببينيد اين جمعيت چه كسانى هستند؟ سوارانى چند به سرعت رفتند و چيزى نگذشت كه بازگشتند و عرض كردند: اينها قبيله طى هستند كه گوسفندان و شتران و اسبان خود را پيش انداخته و بسوى شما مى آيند، عده اى هدايا و پيشكش هاى خود را آورده و گروهى قصد دارند با تو براى پيكار با دشمن بسيج شوند.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: خداوند به قبيله طى پاداش خير دهد...

آنان چون خدمت حضرت رسيدند عرض سلام نمودند، عبدالله بن خليفه گويد: به خدا سوگند آن جماعت و حسن هياءت آنان مرا به شادى واداشت و هر كدام از آنها سخنى گفته و عرض ارادت نمودند.

على بن حاتم طايى برخاست و حمد و ثناى الهى را به جاى آورد، سپس ارادت و اطاعت خود را نسبت به آن حضرت ابراز كرد. اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: خداوند از جانب اسلام و اهل آن به شما قبيله جزاى خير دهد. شما بدلخواه خود مسلمان شديد و با مرتدان جنگيديد و آهنگ يارى رساندن به مسلمين را در خاطر داشتيد... سپس بعضى ديگر مثل سعيد بن عبيد بحترى از بنى بحتر و ديگران به نوبه خود شديدا اظهار ارادت نمودند كه امام پاسخ آنها را داد.

سپس اميرالمومنين على عليه‌السلام كوچ كرد و شش صد مرد از آنان به دنبال آن حضرت روان شدند تا به منطقه ذى قار رسيد و در ميان هزار و سيصد مرد به آنجا فرود آمد. (603)

## 519- فال بد زدن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمومنين على عليه‌السلام از كوفه خارج شد كه به حروريه عزيمت نمايد، مردى به آن حضرت عرض كرد، يا على عليه‌السلام حركت شما در اين ساعت به صلاح نيست، صبر كنيد تا آنكه سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم كه آسيبى به شما برسد، حضرت به آن مرد فال بين، فرمود: اينكه من بر آن سوارم در رحم خود چه دارد؟ جنين اسب من نر است يا ماده؟ عرض كرد: اگر حساب كنم خواهم دانست.

اميرالمؤمنين فرمود: هر كه گفتار ترا تصديق كند قرآن را تكذيب نموده و در تأئید فرمايش خود اين آيه را تلاوت كرد: ان الله عنده علم الساعة (604) آنگاه به آن مرد فال بين فرمود: پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مقام عالى و دانش و جامعيت و خاتميت خود هرگز ادعايى را كه تو مى كنى نمى فرمود!!

تو تصور مى كنى كه مرا از دانش خود نفعى مى رسانى و يا زيانى را از من دور مى كنى، هر كس ترا تصديق كند و به گفته هاى تو اعتماد كند بايد از استعانت و يارى خداوند بى نياز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان كرد و عرض كرد: خداوند!! هيچ فال بدى نيست مگر مشيت تو، و هرگز ضرر و زيانى نمى رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نيست خدايى غير از تو اى خداى يگانه. (605)

## 520- بسوى خدا بيا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مالك بن ابى عامر مى گويد: هنگامى كه على بن ابيطالب عليه‌السلام از مدينه بسوى بصره براى جنگ جمل روانه شد. من در كنار مغيرة بن شعبه ايستاده بودم كه عمار ياسر پيش ما آمد و به مغيره گفت: اى مغيره ميل و گرايش به خداوند دارى؟ مغيره گفت: كجا چنين چيزى برايم خواهد بود اى عمار؟! عمار به او گفت: در اين دعوت (فرا خواندن بسوى جهاد در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسى و بر آيندگان سرورى پيدا كنى. مغيره گفت: اى اباليقظان يك چيز بهتر از اين كه تو مى گويى هست!

عمار گفت: آن چيست؟ او گفت: اينكه در خانه برويم و درها را به روى خود ببنديم تا حقيقت بر ما روشن شود. سپس با روشنى و آگاهى بيرون مى شويم و مثل زور آزمايان نباشيم كه مى خواهد با پاره كردن زنجيرى، خنده اى را برانگيزد و ليكن خود به غم و اندوه گرفتار آيد.

عمار گفت: هرگز هرگز، آيا نادانى پس از دانايى و كورى پس از بينايى را برگزينيم؟ گوش به حرف من بده به خدا سوگند مرا نبينى جز در صف اول، امام على عليه‌السلام از جريان آن دو با خبر شد و فرمود: اى اباليقظان، اين عور (چپول و يك چشم) به تو چه مى گويد:؟ به خدا سوگند او پيوسته كوشش مى كند كه حق را به باطل بپوشاند و آنرا وارونه و غير واقع جلوه دهد و به چيزى از دين نياويزد مگر آن كه موافق دنيا باشد.

اى واى مغيره! اين دعوتى است كه هر كس را كه با آن همراهى كند بسوى بهشت مى راند. مغيره گفت: راست مى گويى اى اميرالمومنين عليه‌السلام من اگر با تو نباشم هرگز عليه تو نيز نخواهم بود. (606)

## 521- ما خاندان رحمتيم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سخنرانى كرد و پس از حمد و ثناى الهى و درود بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى مردم سخنم را بشنويد و كلامم را خوب فرا گيريد، همانان تكبر و خودفروشى از نشانه گردنكشى است و نخوت و بزرگ منشى از تكبر است شيطان دشمنى حاضر و آماده است او شما را به باطل دلخوشى مى دهد... القاب زشت بر هم نزنيد... ما خاندان رحمتيم، گفتار ما حق و كردار ما عدل است.

هان! كه از همه شگفت تر اينكه معاويه و عمر و عاص عده اى از مردم را به خون خواهى پسر عمويشان (عثمان) بر مى انگيزند (607) به خدا سوگند كه من هرگز با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخالفت نورزيدم و هرگز در كارى از وى سرپيچى نكردم، جان خود را در مواردى سپر او ساختم كه زورمندان و شجاعان از آن عقب مى نشستند و بندهاى بدنها از آن مى لرزيد...

در اين موقع عمار ياسر برخاست و عرض كرد: اى مردم! اميرالمؤمنين عليه‌السلام شما را آگاه ساخت كه امت، با او وفادار نخواهد ماند. پس مردم پراكنده شدند در حالى كه امام آنها را آگاه ساخته بود. (608)

## 522- امام مبين منم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمار ياسر مى گويد: در يكى از جنگها كه در خدمت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بودم از بيابانى عبور مى كرديم كه مملو از مورچه بود به حضرت عرض كردم: اى مولاى من آيا كسى هست كه شماره اين مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلى اى عمار من مى دانم و مى توانم تعداد آنها را تعيين كنم.

عرض كردم: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام تعداد اينها را از كجا مى دانيد؟ حضرت فرمود: اى عمار مگر سوره يس را نخوانده اى، آنجا كه مى فرمايد: و كل شيئى احصيناه فى امام مبين عرض كردم: بلى فدايت شوم اين سوره را مكرر خوانده ام. حضرت فرمود: اى عمار منظور از امام مبين كه خداوند فرموده است منم. (609)

## 523- حضرت على عليه‌السلام و برزخيان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام هنگام مراجعت از جنگ صفين وقتى كه نزديك كوفه، به كنار قبرستانى كه بيرون دروازه قرار داشت رسيد رو به سوى قبرها كرد و چنين فرمود: اى ساكنان خانه هاى وحشتناك و مكانهاى خاكى و قبرهاى تاريك! اى خاك نشينان، اى غريبان اى تنهايان اى وحشت زدگان، شما در اين راه بر ما پيشى گرفتيد و ما نيز به شما ملحق خواهيم شد. اگر از اخبار دنيا بپرسيد به شما مى گويم خانه هايتان را ديگران ساكن شدند، همسرانتان به نكاح ديگران در آمدند و اموالتان تقسيم شده اينها چيزهاى است كه نزد ما است نزد شما چه خبر.

پس رو به يارانش كرد و فرمود: اگر به آنها اجازه گفتن داده شود حتما به شما خبر مى دهند كه بهترين زاد و توشه براى سفر پرهيزگارى است. (610)

## 524- منافق حديث گو

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوهريره (611) از كسانى است كه 3 سال آخر عمر شريف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درك كرد وى در دور خلافت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام سكوت ظاهرى كرد و از خير خواهى به دستگاه معاويه دريغ نمى نمود. در هنگام جنگ صفين از جنگ كناره گرفت و روزى را در خيمه گاه حضرت امير عليه‌السلام و روز ديگر را در ميان لشكريان معاويه مى گذراند و گويند در نماز به حضرت اقتدا مى كرد ولى سفره معاويه را ترجيح مى داد و بر سفره او حاضر مى گشت و مى گفت: غذاى معاويه چرب تر و نماز با على عليه‌السلام افضل است... (612)

## 525- حكومت و آزادى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام در كوفه سخنرانى مى كرد و ضمن سخنرانى فرمودند قبل از دست دادن من از من سئوال كنيد كه من از مادون عرش، از هر آنچه سئوال شود پاسخ خواهم داد و چنين ادعايى را پس از من جز دروغگويان نخواهند كرد. مردى از يهوديان عرب از گوشه مجلس با صداى بلند با لحنى زننده فرياد زد كه: من چيزهايى سئوال خواهم كرد كه در آن درخواهى ماند. اصحاب و دوستان على عليه‌السلام از برخورد بى ادبانه او در خشم شدند و به وى هجوم آوردند. على عليه‌السلام آنان را منع و فرمودند: رهايش كنيد و وى را به شتاب و دستپاچگى مكشانيد. حجج الهى با شتابزدگى و كم خردى استوار نمى گردد و با فرصت گرفتن از سائل براهين الهى نمود. پيدا نمى كند... (613)

## 526- حكومت و احقاق حق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرالمومنين على عليه‌السلام در راه سفر خود به سوى بصره براى جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذى قار (614) توقف كرد. گروهى از حجاج نيز كه از مكه باز مى گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام على عليه‌السلام در آن محل مطلع شدند نزديك خيمه آن حضرت جمع شدند تا از نصايح آن حضرت استفاده نمايند. ابن عباس با مشاهده جمعيت مشتاق، به خيمه اميرالمومنين داخل شد و ايشان را در حال وصله نمودن لنگه كفش كهنه خود يافت. عرض كرد: اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام احتياج ما به اينكه امور ما را اصلاح نمايى از وصله كردن اين كفشهاى كهنه بيشتر است. حضرت پاسخى به وى نداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمير كفش خود فارغ شد. آنگاه آن را كنار لنگه ديگرش گذاشت و به ابن عباس فرمود: ابن عباس اين كفشهاى من چقدر مى ارزند؟ ابن عباس عرض كرد: اين كفشهاى از بس وصله خورده مندرس شده اند از قيمت افتاده و ارزشى ندارند. حضرت فرمود: با اين حال قيمتى براى آن بگو. ابن عباس عرض كرد: يك درهم يا شايد كمتر از اين. حضرت فرمود: ابن عباس به خدا قسم اين كفشهاى كهنه و بى ارزش نزد من محبوب تر از امارت و حكومت بر مردم است. مگر آنكه به واسطه آن احقاق حقى كنم و يا باطلى را دفع نمايم. (615)

## 527 - والى مصر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هشام بن محمد (مورخ مشهور) مى گويد: چون خبر شهادت محمد بن ابى بكر به اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيد (616) نامه اى به مالك بن حارث اشتر نخعى كه آن روزها در منطقه نصيبين اقامت داشت نگاشت كه: اما بعد، همانا تو از كسانى هستى كه من براى برپايى دين از وى كمك مى جويم... محمد بن ابى بكر را بر مصر گماردم و بر وى عده اى خروج كردند... و او به شهادت رسيد - خدايش رحمت كناد - بنابراين بزودى نزد من آى، تا در امر مصر تدبيرى بينديشيم و يكى از يارانت را كه مورد اعتماد و خير خواهى هستند براى جايگزينى بر كارهاى خودت بگمار. مالك اشتر فردى را به شبيب بن عامر ازدى را بجاى خود گذاشت و به سوى على عليه‌السلام رفت، تا بر آن حضرت وارد شد. امام خبر مصر را به وى باز گفت و از احوال اهالى مصر او را باخبر ساخت و به او فرمود: كسى جز تو براى آنجا شايسته نيست پس برو به آنجا. پس هرگاه من به تو سفارشى نمى كنم به اين دليل است كه به راءى و نظر تو بسنده مى كنم از خدا در كارهاى مهم يارى جو و درشتى را با نرمى بهم بياميز و تا آنجا كه نرمش كارساز است با نرمى رفتار كن... مالك اشتر از نرد على عليه‌السلام خارج شد و اثاث خود را جمع كرد تا آماده حركت بسوى مصر شود. على عليه‌السلام نيز پيشاپيش او نامه اى به مردم مصر نوشت. بسم الله الرحمن الرحيم، سلام بر شما... همانا من بنده اى از بندگان خدا را به سوى شما فرستادم كه در روزهاى ترسناك نمى خوابد و در اوقات هراس انگيز از دشمن روى بر نمى تابد او از رزمنده ترين بندگان خدا... و او همان مالك بن حارث اشتر است او به سان شمشيرى است كه دندانه تيزش، و تيزى لبه اش، به كندى نگرايد زود از ميدان نگريزد و به هنگام رزم با متانت و سنگين است. انديشه اى عميق و ريشه دار و صبر و تحملى نكو دارد پس سخنش را بشنويد و امرش را فرمان بريد...

چون مالك آماده حركت شد جاسوسان معاويه در عراق خبر حركت مالك را به وى نوشتند. معاويه مى دانست اگر مالك به مصر پا نهد مصر از چنگ وى بيرون خواهد رفت لذا به دهقانى كه ماليات پرداز در منطقه قلزم ساكن بود پيغام فرستاد كه على عليه‌السلام مالك اشتر را به طرف مصر فرستاده اگر شر او را از سر ما بردارى تا زنده هستى ماليات همان ناحيه را به تو خواهم بخشيد بنابراين هر چه مى توانى در قتل او چاره كن. آنگاه معاويه اهل شام را جمع كرد و به آنان گفت: همانا على عليه‌السلام ، مالك اشتر را به سوى مصر فرستاده همگى گردآييد تا از خدا بخواهيم و دعا كنيم كه خداوند شر او را از سر ما كوتاه كند. آنگاه دعا كرد و همگى نيز با او دعا كردند.

مالك اشتر به سوى مصر بيرون شد تا به قلزم رسيد آن دهقان به استقبال او آمد بر وى سلام كرد و گفت: من مردى از اهل شام هستم و براى تو و يارانت خدمت كارم و خواست تا مالك زكات او را حساب نمايد. مالك اشتر به خانه وى رفت. او خوراكى را كه با عسل مسموم آغشته كرده بود نزد مالك برد و چون مالك از آن بخورد، او را در جاكشت، خبر شهادت مالك به معاويه رسيد او مردم را جمع كرد و گفت: مژده باد بر شما كه خدا تعالى دعايتان را اجابت كرد و شر مالك را از سر شما باز كرد و همگى با شنيدن اين مسرور شده و به هم مژده مى دادند اما چون خبر شهادت مالك به امام على عليه‌السلام رسيد آهى بركشيد و بسيار افسوس خورد و فرمود: آفرين خدا، بر مالك كه هر چه داشت از او بود، او اگر از كوه بود البته بزرگترين ستون و صخره آن بود و اگر سنگ بود همانا سنگ سختى بود. مالكا راستى كه بخدا سوگند، مرگ تو جهانى را ويران ساخت و مويه كنان بر چون تويى بايد مويه سر دهند، سپس فرمود: انالله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين... خداوندا من اين مصيبت بزرگ را به حساب تو مى گذارم كه مرگ او از مصائب روزگار است... (617)

## 528- راوى حديث مى گويد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

راوى حديث مى گويد: على عليه‌السلام را ديدم كه يك درهم خرما خريدارى كرد و خود شخصا آن را حمل كرده و به منزل مى برد بعضى از اصحاب از روى ارادت به رئيس مملكت عرض كردند: يا على عليه‌السلام ! اجازه فرماييد آنرا براى شما بياوريم. حضرت در جواب فرمود: كسى كه عائله دارد به حمل متاع خود شايسته تر است (618)

## 529- ستايش خلافت تأسف از شهادت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صعصعة بن صوحان يكى از همراهان و پيروان دائمى على عليه‌السلام بود. لذا هنگامى كه على عليه‌السلام به خلافت رسيد خطاب به آن حضرت گفت: زينت الخلافة و مازانتك و رفعتها و مارفعتك و هى اليك احوج منك اليها يعنى: تو با قبول خلافت به آن زينت بخشيدى و جلا دادى اما خلافت تو را زينت نبخشيد و جلال نداد تو به خلافت رفعت دادى و مقامش را بالا بردى ولى خلافت به تو رفعت و مقام نداد و تو را بالا نبرد. خلافت به تو نيازمندتر است از تو به خلافت.

همين صعصعة بن صوحان وقتى كه حضرت ضربت خورده بود و در بستر آرميده بود به عيادات امام آمد خطاب به آن حضرت عرض كرد يرحك الله يا اميرالمؤمنين حيا و ميتا، فوالله لقد كان الله فى صدرك عظيما و لقد كنت بذات الله عليما اى اميرمؤمنان، خدايت در زندگى و پس از مرگ رحمت كند، زيرا به خدا سوگند كه خدا در نزد تو بزرگ بود و تو بشناسائيش كاملا دانا بودى.

على عليه‌السلام خطاب به صعصعة بن صوحان فرمود: و انت يرحمك الله فلقد كنت خفيف الموونة كثير المعونة تو را نيز خداوند رحمت كند كه مردى كم خرج و سبكبار و بسيار ياى كننده و كمك كار بودى. (619) صعصعه جزء افراد معدودى بود كه در شب شهادت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در تشييع جنازه آن حضرت و مراسم تدفين او در دل تاريك شب شركت كرد. صعصعة پس از پايان تدفين؛ كنار قبر مطهر على عليه‌السلام ايستاد و يك سدت روى قلب پر تپش خود گذاشت و يا دستى ديگر مشتى از خاك قبر برداشت و بر سر خود ريخت و خطابه اى پر شور در جمع خاندان و ياران خاص على عليه‌السلام ايراد كرد كه دو جمله زيباى آن را در اينجا ذكر مى نمائيم.

فاسال الله ان ممن علينا باقتفائنا اثرك و العمل بسيرتك؛

از خداوند تقاضا مى كنم كه بر ما منت نهد و توفيق دهد كه پيرو تو پاشيم و به سيره تو عمل كنيم.

فو الله لقد كانت حياتك مفاتح الخير و مفالق للشر؛ بخدا سوگند زندگى تو درهاى خير را گشود و راههاى شر و بدى را بست. (620)

## 530- شروع خلافت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوبكر در سال دهم هجرت خليفه شد و در سال 13 هجرى در 63 سالگى از دنيا رفت. در حالى كه 2 سال و 3 ماه و ده روز خلافت كرد (621)

پس از او عمر روى كار آمد و در اواخر ذى الحجه ى سال 23 به دست ابولؤ لؤ (فيروز ايرانى) كشته شد و مدت خلافت وى ده سال و شش ماه و 4 روز بود. (622) عمر به هنگام تعيين خلفيه ى پس از خود دستور تشكيل شورايى را داد كه نتيجه آن به سود عثمان؛ منوط به عمل كردن وى به سيره پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سيره شيخين، تمام شد و عثمان در اوائل محرم سال 24 هجرى تا ذى الحجه سال 35 هجرى خلافت كرد كه مجموعا خلافت وى 12 سال چند روز كم به درازا كشيد. (623)

در سال 35 هجرى مردم اجماع بر خلافت على عليه‌السلام نمودند اول كارى كه حضرت پس از خلافت خود كرد عمال فاسق و فاجر عثمان و بنى اميه را عزل نمود از كسانى كه زير بار اين عزلها نرفت معاويه بود كه در زمان ابوبكر والى شام شده بود.

در پنج سال خلافت مولاى متقيان اميرالمؤمنين على عليه‌السلام جنگهايى رخ داد كه به ترتيب عبارتند از:

1- جنگ جمل در سال 36 هجرى در بصره.

2- جنگ صفين در سال 36 و 37 هجرى

3- جنگ نهروان در سال 39 هجرى.

و بالاخره على عليه‌السلام در سال 40 هجرى توسط خواج و اشق الشقياء ابن ملجم به شهادت رسيد.

## 531- اى غمديده، به سوى ما شتاب كن!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بانوى در خانه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به خدمتگذارى همت مى گماشت به نام ام موسى او مسئوليت رسيدگى و نگهدارى فاطمه دختر آن حضرت عليه‌السلام را بر عهده داشت. اين زن چند روز پيش از شهادت على عليه‌السلام شاهد گفتگويى ميان آن حضرت عليه‌السلام و دخترش ام كلثوم بوده است او اين گفتگو را چنين گزارش مى كند:

شنيدم على عليه‌السلام به دخترش ام كلثوم مى گويد: اى دختر عزيزم! من چنين مى بينم كه ديگر چندان همراه و همنشين با شما نخواهم بود. ام كلثوم پرسيد: چطور مگر، اى پدر عزيز؟ حضرت فرمود: من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در خواب ديدم كه با دست خويش غبار از چهره ام پاك مى كند و مى فرمايد: اى على! ديگر چيزى بر تو نيست، وظيفه ات را به پايان بردى.

بيش از سه روز نگذشته بود كه حضرت على عليه‌السلام آن ضربت را خورد ام كلثوم با مشاهده اين صحنه فريادى جانخراش سرداد كه آن حضرت عليه‌السلام به او فرمود: اى دختر عزيزم! اين كار را نكن من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى بينم كه با دستش به من اشاره مى كند و مى فرمايد: اى على به سوى ما بشتاب كه آنچه پيش ما است براى تو بهتر است. (624)

## 532- پناه آبروداران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى دخترى را در مسجد خدمت حضرت على عليه‌السلام آوردند. پدر و برادران دختر ناراحت بودند. پدر دختر به حضرت عرض كرد يا على عليه‌السلام اين دختر من است و خواستگاران زيادى از اعيان و اشرف برايش پيداشده. لكن اخيرا پيش آمدى شده كه اسباب سربزيرى ما گرديده او حامله شده در حالى كه باكره هم هست به قابله مراجعه كرديم مى گويد باكره است ولى ولى حمل هم دارد از ناچارى اين مسافت زياد را پيموده ايم تا شما مشكلمان را حل نماييد.

در مسجد حضرت فرمود پرده اى زدند. آنگاه حضرت به قابله فرمود: دختر را معاينه كن قابله خبر داد كه همانطورى كه مى گويند هست، حضرت از خود دختر پرسيد كه خودت چه سابقه دارى؟دختر قسم خورد و گريه كرد كه يا على عليه‌السلام من مرتكب معصيتى نشده ام. حضرت فرمود: الان مشكل را حل مى كنم (اين داستان دو روايت دارد) يك روايت اين است كه حضرت فرمود: مقدارى از اين سبزى هايى كه روى آب راكد و مانده سبز مى شوند را بياوريد، ... مقدارى از آن سبزى ها را در ظرفى ريخته و حضرت فرمود: به قابله كه آن دختر برهنه روى آن بنشيند آن وقت آنچه بايد از او دفع شود خارج مى شود. اما به روايت دوم (البته ممكن است يا قضيه دو مورد مستقل ديگرى بوده باشد) حضرت به پدر دختر فرمود: در سرزمين شما برف پيدا مى شود؟ عرض كرد: بلى كوههاى ما خيلى برف دارد. فرمود: مى توانى قدرى از آن برفها را بياورى؟ عرض كرد: يا على عليه‌السلام از كوفه تا محلى كه ما هستيم 250 فرسخ است. هيچ قدرتى نمى تواند اين كار را بكند. حضرت فرمود: بدون برف هم نمى شود بلكه اين مشكل بوسيله برف حل خواهد شد. آنگاه حضرت فرمود: آرام باش كه خداوند قدرت خودش را ظاهر كرد و سپس دست ولايت را دراز كرد و از كوههاى شام برف آورد و در مسجد گذاشت. سپس فرمود: آن را پشت پرده در طشتى بريزند و به دختر بگوييد روى اين برف بنشيند و از او دفع مى گردد حيوانى كه 750 مثقال وزن دارد، يك وقت خبر دادند يا على عليه‌السلام بيرون آمده حيوانى كرم مانند... آنگاه خود على عليه‌السلام مشكل را حل كرد. حضرت از دختر سئوال كرد ايا گاهى در آبهايى كه مانده و راكد بوده براى شنا و استحمام رفته بودى؟ دختر عرض كرد: بلى يا على عليه‌السلام مكرر نزديك محلمان جايى بوده كه من هم در آن رفته ام. حضرت فرمود: بلى در آب رفته اى و آن جانور (زالو) در بدنت وارد شده و همانجا بواسطه خوردن خون رشد كرده بود در اينجا بود كه تكبير مردم بلند شد. (625)

## 533- آغاز خلافت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كسانى كه امام على عليه‌السلام را به عنان خليفه مطرح كردند همگى ضد عثمان بودند. جناح طرفدار امام كه از انصار و قراء كوفه تشكيل شده بود و از حمايت صحابه برخوردار بود آن چنان قوى بود كه به طلحه و زبير مجال سربلند كردن نمى داد و نيز فرصت، داعيه خلافت را از سعدبن وقاص نيز گرفت. سعدبن وقاص درگير و دار حكميت مى گفت: كه او از همه كس به خلافت سزاوارتر است. چون دستى در قتل عثمان و فتنه هاى اخير نداشته است. ليكن در برابر اصرار صحابه، امام على عليه‌السلام در ابتدا از پذيرفتن خوددارى كرد. طبرى از محمد حنفيه نقل كرده كه پس از كشته شدن عثمان اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند كه ما سزاوارتر از تو به خلافت كسى را نمى شناسيم. على عليه‌السلام گفت: من وزير شما باشم بهتر از آن است تا امير شما باشم. آنان گفتند: جز بيعت با تو چيزى را نيم پذيريم. آن حضرت گفت: كه بيعت او در خفا نمى تواند باشد و بايد در مسجد باشد ابن عباس مى گويد: ترس آن داشتم مبادا در مسجد بعضى برخاسته و سخنى بگويند و يا كسانى كه پدر يا عموى خويش را در جنگهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دست داده اند اعتراض كنند. بالاخره على عليه‌السلام به مسجد رفت و مهاجرين و انصار به مسجد آمدند و با او بيعت كردند به غير از بعضى كه مخالفان غير انصارى كه عبارتند بودند از عبدالله بن عمر و زيد بن ثابت و محمدبن مسلمه و اسامة بن زيد كه همه از بهره مندان از نعمات خلافت عثمان بودند و مخالف ديگر حسان بن ثابت و كعب بن مالك مسلمة بن مخلدو سعدبن ابى وقاص بودند. محمد حنفيه مى گويد: همگى انصار جز چند نفر با على عليه‌السلام بيعت كردند. به روايت ابن اعثم امام در آغاز، از پذيرش بيعت خوددارى كرده و فرمود: من كار را آن چنان متشتت مى بينم كه قلبها بر آن آرام نگرفته و عقلها بر آن ثبات ندارند آنگاه با مردم نزد طلحه رفت و از او خواست خلافت را بپذيرد اما طلحه گفت: سزاوارتر از تو به خلافت كسى نيست. نظير همين سخن با زبير نيز مطرح شد. ليكن آنها كه هيچ زمينهاى را در خود نمى شناختند به بيعت با امام راضى شدند تا از اين طريق جايى براى خود دست و پا كنند. البته اين دو هواى خلافت را در سر داشتند و كسى چون طلحه از حمايت عايشه نيز برخوردار بود بعضى از بستگان عثمان خواستند در بيعت با امام شرط كنند تا امام از آنچه از بيت المال در دست آنهاست صرف نظر كند امام امام ضمن مخالفت، فرمود: تنها حقى كه آنان بر عهده او دارند عمل به كتاب خدا و سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و بس و اين آغاز خلافت چهار سال و نه ماه امام على عليه‌السلام بود.

## 534- بيعت و بيعت شكنان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

احساس امام در موقع هجوم بيعت كندگان اين بود كه در ميان اين فتنه هاى نوظهور و پيچيده به علت عدم همكارى مردم نمى توان جامعه را به سلامت رهبرى كرد. لذا در روز بيعت فرمود: مرا بگذاريد و ديگرى را به دست آريد كه ما پيشاپيش كارى مى رويم كه آن را رويه هاست و گونه گون رنگهاست. دلها در برابر آن برجاى نمى ماند و خردها بر پاى... (626) اما حوادث و رخدادهاى بعدى اين تصور امام را كه كار كردن در فتنه بسيار دشوار است را روشن كرد. لذا امام زمانى فرمود: اگر مى دانستم كه كار به اين حد بالا مى گيرد از اول داخل در آن نمى شدم. (627)

لذا بعدها آن حضرت درباره روز بيعت چنين فرمود:

تا آن گاه كه به خلافت عثمان برخاستيد آمديد و او را كشتيد، روى به من نهاديد كه با من بيعت كنيد و من سرباز مى زدم و دستم را واپس داشته بودم با من به كشاكش پرداختيد تا دستم را بگشاييد و من مانع مى شدم و شما دستم را مى كشيديد و من نمى گذاشتم پس بر سر من چنان ازدحام كرديد كه پنداشتم يا يكديگر را خواهيد كشت يا مرا و گفتيد كه بيعت مى كنيم چون جز تو كسى را نيابيم و جز تو به كسى رضا ندهيم... به ناچار با شما بيعت كردم... (628)

## 535- قبرم را مخفى كنيد...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام را به خانه آوردند همه مردم گرداگرد خانه امام جمع شده بودند. تمامى فرزندان آن حضرت اشك مى ريختند و امام عليه‌السلام آنها را آرام مى نمود و آنها را مى بوسيد.

كاسه شيرى به دست حضرت دادند. مقدارى از آن را نوشيد و بقيه را براى ابن ملجم فرستاد و مجددا سفارش او را كرد. امام دستمال زردى بر سرش بسته بود و بر بالشتها تكيه داده بود. اصبغ بن نباته مى گويد: آنقدر صورت امام در اثر كم خونى زرد شده بود كه نفهميدم دستمال سر امام زردتر است يا صورت آن حضرت، آنگاه عده اى از اطباء را حاضر كردند و ماهرترين آنها كه اثيربن عمرو بود دستور داد گوسفندى را ذبح كردند و شش (جگر سفيد) آن را حاضر كردند آنگاه از ميان آن رگى را بيرون آورد و به ميان فرق شكافته حضرت گذاشت و بعد از لحظاتى آن را برداشت و چون ذرات مغز حضرت را ديد گفت: يا على عليه‌السلام وصيت خود را بكنيد كه مداوا اثر ندارد. حضرت وصيتهاى خود را به امام حسن كرد و دستور داد قبر او را مخفى نمايد تا دشمنان آسيبى به قبر نرسانند. عرق بر پيشانى حضرت نشست آنگاه پايش را رو به قبله كرد و چشمانش را بست و گفت:

اشهد ان لا اله الاالله اشهد ان محمدا عبده و رسوله

## 536- پايه هاى هدايت خراب شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از ياران امام على عليه‌السلام بنام حجربن عدى در نيمه شب 19 ماه رمضان در مسجد كوفه مشغول عبادت بود كه صداى صحبت آهسته اشعث و ابن ملجم را شنيد و فهميد كه قصد ترور امام را دارند. حجر با عجله به طرف خانه ام كلثوم كه حضرت آنجا مهمان بود رفت تا امام را از قصد شوم آنها مطلع كند ولى در آن شب حضرت از راه ديگرى به مسجد آمد و وقتى حجر به مسجد بازگشت كار تمام شده بود. روايت شده كه حضرت در آن شب اين جملات را زياد تكرار مى كرد:

انا لله و انا اليه راجعون - لاحول ولاقو الا بالله العلى العظيم - اللهم بارك لى فى الموت - استغفرالله - و...

و مرتب از اتاق بيرون مى رفت و به آسمان نگاه مى كرد و مى فرمود: به خدا قسم اين آن شبى است كه وعده شهادت در آن داده اند.

حضرت براى نماز صبح به سوى مسجد رفت. ام كلثوم از امام خواست تا شخص ديگرى را براى اقامه نماز به مسجد بفرستد ولى حضرت فرمود: از قضاى الهى نمى توان فرار كرد. هنگام خروج امام از خانه چند مرغابى كه در منزل بودند جلوى حضرت آمده و به سر و صدا پرداختند. حضرت سفارش رسيدگى به آنها را به دخترشان نمود و چون خواست از خانه خارج شود قلاب در به كمربند حضرت گير كرد حضرت كمر خود را محكم بست و گفت: اى على كمرت را ببند و براى مرگ آماده شو، امام به مسجد آمد چند ركعتى نماز خواند. سپس بر بام مسجد آمد و اذان گفت: آن گاه به صحن مسجد آمد و خفتگان را براى نماز بيدار كرد. ابن ملجم بيدار بود ولى به رو خوابيده و خود را به خواب زده بود و شمشير خود را در زير جامه خود پنهان كرده بود. حضرت به او فرمود: برخيز براى نماز و اين گونه نخواب كه اين خواب شيطان است. بعد فرمود: قصدى در خاطر دارى كه نزديك است آسمانها از قصد تو فر ريزد. حضرت به محراب رفت ابن ملجم كنار ستونى در كنار محراب ايستاد و چون حضرت در ركعت اول سر از سجده برداشت ابتدا شبيب شمشيرش را بالا برد تا فرود آورد ولى به سقف محراب گير كرد ولى فورا ابن ملجم با بيان شعار خوارج لله الحكم يا على لا لك و لا لاصحابك يعنى: حكم براى خداست نه براى تو و اصحابت، شمشير را بر فرق حضرت زد. صداى امام على عليه‌السلام بلند شد و فرمود: بسم الله و بالله و على ملة رسول الله فزت و رب الكعبه و بعد فرياد زد بگيريد ابن ملجم را كه مرا كشت در همين حال صدايى بين زمين و آسمان از جبرئيل به گوش رسيد كه تهدمت و الله اركان الهدى و انطمست اعلام التقى و انفصمت العروة الوثقى قتل ابن عم المصطفى قتل الوصى المجتبى قتل على المرتضى قتله اشقى الاشقياء يعنى: بخدا پايه هاى هدايت خراب شد نشانه هاى تقوا فرو ريخت ريسمان نجات پاره شد پسر عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جانشين او كشته شد. آرى على مرتضى عليه‌السلام كشته شد بدفرجام ترين انسانها او را كشت، اهل كوفه شيون كنان به سوى مسجد دويدند على عليه‌السلام ديگر توان نماز خواندن با مردم را نداشت. امام حسن عليه‌السلام بجاى پدر به نماز ايستاد و خود حضرت نشسته و نماز خواند. ابن مجلم را در حالى كه مردم آب دهان بر او مى انداختند به حضور امام آوردند. امام با صداى ضعيفى به او فرمود: امر بزرگى مرتكب شدى اى من امام بدى براى تو بودم... آيا به تو احسان نكردم... ابن ملجم گريه كرد و گفت: تنفذ من النار آيا تو نجات مى دهى كسى را كه اهل آتش است. (629)

## 537- به بهانه دين، شير دنيا را مى دوشند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن ميثم و ابن ابى الحديد (630) نوشته اند: معاويه هنگام مراسم حج جمعى را به مكه فرستاد تا مردم را به اطاعت او دعوت نموده و از يارى على عليه‌السلام بازدارند و اينگونه در ميان مرم شايع كنند كه امام عليه‌السلام قاتل و كشنده عثمان است يا اينكه به جهت كوتاهى كردن، در كمك به او، باعث خذلان و خارى عثمان گرديده است و به هر جهت كسى كه قاتل و يا خوار كننده خليفه شده است براى خلافت شايستگى ندارد. آنها وظيفه داشتند محاسن و نيكيهايى از معاويه را به دروغ بين مردم نقل كنند. امام على عليه‌السلام نامه اى براى قثم فرستاد و او را از دسيسه معاويه مطلع كرد و از او خواست با تدبير عمل كند. مسلمانانى كه در ايام حج در مكه جمع مى شدند عده اى از آنها از مسائل سياسى كه در مركز حكومت اسلامى اتفاق مى افتاد بى اطلاع بودند لذا معاويه مى خواست زمينه را براى حكومت و رياست خود فراهم نمايد و مردم را با اين طريق تبليغ از يارى على عليه‌السلام باز دارد.

امام در نامه اى به قثم بن عباس براى خنثى كردن اين توطئه مى فرمايد: بالمغرب كتب الى يعلمنى انه وجه...

يعنى: ماءمور مخفى من در مغرب (شام) به من گزارش داده كه مردمى از اهل شام به سوى حج گسيل گشته اند كور دل، كر و نابينا كسانى كه حق را از راه باطل مى جويند و در معصيت آفريننده خالق نافرمانى خدا، از آفريده شده و مخلوق پيروى مى كنند و به بهانه دين شير دنيا را مى دوشند... پس بر آنچه در دست توست (حكومت مكه) پايدارى و ايستادگى كن، ايستادگى شخصى دور انديش، استوار و پند دهنده خردمند، كه پيرو سلطان، فرمانبردار امام و پيشوايش مى باشد مبادا كارى كنى كه به عذر خواهى بكشد و در هنگام خوشى هاى فراوان، زياد شادمان، و در هنگام سختيها، هراسان و دل باخته مباش والسلام. (631)

## 538- شب نوزدهم ماه رمضان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مشهور بين علماء شيعه آن است كه على عليه‌السلام در شب 19 ماه مبارك رمضان سال چهلم هجرى هنگام طلوع صبح از دست ابن ملجم مرادى لعنة الله عليه ضربت خورد و چون ثلثى از شب 21 همان ماه گذشت به شهادت رسيد.

نحوه شهادت امام اينگونه بود كه گروهى از خوارج در مكه جلسات متعددى برگزار مى كردند يكى از آن افراد عبدالرحمن بن ملجم مرادى لعنه الله عليه بود. در يكى از جلسات گفته شد، كه على عليه‌السلام و معاويه باعث اختلاف بن امت شده اند و اگر هر دو كشته شوند مردم از هر دوى آنها آسوده مى شوند مردى گفت: به خدا قسم عمروعاص هم كمتر از آن دو نيست بلكه اصل و ريشه فتنه او مى باشد لذا قرار شد هر سه نفر در يك شب و يك ساعت كار خود را به انجام رسانند. آنگاه شب نوزدهم ماه رمضان را براى اين كار تعيين نمودند. شمشيرهاى خود را مسموم نموده و به سوى كوفه محل خلافت على عليه‌السلام ، شام مركز خلافت معاويه، مصر محل اقامت عمروعاص حركت كردند. ترور معاويه منجر به جراحت شديدى در ران او، ناموفق ماند و عمر و عاص در آن شب قاضى مصر خارجة بن ابى حبيبه را بجاى خود به نماز فرستاد و او بجاى عمروعاص به قتل رسيد اما ترور على عليه‌السلام توسط ابن ملجم لعنة الله عليه در مسجد كوفه انجام شد. (632)

## 539- تهديد و اندرز فرماندار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالله بن عباس از طرف على عليه‌السلام استاندار اهواز، فارس و كران بود (كه امروز سه استان بزرگ ايران به شمار مى روند) و زياد بن ابيه از طرف ابن عباس فرماندار بصره بود. على عليه‌السلام كه سرپرست هر دو نفر بود كاملا مواظب احوال آنها بود و پيوسته نامه هايى در راهنمايى و اندرز آنها مى نگاشت كه مبادا به كسى ستم كنند يا از مرز اخلاق و قوانين اسلام خارج شوند. كه در اينجا ترجمه دو نامه از نامه هاى آن حضرت را كه به زياد نوشته شده را ذكر مى كنيم.

على عليه‌السلام چون از وضع روحى زياد و ضعف ايمانى او خبر داشت و شايد كم و بيش گزارشهايى هم از او به حضرتش رسيده بود در يك نامه سخت او را تهديد مى كند و در نامه ديگر نصيحتش مى نمايد. اما در نامه نخست نوشت:

اى زياد بن ابيه براستى به خدا سوگند ياد مى كنم كه اگر به من اطلاع برسد كه نسبت به اموال عمومى مسلمانان تجاوز و خيانت كرده اى، كم باشد، يا زياد به جرم خيانت، مانند دزدان فرومايه تو را كيفر مى كنم بطورى كه پس از آن در اجتماع نتوانى قد علم كنى و باقيمانده عمر خويش را با ذلت و منفوريت بگذرانى. (633)

و در نامه ديگر امام براى اينكه او را بسازد و شايد بتواند روح و فكر زياد بن ابيه را عوض كند و از درون او را اصلاح نمايد براى او نوشت:

هميشه در زندگى خويش اعتدال و ميانه روى را رعايت كن و از زياده روى دورى نما و پيوسته فرداى خود را در نظر داشته باش و بيش از مقدار ضرورى مصرف نكن و آنچه زياد مى آورى بفرست براى روز نيازمنديت (روز قيامت)... توجه داشته باش كه هر كس آنچه كشت كرده، مى برد و پاداش آنچه براى روز بازپسين فرستاده مى يابد. (634)

## 540- عادل دادگر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در زمان خلافت على عليه‌السلام غلام سياهى مرتكب شد. او را نزد على عليه‌السلام آوردند. غلام به گناه خويش اقرار كرد. آن حضرت نيز دست او را قطع نمود. غلام هم بر خلاف انتظار شروع به مدح و ثنا و تمجيد امام كرد. امام وقتى غلام را اينگونه ديد دست غلام را برداشت و به جاى خود گذاشت و آنگاه با دعايى به اذن خداوند دست غلام خوب شد. (635) در اين موقع على عليه‌السلام فرمود:

ان لنا محبين لو قطعنا الواحد منهم اربا اربا...؛ يعنى: ما دوستانى داريم كه اگر يكى از آنها را پاره پاره كنيم علاقه شان به ما زيادتر مى گردد. و دشمنانى داريم كه اگر عسل به كامشان بريزيم نتيجه اى ندارد جز اينكه دشمنى آنها درباره ما زيادتر مى گردد.

## 541- جايگاه سهل بن حنيف در پيش على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در تاريخ طبرى و سيره ابن هشام آمده است وقتى كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام در هنگام هجرت در قبا فرود آمد، نزد زنى به نام ام كلثوم، دختر هدم به مدت دو يا سه شب منزل گزيد. حضرت مى ديد كه نيمه هاى شب، كسى در مى زند و ام كلثوم چيزى از او مى گيرد. حضرت از او سئوال كرد؟ زن گفت: اين مرد، سهل بن حنيف است و مى داند كه من كسى را ندارم. او شبانه به بتهاى قومش حمله مى كند و آن را مى شكند و چوبهايش را براى من مى آورد و مى گويد: از چوب اينها براى آتش غذاى خود استفاده كن. از آن زمان حضرت امير عليه‌السلام به سهل بن حنيف احترام مى گذاشت (636) و بعدها زمانى كه حضرت على عليه‌السلام عازم بصره شد. سهل بن حنيف را در بيست و ششم ربيع الاول به عنوان فرماندار مدينه منصوب نمود. وقتى كه حضرت امير عليه‌السلام براى جنگ جمل به جانب بصره مى رفت به ذى قار كه رسيد عايشه طى نامه اى از بصره براى حفصه دختر عمربن خطاب - كه در مدينه بود - نوشت: اما بعد، به من خبر رسيده كه على عليه‌السلام به ذى قار آمده است، در حالى كه مرعوب و خائف است، چرا كه عده ما زياد است. او مثل شتر زخم خورده است كه اگر جلو بيايد، كشته مى شود و اگر عقب نشينى كند، قربانى مى شود. حفصه دختر عمر از اين خبر، خيلى خوشحال شد و كنيزان خود را خواست كه آواز بخوانند و به دايره بكوبند و در هنگام آواز خواندن بگويند: چه خبر؟ چه خبر؟ على رفته سفر - مانند - فرد زخم خورده (در ذى قار)، اگر جلو رود، كشته مى شود و گر عقب نشينى كند، قربانى گردد.

مالخبر ماالخبر على كالا شقربذى قار

ان تقدم نحروان تاخر عقر

زنان طلقاء (آزاد شدگان) بر حفصه وارد مى شدند و اين آواز را مى شنيدند و اظهار خوشحالى مى كردند. اين خبر به گوش ام كلثوم، دختر على عليه‌السلام رسيد. بلادرنگ جلباب خود را پوشيد و به صورت ناشناس، بر آنها وارد شد و در جمع آنها جامه را از صورت خود برداشت. همين كه حفصه او را ديد، با شرمندگى صورت خود را برگرداند. امام ام كلثوم به او گفت: اگر امروز تو و عايشه، بر ضد پدرم، على عليه‌السلام توطئه مى كنيد، قبلا همه عليه برادرش، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توطئه مى كرديد و اين كار از شما دو نفر، تازگى ندارد تا اين كه خداوند درباره شما نازل كرد، (637) آنچه نازل كرد. حفصه گفت: كافى است. رحمت خدا بر تو باد آنگاه دستور داد نامه عايشه را از بين بردند و استغفار كرد. سهل بن حنيف كه در آن زمان والى مدينه بود، در اين باره اشعارى سرود و گفت: مردها در جنگ با مردها عذر دارند اما چه كارى به زنها و دشنام دارد. آيا كافى است ما را آنچه به ما خبر رسيده؟ آيا براى تو (حفصه) خير است در هتك حجاب زنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟! كسى كه او را از خانه اش بيرون كرده به گناه خود متوجه مى شود، زمانى كه سگها بر او پارس زنند، حالا نامه اى از او به ما رسيده: نامه اى شوم، زشت باد اين نامه!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسلام يادگار تو و رنجهاى توست |  | كو راز خاك بر سر اختر گذاشتى (638) |

## 542- شب زنده دار خائف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نوف بن فضاله بكالى منسوب به قريه بكال يمن و از قبيله حمير بود و سعادت هم نشينى و مصاحبت با على عليه‌السلام نصيبش شده بود او در زهد و وارستگى و خصوصيات اخلاقى به على عليه‌السلام بسيار نزديك بود. او مى گويد: نيمه شبى على عليه‌السلام را ديم كه از بستر خواب برخاسته و به ستارگان آسمان مى نگرد به من فرمود: اى نوف خوابى يا بيدار. گفتم: بيدارم و به ستارگان مى نگرم آنگاه امام به او فرمود: اى نوف، خوشابه سعادت زاهدان و وارستگان در دنيا و مشتاقان به سراى آخرت، آنانكه زمين را آسايشگاه خود نموده و خاك زمين را بستر خود ساختند و آب آنرا بجاى عطر پذيرفته اند و قران را شعار خود و دعا را همچون لباس رويين قرار داده اند و دنيا را همچون شيوه مسيح عليه‌السلام برگزيده اند. اى نوف داود (پيامبر) در چنين ساعتى از شب دست به دعا به پيشگاه خدا برداشت و گفت: به راستى كه اين همان ساعتى است كه هيچ بنده اى در آن دعا نمى كند مگر اينكه دعايش به استجابت مى رسد... (639)

## 543- اختلاف بزرگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته روايت كرده كه گفت: در روز جنگ جمل در بصره سوارى از لشكر بصره بيرون آمد و آيات اول سوره نباء (عم يتسائلون عن النباء العظيم) را مى خواند اميرالمؤمنين عليه‌السلام جلو رفت و به او گفت: اى مرد آن خبر بزرگ را مى شناسى؟ عرض كرد: خير.

فرمود: والله انى انا البنا العظيم الذى هم فيه مختلفون كلا سيعلمون حين اقف بين الجنة و النار...؛ بخدا قسم منم آن خبر مهم كه در من خلاف كرديد بزودى خواهيد شناخت مرا آن وقتى كه ميان بهشت و دوزخ بايستم و خلايق را قسمت كنم و به دوزخ گويم اين براى تو، آن ديگر براى من، بگير او را كه او از دشمنان من است، و دست بدار از اين كه از دوستان من است و به زودى خواهيد دانست كه من نباء عظيم هستم در آن زمان كنار حوض كوثر بايستم و طايفه اى را از حوض كوثر برانم چنانكه در دنيا شتران غريب را از كنار حوض آب برانند آنگاه امام به جنگ با او رفت و پس از آنكه آن مرد بصرى را به قتل رسانيد به جاى خود بازگشت. (640)

## 544- على عليه‌السلام و ميل به جگر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام اشتها كردند كه جگر كباب شده اى را با نان نرم بخورند. همين طور اين امر طول كشيد تا يك سال بر آمد و پيوسته حضرت اين اشتها را داشتند ولى ابراز نمى كردند پس از يك سال در حالى كه روزى از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن عليه‌السلام اين مطلب را گفتند. امام حسن عليه‌السلام براى آن حضرت غذاى مورد نظر را آماده كرد وقتى هنگام افطار رسيد ناگهان سائلى به در خانه آمد و درخواست غذا كرد.

على عليه‌السلام فرمود: اى نور ديده من اين طعام را بردار و به اين سائل بسپار، براى آنكه ما فرداى قيامت در صحيفه اعمال خود نخوانيم كه: شما طيبات خود را در زندگانى دنيا استفاده كرديد و در اين حيات دنى، شما با طيبات خود استمتاع نموده و بهره مند شديد. (641)

## 545- خداى مهربانتر از خودت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ نباته (يكى از ياران مخلص على عليه‌السلام گويد: در خانه على ع مشغول دعا بودم، پس از مدتى، على عليه‌السلام از منزل بيرون آمد، مرا كه ديد فرمود: چه مى كنى؟ عرض كردم: دعا مى كنم. فرمود: هر گاه مى خواهى دعا كنى بگو: الحمد الله على كان ما و الحمد الله على كل حال؛ سپاس خداوند را بر آنچه كه گذشت و سپاس او را بر هر حال سپس دست راستش را بر شانه چپ من گذاشت و فرمود: اى اصبغ! لئن ثبتت قدمك و تمت و لايتك و انبسطت يدك فالله ارحم من نفسك؛ اگر در راه دين ثابت قدم بودى و ولايت تو كامل شد (يعنى امامت رهبران حق را قبول كردى و آنها را دوست داشتى و دستت را گشودى و كمك به تهديدستان نمودى) آنگاه خداوند از خودت، به تو مهربانتر است. (642)

## 546- عدالت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على بن ابى رافع گفت: من عامل و كارگزار بيت المال حضرت على عليه‌السلام و نويسنده او بودم. در بيت المال گردنبندى از مرواريد وجود داشت كه از بصره بدست آمده بود. روزى دختر آن حضرت كسى را نزد من فرستاد و پيغام داد كه شنيده ام گردنبند مرواريد نزد تو است، آن را به صورت عاريه (امانت) در اختيارم بگذار تا روز عيد قربان از آن استفاده كنم.

من پيغام دادم كه اگر آن را به صورت عاريه مضمونه قبول مى كنى، تا در صورتى كه خسارتى، به آن وارد شود تاوان آن را بدهى، مى توانى از آن بهره گيرى. او پذيرفت و من نيز گردنبند را براى او فرستادم. اتفاقا اميرالمؤمنين عليه‌السلام آن گردنبد را نزد دخترشان ديدند و آن را شناختند و از او پرسيدند كه اين را از كجا آوردى؟ دختر جريان را گفت. حضرت مرا احضار كرد و چون نزدشان رفتم فرمودند: بدون اذن و رضاى مسلمانها در بيت المال آنها خيانت مى كنى! عرض كردم: پناه بر خدا كه خيانتكار باشم. فرمودند: پس چگونه گردنبد را به دخترم داده اى؟ عرض كردم: به صورت عاريه مضمونه داده ام. فرمودند: همين امروز آن را باز پس گير و در جاى خود بگذار، واى بر تو، اگر من بعد چنين كارى از تو سر بزند هرگز تو را نخواهم بخشيد. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاريه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارتهاى احتمالى) نگرفته بود اولين زن هاشمى بود كه دستش بريده مى شد!

على بن ابى رافع گفت: چون عتاب و ناراحتى آن حضرت با من، به گوش دخترشان رسيد نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هواى نفس خود از دايره حق بيرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عيد قربان چنين زينتى دارند كه تو مى خواهى داشته باشى؟!

ابى رافع گفت: پس از اين گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جاى خود گذاشتم. (643)

## 547 - خانه اى در محله فانى و كوچه هلاك شدگان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شريح بن حارث، قاضى كوفه در زمان خلافت على عليه‌السلام خانه اى براى خود به هشتاد دينار خريد اين موضوع به على عليه‌السلام گزارش شد. امام او را خواست و فرمود: به من گزارش شده كه تو خانه اى به قيمت هشتاد دينار خريده اى و آن را قباله خود كرده اى.

شريح در پاسخ گفت: درست گزارش داده اند. امام نگاه خشم آلودى به او كرد و فرمود: اى شريح بزودى كسى (عزرائيل) به سوى تو مى آيد كه نه به قباله ات مى نگرد و نه به امضاى آن؛ و نه به شهود و گواهان آن توجه مى نمايد، تو را از آن خارج مى كند و تنها تو را در گودال قبر مى گذارد... بعد حضرت ادامه داد: اى شريح، اگر هنگام خريدارى خانه نزد من آمده بودى قباله اى برايت مى نوشتم... كه به خريدن خانه اى به يك درهم يا بيشتر نيز رغبتى نداشتى اما نسخه قباله اى كه من مى نوشتم اين بود.

اين چيزى است كه بنده اى ذليل از مرده اى كه آماده كوچ است خريدارى كرده است، اين خانه اى است در سراى غرور و در محله فانى شدگان و در كوچه هلاك شوندگان قرار دارد اين ملك از يك سو به آفات و بلاها اتصال دارد و سوى ديگرش به مصائب روى دارد و حد سومش به هوشهاى نفسانى و حد چهارمى آن به اغواى شيطان منتهى مى گردد... و شاهد اين قباله عقل است آنگاه كه از سلطه هوسها بيرون آيد و از بند دنيا پرستى آزاد گردد. (644)

## 548- سيماى شيعيان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يك شب مهتابى امام على عليه‌السلام از مسجد كوفه بيرون آمد و به سمت صحرا حركت كرد، گروهى از مسلمانان به دنبال امام حركت كردند. امام ايستاد و به آنها رو كرد و فرمود: من انتم؛ شما كيستيد؟ آنها عرض كردند:

نحن شيعتك يا اميرالمؤمنين؛ ما از شيعان تو هستيم اى اميرالمؤمنين

حضرت با دقت به چهره آنها نگاه كرد و آنگاه فرمود: چگونه است كه سيما و نشانه شيعه را در چهره شما نمى بينم؟

آنها پرسيدند: سيما و نشانه شيعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من البكاء، حدب الظهور من القيام، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غبرة الخاشعين.

آنها 1- زرد چهره گانند بر اثر بيدارى شب. 2- خراب چشمانند بر اثر گريه. 3- خميده پشت بر اثر قيام. 4- تهى دل بر اثر روزه. 5- خشكيده لب بر اثر دعا هستند و گرد تواضع و فروتنى بر آنها نشسته است. (645)

روز حشرم از عصيان كى هراس و پروائيست

تا كه بسته ام پيمان با على عمرانى (646)

## 549- مرد صلاة و صيام و قيام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

خوارج به عنوان اعتراض به حكومت امام على عليه‌السلام در مسجد كوفه جمع مى شدند و در نماز جماعت آن حضرت شركت نمى كردند و گاهى هم با شعارهاى تند و زننده مخالفت خود را علنى مى ساختند. روزى حضرت على عليه‌السلام در نماز صبح بود و ابن كوا (يكى از منافقان مشهور عصر امامت امام على عليه‌السلام اين آيه را تلاوت كرد، و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين؛ (647) به تو و همه پيامبران پيشين وحى شده كه اگر مشرك شوى تمام اعمالت تباه مى شود و از زيانكاران خواهى بود.

هدف او از خواندن اين آيه اين بود كه به كنايه به آن حضرت در مورد قبول حكميت در جنگ صفين اعتراض كند.

امام عليه‌السلام براى احترام به قرآن، سكوت كرد تا وى آيه را به پايان رسانيد، سپس امام عليه‌السلام به ادامه قرائت نماز خود بازگشت ولى ابن كوا، كار خود را دو مرتبه تكرار كرد، باز امام سكوت كرد، و ابن كوا، براى سومين بار آيه را به گونه اى تلاوت كرد تا به نماز او لطمه اى وارد نشود.

فاصبر ان وعدالله حق و لا يستخفنك الذين لا يوقنون؛ اكنون كه چنين است صبر پيشه كن كه وعده خدا حق است و هرگز كسانى كه ايمان ندارند تو را خشمگين نسازند (648).

و اين اشاره به مجازات دردناك الهى است كه در انتظار مخالفان و منافقان و افراد بى ايمان مى باشد. سرانجام امام سوره نماز خود را تمام كرد و به ركوع رفت. (649)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مظهر كل، فاتح خيبر، اميرالمؤمنين |  | بندگى قنبرش فخرمن و آباى من(650) |

## 550- لذات دنيا چيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به عمار ياسر فرمود: اى عمار بر دنيا غم مخور كه تمام لذات دنيا شش چيز است.

مطعوم و مشروب و ملبوس و منكوح و مشموم و مركب

امام شريفترين طعامها عسل است كه فرآورده زنبور مى باشد و بهترين مشمومات مشك است كه از خون آهو است و نفيس ترين مركوبها اسب است كه تمام حيوانات از آن مى آشامند و نيكوترين ملبوسات ابريشم است و آن بافته گرمى است. و منكوحات زنانند و آنها وسيله دفع شهوت هستند پس دنيا چه زيبايى دارد و چگونه مى شود به آن دلبستگى و تفاخر نمود فرمود: مصيبات دنيا بسيار است و مشاربش تيره و هيچ دوستى را با دوستى خود برخوردار نكند. (651)

## 551- شمارش مورچگان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوذر غفارى مى گويد: من با حضرت على عليه‌السلام براى انجام كار حضرت، به مقصدى حركت كرديم تا اينكه به بيابان وسعى كه در آن مورچگان زياد مانند سيل روان بودند رسيديم از عظمت اين منظره و اين سيل مورچه تعجب كردم و گفتم الله اكبر چقدر بزرگ است آن خدايى كه شمارش اين مورچگان را دارد و از عدد آنها مطلع است.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اين سخن را مگو. بلكه بگو (جل باريه) چقدر بزرگ است آن خدايى كه آن مورچگان را آفريده است. بعد امام ادامه داد: سوگند به آن خدايى كه تو را آفريده و صورت بندى كرده است من شمارش آنها را مى دانم و نر آنها را از ماده آنها به اذن خداى عز و جل مى شناسم.

## 552- سردار لشكر ضلالت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى در دوران خلافت، حضرت على عليه‌السلام در مسجد كوفه با اصحاب خود نشسته بودند. شخصى گفت: خالد ابن عويطه در وادى القرى از دنيا رفته است، حضرت فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا اينكه سردار لشكر ضلالت و گمراهى گردد و علمدار او حبيب بن عمار خواهد شد.

جوانى از ميان جمعيت عرض كرد: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام من حبيب بن عمار هستم از دوستان صميمى و حقيقى شما.

حضرت فرمود: دروغ نگفته ام و نخواهم گفت براستى مى بينم خالد سردار لشكر ضلالت و گمراهى گرديده و تو علمدار او هستى و از اين در مسجد (شاره به باب الفيل) وارد مى شويد و پرده چشم شما بدر مسجد گرفته و پاره خواهد شد.

سالها از اين خبر حضرت على عليه‌السلام گذشت. در دوره خلافت يزيد، عبيدالله بن زياد والى كوفه شد. او لشكر فراوانى به جنگ حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام مى فرستاد (همان افرادى كه از حضرت على عليه‌السلام خبر ضلالت خالد و علمدارى حبيب بن عمار را شنيده بودند در مسجد كوفه حاضر بودند) كه به ناگه صداى هلهله و هياهوى لشكريان برخاست (چون در آن زمان محل اجتماعات مساجد بود لذا لشكريان براى نمايش قدرت به مسجد مى آمدند) ديدند خالد بن عويطه سردار لشكر گمراهى است كه قصد كربلا و جنگ با امام حسين عليه‌السلام را دارد و از همان باب الفيل وارد مسجد شد در حاليكه حبيب بن عمار علمدار او بود، موقع ورود به مسجد پرده پرچم به در مسجد گرفت و پاره شد. (652)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فردا كه هركسى به شفيعى زنند دست |  | مائيم ودست ودامن معصوم مرتضى(653) |

## 553- على عليه‌السلام در شهر بصره

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام خطبه اى در بصره ايراد فرمود و پس از حمد و ستايش بر خداى عز و جل و صلوات بر پيامبر عليه‌السلام و آلش فرمود: مدت هر چه دراز باشد باز كوتاه است. گذشته؛ عبرت زندگان است و مرده؛ پند براى شخص زنده است ديروزى كه گذشته است برگشت ندارد و فردا هم مورد اعتماد كسى نيست... سپس فرمود: اى پيروان من شكيبا باشيد...

ما صبر بر طاعت خدا را آسانتر از صبر بر عذاب خداوند مى يابيم، بدانيد كه شما عمرى محدود آرزويى بلند و نفسى چند داريد سرانجام عمر تمام شود و دفتر آرزو بر هم نهاده شود و نفسها به پايان مى رسد.

آنگاه اشك از ديدگان مبارك آن حضرت جارى شد و اين آيه (11 سوره انفطار) را تلاوت نمود. براستى نگهبانانى بر شما گمارده شده، نويسندگانى گرامى، مى دانند كه چه مى كنيد. (654)

## 554- اسم اعظم خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: در شب قبل از جنگ بدر حضرت خضر را در خواب ديدم از او خواستم به من چيزى ياد دهد كه به كمك آن بر دشمنان پيروز شوم. خضر گفت: يا هو يا من لا هو الا هو

پس هنگامى كه صبح شد جريان خوابم را خدمت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم، حضرت فرمود: اى على اسم اعظم به تو تعليم شده است و اين جمله در جنگ بدر، ورود زبان من بود... و در جنگ صفين نيز عمار ياسر به حضرت امير عليه‌السلام عرض كرد: يا على عليه‌السلام اين جملاتى كه به طور كنايه زير زبان مى گويد چيست؟ پس حضرت فرمود: اسم اعظم خداوند و ستون توحيد است، سپس خواند آيه شهدالله انه لا اله الا هو... و آخر سوره الحشر سپس آن حضرت از مركب خود پايين آمد و چهار ركعت نماز خواند قبل از زوال ظهر. (655)

## 555- ورود على به كوفه عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

چون على عليه‌السلام بر اصحاب جمل پيروز شد در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب سال 36 از بصره وارد كوفه شد اشراف مردم و اهل بصره همراهش بودند مردم كوفه همراه قراء و اشراف و بزرگان خود امام را استقبال كردند و وى را به شهر دعوت كردند و عرض نمودند: اى اميرمؤمنان كجا فرود مى آيى؟ آيا به كاخ وارد مى شوى؟ حضرت فرمود: به كاروانسراى (رحبه) (656) در مى آيم. آنگاه به آنجا رفت، سپس از آنجا پياده به مسجد رفت، بعد دو ركعت نماز خواند و آنگاه به منبر رفت و خداى را سپاس و ستايش كرد و بر پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلوات فرستاد و گفت:

اما بعد! اى مردم كوفه شما را تا بدانگاه كه تبديل و تغييرى نيافته بوديد در اسلام فضل و مزيتى بود. من شما را به حق خواندم و پذيرفتيد (ولى) به ناروا آغاز كرديد و دگرگونه شديد. هلا! به راستى مزيت شما در آنچه ميان شما و خداوند مى گذرد در (اجراى) احكام و اعطاء است. پس شما براى آن كس كه دعوتتان را پذيرفت و به دينتان درآمد نمونه ايد. هلا! ترسناكترين چيزى كه من بر شما از آن بيم دارم پيروى از هوى كه (آدمى را) از حق باز مى دارد و درازى آرزو كه آخرت را از ياد مى برد... پس شما فرزندان آخرت باشيد. امروز كردار است و حسابى نه، و فردا حساب است و كردارى (657) نيست...

## 556- اسراف در قتل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مالك بن حبيب فرمانده شرطه و رئيس نيروى نظامى حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او كه اجازه قتل مردان كوفى كه در حمايت حضرت امير عليه‌السلام برنخاستند فرمود:

منزه است خدا، آى مالك، از اندازه در گذشتى و از حد تجاوز كردى و در تندروى غرقه شدى، گفت: يا اميرمؤمنان عليه‌السلام مقدارى سخت گيرى در برخى از كارها آدمى را از سازش با دشمنان بى نياز مى سازد.

على عليه‌السلام گفت: اى مالك چنين نيست، خداوند حكم خود را داده كه قتل نفسى در برابر نفسى است پس چه جاى ظلم و ستمكارى! او فرموده است من قتل مظلوما فقد جعلنا...؛ كسى كه مظلوم كشته شود ما بر ولى او حكومت تسلط بر قاتل را داديم در (مقام انتقام) قتل اسراف نكنند كه او از جانب ما مؤ يد و منصور خواهد بود (658)

و اسراف در قتل آن است كه كسى را كه هيچ يك از كسان تو را نكشته است بكشى و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است. (659)

## 557- آداب مسافرت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى حضرت على عليه‌السلام با يكى از كفار اهل ذمه (660) در راه همراه شده بود آن كافر ذمى از حضرت پرسيد به كجا مى روى؟ حضرت فرمود: به كوفه مى روم. مقدارى از راه كه سپرى كردند بر سر دو راهى رسيدند اما اميرالمؤمنين عليه‌السلام راه كوفه را رها كرد و به دنبال آن كافر رفته و راهى كه او مى رفت ادامه داد. شخص كافر پرسيد: مگر به كوفه نمى رفتى؟ حضرت فرمود: چرا. گفت: راه كوفه از آن طرف بود. حضرت فرمود: مى دانم. او گفت: اگر مى دانى كه راه كوفه از آن طرف است پس چرا همراه من مى آيى؟ حضرت فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما دستور داده كه حق دوستى و همراهى را بجاى آوريم و همسفر خود را تا مقدارى از راه، دوست همراه خود را بدرقه كنيم، آن كافر گفت: آيا واقعا پيغمبر بر شما چنين دستورى داده است؟ حضرت فرمود: آرى. كافر گفت: پس به جهت همين اخلاق نيكو و بزرگوارانه است كه اين همه مردم پيرو او شده اند. كافر اين را گفت: و با حضرت به كوفه آمد و چون دريافت كه او حضرت على عليه‌السلام است مسلمان شد. (661)

## 558- مادرش كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اعراب در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بعد از، آن حضرت، با نهايت حرص مى كوشيدند كه بر پسران خانواده ى خود بيفزايند پسرى بدنيا آمده بود و دو زن كه هر دو آنها در يك خانه بسر مى بردند سر نوزاد بدعوا افتادند و هر يك ادعا داشتند كه اين طفل را او زاييده است و اين ديگرى است كه مى خواهد فرزند او را بر بايد. على عليه‌السلام بر مسند شرع قرار داشت، آن دو زن قنداق بچه را بدست گرفتند و كودك را جلوى اميرالمؤمنين عليه‌السلام و اصحاب بر فرش مسجد خوابانيدند و هر دو به جيغ و داد افتادند و هر دو مى گفتند يا على ع اين كوك مال من است و بى آنكه به على عليه‌السلام مجال سخن دهند، پشت سر هم براى اثبات دعوى خود منطق و برهان مى آوردند. امام عليه‌السلام همچنان خاموش بود بعد از مدتى كه زنها ساكت شدند امام به قنبر فرمود: برخيز شمشير مرا بياور. يكى از آن دو زن با هراس و حيرت گفت: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام شمشير براى چه.

حضرت فرمود: براى اينكه به يك ضربه اين كودك را دو نيم كنم نيمى را به تو و نيم ديگر را به طرف دعوى تو بدهم. آيا براى حل و فصل اختلاف شما اين كار بهتر نيست. زن كمى فكر كرد و گفت: من رضا دارم يا على عليه‌السلام ولى زدن ديگر فرياد كشيد، نه يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام من از حق خود گذشتم و بر اين طفل، شمشير نگذارد كه من مادرش نيستم. مادرش همين زن است بچه را به او بدهيد. على عليه‌السلام تبسمى فرمود و گفت: نه همين تو، مادر اين بچه هستى كه از حق مادرى خود چشم پوشيدى. برخيز فرزندت را به سينه ات بفشار. برخيز كه اين كودك جگر گوشه تست. (662)

## 559- جايگاه قيامتى ابوطالب عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسين عليه‌السلام نقل مى كند، پدرم على عليه‌السلام در رحبه - ميدان معروف كوفه - نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردى برخاست و به على عليه‌السلام گفت: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام تو در چنين مقام ارجمندى از ناحيه خداوند هستى، ولى پدرت در آتش دوزخ است؟

اميرمؤمنان فرمود: فض الله فاك، و الذى بعث محمدا بالحق نبيالو شفع ابى فك كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله...؛ خدا دهانت را بشكند؛ سوگند به خداوندى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به به حق به پيامبرى برانگيخت اگر پدرم از همه گنهكاران زمين شفاعت كند خداوند شفاعت او را مى پذيرد.

سپس فرمود: آيا پدرم در آتش است و پسر او تقسيم كننده بهشتيان و دوزخيان است؟ سوگند به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نور ابوطالب در روز قيامت نورهاى همه خلائق را تحت الشعاع قرار مى دهد جز نور محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه عليها‌السلام و حسن و حسين عليهم‌السلام و امامان معصوم از فرزندانش. آگاه باشيد كه نور ابوطالب از نور ما است كه خداوند دو هزار سال قبل از آفرينش آدم عليه‌السلام آن را آفريده است. (663)

## 560- امير، امين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر خلافت امام على عليه‌السلام بود، شبى مقدارى اموال از بيت المال را به محضر امام على عليه‌السلام آوردند. على عليه‌السلام به ماءموران حاضر فرمود: اين مال را تقسيم كنيد و به مستحق برسانيد، عرض كردند: شب شده و تاريكى است، تقسيم آن را تقسيم كنيد و به مستحق برسانيد، عرض كردند: شب شده و تاريكى است، تقسيم آن را تا فردا تأخیر بيندازيد. امام على عليه‌السلام فرمود: آيا شما قبول مى كنيد كه من تا فردا زنده باشم؟ آنها گفتند: اين كار در دست ما نيست. آنگاه فرمود: بنابراين تأخیر نيندازيد. آنگاه شمعى آورده و روشن كردند و همان شب در پرتو روشنى آن شمع به تقسيم اموال پرداختند. (664)

## 561- بيعت قلبى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در حديثى چنين آمده است كه در اثناء جنگ صفين مردم دسته دسته از اطراف مى آمدند و با اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيعت كرده و به سپاه آن حضرت مى پيوستند. روزى حضرت فرمود: كه امروز صد نفر مى آيند و با من بيعت مى كنند. نود و نه نفر آمدند و روز بلند شد و وقت آن رسيد كه حضرت براى استراحت بروند اما همچنان در آفتاب گرم نشسته و انتظار مى كشيدند. ابن عباس مى گويد: شبهه اى براى من پديد آمد زيرا تاكنون هر چه آن حضرت فرموده بودند تخلف نپذيرفته بود، حضرت همچنان منتظر بودند كه اويس قرنى از راه رسيد ظاهرا ابتدا حضرت را نشناخت سئوال كرد و حضرت را به او نشان دادند وقتى به خدمت آن حضرت رسيد فرمودند براى چه آماده اى؟ عرض كرد: براى اينكه با شما بيعت كنم. فرمود به چه بيعت كنى؟ عرض كرد، بمهجتى يعنى با سويداى قلب خود، آنگاه با دوست خود با آن حضرت بيعت كرد و اين امر منحصر و مختص به خود او بود زيرا باقى مردم با يك دست بيعت مى كردند و سپس آن بزرگوار با دو شمشير يكى در دست راست و ديگرى در دست چپ جهاد كرد تا شهيد شد ديگران سپر را به دست چپ مى گرفتند تا خود را حفظ كنند اما اين بزرگوار تمام همش على عليه‌السلام بود و از خود در جنگ خبرى نداشت.

## 562- فرمانده دانا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عدى بن حاتم مى گويد: در جنگ صفين از حضرت على عليه‌السلام شنيدم كه با صداى بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاويه و اصحابش را به قتل مى رسانم. ولى در آخر گفتارش آهسته فرمود: انشاءالله، من نزديك آن حضرت بودم به آن حضرت عرض كردم اى اميرمؤمنان عليه‌السلام تو سوگند ياد كردى كه معاويه و يارانش را مى كشى، ولى آهسته گفتى ان شاء الله. على عليه‌السلام فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ يك نوع خدعه است؛ من در نزد مؤمنان دروغ نمى گويم خواستم يارانم را بر دشمنان بشورانم و روحيه بدهم.

بدان كه وقتى خداوند موسى عليه‌السلام را همراه با برادرش به سوى فرعون فرستاد؛ فرمود: اى موسى و هارون نزد فرعون طاغى برويد با نرمش با او سخن بگوييد شايد متذكر شود و يا از خدا بترسد (665)

با اينكه خداوند مى دانست كه فرعون نه متذكر مى شود و نه از خدا مى ترسد ولى اين فرمان خدا از اين رو بود كه موسى را براى رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجيع بيشترى كرده باشد. (666)

## 563- نفرين على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شب جمعه و شب نوزدهم ماه رمضان سال 40 هجرت، آخرين شب عمر امام على عليه‌السلام بود، امام حسن عليه‌السلام مى گويد: همراه پدرم على عليه‌السلام به سوى مسجد رهسپار شديم پدرم به من فرمود: پسرم امشب لحظه اى چرت مرا فرا گرفت در هماندم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر من آشكار شد. عرض كردم: اى رسول خدا چيست اين مصائبى كه از ناحيه امت تو، به من رسيده است؟ آنها به راه عداوت و انحراف افتاده اند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: ادع عليهم؛ آنها را نفرين كن. من آن شب در مورد اين امت (منحرف) چنين نفرين كردم:

الله ابدلنى بهم خيرا منهم و ايدلهم بى من هو شر منى؛ خدايا به عوض آنها، ديدار و همنشين با خوبان را، نصيب من گردان و به عوض من، بدان را بر آنها مسلط كن. (667)

سحرگاه همان شب نفرين امام على عليه‌السلام به استجابت رسيد.

## 564- نهى از گريه كردن بر شهيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جنگ صفين بزرگترين جنگ دوره خلافت امام على ع بود در اين جنگ بسيارى از سپاه على عليه‌السلام به شهادت رسيدند بعد از اتمام جنگ كه على عليه‌السلام از جبهه به سوى كوفه مى آمد از كنار خانه هاى قبيله شبا، مى گذشت حضرت شنيد كه گريه زنهاى آن قبيله براى شهيدانشان بلند است، در اين هنگام يكى از سران اين قبيله بنام حرب بن شرحبيل به حضور على عليه‌السلام آمد آن حضرت به او فرمود: چنانكه دريافته ام زنان شما بر شما چيره شده اند آيا آنها را از اين شيون و گريه نهى نمى كنيد و باز نمى داريد. (668)

## 565- روباهى در چنگ شير

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

معروف است كه در جنگ صفين عمر و عاص (دومين نفر از حكمت معاويه كه حيله گرى ناپاك بود) به ميدان جنگ آمد، امام على عليه‌السلام به او حمله كرد او خود را سخت در تنگنا ديد لذا پا به فرار گذاشت ولى مشاهده كرد كه على عليه‌السلام مثل برق توفنده به سوى او مى آيد، خود را به زمين انداخت و يك پاى خود را بلند كرد و عورتش كشف شد، على عليه‌السلام از او رو برگرداند و او با اين حيله فرار كرد. مدتها از جنگ صفين گذشت، روزى عمر و عاص نزد معاويه آمد معاويه تا او را ديد خنديد، عمر و عاص گفت: چرا مى خندى؟

معاويه گفت: به ياد شمشير پسر ابوطالب عليه‌السلام افتادم كه در بالاى سر تو قرار گرفته بود، تو با حيله آنچنانى از دست او گريختى.

عمر و عاص گفت: اى معاويه آيا مرا سرزنش و مسخره مى كنى؟ بلكه عجيب تر از اين روزى بود كه على عليه‌السلام تو را به مبارزه طلبيد تو رنگ باختى و تعادل خود را از دست دادى و حنجره ات باد كرد، سوگند به خدا اگر به ميدان على عليه‌السلام مى رفتى گوشهايت از شدت درد مى سوخت و فرزندانت يتيم مى شدند و سلطنتت فرو مى پاشيد آنگاه اشعارى خواند. معاويه گفت: آرام باش و ادامه نده. عمر و عاص گفت: خودت باعث شدى كه من اين مطالب را بگويم. (669)

## 566- غذاى حاكم ممالك اسلامى!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عقبه بن علقمه روايت كرده كه بر على عليه‌السلام وارد شدم، پيش رويش دوغ ترشى نهاده بود كه ترشى و پر آبى آن آزارم مى داد. عرض كردم: آيا از اين دوغ ميل ميل مى كنيد. امام فرمود: اى ابالخبوب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديدم كه كه از اين بدتر مى خورد و از لباس من خشن تر مى پوشيد من بيم آن دارم اگر كارى كه او انجام مى داده انجام ندهم به او ملحق نشوم. (670)

## 567- چقدر فاصله اينها كم است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرمؤمنان على عليه‌السلام از ميدان جنگ صفين به سوى كوفه مى آمد نزديكى كوفه كنار جاده قبرستان كوفه قرار داشت. آن حضرت در آنجا توقف كرد و ضمن سخنانى اشاره اى نيز به قبرستان نمود و فرمود هذه كفات الاموات؛ اينجا منازل و محل سكونت مردگان است سپس به خاكهاى كوفه نگريست و اشاره كرد و فرمود: هذه كفات الحياه؛ اينجا خانه ها و محل سكونت زندگان است.

شايد منظور حضرت اين بوده كه فاصله بين زندگى و مردم و محل سكونت مرده ها با زنده ها چندان فاصله اى ندارد بلكه شايد مردم عبرت گيرند. (671)

## 568- تروريست نادم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: صبح زودى به همراه على عليه‌السلام نماز خواندم، سپس ناگهان ديدم مردى وارد شد كه معلوم بود مسافر است، به حضور على عليه‌السلام رسيد. على عليه‌السلام به او فرمود: از كجا مى آيى؟ عرض كرد: از شام. على عليه‌السلام فرمود: براى كارى به اينجا آمده اى آن را خودت مى گويى يا من بگويم. او عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام خودت بفرما. على عليه‌السلام فرمود: در شام معاويه اعلام كرد هر كسى برود و على را بكشد ده هزار دينار به او جايزه مى دهم. شخصى حاضر شد تا اين كار را به انجام رساند ليكن وقتى به خانه اش رفت پشيمان شد و با خود گفت من پسر عموى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پدر فرزندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نخواهم كشت. روز ديگر معاويه ده هزار دينار بر رقم قبلى افزود و اعلام كرد هر كس على عليه‌السلام را بكشد 20 هزار دينار جايزه دارد مرد ديگرى اين كار را قبول كرد ولى او نيز در عاقبت كار خود فكر كرد و پشيمان شد. روز بعد معاويه سى هزار دينار جايزه قرار داد و تو بخاطر اين جايزه اين كار را قبول كردى و اينك خود را به قصد كشتن من به اينجا آمده اى و تو از فاميل حمير هستى. شخص تروريست به اين مطلب اقرار كرد. على عليه‌السلام به او فرمود: اكنون چه تصميم دارى؟ او گفت: پشيمان شدم و اكنون مى خواهم به شام برگردم. حضرت به غلامش قنبر فرمود: وسايل سفر او را تكميل كند و آب و غذا به او بدهد و او را روانه شام كند آن مرد با كمال شرمندگى به سوى شام برگشت. (672)

## 569- محمد حنفيه يا حيدر ثانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جنگ صفين بود درگيرى شديد بين سپاه على عليه‌السلام با سپاه معاويه جريان داشت يكى از قهرمانان سپاه معاويه به نام كريب (673) به ميدان تاخت و چند نفر از سپاه على عليه‌السلام را به شهادت رسانيد. حضرت على عليه‌السلام وقتى كه آن منظره را ديد طاقت نياورد و مانند برق به سوى ميدان رفت و با يك ضربه كريب را از اسب بر زمين انداخت و او را به هلاكت رساند، آنگاه امام على عليه‌السلام به پايگاه خود بازگشت و چون مى دانست شجاعان ديگرى از سپاه دشمن براى انتقام خون كريب به ميدان مى آيند به پسرش محمد حنفيه فرمود: برو در ميدان مراقب دشمن باش و بجاى من بايست، محمد حنفيه كه در شجاعت حيدر ثانى بود به ميدان تاخت هفت نفر از شجاعان دشمن يكى پس از ديگرى براى خون خواهى خون كريب به ميدان تاختند، همه آنها را به خاك هلاكت افكند. (674)

## 570 - توانمردى شيرزرد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

معاويه در دوران خلافت على عليه‌السلام در شام حكومت مى كرد و خود را براى جنگ صفين آماده مى كرد. در سال 36 قمرى قبل از جنگ نامه هاى متعددى بين على عليه‌السلام و معاويه رد و بدل شد. روزى يكى از آزاد مردان بنام اسود بن عرفجه در مجلس معاويه فرياد زد: اى معاويه اى چيت كه هر روز نقشه ريزى مى كنى؟ گاهى نامه مى نويسى گاهى مردم را با نامه هايت مى فريبى، گاه شرحبيل (يكى از سران) را براى تحريك مردم ماءمور مى كنى. بدانكه اين كارها سودى به حال تو ندارد آنگاه شعرى خواند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاحذر اليوم صولة الاسد الودر |  | اذا جاء فى رجال الهيجاء |

امروز بر حذر باش از توانمردى شير زرد، آن هنگام كه با دلاور مردان ميدان كارزار فرا رسد. با شنيدن اين شعر آتش خشم معاويه زبانه كشيد و فرياد زد اى پسر عرفجه! اين شير زرد كه ما را از آن مى ترسانى كيست؟ اسود گفت: مگر او را نمى شناسى او على بن ابيطالب عليه‌السلام است كه برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر عمو و شوهر دختر او، و پدر هر دو فرزند او، وصى و وارث علم او است، همان كس كه در جنگ بدر عموى تو، عتبه و دايى تو وليد و عموى مادر تو شيبه و برادر تو حنظله را با شمشيرش به دوزخ فرستاد (مادر معاويه هند جگرخوار بود كه عتبه پدرش بود وليد برادر هند و شيبه عموى هند بودند) معاويه عصبانى شود و دستور داد او را دستگير كنند ولى شرحبيل به معاويه گفت: دستور بده عرفجه را آزاد كنند چرا كه او مرد فاضل و بزرگى است اگر او را آزاد نكنى من بيعتم را با تو قطع مى كنم، معاويه ديد دستگيرى عرفجه گران تمام مى شود او را آزاد كرد. (675)

## 571- همسفره فقيران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در كتاب تبصرة العوام، از دو تن بنام اسود و علقمه روايت شده است، كه روزى به خدمت اميرالمؤمنن عليه‌السلام شرفياب شدم در پيش روى آن حضرت ظرفى از ليف خرما بود كه يكى دو گرده نان جو سبوس دار در آن ديده مى شد و امام آن را با زانوى خود مى شكست و با نمك ريزى، تناول مى فرمود: به خدمتكار سياهى كه فضه نام داشت گفتيم مگر سبوس اين آرد را نگرفته اى؟ گفت: توقع داريد براى آنكه نان بر اميرالمؤمنين عليه‌السلام گوارا گردد من خويش را به ورز و وبال گرفتار سازم؟! امام تبسم كرد و گفت: من خود دستور داده ام كه سبوس اين نان گرفته نشود، عرضه داشتيم به چه منظور چنين فرموده ايد؟ گفت: اين كار را سزاوارتر ديدم براى آنكه نفس خويش را خفت و خوارى دهم و نيز براى آنكه اهل ايمان به من تأسی كنند و من هم در خوراك همانند ديگر ياران باشم. (676)

## 572- بزرگترين مربى بشر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

گويند: روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام با لباسى وصله دار در جمع مردم حاضر شد، كسى آن حضرت را در اين مورد سرزنش كرد. امام فرمود: ( يخشى القلب بلبسه و يقتدى المومن بى؛ يعنى: قلب با پوشيدن اين جامه به فروتنى و خشوع مى افتد و در عين حال مؤمنان نيز به من تأسی خواهند كرد. (677)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا هست على امام عاليست |  | در مملكت دوكون واليست (678) |

## 573- پيراهن وصله اى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دنيا را بدرود گفت، و كسى بود كه طى شصت و سه سال زندگى خشتى بر خشت ديگر نگذاشته بود و ما هم به دنبال وى راه مى پوييم ما هم هدف او را همى مى جوييم:

والله لقد رقعت مدرعتى هذه حتى استحيت من راقعها

آنقدر بر اين جبه (لباس) كه به تن دارم وصله دوخته ام، كه از وصله كاريش شرم دارم، به من مى گويند جبه اى از نو بدست آور، زيرا اين جبه سراسرش وصله اى است ديگر پوشيدنى نيست ولى من بدو چنين پاسخ داده ام.

بگذار اين شب تيره به پايان رسد تا در روشنايى روز، قلب هاى روشن از دلهاى تيره آشكار شود. (679)

## 574- رشوه براى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اشع بن قيس براى پيروزى بر طرف دعواى خود در محكمه عدل على عليه‌السلام متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفى پر از حلواى لذيذ به در خانه على عليه‌السلام آورد و نام آن را هديه گذاشت. على عليه‌السلام بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزايت اشك بريزند آيا با اين عنوان آمده اى كه مرا فريب دهى و از آئين حق بازدارى؟ به خدا سوگند اگر هفت اقليم را با آنچه در زير آسمانها است به من بدهند كه پوست جوى از دهان مورچه اى به ظلم بگيرم هرگز اين كار را نخواهم كرد، دنياى شما از برگ جويده اى در دهان ملخ براى من كم ارزش تر است على را با نعمتهاى فانى و لذتهاى زودگذر چه كار... (680)

## 575- اخلاق حكومتدارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در زمان تصدى خلافت خود روزى بهمراه اصحاب خود از كوچه اى مى گذشتند، پير مرد مسيحى را ديدند كه مشغول گدايى است. حضرت پرسيدند: اين واقعه ناگوار و ناپسند چيست؟ در پاسخ عرض كردند: يا على عليه‌السلام اين مرد نصرانى است. قالوا: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام نصرانى. امام فرمود: هنگام جوانى؛ او را به كار گرفتيد ولى در هنگام ناتوانى او را رها نموديد. سپس دستور دادند كه او را از بيت المال مسلمين اداره كنند. (681) فقال عليه‌السلام استعملتوه حتى اذا كبر و عجز منعتموه انفقوا عليه من بيت المال

لذا اين روش على عليه‌السلام بود كه مسيحيان اردن در وقت ورود لشكريان اسلام به آن سرزمين به فرمانده لشكر اسلام مى نويسند: شما مسلمانان در نزد ما از رومى ها محبوب تريد گر چه ما با آنان هم مذهبيم ولى شما نسبت به ما با وفاتر و رئوف تر و عادل تريد، روميان بر ما حكومت كردند ولى اموال و خانه هاى ما را از ما غاصبانه گرفتند. (682)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ديباچه ى مروت و ديوان معرفت |  | لشكر كش فتوت و سردار اتقيا (683) |

## 576- عبور امام على عليه‌السلام از كنار كاخ مدائن (684)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرمؤمنان عليه‌السلام به قصد سرزمين صفين براى مبارزه با فرماندهان ظلم و جنايت كار معاويه از كنار اين ايوان گذشت و بقاياى عظيم حكومت ساسانيان را مشاهده كرد يكى از همراهان امام از روى عبرت اين شعر را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جرت الرياح على رسوم ديارهم |  | فكانهم كانوا على ميعاد |

يعنى: باد بر ويرانه هاى خانه هايشان مى وزد گويا آنها فقط چند روزى نوبت داشتند كه در اين تالار بنشينند و گذاشتند و گذشتند.

على عليه‌السلام فرمود: چرا اين آيات را نخواندى كم تركوا من جنات... (685).

چه بسيار باغها و چشمه سارها و كشتزارها و جايگاهى ارجمند و نعمتى كه در آن شادمان بودند، بجا گذاشتند اين چنين است رسم روزگار كه ما آنها را به قومى ديگر ميراث داديم، آنگاه آسمان و زمين بر آنها نگريست و از مهلت دادگان نبودند

سپس امام فرمود: براستى اينها وارث ملك پيشينيان بودند ولى طولى نكشيد كه ديگران وارث آنها شدند، نعمت هاى الهى را سپاسگزار نكردند، در حال معصيت، دنيا از آنان ربوده شد، اى مردم كفران نعمت نكنيد تا مبادا بر شما نقمت (و بلا) فرود آيد. (686)

## 577- اعتكاف امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در ايام اعتكاف على عليه‌السلام در مسجد كوفه معتكف بود. هنگام افطار عربى نزد آن حضرت آمد. امام عليه‌السلام از انبان نان جو كوبيده شده خود را در آورد و مقدارى به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام حركت كرد و بعد از آنكه وارد شد با آنها هم غذا شد و عرض كرد: مردى را در مسجد غريب ديدم كه جز اين كوبيده نان جو چيزى نداشت. دلم براى او سوخت مى خواهم كمى از اين غذاى شما را براى او ببرم تا او هم ميل كند.

حسنين عليهم‌السلام به گريه افتادند و گفتند: او پدر ما اميرالمؤمنين عليه‌السلام است كه به اين رياضت با نفس خود مجاهدت مى كند. (687)

لذا امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: به خدا سوگند جدم چنان بود كه مانند بندگان غذا مى خورد و بر زمين مى نشست... و در مدت خلافتش آجرى روى آجر نگذاشت و طلا و نقره اى نيندوخت، به مردم نان گندم و گوشت مى خورانيد و خود نان جو با سرگه مى خورد و هرگاه با دو كار خدا پسندانه رودررو مى شد، سخت ترين آنها را انتخاب مى كرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد كار خود آزاد كرد در حاليكه دستش خاك آلود و صورتش غرق بود و خود حضرت مى فرمايد:

من در خوراك و پوشاك بدانگونه ام كه اگر فقيرترين مردم مرا ببيند مى تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شكيبا باشد زيرا وقتى امام خود را چنين ببيند از وضع حال خود راضى مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن شير دلاور كه براى طمع نفس |  | برخوان جهان پنجه نيالود على بود(688) |

## 578- امير عدالت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت على عليه‌السلام فرياد مردى را شنيد كه مردم را به كمك خود مى خواند. آن حضرت خود را به او رساند و مشاهده كرد دو نفر در حال نزاع هستند. حضرت آنها را از هم جدا كرد، بعد يكى از آنان گفت: من لباسى به اين مرد فروخته ام و شرط كرده ام كه از فلان قسم پول مرا بدهد ولى او پول ديگرى داده است، اكنون به او مى گويم پول را عوض كن او اطاعت نمى كند. علاوه بر اين چند سيلى هم به من زده است. على عليه‌السلام به آن مرد فرمود: پول را عوض كن و آنچه شرط كرده ايد بده. آنگاه حضرت به آن مردى كه سيلى خورده بود فرمود: آيا شاهدى دارى كه گواهى دهند تو سيلى خورده اى.

او عرض كرد: بلى، آنگاه گواهان نيز گواهى دادند.

آن حضرت به سيلى زننده فرمود: بنشين او هم نشست بعد به آن مرد فرمود: سيلى هائى كه به تو زده قصاص كن و به او بزن. او گفت من او را بخشيدم على عليه‌السلام بخشش او را پذيرفت ولى خود حضرت نه سيلى به آن مرد زد و فرمود: اين هم حق حاكم (689)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست حق از پرده گرديد آشكارا |  | تاعلى دستش برون از آستين شد (690) |

## 579- غفلت تاكى؟!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى امام على عليه‌السلام به بازار بصره آمد و مردم را ديد آنچنان سرگرم خريد و فروشند كه گويى خود را از ياد برده و از هدف انسانى به كلى غافل شده اند با مشاهده اين منظره حضرت آنچنان متاءثر شد كه بشدت گريست. سپس فرمود: اى بندگان دنيا و اى كارگزاران اهل دنيا. شما كه روزها سرگرم معامله و سوگند خورديد و شبها با بيخبرى در خواب آرميده ايد و بين روز و شب، از آخرت و حساب و كتاب آن غافليد، پس چه وقت خود را براى سفرى كه در پيش داريد مجهز مى كنيد و براى آن توشه بر مى داريد و در چه زمان به روز قيامت مى انديشيد و به فكر معاد مى افتيد. (691)

(در زمان آن حضرت بود كه در بصره نه دستور آن حضرت سكه هاى اسلامى براى اولين بار زده شد و در بازار مورد استفاده مردم قرار مى گرفت). (692)

## 580- امام عليه‌السلام پدر يتيمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از حبيب بن ثابت نقل شده كه مقدارى عسل و انجير از منطقه اى بنام همدان و حلوان، كه اكثر درختان آنجا انجير است براى حضرت على عليه‌السلام آوردند. اميرالمؤمنين عليه‌السلام به ماءموران دستور داد كه فرزندانم يتيم را حاضر كنند. آنها آمدند و حضرت اجازه داد كه خود آنها به سر ظرف هاى عسل بروند و بخورند و با انگشتان خود آنرا بليسند. اما به ديگران با ظرف عسل بطور مساوى بين آنها تقسيم مى نمود. به حضرت اعتراض كردند كه چرا اجازه مى دهيد يتيمان با انگشتان خود از سر ظرف ها بخورند؟ حضرت فرمود: امام پدر يتيمان است و بايد به عنوان پدر به فرزندان خود اجازه چنين كارى را بدهد تا آنان احساس يتيمى نكنند (693)

## 581- على عليه‌السلام و ابن ملجم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام در عين حالى كه از نقشه خائنانه ابن ملجم خبر داشت، اما هيچ گونه اقدامى عليه وى انجام نداد. اصحاب على عليه‌السلام كه از توطئه ابن ملجم بيم داشتند به حضرت عرض كردند: شما كه ابن ملجم را مى شناسيد و به ما خبر داده ايد كه او قاتل شما خواهد بود چرا او را نمى كشيد؟ حضرت فرمود: او هنوز دست به كارى نزده است كه من او را بكشم؟! روزى على عليه‌السلام در ماه رمضانى، بر فراز منبر از شهادت خود در اين ماه خبر داد. ابن ملجم كه در مجلس حاضر بود پس از سخنان اما نزد حضرت آمد و گفت: دست چپ و راست من با من است: دستور بده تا دستهاى مرا قطع كنند و يا فرمان بده تا مرا گردن بزنند. حضرت فرمود: چگونه تو را بكشم در حاليكه هنوز جرمى مرتكب نشده اى، لذا بعد از ضربت خوردن امام در مسجد كوفه، ابن ملجم را خدمت حضرت آوردند. حضرت فرمود: من آن همه به تو نيكى كردم در حال كه مى دانستم تو قاتل من هستى ولى خواستم حجت خدا را بر تو تمام كنم و در آن لحظه هم حضرت دستور داد با او رفتارى نيكو داشته باشند. (694)

## 582- اطاعت امام يا دعوت دشمن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روز صفين يكى از بنى هاشم و از ياران على عليه‌السلام از فاميلهاى على عليه‌السلام بنام عباس بن ابى ربيعه ايستاده بود در ميدان و در زاويه اى از لشكر، ناقل ماجرا عبدالعرز است، ناگهان يك مرد شامى از لشكر شام از طرف دشمن آمد، بنام قراربن ادهم و درخواست جنگ كرد، عباس گفت: مى آيم بشرط اينكه از اسب خود پايين بيايى، هر دو پايين آمدند هر دو اشتهار به شجاعت داشتند و همه حواس هاى دو لشكر متوجه اين دو نفر شد شروع به پيكار كردند ليكن هيچ كدام نتوانستند ضربه اى به يكديگر بزنند عبدالعرز مى گويد: پشت عباس بودم عباس يك وقت متوجه سوراخ زير زره قرار بن ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره كرد و با نيزه ضربه اى به او زد و يك مرتبه تكبير از مردم عراق بلند شد و يك اضطراب خاصى به لشكر كفر وارد شد و عباس سر او را جدا كرد عبدالعرز مى گويد: ديدم پشت سرم يكى دارد آيه قرآن مى خواند ديدم على عليه‌السلام است از من سئوال كرد چه كسى بود كه جنگيديد؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو بايد رفتم گفتم آمد خدمت آقا: ديدم على عليه‌السلام غضب كرد، كه چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتى مگر نگفتم به ميدان نرويد. عباس گفت: آقا مرا خواند به جنگ نمى شد نروم به ميدان.

امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب تر است تا اطاعت از آن مرد شامى، بعد غضب آقا فروكش كرد آنگاه امام به آسمان سربلند كرد و گفت: خدايا من از عباس گذشتم تو نى از او بگذر، معاويه وقتى فهميد كه اين قتل انجام شده خيلى ناراحت شد و گفت هر كس برود عباس بن ابى ربيعه را بكشد صد ظرف طلا و صد حوله مى دهم و... و... دو مرد از قبيله بنى لوخت از قابلان لشكر شام و شجاعان لشكر، گفتند: ما او را خواهيم كشت، آمدند ميدان و عباس را صدا زدند براى جنگ. عباس گفت: من از طرف آقا اميرالمؤمنين اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد مى آيم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب كردند حضرت فرمودند: معاويه نمى خواهد از بنى هاشم كسى روى زمين باشد، مى گويند قد و حجم بدن عباس مثل على عليه‌السلام بود و على عليه‌السلام لباس عباس را گرفت و خود شمشير و اسب او را گرفت و رفت به ميدان آنها، از على عليه‌السلام سئوال كردند به تمسخر كه اميرت اجازه جنگيدن داد، على عليه‌السلام فورا يك آيه خواند: (خداوند به كسانى كه مورد ظلم قرار گرفتند اذان جنگ داد. )

على عليه‌السلام جنگ كرد و آنها را كشت و برگشت و لباسها را با عباس عوض كرد، خبر به معاويه رسيد: معاويه گفت: لج بازى من باعث شد اين دو نفر نيز كشته شوند واى بر من، عمرو عاص گفت: واى بر آنها كه كشته شدند، معاويه گفت: زمان شوخى نيست عمرو عاص گفت: شوخى نمى كنم راست مى گويم. (695)

## 583- ايرانيان حاكم مى شوند و...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن حال مردى نزد حضرت رسيد و آهسته در گوش امام مطلبى را گفت كه آثار خشم در صورت آن حضرت پديدار شد، آنگاه حضرت سكوت كرد.

ناگاه اشعث بن قيس از سر و كله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزديك منبر امام رساند و عرض كرد: يا على عليه‌السلام اين سرخرها (ايرانيان) در مقابل روى شما بر ما چيره و غالب شدند ولى شما از آنها جلوگيرى نمى كنيد.

صعصعة بن صوحان كه يكى از ياران باوفاى امام بود با شنيدن اين اهانت دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا اليه راجعون).

... امام عليه‌السلام در حاليكه از گفتار اشعث سخت عصبانى شده بود به موعظه مردم ادامه داد و فرمود:

اين شكم كنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت مى كنند و آنان (ايرانيان) روزى هاى گرم بخاطر خدا فعاليت مى نمايند و عربها از من مى خواهند كه آنها (ايرانيان) را از خود طرد و دور كنم، تا از ستمكاران باشم. سوگند به ايزد متعال كه دانه را شكافته و آدمى را آفريده از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: والله لضربنكم على الدين عودا كما ضربتمو هم عليه بد؛ بخدا سوگند همچنانكه در آغاز، شما پيروز و حاكم بر ايرانيان مى شويد. در آينده ايرانيان نيز حاكم و بر شما و غالب گردند و شما را سركوب خواهند نمود. (696)

## 584- رعايت حقوق غلامان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: كه حضرت على عليه‌السلام در ايام خلافت با غلام خود قنبر براى معامله به بازار بزازها، آمد به مرد كاسبى فرمود دو لباس دارى به من بفروشى؟ مرد كاسب عرض كرد: بلى! اى پيشواى مسلمين جنسى را كه احتياج دارى نزد من موجود است. حضرت وقتى متوجه شد كه مرد كاسب او را شناخته و به عنوان اميرالمؤمنين عليه‌السلام خطابش كرده است با او معامله نكرد و از در دكان او گذشت و در مقابل بزاز ديگرى كه جوانتر بود توقف كرد و دو لباس از او خرد يكى را به سه درهم و ديگرى را به دو درهم. پس به قنبر فرمود: پيراهن سه درهمى را تو بردار. قنبر عرض كرد: مولاى من، شايسته تر آن است كه شما لباس سه درهمى را بپوشيد زيرا منبر مى روى و با مردم سخن مى گويى و بايد لباس شما بهتر باشد. حضرت فرمود: تو جوانى و مانند ساير جوانان به تجمل و زيبائى رغبت بسيارى دارى به علاوه من از خداى خود حيا مى كنم كه لباسم از تو بهتر باشد زيرا از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: به آنان همان لباسى را بپوشانيد كه خود مى پوشيد و همان غذا را بخورانيد كه خود مى خوريد. (697) لذا وقتى آن حضرت دو پيراهن مى خريد يكى را كه بهتر بود به قنبر مستخدم خود مى داد و پيراهن ديگر را كه آستينش بلند بود براى خود بر مى داشت و زيادى آستين آن را پاره مى كرد و پيراهن آستين پاره را بر تن خود مى كرد. (698)

## 585- تبعيت از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از اصحاب حضرت على عليه‌السلام بنام سويد ابن غفلة نقل مى كند، روزى بعد از ظهر موقع صرف غذا حضور على عليه‌السلام شرفياب شدم ديدم حضرت كنار سفره نشسته و نان خشكى در دست آن حضرت است كه سبوسهاى جو در آن آشكار بود نزد خدمتگذار آن حضرت رفته و گفتم: يا فضه الاتتقين الله فى هذا الشيخ؟

اى فضه! چرا مراعات حال اين پيرمرد را نمى كنيد؟ چرا نان از آرد الك نكرده به او مى دهيد كه اين اندازه سبوس دارد؟ فضه گفت: خود آن حضرت دستور داده كه نانش از آرد الك نكرده باشد، او نقل مى كند مجدد حضور حضرت آمدم و سخن فضه را به عرض امام رساندم. معلوم شد على عليه‌السلام اين روش را نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا گرفته و فرمود: (بابى و امى من لم ينخل طعام) پدر و مادرم فداى او (رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) باد كه نانش از آرد الك نكرده بود. (699)

## 586- مردم مكه و بيعت با امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مكه شهرى بود كه مردم آن در پى فتح و غلبه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اسلام گرويدند و سابقه اسلام آنها در زمان حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كم بود بدين جهت نيروى انقلابى در آن اندك بود، ولى به لحاظ اينكه حرم امن الهى بود، عده اى مكه را به عنوان سكونت خود برگزيدند، بعد از اينكه مردم مدينه و مهاجر و انصار و انقلابيونى كه از مصر و كوفه آمده بودند با على عليه‌السلام بيعت كردند. حضرت طى نامه هايى از برخى استاندارانى كه از طرف عثمان در مناطق مختلف منصوب شده بودند خواست كه از مردم بيعت بگيرند البته عده اى از اين استانداران منصب خود را رها كرده و فرار نمودند. حضرت امير عليه‌السلام طى نامه اى به استاندار مكه كه از طرف عثمان منصوب شده بود و خالد بن عاص نام داشت او را به امارت مكه ابقا كرد و از او خواست كه از مردم بيعت بگيرد. مردم مكه از بيعت سرباز زندند مخصوصا اينكه عده اى مخالفان حضرت در مكه بودند و از طرفى چون در ماه ذى الحجه با حضرت بيعت شده بود عده اى از مخالفان حضرت به حج رفته و هنوز در مكه بودند و به شهرهاى خود بازنگشته بودند عده اى از كارگزاران عثمان نيز كه يقين داشتند حضرت امير عليه‌السلام به جهت خلافكارى هايشان آنها را بر كنار خواهد كرد به مكه گريخته بودند بعد از اين كه اهل مكه از بيعت با امام امتناع ورزيدند جوانى از قريش به نام عبدالله (700) بن وليدبن زيد نامه اى را كه حضرت به فرماندار مكه نوشته بود گرفت آن را جويد و در كنار چاه زمزم انداخت تا مردم نامه امام را لگد كنند البته از اين نامه در تاريخ اثرى نيست به هر حال همه مردم با حضرت بيعت كردند الا معاويه و مردم شام و اندكى از خواص مردم، بعدها حضرت، خالدبن عاص را كه از سوى عثمان والى مكه شده بود را عزل كرد و ابوقتاده انصارى را به جاى او منصوب كرد. (701)

## 587- غريبى با غريبه اى نشسته؟!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روايت شده هنگامى كه امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوى كوفه باز مى گشتند كنار ويرانه اى پيرمرد بينوا و نابينايى را ديدند كه پريشان بود و خشتى زير سر نهاده و گريه مى كرد از او پرسيدند، تو كيستى؟ و چرا نالان و پريشان هستى؟ او گفت: من غريبى بينوا هست در اينجا مونس و غمخوارى نداريم يكسال است كه من در اين شهر هستم هر روز مرد مهربان و غمخوارى دلسوز نزد من مى آمد و احوال مرا مى پرسيد و غذا به من مى رسانيد و مونس مهربانى من بود ولى اكنون سه روز است او نزد من نيامده است و از حال من جويا نشده است. گفتند: آيا نام او را مى دانى؟ گفت: نه. گفتند: آيا از او نپرسيدى كه نامش چيست؟ گفت: پرسيدم ولى فرمود: تو را با نام من چكار، من براى خدا از تو سرپرستى مى كنم. گفتند: اى بينوا! رنگ و شكل او چگونه بود؟ گفت: من نابينايم نمى دانم رنگ و شكل او چگونه بود. گفتند: آيا هيچ نشانى از گفتار و كردار او دارى؟ گفت: پيوسته زبان و به ذكر خدا مشغول بود وقتى كه او تسبيح و تهليل مى گفت: زمين و زمان و در دو ديوار با او همصدا و همنوا مى شدند وقتى كه كنار من مى نشست مى فرمود: مسكين جالس مسكينا: غريب جالس غريبا؛ درمانده اى با درمانده اى نشسته و غريبى همنشين غريبى شده است! حسن و حسين عليهم‌السلام و محمد حنفيه و عبدالله بن جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روى هم نگريستند و گفتند: اى بينوا! اين نشانه ها كه بر شمردى نشانه هاى باباى ما اميرمؤمنان على عليه‌السلام است. بينوا گفت: پس او چه شده كه در اين سه روز نزد ما نيامده؟ گفتند: اى غريب بى نوا شخص بدبختى ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقى شتافت و ما هم اكنون از كنار قبر او مى آئيم بينوا وقتى كه از جريان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گرديد، خود را بر زمين مى زد و خاك زمين را به روى خود مى پاشيد و مى گفت: مرا چه لياقت كه اميرمؤمنان عليه‌السلام از من سرپرستى كند؟ چرا او را كشتند؟حسن و حسين عليهم‌السلام هر چه او را دلدارى مى دادند آرام نمى گرفت. آن پير بى نوا به دامن حسن و حسين عليهم‌السلام را چسبيد و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عاليقدرتان، مرا كنار قبر او ببريد. امام حسن عليه‌السلام دست راست او و امام حسين عليه‌السلام دست چپ او را گرفتند و او را كنار مرقد مطهر على عليه‌السلام آوردند، او خود را به روى قبر افكند و در حالى كه اشك مى ريخت مى گفت: خدايا من طاقت فراق اين پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب اين قبر جانم را بستان دعاى او به استجابت رسيد و هماندم جان سپرد امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام از اين حادثه جانسوز گريستند و خو شخصا جنازه آن پيرمرد را غسل داده و كفن كردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالى همان روضه پاك به خاك سپرده اند. (702)

## 588- سهل؛ يارى صادق و همراهى دائمى امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سهل بن حنيف كارگزار حضرت على عليه‌السلام در شهر مدينه بود. وقتى حضرت براى پيكار صفين آماده مى شد حضرت به كارگزاران خود در تمام سرزمين اسلامى خود نامه نوشت و آنان را جملگى به كوفه فرا خواند از جمله آنها سهل بن حنيف بود او همراه قيس بن سعد كه از مصر برگشته بود به جانب كوفه رهسپار شد. وقتى آنها به كوفه رسيدند حضرت ياران خود را فرا خوانده بود تا درباره جنگ با معاويه از آنها نظر خواهى كند و از آنان مى خواست كه نظر خود را علام نمايند. هاشم بن عتبه و عمار بن ياسر و قيس بن سعد نظر موافق خود را به حضرت اعلام نمودند، سپس گروهى از انصار گفتند: فردى از ميان شما جواب اميرالمؤمنين عليه‌السلام را بدهد در اينجا بود كه سهل بن حنيف پاسخ مثبت خود را به نمايندگى از انصار به حضرت اعلام كرد در جنگ صفين، سهل فرمانده سواران نيروهاى بصره بود. سهل در جنگ صفين شركت فعال داشت وى همراه اميرالمؤمنين عليه‌السلام بعد از جنگ به كوفه برگشت و بعد از بازگشت به كوفه اين يار ديرينه و فداكار على عليه‌السلام از دنيا رفت. سيدرضى گويد: حضرت، حضرت، سهل را از ديگران بيشتر دوست مى داشت، لذا حضرت فرمود است: (لو احبنى جبل لتهافت) اگر كوهى مرا دوست داشته باشد (تكه تكه شده) فرو ريزد امام جعفر صادق عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى كه سهل از دنيا رفت حضرت على عليه‌السلام او را با برداحمر يمنى كه منسوب به حبره بود كفن كرد، از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: رسول خدا بر جنازه حمزه 70 تكبير گفت و حضرت على عليه‌السلام بر جنازه سهل 25 تكبير گفت و اينها را به صورت پنج تا پنج تا بر جنازه او خواند، زيرا بعد از هر نماز گروهى مى آمدند و مى گفتند اى اميرمؤمنان ما به نماز نرسيديم و حضرت دستور مى داد جنازه را به زمين گذاشته بر او نماز مى خواند تا اينكه پنج مرتبه جنازه را بر زمين گذاشتند.

رحمت خدا بر سهل باد كه با افتخار زندگى كرد و در حالى از دنيا رفت كه على عليه‌السلام از او راضى بود. (703)

## 589- صداى شيطان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حسن بصرى خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه كنار شط فرات بود ظرفى را پر از آب نموده و قدرى از آن را آشاميد و بقيه آن را روى زمين ريخت. عى عليه‌السلام فرمود: در اين كار اسراف نمودى زيرا آب را، بر زمين ريختى و بر روى آب نريختى، حسن بصرى از روى اعتراض گفت: شما خون مسلمين را بر زمين مى ريزى اسراف نمى كنى، من به اين مقدار آب اسراف نموديم؟حضرت فرمود: اگر من در ريختن خون مسلمين اسراف مى كردم چرا به آنها كمك نكردى و جزء شورشيان با من جنگ نمودى؟ حسن گفت: من آماده جنگ شده بودم لباس و سلاح هم پوشيديم تا با شاميان همراه شوم همين كه از منزل بيرون آمدم هاتفى از آسمان صدا زد! قالت و مقتول در جهنم هستند لذا از تصميم خود منصرف شدم. حضرت فرمود: راست گفتى او برادرت شيطان بود.

## 590- نظارت در حكومت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سعيد بن قيس همدانى مى گويد: يكى از روزها به هنگام شدت گرما كه معمولا كوچه هاى شهر خلوت مى شد و هر كس در زير سايه بان و يا در خانه خود استراحت مى كرد، اميرمؤمنان على عليه‌السلام را ديدم كه در كنار ديوارى ايستاده است بخدمت آن حضرت رسيدم و پس از سلام علت ايستاد ايشان را در اين هواى گرم جويا شدم فرمود:

ما خرجت الا لا مظلوما و اغيث ملهوفا (704)

در اين ساعت از محل استراحت بيرون نيامدم مگر براى اينكه مظلومى را ياور و گرفتارى را پناهگاه باشم لذا ابن ابى الحديد در كتاب شرح نهج البلاغه خود مى گويد: اميرمؤمنان على عليه‌السلام خود اين كار را انجام مى داده و خانه اى نيز به نام بيت المقصص داشت كه مردم شكايت و تقاضاهاى خود را به آنجا مى بردند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ديباچه مروت و ديوان معرفت |  | لشكر كش فتوت و سردار اتقياء |
| فردا كه هركسى به شفيعى زند دست |  | مائيم ودست ودامن معصوم مرتضى(705) |

## 591- نظارت در حكومت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام به هنگام در دست گرفتن حكومت اسلامى بر منبر رفت و پس از ستايش خداوند فرمود:

سوگند به خدا، تا هنگامى كه يك نخل در مدينه داشته باشم از بيت المال چيزى بر نمى دارم درست بينديشيد كه آيا وقتى من خود از بيت المال مسلمانان به خود سهمى نمى دهم مى توانم آن را به شما بدهم؟

در اين موقع عقيل برادر حضرت امير عليه‌السلام از جا برخاست و گفت: يا على عليه‌السلام مرا با سياه پوستى كه در مدينه است برابر مى نهى؟

حضرت فرمود: بنشين برادر، مگر جز تو كسى در اينجا نبود كه حرف بزند تو بر آن سياه پوست هيچ برترى ندارى مگر به مزيت در ايمان و يا پرهيزكارى. (706)

## 592- شباهتى ميان على عليه‌السلام و عيسى عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بيشتر ما داستان زن زناكارى كه مردم او را نزد حضرت مسيح عليه‌السلام آوردند و از او خواستند كه به خاطر خطايش سنگسارش كند را شنيده ايم ولى حضرت عيسى عليه‌السلام به آنها فرمود: هر كس تاكنون هيچ لغزشى از او سر نزده او را سنگسار كند و پس از اين خطاب همه سرافكنده رفتند و جز حضرت عيسى عليه‌السلام و يارانش كسى نماند. اما زنى نيز نزد حضرت على عليه‌السلام آمد و اقرار به زنا كرد. حضرت امير عليه‌السلام فرمود: كه مردم جمع شوند و منادى ندا در داد و مردم جمع شدند، حضرت پس از ستايش و ثناى خداوند سبحان فرمود: من فردا اين زن را خواهم آورد و حد شرعى را بر او جارى خواهم ساخت شما نيز به همراه مشتى سنگ حاضر شويد. فرداى آن روز حضرت زن زنا كار را به ميدان آورد و مردم نيز با سنگهاى خود گرد هم آمدند. حضرت نيز بر قاطرى سوار شد و انگشت بر گوش مباركش نهد و با صدايى بلند فرمود: اى مردم خداى بزرگ با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود عهدى كرد و او نيز همان عهد را با من نمود و آن اين است كه كسى كه خود در خور حدى است در اجراى حدى شركت نكند... پس هر آن كس كه بر او حدى مانند حد اين زن است حق ندارد بر اين زن حد جارى سازد و سنگى بر او افكند تمام مردم جز امام و دو فرزند عزيزش امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام برگشتند چنانكه جز حضرت عيسى و حواريونش مردم همه خجلت زده خود را به كنارى كشيدند! (707)

## 593- انساب حضرت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حسن بصرى مى گويد: روزى على عليه‌السلام بر بالاى منبر رفت و فرمود: آيا در ميان شما كسى هست كه نسب مرا بگويد؟ و الا من خود را به شما معرفى كنم، پس از سكوت جمعيت حضرت فرمود:

نام من زيد است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغيره، پسر زيد، فرزند كلاب مى باشد. ابن كوا (708) برخاست و گفت: اى عى عليه‌السلام نسبى براى تو نمى شناسيم جز اينكه تو على فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصى بن كلاب هستى، اميرالمؤمنين عليه‌السلام به او فرمود: اى فرو مايه ساكت باش! پدرم مرا زيد ناميده، همنام جد خود قصى و نام پدرم عبدمناف است كه ابوطالب كنيه اوست و بر اسمش غلبه پيدا كرده و نام عبدالمطلب عامر است كه لقب او بر نامش غلبه يافته و اسم هاشم عمرو بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبد مناف، مغيره است كه لقب بر نام او مستولى شده و اسم قصى، زيد بوده و عرب او را مجمع ناميده است زيرا آنان را از بلد الاقصى در مكه گرد آورده است پس لقبشان بر نامشان غلبه يافت. آنگاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شيبه و عامر است (709)

## 594- شاه مردان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى در جنگ صفين معاويه آب را بر روى سپاه على عليه‌السلام بست و مانع از رسيدن لشگريان آن حضرت به شريعه شد فرياد اصحاب امام بلند شد كه يا على عليه‌السلام حيوانات ما تشنه اند، خودمان نيز تشنه ايم. حضرت فرمود: چرا آب نمى دهيد به اينها. عرض كردند يا على عليه‌السلام شريعه را بر روى ما بسته اند. حضرت فرمود: برويد و شريعه را بگشائيد لشگريان رفتند و با نبردى دشمن را از شريعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شريعه متوجه شد كه تعدادى از سربازان نيامده اند از آنها خبژژر گرفت عرض كردند: يا على عليه‌السلام آنها را در شريعه موكل و نگهبان قرار داديم تا همانطورى كه معاويه و سربازانش آب را بر روى ما بستند ما هم به تلافى، شريعه را بر روى آنها ببنديم. حضرت فرمود: برگرديد و به آنها بگوييد هر چه زودتر شريعه را به حال خود بگذارند كه الناس فيها شرع واحد معاويه بد عمل كرد ليكن ما بد نخواهيم كرد. صحنه اى ديگر وقتى حضرت داشت لشكر خود را صف آرايى مى كرد متوجه شد كه يكى از لشگريان آن حضرت به لشكر معاويه دشنام و بدگويى مى نمايد به او فرمود: به چه كسى فحش مى دهى عرض كرد: يا على عليه‌السلام به معاويه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش مى دهى به آنها. عرض كرد: مگر اينها باطل نيستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلى اگر اينها باطلند فحش دادن هم باطل است. (710)

## 595- صاحب عدالت مطلق رفت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس شهادت حضرت على عليه‌السلام يكروز سوده دختر عمار كه از قبيله همدان بود بر معاويه وارد شد معاويه خاطره فعاليتهاى سوده را كه در جنگ صفين در سپاه امام على عليه‌السلام از او به ياد داشت، لذا او را سرزنش كرد... آنگاه از او پرسيد براى چه اينجا آمده اى؟ سوده گفت: اى معاويه خداوند تو را به واسطه سلب حقوق واجب ما (مردم) بازخواست خواهد كرد، تو پيوسته فرماندارانى براى ما مى فرستى كه ما را همچون محصول رسيده درو مى كنند اينك اين بسربن ارطاة را فرستاده اى كه مردان ما را مى كشد و اموال ما را مى برد... اگر او را عزل كنى چه بهتر و گرنه ما خود قيام خواهيم كرد... معاويه عصبانى شد و گفت: مرا به قبيله ى خود مى ترسانى تو را با بدترين حالت نزد همان بسر مى فرستم تا با تو هر چه مى خواهد و مى داند انجام دهد. سوده اندكى ساكت شد، آنگاه گفت:

درود خدا بر آن روان، كه در گور خفت و با مگر او عدالت و دادگرى به خاك سپرده شد او هم پيمان حق و راستى بود و حق را با هيچ چيز عوض نمى كرد حق و ايمان در او يكجا فراهم آمده بود

معاويه سئوال كرد اين چه كسى است كه مى گويى؟ سوده پاسخ داد حضرت على بن ابيطالب اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، اى معاويه روزى نزد او رفتم و مى خواستم از ماءمور جمع آورى زكات شكايت كنم وقتى رسيدم او به نماز بر مى خاست اما تا كه مرا ديد به نماز نايستاد و با رويى گشاده و مهربانى فرمود: آيا حاجتى دارى؟ گفتم: آرى و شكايت خود را عرض كردم، آن بزرگوار همچنانكه بر آستانه ى نماز ايستاده بود گريست و آنگاه به عرض كردم، آن بزرگوار همچنانكه بر آستانه ى نماز ايستاده بود گريست و آنگاه به خداوند عرض كرد: خدايا! تو آگاه و شاهد باش كه من هرگز فرمان ندادم كه او (آن ماءمور) به بندگانت ستم كند و بى درنگ قطعه پوستى در آورد و بعد از نام خدا و آيه اى از قرآن نوشت:

... آنگاه كه نامه ام را خواندى، دست و بالت را جمع كن، تا كسى را بفرستم آنها را از تو تحويل بگيرد... آنگاه نامه را به من داد، اى معاويه سوگند به خداوند كه نه آن نامه را بست و نه مهر كرد نامه را به آن ماءمور ستمكار دادم و او معزول گرديد و از نزد ما رفت... معاويه پس از شنيدن اين ماجرا ناگزير فرمان داد سوده هر چه مى خواهد براى او بنويسد و نظر او را تاءمين كند. (711)

## 596- تحمل عدالت!!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نجاشى، شاعر نامى عراق و از اهل يمن و از مردان سرشناس كوفه است كه در جنگ صفين از ياران على عليه‌السلام بود وى در روز اول ماه مبارك رمضان به تحريك دوستش ابوسمال اسدى به خوردن كباب و نوشيدن شراب سرگرم شدند. به طورى كه در حال مستى عربده كشيدند و سر و صداى آنها همسايگان را سخت ناراحت كرد تا اينكه يكى از شيعيان به اميرالمؤمنين عليه‌السلام شكايت كرد و به امر آن حضرت آنها را حضار كردند. ابوسمال گريخت و در ميان خانه هاى قبيله اسدى پنهان گشت ولى نجاشى دستگير شد و شبانگاه به دستور آن حضرت زندانى گرديد و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه اش كردند و هشتاد تازيانه بر بدنش نواختند. سپس بيست تازيانه ديگر به خاطر اينكه حرمت ماه رمضان را شكسته بود بر آن افزودند. نجاشى گفت: هشتاد تازيانه براى ميگسارى بود بيست ضربه ديگر براى چه؟ على عليه‌السلام فرمود: به خاطر اينكه اين عمل زشت را در ماه مبارك رمضان رمضان مرتكب شدى و احترام ماه خدا را نگاه نداشتى. فاميل و قبيله نجاشى كه همه يمنى و از دوستان على عليه‌السلام بودند از اين پيش آمد سخت ناراحت گشته و در پيروى و تبعيت از آن حضرت دچار سستى و ترديد شدند. يكى از آنها به نام طارق بن عبدالله به آن حضرت عرض كرد ما مردم يمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستيم و انتظار نداشتيم ما را با آنها كه با شما دشمنى مى كنند به يك چشم نگاه كنى و امروز سابقه دوستى ما را ناديده بگيرى و در ملاء عام بين دوست و دشمن نجاشى، اين مرد نامى ما را شلاق بزنى تا نزد دوست و دشمن خوار شويم؟

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اجراى عدالت و دستور الهى براى گناهكاران سنگين است. مگر من چه كردم؟ آيا جز اين است كه نجاشى بر معصيت خدا جراءت كرده و من به دستور خداوند درباره او حد جارى كردم؟ طارق بن عبدالله از نزد على عليه‌السلام بيرون رفت و در راه مالك اشتر را ديد مالك كه بر خورد طارق را با على عليه‌السلام شنيده بود با ناراحتى گفت: اى طارق تو با على عليه‌السلام چنين سخن گفتى؟ (او عزت صدورنا و شتت امورنا) طارق گفت: آرى. مالك در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نيست كه تو گفتى (دلهاى ما اندوهناك و امور ما پراكنده گشت) بلكه سينه هاى ما گشاده و گوشهاى ما به فرمان على عليه‌السلام است و امور ما هم جامع و هيچ تفرقه وجود ندارد. طارق ناراحت شد و رفت.

ابن ابى الحديد مى گويد: نجاشى به اتفاق طارق به خاطر اجراى حق و عدالت على عليه‌السلام از كوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاويه پيوستند و چون به شام رسيدند، معاويه نگاهى به طارق كرد و با كلمات توهين آميزى به على عليه‌السلام ناسزا گفت، و در ميان جمعى از يارانش و مردم شام به على عليه‌السلام دشنام داد. طارق تحمل نكرد و بپاخاست و در حالى كه به شمشير خود تكيه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهيزكار و عادلى بوديم... اى معاويه فخر مكن و شاد مباش كه ما به سوى تو آمديم و على عليه‌السلام را رها كرديم (بلكه ما تحمل عدالت) او را نتوانستيم بكنيم). (712)

## 597- شريح قاضى غاصب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام خطاب به شريح (713) قاضى كوفه مى فرمايد: تو بر مقام و منصبى قرار گرفته اى كه جز نبى يا وصى نبى و يا شقى، كسى بر آن قرار نمى گيرد. (714)

شريح بر مسند قضاوت نشسته بود او كسى بود كه حدود 50 - 60 سال منصب قضاوت را در عهد عمر، عثمان و حضرت امير عليه‌السلام و معاويه عهده دار بود. در واقعه عاشورا از طرفدار ابن زياد شد و مردم را به قايم عليه امام حسين عليه‌السلام فرا خواند البته او بواسطه تقرب به دستگاه معاويه در زمان على عليه‌السلام بر خلاف حكومت اسلامى امام على عليه‌السلام فعاليت مى كرد. حضرت امير عليه‌السلام در دوران حكومت خود هم نتوانست او را عزل كند رجاله ها و جاهلان نگذاشتند و تحت عنوان اينكه شيخين او را نصب كرده اند و شما بر خلاف آنان عمل نكنيد او را بر حكومت عدل آن حضرت تحميل كردند منتها حضرت نمى گذاشتند بر خلاف قانون الهى دادرسى كند.

## 598- كلامى از قانون وراثت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جنگ جمل كه در سال 36 هجرى در بصره بين سپاه امام على عليه‌السلام و عايشه و طلحه و زبير واقع شد، على عليه‌السلام در يك نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفيه كه علمدار لشگر بود فرمود: اى پسر حمله كن؛ از آنجا كه لشكر بصره در برابر محمد حنفيه تيراندازى مى كردند محمد حنفيه منتظر ماند تا تيراندازى دشمن تمام شود بعد حمله كند بار ديگر حضرت على عليه‌السلام خود را به او رساند و فرمود: احمل بين الاسنة از ضربات دشمن مترس و حمله كن، او حمله كرد ولى بر بين تيرهاى دشمن توقف نمود، على عليه‌السلام از ضعف فرزندش سخت آزرده شد و نزديك او آمد و با قبضه شمشير به دوش وى كوبيد و فرمود: فضربه بقائم سيفه و قال ادر كك عرق من امك.

با راستاى شمشيرى به او زد و فرمود: رگى (ارثى) از مادرت بسراغ تو آمده است. (715)

## 599- پيوستن سرباز دشمن به سپاه على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالرحمان بن ابى ليلى مى گويد: وقتى آتش جنگ صفين شعله ور شد و بين سپاه على عليه‌السلام با سپاه معاويه جنگ درگرفت روزى يك نفر از سپاه دشمن سوار بر اسب به ميدان تاخت وقتى كه نزديك سپاه على عليه‌السلام شد فرياد زد آيا اويس قرنى در ميان شما است؟ گفتيم آرى از او چه مى خواهى؟ گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: اويس قرنى بهترين تابعين است آنگاه اسبش را به سوى سپاه على عليه‌السلام روانه كرد و به سپاه على عليه‌السلام پيوست (716)

## 600- قبرش چون قدرش مخفى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسن عليه‌السلام وقتى از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگيرى از تخريب يا نبش قبر مطهر حضرت على عليه‌السلام توسط بنى اميه و مروانيها، سه تابوت تهيه كرد و بر يكى از آن تابوتها نماز خواند تا به عنوان اينكه مى خواهند آنرا در خانه دفن كنند ببرند و يك تابوت را فرستاد در خانه جعدة بن هبيره به عنوان اينكه مى خواهند آنجا دفن كنند و يك تابوتى را در دالان مسجد گذاشتند به عنوان اينكه مى خواهند بدن مطهر امام را در مسجد دفن كنند و در روايتى ديگر دارد كه سه تابوت ديگر هم تدارك كرد و يك تابوت را فرستاد بيت المقدس كه مردم بگويند جنازه امام را برده اند بيت المقدس و يك تابوت ديگر را فرستاد مدينه و يك تابوت ديگر را فرستاد مكه و به اين شكل محل اصلى قبر مطهر پدر خود را مخفى نمود. حضرت سجاد عليه‌السلام پس از واقعه كربلا چند مرتبه پنهان به زيارت آمد و به بعضى از خواص مثل ابوحمزة ثمالى قبر امام را نشان داد (صاحب دعاى مشهور ابوحمزه) بعد امام باقر عليه‌السلام از مدينه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نيز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق عليه‌السلام كه امام به صفوان چند درهم پول داد تا با اين پول چند سنگ روى قبر حضرت بگذارد صفوان هم سنگهايى تدارك كرد و دور قبر را كمى مثل تل بالا آورد تا اينكه روزى هارون الرشيد وقتى از بغداد رفته بود براى شكار به اين صحرا رسيد سگهاى شكارى خود را به دنبال عده اى آهو رها كرد، هارون ديد آهوان به تل خاكى رسيدند و آنجا سر به خاك سائيدند و سگهاى او برگشتند آهوان دوباره پس از اينكه از قبر دور شدند هارون دوباره سگها را به سمت آنها رها كرد ولى دوباره همان اتفاق افتاد و حتى براى سومين بار نيز اين كار تكرار شد شعيه و سنى اين موضوع را نقل مى كند، مورخ مشهور ابن خلكان سنى نيز آنرا نقل كرده است. هارون تعجب كرد كه اينجا چه خبر است، هارون پرسيد در اين محدود اگر آبادى هست پيدا كنيد و پيرمردى از آن را حاضر كنيد. لشكريان هارون گشتند و پيرمردى را پيدا كردند و پيرمرد گفت: من با پدرم اينجا مى آمديم، پدرم مى گفت: كه من همراه امام صادق عليه‌السلام اينجا مى آمدم اينجا قبر اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است. هارون وضو گرفت و نماز خواند بعد هم صندوقى تهيه كرد و اتاقى بر روى آن قبر شريف بنا كرد تا سال 300 هجرى كه مرحوم عضدالدوله ديلمى خودش را به نجف رساند و ساختمان مجللى را در آنجا بنا كرد. (717)

## 601- على و شكر كتيبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جنگ صفين معاويه لشكرى بيست و پنج هزار نفرى را تدارك ديد و در نوع خود در تمام جوانب اين مجموعه بيست و پنج هزار نفرى را مجهز نمود، با تدارك وسائل و اسلحه و از حيث زره و كلاه خود و كاملترين تمرينات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام على عليه‌السلام آماده نمود تمامى اين لشكر از فرق سر تا پا غير از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شكلى كه هيچ جائى جهت نفوذ تير يا شمشير در آن نباشد و تمامى آنها را سوار بر اسب كرد تا روحيه لشكر على عليه‌السلام را با هيبت اين لشگر در ابتداى نبرد تضعيف نمايد اين لشگر را كتيبه ناميد و راهى ميدان كرد. لشكريان حضرت امير عليه‌السلام وقتى اين وضعيت را ديدند جراءت مقابله با آنرا در خود نديدند چون وضع جبهه مقابل را مى ديدند چگونه است نه جاى شمشير زدن بود نه راه نفوذ، على عليه‌السلام از صف لشكريان خود بيرون آمد و لشكر خود را به تذكراتى هشدار داد و آنها را براى نبرد تشجيع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما بگويم اين لشكر كتيبه معاويه را در هم خواهم كوبيد كسى حق ندارد از جاى خود تكان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله كرد حضرت آنچنان جنگيد كه تمامى لشگر پا به فرار گذاشتند. على عليه‌السلام به تعقيب آنها پرداخت فراريان آنها خود را به خيمه معاويه رساندند معاويه كه منتظر بود اين لشگر برود و همه لشكر على عليه‌السلام را درهم بكوبد و بيايد؛ ديد همه شكست خورده با كشته هاى فراوان برگشته اند. معاويه گفت: اى واى بر شما كى شما را اينطور كرده؟ مگر لشكر على عليه‌السلام چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاويه ما كه لشكر على عليه‌السلام را نديديم ولى ما هر وقت نگاه مى كرديم مى ديدم على عليه‌السلام پشت سرماست و با ذوالفقار حمله مى كند. همين قدر بدان كه هر كه كشته شده به شمشير على عليه‌السلام كشته شده و هر كه نيزه خورده به نيزه على عليه‌السلام است، هر كه تير خورده، به تير على عليه‌السلام است او گفت: على عليه‌السلام كه تير ندارد گفتند و الله ما نمى دانيم چه شده ولى مى ديديم كه على عليه‌السلام گاهى با تير حمله مى كرد گاهى با نيزه و گاهى با شمشير و گاهى هم از پشت سر. (718)

## 602- توجيه در جنگ جمل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان جنگ جمل بعضى به بهانه اينكه اين جنگ يك نوع برادر كشى و مسلمان كشى است از دفاع مى كشيدند و بعضى از مقدس نماهاى چند آتشه صريحا امام بر حق، حضرت على عليه‌السلام را از اينكه با آشوبگران جمل مى جنگد مورد انتقاد قرار مى دادند. امام على عليه‌السلام آشكارا سپاه جمل را لعنت كرد، يكى از مقدس مآبها به على عليه‌السلام گفت: مؤمنين آنها را از لعن خود استثناء كن!

حضرت على عليه‌السلام قاطعانه به او فرمود: ويلك ما كان فيهم مؤمن (719)؛ واى بر تو كسى در ميان آنها مؤمن نيست.

و در جنگ صفين نيز بعضى با توجيه و حربه مسلمان كشى جايز نيست از يارى على عليه‌السلام دست كشيدند.

## 603- توجيه گر؛ مكار و پاسخ امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جريان جنگ صفين كه بين سپاه امام على عليه‌السلام و سپاه معاويه در گرفت و هجده ماه طول كشيد عمار ياسر صحابى بزرگ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جزء سپاه اميرمؤمنان على عليه‌السلام بود. مسلمانان همه مى دانستند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عمار فرمود: تقتلك الفئة الباغية؛ گروه ستمگر و متجاوز تو را مى كشند.

عمار در جنگ صفين به شهادت رسيد و براى آنان كه در شك و ترديد بودند ثابت شد كه معاويه و پيروانش جمعيت ستمگر و ياغى را تشكيل مى دهند زيرا آنها عمار ياسر را كشتند، معاويه به غلط اندازى و توجيه گرى پرداخت و اعلام كرد كه على عليه‌السلام عمار ياسر را كشته است زيرا على عليه‌السلام او را به ميدان جنگ فرستاده و سبب كشتن او شده است و با اين توجيه گرى گروهى را فريب داد و اغفال كرد وقتى كه على عليه‌السلام از اين توطئه با خبر شد در پاسخ به اين غلط اندازى فرمود: اگر سخن معاويه درست باشد پس حضرت حمزه را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كشته است زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را به ميدان فرستاد. عبدالله پسر عمر و عاص همين پاسخ على عليه‌السلام را به معاويه گفت: معاويه به قدرى خشمگين گرديد كه به عمر و عاص گفت: فرزند احمق خود را از اين مجلس بيرون كن. (720)

## 604- نامه معاويه به على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

معاوية بن ابوسفيان در عصر خلافت حضرت على عليه‌السلام پس از بروز جنگ صفين براى آن حضرت نامه اى نوشت كه در ضمن آن نامه چهار مطلب زيرا را مطرح كرده بود:

1- اينكه سرزمين شام را به من واگذار كن تا رهبرى آن را خودم به عهده بگيرم.

2- ادامه جنگ (صفين) موجب خونريزى زياد و موجب نابودى عرب خواهد شد، آن را متوقف كن.

3- ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستيم و هر دو طرف مسلمانند و شخصيتهاى اسلامى در هر دو سو وجود دارند.

4- ما هر دو از فرزندان عبد مناف (جد سوم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) هستيم و بر يكديگر برترى نداريم. بنابراين هنوز جاى آن هست كه از گذشته پشيمان شويم و آينده خود را اصلاح نماييم. امام على عليه‌السلام در پاسخ به معاويه، تك تك موارد سخن او را جواب داد و آن اين بود كه فرمود:

1- اينكه خواسته اى سرزمين شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چيزى را كه ديروز از تو منع كردم امروز به تو نخواهم بخشيد (حكومت الهى امروز و ديروز ندارد).

2- اينكه نوشته اى جنگ موجب نابودى عرب مى شود، بدان كه اگر آن كس كه در جنگ كشته شده طرفدار حق است جايگاهش بهشت مى باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.

3- اينكه ادعا كردى در جنگ و جنگاوران من و تو جايگاهى مساوى داريم، چنين نيست زيرا تو در شك به درجه من در يقين نرسيده اى و اهل شام حريصتر از اهل عراق به آخرت نيستند.

4- اما اينكه گفته اى ما همه از فرزندان عبد مناف هستيم، آرى چنين است ولى اميه جد تو مانند برادرش هاشم جد من نيست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نيست و ابوسفيان پدر تو مانند ابوطالب پدر من نيست و هرگز مهاجران مانند اسيران (كفار در فتح مكه) كه آزاد شده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند، و فرزندان صحيح النسب همانند منسوب به پدر نيستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤمن همانند مفسد نخواهد بود... وانگهى افتخار و برترى مقام نبوت در اختيار ماست كه با آن عزيزان را ذليل و ذليلان را ارجمند ساختيم... (721)

## 605- على عليه‌السلام و يتيمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حبيب بن ابى ثابت مى گويد: روزى مقدارى عسل به بيت المال آوردند حضرت على عليه‌السلام دستور داد يتيمان را حاضر كردند موقعى كه عسل را بين نيازمندان تقسيم مى فرمود: خود شخصا به دهان يتيمان عسل مى گذارد. بعضى گفتند: اى اميرمؤمنان اين عمل براى چيست؟ حضرت فرمود: امام پدر يتيمان است. عسل به دهان يتيم مى گذارم و به جاى پدران از دست رفته آنها، عطوفت پدرى مى كنم. (722)

(نقل شده پير مردان عصر على عليه‌السلام وقتى اين گونه عواطف امام گونه، را از آن حضرت مشاهده مى كردند به حسرت مى گفتند: اى كاش ما نيز بچه يتيمى بوديم تا حضرت با دستان مبارك خود عسل در دهان ما نيز مى گذاشت).

## 606- پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ناكثين و قاسطين و مارقين مى گويد:

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: اى على عليه‌السلام به زودى با عهد شكنان، گمراهان و خارج شدگان از دين جنگ خواهى كرد. عرض كردم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ناكثين (پيمان شكنان) كيانند؟ فرمود: طلحه و زبير و (عايشه) كه در حجاز با تو بيعت مى كنند و در عراق پيمان مى شكنند و هر گاه اين كار را كردند با آن ها جنگ كن. زيرا در قتال و جهاد با آنها پاكيزگى براى اهل زمين است. عرض كردم يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قاسطين (گمراهان) كيانند؟ فرمود: معاويه و يارانش، عرض كردم: آنها كه از دين بيرون مى روند (مارقين) كيايند؟ فرمود: ياران ذى الثديه (723)(پستاندار) و آنها هستند كه از دين بيرون مى روند همانطور كه تير از كمان خارج مى شود پس آنها را بكش چون در كشتار آنان گشايش و فرج براى اهل زمين و عذابى فورى بر آنها و ذخيره اى (ثوابى) براى تو در قيامت در نزد خداست... يا على عليه‌السلام تو پيمان مرا رعايت كرده و بر طريقه من كارزار مى كنى و امت من با تو مخالفت خواهند كرد. (724)

## 607- خبر از شهادت ميثم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ميثم تمار پيش از شهادت خود به توسط على عليه‌السلام از آن باخبر بوده و آن را از مولايش على عليه‌السلام شنيده بود. امام عليه‌السلام به ميثم تمار گفت: چه خواهى كرد آن روزى كه فرزند ناپاك بنى اميه - عبيدالله زياد - از تو بخواهد كه از من تبرى و بيزارى بجويى؟ ميثم گفت: نه به خدا سوگند هرگز چنين نخواهم كرد، امام فرمود: در غير اينصورت به دارت آويخته و تو را مى كشند. ميثم گفت: صبر و بردبارى خواهم كرد اين در راه خدا چيزى نيست. على عليه‌السلام به او فرمود: اى ميثم تو بعدها با اين درخت ماجراها خواهى داشت... اى ميثم اين درخت خرما را به چهار قسمت تقسيم مى كنند و تو را از قسمت چهارم آن به دار مى آويزند، از اين رو ميثم خيلى وقتها پيش آن درخت مى آمد و در كنارش نماز مى خواند و مى گفت: مباركت باد اى نخل؛ مرا براى تو آفريده اند و تو براى من روييده اى و همواره به آن نخل نگاه مى كرد روزى كه ابن زياد حاكم كوفه شد هنگام ورود به كوفه پرچمش به شاخه اى از آن درخت نخل گير كرد و پاره شد ابن زياد از اين پيش آمد فال بد زد و دستور داد آن را بريدند آنگاه نجارى آن را خريد و به چهار قسمت در آورد، ميثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل حك كن صالح مى گويد: نام پدرم را آن روز بر آن چوب نوشتم وقتى ابن زياد پدرم را به دار آويخت پس از چند روز چوبه دار را ديدم همان قسمتى از آن نخل بود كه نام پدرم را بر آن نوشته بودم. (725)

## 608- على عليه‌السلام و راهب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام با لشكرش به سوى صفين حركت كرد در بين راه آب آنها تمام شد و همه تشنه ماندند و هر چه جستجو كردند آبى نيافتند! به دستور حضرت مقدارى از جاده خارج شدند و در وسط بيابان دير (عبادتگاهى) ديدند از راهب طلب آب كردند راهب گفت: از اينجا تا نزديكترين چاه آب دو فرسخ فاصله است و گاهى براى من آب مى آوردند و من آبم را براى خودم جيره بندى مى كنم و گرنه از شدت تشنگى مى ميرم. حضرت فرمود: شنيديد كه راهب چه مى گويد: عرض كردند: آيا مى فرمائى كه به آنجا كه راهب مى گويد برويم؟ حضرت فرمود: نيازى به پيمودن اين مسير طولانى نيست. پس حضرت سر شتر خود را به سوى قبله گردانيد و محلى را كه در نزديكى دير بود نشان داد و فرمود آنجا را حفر كنند زمين را كندند و خاكها را كنارى ريختند تا به سنگ بسيار بزرگى رسيدند، عرض كردند: يا على عليه‌السلام اينجا سنگى است كه وسائل ما (مثل كلنگ) در آن اثر نمى كند حضرت فرمود: زيرا اين سنگ آب است جديت كنيد تا آن را برداريد اصحاب جمع شدند و تلاش كردند امام نتوانستند آن سنگ را حركت بدهند حضرت على عليه‌السلام كه ناتوانى اصحاب خود را ديد، نزد آنها آمد و انگشتانش را از گوشه سنگ به زير آن برد و با يك حركت آن را تكان داد و از جاى بر كند و به محلى بسيار دور پرتاب كرد. آنگاه آب بسيارى پديدار شد، لشكريان آمدند و از آن آب كه بسيار گوارا و سرد بود نوشيدند و به دستور حضرت مقدار زيادى آب براى خود برداشتند آنگاه حضرت آن سنگ را برداشت و سر جاى خود گذاشت و دستور داد خاك ها را بر آن ريخته و اثر آن را محو كنند، راهب در بالاى دير اين منظره را ديد، آنگاه نزد على عليه‌السلام رسيد و عرض كرد آيا تو پيامبر خدا هستى؟ حضرت فرمود: نه. پرسيد آيا ملائكه هستى؟ فرمود: نه پرسيد تو كيستى؟ فرمود: من جانشين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم. راهب گفت: دستت را بده تا با تو بيعت كنم و مسلمان شوم حضرت دستش را داد و او نيز با شهادت به توحيد و نبوت و امامت على عليه‌السلام مسلمان شد. حضرت از او پرسيد چه چيزى باعث شد كه تو اسلام بياورى؟ عرض كرد: يا على عليه‌السلام اين دير اينجا بنا شد تا كسى كه اين سنگ را از جاى خود بر مى دارد شناخته شود قبل از من علما و راهبهاى زيادى در اينجا ساكن شدند تا تو را بشناسند ولى موفق نشدند و خدا اين نعمت را به من مرحمت نمود زيرا ما در كتاب خود خوانده ايم و از علماء خود نيز شنيده ايم كه از محل اين سنگ هيچ كس جز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يا جانشين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر ندارد و تا او نيايد محل او آشكار نمى شود و كسى قدرت كندن آن را ندارد جز همان نبى يا وصى او و چون من اين را در شما ديدم مسلمان شدم. حضرت وقتى اين سخن را شنيد آنقدر گريه كرد كه صورت و ريش او از اشك چشمش تر شد و فرمود: بشنويد اين برادر مسلمان شما چه مى گويد، راهب يكبار ديگر جريان را گفت و همه اصحاب شكر خدا را بجاى آوردند كه از ياران على عليه‌السلام هستند، سپس لشكر حركت كرد و راهب هم با آنها همراه شد و در جنگ با اهل شام آن راهب كشته شد و حضرت بر او نماز خواند و او را به خاك سپرد و بسيار براى او استغفار كرد. (726)

## 609- دنيا براى اهل تقوا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابربن عبدالله انصارى مى گويد: ما در بصره به همراه اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوديم چون آن حضرت از جنگ با مخالفان خود آسوده شد در پايان شبى به ما سركشى كرد و فرمود: در چه چيزى گفتگو مى كنيد؟ عرض كردم: يا على عليه‌السلام در نگوهش از دنيا حضرت فرمود: اى جابر دنيا را براى چه نكوهش مى كنيد؟ آنگاه حمد الهى و ستايش خداوند را كرد و فرمود: اما بعد؛ چه چيزى در نهاد مردم است كه دنيا را نكوهش مى كنند؟.. دنيا براى كسى كه آنرا دست بفهمد خانه راستى است و مسكن تندرستى و محل ثروت.

مسجد پيغمران خداست و فرودگاه وحى حضرت حق است و نمازگاه فرشته هايش.

... اى جابر كيست كه دنيا را نكوهش كند؟ با اينكه به فرزندان خود اعلام كرده و فرياد كشيده كه رفتنى است و خود را به نابودى وصف كرده است... مردمى بد كار، هنگام پشيمانى آنرا به باد مذمت مى گيرند... بس است اى جابر! با من بيا با او رفتن، تا بر گورستان رسيديم و فرمود: (اشاره به قبور) اى خاك نشينان، اى آوارگان، امام خانه ها شما را مسكن ساختند و ميراثها را قسمت كردند و همسرهايتان به شوهر رفتند! اينست خبرى كه ما داريم، شما چه خبر داريد؟ سپس لختى دم بست و باز سر برداشت و فرمود: سوگند به آنكه آسمان را برداشت تا بلندى گرفت و زمين را بگسترد تا پهناور شد اگر به اين مردگان اجازه سخن مى دادند مى گفتند: ما بهترين توشه بعد از مرگ را تقوا يافتيم. سپس فرمود: اى جابر برگرد. (727)

## 610- فاصله حق و باطل چقدر است...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

معاويه مرد ناشناسى را خدمت حضرت على عليه‌السلام فرستاد تا سوالاتى كه پادشاه روم از او پرسيده بود و از آن حضرت سئوال كند، آن مرد چون به كوفه آمد با حضرت صحبت كرد و حضرت فهميد كه او فرستاده معاويه است. آنگاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بكشد كه چه اندازه خود و همراهانش گمراهند خدا او را بكشد... بعد فرمود: حسن و حسين عليهم‌السلام و محمد را نزد من بياوريد آنها آمدند آنگاه حضرت به مرد شامى گفت: اى برادر شامى اين دو فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند و اين فرزند من است از هر كدام مى خواهى مسائل خود را بپرس. آن شامى گفت: از اين (يعنى حسن عليه‌السلام سئوال مى كنم و سئوال كرد:

1- ميان حق و باطل چقدر فاصله است؟

2- ميان آسمان و زمين چقدر فاصله است؟

3- ميان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ اين لكه بى نورى كه در ماه است چيست؟

4- قوس و قزح چيست؟

5- كهكشان چيست؟

6- نخستين آبى كه بر روى زمين جارى شد كدام است؟

7- نخستين چيزى كه روى زمين به جنبش در آمد چيست؟

8- آن چشمه كه ارواح مؤمنان و مشركان بدان ماءوى دارند كدام است؟

9- مؤ نث چيست؟

10- آن ده چيزى كه هر كدام از ديگرى سخت تر است چيست؟

امام حسن عليه‌السلام در پاسخ وى فرمود: اى برادر شامى، ميان حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه به چشم خود ديدى حق است و با گوش خود بيهوده و باطل بسيار مى شنوى و اما ميان آسمان و زمين به اندازه دعا و آه ستمديده و مد بصر فاصله است...

ميان مشرق و مغرب يك روز حركت خورشيد است، خورشيد را هنگام طلوع و غروب ببين در مى يابى، و اما اين كهكشان همان شكافهاى آسمان است كه محل نزول آب سيل آساى طوفان نوح بوده اند و اما قوس و قزح آنكه نبايد قزح بگويى زيرا قزح شيطانست ولى آن قوس الله است و امان از غرق شدن است و اما لكه سياه روى ماه بدرستى كه نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولى خداوند آنرا محو و تاريك كرده چنانچه در قرآنش (728) فرمود: آيت شب را محو كرديم و آيت روز را روشن ساختيم و اما نخستين چيزى كه روى زمين روان شد وادى دلس بود (يعنى وادى ظلمت) و اول چيزى كه روى زمين جنبيد درخت خرما بود.

و اما چشمه اى كه ارواح مؤمنان در آن جمع هستند چشمه اى است بنام سلمى و اما آن چشمه ايكه ارواح كفار در آن جمع اند چشمه ايست بنام برهوت و اما مونث آن آدمى است كه معلوم نيست زن است، يا مرد، لذا بايد تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر زن است پستان برآورد و اگر مرد باشد ريش در آورد.... اما آن ده چيزيكه از يكديگر سخت ترند، آن است كه خداوند سنگ را سخت تر آفريد و سخت تر از سنگ آهن است، و سخت تر از آهن آتش است، و سخت تر از آتش آب است، و سخت تر از آب ابر است، و سخت تر از ابر باد است و سخت تر از باد ملك است و سخت تر از ملك، ملك الموت است، و سخت تر از او مرگ است و سخت تر از او فرمان خداوند است (729)

## 611- بايد بسيج عمومى نمود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر حكومت و خلافت حضرت على عليه‌السلام بود سپاه متجاوز معاويه به شهر انبار حمله كرد و به غارت و چپاول گرى پرداختند، خبر اين حادثه به على عليه‌السلام رسيد، شخصا پياده و نخليه (منزلگاهى نزديك كوفه كه ميدان رزم بود) آمد (تا براى سركوبى متجاوزان، اقدام كند) مسلمان خود را به حضور على عليه‌السلام رساندند و عرض كردند: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام ، ما عهده دار سركوبى متجاوزان خواهيم شد، شما بجاى خود برويد. امام على عليه‌السلام به آنها فرمود: ما تكفونن انفسكم فكيفت تكفوننى غيركم... شما قادر نيستيد كه از عهده مشكلات خودتان برآييد، بنابراين چگونه مشكل ديگران را از من دفع مى نماييد؟ اگر ملت هاى قبل، از ستم فرمانروايان خود، شكايت داشتند، من امروز از ستم ملت خودم شكايت دارم، گويى من پيرو و فرمانبر هستم و آنها رهبر و فرمانروا مى باشند...

در اين ميان كه على عليه‌السلام ناراحتى خود را نسبت به سستى و سهل انگارى ملت، اعلام داشت، دو نفر از اصحابش به حضور على عليه‌السلام آمدند و يكى از آنها عرض كرد: من جز اختيار خود و برادرم را ندار،

فرمان بده تا آن را اجرا كنيم.

امام على عليه‌السلام در پاسخ فرمود: اين تقعان مما اريد: (شما در برابر آنچه من مى خواهم چه كارى مى توانيد انجام دهيد؟) (730)

يعنى: با يك نفر و دو نفر، كارى ساخته نيست، بايد بسيج عمومى نمود و با سپاه مجهز و بسيار براى سركوبى متجاوزان حركت كرد.

## 612- تحمل؛ حمل سخن اهل بيت عليهم‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صالح يكى از فرزندان ميثم تمار نقل كرده است كه پدرم گفت: روزى در بازار بودم، اصبغ بن نباته يكى از ياران على عليه‌السلام نزد من آمد و با حالتى شگفت زده گفت اى واى ميثم از اميرالمؤمنين عليه‌السلام سخنى دشوار و عجيب شنيدم. گفتم چه شنيدى؟ گفت: شنيدم كه مى فرمود: حديث و سخن اهل بيت بسيار سنگين و دشوار است و آن را جز فرشته اى مقرب يا پيامبر صاحب رسالت يا بنده مؤمنى كه خداوند دلش را براى ايمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درك عمق آن نمى رسد.

ميثم مى گويد: فورى برخاسته خدمت على عليه‌السلام رفتم و از او نسبت به كلامى كه از اصبغ شنيده بودم توضيح خواستم حضرت تبسمى كرد و فرمود: بنشين اى ميثم! آيا هر صاحب دانشى مى تواند هر علمى را حمل كن و بار آن را بكشد؟!

خداوند وقتى به فرشتگان گفت: كه مى خواهم در زمين جانشينى قرار دهم فرشتگان گفتند: خدايا آيا كسى را در آن قرار مى دهى كه فساد كند و خون بريزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسى و خضر و سوراخ كردن كشتى و گشتن آن غلام اشاره كرد، آنگاه فرمود: پيامبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز غدير خم دست مرا گرفت و فرمود: خدايا هر كه را من مولايش بودم على عليه‌السلام مولاى اوست، ولى جز اندكى كه خداوند نگاهشان داشت آيا ديگران اين كلام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به دوش كشيدند و فهميده و عمل كردند؟ پس بشارت باد بر شما كه آنچه از گفته پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حمل كرديد و به آن متعهد مانديد، خداوند به شما امتيازى بخشيد (اى ميثم) كه به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضيلت ما و كار بزرگ و شاءن والاى ما را براى مردم بازگو كنيد. (731)

اما ميثم؛ پس از شهادت حضرت مسلم در كوفه توسط شخصى بنام عريف و به همراه 100 نفر از ماءموران مختار توسط ابن زياد به زندان افتادند و بعدها مختار از زندان آزاد شد ولى ميثم به دار آويخته شد (732) و در محلى ميان نجف اشرف و كوفه مدفن اين يار با وفاى حضرت على عليه‌السلام است.

## 613- سازمان شرطة الخميس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شرطة الخميس افرادى بودند كه با على عليه‌السلام شرط و پيوند ناگسستنى برقرار نمودند و با نظام خاصى تا سر حد شهادت در آمادگى كامل براى دفاع از حريم مقدس على عليه‌السلام به سر مى بردند و از اين رو آنها را خميس مى گفتند كه به پنج گروه تقسيم شده بودند:

1- گروه پيش از جنگ.

2- گروه مراقب قلب لشگر.

3- گروه مراقب طرف راست لشگر.

4- گروه مراقب طرف چپ لشگر.

5- گروه ذخيره.

اين سازمان قبل از خلافت على عليه‌السلام تحت نظر آن حضرت پى ريزى شد و اعضاى مركزى آن افرادى مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابربن عبدالله انصارى و... بودند و در زمان خلافت على عليه‌السلام به پنج هزار تا شش هزار نفر رسيدند، اينك در اين رابطه به داستان زير توجه كنيد:

اصبغ بن نباته از پارسايان وارسته بود سابقه بسيار نيكى در اسلام داشت و در عصر خلافت على عليه‌السلام سن پيرى را مى گذراند و از افراد جدى و سرشناس سازمان شرطة الخميس به شمار مى آمد. از او پرسيدند چرا شما را شرطة الخميس گويد؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام متعهد شديم تا خود را در راه او فدا كنيم و آن حضرت فتح و پيروزى را براى ما ضمانت كرد.

ابوالجاورد گويد: به اصبغ گفتم: مقام على عليه‌السلام در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمى دانم منظور چيست؟ ولى همين قدر بدان كه شمشيرهاى ما همواره همراه ماست، هر كسى را كه على عليه‌السلام اشاره كند كه به قتل برسانيد، آنكس را خواهيم كشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازى شما) طلا و نقره را شرط نمى كنم و شرط و عهد شما جز كشته شدن در راه حق نيست، در ميان بنى اسرائيل، افرادى اينگونه به عهد و پيمان خود وفا كردند، خداوند مقام پيامبرى قوم با قريه خودشان را به آنها داد، شما نيز در اين پايه از ارزش هستيد جز اينكه پيامبر نمى باشيد. (733)

## 614- ميثم تمار صاحب سر امام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ميثم فرزند يحيى بود و از صاحبان سر على عليه‌السلام بود كه علم تفسير قرآن را نزد على عليه‌السلام فرا گرفته بود و از معارفى كه آن حضرت به او ياد داده بود كتابى هم تدوين كرده بود، يك بار امام على عليه‌السلام به جاى ميثم در مغازه خرمافروشى وى ايستاد و او را به دنبال كارى فرستاد و تا بازگشت او خود در مغاره ماند، يك مشترى بارى خريد خرما به على عليه‌السلام مراجعه كرد حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما را بردار...

وقتى ميثم برگشت و از اين معامله با خبر شد ديد كه پولهاى آن شخص تقلبى است و به حضرت قضيه را گفت. على عليه‌السلام فرمود: او هم خرما را تلخ خواهد يافت، ميثم در همين گفتگو با على عليه‌السلام بود كه مشترى خرما را آورد و گفت: اين خرماها تلخ است... (734)

## 615- ميثم همراز شبانه على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ميثم تمار نقل مى كند شبى از شبها مولايم على عليه‌السلام مرا با خود به صحراى بيرون كوفه برد تا اين كه به مسجد جعفى رسيد آنگه رو به قبله كرد و چهار ركعت نماز خواند و پس از سلام، نماز و تسبيح، دستهايش را به دعا باز كرد و گفت:

خدايا چگونه بخوانمت؟ در حالى كه نافرمانى كرده ام و چگونه نخوانمت؟ كه تو را شناخته ام و دلم خانه محبت توست دستى پر گناه و چشمى پر اميد به سويت آوردم...

و سپس به سجده رفت و صورت بر خاك نهاده و صد بار گفت: العفو! العفو!

برخاست و از آن سجده بيرون رفت من نيز در پى آن حضرت بودم تا به صحرا رسيديم آنگاه پيش پاى من خطى كشيد و فرمود مبادا كه از اين خط بگذرى...! آنگاه مرا همان جا گذاشت و خود رفت، شبى تاريك بود پيش خود گفتم: مولايم را چرا تنها گذاشتم؟ او دشمنان بسيارى دارد اگر مساءله اى پيش آيد پيش خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه عذرى خواهم داشت؟ هر چند كه بر خلاف دستور اوست ولى در پى او خواهم رفت تا ببينم چه مى شود رفتم و رفتم تا او را بر سر چاهى يافتم كه سر در داخل چاه كرده و ديدم با چاه سخن مى گويد حضور مرا حس كرد و پرسيد كيستى؟ عرض كردم ميثم. فرمود: مگر به تو دستور ندادم كه از آن خط فراتر نيايى؟ عرض كردم: چرا مولاى من، ليكن از دشمنان نسبت به شما و جانتان ترسيدم و دلم طاقت نياورد، آن گاه پرسيد از آنچه گفتم چيزى هم شنيدى؟ گفتم نه مولاى من و حضرت اشعارى را خطاب به من به اين مضمون خواند:

در سينه ام اسرارى است كه هر گاه فراخناى سينه ام احساس تنگى مى كند زمين را با دست كنده و راز خويش را با زمين مى گويم... (735)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و فى الصدر لبانات |  | اذا ضاق لها صدرى |
| نكت الارض بالكف |  | و ابديت لها سرى |

## 616- قدرت معنوى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حسن بن ذكوان فارس گفت: من نزد حضرت على عليه‌السلام بودم كه عده اى نزد آن حضرت آمده و از زيادى بيش از اندازه اب فرات به سبب طغيان به او شكايت كردند و گفتند كه مزارع آنها از اين زيادى آب آسيب ديده است و از حضرت خواستند تا دعا كند آب كمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا اينكه بعد از لحظاتى حضرت، در حالى كه لباس و عمامه و عباى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر تن و عصاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حركت كرد فرزندان او و مردم هم او را همراهى مى كردند و من هم با آنها به راه افتادم آن حضرت كنار فرات ايستاد و از اسب پياده شد سپس دو ركعت نماز مختصرى خواند آنكاه چوبى به دست گرفت و با حسن و حسين عليهم‌السلام روى پل رفت و من هم به همراه آنها رفتم وبقيه مردم ايستاده و نظاره گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار يك ذراع پايين رفت. حضرت رو به مردم كرد و فرمود: ايا كافى است؟ گفتند: نه يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام . حضرت با ديگر با چوپ اشاره به آب كرد و به اندازه يك ذراع ديگر آب كم شد تا اينكه يكبار ديگر بر اثر خواهش مردم همين كار را تكرار كرد و وقتى آب به مقدار سه ذرع كم شد مردم، گفتند بس است (و اين اندازه آب بى ضرر است) حضرت سوار مركب شد و به منزل خود بازگشت. (736)

## 617- ايثار و جان بازى كميل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حجاج بن يوسف دستور دستگيرى كميل بن زياد را صادر كرد. كميل از آن دستور مطلع شد و فرار كرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طايفه و قبيله كميل را قطع كردند. وقتى كميل از آن دستور مطلع شد گفت: من پير شده و عمرم رو به پايان است و شايسته نيست بخاطر من حقوق ديگران قطع شود پس از مخفى گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پيدا كرده و دستگير مى كردم. كميل گفت: از عمر من چيزى باقى نمانده و هر گونه كه مى خواهى درباره من حكم كن، كه حسابرسى در نزد خداوند است و اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نيز قبلا به من خبر داده كه تو قاتل من هستى. سپس حجاج دستور داد سر كميل اين يار با وفا و صاحب سر على عليه‌السلام را از بدنش جدا كردند. (737)

## 618- برخورد با خاطى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شخصى، دست سخن چينى را گرفت و او را نزد حضرت على عليه‌السلام آورد حضرت پس از ملاقات فرمود: اى مرد ما درباره آنچه كه تو گفته اى تحقيق مى كنيم اگر راست باشد (و آنچه گفته اى راست باشد) نسبت به تو بدبين خواهيم بود و ترا دشمن مى داريم (چرا كه ستر عيب مردم كردى) اگر آنچه گفته بودى دروغ بود و حقيقت نداشت تو را تنبيه مى كنيم (حد خواهيم زد)... و اگر ميخواهى تو را عفو كنم و از گناهان بگذريم. شخص گناهكار عرض كرد: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام راه سوم را انتخاب مى كنم. مرا ببخشيد. (738)

## 619- ميهماندارى كريم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى پدر و پسرى كه از دوستان و شيعيان اميرالمؤمنين عليه‌السلام بودند نزد آن حضرت آمدند، حضرت برخاست آنها را احترام كرد آنگاه آنها را بالاى اتاق خود نشانيد و خود جلوى آنها نشست بعد از مدتى دستور داد غذا را آوردند، آنگاه با آنها غذا را ميل فرمود. سپس به قنبر فرمود: طشت و آفتابه و دستمال به اتاق بياور تا ميهمانان دستشان را بشويند وقتى وسايل آماده شد حضرت برخاست و آفتابه را گرفت تا بر دست آن مرد بريزد. آن شخص به خاك افتاد و اجازه آن كار را به حضرت نداد و عرض كرد: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام چگونه خداوند مرا ببيند در حالى كه تو بر دستم آب مى ريزى؟ حضرت فرمود: بنشين و دستت را بشوى كه خداوند مى بيند كه برادر (يعنى على عليه‌السلام فضيلت و برترى بر تو ندارد و مى خواهد تو را خدمتگذارى كند تا در بهشت پاداش ده برابرى بگيرد. آن مرد نشست و حضرت فرمود: تو را (به حق بزرگ من كه آن را شناخته اى) قسم مى خورم كه كاملا دستت را بشويى و گمان كن كه قنبر آب بر دستت مى ريزد. آن شخص اطاعت كرد و اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آب را ريخت تا او دستهايش را بشويد، آنگاه على عليه‌السلام آفتابه را به فرزندش محمد حنفيه داد و فرمود: پسرم اگر فرزند اين مرد به تنهايى نزد من آمده بود خودم آب بر دستش مى ريختم اما خداوند اجازه نداده كه بين پدر و پسرى كه در يك مجلس هستند به تساوى برخورد شود لذا من بر دست پدر او آب ريختم و تو بر دست پسر او؛ محمد برخاست و آب بر دست آن جوان ريخت تا او نيز دستهايش را بشويد... امام حسن عليه‌السلام فرمود: كسى كه از رفتار على عليه‌السلام پيروى كند شيعه واقعى اوست. (739)

## 620- دادرسى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى على عليه‌السلام وارد كوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بين آن مردم جوانى بود از شيعيان آن حضرت كه در جنگهاى آن حضرت نيز شركت كرده و در ركاب او مى جنگيد، روزى آن جوان با زنى ازدواج كرد. صبح روز بعد حضرت على عليه‌السلام در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به يكى از اصحاب فرمود: به فلان محله مى روى در آنجا مسجدى مى بينى در كنار آن مسجد خانه اى است كه صداى مشاجره زن و مردى را مى شنوى آن زن و مرد را نزد من بياور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. على عليه‌السلام فرمود: چرا از ديشب تا حال در مشاجره و نزاع هستيد؟ جوان گفت: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام من اين زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفرى در خود نسبت به او احساس كردم و نزديك او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بيرون مى كردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بوديم، تا اينكه فرستاده شما نزد ما آمد. حضرت به حاضرين در آن مجلس فرمود: بعضى از حرفها را نبايد همه كس بشنوند (يعنى، شما از مجلس خارج شويد) همه برخاستند و مجلس را ترك كردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقى ماندند. حضرت على عليه‌السلام به آن زن فرمود: آيا اين جوان را مى شناسى؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برايت بگويم و او را بشناسى انكار حقيقت نمى كنى؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آيا تو فلانى دختر فلان شخص نيستى؟ زن گفت: آرى. حضرت فرمود: آيا پسر عمويى نداشتى كه هر دو عاشق يكديگر بوديد. گفت: آرى. فرمود: آيا پدرت از ازدواج شما ممانعت نكرد و او را از همسايگى خود دور نكرد تا شما با يكديگر تماسى نداشته باشيد؟ زن گفت: همين طور است. فرمود: آيا به ياددارى كه يك شب براى قضاء حاجت خارج شدى و پسر عمويت تو را غافلگير كرد و با تو نزديكى كرد و تو حامله شدى و جريان را از پدرت پنهان كردى و تنها به مادرت خبر دادى؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسيد مادرت تو را به بيرون خانه برد و بچه ات را به دنيا آوردى و او را در پارچه اى پيچيدى و پشت ديوار گذاشتى و لحظاتى بعد سگى به آنجا آمد و تو ترسيدى كه بچه ات را بخورد، سنگى برداشتى و به سوى سگ انداختى اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شكست و تو و مادر نزد او آمديد و مادرت سر او را با پارچه اى بست و بچه را گذاشتيد و رفتيد... زن ساكت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند مى دهم كه حق را بگويى زن فرمايش امام را تاءكييد كرد و گفت: يا على عليه‌السلام غير از من و مادرم هيچ كس از اين جريان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر كرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده اى آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ كردند و او را با خود به كوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالى كه او پسر تو بود.

سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه كرد اثر شكستگى در سر او ديده شد. حضرت فرمود: اين جوان همان پسر تو مى باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگى كن كه ازدواج بين شما وجود ندارد. (740)

## 621 - نقش مهر امامت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زنى بنام حبابه والبيه مى گويد: در لشكرگاه حضرت على عليه‌السلام رفتم و نزد آن حضرت رسيديم و عرض كردم: يا على عليه‌السلام چه دليلى بر امامت شما وجود دارد.

حضرت (پاسخى در حد فهم او داد) به سنگ كوچكى اشاره كرد و فرمود: آن ريگ را به من بده، من نيز سنگ ريزه را برداشته و به آن حضرت دادم و او مهر خود را بر آن سنگ گذاشت و آنچه در مهر بود روى سنگ نقش بست! آنگاه فرمود: هر كس ادعاى امامت كرد و توانست چنين كارى بكند راست مى گويد و امام واقعى است و بايد از او اطاعت كنى او مى گويد: بعد از شهادت حضرت على عليه‌السلام به محضر امام حسن عليه‌السلام رسيدم و ديدم مردم از او سئوالاتى مى كنند تا آن حضرت مرا ديد فرمود: اى حبابه، آنچه همراه دارى به من بده! من آن سنگ ريزه را به او دادم و همان كار را كه پدرش كرده بود انجام داد و مهر خود را بر آن سنگ زد و من اثر آن را در سنگ ديدم. پس از شهيد شدن امام حسن عليه‌السلام در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم به محضر امام حسين عليه‌السلام رسيدم او قبل از آنكه من صحبتى بكنم فرمود: آيا دليل بر امامت من نيز مى خواهى؟ عرض كردم: آرى. حضرت فرمود: آن ريگ و سنگ را بده به من؛ آنرا به آن حضرت دادم و نقش مهر خود را بر آن سنگ زد و من ديدم بعد از شهادت امام حسين عليه‌السلام در حالى كه يكصد و سيزده سال از عمرم مى گذشت و فرسوده و لرزان بودم نزد امام زين العابدين عليه‌السلام رفتم و از پيرى و رنجورى و عدم قدرت بر عبادت و ركوع و سجود خود شكايت كردم. آن حضرت با دست خود اشاره كرد و من جوان شدم!... سپس فرمود: آنچه را همراه دارى به من بده؛ من نيز سنگ خود را به او دادم آنگاه او مهر خود را بر آن زد و اثر آن در سنگ نقش بست و بعد از آن حضرت به محضر امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام ، و امام موسى بن جعفر عليه‌السلام و امام رضا عليه‌السلام رسيدم و اثر مهر همه را بر آن سنگ ديدم.

محمد بن هشام مى گويد: بعد از آنگه حبابه به محضر امام رضا عليه‌السلام رسيد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ماه زندگى كرد و از دنيا رفت. (741)

## 622- شجاعت عبيدالله بن عباس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بسر بن ارطاة يكى از دژخيمان خون آشام معاويه بود، كه به دستور او، به شهرها و روستاها رفت و به قتل و غارت مردم پرداخت، تا مردم را از پيروى حكومت على عليه‌السلام باز دارد و بسوى معاويه متوجه سازد (و سرانجام على عليه‌السلام او را نفرين كرد و او در اواخر عمر، ديوانه شد و با حال بسيار بد، از دنيا رفت) بسر، با سپاه خود به يمن رفت، در آن هنگام يمن در قلمرو حكومت على عليه‌السلام بود عبيدالله بن عباس، فرماندار على عليه‌السلام در آنجا بود، عبيدالله خود را پنهان ساخت و از يمن بيرون آمد. بسر وارد منزل عبيدالله شد و دو كودك او را سربريد كه سخنان جانسوز مادر او در اشعارى در تاريخ ثبت شده است. پس از جريان صلح امام حسن عليه‌السلام روزى تصادفا عبيدالله و بسر بن ارطاة نزد معاويه بودند، عبيدالله بن عباس فرصت را غنيمت شمرد و به معاويه گفت: آيا تو اين مرد لعين و پست (اشاره به بسر) را دستور دادى فرزندان مرا بكشد؟ معاويه گفت: نه. بسر خشمگين شده و شمشيرش را بزمين كوبيد و گفت: اى معاويه! شمشيرت را بگير، تو آن را به من دادى و دستور دادى مردم را بكشم، من آنچه را تو مى خواستى انجام دادم. معاويه گفت: تو مرد ضعيفى هستى. شمشيرت را جلو كسى انداختى كه ديروز فرزندانش را كشته اى.

عبيدالله گفت: اى معاويه تو خيال مى كنى كه من بسر را به جاى يكى از فرزندان خواهم كشت، او پست تر و حقيرتر از اين است، من اگر بخواهم خونبهاى فرزندانم را بگيرم مى بايست، يزيد و عبيدالله فرزندان تو را به قتل رسانم. (742)

## 623- على عليه‌السلام در كربلا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام با لشكريان خود از بيابان كربلا عبور مى كرد لحظه اى ايستاد و نگاهى به راست و چپ انداخت و در حاليكه گريه مى كرد، گفت: به خدا سوگند اينجا محل جنگ كردن و كشته شدن آنها مى باشد. عده اى پرسيدند: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام اينجا چه جايى است؟ حضرت فرمود: اينجا كربلا مى باشد و افرادى در اينجا كشته مى شوند كه بدون حساب وارد بهشت خواهند شد اين را بگفت و حركت كرد و آن روز مردم معناى فرمايش آن حضرت را نفهميدند. (743)

## 624- على عليه‌السلام و جاسوس معاويه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى را كه متهم به جاسوسى براى معاويه بود نزد حضرت على عليه‌السلام آوردند نام او عيزار بود اما او پيوسته جاسوسى خود را انكار مى كرد و خود را تبرئه مى نمود. حضرت به او فرمود: آيا قسم مى خورى كه جاسوسى نكرده اى؟ گفت: آرى و سوگند خورد. حضرت فرمود: اگر دروغ گفته باشى خدا چشمان تو را كور ميكند و چون روز جمعه فرا رسيد چشمان آن جاسوس نابينا شده بود. (744)

## 625- معاويه و پيشگويى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه معاويه به حكومت رسيد روزى به اهل مجلس خود گفت: چگونه مى توانيم آينده خود را پيش بينى كنيم؟ آن ها گفتند ما راهى براى آن نمى شناسيم معاويه گفت: من آن را از علم على عليه‌السلام به دست مى آورم زيرا او هر چه مى گويد راست است و باطل نيست. پس سه نفر را احضار كرد و به آنها گفت: هر سه به كوفه برويد و يكى پس از ديگرى وارد شهر شهر شويد و خبر مرگ مرا به مردم برسانيد ولى توجه داشته باشيد كه هر سه يك سخن بگوييد و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشيد و توجه كنيد كه على عليه‌السلام چه مى گويد. آنها رفتند اولى وارد كوفه شد مردم پرسيدند از كجا مى آيى؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر دارى؟ گفت: معاويه مرد! مردم اين خبر را به على عليه‌السلام رساندند ولى آن حضرت اعتنايى به اين خبر نكرد. دومى و سومى هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نيز حضرت على عليه‌السلام را از آن خبرها مطلع كردند و در مرتبه سوم كه نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحيح است زيرا هر سه نفر كه در سه روز وارد كوفه شده اند اين خبر را بدون هيچ گونه اختلافى بيان كرده اند. حضرت على عليه‌السلام وقتى اصرار مردم بر صحت خبر را شنيد فرمود: او نمرده و نمى ميرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاويه با حكومت، بازى خواهد كرد سپس آن سه نفر اين خبر را براى معاويه بردند. (745)

## 626- گروههاى مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

كميل بن زياد مى گويد: على عليه‌السلام نزد من آمد و دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد چون به صحرا رسيديم بر زمين نشست و من هم نشستم سر بلند كرده و متوجه من شد و فرمود: اى كميل! آنچه به تو مى گويم بخاطر بسپار، مردم سه دسته اند: 1- دانشمند الهى. 2- دانشجويى كه در راه رستگارى قدم بر مى دارد. 3- افراد ناكس و پست كه بدنبال هر آوازى مى روند و مانند پشه هاى ريز از هر طرف كه باد بوزد به آن سو مى روند...

اى كميل! دانش از ثروت بهتر است چرا كه دانش نگهبان تو است ولى ثروت را بايد تو نگهبان باشى. ثروت را هر چه خرج كنى كمتر گردد ولى دنش هر چه بيشتر خرج شود افزوده تر شود. اى كميل! آنان كه ثروتمندند و زنده، مردگانى هستند بصورت زنده، ولى دانشمندان تا پايان روزگار پاينده اند... آه كه اينجا (اشاره به سينه) آكنده از دانش است. كاش شاگردانى كه بتوانند اين بار را بكشند بدست مى آوردم... (746)

## 627- وصيتى از امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در وصيتى به فرزند خود محمد حنفيه فرمود: اى پسر، از خودبينى و بد خلقى و كم صبرى دورى كن، كه اگر اين سه خصلت را داشته باشى هيچ رفيقى با تو مدارا و دوستى نخواهد كرد و همواره مردم از تو كناره خواهند گرفت خود را به اظهار دوستى وادار كن و بر زحمات خود، خويشتن را شكيبا ساز... و از دست دادن دين و آبروى خود درباره هر كس كه باشد بخل بورز كه دين و دنيايت سالم تر خواهد بود. (747)

## 628- دستگيرى قاتل على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالرحمن بن ملجم لعنة الله، از باقيمانده هاى خوارج نهروان بود، او كه از كوفه فرار كرده بود، طبق توطئه اى كه با همدستان خود، در مكه، طرح آن را به عهده گرفته بود مخفيانه به كوفه آمد، و سرانجام صبج شب نوزدهم ماه رمضان چهلم هجرت ضربت خود را بر فرق مقدس على عليه‌السلام وارد ساخت (كه على عليه‌السلام بسترى شد و شب 21 همان سال به شهادت رسيد) ابن ملجم لعنة الله پس از ضربت زدن پا به فرار گذاشت، يكى از مسلمانان كه از قبيله همدان بود و ابوذر نام داشت، او را دنبال كرد، به او رسيد سپس لباس ابن ملجم را كه در دست داشت، بر سر او انداخت، و آنگاه او را به زمين زد و شمشيرش را از دستش گرفت، و او را نزد اميرمؤمنان على عليه‌السلام آورد. وقتى كه چشم على عليه‌السلام به ابن ملجم لعنة الله افتاد، فرمود: النفس بالنفس (اين جمله در آيه 45 سوره مائده آمده و منظور قصاص قتل است كه قاتل بايد به قتل برسد). سپس فرمودند: اگر من از دنيا رفتم، همانگونه كه او مرا كشت، او را به قتل برسانيد، و اگر از اين ضربت، سالم ماندم، راءى خود را خواهم داد. ابن ملجم لعنة الله (اين خبيث ناپاك) گفت: سوگند به خدا، من اين شمشير را به هزار دينار خريده ام و با هزار درهم زهر، آنرا مسموم نموده ام، در اين صورت اگر اين شمشير به من خيانت كند (يعنى باعث قتل نشود) نفرين بر آن باد.

مردم او را از كنار بستر على عليه‌السلام دور كردند و از شدت ناراحتى نسبت به او با دندانهاى خود، گوشت بدن او را بريده بريده مى كردند و مى گفتند: اى دشمن خدا، اين چه كارى بود كه كردى؟ تو امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم را به عزا نشاندى تو بهترين انسان ها را كشتى.

او خاموش بود، سخنى نمى گفت: او را بزندان افكندند. سپس مردم به حضور اميرمؤمنان عليه‌السلام آمده و با احساسات پر شور عرض كردند: ما گوش بفرمان شما هستيم، هر گونه فرمان دهى، همان را در مورد اين دشمن خدا (ابن ملجم) اجرا مى كنيم، چرا كه او باعث هلاكت امت و تباهى دين شده است.

على عليه‌السلام فرمود: اگر زنده ماندم، راءى خود را خواهم گفت، و اگر از دنيا رفتم با او همانگونه رفتار كنيد كه با قاتل پيامبر، رفتار مى شود. نخست او را بكشيد، سپس بدنش را با آتش بسوزانيد. پس از شهادت على عليه‌السلام به امر امام حسن عليه‌السلام او را كشتند و سپس ام هيثم كه از زنان قهرمان طايفه نخع بود پيكر ناپاك او را به آتش كشيد. (748)

## 629- اولين فتح به دست امام حسين عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جنگ صفين از جنگ هاى بزرگى است كه در زمان خلافت على عليه‌السلام در سال 36 تا 38 هجرى بين سپاه على عليه‌السلام با سپاه معاويه، در سرزمين صفين (نواحى شام) واقع شد. نخستين كارى كه معاويه انجام داد اين بود كه گفت: چون عثمان را تشنه كشتند، آب را به روى سپاه على عليه‌السلام ببنديد، همان دستور انجام شد و سپاه معاويه مركز آب را گرفتند اين موضوع باعث شد كه آب به سپاه على عليه‌السلام نرسيد و تمام شد و تشنگى بر سپاهيان چيره گشت. مى نويسند: چندين گردان سواره نظام، از سوى على عليه‌السلام به سوى آن مركز رفتند تا آب را بگشايند ولى موفق نشدند و بازگشتند. در اين وقت امام حسين عليه‌السلام كه 33 سال داشت پدر را اندوهگين يافت و نزد پدر رفت و اجازه خواست كه خود همراه جمعى به ميدان برود. امام على عليه‌السلام اجازه داد آن بزرگوار همراه جمعى از سواران به سوى قرارگاه ابو ايوب كه محافظين آن بودند روانه شدند، آنگاه آنچنان عرصه را بر او تنگ كردند، كه ابو ايوب و همراهانش، ناگزير گريختند و شريعه آب بدست امام حسين عليه‌السلام و همراهانش افتاد و بعد آن حضرت نزد پدر آمد و جريان را به عرض رساند و اين نخستين فتحى بود كه در جنگ صفين انجام گرفت. (749)

## 630- از پسرم انتظار نداشتم...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در سال 37 يعنى سال دوم خلافت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام امام حسين عليه‌السلام جوانى سى و سه ساله بود. روزى امام حسين عليه‌السلام جوانان و دوستان خود را، كه نوبت ايشان بود به پذيرائى دعوت كرد ولى در سفره حضرت جز چند قطعه نان چيزى قرار نداشت. امام حسين عليه‌السلام به قنبر فرمود: از اين چند مشك عسل كه به بيت المال رسيده ظرفى براى ما بياور تا اين مهمانى را برگزار كنم. قنبر اطاعت كرد و يك ظرف عسل براى امام حسين عليه‌السلام آورد على عليه‌السلام در سركشى خود از بيت المال دريافت كه مشك عسل ها دست خورده است. لذا از قنبر سئوال كرد. قنبر عرض كرد: به فرمان امام حسين عليه‌السلام او را به حق عموى خود جعفر طيار قسم داد، تا خشمش اندكى آرام گرفت و بعد به همان ترتيبى كه قنبر را مورد بازجويى قرار داده بود امام حسين عليه‌السلام را بازجويى كرد و فرمود: آيا تو دستور داده اى كه به مشك هاى عسل قنبر دست بزند. امام حسين عليه‌السلام عرض كرد: بله يا اميرالمومنين، امام: مگر نمى دانستى كه اين عسلها براى عموم مسلمين است، عرض كرد: بلى مى دانستم يا اميرالمومنين؛ ولى من خود يك فرد از افراد مسلمانانم و بقدر سهم خود آن هم براى پذيرايى از مهمانانم از عسل برداشتم. على عليه‌السلام نگاهى به امام حسين عليه‌السلام انداخت و فرمود: از پسرم انتظار نداشتم پيش از آنكه مسلمانان به سهم خود برسند او سهم خويش را بردارد و بعد با لحنى خشم آلود اضافه كرد، اگر نديده بودم بر اين لبها كه دارى رسول خدا بوسه مى زد دستور مى داد لبهاى تو را به چوپ ببندند سپس امام على عليه‌السلام دستور داد عسل ديگرى بخرند و به بيت المال برگردانند.

## 631- ساده زيستى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن اعرابى گفت: حضرت على عليه‌السلام در زمانى كه حاكم مسلمين بود وارد بازار شد و پيراهنى را به سه درهم خريدارى كرد و همانجا پوشيد. ليكن دين آستين آن مقدارى بلند است به خياط فرمود: بلندى اين آستين را قطع كن، خياط مقدارى كه بلند بود را جدا كرد و به حضرت عرض كرد: اجازه دهيد آن را بدوزم و محل قطع شده را دوخت بگيرم؟ حضرت فرمود: نه؛ اين را فرمود؛ و در حالى كه محل بريدگى پيراهن ريشه ريشه بود حركت كرد و رفت و با خود گفت: همين ترا كافى است. نقل كرده اند روزى ديگر على عليه‌السلام دو لباس ضخيم و زبر خريدارى كرد و به غلام خود قنبر فرمود: اى قنبر! يكى از اين دو لباس را انتخاب كن قنبر يكى از آنها را انتخاب كرد و خود آن حضرت ديگرى را پوشيد ولى چون آستين آن لباس بيش از اندازه بلند بود اضافه آن را قطع كرد. (750)

## 632- على عليه‌السلام و فروش شمشير

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت على عليه‌السلام به بازار رفت و شمشير خود را در معرض فروش قرار داد و فرمود: به خدا قسم اگر پول يك لباس را داشتم اين شمشير را كه بارها غم و اندوه را از چهره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زدوده است نمى فروختم. (751)

## 633- على عليه‌السلام و بيت المال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هارون بن عنتره گفت: پدرم برايم گفت: كه من در يكى از روستاهاى نزديك نجف بنام خورنق خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيدم و ديدم كه لباس كهنه اى در بر دارد و از سرما مى لرزد به او گفتم: اى اميرمؤمنان! خداوند بيت المال را در اختيار تو قرار داده و معامله اى مى كنى؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هيچ استفاده اى (شخصى) نكرده ام و اين لباسى را كه بر تن مى بينى با خودم از مدينه آورده ام و غير از اين هم چيزى ندارم. (752)

هارون مى گويد: من با صداى بلند گفتم: يا على عليه‌السلام هوا سرد است، خيل هم سرد است اين سرما انكارپذير نيست. حضرت تبسمى كرد و گفت: راست مى گويى هوا سرد است من سرما هوا را احساس مى كنم، من سرما را انكار نمى كنم... ولى هوا هر چه سرد باشد از صبر و شكيبايى من زيادتر نيست من مى توانم بر سرماى بيشترى هم بردبار و شكيبا باشم.

## 634- دستور حكومتى به فرمانداران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام متقين حضرت على عليه‌السلام در دستور كارى خود كه به مالك اشتر داده است او را در واگذارى مديريتها به افراد چنين دستور مى دهند: واجعل لراس كل امر من امورك راسا منهم لا يقهره كبيرها و لا يتشتت عليه كثيرها (753) اى مالك، براى هر كارى از كارهاى اجتماعى، سياسى، اقتصادى خود مدير و رئيسى را تعيين كن مديرى كه داراى اين دو ويژگى باشد:

1- بزرگى و عظمت كار، او را ناتوان و مغلوب نسازد. 2- زيادى و تراكم كار، او را پريشان و رنجورش ننمايد.

و در نامه اى ديگر كه على عليه‌السلام به قثم بن عباس فرماندار مكه مى فرمايد: طبق يك سلسله گزارشات مطمئن جمعى از مزدوران و فريب خوردگان حكومت معاويه براى تبليغات سوء و ايجاد شكاف و درگيرى ما بين مسلمانان در ايام حج به مكه اعزام شده اند تو بايد به اين تذكرات عمل كنى:

فاقم على ما فى يديك قيام الحازم الصليب... و لا تكن عند النعماء بطرا و لا عند الباساء فشلا؛ در برابر اين توطئه ى خائنانه بايد: 1- در مسند مديريت و حكومت مكه كه به تو واگذار شده است، سخت مقام و پايدار باشى، مقاومتى مداوم همراه با درايت و لطافت.

2- در چنين شرايطى اسير دست خوشيهاى فراوان نشوى كه نتيجه اى جز غفلت و فراموشى و سركشى و خود بزرگ بينى نخواهد داشت.

3- به هنگام هجوم سختيها و ناگواريها دلباخته و هراسان مباش كه در مديريت خود با شكست و ناكامى روبرو خواهى شد.

## 635- انواع رفيق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: مردى در بصره در حضور اميرالمؤمنين عليه‌السلام به پا خواست و گفت: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام درباره رفيقانى كه به منزله برادر هستند؛ جملاتى (راهنمايى) بفرماييد. آنگاه حضرت فرمود: برادران دو گونه اند يكى برادران مورد اعتماد و ديگر برادران ظاهر ساز.

امام برادران مورد اعتماد به منزله دست و بال و خانواده و ثروت تو هستند اگر به برادرت اعتماد دارى به نفع او از كمك مالى و بدنى دريغ مدار... و اما برادران ظاهر ساز از لذت معاشرت با آنان بهره مند خواهى شد و حتما اين رشته را از آنان مبر و بيش از اين هم از دور نشان توقع مدار و بهر مقدار كه آنان با تو خوشرو و شيرين زبان باشند تو نيز چنان باش. (754)

## 636- كسى كه فرمانش را نمى برند آخر چه كند؟!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى به حضرت على عليه‌السلام خبر رسيد كه ارتش معاويه بر شهر مرزى انبار حمله كرده اند و فرماندار آنجا را بنام حسان بن حسان به شهادت رسانده اند و آنچه در شهر بوده به يغما برده اند وى خشمگين از كوفه بيرون آمد و آنچنان آشفته و ناراحت بود كه به خود توجه نداشت به گونه اى كه لباسش به زمين كشيده مى شد و مروان نيز در پى آن بزرگوار روان شدند. حضرت شتابان مى رفت تا به محل نخيله كه ميدان بسيح و محل سان لشكر كوفه بود رسيد در آنجا بر مكان مرتفعى از زمين ايستاد و اين سخنرانى پرسوز و گداز را ايراد نمود.

ابتدا با ستايش پروردگار و درود بر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لب گشود و آنگاه فرمود... من در شب و روز در آشكار و نهان بارها نغمه فداكارى را در گوشهاى سنگين شما نواختم و شما را به نبرد بى امام با آنان فرا خواندم... هم اكنون بار ديگر آن را تكرار مى كنم شايد با اين دم گرم من خون نيم مرده و سرد و لخته شده در شريانهايتان به جريان افتد... وه كه چه سست عنصر بوديد و در پاسخ دعوت من به بهانه هاى شرم آور، بار وظيفه خود را بر دوش يكديگر نهاديد و به اميد هم نشستيد و هر كدام انتظار پيشگام شدن ديگرى را كشيديد... اين مرد غامد (سفيان بن عوف از قبيله بنى عامر در يمن فرمانده لشگر معاويه) است كه با سپاهيان خود به شهر انبار (شهرى در كنار شرقى فرات مقابل هيت كه در جانب غربى فرات است) حمله كرده است... قسم به آفريدگارى كه جانم به اراده و اختيار اوست گزارش تكان دهنده اى به من رسيده كه يكى از سپاهيان ايشان بر دو تن از زنان كه يكى مسلمان و ديگرى زن غير مسلمانى كه پناهنده به مسلمين بوده حمله ور شده و زيورهاى زنانه آنان را با كمال قساوت به تاراج برده و آن دو زن براى نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشك آميختند كسى به فريادشان نرسيده، آنگاه آنها با غنائم فراوان برگشتند در حالى كه كوچكترين زخمى بر نداشته اند. آه كه اگر مرد مسلمانى از شنيدن اين ماجراى دلسوز از فرط خجلت در دم بميرد و سر به خاك تيره فرو برد به نظر من نه تنها بر او سرزنش نيست بلكه چنين مرگى را سزاوار است... وقتى كه در زمستان با آنها بجنگيد با لحنى كه نماينده سستى شما بود گفتيد: اينك بوران سرما است، هنگامى كه در تابستان گفتم؛ به نبرد با ايشان برخيزيد؛ پاسخ داديد: گرماى تابستان بيداد مى كند به ما مهلت بده تا فشار گرما كمتر شود... سپس با لحنى پرخاشگرانه فرمود: اى مرد نمايانى كه اثرى از مردانگى در شما (فكر و روحتان) نيست با شما هستم شمائى كه همچون پرده نشينان و عروسان تازه به حجله رفته كه براى هر چيزى منتظر كمك هستند، به خدا قسم با سرپيچى و نافرمانيهايتان فكر و نقشه ام را تباه ساختيد.

كسى كه فرمانش را نمى برند چه مى تواند بكند، سه بار اين جمله را تكرار كرد، در اين هنگام مردى به همراه برادرش برخاست و عرض كرد: يا على عليه السلام من و اين برادرم چنانچه كه خداوند از قول موسى بازگو نموده رب انى لا املك الا نفسى و اخى؛ پروردگارا هر آينه من مالك نيستم مگر نفس خود و برادرم را (755)

به خدا قسم هر چه فرمان دهى اجرا خواهيم كرد اگر چه مجبور باشيم از ميان شعله هاى سوزان آتش چوب درخت غضا و بر روى خارهاى جانگزاى قتاد (درخت پر تيغى است) بگذريم؛ حضرت براى آنها دعاى خير كرد و آنگاه فرمود: به كجا خواهيد رسيد از آنچه من خواسته ام و آنگاه از جايگاه خود پايين آمد. (756)

## 637- دستور حكومتى به فرماندار بصره

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام در نامه اى به زياد بن ابيه كه سمت جانشينى عبدالله بن عباس را به عنوان حاكم بصره بر عهده داشت ديدگاه يك مدير را در مسائل اقتصادى كشور گوشزد مى كند و مى فرمايد: فدع الاسراف مقتصد او اذكر فى اليوم غدا و امسك من المال بقدر ضرورتك و قدم الفضل ليوم حاجتك (757)؛ زياده روى را واگذار و تعادل و ميانه روى در مسائل اقتصادى را پيشه خود ساز، از همين امروز به فكر فردا باش و از امكانات خود به مقدار ضرورت استفاده كن و پس انداز افزوده را با برنامه اى منظم به خاطر روز نيازمندى دنيا و آخرتت به آينده اختصاص بده.

## 638- على عليه‌السلام در كربلا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام در سفرى چون به زمين كربلا رسيد نگاهى به زمين كربلا نمود و فرمود:

مناخ ركاب مصارع عشاق شهداء لا يسبقهم من كان من قبلهم و لا يلحقهم من بعدهم؛ (در اين سرزمين، محل خواب گاهى مى شود از سوارانى؛ و محل كشتارى از عاشقين؛ و در اين زمين شهيدانى مى باشند كه گذشتگان از آنان پيشى ندارند و آيندگان هم به مقام اين شهداى كربلا نمى رسند. (758)

## 639- توصيف مرگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسين عليه‌السلام فرمود: روزى شخصى به اميرالمؤمنين على عليه‌السلام عرض كرد: يا على عليه‌السلام مرگ را برايم وصف كن. حضرت فرمود: با مرد آگاهى روبرو شده ايد، مرگ يكى از سه امرى است كه بر آدمى وارد مى شود؛ يا نويد و بشارت به نعمتهاى جاودان است و يا خبرى است به عذاب هميشگى و يا اندوهگين نمودن و ترسانيدن است، كار شخص محتضر مبهم يم باشد زيرا نمى داند جزو كداميك از اين سه گروه خواهد بود؛ اما انسانى كه دوستدار و مطيع ما باشد به نعمتهاى جاودان نويد داده شده و دشمنانى كه با ما سر ستيز دارند عذاب ابدى در پيش خواهند داشت و اما آن كس كه وضعش معلوم نيست و نمى داند سرانجامش چه خواهد شد؛ مؤمنى است كه به زيان خود زياده روى نموده و مشخص نيست سرانجامش به كجا خواهيد كشيد خبر مبهم و ترسناكى به او مى رسد ولى خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر نخواهد كرد و به شفاعت ما؛ او را از جهنم بيرون مى آورد پس كار نيك انجام دهيد و خدا را اطاعت كنيد مطمئن نباشيد و سزاى گناه را از طرف خدا ناچيز نشماريد زيرا شفاعت شامل حال مسرفين نخواهد شد مگر بعد از سيصد هزار سال. (759)

## 640- مرد، مردان عالم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عوانه مى گويد: وقتى لشگريان حضرت على عليه‌السلام در جنگ جمل سياه گمراه عايشه را شكست داده و جنگ به پايان رسيد. حضرت على عليه‌السلام به عايشه فرمود: اى حميرا، كار خدا را با خود چگونه ديدى؟ عايشه جواب داد: يا على عليه‌السلام اكنون كه بر ما تسلط يافتى (در اسارت تو هستم) يعنى: جوانمردى و نما و مرا ببخش! (760)

## 641- هلاكت ظالم، حتمى است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يكى از جنگ هاى، يكى از شجاعان دشمن، يكى از افراد بنى هاشم را به جنگ با خود دعوت كرد، ولى او پاسخ مثبت نداد. حضرت على عليه‌السلام به او فرمود: چرا از پيكار با او خوددارى مى كنى؟! او جواب داد: اين شخص (اشاره به قهرمان دشمن) از يكه سواران دلير عرب است، ترس از آن دارم كه بر من پيروز گردد. امام على عليه‌السلام فرمود: او به حساب اينكه در سپاه دشمن است بر تو ظلم كرده است، اگر با او نبرد كنى، بر او پيروز خواهش شد، بدانكه اگر كوهى به كوه ديگر ظلم كند، ظلم كننده مغلوب شده و به هلاكت مى رسد. (761)

## 642- فرياد رس خليفه!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: وقتى كه عثمان به علت كردار وى (كه بر خلاف سيره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود) توسط مردم در محاصره قرار گرفت، او براى على بن ابيطالب عليه‌السلام چنين نوشت: اما بعد؛

به يقين، آب از قله كوهى، كه نبايد آب آن را فرا گيرد، گذشته (يعنى آب از سرگذشت و كارد به استخوان رسيده) و تنگ شتر به نزديك پستانش رسيده (تنگ شتر از زير شكم به نزديك پستان رسيد يعنى، كار از كار گذشته و قابل تغيير و اصلاح نيست) و كار من از حد بيرون شده است و در من كسى طمع كرده كه چيزى مانع آن نيست پس اگر تو خورنده اى، بهترين خورنده باش، و گرنه مرا درياب كه پاره پاره مى گردم. (762)

## 643- گوش شنوا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از جنگ جمل على عليه‌السلام سوار بر اسب خود شد و در ميان صفوف كشته ها حركت مى كرد تا اينكه به جنازه كعب بن سورة رسيد او قاضى بصره بود و اين مقام را به او عمر داده بود، كعب در ميان اهل بصره در زمان عمر و عثمان به قضاوت مى پرداخت. چون فتنه اهل جمل در بصره بر عليه اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر پا شد قرآنى بر گردن خود حمايل نمود و با تمام فرزندان و اهل خانواده خود براى جنگ با آن حضرت خارج شد كه همگى آنها نيز كشته شدند. چون حضرت على عليه‌السلام جنازه كعب را ديد كه در بين كشتگان افتاده بود در آنجا درنگ كرد و فرمود: كعب را بنشانيد، كعب را بين دو مرد نشاندند. حضرت فرمود: اى كعب بن سورة (قد و جدت ما وعدنى ربى حقا فهل وجدت ما وعد ربك حقا؟) آنچه را كه پروردگارت را به حق يافتى؟ و سپس فرمود: كعب را بخوابانيد و كمى حضرت حركت كرد تا رسيد به طلحة بن عبدالله كه آن هم در ميان كشتگان افتاده بود حضرت فرمود: او را بنشانيد؛ نشاندند آنگاه همان خطاب را عينا به طلحه و سپس فرمود: طلحه را بخوابانيد. يكى از اصحاب به آن حضرت گفت: اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام در گفتار شما با اين دو مرد كشته شده آنها كلامى نمى شنوند چه فائده اى بوده؟ حضرت فرمود: اى مرد سوگند به خدا آنها كلام مرا شنيدند و همانطورى كه اهل قليب (چاه بدر) كلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيدند. (763)

## 644- صورت برزخى وصى موسى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از عباية بن ربعى اسدى روايت شده كه گفت: بر اميرالمؤمنين عليه‌السلام وارد شدم و ديدم كه در نزد آن حضرت مردى با صورتى شكسته و لباس ژنده نشسته و حضرت با او مشغول گفتگو بودند چون آن مرد برخاست و رفت؛ عرض كردم: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين مرد كه بود فرمود: يوشع بن نون وصى حضرت موسى عليه‌السلام (764).

## 645- علم داشتى ولى...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از شكست اصحاب جمل؛ در ميان كشتگان عبور مى كرد تا اينكه به كشته كعب بن سورة قاضى شهر بصره رسيد آنگاه دستور داد او را بنشانند، حضرت به او فرمود: اى واى بر تو؛ اى كعب علم و دانش داشتى ولى براى تو سودى نداشت و شيطان تو را گمراه كرد و به آتش دوزخ فرستاد. (765)

## 646- بيعت شكنان جمل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مروان كه پس از قتل عثمان با على عليه‌السلام بيعت كرده بود در جنگ جمله به اسارت لشكريان حضرت امير عليه‌السلام در آمد. حسنين عليهم‌السلام به على عليه‌السلام گفتند: كه او با شما مى خواهد بيعت كند حضرت فرمود: مگر بعد از قتل عثمان با من بيعت نكرد؟ مرا به بيعت او نيازى نيست كه پيمان شكن است و غدار - با دستى چون دست جهود - (766) بلاذرى از مروان نقل كرده كه بعد از جمل به امام على عليه‌السلام گفت: من جز آنكه مجبورم كنى با تو بيعت نمى كنم. (767)

با اين وضع امام به عكس خلفاى قبل و بعد از خود كسى را بر بيعت با خود مجبور نكرد لذا عدى بن حاتم نيز نزد معاويه گفت: كه على عليه‌السلام هيچ كسى را بر بيعت با خود مجبور نكرد. (768)

## 647- دوست با وفا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از پيروان على عليه‌السلام در اثر غفلتى دزدى كرد و آن حضرت هم فورا حد الهى را در حق وى جارى كرد و دست او را قطع نمود وى بدون احساس نگرانى؛ دست قطع شده خود را بدست چپ خود گرفت و حركت كرد در بين راه ابن الكواء (يكى از خوارج) با اينكه مى دانست دست او را على عليه‌السلام قطع كرده؛ خواست از اين جريان بر ضد آن حضرت بهره بردارى كند، از اين رو جلو آمده با يك لحن دلسوزانه اى گفت: بيچاره كى دست تو را اينطور قطع كرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن كواء با قيافه اى گشاده و بيان جدى گفت: دست مرا قطع كرد بهترين اوصياء پيغمبر عليه‌السلام پيشواى سفيد رويان؛ اختيار دار مؤمنين؛ على بن ابيطالب عليه‌السلام پيشواى هدايت... پيشى گيرنده به بهشت پر نعمت رزم كننده با شجاعان كفر و ستم؛ انتقام گيرنده از خودسران؛ زكات دهنده... راهنماى به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مكى؛ بزرگوار وفادار...

ابن كوا از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: واى بر تو، او دست تو را قطع كرده تو در عوض اين طور از او تعريف و تمجيد مى نمايى؟ وى در جواب او گفت: چطور از او تمجيد نكنم در صورتى كه دوستى آن حضرت با خون و گوشت من آميخته شده و اضافه كرد على عليه‌السلام نبريد دستم را مگر براى حقى كه خداوند قرار داده بود. (769)

## 648- همراه فقيران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

احمد بن حنبل در مسند از طبايع ابن رفيع نقل مى كند كه مى گفت: روزى نزد حضرت امير عليه‌السلام بودم ديدم كيسه اى براى حضرت آوردند، در آن كيسه بسته و مهر شده بود. وقتى حضرت كيسه را باز كرد، ديدم داخل آن قطعات خشك نان است كه حضرت با آب آنها را نرم مى نمود از حضرت سئوال كردم: كه يا على عليه‌السلام دليل مهر كردن كيسه اى كه چنين خوراكى مختصرى دارد چيست؟ حضرت با لبخندى فرمود: مهرش مى كنم چون بچه هايم سعى مى كنند جاى اين نوع نان؛ نرم و چرپ بگذارند، ابن ابى رفيع مى گويد: پرسيدم: يا على عليه‌السلام خداوند شما را مانع شده است كه غذاى بهترى ميل نمائيد؟ حضرت جواب داد: نه؛ ولى مى خواهيم غذايى داشته باشيم كه فقيرترين مردم حكومت در قلمرو من بتوانند لااقل روزى يكبار در زندگى فراهم كنند؛ من زمانى وضع غذاى خود را بهبود مى بخشم كه معيار زندگى آنها را بهتر كرده باشم من مى خواهم مثل آنها زندگى كنم.

## 649- جاهلان احمق و مظلوميت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى از پاى منبر على عليه‌السلام برخاست و به اميرالمؤمنين عليه‌السلام در مورد حكميت در جنگ صفين اعتراض كرد. حضرت جواب او را اين چنين داد: سوگند به خداى كه من در آن وقتى كه شما را به ادامه كارزار، كه بر شما ناگوار و ناپسند بود امر كردم... وليكن با كمك چه گروهى اين كار (ادامه جنگ) را مى كردم؟ و در اين كارزار به چه كسانى التجا مى بردم؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم كه شما بوديد؟ (كه شما هم فرمان مرا نمى برديد و تنهايم گذارديد) من مى خواهم با شما و به كمك شما درمان و معالجه نمايم در حالى كه خود شما درد من هستيد، عينا مانند كسى كه مى خواهد خارى را از بدن خود با خار ديگرى در آورد... پس من چگونه مى توانم با شما كه درد من هستيد دردم را معالجه كنم.... بار پروردگارا! طبيبان و حاذقان، معالجه امراض از مداواى اين درد جانكاه عاجز شدند. (770)

## 650- خليفه و حاكم مظلوم!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوعون مى گويد: زنى از طايفه بنى عبس در حالى كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمد و گفت: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام سه چيزند كه دلها را در اضطراب انداخته و آنها را در غم فرو برده است؛ حضرت فرمودند: آنها چيستند؟

زن گفت: رضايت دادن و تسليم شدن تو در امر حكميت، و اختيار كردن تو؛ پستى و زبونى را، و فرياد و جزع بر آوردن؛ تو در مواقع ابتلائات و حوادث.

حضرت فرمود: اى واى بر تو، تو زن هستى و برو در خانه خود بنشين و به كار خود مشغول باش (تو را با اين مسائل چه كار) زن گفت: سوگند به خدا هيچ نشستى نيست مگر در سايه شمشيرها. (771)

## 651- خبر شهادت در خارج از كوفه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: هشام بن عبدالملك از پدرم (امام باقر عليه‌السلام پرسيد: يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من خبر دهيد كه در آن شبى كه على عليه‌السلام كشته شد؛ مردم دور دست از شهر كوفه كه على عليه‌السلام در آن بود چگونه كشته شدن او را فهميدند؟ و علامت كشته شدن على عليه‌السلام براى مردم چه بود؟ آيا علامتى در كشته شدن او بود؟ پدرم به هشام فرمود: در آن شبى كه على عليه‌السلام به شهادت رسيد هيچ سنگى را از روى زمينى بر نمى داشتند مگر آنكه در زير آن خون تازه يافت مى شد تا هنگامى كه فجر طلوع كرد و صبح صادق ظاهر شد و نيز همين طور بود شبى كه هارون برادر موسى مفقود الاثر شد و همچنين شبى كه يوشع بن نون كشته شد و نيز شبى كه در آن عيسى بن مريم به آسمان برده شد و هم چنين شبى كه در آن حسين عليه‌السلام كشته شد. (772)

## 652- اشعار جانسوز على عليه‌السلام در سوگ عمار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عمار ياسر يكى از سران و اعضاى مركزى سازمان شرطة الخميس بود، او از ياران مخصوص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام بود و هرگز در كورانهاى عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بعد از آن، نلغزند و به سوى چپ و راست نرفت و چون كوهى استوار در خط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام ماند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره عمار فرمود: ايمان سراپاى عمار را گرفته و با گشوت بدنش آميخته شده است. و روزى به او فرمود: (ستقتلك الفئة الباغية و آخر زادك ضياح من لبن. پس از چند سالى گروه متجاوز (سپاه معاويه) ترا مى كشند و آخرين غذاى تو در دنيا، شير مخلوط با آب است. )

عمار ياسر در زمان خلاف على عليه‌السلام از سرداران سپاه آخ حضرت در جنگ جمل و صفين به حساب مى آمد بود، او جنگ صفين 94 سال داشت، اما او با اين سن و سال چون قهرمان جوان با دشمن مى جنگيد. حبه عرنى گويد: عمار در همان روز شهادتش (چند لحظه قبل از شهادت) به جمعى از ياران گفت: آخرين روزى دنيوى مرا بدهيد آنگاه براى او مقدارى شير مخلوط به آب آوردند، از آن نوشيد و سپس گفت: امروز با دوستم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حزبش ملاقات خواهم كرد ( و الله لو ضربانو حتى بلغونا سعفات هجر لعلمت اننا على الحق؛ سوگند به خدا اگر دشمنان ما را آنچنان ضربه بزنند كه همچون شاخه هاى خشك نخل خرماى سرزمين هجر بريده بريده شويم در عين حال يقين دارم كه ما بر حق هستيم. )

اين مرد بزرگ در يكى از روزهاى جنگ به ميدان شتافت و با دشمن جنگيد، سرانجام براثر ضربه نيزه يكى از دشمنان از پشت اسب به زمين افتاد و به شهادت رسيد. شب فرا رسيد، على عليه‌السلام در كنار كشته ها مى گشت، چشمش به پيگر به خون طپيده عمار افتاد منقلب شد و قطرات اشك از ديدگانش جارى گشت در كنار پيكرش نشست، سر عمار را به بالين گرفت و با قلبى آكنده از اندوه و چشمى پر از اشك، اين اشك را در سوك عمار خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابا موت كم هذا التفرق و عنوة |  | فلست تبقى لى خليل خليل |
| الا ايها الموت الذى لست تاركى |  | ارحنى فقد افنيت كل خليل |
| اراك بصيرا بالذين احبهم |  | كانك تمضى نحوهم بدليل |

يعنى: اى مرگ كه قطعا سراغ من نيز مى آيى مرا راحت كن كه همه دوستانم را از دستم گرفتى، تو را نسبت به اين دوستانم تيز بين مى بينم، كه گويى چراغ بدست، دنبال آنها مى گردى، و به روايتى فرمود: كسى كه خبر شهادت عمار را بشنود و متاءثر نگردد بهره هاى از اسلام ندارد.

به اين ترتيب مى بينم حضرت على عليه‌السلام نسبت به دوستان مخلص و با وفايش اظهار محبت مى كرد و صميمانه به آنها درود مى فرستاد.

## 653- جمجمه اى حرف زد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام براى سركوبى سپاه معاويه سپاه مجهزى آماده ساخت اين سپاه در نخيله كه لشكرگاه سپاه على عليه‌السلام بود در آماده باش بسر مى برد امام على عليه‌السلام از كوفه بيرون آمد و رهسپار قرارگاه نخيله شد و براى آنان سخنرانى نمود، آنگاه سپاه مجهز على عليه‌السلام به فرماندهى خود آن حضرت به سوى صفين حركت كردند در مسير راه به مداين (773) رسيدند در اين هنگام، آنان ويرانه هاى كاخها و تالارها را مشاهده كردند على عليه‌السلام جمجمه پوسيده اى را در خرابه اى ديد به يكى از اصحاب خود فرمود: آن را بر دارد و به همراه من بيا، على عليه‌السلام به ايوان معروف كاخ مداين آمد و در آن نشست و طشت آبى طلبيد و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در ميان طشت بگذارد. او اين كار را كرد، على عليه‌السلام خطاب به جمجمه فرمود: اى جمجمه تو را سوگند مى دهم بگو من كيستم و تو كيستى؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو اميرمؤمنان عليه‌السلام و سيد اوصيا و پيشواى پرهيزكاران هستى ولى من بنده خدا و فرزند كنيز خدا كسرى انوشيروان هستم. على عليه‌السلام به او فرمود: حالت چطور است؟ او گفتارى گفت كه خلاصه آن اين است:

من نسبت به زيردستان مهربان بودم ولى در آيين مجوس بسر مى بردم.. اينك از بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ مى باشم اما به خاطر اينكه با رعيت مدارا مى كردم از آتش دوزخ در امان هستم، و احسر تا اگر من ايمان مى آوردم، با تو بودم اى سرور خاندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اى اميرمؤمنان عليه‌السلام .

سخنان او بقدرى جانسوز بود كه همه حاضران صدا را به گريه بلند كردند. (774)

## 654- على عليه‌السلام در آخرين لحظات

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: پس از ضربت خوردن اميرالمؤمنين عليه‌السلام به خدمتش مشرف شدم و خود را روى پاهاى مبارك آن حضرت انداختم و گريه مى كردم حضرت فرمود: اى اصبغ برخيز براى چه گريه مى كنى؟ من راه بهشت در پيش دارم عرض كردم مى دانم تو عاشق لقاى خدا هستى و راه بهشت در پيش دارى من بر فقدان و مهاجرت تو گريه مى كنم من بر خود مى نالم. (775)

## 655- مرگ مى آيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

خبر مرگ يكى از اصحاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام به آن حضرت رسيد و پس از آن خبر ديگرى رسيد كه آن مرد نمرده است. حضرت نامه اى براى او نوشت:... خبرى از ناحيه تو براى ما آمد كه موجب تشويش و فزع و جزع برادران تو شد پس از آن، خبر ديگرى آمد و خبر اول را تكذيب نمود و اين خبر موجب سرور و روشنى چشم ما شد، ليكن اين سرور و فرح سريع الانقطاع است و بزودى تصديق خبر اول به تو خواهد رسيد، پس تو مانند كسى هستى كه مرگ را چشيده باشد و سپس زنده شده باشد؟ بدان كه شب و روز با نهايت سعى و جد مى كوشند كه عمرها را كوتاه كنند، و اموال را فانى و خراب بنمايند و اجلها را در نوريده و آخرين نقطه آنرا برسانند. (776)

## 656- اندكى بود از بسيار!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام به حارث فرمود: اى حارث بشارت مى دهم ترا كه مرا در هنگام مرگ و در هنگام عبور از پل جهنم و در كنار حوض كوثر در وقت مقاسمه بشناسى... سپس على عليه‌السلام دست حارث را در دست خود گرفت و گفت: اى حارث، روزى من از آزار و حسادت قريش و منافقان اين امت بر من، خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكايت كردم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مرا گرفت و در دست خود قرار داد همين طورى كه من دست تو را در دست خود گذارده ام آنگاه فرمود: چون قيامت بر پا گردد من دست به دامان عصمت پروردگار خواهم زد و تو اى على عليه‌السلام دست به دامان من مى زنى و ذريه و اولاد تو دست به دامان تو مى زنند و شيعيان شما دست به دامان شما مى زنند بگو ببينم در آن حال؛ خدا با پيغمبر چه معامله اى خواهد كرد؟ و پيغمبرش با وصى خود چه معامله خواهد كرد؟ اى حارث اين را كه گفتم بگير؛ و به دل خود بسپار، اندكى بود از بسيار؛ آن وقت حضرت سه مرتبه فرمود: تو يگانه و متحد هستى با هر كسى كه او را دوست دارى (هر كه را دوست داشته باشى با آن محشور مى گردى) و براى توست تمامى اعمالى كه اكتساب كردى، چون حارث اين سخنان را شنيد از جاى خود برخاست و حركت كرد و چنان مست و مدهوش كلام حضرت بود كه ردايش به روى زمين كشيده مى شد و مى رفت و با خود مى گفت: پس از استماع اين كلمات من ديگر باك ندارم كه مرگ به سوى من آيد يا من به سوى مرگ بروم. (777)

## 657- نفرين امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از جنگ هايى كه بين مسلمانان در زمان حكومت على عليه‌السلام رخ داد جنگ تحميلى و افزون طلبى، طلحه و زبير (دو نفر از سران اسلام) و عايشه بود كه بهانه آنها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با اينكه طبق شواهد تاريخى آنها خود از عوامل مؤ ثر تحريك كننده در قتل عثمان بوده اند، اين جنگ در سال 36 هجرى در بصره واقع شد كه منجر به شهادت 5000 نفر از سپاه على عليه‌السلام و سيزده هزار نفر از سپاه عايشه گرديد. (778)

طلحه و زبير با شكستن بيعت خود با على عليه‌السلام جلودار جبهه ناكثين بودند على عليه‌السلام از اين دو نفر دلى پر رنج و غم داشت چرا كه عامل فتنه شديد بين مسلمين شدند. على عليه‌السلام در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آنها را نفرين كرد و عرض كرد: خدايا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگير و شر زبير را آنگونه كه مى خواهى از سر من كوتاه كن، در جنگ جمل هنگامى كه سپاه جمل متلاشى شد مروان كه از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز ديگر ممكن نيست خون عثمان را از طلحه مطالبه كنيم هماندم او را مورد تير قرار داد تير به رگ ساق پاى طلحه خورد و خون مثل فواره جارى شد طلحه از غلام خود كمك خواست غلامش او را سوار قاطرى كرد و به غلام خود گفت: اين خونريزى مرا مى كشد جاى مناسبى يافتى مرا پياده كن. سرانجام غلام او را به خانه اى خانه هاى بصره برود و او همانجا جان سپرد، به اين ترتيب خود او به عنوان خونخواهى عثمان با سپاه على عليه‌السلام مى جنگيد توسط مروان كه از سران لشكرش بود به خاطر همين عنوان ترور شد و به هلاكت رسيد، اما زبير در قبل از شروع جنگ، نصايح على عليه‌السلام باعث شد كه زبير با يادآوردن حديثى كه على عليه‌السلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى او نقل كرد از صف دشمنان على عليه‌السلام خارج شد با اينكه وظيفه او اين بود كه از امام وقت خود يعنى على عليه‌السلام حمايت كند ولى كلا از ميدان جنگ كنار كشيد و به سوى بيابانى كه معروف به وادى السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود كه شخصى بنام عمروبن جرموز بطور ناگهانى بر او حمله كرد و او را كشت و او نيز كه آتش افروز جنگ جمل بود در 75 سالگى اين گونه به هلاكت رسيد ابن جرموز شمشير و انگشتر زبير را به حضور على عليه‌السلام آورد وقتى چشم على عليه‌السلام به شمشير زبير افتاد فرمود: ( سيف طال ما جلى الكرب عن وجه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (779) اين شمشير چه بسيار اندوهى را كه چهره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر طرف ساخت. )

## 658- على عليه‌السلام و تكلم با ارواح

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حبه عرنى مى گويد: من با اميرالمؤمنين عليه‌السلام به سوى پشت كوفه از آن خارج شديم حضرت در وادى السلام توقف كرد و مثل اينكه با اقوامى گفتگو داشت من به متابعت از قيام او ايستادم تا خسته شدم. سپس نشستم به قدرى كه ملول شدم و پس از آن ايستادم به قدرى كه همانند مرتبه اول خسته شدم و باز نشستم به قدرى كه ملول شدم. سپس ايستادم و رداى خود را جمع كردم و عرض كردم: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام من از طول اين قيام بر شما شفقت آوردم آخر يك قدرى استراحت نمائيد، سپس ردا را به روى زمين انداختم تا آن حضرت به روى آن بنشيند، حضرت فرمود: اى حبه اين قيام و وقوف نبود مگر تكلم با مؤمنى و يا مؤ انست با او، عرض كردم: اى اميرمؤمنان آيا مردگان هم تكلم و مؤ انست دارند؟ فرمود: بلى اگر پرده از جلوى ديدگان تو برداشته شود آنها را مى بينى كه حلقه حلقه نشسته و گفتگو مى كنند، عرض كردم: آيا آنها اجسامى هستند يا ارواحى؟ حضرت فرمود: بلكه ارواح هستند و هيچ مؤمنى در زمين از زمين هاى دنيا نمى ميرد مگر آنكه به روح او گفته مى شود كه به وادى السلام ملحق شود و وادى السلام بقعه اى از بهشت عدن است. (780)

## 659- رسول خدا گفته...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از فضاله بن ابى فضاله روايت است (ابوفضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در ركاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام در جنگ صفين شهيد شد) كه روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام در كوفه مريض شد و من با پدرم به عيادت آن حضرت رفتيم پدرم به آن حضرت گفت: يا على عليه‌السلام علت توقف شما در كوفه در بين اعراب جهينه چيست؟ به سوى مدينه برويد كه اگر اجل شما فرا رسد اصحاب شما متصدى و مباشر تكفين و تغسيل تو گردند و بر تو نماز بخوانند حضرت فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با من عهد و ميثاق بسته كه از دنيا نروم مگر اينكه اينجا از خون خضاب گردد (يعنى محاسنش از خون سرش) (781)

## 660- زندگى خليفه مسلمين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى سفير روم به كوفه آمده بود (برنامه پذيرايى كسانى كه از خارج مى آمدند به عهده حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام بود يعنى تا مدتى كه براى كارشان مى ماندند مهمان امام حسن مجتبى عليه‌السلام بودند) وقتى كه امام حسن عليه‌السلام براى سفير روم سفره پهن كرد سفير روم با تأسف و ناراحتى و غصه گفت: من چيزى نمى خورم امام حسن عليه‌السلام فرمود: براى چه نمى خورى؟ گفت: آقا، فقيرى را ديدم الان ياد او افتادم دلم برايش سوخت نمى توانم چيزى بخورم. مگر اينكه شما از اين خوراك براى او نيز ببريد. اما حسن عليه‌السلام سوال كرد آن فقير كجاست و كيست؟ گفت: من شب به مسجد رفتم بعد از نمازم (از اينجا مى فهميم كه على عليه‌السلام وضعش با بقيه مردم يكى بوده به حدى كه براى ديگران قابل تشخيص نبوده كه اين على عليه‌السلام است) ديدم عربى مى خواست افطار كند سفره اى داشت باز كرد نان آرد جو را در دهان گذاشت، كوزه آب جلويش بود به من نيز تعارف كرد گفت تو هم بخور من ديدم نمى توانم اين خوراك را بخورم دلم برايش سوخت حالا اگر بشود از اين خوراك براى او نيز بفرستيد. صداى گريه امام حسن عليه‌السلام بلند شد و فرمود: او پدرم على عليه‌السلام است كه خليفه مسلمين است و اين است خوراك و غذايش. (782)

## 661- مرا موقع مرگ مى بينى!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث همدانى از اصحاب حضرت امير عليه‌السلام است او در اواخر عمر خود پير و خميده و مريض شده بود با زحمت زياد خود را خدمت على عليه‌السلام رساند و اظهار غصه و حسرت كرد كه از ديدار جمال حضرت بواسطه پيرى و دورى راه محروم است، حضرت فرمود: اى حارث (من يمت يرنى) در وقت مرگ، هر كس مى ميرد مرا مى بيند و مرا در صراط مى بينى، من بهشت و دوزخ را تقسيم مى كنم و بهشتيان را در بهشت دوزخيان را در جهنم جاى مى دهم و اگر دوستى از دوستانم در آتش باشد بيرونش مى آورم. (783)

## 662- عداوت اشعث و خانواده اش با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اشعث بن قيس يكى از دشمنان على عليه‌السلام بود او مردى است شرور و شر آفرين و يكى از سرداران كوفه، و رئيس قبيله بنى كنده او خواهر ابوبكر، ام فروه را كه نابينا بود را به ازدواج خود در آورد و به مناسبت دامادى با ابوبكر توانست سوء استفاده هاى زيادى كند در مورج الذهب است كه يكى از آن سه چيز كه ابوبكر در هنگام مرگ بر عدم انجام آنها اظهار تأسف مى نمود؛ گردن نزدن اشعث بن قيس بود. حضرت على عليه‌السلام به ناچار بر اساس نفوذ وى در كوفه او را در جنگ صفين رئيس بنى كنده نمود و با ده هزار لشكر كندى از جمله روساى لشكر صفين قرار داد در ابتداى جنگ با مالك اشتر آبى را كه معاويه بر روى سپاه على عليه‌السلام بسته بود پس گرفت اما وقتى قرآنها در پايان جنگ بر نيزه رفت از جمله افرادى بود كه نزد على عليه‌السلام آمد و گفت: بايد دست از جنگ بردارى او به همراه ده هزار نفر از لشكريان خود با شمشيرهاى كشيده به على عليه‌السلام گفت: يا على عليه‌السلام همين الان بايد دست از جنگ بردارى و گرنه با اين شمشيرها تو را قطعه قطعه مى كنيم.

حضرت فرمود: يك ساعت به من مهلت بدهيد، اينك لشكر ما نزديك خيمه معاويه رسيده. گفتند ابدا ممكن نيست بايد فورا مالك اشتر و قيس بن سعد را به نزد خود بخوانى... حضرت كسى را فرستاد نزد مالك و قيس و دستور داد كه فورا برگرديد آنها پيام دادند يا على عليه‌السلام يك ساعت به ما مهلت ده كه ما به خيمه معاويه رسيده ايم حضرت پيام داد كه ايا مى خواهيد على زنده بماند يا نه؟ پسر ملعون اشعث، بنام محمد كه از همان ام فروه نابينا بود با 4000 هزار تن سوار ماءمور شد تا در كربلا امام حسين عليه‌السلام را به شهادت برساند و دخترش جعده نيز امام حسن عليه‌السلام را با زهر مسموم نمود. (784)

## 663- قدر على عليه‌السلام را ندانستند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اشعث بن قيس اذن خواست تا وارد منزل على عليه‌السلام شود قنبر او را اذن نداد، او مشتى بر بينى قنبر كوفت و از بينى قنبر خون جارى شد، حضرت از منزل بيرون آمد و فرمود: مالى و لك يا اشعث؟ اى اشعث من با تو چه كرده ام كه چنين مى كنى؟ چرا اين طور مى كنى اى اشعث، سوگند به خدا كه اگر از پهلوى غلام ثقيف عبور كنى موهاى اسافل اعضاى بدن تو به لرزه در مى آيد، اشعث عرض كرد: يا على عليه‌السلام غلام ثقيف كيست؟ حضرت فرمود: غلامى است كه حكومت آنها را به دست مى گيرد و هيچ خانه اى در عرب باقى نمى ماند مگر آنكه ذلت و خوارى را در آن وارد مى سازد (منظور حضرت از غلام ثقيف همان حجاج بن يوسف ثقفى است كه در سال 75 به ولايت كوفه رسيد و بيست سال جنايت كرد و در سال 95 از دنيا رفت. ) (785)

## 664- صورت برزخى وصى عيسى عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قيس غلام على عليه‌السلام مى گويد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام نزديك كوه بود در صفين چون هنگام نماز مغرب فرا رسيد به مكانى دور دست رفته و در آنجا نداى اذان در داد و چون از اذان فارغ شد مردى به نزد او آمد و به كوه نزديك مى شد چون پيش آمد ديديم مردى است كه موهاى سر و صورتش سپيد و صورتى روشن دارد گفت: سلام خدا بر تو باد! اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام و رحمت خدا و بركات خدا بر تو باد، آفرين بر وصى خاتم النبيين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پيشواى پيشتازان سفيد رو، و نشانه دار بهشت.. اميرالمؤمنين ع گفت: و عليك السلام حال شما چطور است؟ آن مرد گفت: حالم خوب است و من در انتظار روح القدس هستم و به خاطر ندارم كسى در راه رضاى خداوند امتحانش از تو بزرگ تر و ثوابش از تو نيكوتر باشد... اى برادر من بر اين مشكلات و رنج هايى كه دست به گريبان هستى؛ پايدارى و استقامت داشته باشد تا آنكه حبيب را ملاقات نمايى...

سپس با دست خود اشاره به اهل شام كرد و گفت: اگر اين صورت هاى مسكين مى دانستند چه عذاب سخت و پاداش بدى براى آنها به جهت نبرد با تو معين گرديده است، البته دست از جنگ بر مى داشتند، سپس با دست خود اشاره به عراق نموده و گفت: اگر اين چهرهاى روشن مى دانستند كه چه پاداشى و اجر بزرگى به جهت اطاعت از فرمان تو براى آنها مهيا گرديده است، دوست مى داشتند كه بدن آنها را با قيچى هاى آهنى پاره پاره كنند... سپس گفت: والسلام عليك و رحمة الله و بركاته سلام و رحمت و بركات خدا بر تو باد، سلام خود را نمود آنگاه از نظرها نهان شد در اين حال عمار ياسر و ابوالهيثم و ابوايوب انصارى و عبادة بن صامت و خزيمه بن ثابت و هاشم مرقال و جماعتى ديگر از پيروان خاص اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه گفتار آن مرد را شنيده بودند برخاستند و عرض كردند: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام اين مرد كه بود؟ حضرت فرمود: اين مرد شمعون بن صفا، وصى حضرت عيسى عليه‌السلام بود كه خداوند او را فرستاده بود تا مرا در جنگ و نبرد با دشمنان خودش تأئید و تقويت نمايد آنگاه تمامى ياران عرض كردند: پدران ما و مادران ما فداى تو باد؛ سوگند به خدا چنان جنگى در ركاب تو خواهيم نمود كه در ركاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى نموديم... آنگاه على عليه‌السلام درباره آنها دعاى خير نمود... (786)

## 665- دستورات حكومتى به فرماندار آذربايجان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مولاى متقيان على عليه‌السلام در نامه اى كه به نماينده و فرماندار خود در آذربايجان بنام اشعث بن قيس چنين مى نويسد:

و ان عملك ليس لك بطعه و لكنه فى عنقك امانة و انت مسترعى لمن فوقك. ليس لك ان تفتات فى رعية، و لا تخاطر الا بوثيقة و فى يدلك مال من مال الله عزوجل و انت من خزانه حتى تسلمه الى و لعلى ان لا اكون شر و لا تك لك و السلام (787)

مديريت و حكمروايى براى تو طعمه نيست بلكه آن مسئوليت در گردن تو امانت است و كسى كه از تو بالاتر است از تو خواسته كه نگهبان آن باشى. و وظيفه ندارى كه در كار مردم به ميل و خواسته شخصى خود عمل كنى و يا بدون ملاك معتبر و فرمان قانونى، بكار بزرگى دست بزنى. و اموالى كه در دست تو است از آن خداوند مى باشد و تو خزانه دار هستى تا آنرا به من بسپارى و اميدوارم كه براى تو بدترين فرمانرواها نباشم والسلام.

## 666- نمونه اى از وصيت سياسى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت فاطمه به حضرت على عليه‌السلام وصيت نمود كه بعد از من با خواهرزاده ام امامه ازداوج كن زيرا او نسبت به فرزندانم مثل من با محبت است و از طرفى مردان نياز به زن دارند، لذا حضرت بعد از فاطمه زهرا عليها‌السلام با خواهر زاده حضرت زهرا عليها‌السلام امامه ازدواج كرد، امامه تا آخر عمر امام (حدود سى سال) همسر آن حضرت بود هنگامى كه اميرمؤمنان عليه‌السلام در بستر شهادت قرار گرفت امامه را به حضور طلبيد و به او چنين وصيت كرد: ترس آن دارم كه بعد از من اين طاغوت (اشاره به معاويه) از تو خواستگار كند اگر (بعد از من) نياز به ازدواج دارى پيشنهاد مى كنم كه با مغيرة بن نوفل (نوه عبدالمطلب) ازدواج كن مبادا با معاويه ازدواج كنى.

پس از شهادت امام، معاويه نامه اى براى مروان نوشت و به او دستور داد كه امامه را براى من خواستگارى كن و صد هزار دينار به او ببخش. مروان مطابق دستور از امامه براى معاويه خواستگارى كرد امام براى مغيرة بن نوفل پيام داد كه معاويه از من خواستگارى كرد. اگر تو به من مشتاق هستى اقدام كن مغيره پس از دريافت پيام، بى درنگ اقدام نمود و به حضور امام حسن مجتبى عليه‌السلام رفت و امامه را توسط آن حضرت خواستگارى كرد امام حسن عليه‌السلام خواستگارى او را پذيرفت و امامه را همسر او نمود.

## 667- ماجراى درخواست عقيل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عقيل سومين پسر ابوطالب بود كه در كودكى كور شد همين عامل باعث تهى دستى وى شده بود و به علاوه مردى عيال وار و در عين حال مرد گشاده دست و مهمان نوازى هم بود وقتى نوبت حكومت به اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيد او خوشنود شد زيرا چنين انديشيد كه در حكومت برادر خود از مال دنيا توانگر خواهد شد اين انديشه عقيل بواسطه درك دوران حكومت عثمان و حتى عمر و ابوبكر و اعطا بخشش بسيار زياد آنها به دوستان و اقوام خود بود.

لذا به طمع دريافت سهمى بيشتر از ديگران با كودكان خود به حضور على عليه‌السلام شرفياب شد و از حضرت درخواست يك صاع گندم افزونتر از ديگران به او بدهد. على عليه‌السلام در آنجا آهن پاره اى را به آتش سرخ كرده و بر خلاف انتظار عقيل در مقابل تمنا و درخواست عقيل آهن گداخته را جلو برد و فرمود: اى عقيل اينست عطاى تو، عقيل دستش را دراز كرد تا عطاى على عليه‌السلام را بگيرد از سوزش آهن تفتيده چنان فرياد كشيد كه بيم آن مى رفت قالب تهى كند. اميرالمؤمنين عليه‌السلام درباره اين ماجرا خطابه اى ايراد فرموده كه ترجمه مختصرى از آن؛ از نهج البلاغه برگرفته و مى آوريم:

بخدا اگر بستر آسايش من بر خارهاى جانگزاى بيابان گذاشته شود اگر دست و پايم را در پيچ و خم زنجير بپيچند و مرا به خار و خس صحرا بسته بكشانند بيشتر دوست مى دارم تا روز رستاخيز در پيشگاه عدالت الهى در صف ستمكاران قرار گيرم...

سرانجام به گودال گور فرو خواهيم غلطيد... با چنين عاقبت كجا سزاوار است كه پيشه ى ستم به پيش گيريم...

او چنين پنداشته بود كه دين مرا خواهد ربود و زمام مرا به مشت خواهد گرفت و در اين هنگام آهن پاره اى را در دل آتش به رنگ آتش در آوردم و آن فلز تفتيده را به مشتش گذاشتم چنان فرياد كشيد كه پنداشتم هم اكنون سراپا شعله ور خواهد شد، اما من در پاسخ اين فرياد دردناك گفتم: در عزاى تو بنالند عقيل، تو از اين پاره ى آهن كه با دست آدميزاده اى ببازيچه داغ شده مى خروشى و من بر آتشى كه غصب الهى به لهيبش در آورده بردبار بمانم... (788)

## 668- ابوالفضل عباس در جنگ صفين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت عباس عليه‌السلام در زمان جنگ صفين كه بين سپاه على عليه‌السلام با سپاه معاويه رخ داده حدود چهارده سال سن داشت، ولى قد رشيد او را هر كس مى ديد چنين تصور مى كرد كه هيجده يا بيست سال دارد. در يكى از روزهاى جنگ از پدر اجازه گرفت تا به ميدان جنگ دشمن برود، امام على عليه‌السلام نقابى بر روى او افكند و او به عنوان يك رزمنده ناشناس به ميدان تاخت سپاه شام از حركتهاى پر صلابت او دريافت كه جوانى شجاع، پرجراءت و قوى دل به ميدان آمده است، مشاورين نظامى معاويه به مشورت پرداختند تا همآورد رشيدى را به ميدان بفرستند، ولى رعب و وحشت عجيبى كه بر آنها چيره شده بود، نتوانستند تصميم بگيرند، سرانجام معاويه يكى از شجاعان لشگرش بنام ابن شعثاء را كه مى گرفتند جراءت آن را دارد كه با ده هزار جنگجوى سواره بجنگند، به حضور طلبيد و به او گفت: به ميدان اين جوان ناشناس برو و با او جنگ كن. ابن شعثاء گفت: اى امير، مردم مرا به عنوان قهرمان در برابر ده هزار جنگنجو مى شناسند، چگونه شايسته است كه مرا به جنگ با اين كودك روانه سازى؟ معاويه گفت: پس چه كنم؟ ابن شعثاء گفت: من هفت پسر دارم، يكى از آنها را به جنگ او مى فرستم تا او را بكشد، معاويه گفت: چنين كن. ابن اشعثاء يكى از فرزندانش را به ميدان او فرستاد، طولى نكشيد كه بدست آن جوان ناشناس كشته شد او فرزند دومش را فرستاد، باز بدست او كشته شد او فرزند سوم و چهارم تا هفتمش را فرستاد همه آنها بدست آن جوان ناشناس به هلاكت رسيدند. در اين هنگام خود ابن شعثاء به ميدان تاخت و فرياد زد: ايها الشاب قتلت جميع اولادى ولله لا تكلن اباك و امك اى جوان تو همه پسرانم را كشتى، سوگند به خدا قطعا پدر و مادرت را به عزايت مى نشانم.

او به جوان ناشناس حمله كرد، و بين آن دو چند ضربه رد و بدل شد، در اين هنگام آن جوان چنان ضربه بر بان شعثاء زد كه او را دو نصف كرد و به پسرانش ملحق ساخت، حاضران از شجاعت او تعجب كردند، در اين هنگام اميرمؤمنان فرياد زد اى فرزندم برگرد كه ترس دارم دشمنان تو را چشم زخم بزنند. او بازگشت، اميرالمؤمنين عليه‌السلام به استقبال او رفت و نقاب را از چهره اش رد كرد و بين دو چشمش را بوسيد، حاضران نگاه كردند ديدند قمر بنى هاشم حضرت عباس عليه‌السلام است.

فنظروا اليه هو قمر بنى هاشم العباس بن اميرالمؤمنين (789)

## 669- شيوه درست درست زندگى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از دوستان على عليه‌السلام بنام علاءبن زياد در بصره سكونت داشت روزى علاء بيمار گرديد اميرمؤمنان عليه‌السلام به عيادت او رفت حضرت وقتى خانه بزرگ و وسيع علاء را ديد فرمود: اين خانه با اين همه وسعت را در اين دنيا براى چه مى خواهى؟ با اينكه در آخرت به آن نيازمندتر هستى؟ آنگاه ادامه داد: آرى مگر اينكه با داشتن اين خانه بخواهى به وسيله آن به آخرت برسى مانند آنكه در اين خانه از مهمان پذيرايى كنى يا صله رحم نمايى يا اينكه حقوق واجب خود (مانند زكات) را از اين خانه خارج كرده و به اهلش برسانى.

فاذا انت قد لغت بها الاخره؛ كه در اين صورت با داشتن همين خانه هم به آخرت نائل شده اى.

علاء عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام از برادرم عاصم بن زياد پيش تو شكايت مى كنم. امام فرمود: براى چه مگر او چه كرده. علاء عرض كرد: عبائى ناچيز پوشيده و از دنيا كناره گرفته است. على عليه‌السلام فرمود: او را نزد من بياور. عاصم به حضور على عليه‌السلام آمد حضرت به او فرمود: تو دشمن جان خود شدى شيطان بر تو راه يافته و تو را صيد كرده است آيا به خانواده ات رحم نمى كنى تو خيال مى كنى خداوند كه زندگى طيب و خوب را بر تو حلال كرده دوست ندارد از آن بهره مند شوى؟ تو بى ارزشتر از آنى كه خداوند با تو چنين كند.

عاصم عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام ولى تو با اين لباس خشن و غذاى سخت و ناگوار به سر مى برى و من از تو پيروى مى كنم. امام فرمود: من مثل تو نيستم بلكه خداوند متعال بر پيشوايان عدل و حق واجب كرده است كه بر خود سخت گيرند و شيوه زندگيشان را هماهنگ با وضع زندگى طبقه ضعيف مردم قرار دهند تا فقر، فقير را از جا بدر نبرد و از صراط مستقيم خارج نگردد تا نادارى فقير موجب نافرمانى او از خدا نشود تنگدستى و فشار زندگى موجب آن نشود كه به فقيران سخت بگذرد. در اصول كافى آمده عاصم پس از شنيدن سخن امام عليه‌السلام بى درنگ آن را پذيرفت و عباى خشن و عزلت نشينى خود را كنار گذاشت. (790)

## 670- مطيع فرمان پدر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

درگيرى جنگ صفين بين سپاه معاويه و سپاه على عليه‌السلام همچنان روز بروز شديدتر ادامه داشت روزى امام على عليه‌السلام فرزند على عليه‌السلام فرزندش محمد حنفيه را طلبيد و فرمود: فرزندم امروز بر سپاه معاويه حمله كن، محمد چون شير به سمت راست سپاه معاويه حمله كرد و صف هاى فشرده دشمن را درهم شكست بسيارى از آنها را كشت و مجروح ساخت. سپس به حضور پدر بازگشت در حالى كه مجروح شده بود به پدر عرض كرد: (يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام العطش اى اميرالمؤمنين سخت تشنه ام. ) امام على عليه‌السلام ظرف آبى به او داد او آب را آشاميد و على عليه‌السلام بقيه آب را كه در ته ظرف باقى مانده بود به روى زره محمد ريخت و فرمود: پسرم اين بار به جانب چپ حمله كن. محمد به جانب چپ سپاه دشمن حمله كرد و ضربات سختى بر پيكر آنها وارد ساخت و برگشت محمد كه سخت تشنه شده بود نزد پدر فرياد زد: (الماء الماء آب آب) اميرمؤمنان عليه‌السلام ظرف آبى به او داد محمد آن را آشاميد. على عليه‌السلام بار ديگر ته مانده آب را بر روى زره محمد ريخت.

ابن عباس مى گويد: سوگند به خدا ديدم بر اثر جراحات بسيارى كه بر پيكر محمد وارد شده بود خون از ميان حلقه هاى زره او مى جوشيد اميرمؤمنان عليه‌السلام ساعتى به او مهلت داد. سپس فرمود فرزندم اين بار بر قلب لشكر دشمن حمله كن. محمد همچون آتشى كه در نيزار بيفتد بر قلب دشمن زد و از هر سو سپاه دشمن را مى كوبيد دست ها و سرهاى فراوانى از دشمن جدا شد. آنگاه عنان اسبش را به سوى پدر همسو كرد و نزد پدر آمد. آنقدر زخم بر بدنش رسيده بود كه بر اثر سوزش زخمها اشك از چشمانش سرازير بود. على عليه‌السلام از جاى برخاست و بين دو شم محمد را بوسيد و فرمود: پدرت فدايت شود امروز مرا شاد كردى و آنچه حق جهاد بود بجا آوردى اكنون بگو بدانم چرا گريه مى كنى؟ محمد از سوزش و درد بسيار شديد و طاقت فرساى زخم ها سخن به ميان آورد و در آن حال گفت: من چند بار به كام مگر رفتم دو برادرم حسن و حسين عليهم‌السلام به ميدان نيامدند؟ اميرمؤمنان عليه‌السلام دوباره بين چشمان محمد را بوسيد و فرمود: پسرم تو پسر من هستى ولى آنها پسر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا آنها را از كشته شدن حفظ نكنم؟ در اين هنگام محمد به راز موضوع پى برد و با كمال تواضع به پدر عرض كرد: اى پدر بزرگوارم خداوند مرا فداى شما و فداى دو برادرم گرداند و آنها را از هر گونه گزندى حفظ كند. (791)

## 671- مسجد ضرار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اميرالمؤمنين عليه‌السلام از نماز خواندن در پنج مسجد كه در كوفه است اصحاب خود را نهى فرمود. مسجد اشعث بن قيس كندى و مسجد جريربن عبدالله بجلى و مسجد سماك بن مخرمة و مسجد شبث بن ربعى (792) و مسجد تيم. امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر وقت امرالمؤمنين نگاهش به آن مسجد مى افتاد مى فرمود اين چهار ديوار تيم است و غرض حضرت اين بود كه قبيله تيم از يارى آن حضرت دست كشيده بودند و از كينه اى كه داشتند با آن حضرت نماز نمى خواندند (لذا اين چهار ديوارى را بعنوان مسجد ساخته بودند كه) خداى لعنت شان كند. (793)

## 672- كلماتى از من فراگيريد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به ياران خود فرمود: كلماتى از من فراگيريد كه اگر بر چهارپايان سوار شويد و در راه پيمايى و دستيابى به آن ها، چهارپايان خود را از پاى در آوريد مانند آن كلمات را نخواهيد يافت.

هان! كه هيچ كس جز به پروردگارش اميد نبندد و بجز از گناه خويش نهراسد و چون چيزى نداند از يادگيرى آن خجالت نكشد و چون چيزى از او سئوال شد كه نمى داند خجالت نكشد و بگويد خدا بهتر مى داند و بدانيد كه شكيبايى و صبر براى پيكره ايمان همچون سر است براى بدن و بدنى كه سر ندارد خيرى در او نيست. (794)

## 673- غرور و رياست طلبى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

طلحه و زبير پس از عثمان از نزديكترين افراد به على عليه‌السلام بودند آنها توقع داشتند كه امام على عليه‌السلام بيش از ديگران به آنها امتياز بدهد و با آنها در امور مشورت كند و در رياست بيت المال، آنها را بر ديگران مقدم بدارد. روزى آن ها نزد على عليه‌السلام آمدند و رسما از آن حضرت تقاضا كردند تا آنها را به فرماندارى بعضى از شهرها منصوب كند وقتى با جواب منفى على عليه‌السلام روبرو شدند توسط محمد بن طلحه اين پيام خشن را به آن حضرت رساندند، ما براى خلاف تو فداكاريهاى بسيار كرديم اكنون كه زمام امور به دست تو آمده راه استبداد را به پيش گرفته اى و افرادى مانند مالك اشتر را روى كار آورده اى و ما را عقب زده اى. امام على عليه‌السلام توسط همان محمد بن طلحه به آنها پاسخ داد كه: چه كنم تا شما خشنود شويد؟ آنها پس از دريافت پيام امام جواب دادند يكى از ما را فرماندار بصره كن و ديگرى را فرماندار كوفه. امام على عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند من در اينجا (مدينه) آنها را امين نمى دانم چگونه آنها را امين بر مردم در كوفه و بصره نمايم آن گاه امام به محمد بن طلحه فرمود: نزد طلحه و زبير برو و از قول من به آن ها بگو اى دو شيخ از خدا و پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به امتش بترسد و بر مسلمانان ظلم نكنيد... ليكن آنها بخاطر همان غرور ذاتى و انحراف دينى خود بر عليه حضرت به همراهى عايشه قيام كردند. (795)

## 674- دزدان طماع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عايشه در مكه بود طلحه و زبير با حكومت على عليه‌السلام مخالفت كردند و مى دانستند عايشه نيز مخالف على عليه‌السلام است لذا تصميم گرفتند به مكه دز نرد او رفته و مقدمات توطئه خود را فراهم سازند در لذا ظاهر نزد على عليه‌السلام آمدند و اجازه خواستند تا به قصد انجام عمره (حج مستحبى) به مكه بروند. امام به آنها فرمود: شما قصد عمره نداريد، آنها مكرر سوگند خوردند كه قصد خلافى ندارند و بر بيعت خود با امام استوار هستند. حضرت فرمود: پس بيعت خود را با من تجديد كنيد آنها بيعت خود را تجديد كردند، آنها در مكه بر ضد حكومت على عليه‌السلام افرادى را جمع كردند و به همراه عايشه به سوى بصره حركت كردند تا در آنجا شورش را شروع كنند در بين راه به يعلى بن منبه كه حدود چهار صد هزار دينار از يمن براى على عليه‌السلام مى برد برخورد كردند آنها پلوها را از او به زور گرفتند و آن پولها را صرف مخارج سپاه خود نمودند... آنان با جنگى كه به راه انداختند باعث كشته شدن 13 هزار نفر از سپاه خود و پنج هزار نفر از سپاه امام على عليه‌السلام شدند. (796)

## 675- نباء عظيم كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از علقمه روايت شده كه گفت: روز جنگ صفين مردى از لشكر شام با سلاح بيرون آمد و قرآن را حمايل خود كرده بود و به جاى رجز خواندن چنانكه مرسوم اعراب در جنگها مى باشد سوره نباء را خواند: عم يتسائلون عن النبا العظيم الذى هم فيه مختلفون

من خواستم پيش روم و با او به جنگ بپردازم. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: به جاى خود باش خود آن حضرت پيش رفت و به او گفت: اتعرف النباء العظيم هم فيه مختلفون؟ آيا آن خبر بزرگ را كه در او اختلاف كردند مى شناسى؟ گفت: نه حضرت فرمود: والله انى انا النباء العظيم فى اختلفتم و على ولايتى تنازعتم...؛ منم ان نباء عظيم و خبر بزرگ كه در من اختلاف كرديد و در ولايت من نزاع نموديد و از ولايت من برگشته و منحرف شديد پس از آنكه آن را پذيرفته بوديد و به ظلم و ستم از آن برگشتيد و هلاك شديد... پس از آن حضرت با شمشير سر و يك دستش را انداخت آنگاه برگشت و اين شعر را مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايى الله الا ان صفين دارنا |  | و داركم ما لاح فى الافق كوكب |
| و حتى تموتوا او نموت و مالنا |  | ولاكم عن حومة الحرب مهرب |

خداوند نخواست كه صفين منزل ما و شما نباشد مادامى كه ستاره بر افق مى درخشد تا وقتى كه شما بميريد يا ما و ما را از جايگاه جنگ اميد فرار نيست. (797)

## 676- اتصال معنوى شيعيان با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رميله يكى از شيعيان على عليه‌السلام است مى گويد: در كوفه چند روزى دچار تب و لرز شدم و نتوانستم در نماز اميرالمؤمنين على عليه‌السلام حاضر شوم. روز جمعه اى بود در خودم سبكى درد را ديدم گفتم چه بهتر غسل جمعه اى بكنم و بروم امروز نماز جمعه اى با على عليه‌السلام بخوانم. در مسجد كوفه آمدم نشسته بودم كه عى عليه‌السلام به منبر خطبه مى خواند ناگاه تب و لرز من مجدد شروع شد ولى خودم را گرفتم و كنترل كردم. حضرت از خطبه فارغ و بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز كسى را فرستاد دنبالم وقتى وارد منزل حضرت امير عليه‌السلام شدم. حضرت فرمود: رميله چه بود وقتى من روى منبر بودم چه چيزى عارضت شد ديدم كه به خود مى پيچيدى؟ عرض كردم يا على عليه‌السلام من مدتى تب و لرز داشتم امروز تبم كم شد؛ آمدم مسجد وقتى كه شما خطبه مى خوانديد تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت)... حضرت فرمود: اين تب و لرز از تو بمن هم سرايت كرد. رميله مى گويد: عرض كردم: يا على عليه‌السلام آنهايى كه در مسجدند اينطور است يا شامل افراد خارج هم مى شود در مورد آنها هم همينطور است؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب و عالم هر يك از شيعيان ما مبتلا به بشوند به ما هم اثر مى كند (798)

## 677- خبر از آينده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سليم بن قيس از ابن عباس در حديثى نقل مى كند: كه در ذى قار (محلى در نزديكى بصره) بر على عليه‌السلام وارد شد و آن حضرت برايش نامه اى بيرون آورد و فرمود: اى پسر عباس اين نامه ايست كه پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من ديكته كرد و من به دست خود نوشته ام، عرض كردم يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام آن را بخوان حضرت آن نامه را خواند و در آن نامه همه چيز از وقتى كه پيغمبر از دنيا رفته تا شهادت حسين بن على عليه‌السلام و كسى كه او را مى كشد و آنكه ياريش مى كند و اشخاصى كه همراه او شهيد مى شوند بود از جمله آنچه كه برايم خواند اين بود كه با خودش چه خواهند كرد فاطمه عليها‌السلام چگونه شهيد مى شود و حسن عليه‌السلام چطور در راه خدا كشته مى شود و چگونه مردم با وى خيانت و پيمان شكنى مى كنند سپس نامه را پيچيد و آن مطالبى كه از زمان شهادت حسين بن على عليه‌السلام تا روز قيامت واقع مى شود را نخواند و باقى ماند در آن مقدارى كه از نامه خواند خلافت ابوبكر و عمر و عثمان و اينكه هر يك از آنها كشته مى شوند و امر حكميت و خلافت معاويه و شيعيانى كه كشته مى شوند و حكومت يزيد، تا به شهادت حسين عليه‌السلام بود. (799)

## 678تصنيف هاى هرزه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روى على عليه‌السلام در كوفه جوانى را ديد كه به خواندن تصنيف هاى هرزه و آلوده سرگرم و دل خوش است امام عليه‌السلام به او گفت: با چه چيزهايى دفتر وجودت را پر مى كنى؟

لذا يكى از عهدهاى بوعلى سينا در رساله عهدش با خود اين بود كه رمان و قصه هاى باطل نخواند، حرفها و افسانه هاى باطل ذهن را كج و معوج مى كند و نفس را از درست انديشى و درست يابى عدول مى دهد و منحرف مى گرداند. (800)

لذا يكى از بزرگان گفت: فوت وقت نزد اصحاب حقيقت دشوارتر از سپردن جان است چرا كه سپردن جان به بريدن از مردمان است و فوت وقت به بريدن از حق (801) چنانچه حضر امير عليه‌السلام مى فرمايد: عمر كوتاهتر از آن است كه هر آنچه دانستنش نيكوست فراگيرى پس بياموز هر آنچه را كه ارزش و اهميتش بيشتر است.

## 679- على كشته شد و من زنده ام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عدى بن حاتم يكى از صحابه على عليه‌السلام است اين مرد در اواخر عمر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسلام آورد در زمان خلافت على عليه‌السلام در خدمت آن حضرت بود و سه پسرش بنام طريف طرفه و طارف در جنگ صفين كشته شدند. او بعد از شهادت عى عليه‌السلام و استقرار خلافت معاويه بر معاويه وارد شد. معاويه براى اينكه بتواند با يادآورى داغ فرزندان عدى او را وادار كند كه درباره على عليه‌السلام مطابق ميل معاويه حرفى بزند به او گفت: اين الطرفات؟ پسرانت چه شدند؟ عدى با كمال خونسردى گفت: قتلو بصفين بين يدى على بن ابى طالب عليه‌السلام ؛ در صفين پيشاپيش على عليه‌السلام شهيد شدند. معاويه گفت: ما انصفك ابن ابيطالب اذقدم بنيك و اخربنيه؛ على درباره تو انصاف را رعايت نكرده كه پسران ترا پيشاپيش جبهه فرستاد تا كشته شدند و پسران خود را در پشت جبهه نگه داشت تا زنده ماندند عدى گفت: بل انا ما انصفت عليا اذ قتل و بقيت بلكه من درباره على عليه‌السلام انصاف را رعايت نكردم كه او كشته شد و من زنده ماندم معاويه گفت: صف لى عليا اوصاف على را براى من بگو. عدى گفت: معذورم بدار، معاويه گفت: ممكن نيست. عدى چنان توصيفى از امام على عليه‌السلام كرد كه معاويه اشك چشمش سرازير شد و شروع كرد با آستين خود اشك خود را پاك كند آنگاه معاويه گفت: خداوند رحمت كند على عليه‌السلام را همين طور بود كه گفتى اكنون بگو حال تو در فراق على چگونه است؟ عدى گفت: مانند زنى كه فرزندش را در دامنش سربريده باشند. معاويه گفت: آيا هيچ فراموش مى كنى؟ عدى گفت: مگر روزگار مى گذارد فراموشش كنم. (802)

## 680- زندگى خليفه مسلمين!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اسودبن قيس مى گويد: كه على عليه‌السلام در رحبه كوفه مردم را اطعام مى كرد وقتى از آن فارغ مى شد به منزل باز مى گشت و در خانه خود غذا مى خورد يكى از اصحابش گفت: من پيش خود گفتم: على عليه‌السلام در منزل خود غذاى لذيذترى از طعامى كه به مردم داده مى خورد. غذا خوردن خود را رها كردم و به دنبال على عليه‌السلام به راه افتادم حضرت به من فرمود: ايا غذا خوردى؟ گفتم: نه. گفت: پس با من بيا، من نيز با او به خانه اش رفتم او در منزل صدا زد: يا فضه، ديدم كنيزى وارد شد. على عليه السلام به او گفت: براى ما غذا بياور او نيز گرده نانى همراه با ظرف دوغى آورد و نان را در آن تريد كرد در حالى كه در آن نان سبوس وجود داشت. به امير المؤمنين عليه السلام عرض كردم: اگر مى فرموديد آرد بى سبوس بياورند بهتر بود امام شروع به گريه كرد و فرمود: به خدا هرگز نديم كه در خانه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدون سبوس باشد. (803)

## 681- چهار غم بزرگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى امير مؤمنان على عليه‌السلام از خانه بيرون مى آمد سلمان او را ديد و به استقبالش شتافت امام على عليه‌السلام به سلمان فرمود: سلمان چگونه صبح كردى؟ سلمان گفت: صبح كردم در حالى كه چهار غم دارم. امام على عليه‌السلام فرمود: آن چهار غم چيست؟ سلمان گفت: غم اهل خانه كه از من نان و خواسته هاى نفسانى مى خواهند و غم خالق كه اطاعت از من مى خواهد و غم شيطان كه گناه از من مى خواهد و غم عزرائيل كه روح را از من مى خواهد.

امام على عليه‌السلام به سلمان فرمود: بر تو بشارت باد كه براى هر يك از اين غم ها پاداشى مى برى روزى به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم و به من فرمود: چگونه صبح كردى؟ عرض كردم: صبح كردم در حالى كه تهى دست هستم و جز آب چيزى ندارم و در مورد گرسنگى حسن و حسين عليه‌السلام غمگينم. آن حضرت به من فرمود: اى على عليه‌السلام غم عيال پوششى است از آتش؛ و اطاعت خالق مايه امان از عذاب است و استقامت در راه اطاعت خدا جهاد است و بهتر از عبادت شصت سال مى باشد، و غم مرگ كفاره گناهان است و بدان اى على عليه‌السلام رزقهاى بندگان برخداست و غم تو براى عيال به تو سود و زيان نمى رساند جز اينكه به خاطر اين غم پاداش مى يابى و همانا شديدترين غمها غم عيال است. (804)

## 682- رجال الحق، دروغين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى امام على عليه‌السلام به مسجد كوفه وارد شد ديد عده اى زانو به بغل گرفته اند و در گوشه اى نشسته اند. حضرت پرسيد اينها كيستند؟ گفته شد: اينها رجال الحق (مردان حق) هستند. حضرت فرمود: به چه دليل آنها مردان حق هستند؟ گفته شد از اين رو كه داراى نجابت و عزت نفس هستند اگر كسى به آنها غذا داد شكر مى كنند و گرنه صبر مى كنند و هيچ گاه براى غذا تقاضا نمى كنند و دست گدايى به سوى كسى دراز نمى نمايند. امام على عليه‌السلام فرمود: سگهاى كوفه هرم چنين رفتارى دارند آنگاه امام عليه‌السلام با شلاق آنها را از مسجد بيرون كرد و به آنها فرمود برويد كار كنيد. (805)

## 683- خبر از آينده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس گويد: كه در ذى قار خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيدم، صحيفه اى بيرون آورد بخط خود و املاء رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خواند براى من از آن، و در آن صحيفه بود مقتل امام حسين عليه‌السلام و آنكه چگونه كشته مى شود و كه مى كشد او را و كه يارى مى كند او را و كه با او شهيد مى شود. پس گريه سختى و مرا به گريه در آورد.

## 684- همجوارى خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

چون على عليه‌السلام بعد از جنگ جمل به كوفه آمد و در مسجد نماز خواند، سپس پشت به ديوار كرد و مرد پيرامونش نشستند آنگاه از حال يكى از ياران خود كه ساكن كوفه بود جويا شد يكى گفت: يا على عليه‌السلام ! خدايش به همجوارى گزيد: حضرت فرمود خداوند هيچ يك از آفريدگانش را به جوارى نگيرد آنگاه اين آيه را خواند (و كمنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم؛ و شما مرده بوديد، شما را زنده كرد و دگر بار بميراند و باز راوى گفت: چون خستگى آن حضرت برطرف شد، عرض كردند: يا على عليه‌السلام در كدام كاخ منزل مى كنى؟ فرمود: مرا در كاخ خبال منزل ندهيد (كاخ فساد) پس به سراى جعدة بن هبيره مخزومى وارد شد. (ام هانى خواهر حضرت امير عليه‌السلام بود كه همسر او هبيرة بن ابى وهب مخزومى بود). (806)

## 685- توبه كننده، آزاد شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در عصر خلافت امام على عليه‌السلام مردى با پسرى لواط كرده بود ولى بعد از اين عمل زشت و كبيره سخت پشيمان شده بود او به حضور امام على عليه‌السلام آمد و در حالى كه گريه مى كرد و سخت پريشان بود با كمال شرمندگى عرض كرد: يا على عليه‌السلام من لواط كرده ام مرا با اجراى حد الهى پاك كن. زيرا من طاقت آتش دوزخ را ندارم. امام على عليه‌السلام فرمود: اى مرد! برو به خانه خود، شايد تلخى زرد آب تو، به حركت در آمده؟ (و اشتباه مى كنى) او رفت و فرداى آن روز بازگشت و باز گفت: با پسرى لواط كرده ام مرا پاك كن. على عليه‌السلام به او فرمود برو به خانه ات شايد تلخى زرد آب تو، به حركت در آمده است؟ او رفت و روز سوم نزد امام آمد و همان صحبت را تكرار كرد، حضرت نيز همان پاسخ بار اول و دوم را به او داد. اما روز چهارم آمد و اقرار به لواط كرد. امام على عليه‌السلام به او فرمود: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد لواط كننده به يكى از سه امر حكم فرموده هر كدام را مى خواهى خودت انتخاب كن او عرض كرد آن سه حكم چيست؟ على عليه‌السلام فرمود: زدن گردنت با شمشير، پرتاب كردن تو با دست و پاهاى بسته از بالاى كوه به زمين و يا سوزاندن در آتش او به على عليه‌السلام عرض كرد: كداميك از اين سه حكم سخت تر را براى خود برگزيدم، وسايل آتش را فراهم كردند گناهكار دو ركعت نماز خواند سپس چنين دعا كرد: خدايا! مى دانى كه مرتكب گناه لواط شدم سپس از مجازاتش در آخرت ترسيدم نزد وصى و پسر عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو آمدم و از او تقاضا كردم مرا پاك سازد، او مرا بين يكى از سه مجازات مخير نمود و من در ميان آنها سخت ترين آن را برگزيدم، خدايا! از درگاهت مى خواهم كه همين مجازات را كفاره گناهم قرار دهى و در آخرت مرا در آتش دوزخ نسوزانى سپس برخاست در حالى كه به خاطر گناهش گريه مى كرد در ميان گودال آتش نشست و شعله هاى آتش بدن او را فرا گرفت اين منظره به قدرى رقت بار بود كه امام على عليه‌السلام با دين آن منقلب شد و گريه كرد... آنگاه اميرمؤمنان على عليه‌السلام به او فرمود: اى شخص از ميان آتش برخيز كه فرشتگان آسمان و زمين را به گريه انداختى خداوند توبه تو را پذيرفت و مراقب خود باش كه ديگر آن گناه را انجام ندهى. (807)

## 686- به حساب خدا بگذار...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالرحمن بن جندب مى گويد: زمانى كه همراه با اميرالمؤمنين عليه‌السلام از صفين برگشتم و خانه هاى كوفه را ديدم چشم ما به پير مردى افتاد كه در سايه خانه اش نشسته بود، و آثار مرض رد قيافه اش ديده مى شد، على عليه‌السلام به او فرمود: صورتت را رنگ پريده مى بينم، ايا بخاطر بيمارى است؟ عرض كرد: آرى يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام . آنگاه حضرت فرمود: آيا از اين بيمارى كراهت دارى؟ عرض كرد: يا على هرگز دوست ندارم به چنين مريضى كسى دچار شود، امام فرمود: آنچه را كه به تو رسيده به حساب خدا نمى گذارى عرض كرد: چرا! حضرت فرمود: ترا به رحمت پروردگارت بشارت باد و بدان كه بخاطر اين بيمارى گناهت آمرزيده شده... (808)

## 687- على عليه‌السلام و رنج ها و مصائبش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يك نفر يهودى از امتحانات و آزمايشات الهى كه على عليه‌السلام از آنها سرافراز بيرون آمده بود سئوال كرد. حضرت تمامى امتحانات الهى خود را بر شمرد و دقيقا به بيان مسائل اجتماعى آن زمان مى پردازد و دقيقا در لابلاى گفتار امام؛ مظلوميت آن حضرت نمودار است كه در اينجا به يكى از آنها اشاره مى شود:

على عليه‌السلام فرمود: اى برادر يهودى كسى كه پس از ابوبكر زمامدار حكومت شد در ورود و خروج همه كارها با من مشورت مى كرد و طبق دستور من كارها را انجام مى داد و در كارها سخت از من نظر مى خواست و طبق نظر من رفتار مى كرد؛ نه من كسى را سراغ دارم و نه اصحابم؛ كه به جز من در كارها با او مشورت كرده باشد... چون مرگ ناگهانى او فرا رسيد و بدون بيمارى قلبى كه بتواند تصميمى در حال صحت بگيرد؛ از دنيا رفت...

نتيجه كار دومى اين شد، پرونده زندگانيش موقعى بسته شد كه عده اى را كانديد و نامزد خلافت كرد كه من ششمين آنها بودم و مرا با هيچ كدام آنها برابر ندانست و همه حالات مرا از وارثت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خويشاوندى و نسب و دامادى بدست فراموشى سپرد...

خلافت را در ميان ما به شورى واگذار نمود و فرزند خود را بر همه ما حاكم كرد و دستور داد كه اگر طبق دستور او عمل نكرديم و مجلس شورى تشكيل نداديم گردن هر شش نفر ما را بزند. اى برادر يهودى! مى دانى كه براى همين پيش آمد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است؟ آنان در آن چند روزى كه بودند هر كدام به نفع خويش شروع به فعاليت و سخنرانى نمودند ولى من دست روى دست گذاشتم و ساكت بودم... (در آن شورا) يكى از خود راءى ها و سرسخت هاى آن هياءت شش نفرى، تند كردى و كار را از دست من گرفت و به طمع شركت در بهره بردارى از خلافت، حكومت را بدست عثمان سپرد، و عثمان كسى بود كه نه با او و نه با هيچ يك از حاضرين در شورا از نظر اخلاقى مساوى نبود چه رسد به كمتر از آنان... سپس طولى نكشيد كه همان سرسختى ها كه در انتخاب عثمان مؤ ثر بودند، او را كافر شمردند و از او بيزارى جستند. عثمان به نزد دوستان صميمى خود رفت و به ديگر اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مراجعه كرد و در خواست استعفا از بيعت خود را نمود و از آشوبى كه به پا كرده بود اظهار پشيمانى مى نمود اى برادر يهودى! اين پيش آمد از پيش آمد قبلى سخت تر و دلخراش تر بود... از اين جريان آنچنان ناراحت شدم كه قابل توصيف نيست و اندازه اى ندارد ولى چاره اى جز صبر نداشتم كه بگذارم و بگذارم... به خدا قسم اى برادر يهودى مرا از شورش عليه عثمان همان چيزى جلوگيرى كرد كه از قيام عليه حكومت قبلى جلوگيرى كرده بود... اى برادر يهودى! هيچ تغييرى در تصميم خود راه نداده ام و به اين جهت در برابر عثمان ساكت ماندم و آنچه مرا وا داشت كه از اقدام عليه او دست نگهدارم اين بود كه من در نتيجه آزمايشى كه از او كرده بودم مى دانستم اخلاقى كه او دارد او را رها نخواهد كرد تا مردم را به كشتن و خلعش بكشاند... (809)

## 688- على عليه‌السلام و رنجهاى حكومت دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شخصى يهودى از على عليه‌السلام راجع به امتحانات الهى آن حضرت سئوال كرد: حضرت فرازهايى از امتحانات الهى خود را براى وى توضيح داد، البته در بيان اين وقايع حضرت دقيقا مسائل اجتماعى و رفتار اصحاب و ياران خود را بيان مى نمايد كه از جمله آنها اين بود كه:

... اى برادر يهودى كسانى كه با من بيعت كرده بودند چون ديدند مقاصد شخصى آنان به دست من انجام نمى شود بوسيله آن زن (عايشه) بر من شوريدند، با اينكه از طرف پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كار آن زن بدست من سپرده شده بود و من وصى بر او بودم او را بر شترى سوار كردند... اين زن (مردم آن شهر) آنان را از شهر بيرون كشيد، ندانسته و ديوانه وار شمشير آختند و نفهميده تيرها پرتاب كردند. من در كار آنان ميان دو مشكل قرار داشتم كه هيچ يك را دوست نداشتم؛ اگر دست نگه مى داشتم آنان از شورش باز نمى گشتند... و اگر ايستادگى مى كردم كار بجايى مى كشيد كه نمى خواستم. لذا پيش از هر چيز حجت را بر آنان تمام كردم... به آن زن پيشنهاد كردم به خانه اش باز گردد و مردمى كه در اطرافش بودند را دعوت نمودم تا بيعت را كه با من دارند به پايان برسانند و پيمانى را كه از خداوند در گردن آنان است را نشكنند و تمام قدرت خود را به نفع آنان در اختيارشان گذاشتم... ولى جز بر نادانى و سركشى و گمراهى آنها نيافزود چون ديدم جز جنگ هيچ پيشنهادى را نمى پذيرند بر مركب جنگ سوار شدم... و به جنگى كه در ابتدا مايل نبودم عاقبت الامر دچار آن مى شدم... واسطه ها فرستادم و به سوى آنان سفر نمودم و عذرشان را پذيرفتم، تهديدشان نمودم، هر چه را كه از من مى خواستند متعهد شدم، و هر چه راهم كه نمى خواستند خودم پيشنهاد نمودم ولى چون به جز جنگ هواى ديگرى در سر نداشتند بناچار جنگ كردم... (810)

على عليه‌السلام در اين پرسش و پاسخ يهودى به روند زندگى خود كه در مسير اطاعت محض الهى بوده اشاره مى فرمايد، كه از لحاظ كيفيت نقل تاريخى؛ مى توان آن را در نوع خود بدون شائبه تحريف تلقى نمود و در لابلاى گفتار آن حضرت نقطه پر نور آن، همانا مظلوميت اميرمؤمنان عليه‌السلام است كه جان شيعيانش را مى گدازد.

## 689- تواضع حضرت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از امام صادق عليه‌السلام منقول است: يك روز حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در حالى كه سوار بر مركبى بود به طرف اصحاب خود حركت كرد تا به آنها پيوست. آنان نيز گرد على عليه‌السلام جمع شدند و وقتى حضرت مى خواست بجايى برود آنان از عقب سر او حركت كردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و ديد اصحاب از عقب سر او حركت مى كنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آيا كارى داريد؟ پاسخ دادند: حاجتى ندارند اما دوست دارند در ركاب آن حضرت باشند حضرت اين نوع تشريفات و احترام را نپسنديد و به آنان دستور بازگشت داد و چنين تشريفاتى را موجب فساد راكب و ذلت و زبونى افراد پياده رو دانست و پس از آن دستور حركت داد چند دقيقه بيشتر نگذشته بود كه متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گرديد زيرا صداى كفش هاى عقب سر افراد، دلهاى طمعكار آنها را آلوده مى كند. (811)

## 690- امام فقير نبود انفاق گر كاملى بود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

به امام على عليه‌السلام خبر رسيد كه: طلحه و زبير گفته اند: على عليه‌السلام مال و ثروت ندارد و فقير است. اين خبر به على عليه‌السلام گران آمد به نمايندگان خود فرمود: همه محصول باغهاى خودم را در جا جمع كنيد. نمايندگان هنگام محصول، همه محصولات را جمع كردند و به دستور امام آنها را فروختند و پول آنها صد هزار درهم گرديد. اميرمؤمنان عليه‌السلام آن پولها را در روبروى خود بر زمين ريخت و پيام بر طلحه و زبير فرستاد و آنها را در آنجا حاضر كرد آنگاه فرمود: ( هذا المال و الله لى ليس لا حد فيه شيى؛ اين پولها سوگند به خدا مال شخصى من است كه از دسترنج خود بدست آوردم نه از بيت المال مسلمين و هيچ كس در آن حق ندارند. )

آنها مى دانستند كه حضرت على عليه‌السلام دروغ نمى گويد: دريافتند كه على عليه‌السلام صاحب اموال بسيار است كه از حضور على عليه‌السلام بيرون آمدند و به يكديگر گفتند: على عليه‌السلام فقير نيست بلكه صاحب ثروت مى باشد. (812)

## 691- غيب گويى ستاره شناس در محضر حضرت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در حالى كه على عليه‌السلام به همراه سپاه خويش روانه جنگ معروف نهروان بود. ستاره شناسى به نام مسافر بن عفيف با عجله خود را به آن حضرت رسانيد و عرض كرد: اوضاع كواكب بر اين دلالت دارد كه اگر كسى در اين ساعت حركت كند از دشمن شكست مى خورد. على عليه‌السلام فرمود: اين ادعا، با قرآن كه مى فرمايد: (غير از خدا كسى بر غيب و نهان آسمانها زمين آگاه نيست) (813)سازگار نيست و تو با چنين عقيده اى خود را از خداوند بى نياز كرده اى!

سپس رو به ياران خود كرد و فرمود: از ستاره شناسى جز آن مقدارى كه براى شناختن راههاى بيابان و دريا، لازم است خوددارى كنيد زيرا چنين ادعاهايى انسان را به غيب گويى مى كشاند. غيب گويى هم در رديف جادوگرى است و جادوگر نيز در رديف كافر قرار دارد و جايگاه كافر هم، آتش دوزخ خواهد بود.

آنگاه حضرت ياران خود را مخاطب قرار داد و ضمن توكل بر خدا دستور داد آنان بنام خدا به راه خود ادامه دادند و در جنگ پيروز و سرافراز هم گرديدند. (814)

## 692- ازدواج جوانان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: مردى را با دست خود استمناء كرده بود گرفته و او را به حضرت امام على عليه‌السلام آوردند. آن حضرت آن قدر بر دست او زد كه دست او سرخ شد. سپس از بيت المال وسائل ازدواج او را فراهم ساخت، بر اساس اين روايت امام على عليه‌السلام براى جلوگيرى از فساد هم از شيوه روبنايى استفاده كرد (زدن و تأدیب آن مرد) و هم از شيوه زيربنايى كه وسائل ازدواج او را فراهم نمود.

## 693- تقسيم بيت المال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرمؤمنان عليه‌السلام همه بيت المال مسلمين را به طور مساوى بدون تبعيض تقسيم مى كرد، و در هر روز جمعه محل بيت المال خود را جارو مى نمود و دو ركعت نماز در آن محل مى خواند و مى گفت: تا اين زمين در روز قيامت گواهى دهد كه من بيت المال را براى خود ذخيره نكردم و به طور مساوى آن را تقسيم نمودم. (815)

## 694- تقسيم جام طلا و نقره از بيت المال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى قنبر، غلام امام على عليه‌السلام نزد آن حضرت آمد و از ظرفهاى طلا و نقره كه به عنوان بيت المال آورده بودند خبر داد در مسير راه قنبر به على عليه‌السلام عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام تو هر چه به بيت المال آمده چيزى را براى خود ذخيره نمى كنى و همه آن را تقسيم مى نمايى پيشنهاد مى كنم از اين جامها مقدارى را براى خود ذخيره كنى.

امال على عليه‌السلام به او فرمود: ويحك يا قنبر! لقد احببت بيتى نارا عظيمة؛ واى بر تو اى قنبر! همان دوست دارى كه آتش عظيمى را وارد خانه ام كنى.

آنگاه شمشير خود را از غلاف بيرون كشيد و با چندين ضربه آن ظروف طلايى و نقره اى را قطعه قطعه كرد، سپس مردم را به حضور طلبيد و به آنها فرمود: اين ريزه هاى طلا و نقره بر اساس سهميه بندى تقسيم كنيد، حتى خورده ريزه هاى ناچيز باقى مانده را دستور داد تا تقسيم نمايند. (816)

## 695- امام العارفين و مطالعه آسمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از اصحاب امام على عليه‌السلام به نام حبة عرنى مى گويد: شبى من و نوف در صحن حياط دارالاماره كوفه خوابيده بوديم در اواخر شب بود كه ناگاه ديديم على عليه‌السلام در صحن دارالاماره مانند افراد واله و حيران دستها را به ديوار نهاده و اين آيات را تلاوت مى كند.

ان فى خلق السماوات و الارض و اختلاف الليل و النهار لايات لاولى الالباب

به طور مسلم در آفرينش آسمان و زمين و در آمد و رفت منظم شب و روز نشانه هايى (بر توانايى و حكمت حق) براى خردمندان وجود دارد.

الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون فى خلق السماوات و الارض، ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار

خرمندان آنان اند كه در همه حال و تمام اوقات به ياد خدا هستند و ايستاده و نشسته و به پهلو خوابيده خدا را ياد مى كنند و در آفرينش آسمانها و زمين انديشه مى نمايند و مى گويند: پروردگارا اين دستگاه با عظمت را بيهوده نيافريدى ساحت مقدست (از انجام كار لغو و بيهوده) پاك منزه است پس ما را از آتش كيفر خود نگه دار.

ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته و ما للظالمين من انصار

پروردگارا هر كسى را كه به دوزخ برى سرافكنده و بى آبرويش كرده اى و ستمگران يارانى ندارند.

ربنا سمعنا مناديا ينادى للليمان ان آمنو بربكم فامنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا و كفر عنا سيئاتنا و توفنا مع الابرار

پروردگارا ما، نادى منادى ايمان را شنيديم كه به پروردگار خود ايمان آوريد و ما ايمان آورديم پروردگارا گناهان ما را ببخش و ما را در شمار نيكان از اين جهان ببر.

ربنا و اتنا ما وعدتنا على رسلك و لا تخزنا يوم القيامه انك لا تخلف الميعاد (817)

پروردگارا آنچه به وسيله پيامبران به ما وعده كردى به ما عنايت فرما و در روز قيامت ما را سرافكنده و شرمسار مكن كه به طور قطع تو خلاف وعده نمى كنى.

حبه مى گويد: على عليه‌السلام در آن شب اين آيات را مكرر تلاوت مى كرد و آن چنان مجذوب مطالعه آسمان و دلباخته خالق اين زيباييها و پديد آوردنده اين همه عظمت و شگفتى شده و چنان از خود بى خود بود كه گويى هوش از سرش پريده بود من و نوف هر دو در بستر آرميده ناظر اين منظره حيرتزده بوديم، كه على عليه‌السلام كم كم به خوابگاه من رسيد. آن گاه خطاب به من فرمود: حبه خواب هستى يا بيدار؟ گفتم: بيدارم آقا، شما با اين جهاد و كوشش با آن همه سوابق درخشان و خدمتهاى فراوان به اسلام و يا اينكه در زهد و تقوا و عبادت بى نظيرى چنين اشك مى ريزى و از هيبت و خشيت خدا چنين حالى دارى پس ما بيچارگان چه كنيم؟ على چشمها را به پايين انداخت و شروع به گريه كرد و آن گاه به من فرمود:

اى حبه: همگى ما در برابر خدا ايستگاهى داريم و هيچ يك از اعمال ما بر او پوشيده نيست. اى حبه: به طور قطع خداوند از رگ گردن به من و تو نزديكتر است. اى حبه هيچ چيز نمى تواند من و تو را از خداوند پنهان دارد. آن گاه حضرت رفيقم نوف را مورد خطاب قرار داد و فرمود: اى نوف! خوابى؟

- نه يا اميرالمؤمنين خواب نيستم حالت حيرت انگيز و شگفت آور شما موجب شد كه امشب فراوان گريستم.

فرمود: اى نوف: اگر امشب از خوف خدا فراوان گريه كردى فردا در برابر خدا چشمانت روشن خواهد شد. اى نوف هيچ قطره از اشكى از ديدگان كسى از خشيت خدا جارى نمى شود مگر آنكه درياهايى از آتش را خاموش مى كند و آخرين جمله اى كه از خدا در ترك انجام مسئوليتها بترسد! آنگاه از برابر ما گذشت در حالى كه با خود زمزمه مى كرد و مى گفت:

خدايا! اى كاش مى دانستم هنگامى كه غافلم، آيا تو از من اعراض كرده اى يا به من توجه دارى. و اى كاش مى دانستم كه با اين خواب طولانى؛ و كوتاهى در سپاسگزارى نعمتهايت حالم در نزد تو چگونه است.

نوف گويد: به خدا قسم على عليه‌السلام تا صبح در همين حال بود. (818)

## 696- قرآن صامت، قرآن ناطق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام شبى از مسجد كوفه به سوى خانه خويش حركت كرد، در حالى كه كميل بن زياد كه از دوستان خاص ان حضرت بود او را همراهى مى كرد، در اثناء راه از كنار خانه مردى گذشتند كه صداى تلاوت قرآنش بلند بود و آيه امن هو قانت اناء الليل... (819) را با صداى دلنشين و حزين مى خواند، كميل در دل خود از حال اين مرد بسيار لذت برد و از روحانيت او خوشحال شد، بدون آنكه چيزى بر زبان براند. امام عليه‌السلام رو به سوى او كرد و فرمود: سر و صداى اين مرد مايه حجاب تو نشود زيرا او اهل دوزخ است و به زودى خبر آن را به تو خواهم داد! كميل از اين مساءله در تعجب فرو رفت. نخست اينكه امام عليه‌السلام بزودى از فكر و نيت او آگاه گشت و ديگر اينكه شهادت به دوزخى بودن اين مرد ظاهر الصلاح داد.... مدتى گذشت تا سرانجام كار خوارج به آنجا رسيد كه در مقابل اميرمؤمنان عليه‌السلام ايستادند و حضرت با آنها پيكار كرد، در حالى كه قرآن را آن گونه كه نازل شده بود حفظ كرده داشتند، اميرمؤمنان عليه‌السلام رو به كميل كرد و در حالى كه شمشير در دست حضرت بود و سرهاى آن كافران طغيانگر بر زمين افتاده بود با نوك شمشير به يكى از آن سرها اشاره كرد و فرمود: اى كميل! اين همان شخصى است كه در آن شب تلاوت قرآن نمود در حالى كه او تعجب تو را برانگيخته بود. كميل دست حضرت را بوسيد و استغفار كرد. (820)

## 697- فرار افراد امام در جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در ماجراى جنگ صفين امام على عليه‌السلام از فرار افراد سپاه خود به سوى معاويه و پيوندشان به سپاه معاويه با مالك اشتر (سردار پر صلابت سپاه امام على عليه‌السلام شكايت و درد دل كرد. مالك اشتر عرض كرد: ما در جنگ جمل به همراهى اهل بصره و كوفه با سپاه جمل مى جنگيديم و در آن جنگ وحدت نظر داشتيم ولى بعد از آن اختلاف نظر پديد آمد آنگاه اراده ها سست شد و آثار عدالت گم گرديد. و تو اى اميرمؤمنان عليه‌السلام با مردم بر اساس عدالت رفتار مى كنى و مى خواهى عدالت و حق بين آنها حاكم گردد طبقه بالا و پايين جامعه از نظر تو مساوى هستند، اين روش (گر چه حق است ولى) موجب فرار افرادى شده كه حق و عدل به مزاجشان سازگار نيست ولى معاويه با شيوه هاى فريبكارانه خود طبقه اشرافى و ثروتمند را به ديگران مقدم مى دارد و اكثر مردم فريفته اهل دنيا هستند از اين اگر دنيا را به طور وفور در اختيار آنها قرار دهى به سوى تو مى آيند و گردنها سوى تو خواهد آمد. جمعى از اصحاب امام على عليه‌السلام نيز همين تحليل را به آن حضرت عرض كردند. امام على عليه‌السلام در پاسخ مالك فرمود: آيا به من دستور مى دهيد كه براى پيروزى خود از جور و ستم در حق كسانى كه بر آنها حكومت مى كنم استمداد جويم. سوگند به خدا تا خورشيد طلوع مى كند و ستاره اى در آسمان چشمك مى زند چنين كارى نمى كنم. (821)

## 698- اين دستور خدا بود يا سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد حنفيه مى گويد: من در جنگ جمل پرچمدار بودم و قبيله بنى ضبه بيشترين كشته را داده بود چون جنگجويان از ميدان جنگ گريختند. على عليه‌السلام و عمار ياسر و محمد بن ابى بكر كه با آن حضرت همراه بودند پيش آمدند تا به هودجى (كه عايشه در آن بود) رسيدند و از بسيارى تير كه به آن خورده بود چون خار پشتى مى نمود، حضرت با عصايى كه بدست داشت بر آن هودج زد و فرمودى اى حميرا (عايشه) بگو ببينم همان طور كه عثمان ابن عفان را به كشتن دادى مى خواستى مرا هم بكشتن دهى؟ اين دستور خدا بود يا سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟ عايشه پاسخ داد: حال كه پيروز شدى گذشت كن. حضرت به برادر او محمد بن ابى بكر فرمود: بنگر ببين زخمى برداشته؟ او نگاه كرد و گفت: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام از ضربه سلاح سالم مانده فقط تيرى مقدارى از پيراهنش را دريده است. حضرت فرمود: او را بردار و به خانه فرزندان خلف خزاعى (عبدالله و عثمان) انتقال بده. سپس به جارچى فرمود: صدا زند زخمى ها را رها كنند و آنان را نكشند و فراريان را دنبال نكنند و هر كس به خانه خود پناه برد و دربروى خود بست در امان خواهد بود. (822)

## 699- روشى صحيح

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته گويد: حارث همدانى با گروهى از شيعيان كه من هم در ميان آنها بودم بر حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام وارد شديم حارث كه بيمار بود افتان و خيزان حركت مى كرد و با عصائى كه در دست داشت بر زمين مى كوفت. حضرت كه او را بدين حال ديد رو به او كرد و فرمود: حارث حالت چطور است؟ عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام ، روزگار بر من چيره گشته و سلامتى را از من ربوده است و علاوه بر اين نزاعى كه اصحاب تو در خانه ات با يكديگر دارند مرا بيشتر ناراحت ساخته و آتشى در درونم افروخته و مرا بيش از حد بى تاب و تحمل كرده است. حضرت فرمود: نزاع آنها در چيست؟ عرض كرد: درباره تو و درباره آن سه نفرى كه قبل از تو بوده اند (ابوبكر و عمر و عثمان) بعضى از آنان درباره تو بسيار غلو و زياده روى مى كنند و برخى ميانه رو بوده و همراه شما هستند و پاره اى در حال حيرت و ترديد باقى مانده و به شك و دو دلى در افتاده اند... حضرت فرمود: بس است اى برادر همدانى؛ بدان كه بهترين شيعيان من آن دسته و فرقه اى هستند كه راه اعتدال و ميانه روى را اختيار كرده اند... حارث گفت: پدرم و مادرم فدايت چه خوب است اين كدورتى را كه بر دلهاى ما نشسته بزدايى و ما را در اين مورد از بينش لازم برخوردار و راهنمايى كنى. حضرت فرمود: بس كن، تو مردى هستى كه حق بر تو مشتبه شد. (و كارهاى چشمگير افرادى كه قبل از من آمدند گرمى بازارشان تو را دچار اضطراب و نوسان ساخته) دين خدا به شخصيت و موقعيت افراد شناخته نمى شود. بلكه به علامت و نشانه حق شناخته مى گردد و حق را بشناسى اهلش را خواهى شناخت... (823)

## 700- هيجان جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حبه عرنى گويد: يك سال پيش از آنكه عثمان كشته شود از حذيفة بن اليمان شنيدم كه مى گفت: گويا مى بينم كه گروهى، حميرا (عايشه) مادر شما را بر شترى سوار نموده و پيش مى رانند و شما هم اطراف و جوانب آن شتر را گرفته ايد و قبيله ازد - كه خدا بدوزخشان برد - با او هستند و نبوضبه كه خدا قدمهايشان را بشكند ياران اويند. چون روز جنگ جمل فرا رسيد و مردم به كارزار پرداختند جارچى اميرالمؤمنين عليه‌السلام صدا زد (امام عليه‌السلام مى فرمايد:) هيچ يك از شما شروع به جنگ نكند تا من به شما فرمان دهم؛ گويد: دشمن به طرف ما تيراندازى كرد گفتيم: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام ما را هدف تير ساخته اند فرمود: دست نگه داريد دوباره به ما تيراندازى كردند وقتى چند نفر از ما را كشتند عرض كرديم: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام ما را كشتند حضرت فرمود: احملوا على بركة الله با پشتيبانى و بركت خدا حمله بريد ما دست به حمله زديم نيزه هايى بود كه در بدن يكديگر فرو مى بريم تا جايى كه اگر كسى راه مى رفت بر روى نيزه پا مى گذاشت. سپس جارچى امام صدا زد عليكم بالسيوف با شمشير حمله ببريد.

ما چنان با شمشير بر كلاه آنها مى كوفتيم كه تيزى شمشيرمان كند مى گشت سپس جارچى امام صدا زد: عليكم بالاقدام پاهايشان را بزنيد و قدم هايشان را بشكنيد.

گويد: هيچ روزى بيشتر از آن روز نديدم كه ساقهاى پا قطع شده باشد و من ياد سخن حذيفه افتادم كه گفت: ياران او بنى ضبه اند و گفت: خدا قدم هايشان را بشكند. و دانستم كه دعايش مستجاب شده است. سپس چارچى امام صدا زد عليكم بالبعير فانه شيطان كار شتر را تمام كنيد كه آن شيطانى است آنگاه مردى با نيزه به آن شتر زد و ديگرى يكى از دستهايش را انداخت و شتر به زمين نشست و نعره اى كشيد.

آنگاه عايشه فرياد بلندى بر آورد و همه مردم از اطرافش گريختند، چارچى امام صدا زد: زخمى ها را نكشيد و فراريان را دنبال نكنند و هر كس به خانه خود رفت و در بر روى خود بست در امان است و هر كس اسلحه خود را زمين گذارد در امان است. (824)

## 701- تعيين امام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از ضربت خوردن على عليه‌السلام ، آن حضرت مقام رهبرى و امامت را براى فرزندش امام حسن عليه‌السلام وصيت كرد و به حسين عليه‌السلام و محمد بن حنيفه و همه فرزندان و روساى شيعيان و خانواده اش فرمود: بر اين وصيت گواه باشيد.

آنگاه كتاب و اسلحه خود را به امام حسن عليه‌السلام تحويل داد و فرمود: پسر جانم رسول خدا به من امر فرمود، كه به تو وصيت كنم و كتابها و سلاحم را به تو بسپارم، چنانچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من وصيت كرد و كتاب و سلاحش را به من سپرد، و به من امر فرمود: كه به تو امر كنم هنگامى كه وفاتت فرا رسيد مقام امامت را به برادرت حسين عليه‌السلام بسپارى.

سپس امام على عليه‌السلام به پسرش حسين عليه‌السلام توجه كرد، در حالى كه امام سجاد عليه‌السلام در آن هنگام حدود سه سال داشت و در كنار پدر خود بود، فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را امر كرد كه مقام امامت را به اين پسرت (اشاره به على بن الحسين) بسپارى.

سپس امام على عليه‌السلام دست امام سجاد عليه‌السلام را گرفت و فرمود: پسر عزيزم! پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تو نيز امر كرد، كه مقام امامت را به پسرت محمد بن على (امام باقر عليه‌السلام بسپارى و به او از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و من سلام برسانى.

آنگاه امام على عليه‌السلام بار ديگر به پسرش امام حسن عليه‌السلام متوجه شد و فرمود: پسر جانم! تو صاحب امر (امامت) و اختياردار خون من هستى (كه در مورد ابن ملجم تصميم بگيرى) تو حق دارى ابن ملجم را ببخشى يا بكشى اگر او را كشتى همانگونه كه او يك ضربت بر فرق سرم زد، تو نيز يك ضربت بر سر او بزن و كار ناروا نكن. (825)

## 702- پيام رسانى كه عاقبت به خير شد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قبل از جنگ جمل طلحه و زبير يكى از ياران خود را بنام خداش براى ابلاغ پيامشان به على عليه‌السلام نزد آن حضرت فرستادند، آنها گفتند: اى خداش، ما تو را نزد مردى مى فرستيم كه خود و خاندانش را از سالها قبل، به جادوگرى و غيب گويى مى شناسيم...

مواظب باش سخن على عليه‌السلام تو را نفريبد بلكه با او ستيز مى كنى تا حق را بر او آشكار سازى... مبادا ادعاى على عليه‌السلام و گفته هاى او، تو را تحت تاءثير خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان كه يكى از راههاى فريب دادن على عليه‌السلام اين است كه با آوردن خوردنى و نوشيدنى و عسل و روغن و خلوت كردن با مردم، آنها را فريب مى دهد مبادا از غذاى او بخورى و تو بايد از همه اين امور دورى كن و به يارى خدا به سوى او برو، هنگامى كه او را ديدى آيه سخره (826) را بخوان و از نيرنگ او و نيرنگ شيطان به خدا پناه ببر! وقتى به حضور او رسيدى با تمام توجه به او نگاه كن... آنگاه اين طالب را از جانب ما به او بگو:

دو برادر دينى، تو و دو پسر عموى نسبى، تو را سوگند مى دهند كه قطع رحم نكنى؛ آيا نمى دانى كه ما از روزى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبرى تو با مردم و اقوام خود مخالفت كرديم و از آنها بريديم، اكنون كه تو زمام امور رهبرى را به دست گرفته اى احترام ما را ضايع كردى و اميدمان را قطع كردى... اين را بدان آن كسى كه (مانند عمار ياسر و... ) تو را از ما و همسوئى با ما منصرف مى كند، سودش براى تو از ما كمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست تر مى باشد.

به ما خبر رسيد كه به ما بى احترامى كرده اى و ما را نفرين نموده اى، چه چيز تو را بر اين كار روا داشت با اينكه ما تو را از شجاعترين قهرمانان عرب مى دانستيم (نفرين كار آدم شجاع نيست) تو نفرين بر ما را كار معمولى خود قرار داده اى و مى پندارى نفرين تو، ما را شكست مى دهد.

خداش، وقتى به ما رسيد طبق دستور آنها آيه سخره را خواند، امام على عليه‌السلام تا او را ديد خنديد و فرمود: اى برادر عبد قيس بيا نزديك، خداش گفت: جا وسيع است ولى من آمدم پيامى را به شما برسانم. امام على عليه‌السلام فرمود: بفرمائيد چيزى بخوريد... خداش گفت: نيازى به آنچه گفتى ندارم. امام على عليه‌السلام فرمود: مى خواهى با تو در جاى خلوت بنشينم تا اگر راز دارى به من بگويى. خداش گفت: رازى ندارم هر رازى براى من آشكار است.

آنگاه امام عليه‌السلام او را قسم داد: كه آيا زبير به تو سفارش نكرد كه از اين امورى كه من به تو پيشنهاد كردم دورى كنى؟ خداش گفت: همين طور است كه مى فرمايى؛ آنگاه امام على عليه‌السلام اشاره به خواندن آيه سخره توسط او كرد و فرمود: آيا زبير به تو نگفت چنين كنى، خداش گفت: آرى، امام على عليه‌السلام فرمود: آن آيه را دوباره بخوان. خداش آن آيه را خواند. امام على عليه‌السلام مكرر به خداش فرمود: آن آيه را بخوان، او آيه را مى خواند، على عليه‌السلام غلطهاى او را تصحيح مى كرد، او تا هفتاد بار آن آيه را خواند.

خداش پيش خود گفت: عجبا! چرا اميرمؤمنان دستور تكرار آيه را مى دهد؛ آنگاه امام على عليه‌السلام به خداش فرمود: آيا احساس نمى كنى كه دلت آرامش يافته است؟

خداش گفت: آرى بخدا سوگند دلم آرامش يافت.

امام على عليه‌السلام فرمود: اكنون بگو آن دو نفر، چه پيامى را توسط تو،

براى من فرستاده اند؟ خداش پيام آنها را به امام على عليه‌السلام رساند.

آنگاه امام پاسخ تمام مطالب آنها را داد و به خداش فرمود: پيام مرا به آنها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنين است). به آنها بگو: گفتار خود شما، براى استدلال بر محكوميت شما كفايت مى كند، خداوند گروه ستمگران را هدايت نمى كند. شما مى پنداريد برادر دينى و پسر عموى نسبى من هستيد، البته در مورد خويشاوندى نسبى آن را انكار نمى كنم ولى با آمدن اسلام پيوند جاهليت قطع شد، اما در مورد برادر دينى بودن شما؛ راست نمى گوييد؛ شما با كارهاى خود با قرآن خدا مخالفت نموديد و شيوه برادر دينى را از بين برديد و از تحت فرمان من خارج شديد... در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما از روى حق با آنها مخالفت نموديد (و با من بيعت كرديد) ولى بعدا با مخالفت با من، آن حق را دگرگون كرده و باطل نموديد و اگر از روى باطل با مردم مخالفت كرديد پس گناه آن باطل و گناه جديد مخالفت با من برگردن خود شما است، به علاوه، انگيزه مخالفت شما با مردم (براى من نبود، بلكه) به خاطر طمع به دنيا بود.

در مورد اينكه مى گوئيد: اميد شما را قطع كردم و چنين معتقديد؛ خدا را شكر كه عيب دينى بر من نگرفتند (زيرا قطع كردن اميد آلودگان و معصيت كاران، جرم دينى نيست) و اما انگيزه دورى من از شما، آن چيزى است كه موجب سرپيچى شما از حق و بيعت شكنى شما شد و افسار بيعت را مانند چارپايى كه افسارش را پاره مى كند پاره كرديد و از گردنتان بيرون آورديد...

اما اينكه مرا از شجاعترين قهرمانان عرب خوانديد و از اين رو نفرين مرا مناسب شجاعت من ندانستيد، بدانيد كه در هر مقامى و مرحله اى كارى مناسب است، شجاعت من در آنجاست كه سخت در تنگناى دشمن قرار گيرم و خداوند دل توانمند به من بدهيد و به دفاع برخيزم اما شما در مورد نفرين من نبايد بى تابى كنيد، چرا كه نفرين كسى كه به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسى ندارد.

آنگاه على عليه‌السلام آنها را چنين نفرين كرد:

خدايا! اگر طلحه و زبير بر من ستم كرده اند و نسبت ناروا (جادوگرى و دست داشتن در قتل عثمان و... ) را به من دادند و آنچه را كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شاءن من ديدند و شنيدند، ولى كتمان نمودند و با تو و پيامبرت مخالفت كردند؛ پس زبير را با بدترين وضعى بكش و خونش را در گمراهيش بريز و طلحه را خوار گردان و در آخرت آنها را با سخت ترين مجازات كيفر فرما.

خداش گفت: آمين، خدايا! مستجاب كن؛ خداش تصميم گرفت كه از آن دو نفر (طلحه و زبير) بيزارى جويد.

اما امام على عليه‌السلام فرمود: اى خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آنها ابلاغ كن. خداش گفت: نه به خدا نمى روم مگر اينكه از خدا بخواهى و دعا كنى كه مرا بى درنگ به سوى تو بازگرداند و مرا در مسير خشنودى خودش در مورد تو موفق كند.

امام على عليه‌السلام براى خداش همين دعا را كرد، خداش نزد طلحه و زبير رفت و پيام امام على عليه‌السلام را به آنها ابلاغ كرد سپس با شتاب به حضور على عليه‌السلام بازگشت و در جنگ جمل جزء ياران امام شد و در ركاب آن حضرت به شهادت رسيد. (827)

## 703- يتيم نوازى امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عصر خلافت امام على عليه‌السلام بود آن حضرت در كوفه بود، مردى ايرانى از همدان و حلوان (شهرى نزديك بغداد) مقدارى عسل و انجير براى حضرت على عليه‌السلام آورد.

امام على عليه‌السلام هماندم روساى اصحابش را طلبيد و به آنها فرمود: كودكان يتيم را حاضر نمايند.

آنها كودكان يتيم را حاضر نمودند، آن حضرت سر مشكهاى عسل را در اختيار آنها قرار داد تا از آن عسل ها بخورند، سپس آن عسل را در ميان ظرفها ريخت و بين مردم تقسيم نمود. شخصى پرسيد: اى اميرمؤمنان! چرا بايد يتيمان سر مشكها را بليسند نه ديگران؟

امام على عليه‌السلام در پاسخ فرمود: ان الامام ابواليتامى و انما العقتهم هذا برعاية الاباء.

همانا امام، پدر يتيمان است و من به حساب پدرها (و به خاطر آنكه نسبت به آنها پدرى كرده باشم) ليسيدن آنها را به كودكان يتيم واگذار كردم (828)

## 704- راستگويى و امانت دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوكهمس مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: عبدالله بن ابى يعفور به شما سلام رسانيد؛ امام فرمود: بر تو و بر او سلام باد، وقتى كه نزد عبدالله رفتى به او سلام برسان و به او بگو جعفر بن محمد عليه‌السلام مى گويد:

درست بينديش كه به خاطر چه عاملى على عليه‌السلام در پيشگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن مقام اعلى رسيد، همان عامل را پيشه خود ساز، همانا على عليه‌السلام به خاطر دو خصلت راستگويى و امانت دارى در پيشگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن مقام عالى نائل آمد. (829)

## 705- اطمينان به امدادهاى غيبى خداوند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سعيد بن قيس مى گويد: روزى در ميدان جنگ مردى را ديدم كه تنها دو جامه پوشيده بود (بى آنكه زره و لباس جنگى پوشيده باشد) سوار بر اسب به سويش رفتم، ديدم اميرمؤمنان على عليه‌السلام است پرسيدم: اى اميرمؤمنان! در چنين منطقه اى با اين لباس؟!

حضرت فرمود: آرى اى سعيد! هيچ بنده اى نيست مگر اينك از جانب خدا دو فرشته از او نگهبانى مى كنند تا از كوهى سقوط نكند و يا به چاهى نيفتد، ولى وقتى كه قضاى الهى (اجل) فرا رسد او را نسبت به همه چيز وا گذارند. (830)

## 706- غلامى با وفا و غيرتمند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روايت آمده: قنبر غلام على عليه‌السلام آن حضرت را بسيار دوست مى داشت، هر گاه على عليه‌السلام بيرون مى رفت، قنبر نيز با شمشير، به دنبال على عليه‌السلام حركت مى كرد، شبى على عليه‌السلام بيرون رفت، قنبر نيز در پشت سر حضرت حركت مى كرد، وقتى حضرت ديد قنبر مى آيد فرمود: اى قنبر! تو را چه شده كه در اين وقت شب به دنبال من مى آئى؟

قنبر عرض كرد: آمده ام تا پشت سرت باشم (و هواى تو را داشته باشم)

على عليه‌السلام فرمود: واى بر تو آيا تو مرا از اهل آسمان حفظ مى كنى يا از اهل زمين؟

قنبر عرض كرد: نه بلكه از اهل زمين تو را حفظ مى كنم؛ على عليه‌السلام فرمود: اهل زمين جز به اذن خدا از آسمان نمى توانند به من كارى كنند، برگرد، آنگاه قنبر بازگشت (831)

## 707- بهترين انسانها در قيامت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: امام على عليه‌السلام را در بصره (در جريان جنگ جمل) ديدم سوار بر استر بود، آنگاه رو به مردم كرد و فرمود: آيا به شما خبر ندهم كه بهترين انسانها در قيامت كيستند؟

ابو ايوب انصارى برخاست و گفت: چرا اى اميرمؤمنان؟ به ما خبر بده زيرا تو (در محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هنگام دريافت وحى) حاضر بودى و ما غايب بوديم.

امام على عليه‌السلام فرمود: بهترين مخلوقات در قيامت هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب هستند، كه هيچ كس فضيلت و برترى آنها را انكار نمى كند مگر كافر.

عمار ياسر عرض كرد: اى اميرمؤمنان نام آنها را ذكر كن تا آنها را بشناسيم.

امام على عليه‌السلام فرمود: بهترين مخلوقات در قيامت پيامبرانند و بهترين آنها محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و بهترين شخص در هر امتى، بعد از پيامبرشان، وصى آن پيامبر خواهد بود تا آنكه پيامبرى بعد از او آيد و همانا بهترين اوصياء؛ وصى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (يعنى على عليه‌السلام است. و بهترين مخلوقات بعد از اوصياء، شهيدان هستند و بهترين شهيدان حمزه و جعفر مى باشند.

جعفر دو بال تر و تازه دارد كه با آن در بهشت پرواز مى كند و به هيچ كس از اين امت جز او اين دو بال عطا نشده است...

و ديگر دو نوه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حسن و حسين عليهم‌السلام و ديگر مهدى (عج) است... (832).

## 708- خبر از آينده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

\*\* للّه

للّه بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد:

روزى على عليه‌السلام براى مردم مشغول سخنرانى بود و مى گفت: سلونى قبل ان تفقدونى فوالله تسئلونى عن شيى مضى و لان عن يكون الا نبئتكم به؛ بپرسيد از من، پيش از آن كه نيابيد مرا، پس به خدا سوگند! نخواهيد پرسيد مرا از مطالب گذشته و از مطالبى كه پيش خواهد آمد، مگر آن كه آگاه كنم شما را به آن، سعد بن ابى وقاص برخاست و گفت:

يا اميرالمؤمنين! به من بگو چه اندازه موى در سر و ريش من است؟ پس فرمود: بدان، به خدا سوگند هر آينه پرسيدى از من پرسشى كه دوست من پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده بود كه تو خواهى پرسيد از من آن را؛ و نيست در سر و ريش تو موئى، مگر آن كه در بن و بيخ او شيطان نشسته و به درستى كه در خانه تو بزغاله اى است كه خواهد كشت حسين پسر مرا، عمر سعد پس سعد ابى وقاص در آن روز خردسالى كوچك بوده). (833)

## 709- مؤمن و كافر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: در بصره مردى خدمت اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه‌السلام آمد و عرض كرد: اى اميرمؤمنان! با اين مردمى كه ما مى جنگيم دعوتمان يكى است و پيامبرمان نيز يكى، و نمازمان هم يكى، و حج مان هم يكى است، پس نام اينها را چه بگذاريم؟ حضرت فرمود: به همان نامى كه خداوند در كتاب خود آنها را ناميده است، مگر نشنيده اى كه مى فرمايد: بعضى از پيامبران را بر بعضى ديگر برترى داديم، بعضى از آنان با خدا سخن گفتند، و درجات پاره اى را بالا برده، و به عيسى بن مريم دلايل روشن داديم و او را به روح القدس تأئید نموديم، و اگر خدا مى خواست پس از آنكه دلائل روشن برايشان آمد مقابله نمى كردند و لكن اختلاف كردند، پس پاره اى از آنان ايمان آوردند و پاره اى كفر ورزيدند (834) سپس امام ادامه داد: پس چون اختلاف ميان ما افتاد ما به خدا و دين او و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كتاب و حق سزاوارتريم، پس ما جزء مؤمنانم و آنان كافران، خدا جنگ با آنان را از ما خواسته است، و ما هم به خواست و فرمان و اراده خدا با ايشان به جنگ برخاستيم. (835)

## 710- انواع دوست و رفيق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: مردى در بصره در حضور عى عليه‌السلام به پا خاست و راجع به حقوق رفقا و برادران مسلمان خود، سئوال كرد، حضرت فرمود: رفيق دو نوع است:

خالص واقعى، صورى ظاهرى

اما رفيق با اخلاص (در برابر حوادث) پنجه ى محكم است، براى توبه حكم پر و بال و اهل و عيال و مال است، اگر به رفيقى اطمينان كردى از مال و جان در راهش دريغ مكن، با هر كه با صفا بود با صفا باش، با دشمنش عداوت ورز، راز و عيبش را بپوشان، حسن و كمالش را اظهار كن، ولى بدان كه اين طبقه از دوستان مثل ياقوت سرخ كمياب هستند.

اما رفيق ظاهرى: چون از دوستيش بهره ور شوى از او جدا نشو ولى خلوص باطن خود را از او چشم مدار، تو هم چون او خوش زبان و گشاده رو باش. (836)

## 711- نفرين ابدى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته از ياران على عليه‌السلام است او در لحظات پايانى عمر على عليه‌السلام بر بالين امام حاضر شد و با اصرار از آن حضرت تقاضاى حديث كرد حضرت خواهش او را پذيرفت و فرمود:

اصبغ! همان طورى كه تو به عيادتم آمدى يك روز هم من به عيادت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من خواست تا به ميان مردم روم و آنان را براى شنيدن پيامى از جانب او به مسجد فرا بخوانم؛ امام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من گفت: به مسجد كه رفتى بر فراز منبر برو و يك پله پائين تر از جايى كه من مى نشينم بايست و به مردم چنين بگو:

... لعنت خدا بر كسى كه مورد خشم و عاق والدين قرار گيرد.

لعنت خدا بر آنكه از مولاى خويش بگريزد.

لعنت خدا بر كسى كه در مزد اجير خيانت ورزد و او را از حقش محروم سازد.

اينها جملاتى بود كه به امر آن حضرت گفتم و از منبر به زير آمدم در اين بين مردى از انتهاى مسجد در حالى كه جمعيت را مى شكافت و سعى داشت خود را به من برساند پيش آمد و گفت:

اى اباالحسن سه جمله به اختصار گفتى، آنها را براى ما تشريح كن، من در پاسخ او چيزى نگفتم و نزد پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگشتم و سخن آن مرد را نقل كردم (اصبغ مى گويد: در اين لحظه حضرت يكى از انگشتان مرا در ميان دست خود گرفت) و فرمود:

اصبغ! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز انگشتان مرا اين چنين در دست خود گرفته بود و با همين حال در شرح آن كلمات فرمود:

على! من و تو پدران اين امت هستيم هر كس ما را به خشم آورد، لعنت خدا بر او باد. من تو مولاى اين مردم هستيم هر كه از ما بگريزد به نفرين ابدى مبتلا گردد. من و تو اجير اين امت هستيم هر كس در اجرت ما (كه دوستى اهل بيت و عترت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است) خيانت ورزد به لعنت خدا و دورى از لطف او گرفتار گردد. پس حضرت آمين گفت و من نيز آمين گفتم... (837)

## 712- مسجد سازى هاى حضرت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام در تمام دوران زندگى خود به مساءله مسجد سازى توجه كاملى داشت در منطقه احد و در جنوب مسجد النبى و در شهر مدينه و در محله مساجد سبعه و هر جا كه اقامت مى كرد به امر مسجد سازى مى پرداخت.

حتى هنگامى كه لشكر خود را بسوى ميدان صفين حركت مى داد در طول راه نيز اين امر مقدس را از ياد نبرد.

لذا امام على عليه‌السلام وقتى به شهر مرزى هيت رسيد وارد شهر نشد، آن شهر را دور زد و در يك ميدان فراخ در اطراف هيت، مدتى را توقف نمود و در منطقه اى به نام اقطار توقف كوتاهى داشت و مسجدى در آنجا ساخت كه تا ساليان طولانى مردم در آنجا نماز مى خواندند. (838)

على عليه‌السلام در ساختن مسجد مدينه و بصره و كوفه و همچنين مسجدى به ياد پيروزى بر عمروبن عبدود در جنگ خندق در محله احزاب، بنام مسجد فتح بنا كرد و شب ها در آنجا نماز مى خواند. (839)

## 713- توجه به وضع اقتصادى مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام به يكى از فرماندهان خود بنام قرظة بن كعب انصارى بخاطر اينكه مردم منطقه حكومتى او دچار مشكل اقتصادى شده بودند مى نويسد:

مردانى از اهل ذمه از حوزه فرمانداران تو گفته اند كه در زمينهايشان نهرى داشته اند كه پر و خشك شده است، پس در مشكلات اقتصادى آنها مطالعه كن. و آن نهر را اصلاح كن!

بجان خودم سوگند! اگر آبادانى شود و مردم تاءمين گردند بهتر از آن است كه از آنجا كوچ كنند و ناتوان گردند، و از انجام كارهايى كه به صلاح مملكت است باز مانند (840)

لذا امام صادق عليه‌السلام فرمود: كان اميرالمؤمنين يكتب يوصى بفلاحين خيرا؛ اميرالمؤمنين عليه‌السلام هميشه در نامه به كارگزاران حكومتى خود سفارش كشاورزان را مى كرد.

و در حديثى ديگر، امام صادق عليه‌السلام فرمود: على عليه‌السلام همواره بيل مى زد و نعمتهاى نهفته در دل زمين را استخراج مى كرد. (841)

## 714- كار كردن افتخار اوست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام از راههاى گوناگونى به كار و توليد توجه مى نمود.

- در جوانى شترى داشت كه با آن باغستانهاى مردم را آب مى داد و از بابت آن اجرت مى گرفت.

- و با شتر از راههاى دور آب آشاميدنى به شهر مى آورد و اجرت يم گرفت.

- كشاورزى و درختكارى و باغدارى را دوست مى داشت و باغات زيادى را در اطراف مدينه به وجود آورد.

- چاه مى كند، وقتى از چاه ها آب فواره مى زد آن را وقف مسافران و حجاج بيت الحرام مى كرد.

- گاهى دوستان حضرت اصرار مى كردند كه بيل را از دست امام عليه‌السلام بگيرند و او را در كارش كمك كنند ليكن آن حضرت مانع مى شد و به كار خود ادامه مى داد (842)

- فرزندان و همسران خود را نيز به كار و توليد تشويق مى نمود، آنان نيز لباس هاى مورد احتياج خود را از پشم ريسى فراهم مى نمودند و خود آنرا مى بافتند (843)

- برخى از نخلستانها را وقف همسران و فرزندان خود مى كرد تا محتاج ديگران نباشند. (844)

## 715- بى تكلف زيست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابومخنف لوط بن يحيى نقل مى كند:

پس از جنگ جمل امام على عليه‌السلام براى مردم سخنرانى هائى مى كرد كه در يكى از آنها فرمود:

ما نقمون على يا اهل البصرة اى مردم بصره چرا به من ايراد مى گيريد؟.

آنگاه در حالى كه اشاره به پيراهن خود مى كرد ادامه داد:

والله انهما لمن غزل اهلى؛ سوگند به خدا! اين دو لباس مرا كه مى بينيد از بافته هاى اهل خانه ام مى باشد

سپس اشاره كرد، به كيسه اى كه همراه خود داشت و در آن مختصرى نان خشك بود فرمود:

والله ما هلى الا من غلتى بالمدينه؛ سوگند به خدا اين خوراك مختصرى كه به همراه دارم از غله خود من در مدينه است.

آنگاه خطاب به مردم فرمود: اگر من از نزد شما مردم بصره خارج شوم و زياده از آنچه ديديد برداشته باشم در نزد خدا از خيانتكاران مى باشم (845) و در روايات است كه حضرت مشابه همين سخنرانى را نيز براى مردم كوفه ايراد كرد. (846)

## 716- مردى ناشناس كنار خانه على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روز شهادت حضرت على عليه‌السلام سراسر كوفه يكپارچه عزا شد، به طورى كه يادآور رحلت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه بود، دهشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم ديدند مردى گريان و شتابان در حالى كه مى گفت: انا لله و انا اليه راجعون به پيش مى آمد، مردم او را نمى شناختند (گويا حضرت خضر بود) او فرياد مى زد: امروز رشته خلافت نبوت بريده شد، تا اينكه به در خانه امام على عليه‌السلام آمد، آنگاه با سوز و گدارى خطاب به على عليه‌السلام چنين گفت:

خدايت رحمت كند اى ابوالحسن! تو در گرايش به اسلام از همه پيشگامتر بودى و در گرايش به ايمان از همه پيشروتر، و در يقين استوارتر و ترسناكتر از همه به خدا، بيش از همه رنج كشيدى و از همه بيشتر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسدارى نمودى...

آن هنگام كه اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ناتوان بودند تو توانا بودى، آن هنگام كه آنها در جبهه جنگ، خوارى و زبونى از خود نشان مى دادند، تو مرد ميان جنگ بودى و آن وقت كه آن ها سستى كردند تو بر پا خاستى...

تو همچون كوه بودى اما كوهى ستبر و استوار كه در برابر طوفان نلغزند...

اى كسى كه در پرتو وجودت راه راست روشن شود و مسائل مشكل آسان گرديد و شعله هاى آتش (فتنه ها) خاموش شد اسلام با تو نيرو گرفت، و فرمان خدا آشكار گرديد، با رفتنت جانشينانت را در رنج و غمى جانكاه فرو بردى، تو بزرگتر از آن هستى كه سوگ فراقت با گريه جبران گردد، مصيبت فراق تو در آسمان بسيار بزرگ جلوه كرد، و در زمين انسانها را خورد نمود انا الله و انا اليه راجعون ما تسليم قضاى الهى هستيم...

تو براى مؤمنان، پناه و سنگر و كوهى سربلند و خلل ناپذير، و براى كافران شراره خشم بودى.

آن مردم ناشناس همچنان با سوز دل سخن مى گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، سراپا گوش بودند و سخن او را مى شنيدند، تا اينكه سخن او تمام شد و سخت گريست، حاضران همه گريستند، سپس او را نديدند، به جستجويش پرداختند ولى پيدايش نكردند. (847)

## 717- تو را چه كسى اميرالمؤمنين كرده؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى خدمت على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: يا على به شما اميرالمؤمنين مى گويند، چه كس تو را بر مؤمنين امير كرده؟ حضرت فرمود: خداوند متعال مرا امير مؤمنين كرده، آن مرد نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ايا على عليه‌السلام راست مى گويد كه خدا او را امير بر خلقش كرده؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سخن آن مرد خشمگين شد و فرمود: به راستى على عليه‌السلام به ولايت از خداى عزوجل، امير بر خلق شده است، خداوند در بالاى عرش خود آن را منعقد نموده و ملائكه را گواه بر آن گرفته است كه على عليه‌السلام خليفه الله و حجت الله و امام مسلمانان است، طاعتش اطاعت خداست و نافرمانى او و نافرمانى از خداست، هر كه او را نشناسد، مرا نشناخته و هر كه او را بشناسد مرا شناخته هر كه منكر امامت او شد منكر نبوت من شده است و هر كه اميرى او را انكار كند رسالت مرا انكار كرده... هر كه با او نبرد كند با من جنگيده و هر كه او را دشنام دهد مرا دشنام داده، زيرا او از من است و از گل من خلق شده، و او شوهر فاطمه عليها‌السلام دختر من است و پدر دو فرزندم حسن و حسين عليهم‌السلام است، سپس فرمود:

من و على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام و حسن و حسين عليهم‌السلام و نه فرزند حسين عليه‌السلام حجت هاى خدا هستيم بر خلق او، دشمنان ما دشمن خداست و دوستان ما دوستان خدا هستند (848)

## 718- قاتل زبير

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زبير پسر عمه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه در جنگ جمل از ميدان فاصله گرفت و برگشت، او در راه بازگشت خود توسط فردى بنام ابن جرموز به غذا خوردن دعوت شد سپس او را به قتل رساند. قاتل پس از كشتن او شمشيرش را نزد على عليه‌السلام آورد، حضرت همان طور كه شمشير زبير را مى نگريست فرمود:

اين شمشير همواره غبار غم و اندوه را از چره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زدوده است.

آنگاه ابن جرموز از حضرت تقاضاى جايزه كرد.

حضرت فرمود: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: قالت فرزند صفيه زبير را به دوزخ بشارت دهيد، ابن جرموز با سرافكندگى از نزد على عليه‌السلام دور شد و بعدها در جنگ نهروان به گروه گمراه مارقين پيوست و به همراه آنان، تيغ بر عى عليه‌السلام كشيد و با گروه جهنمى خوارج رخت به دوزخ كشيد. (849)

## 719- نصيحت به پيشوايان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يكى از روهاى جنگ صفين هنگامى كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام نيروهاى خود را به منظور يك حمله عمومى به صف كرده و با دقت واحدهاى آن را سان ديده بود در مقابل لشكر خود خطبه اى ايراد فرمود كه: حق كلمه اى گرانبها و سنگين است و هر قدر تلخ و زننده باشد به نتيجه شيرين و دلپذير آن مى ارزد حق در نظر رادمردان از فضاى آسمان و زمين وسيعتر است ولى چشمان ناپاك و كوتاه بين، آنرا همچون سوراخ سوزن تنگ و باريك مى بيند، حق در عالم انديشه و خيال مانند آب زلال و صاف و سهل است ولى واى بر آن روز كه به مرحله عمل قدم گذارد چقدر سخت و دشوار ايفا مى شود... حقوقى را كه حاكم و رهبر بايد درباره ملت ايفا كند دادگسترى و جستجو از احوال مظلوم و انتقام از ظالم است و نيز او مديون است كه در تمام شئون زندگى به تمام طبقات رعيت مساوى و معادل باشد... بندگان هر چه در اداى شكر خداوند مبالغه و جديت كنند از عهده يك از هزار آن نيز نتواند بر آمد... اما در صورتى كه حاكم بر رعيت دست ستم دراز كند و رعيت هم از نادرستى و پستى پيشوايش استفاده كند، طبقات قوى و نيرومند از نادرستى و پستى پيشوايش استفاده كند آنگاه طبقات قوى و نيرومند، بيچارگان را در هم مى شكنند و چيزى نمى گذرد كه كشور ويران مى شود و دشمنان زبردست كه تا آن روز در پشت حصار عدل سرگردان بوده ياراى تعدى نداشتند در اين وقت بر آن توده هجوم آورده و يكباره به حيات استقلال و مليت كشورى خاتمه مى دهند... وقتى سخنان حضرت به اينجا رسيد يكى از سرداران ارشد كه در قلب سپاه فرماندهى داشت با فريادى حاكى از شور و حرارت و صميميت او بود زبان به مدح على عليه‌السلام گشود و از آن حضرت سپاسگزارى كرد، سپس حضرت على عليه‌السلام در حالى كه تبسمى تعجب آميز بر لبان حقگويش نقش بسته بود بيانات خود را چنين تكميل كرد: كسى كه به بزرگى و عظمت خداوند معترف است جهان را با همه جلال و شكوه آن بسيار كوچك و ناچيز مى بيند به عقيده من پست ترين صفات در حاكم آن است كه از شيرين زبانى و عبارت آرايى پيروان خود مشعوف و خرسند گردد و گفتار مشتى متملق در خاطر او اثر نموده و بر روح غرور و كبريايش پر و بال بخشد من با اينكه سپاسگزارى شما را پذيرفتم مى خواستم بگويم تربيت روزگار پيشين، شما را بر آن داشت كه در مقابل پيشواى خود دفتر مدح و ثنا را باز كنيد اما من بحمدالله دوست نمى دارم كه كردار مرا هر قدر هم خوب باشد بر زبان آورند و در تمجيدش مبالغه كنند زيرا انجام وظيفه، تكليف طبيعى انسان است و بر اين عمل عادى، پيرايه ستايش پسنديده نيست... بلكه اگر اشتباهى در كارهايم باز جستيد بى درنگ آن را به من باز گوئيد من از شنيدن نصيحت راجع به عدالت بيزار باشم حتما از عمل و ايفاى آن بيزارتر خواهم بود و اين بهترين آزمايشى است كه روحيه افكار حكام و امرا را بخوبى آشكار مى سازد. (850)

## 720- على عليه‌السلام و قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به جماعتى فرمود: من آيه اى از قرآن را نازل نشده الا اينكه مى دانم آن آيه در كجا و درباره چه سى نازل شده، در دشت نازل شده يا در كوه.

سئوال كردند: درباره خود شما چه آيه اى در قرآن نازل شده است؟ حضرت فرمود: اگر از من نمى پرسيديد به شما نمى گفتم، همانا درباره من اين آيه نازل شده (851)(همانا تو منذرى و براى هر قومى رهبرى) و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منذر است و من رهبر شما هستم به آنچه كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است. (852) لذا وقتى در روز وحى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسد تا شب نشده بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحى الهى را به على عليه‌السلام مى رساند، اگر شب هنگام به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحى مى شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صبح نمى كرد تا آنكه وحى الهى را به على عليه‌السلام خبر مى داد (853).

## 721- ارادتمندى، سعادتمندى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حجاج بن يوسف دو تن از دوستان على عليه‌السلام را دستگير كرد به يكى از آنها گفت: از على بيزارى بجو! او گفت:! اگر اين كار را نكنم تو چه خواهى كرد؟ حجاج گفت: به خداوند تو را مى كشم يا با بريدن دو دست يا دو پايت هر كدام را مى خواهى خود انتخاب كن.

او گفت: اى حجاج روز قصاص (قيامت) مى رسد تو خود هر كدام را مى خواهى اختيار كن.

حجاج گفت: بخدا زبان تيزى دارى، پروردگارت كجاست؟ او گفت: در كمين هر ستمكار، حجاج دستور داد هر دو دست و پاى او را بريدند و بدارش زدند: حجاج سراغ رفيق او رفت آنگاه از او پرسيد: تو چه مى گويى؟ او نيت گفت: من نيز هم عقيده رفيق خود هستم، حجاج دستور داد تا گردن او زدند و سپس به دار آويختند. (854)

## 722- نماز جمعه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام فرمود: حاضران در نماز جمعه سه دسته اند، دسته اول آنهائى هستند كه با تواضع و آرامش، پيش از امام حاضر مى شوند و نماز جمعه اينها كفاره گناهانشان است تا جمعه ديگر و به اضافه سه روز هم بيشتر، چون خداوند مى فرمايد هر كه حسنه اى انجام دهد ده برابر آن را دارد. (855)

دوم مردمى كه با جنجال و تملق و دلتنگى حاضر شوند، اين مردم هم گناهانشان ريخته مى شود.

سوم، مردمى كه در حال خطبه امام مى آيند كه اين خلاف سنت است و او از آن دسته است كه چون از خداوند درخواستى كند خداوند اگر بخواهد به او عطا مى كند و اگر نخواهد محرومش خواهد كرد (856)

## 723- مست جام ولايت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام يكى از شيعيانش را كه مدتهاى مديدى او را نديده بود ديدار كرد، با اينكه نشانه هاى پيرى در صورت او معلوم شده بود و ليكن هنوز چابك و قوى راه مى رفت.

حضرت به او فرمود: پير شدى اى مرد. او عرض كرد: در اطاعت از تو عمر سپرى شده و پير شدم، اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام .

حضرت فرمود: چابك هم راه مى روى، عرض كرد، بقصد دشمنانت (نابودى دشمنان) اينگونه مى روم اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام حضرت فرمود: هنوز در تو توان و نيروئى باقى مانده است؟

عرض كردم: تقدمى آستانت يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام . (857)

## 724- چهار دستور براى صحت بدن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرمؤمنان عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود: اگر چهار دستور را رعايت كنى از طبيب و درمانهاى طيب بى نياز خواهى شد، و آن چهار دستور اين است: (لا تجلس على الطعام الا و انت جائع، و لا تقم عن الطعام الا و انت تشتهيه، وجود المضغ، و اذا انمت فاعرض نفسك على الخلاء؛ يعنى: 1- جز هنگامى گرسنگى در كنار غذا براى خوردن آن ننشين 2- در حالى كه ميل و اشتها به غذا داراى از غذا دارى از غذا دست بكش 3- در جويدن غذا مراقب باش تا خوب خرد گردد 9- قبل از خواب به دستشويى برو و قضاء حاجت كن) (858)

و در دستور ديگرى فرمود: از سرما در آغازش (پائيز) بپرهيز و در آخرش (نزديك بهار) به استقبالش برويد زيرا در بدنها همان مى كند كه با درختان مى كند، در آغاز خشك و در آخر برگ مى آورد. (859)

## 725- درهم كوبنده دشمنان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام حسن عليه‌السلام مى فرمايد: هيچ پرچمى از دشمن جلوى اميرالمؤمنين عليه‌السلام نيامد، الا اينكه آن حضرت با آن نبرد كرد و سرنگونش كرد و يارانش مغلوب مى شدند و يا خوارى بر مى گشتند.

و على عليه‌السلام با شمشير ذوالفقار خود به هر كسى كه مى زد زنده نمى ماند و نجاتى برايش باقى نمى ماند و چون نبرد مى كرد جبرئيل سمت راست او بود و ميكائيل سمت چپش و ملك الموت در برابر آن حضرت در ميدان مى بودند. (860)

## 726- آراستگى ظاهر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام با همه سادگى كه داشت از وضع ظاهرى خود غافل نبود و در عين سادگى بهداشت و نظافت را رعايت مى كرد و به زيبائيها ظاهرى نيز اهميت مى داد، يكى از اين زيبائيها استفاده از انگشتر عقيق و فيروزه و ياقوت سرخ و انگشترى از آهن چينى (861) بود كه استفاده مى كردند.

امام صادق مى فرمايد: نقش انگشتر حضرت على عليه‌السلام (الله الملك) بود و انگشتر ياقوت را براى شرافت و بزرگى و عقيق سرخ را براى محفوظ ماندن و انگشتر فيروزه را براى پيروزى و شادابى برانگشت مى كردند.

على بن مهزيار مى گويد: بر امام هفتم عليه‌السلام وارد شدم انگشترى در دست داشت كه جمله (الله الملك) بر آن نوشته بود و من زياد به آن نگاه مى كردم، امام هفتم عليه‌السلام فرمود: چرا اينقدر نگاه مى كنى، اين سنگى است كه جبرئيل براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هديه آورده و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به على عليه‌السلام بخشيد، حالا كه آنهم به ما رسيد، سپس امام فرمود: آيا مى دانى نام اين سنگ چيست؟ عرض كردم: به فارسى فيروزه مى گويند، حضرت فرمود: نام عربى آن ظفر است. (862)

## 727- معناى ركوع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

راوى از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام پرسيد اى پسر عم بهترين خلق خدا معناى كشيدن گردن و سر در ركوع چه مى باشد؟ امام مى فرمايد: تاويلش اين است كه مى گويى:

(آمنت بالله ولو ضربت عنقى. فاذا ركعت فقل: اللهم لك ركعت و لك خشعت و لك اسلمت و يك آمنت و عليك توكلت و انت ربى خشع لك وجهى و سمعى و بصرى و شعرى و بشرى و لحمى و دمى و مخى و عصبى و عظامى و ما اقلت الارض منى لله رب العالمين؛

يعنى: ايمان آوردم به خداوند اگر چه كردنم زده شود هنگام ركوع بگو!

باز پروردگارا! براى تو ركوع مى كنم، و براى تو است خشوع من، و براى تو است اسلام من به تو ايمان دارم و بر تو توكل مى نمايم، و تو پروردگار منى، خاشع است براى تو صورتم و گوش و چشمم، و مو، و پوستم، گوشت و خون و مغز و اعصابم و استخوانم و آنچه از من است در روى زمين كلا از خداوند است، كه پروردگار عالميان است) (863)

## 728- حقيقت وجود انسان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شعرى منسوب به امام على عليه‌السلام است كه در آن امام مى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوائك فيك و ما تشعر |  | ودائك منك و ما تنظر |
| و تحسب انك جرم صغير |  | و فيك انطوى العالم الاكبر |
| وانت الكتاب المبين الذى |  | با حرفه يظهر المضمر |
| فلا حاجه لك فى خارج |  | يخبر عنك بما سطر |

يعنى: داروى تو در وجود خود تو نهفته است ولى درك نمى كنى، درد تو نيز هم از خود تو سرچشمه مى گيرد دقت نمى كنى، تو فكر مى كنى موجود ضعيفى هستى در صورتيكه جهان بزرگ در وجود تو پيچيده است، تو آن كتاب درخشانى هستى كه با حرف آن پنهان ها آشكار مى شود بنابراين نيازى ندارى كه به تو بگويند وجودت با چه حروفى نوشته شده است.

## 729- اوصاف مردى بى نظير

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، شيوه اميرالمؤمنين على ابن ابيطالب عليه‌السلام اينگونه بود كه چون بندگان خوراك مى خورد و بر زمين مى نشست و دو پيراهن سنبلانى مى خريد و خدمتكار او با اختيار خود جامه بهتر را بر مى داشت و خود ديگرى را مى پوشيد، اگر آستين لباسش از انگشتانش بلندتر بود آن را قطع مى كرد، و اگر دامنش از روى پايش مى گذشت آن را مى چيد، پنج سال خليفه مسلمين بود نه آجرى بر آجرى گذاشت و نه خشتى بر خشتى، و نه دهى را مالك شد و نه پول نقره يا طلائى بجا گذاشت به مردم نان گندم و گوشت مى خورانند، ولى وقتى خود به منزل بر مى گشت نان جو با سركه مى خورد، هر گاه با دو كار خدا پسند مواجه مى شد آن كه سخت تر بود را انتخاب مى كرد، هزار بنده را با دسترنج خود آزاد كرد كه بر اثر زحمت آن كارها دستش خاك آلود و از چهره اش عرق ريخته مى شد او در شبانه روز هزار ركعت نماز مى خواند و نزديك ترين مردم در عبادت به او همانا على بن الحسين سيدالساجدين عليه‌السلام بود و كسى بعد از او كسى توان كار او را نداشت (864)

## 730- مظهر العجايب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى از انس بن مالك شنيد: كه اين آيه درباره على بن ابيطالب عليه‌السلام نازل شده (865)(كسى كه در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قيام، از عذاب آخرت مى ترسد و به رحمت پروردگارش اميدوار است) آن مرد مى گويد: نزد على عليه‌السلام رفتم تا عبادت او را بنگرم خدا گواه است هنگام مغرب نزد او بودم ديدم با يارانش نماز مغرب مى خواند و چون فارغ شد به تعقيب نماز مشغول بود تا برخواست نماز عشاء را خواند و به منزلش رفت من با او وارد منزل شدم و در تمام شب نماز مى خواند و قرآن تا سپيده دميد آنگاه تجديد وضوء كرد و به مسجد آمد و با مردم نماز خواند و مشغول تعقيب نماز شد، تا آفتاب بر آمد و مردم به او مراجعه كردند آنگاه دو مرد نزد او جهت قضاوت و محاكمه نشستند چون فارغ شد مرد ديگر جاى آنها را گرفتند، تا براى نماز ظهر بپاخاست سپس وضوء تازه كرد و با اصحابش نماز ظهر را خواند و مشغول تعقيب بود، تا نماز عصر را با آنها خواند و موقع مراجعه مردم به آن حضرت رسيد دو مرد نزد حضرت نشستند وقتى برخاستند دو مرد ديگر جاى آنها را گرفتند و او ميان آنها قضاوت مى كرد، تا آفتاب غروب كرد و من گفتم: خدا را گواه مى گيرم كه اين آيه درباره او نازل شده. (866)

## 731- احترام به ياران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

صعصعة بن صوحان يكى از ياران امام على عليه‌السلام بود روزى او مريض شد، حضرت به عيادت او رفت و از او دلجويى كرد و براى آنكه او دچار غرور نشود به او هشدار داد كه:

اى صعصعة! مبادا از اينكه من به ديدار تو آمده ام نسبت به برادران دينى خود فخر بفروشى، به حال خود بنگر كه سخت بيمارى، مبادا غفلت كنى و آرزوها تو را بفريبد (867) در يكى از شب ها نيز حارث همدانى خدمت امام رسيد و از حضرت درخواست كمك كرد امام على عليه‌السلام چراغ را خاموش كرد تا چهره او را ننگرد آنگاه به او فرمود: چراغ را براى اين خاموش كردم كه چهره ات دچار شرم و شكستگى نشود (868)

## 732- ياد خدا در همه حال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى عبدالله بن يحيى به حضور امام على عليه‌السلام وارد شد و با اجازه بر روى صندلى نشست ولى او از روى صندلى سقوط كرد و سرش شكافت و خون جارى شد، امام دستور داد آب آوردند و خونهاى اطراف زخم او را شستند سپس آب دهان مباركش را بر آن زد تا التيام يافت، آن چنانكه گويا زخم و شكستگى وجود نداشته است سپس به عبدالله فرمود:

(سپاس خداوندى را كه گرفتارى ها را كفاره گناهان پيروان ما در دنيا قرار داد)

عبدالله پرسيد: مجاز است گناهان ما فقط در دنياست؟ امام فرمود: آرى! مگر نشنيده اى كه (الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر) دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است.

خداوند پيروان ما را در دنيا از گناهان پاك مى كند كه فرمود: (ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم (869) يعنى: آنچه از مصيبت ها به شما مى رسد از كردار خود شماست). ولى دشمنان ما را در دنيا پاداش مى دهد لذا وقتى وارد محشر مى شوند سنگينى گناه بر دوش آنان است وارد آتش مى شوند.

عبدالله مى گويد: پرسيدم يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام امروز گناه من چه بود كه مبتلا شدم؟ حضرت فرمود: به هنگام نشستن بسم الله نگفتى آنگاه اين مصيبت كفاره گناه تو شد، مگر نى دانى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كارى كه در آن بسم الله گفته نشود آن كار ناتمام خواهد ماند. عبدالله گفت: پدر و مادرم فداى شما، ديگر بسم الله را ترك نمى كنم (870).

## 733- نظر شيطان درباره ولايت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سلمان فارسى مى گويد: روزى شيطان به چند نفر رسيد كه به على بن ابيطالب عليه‌السلام جسارت مى كردند او در مقابل آن جماعت ايستاد، آنها گفتند تو كيستى اى مرد؟ شيطان گفت: من ابومره ام (871) گفتند: آيا سخن ما را شنيدى؟ شيطان گفت: خوشى نبيند.

آيا به سرور و مولاى خود على بن ابيطالب عليه‌السلام جسارت مى كنيد؟

آنها گفتند تو از كجا فهميدى كه على سرور و مولاى ماست؟

شيطان گفت: از گفتار پيغمبرتان كه فرمود: (من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله؛ هر كه من مولاى او هستم على نيز مولاى اوست، خدايا! دوست بدار كسى را كه او را دوستش دارد و دشمن بدارد هر كه را كه على را دشمن مى دارد، خدايا! يارى كن هر كه او را يارى مى كند و يارى كن هر كه ياريش مى كند... )

آنها گفتند: اى ابومره تو از شيعيان على عليه‌السلام هستى؟

شيطان گفت: نه ولى او را دوست دارم و هر كه با او دشمن باشد من در مال و فرزند او شريكم.

گفتند: اى ابومره: درباره على عليه‌السلام چيزى برايمان بگو؟

شيطان گفت: اى جماعت ناكسان و قاسطان و مارقان... من در ميان فرشتگان بودم و با آنها مشغول عبادت بوديم و خداى عزوجل را تقديس و تسبيح مى كرديم، يك نور پر پرتو از مقابل ما گذشت كه بواسطه آن نور همه فرشتگان در برابر آن نور صورت را بر زمين نهادند و گفتند: سبوح قدوس؛ اين نور، يا نور فرشته مقرب است يا نور پيغمبر مرسل، در اينحال نداء از طرف خداى عزوجل رسيد كه اين نور، نه از فرشته مقرب است و نه از پيغمبر مرسل، بلكه اين نور طينت على بن ابيطالب است (872)

## 734- زاهد و عابد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از شهادت حضرت على عليه‌السلام روزى پيش ابن عباس ياد على عليه‌السلام را كردند. ابن عباس گفت

افسوس! بر ابى الحسن، بخدا قسم! از دنيا گذشت، نه تغيير داد و نه عوض كرد و نه تغيير حال داد، نه جمع مال كرد و نه حق كسى را منع كرد، و جز خدا منظورى نداشت، بخدا سوگند دنيا در برابرش از بند كمتر بود.

در نبرد و ميدان جنگ همچو شيرى بود و در مجلس علم همچو حكيمى بود از حكيمان، هيهات! كه او بدرجات بلندى رسيد. (873)

## 735- مراقب رفتار قاضى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى امام على عليه‌السلام زره خود را كه در جنگ جمل گمشده بود را در دست يك نفر يهودى ديد، شكايت به محكمه برد يهودى گفت: زره در دست من است شما بايد اقامه دليل بكنيد.

در آن مجلس چون شريح قاضى (874) به امام احترام كرد و با يهودى برخورد مناسبى نداشت، امام ناراحت شد و رعايت عدالت را به قاضى به او تذكر داد.

اشتباه ديگر شريح اين بود كه وقتى امام حسن عليه‌السلام و قنبر در دادگاه شهادت دادند كه زره مال امام عليه‌السلام است شريح گفت: شهادت حسن پذيرفته نيست زيرا پسر شماست و بايد شاهد ديگر بياورد.

امام پس از آن ماجرا شريح را به مدت 20 روز از قضاوت عزل كرد و به روستاى خودش فرستاد و پس از آن دوباره بعد از مدتى حضرت به او اجازه قضاوت داد (875)

## 736- حضرت على عليه‌السلام و شيوه حكومتدارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در زمان حكومت خود برخوردى انسانى با بقيه ملل حتى كفار داشت و دستورات اكيد براى آبادانى مناطق مختلف حتى جويبارهاى تخريب شده را صادر كرده است. توجه به ضعفا و مستمندان و يتيمان چه مسلمان و غير مسلمان و انجام كارهاى مردم بدون هيچ گونه توقع و چشمداشتى جز شيوه هاى اصلى حضرت بوده است.

نوشته اند، وقتى كه حضرت مشكل برخى از دهقانان و بزرگان ايرانى را بر طرف كرد، آنان به عنوان قدردانى چهل درهم نزد امام بردند، امام آن مبلغ را از آنها نپذيرفت و فرمود:

انا قوم لا تاخذ معروف ثمنا

ما خاندان به خاطر كار نيكى كه انجام مى دهيم بها و پولى دريافت نمى كنيم (876).

## 737- علاقه مالك اشتر به امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى در يكى از جنگها على عليه‌السلام به واسطه نفوذ در عمق دشمن مدتى از ديد مالك اشتر خارج شد، مالك اشتر دلواپس و ناراحت بدنبال حضرت مى گشت و گفت كسى خبرى از امام على عليه‌السلام برايم بياورد لذا به غلام خود گفت: اگر خبرى از امام بياورى تو را آزاد مى كنم.

غلام مالك اشتر رفت و ديد على عليه‌السلام در نقطه اى از ميدان جنگ مشغول جنگ است او آمد و خبر حضور حضرت در آن نقطه از ميدان را به مالك اشتر داد، مالك او را آزاد كرد و فورا خود را به امام على عليه‌السلام رساند.

امام على عليه‌السلام وقتى مالك را ديد، مشاهده كرد مالك اشتر رنگ از رخش پريده و ناراحت و محزون است، امام على عليه‌السلام پرسيد: اى مالك! آيا ابراهيم شهيد شده كه اينگونه ناراحتى؟

مالك عرض كرد نه: من ناراحت فرزندم ابراهيم نبودم بلكه چون تو را گم كرده بودم ناراحت و پريشان بودم.

## 738- محبت وسيع و وثيق مقداد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مقداد بن اسود از خالص ترين و كامل ترين و محكم ترين ياران امام على عليه‌السلام است تا آنجا كه در روايت آمده كه قلب شريف او همانند پاره آهن محكمى بود.

او در ارادت به اهل بيت طبق فرمايش امام باقر عليه‌السلام به هيچ وجه حتى لحظه اى شك و ترديد نكرد. لذا پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: خداوند مرا به محبت چهار نفر امر كرد، على بن ابيطالب، مقداد، سلمان و ابوذر.

امام فرزند مقداد بنام عبد بهمراه لشكر عايشه در جنگ جمل وارد جنگ شد و بر روى امام على عليه‌السلام شمشير كشيد و آخر الامر نيز كشته شد. وقتى على عليه‌السلام از بين كشتگان جنگ عبور مى كرد به جنازه معبد كه رسيد فرمود

خدا رحمت كند پدر اين پسر را كه اگر او زنده بود راءيش بهتر و كاملتر از راءى اين (معبد) بود.

عمار ياسر پيش امام بود عرض كرد، كه الحمدلله خدا معبد را كيفر داد و او را به خاك هلاكت انداخت، به خدا قسم يا اميرالمؤمنين! من در كشتن كسى كه از حق عدول كند ترسى ندارد چه پدر باشد، چه پسر.

حضرت فرمود: خدا رحمت كند ترا و جزاى خير به تو دهد. (877)

## 739- سرزنش متخلفين از جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سعيد بن قيس جز كسانى بود كه در جنگ على عليه‌السلام در ميدان جنگ حضور نداشت لذا روزى وارد مجلس امام شد و آن حضرت خطاب به او فرمود:

جواب سلام تو را مى دهم گر چه از آن گروهى هستى كه در جنگ شركت نداشتى تا عاقبت كار مرا بدانى.

سعيد با عذر خواهى هاى فراوانى اظهار داشت، يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.

در روز ديگرى جمعى از سران كوفه، عبدالله بن معتم عيسى و حنظلة بن ربيع تميمى و محمد بن مخنف به همراه پدرش مخنف خدمت امام رسيدند اما وقتى آنها را ديد همه آنها را سرزنش نمودند و فرمودند:

ما بطائكم عنى و انتم اشراف قومكم؟

يعنى: چه چيزى شما را از شركت در جنگ و يارى كردن من باز داشت؟ در حاليكه شما از بزرگان قوم خود مى باشيد.

آنها نيز هر يك به گونه اى تلاش كردند تا امام را خشنود سازند. (878)

## 740- عروج مرد ملكوتى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حبيى بن عمرو مى گويد: من بعد از ضربت خوردن على عليه‌السلام خدمت امام رسيدم، حضرت در بستر افتاده بود زخم سر مباركش را باز كردند، به حضرت گفتم: يا على! اين زخم شما چيزى نيست و باكى بر شما نيست (خداوند شفا دهد شما را) حضرت فرمود: اى حبيب! من هم اكنون از شما مفارقت مى كنم، من گريستم و ام كلثوم هم كه نزد امام بود گريست حضرت به او فرمود: دخترم چرا گريه مى كنى؟

ام كلثوم گفت: جدايى از شما باعث گريه من شده است، امام فرمود: دخترم گريه مكن به خدا اگر آنچه را كه پدرت مى ديد گريه نمى كردى.

حبيب مى گويد: به امام عرض كردم: يا على! چه مى بينيد؟

حضرت فرمودند: اى حبيبت، همه فرشتگان آسمان و پيغمبران صف كشيده اند براى ملاقات من و اين هم برادرم محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه نزد من نشسته است و مى فرمايد: بيا كه آنچه در پيش دارى بهتر است از آنچه كه برايت هست.

حبيب مى گويد: هنوز از نزد اما بيرون نرفته بودم كه حضرت به شهادت رسيد. (879)

## 741- زندگى بدون تو كفر است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام در زمان حكومتدارى خود، نيروهاى انتظامى خود را به دنبال لبيد عطارى فرستاد تا او را به خاطر جرمش نزد امام آوردند، نيروهاى امام لبيد را در مسجد سماك يافتند و او را گرفته و به نزد على عليه‌السلام مى بردند كه در اين حين نعيم بن دجاجه اسدى به حمايت از او برخاست و مانع شد تا او را ببرند و لبيد، را از دست نيروهاى، انتظامى امام خارج كرد.

على عليه‌السلام وقت از مطلب مطلع شد، دستور داد تا خود نعيم را به جاى مجرم دستگير كنند و بياورند. وقتى نعيم را نزد حضرت حاضر كردند، على عليه‌السلام خواست او را شلاق بزند، نعيم گفت: يا على! به خدا سوگند با تو بودن و زندگى با تو كردن عين خوارى است و مخالفت با تو و يا بدون تو، بودن عين كفر (يعنى اينكه با تو زندگى كردن اين گونه است كه فرقى براى كسى قائل نمى شوى و عدالت را بر همه جارى مى سازى، و اما بدون تو هم زندگى كردن و با ترك كردن تو، مسلمان كافر مى شود)

على عليه‌السلام در پاسخ او فرمود: تو به اين حقيقت اعتقاد دارى؟ عرض كرد آرى، فرمود: او را رها كنيد (به خاطر اين عقيده اش آزادش كنيد). (880)

## 742- استهزاء دشمن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ساده پوشى امام على عليه‌السلام در خوراك و لباس به حدى بود كه مخالفان و دشمنان آن حضرت را متعجب مى ساخت و بعضا مورد اعتراض آنان قرار مى گرفت.

زيدبن وهب مى گويد: پس از جنگ جمل گروهى از مردم بصره كه در ميان آنها مردمى از سر كردگان گروه گمراه خوارج به نام جعدة بن نعجة بود خدمت امام رسيدند.

لذا وقتى كه آنها لباس ساده امام را ديدند (جعده) با پوزخند و تعجب گفت: چه چيزى باعث شده كه از پوشيدن لباس خوب خوددارى كنى؟

امام در پاسخ به او فرمود: اين لباس ساده مرا از غرورزدگى دور مى كند و بهترين روشى است در ساده پوشى.

جعده به امام گفت: از خدا بترس تو روزى خواهى مرد.

امام فرمود: به خدا سوگند با ضربتى كه بر سرم فرود مى آيد به شهادت خواهم رسيد، و اين عهدى الهى است كه واقع مى شود اما سياه روى كسى است كه به مردم تهمت و افترا مى زند. (881)

## 743- فضيلت مسجد كوفه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: روزى در مسجد كوفه با اصحاب دور على بن ابيطالب عليه‌السلام بوديم كه فرمود: اى اهل كوفه! خداوند به شما بخششى داده كه به كسى نداده است و آن اينكه مسجد شما را فضيلت داد. آن خانه نوح و خانه ادريس و نماز خانه من است.

اين مسجد شما، يكى از چهار مسجدى است كه خداوند آنرا برگزيده و برا اهل آن مى بينم كه در روز قيامت جامه اى در بر دارد شبيه محرم، و براى اهل خود، (هر كس كه در آن نماز خوانده باشد) شفاعت مى كند و شفاعتش نزد خدا رد نمى شود، روزگارى نگذارد كه حجرالاسود را در آن نصب كنند و زمانى مى آيد كه مهدى عليه‌السلام از فرزندانم در آن نماز بخواند و اينجا نمازخانه هر فرد مؤمنى است، مؤمنى در روى زمين نباشد، يا آنكه در آن آيد و يا آرزوى آمدن در آن در دلش باشد.

با نماز در اين مسجد به خدا تقرب جوييد و اگر مردم مى دانستند چه بركتى در آن است از اطراف زمين به آن مى آمدند، اگر چه بر روى برف باشد. (882)

## 744- بر منبر سلونى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: وقتى على عليه‌السلام به خلافت رسيد و مردم با او بيعت كردند، حضرت به مسجد آمد، در حالى كه عمامه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر سر داشت و برد او را در تن كرد و نعلين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در پا و شمشير او را بر كمر بست و بر بالاى منبر رفت و با تحت الحنك بر آن نشست و انگشتان خود را درهم نمود و زير شكم نهاد سپس فرمود:

اى گروه مردم! از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد... از من بپرسيد كه علم اولين و آخرين نزد من است، اگر بنشينم با اهل تورات از كتابشان فتوى دهم، تا جايى كه تورات به سخن آيد و گويد (درست گفت على و او دروغ نگفت براستى كه على شما را به همان خبر داد كه در من نازل شده) و با اهل انجيل خودشان فتوا دهم تا جايى كه انجيل نيز به سخن آيد و گويد: (على درست گفت و دروغ نگفت، براستى على شما ره به همان فتوا داد كه در من نازل شده) و اهل قرآن را با قرآن فتوى دهم تا قرآن به سخن آيد و گويد: (على راست گفت: و دروغ نگفته هر آينه على شما را فتوايى داد. كه در من نازل شده است) اى مردم! شما كه شب و روز قرآن مى خوانيد در ميان شما كسى است كه بداند چه در آن نازل شده؟ اگر اين آيه در قرآن نبود (رعد - 39) شما را خبر مى دادم به آنچه در گذشته بوده و هست و خواهد بود تا روز قيامت.

آنگاه امام مجدد فرمود: از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد...

ابتدا مردى بنام ذعلب كه مردى تيز زبان و سخنور و پر دل بود بلند شد و گفت: پسر ابوطالب به جاى بسيار بلندى قدم نهادى من امروز او را بواسطه سوالم شرمسار مى كنم آنگاه گفت: يا على! آيا پروردگار خود را ديده اى؟ (جواب اين سئوال قبلا طى داستانى نقل شده است) على عليه‌السلام جواب او را كامل و جامع داد، سپس مجدد حضرت فرمود: بپرسيد از من قبل از آنكه مرا نيابيد.

بعد از او اشعث بن قيس كندى سوالى نمود كه حضرت جواب او را نيز داد باز حضرت فرمود: از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد، آن گاه مردى از دورترين نقطه مسجد كه بر عصاى خود تكيه كرده بود و گام بر مى داشت، تا اينكه نزديك آن حضرت رسيد، آنگاه عرض كرد: يا اميرالمؤمنين! مرا به كارى رهنمايى كن تا با انجام آن از دوزخ رهايى يابم حضرت جواب او را مفصلا دادند سپس آن مرد از نظرها غائب شد و ما او را نديديم مردم به دنبالش گرديدند اما او را نيافتند على عليه‌السلام از بالاى منبر لبخندى زد و فرمود: چه مى خواهيد او برادرم خضر بود، سپس فرمود: بپرسيد قبل از آنكه مرا نيابيد، آنگاه برخاست و خدا را حمد كرد و صلوات بر پيغمبر فرستاد و فرمود: اى حسن!! بر منبر آى و سخنى بگو، مبادا قريش پس از من ترا نشناسند و گويند حسن خطبه نمى تواند بخواند، امام حسن عليه‌السلام عرض كرد: پدرم چگونه با حضور شما بالاى منبر رفته و سخن بگويم و تو در ميان مردم مرا ببينى و سخنم را بشنوى، امام على عليه‌السلام فرمود: پدر و مادرم به قربانت من خود را از تو پنهان مى كنم و سخن تو را مى شنوم و تو را مى بينم ولى تو مرا نمى بينى، امام حسن عليه‌السلام بر منبر رفت و خدا را ستايش كرد و صلوات بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاد سپس فرمود: اى مردم! من از جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: من شهر علمم و على در آن است آيا مى توان وارد شهر شد جز از در آن؟ سپس از منبر پايين آمد آنگاه امام على عليه‌السلام او را به سينه خود چسبانيد، سپس امام به حسين عليه‌السلام فرمود: پسر جانم! برخيز و به منبر برو تا قريش به حال تو نادان نماند تو دنبال سخن برادرت حسن را بگو، امام حسين عليه‌السلام به منبر رفت و حمد خدا كرد و ستايش الهى را نمود و صلوات مختصرى بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاد سپس فرمود: اى مردم! از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: على پس از من شهر علم است و هر كه در آن در آيد نجات يابد و هر كه از او تخلف كند هلاك شود، آنگاه از منبر پايين آمد و امام على عليه‌السلام او را نيز در آغوش كشيد و بوسيد و فرمود: اى گروه مردم! گواه باشيد كه اين دو، فرزندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند و دو امانتى كه به من سپرده شده و من آنها را به شما مى سپارم و رسول خدا از شما و رفتار شما نسبت به آنها بازپرسى و سئوال خواهد كرد (883).

## 745- خير دنيا و آخرت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نوف بكالى كه يكى از اصحاب خاص اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است مى گويد: در نزديكى مسجد كوفه خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام رسيدم و گفتم السلام عليك يا اميرالمؤمنين و رحمة الله و بركاته، حضرت فرمود: و عليك السلام يا نوف و رحمة الله و بركاته.

عرض كردم: يا اميرالمؤمنين! پندى به من دهيد، حضرت فرمود: اى نوف! خوبى كن تا با تو خوبى كنند، گفتم: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيفزا، فرمود: رحم كن تا به تو رحم كنند، گفتم: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيفزا، فرمود: خوب بگو تا به بخوبى يادت كنند، عرض كردم: بيفزا فرمود: از غيبت اجتناب كن كه غذاى سگان دوزخ است، سپس فرمود: اى نوف! دروغ گفته آنكه گمان دارد حلال زاده است و به غيبت كردن، گوشت مردم را مى خورد، دروغ گفته كسى كه گمان دارد حلال زاده است و دشمن من و امامان و اولاد من است، دروغ گفته كسى كه گمان دارد حلال زاده است و زنا را دوست مى دارد يا نافرمانى خدا شب و روز مشغول است.

اى نوف! سفارش مرا بپذير... اى نوف! صله رحم كن تا خدا عمرت را بيفزايد و خوش خلق باش تا حساب روز جزايت را سبگ گيرد، اى نوف! اگر خواهى در روز قيامت با من باشى كمك به ستمكاران مكن، اى نوف! هر كه ما را دوست دارد روز قيامت با ما است و اگر مردى سنگى را دوست بدارد با همان سنگ محشور مى شود.

اى نوف! مبادا خود را براى مردم جلوه دهى و به نافرمانى خدا بپردازى تا روز جزا خداوند رسوايت كند. اى نوف! آنچه به تو گفتم نگهدار تا به خير دنيا و آخرت برسى (884).

## 746- مواظبت و دقت در اوقات نماز

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در نامه اى حضرت على عليه‌السلام براى محمد بن ابى بكر زمانى كه او را به ولايت مصر گمارده بود نوشت: ارتقب وقت الصلا لوقتها. و لا تعجل بما قبله لفراغ و لا تو خرها عنه لشغل فان رجلا سال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم...

مراقب اوقات نمازت باش و آن را در وقت مقرر خود به جا آور، به خاطر فراغت، قبل از وقت نماز اقدام به اقامه آن نكن و هم چنين به خاطر كارى كه دارى آن را به تاخير نينداز (براى نمازت اهميت خاصى قايل باش و حساب جدايى براى آن باز كن و هرگز نمازت را تابع چيزهاى ديگر قرار نده بلكه سعى كن همه چيز را تابع و پيرو نماز خود كنى) زيرا مردى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اوقات نماز پرسيد؟ حضرت چنين فرمود: جبرئيل در هنگام زوال شمس كه آفتاب مقابل حاجب و ابروى راست او بود نازل شد. سپس جبرئيل وقت نماز عصر آمد، كه در آن هنگام سايه هر چيزى به قدر و اندازه خود آن چيز گرديده بود. سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز مغرب را وقتى كه خورشيد غروب كرد به جا آورد. آنگاه نماز عشاء را هنگامى كه حمره مغربيه زايل شده بود خواند و به جا آورد و سپس نماز صبح را هنگامى كه تاريكى آخر شب بود و ستارگان مشبك بودند به جا آورد.

آنگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام اضافه فرمود: اى محمد بن ابى بكر! نمازت را در اين اوقات به جا آور و ملزم باش به اينكه كار نيكو انجام دهى و سنت حسنه به جا آورى و راه روش و راست را انتخاب كنى.

## 747- حماقت منافقى بى آبرو

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در دوران زندگى امام على عليه‌السلام اشعث بن قيس (885) با مردى دعوا داشت و فرداى آن روز قرار بود او در محكمه على عليه‌السلام حاضر شده و محاكمه گردد. اشعث شب حلوايى آماده كرده آن را براى امام برد تا از اين راه امتيازى براى محاكمه فردا به دست آورد.

امام عليه‌السلام در را گشود و نگاهى به حلوا كرد و فرمود: اصله ام زكاه ام صدقة فذلك محرم علينا اهل البيت؛ آيا بخششى، يا زكاتى و يا صدقه اى است؟ اينها همه بر ما خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حرام است.

عرض كرد: هديه است.

امام فرمود: گريه كنندگان در سوگ تو بنشينند آيا از اين راه وارد شده اى كه مرا بفريبى؟ سوگند به خدا اگر هفت آسمان و زمين را به من بدهند كه پوست جوى را از دهان مورچه اى به ستم در آورم نافرمانى خدا را نمى كنم (886).

## 748- پيام نامردى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در ابتداى حكومت نامه اى توسط مسوربن مخرمه براى معاويه فرستاد، معاويه صبر كرد تا اين كه سه ماه بعد از مرگ عثمان در ماه صفر مردى از قبيله بنى عبس و مرد ديگرى را از قبيله بنى رواحه خواست و آنگاه سر طومار مهر شده ها را كه روى آن نوشته شده بود از معاويه به على به آنها داد و گفت: اين طومار را گرفته و در كوچه هاى مدينه مى گردانيد.

آنها از شام خارج شدند و در ماه ربيع الاول وارد مدينه گرديدند. پس از ورود مرد عبسى طومار را گرفته طبق دستور معاويه در كوچه ها گردش مى داد مردم از منازل خود خارج شده و به او نگاه مى كردند البته مردم مى دانستند كه معاويه به على عليه‌السلام معترض است اين مرد گذشت تا اين كه خود را نزد على عليه‌السلام رساند و طومار را به حضرت داد.

حضرت مهر طومار را شكست اما در آن نوشته اى نيافت پس به رسول فرمود: چه خبر؟

او گفت: من گروهى را ترك كردم كه جز به قصاص به چيز ديگرى راضى نمى شوند.

حضرت فرمود: از چه كسى؟

گفت: از خودت، سپس افزود: من شام را در حالى ترك كردم كه 60 هزار نفر زير پيراهن كه بر منبر دمشق آويزان شده، گريه مى كردند. (887)

## 479- اصلح را بر كار گماشتم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نوشته اند: پس از اينكه على عليه‌السلام فرزندان عباس را بر حجاز يمن و عراق گمارد مالك اشتر گفت: پس براى چه ديروز آن پيرمرد را كشتيم؟ (يعنى كشتن عثمان به خاطر اين بود كه او بدون جهت اقوام خود را سر كار مى آورد)

هنگامى كه حضرت على عليه‌السلام از سخن مالك مطلع شد او را احضار كرد و مورد ملاطفت قرارش داد و فرمود:

اى مالك! آيا من حسن و حسين عليهم‌السلام را امارت دادم يا يكى از فرزندان برادرم، جعفر يا عقيل و يا حتى فرزندان او را؟

مالك؛ فرزندان عباس را به امارت گماردم به خاطر اينكه عباس مكرر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طلب امارت مى كرد و ايشان نيز به او فرمود:

يا عم ان الاماره ان طلبتها و كلت اليها و ان طلبتك اعنت عليها؛ اى عموى من! حكومت به گونه اى است كه اگر تو آن را بخواهى، موكل آن خواهى شد (و بايد خودت آن مقام را حفظ كنى) و اگر آن تو را طلب كند بر حفظش يارى خواهى شد. (يعنى كسى كه طالب مقام است، تمام هم و غم او اين است كه مقام از دست او گرفته نشود اما اگر مقام به سراغ كسى بيايد وسايل و ابزار حفظ آن نيز فراهم مى شود).

آنگاه امام على عليه‌السلام ادامه داد كه: من در دوران عمر و عثمان مى ديدم كه فرزندان عباس شاهد ولايت كسانى از فرزندان (رها شدگان) بودند، ولى حالا اگر فردى را كه از آنها بهتر باشد مى شناسى او را نزد من بياور تا براى مناصب حكومتى از او استفاده كنم.

مالك اشتر بعد از شنيدن سخنان حضرت از نزد ايشان در حالى كه شك و شبهه او زايل شده بود خارج شد (888)

## 750- عزل كارگزاران و عثمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از كارهاى مهم كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ابتداى تصدى حكومت خود انجام داد عزل كارگزاران عثمان بود مغيرة بن شعبه روزى نزد امام على عليه‌السلام رفت و با چرب زبانى به تملق پرداخته و گفت:

نصيحتها ارزان مى باشد و تو از همه برترى، نظر امروز، امور فردا را به دست مى دهد آنچه هم امروز از دست برود باعث از دست رفتن چيزهايى در فرداست.

بعد از گفتن اين جملات مغيره لحظه اى سكوت كرد تا ببيند به چه ميزانى گفتارش در حضرت اثر كرده است.

على عليه‌السلام چيزى نگفت او ادامه داد: من به تو نصيحت مى كنم كه كارگزاران عثمان را در جاى خود ابقا كنى معاويه و... را در كار خود بگمار و ديگر كارگزاران را هم در جاى خودشان باقى گذار آنان با تو بيعت مى كنند، كشور را آرام مى سازند و مردم را ساكت مى گردانند.

پس از اتمام صحبت شيطان ثانى، مغيره، امام فرمود: به خدا قسم اگر ساعتى از روز باشد در اجراى نظرم تلاش به خرج مى دهم و نه آنان را كه گفتى والى مى كنم و نه امثال آنان را به ولايت مى گمارم.

مغيره گفت: پس بر آنها نامه بنويس و آنان را در مقام خودشان تثبيت كن همين كه بيعت آنان و اطاعت سپاهيان به تو رسيد يا آنان را عوض كن و يا باقى بگذار.

حضرت فرمود: در دينم نيرنگ وارد مكن و در كارم پستى روا مدار (889).

## 751- شيوه هاى رزمى و اطلاعاتى در جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شورشيان سلاسل (890) قله ها را گرفته و راه ها را ناامن كرده بودند و به كاروانها يورش مى بردند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابتداء ابابكر را با 700 نيرو به سوى دشمن اعزام كرد اما او موفق نشد و قبل از برخورد نظامى با كمين دشمن رو به رو شد و با دادن تعدادى كشته و مجروح از ميدان فرار كرد، بار ديگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمر را به ميدان آنها فرستاد كه او نيز بازگشت، عمر و عاص گفت: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جنگ با حيله و نيرنگ تواءم است مرا بفرست پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را اعزام كرد و او نيز مانند آن دو نفر شكست خورد و فرار كرد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تنها على است كه از برابر دشمن فرار نمى كند.

لذا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام را به ميدان با آنها فرستاد على عليه‌السلام با شيوه و تاكتيكهاى نظامى حساب شده اى به جنگ با شورشيان سلاسل حركت كرد ابتداء حضرت از جاده اصلى كه زير نظر ديده بانان دشمن قرار داشت راه نپيمود و نيروهاى خود را از بيراهه حركت داد، سپس شبها راه مى رفت و روزها پنهان مى شد و كمين مى گرفت.

عمر بن خطاب و خالدبن وليد، بارها و بارها به حضرت اعتراض كردند كه اين چه شيوه اى است؟

آنها بارها گفتند: اين جوان! ما را در ميان مار و عقرب و درندگان بيابان به كشتن مى دهد و در طول راه عمر و عاص و ابابكر نيز اعتراض كردند.

اما امام به اعتراض آنان توجهى نكرد تا آنكه شب هنگام نزديك منطقه دشمن رسيد، آنگاه امام دستور دادند زنگوله ها را از گردن شتران باز كنند و دهان اسبان را نيز ببندند تا صداى زنگوله ها و شيهه اسبان دشمن را متوجه حضور لشكر اسلام نكند.

آنگاه به نيروهاى خود فرمان داد كه با استفاده از تاريكى شب اطراف قلعه شورشيان را تصرف كنند و دشمن را در محاصره بگيرند.

صبح هنگام بعد از نماز صبح پوزبند اسبها را باز كردند و صداى تكبير و شيهه اسبان دشمن را وحشت زده بيدار كرد آنها فهميدند كه سپاه اسلام تهاجم را آغاز كرد و تعداد كثيرى از شجاعان دشمن به دست على عليه‌السلام كشته شدند و سپس تسليم شدند و تعداد بسيارى از آنها نيز مسلمان شدند و سپاه اسلام پيروزمندانه به مدينه بازگشت، ام سلمه مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در منزل من خوابيده بود كه ناگهان بيدار شدم، گفتم: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شما را چه مى شود؟ فرمود: جبرئيل نازل شد و خبر پيروزى على عليه‌السلام را آورد و شروع عاديان نازل شد (891).

## 752- مردانگى در ميدان جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

لشكريان معاويه خود را زودتر از لشكر امام به سرزمين صفين رساندند و تواستند رودخانه فرات را در اختيار خود گيرند، معاويه لشكرى را به فرماندهى ابوالاعور اعزام كرد تا از فرات حفاظت كنند و مانع استفاده لشكريان على عليه‌السلام از آب شوند.

اما امام على عليه‌السلام صعصعه بن صوحان را نزد معاويه فرستاد تا او مانع آب نشود، دو تن از ياران معاويه به نامهاى وليد بن عقبه (892). و عبدالله بن سعيد نظر دادند كه آب را بر روى لشكر على مى بنديم تا آنان از تشنگى بميرند.

عمر و عاص گفت: اين كار اشتباه است على عليه‌السلام كسى نيست كه تشنه بماند على عليه‌السلام همان كسى بود كه گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست (روز سقيفه و بيعت مردم با ابوبكر) حق خود را مى گرفتم.

امام معاويه نظر عمر و عاص را نپذيرفت سپاه امام به دشمن حمله كرد و آب را به تصرف آورد.

معاويه به عمر و عاص گفت: به نظر تو على عليه‌السلام با ما چه مى كند.

عمر و عاص گفت: على عليه‌السلام مثل تو نيست او هدفى غير از آب دارد در نهايت امام على عليه‌السلام آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشكر آب را بردارند و بسيارى از دشمنان با اين مردانگى و مروت امام هدايت شدند و به لشكر امام پيوستند (893)

## 753- براران واقعى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قيس يكى از ياران امام على عليه‌السلام است كه امام رضا عليه‌السلام درباره چگونگى نماز او و حضور قلب او در نماز مى فرمايد:

مردى از اصحاب على عليه‌السلام كه به او قيس مى گفتند به نماز ايستاد وقتى ركعتى از نماز را خواند ناگهان مار سياهى آمد و در موضع سجده قيس قرار گرفت، قيس بدون توجه به ركوع و سجود رفت وقتى پيشانى از موضع سجده برداشت مار به گردن قيس پيچيد. سپس از يقه او وارد پيراهن او شد. ولى اين بنده صالح خدا كه حقيقت نماز را دريافته بود به نمازش ادامه داد و آسيبى هم از مار نديد.

سپس امام رضا عليه‌السلام وقتى داستان قيس را نقل فرمود: اضافه كرد كه شبيه اين قضيه براى خود حضرت هم رخ داده است (894)

## 754- برگشت آفتاب در سرزمين بابل براى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جويريه بن مسهر كه از ياران على عليه‌السلام است مى گويد: با حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام از قتال با خوارج نهروان مى آمديم تا رسيديم به سرزمين بابل (895) هنگام نماز عصر رسيد. على عليه‌السلام و تمام مردم كه با حضرت بودند از اسب پياده شدند، على عليه‌السلام فرمود:

اى مردم اين سرزمين ملعون و از رحمت خدا به دور است و در روزگار گذشته سه بار و يا به روايتى دو مرتبه اهل آن معذب شدند و خداوند بر آنان عذاب نازل كرده و اين سرزمين يكى از شهرهاى قوم لوط است.

و اولين سرزمينى است كه در او بت پرستيده شد. براى هيچ پيامبر و يا وصى پيامبرى حلال و جايز نيست كه در روى اين زمين نماز بخواند.

اى ياران من، هر كدام از شما خواستيد در اين سرزمين نماز بگذاريد مانعى نيست پس مردم در حاشيه جاده به نماز ايستادند و نماز خويش را به جا آوردند و اميرمؤمنين عليه‌السلام به استر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوار شد و از آن سامان تشريف برد، جويريه گفت: والله اميرالمؤمنين عليه‌السلام را تبعيت خواهم كرد و از حضرتش نمازم را تقليد خواهم نمود لذا پشت سر آن حضرت به راه افتادم، پس سوگند به خدا از جسر سورا در ارض بابل نگذشته بوديم كه آفتاب غروب كرد. پس من شك كردم كه آيا نماز ما بايد فوت شود؟ و آيا نبايد حضرت على عليه‌السلام نماز بخواند؟ پس ناگهان امام عليه‌السلام متوجه من شد و فرمود: يا جويريه آيا شك نمودى عرض كردم. بلى يا اميرالمؤمنين! حضرت در ناحيه اى پياده شد آنگاه وضو ساخت و برخاست و به كلاه و دعائى كه من نفهميدم چه مى گويد، گويا عبرانى بود سخن گفت. سپس ندا در داد الصلاه (896) نظر كردم به سوى آفتاب، سوگند به خدا ديدم كه از بين دو كوه خارج شد و از براى او صوت و صداى شديدى بود، آنگاه حضرت به نماز عصر ايستاد و من نيز نماز را با آن حضرت گزاردم.

وقتى كه از نماز فارغ شديم يك دفعه شب شد همچنان كه بود.

پس آن هنگام حضرت رو به من كرد و فرمود:

اى جويريه بن مسهر! همانا خداوند عز و جل به حبيبش مى فرمايد: اى پيامبر! به نام عظيم پروردگار خود تسبيح گوى، اى جويريه من خداوند را به اسم اعظمش خواندم، آفتاب را براى من برگرداند. جويريه وقتى كه اين معجزه را از آن حضرت ديد گفت: به پروردگار كعبه سوگند كه تو وصى نبى هستى (897).

## 755- توصيه على عليه‌السلام به كميل درباره نماز

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام به كميل بن زياد نخعى درباره خصوصيات و كيفيت اقامه نماز مى فرمايد:

يا كميل! ليس الشان ان تصلى و تصوم و تتصدق، ...

اى كميل! شان و قدر و منزلت در عبادت و اطاعت خدا به اين نيست كه نماز بگزارى و روزه بدرى و صدقه بدهى بلكه شان و منزلت اين است كه نماز را با قلب پاك بگزارى و سليم النفس باشى و عملى خدا پسندانه و با خشوع كه سراپاى وجودت را فراگيرد، انجام دهى. (يعنى صرف نماز و روزه و تصدق اموال كافى نيست، بلكه عمل، نيت پاك مى خواهد) بنگر در آن چيزى كه در آن و بر آن به نماز ايستاده اى كه اگر غصبى و حرام باشد نماز او قبول نيست و فايده اى ندارد (898).

## 756- اميدوار كننده ترين آيه قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: كه روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام خطاب به اصحاب خود فرمود: كدام يك از آيات كلام الله مجيد نزد شما اميدوار كننده ترين آيات مى باشد؟

بعضى گفتند: اين آيه است ان الله لا يغفر ان يشرك و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء (899).

حضرت فرمود: نيكو آيه اى است اما اميدوار كننده ترين آيات براى غفران و آمرزش نمى باشد.

عده اى ديگر گفتند: اين آيه است و من يعمل سوء او يظلم نفسه... (900). حضرت فرمود: نيكو آيه اى است اما آيه منظور نظر نمى باشد.

بعضى ديگر گفتند اين آيه است قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطو من رحمه الله ان الله يغفر الذنوب جميعا (901). حضرت فرمود: نيكو آيه اى است اما آيه مورد نظر نيست.

گفتند اين آيه است: والذين اذا فعلو فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا ذنوبهم (902). حضرت فرمود: نيك آيه اى است اما آن آيه نيست، آيا آيه ديگرى نمى دانيد؟ كه به نظر شما اميدوار كننده ترين آيات قرآن باشد؟ اصحاب عرض كردند: نه يا اميرالمؤمنين به خدا سوگند چيزى در نزد ما نيست كه بخوانيم.

امام فرمود: سمعت حبيبى رسول الله يقول ارجى آية فى كتاب الله.

و اقم الصلاه طرفى النهار و زلفا من الليل... (903).

از حبيبم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: اميدوار كننده ترين آيه در قرآن اين آيه شريفه است: و به پا داريد نماز را در دو طرف از روز و نمازى كه پاره اى از شب گذشته به جا آورده شود سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: يا على! به خدايى كه مرا بشير و نذير قرار داد و مبعوث به رسالت گردانيد اگر يكى از شما به وضو قيام نمايد گناهان و معاصى او از اعضاى او فرو مى ريزد تا وقتى با صورت و قلب خود متوجه قبله گردد، از قبله و نمازش بر نگردد مگر آنكه جميع گناهان او بريزد و هيچ گناه بر صحيفه عمل او باقى نماند همچون روزى كه از مادر متولد شده باشد، و هر گاه ما بين دو نماز گناهى از او صادر شده باشد با خواندن نماز آمرزيده شود. و از گناه پاك گردد تا اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمازهاى پنج گانه را كه موجب آمرزش هستند شمارش نمود.

سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! بدان كه منزلت نماز پنج گانه براى امت من مانند نهرى است كه بر در خانه يكى از شما باشد اگر شخصى در بدن او چرك باشد و هر روز پنج بار در آن نهر شستشو كند، آيا چرك در بدن او باقى خواهد ماند. سوگند به خدا نمازهاى پنج گانه براى امتم چنين است كه تمام گناهان او را پاك مى كند و تيرگى قلب آنها را مى برد (904).

## 757- تدابير صنعتى امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام براى رفع نيازهاى مسلمانان در سفرهايى دريايى به مهندسين ايرانى دستور داد تا از درآمد ملى كشور، اسكله اى در شهر جده كه جزء شهرهاى بندرى عربستان است بسازند تا با اين وسيله رفت و آمدهاى دريايى به سهولت انجام گيرد و براى رونق سفرهاى دريايى دستور ساختن كارخانه كشتى سازى را صادر فرمود به اين صورت كه از درآمد عمومى، مخارج ساخت آن را تاءمين كرد و اين كار در خط توليد قرار گرفت على عليه‌السلام پس از اتمام كارخانه كشتى سازى خود شخصا آن را افتتاح كرد (905).

## 758- غضه دار يتيمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قنبر مى گويد: روزى امام از حال زار يتيمانى آگاه شد، به خانه رفتيم و برنج و خرما و روغن فراهم كرد و خود به دوش كشيد و به من اجازه حمله آنها را نداد.

وقتى كه به خانه يتيمان رفتيم غذاهاى خوش طعمى درست كرد و به آنان خورانيد و آنها را سير كرد، سپس بر روى زانوها و دو دست خود راه مى رفت و با صداهاى مخصوصى بچه ها را مى خنداند بچه ها نيز صداى امام را تقليد مى كردند و مى خنديدند.

سپس از منزل خارج شديم به امام گفتم: مولاى من امروز دو چيز براى من شگفت انگيز بود؛

اول آنكه با صداى مخصوصى بچه ها را مى خندانيد و دوم آنكه غذاى آنها را خود بر دوش حمل كرديد.

حضرت فرمود: اولى براى رسيدن به پاداش بود و دومى براى آن بود كه وقتى خانه يتيمان شدم آنها گريه مى كردند خواستم وقتى خارج مى شويم آنها هم سير باشند و هم خندان (906).

## 759- تاديب مردى سبك

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مرد قد بلند شوخى در مدينه وارد مسجد شد و على عليه‌السلام را ديد كه مشغول نماز است، چون اندام امام متوسط و معتدل بود او نعلين امام را برداشت و بر بالاى طاق ستون مسجد گذاشت تا امام نتواند نعلى خود را بردارد در نتيجه از او خواهش نمايد تا نعلين را پس دهد.

امام على عليه‌السلام صبر كرد وقتى آن مرد در نماز براى تشهد به زمين نشست دامن پيراهن او را جمع كرد و ستون مسجد را با قدرت شگفت انگيز خود مقدارى بلند كرد و پيراهن او را زير آن گذاشت.

وقتى نماز آن مرد تمام شد ديد كه هيچ كارى از او ساخته نيست لذا به التماس افتاد تا لباسهاى قيمتى او نابود نشود امام هم او نگاه مى كرد و مى خنديد.

وقتى زياد التماس كرد، امام على عليه‌السلام فرمود: به شرطى پيراهن تو را آزاد مى كنم كه قول بدهى ديگر نسبت به مردم اين فضولى ها را نكنى.

آن مرد سوگند ياد كرد كه ديگر اينگونه رفتارهاى زشت را تكرار نكند آنگاه امام عليه‌السلام او را آزاد كرد (907)

## 760- روش تربيت كودك

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

براى امام على عليه‌السلام چند مشك عسل به عنوان بيت المال آوردند پس از چند روز وقتى امام خواست آن را تقسيم كند متوجه شد كه عسل يكى از مشك ها دست خورده است.

قنبر را فرا خواند پرسيد: عسل را چه كسى برداشته است؟

قنبر گفت: يكى از بچه ها مقدارى از سهميه عسل شما را برداشت.

امام در اينجا دو كار مهم انجام داد كه از نظر تربيتى بسيار قابل توجه است اول اينكه كودك را سرزنش كرد دوم آنكه مقدارى پول به قنبر داد و فرمود: برو در بازار عسل خريدارى كن و بياور تا بچه ها بخورند. (908)

## 761- شيرى در ميدان جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پس از اتمام حجت با شورشيان بصره و بردبارى در آغاز نبرد وقتى دشمن جنگ را آغاز كرد زره خود را پوشيده و پيشاپيش سپاه خود به قلب دشمن زد و حملات شديدى كرد به گونه اى كه دشمن چون روباه از مقابلش مى گريخت.

چند بار شمشير امام عليه‌السلام خم شد كه به ناچار به خيمه برگشت تا آن را اصلاح كند اصحاب و فرزندان و مالك اشتر به امام عرض كردند: يا على! حملات به دشمن را به ما واگذار، ولى امام عليه‌السلام پاسخ نمى داد و دوباره حمله مى كرد، و صف هاى ناكثين را درهم مى شكست.

اصحاب اصرار كردند كه: اگر به شما آسيبى برسد اين دين در خطر مى افتد.

حضرت در پاسخ به آنها فرمود: والله ما اريد بما ترون الاوجه الله و الدار الاخرة؛ به خدا سوگند آنچه را مى بيند به خاطر خدا و آخرت است (909)

## 762- تاكتيك نظامى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه سپاه امام على عليه‌السلام به اطراف شهر بصره رسيد در آنجا اردو زد تا وفاداران على عليه‌السلام از قبايل گوناگون به لشكر امام بپيوندند بسيارى از سران قبايل و بزرگان كوفه و بصره با اميرمؤمنان عليه‌السلام ملاقات كردند.

روزى اخنف بن قيس با خويشاوندان خود خدمت امام رسيد و پس از گفتگوهاى فراوان به امام گفت:

قوم و قبيله من بدرستى حقيقت را نمى شناسد، اگر بخواهم آنها را براى كمك در اين جنگ بياورم دويست سوار بسوى تو خواهند آمد. اما اگر من و طرفداران شما به خانه هايمان بازگرديم و در جنگ با شما نباشيم مى توانيم شش هزار زن را از تو دور نگه داريم حال چه كنم؟ دويست مرد به كمك بياورم؟ يا شش هزار شمشير را از تو دور سازم؟ امام فرمود: شمشير را از من بازدارى نيكوتر است به خانه ات بازگردد. (910)

## 763- غذا و لباس ساده امام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از ياران امام على عليه‌السلام نقل مى كند، يك شب هنگام افطار خدمت حضرت على عليه‌السلام رفتم، حضرت به من فرمود: بر خيز و با حسن و حسين عليهم‌السلام همسفر باش، آنگاه امام به نماز ايستاد، وقتى نماز امام به پايان رسيد. ظرف در بسته اى را جلوى امام گذاشتند، بگونه اى درب غذا بسته شده بود كه ديگرى نتواند آن را باز كند، امام در ظرف غذا باز كرد و نان جو را در آورد و تناول فرمود: او مى گويد: به امام عرض كردم: يا على! شما سابقه بخل نداشتيد چرا غذاى خود را اينگونه پنهان و مخفى مى كنيد؟

امام فرمود: اينكار از روى بخل نيست بلكه نمى خواهم فرزندانم از روى دلسوزى چيزى (مانند روغن يا دوغ) به اين غذا اضافه كنند، عرض كردم مگر حرام است؟ فرمود: نه اما رهبرى شايسته بايد در خوراك و لباس، مانند فقيرترين افراد جامعه خود زندگى كند تا الگوى بينوايان باشد و آنان مشكلات و ندارى خود را بتوانند تحمل كنند. (911)

و در جايى ديگر هارون بن عنتره مى گويد: در شهر حورنق (912) هوا بسيار سرد بود على عليه‌السلام را ديدم كه تنها لباسى بر خود پيچيده به او گفتم: يا على! از بيت المال سهمى بردار و براى خود لباسى مناسب تهيه كن حضرت فرمود: چيزى از مال شما بر نمى دارم و اين لباس را نيز از مدينه همراه خود آورده ام. (913)

همچنين شخصى در كوفه مركز خلافت حضرت وقتى لباسهاى امام على عليه‌السلام را كم قيمت و ساده و وصله دار ديد با تعجب به امام نگريست و گفت:

چرا لباس شما وصله دار است؟

امام به او فرمود: يخشع له القلب و تذل به النفس و يقتدى به المؤمنون

لباس وصله دار دل را خاشع و نفس اماره را خوار مى كند و الگوى مؤمنان مى شود. (914)

## 764- سادگى منزل و زندگى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سويد مى گويد: روزى خدمت امام على عليه‌السلام رسيدم ايامى كه همه مردم با امام بيعت كرده بودند و او امام و خليفه مسلمين بود آن حضرت را ديدم كه بر روى حصير كوچكى نشسته و چيز ديگرى در آن خانه وجود نداشت.

سويد مى گويد: عرض كردم: يا اميرالمؤمنين! بيت المال مسلمين در اختيار شماست فرشى براى اتاقهاى خود تهيه نماييد مى بينم كه در خانه شما فرشى جز حصير وجود ندارد.

امام فرمود: اى سويد! كسى كه در راه است و در مسافر خانه اى كه زود از آنجا منتقل مى شود (دنيا)، ابزار و وسايل فراوانى براى آنجا تهيه نمى كند ما به زودى از اين دنيا مى رويم و به خانه آخرت رهسپار مى گرديم چرا فرشهاى قيمتى تهيه كنيم (915)

البته اين سادگى در تمامى ابعاد زندگى حضرت بارز بود بهترين غذاى امام شير شتر بود كه ميل مى كردند و گوشت بسيار كم مى خوردند، غذاى امام را فرزندان و يا همسران و دوستان حضرت نمى توانستند بخورند، پس از جنگ جمل وقتى حضرت در كوفه مستقر شد و كوفيان قصر سفيدى را براى امام بنا كردند حضرت در پاسخ به اين كار آنها فرمود: من حاضر نيستم ديوار خانه ام از ديوار منازل بيچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد (916)

اين وضع زندگى امام متقين على عليه‌السلام است و در آنجايى كه دخترش ام كلثوم نان جويى خشك را در سفره پدرش ديد اشكش جارى شد در اوايل زندگى خود، امام شبها بر روى پوستى مى خوابيد كه در روز از همان پوست براى علوفه دادن به شتر خود استفاده مى كرد به راستى كسى كه تمامى سرمايه بيت المال مسلمين كشور اسلامى در اختيار او بود اما خود با مقدارى آرد و آب افطار مى كرد، بنا به روايتى از امام صادق عليه‌السلام على عليه‌السلام هميشه از دسترنج خود ارتزاق مى كرد نه از بيت المال (917).

## 765- در انتظار فرشتگان الهى هستم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالله عنوى مى گويد: در جنگ جمل على عليه‌السلام را ديدم كه جنگ را شروع نمى كند و گويا انتظار چيزى را مى كشد فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند: يا اميرالمؤمنين! دشمن تعدادى از سربازان ما را با تير زده و به شهادت رسانده چرا دستور حمله را صادر نمى كنيد؟

امام فرمود: اى مردم! من در انتظار نزول فرشتگان آسمان مى باشم، زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا به اين مطلب بشارت داده است لذا تا فرشتگان الهى نازل نشوند، دستور جنگ را نخواهم داد.

مدتى گذشت و ما در انتظار بوديم كه ناگاه، نسيمى خوشبو از عطر عنبر وزيد، با اينكه زره بر تن و كلاه خود بر سر داشتم خنكى آن را احساس مى كرديم.

اينجا بود كه امام برخاست و زره خود را پوشيد و آماده جنگ شد من جنگى را آنچنان بر فتح و پيروزى نزديك نديده بودم. (918)

## 766- سرزنش كسانى كه به جنگ نيامدند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرمؤمنان عليه‌السلام پس از پايان جنگ جمل وارد كوفه شد و در منزل جعده بن هبيرة (پسر ام هانى خواهر امام على عليه‌السلام استقرار يافت بزرگان كوفه يك به يك به ديدار امام مى آمدند.

سليمان بن صرد خزاعى در جنگ شركت نداشت وقتى وارد محضر امام شد آن بزرگوار او را سرزنش كرد و فرمود:

اى سليمان! دچار شك و شبهه شدى و از يارى ما سرباز زدى؟ چرا از يارى كردن اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوددارى نمودى؟ سليمان عذرهاى فراوان آورد آنگاه با نگرانى به مسجد جامع خدمت امام مجتبى عليه‌السلام رفت تا به واسطه آن بزرگوار على عليه‌السلام را از خود خشنود گرداند (919)

## 767- رابطه قاضى با مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوالاسود دوئلى مردى شاعر سياستمدار و اديب بود كه علم نحو را با راهنمايى امام على عليه‌السلام تدوين كرد و قرآن را اعراب گذارى و نقطه چنين نمود و در دوران حكومت عمر بن خطاب به بصره هجرت كرد و در عصر حكومت عمر بن عبدالعزيز در سن 85 سالگى در گذشت.

او با اينكه از ارادتمندان قطعى حضرت على عليه‌السلام بود، تنها قاضى حكومت على عليه‌السلام بود كه در همان روزهاى اول قضاوت خود توسط امام عزل شد، چون فرمان عزل خود را از طرف على عليه‌السلام دريافت كرد، خدمت امام آمد و گفت: به خدا قسم نه خيانت كرده ام و نه به خيانت متهم شدم چرا مرا عزل كردى؟

امام در پاسخ فرمود: درست مى گويى و تو مردى امين و با ايمانى هستى، اما بازرسان من اطلاع داده اند كه چون طرفين دعوى به محكمه پيش تو مى آيند تو بلندتر از ايشان سخن مى گويى و درشتى در گفتار دارى (920)

## 768- مظهر عدل الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شيخ طوسى نقل مى كند كه: مردى به عنوان مهمان بر امام على عليه‌السلام وارد شد چند روزى از طرف امام عليه‌السلام پذيرايى شد. اما او نگفت كه با شخصى دعوا كرده و در فلان روز بايد محاكمه شوند. وقتى امام از اين ماجرا آگاه شد، چون بايد قضاوت مى كرد و عدالت را نسبت به طرفين دعوا رعايت مى نمود به مهمان خود فرمود: اخصم انت؟ آيا براى محاكمه و خصومت آمدى؟

او پاسخ داد آرى، امام فرمود: تحول عنا، ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نهى ان يضاف خصم الا و معه خصمه، اكنون از مهمانى ما خارج شو، زيرا پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از پذيرايى كردن از طرفين دعوى نهى فرموده است (921)

## 769- دعواى عبد و مولا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى برده اى بر ارباب و مولاى خود شوريد و او را گرفت و مدعى شد كه او ارباب است و آنكه اسير شده، همانا برده اوست. هر چه اطرافيان سعى كردند با نصيحت و سوگند، حتى تهديد غلام را از اين رفتارش باز دارند نتوانستند، او همچنان در ادعاى خود محكم و راسخ بود و هر دو آنها ادعا داشتند كه مولا هستند و برده نمى باشند.

اين ماجرا را براى حل اختلاف به على عليه‌السلام رساندند على عليه‌السلام با استفاده از علم روانشناسى اين مشكل را حل كرد.

حضرت به هر دو آنها را فرمود: تا رو به ديوار بايستند و سر به ديوار بگذارند و در آن حالت آنها را نگه داشت، آنگاه به قنبر فرمود: (با يك صحنه سازى) شمشير خود را از غلاف بركش. قنبر گفت: آماده ام يا على! آنگاه حضرت فرمود: گردن غلام را بزن.

در اين هنگام آن كس كه غلام بود بى اختيار خود را از ترس كنار كشيد و دعوا مولاى و عبد خاتمه يافت. (922)

## 770- عفو و بخشش بخاطر قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى از روزهاى حكومت امام على عليه‌السلام شخصى خدمت امام آمد و اعتراف به دزدى كرد، امام به او فرمود: حد دزد قطع دست است. آيا باز هم اعتراف مى كنى؟

او بار ديگر به جرم خود اعتراف كرد. امام پرسيد: آيا چيزى از آيا قرآن را در حفظ دارى تا قرائت كنى؟

گفت: آرى، سوره بقره را حفظ و مدام آن قرائت مى كنم.

امام فرمود: برو دست تو را به بركت سوره بقره بخشيدم. اشعث بن قيس كه مردى منافق و از پليدان روزگار امام على عليه‌السلام است به آن حضرت اعتراض كرد و گفت: آيا حدود الهى را تعطيل مى كنى؟

امام فرمود: تو چه مى دانى حكم اين مساءله را؟ هر گاه براى جرمى شاهد و دليل اقامه شد، امام بايد حد الهى را اجرا كند، اما اگر مجرمى خود اعتراف كرد اين كار او با امام است؛ مى تواند عفو كند و مى تواند حد الهى را جارى سازد. (923)

## 771- حفظ روحيه لشگر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در جنگ صفين از لشكر معاويه دلاور جسورى به نام ابن صباح حميرى به ميدان آمد، يكى از دلاوران سپاه امام نيز به جنگ او رفت و كشته شد. نفر دوم و سوم نيز بدست او كشته شدند، در اين هنگام جنگاور شامى زياد مغرور شد و با حركات خود روحيه سربازان امام را تضعيف مى كرد. سربازان امام نيز با ديدن اين صحنه ها تزلزل در روحيه شان به وجود آمده بود.

امام على عليه‌السلام براى پيشگيرى از تضعيف رويه سربازانش لباس يكى از سربازان خود را به تن كرد و شخصا به ميدان رفت و ابن صبح را كشت، سرباز ديگرى از سپاه شام به ميدان آمد، آنهم كشته شد، نفر سوم نيز به جنگ آمد او هم توسط تيغ كافر كش على عليه‌السلام به خاك افتاد، آنگاه امام در ميان دو لشكر با صداى بلند فرمود:

اگر شما در قتل و خونريزى پيشدستى نمى كرديد ما به روى شما شمشير نمى كشيديم. (924)

## 772- شعارها در ميدان جنگ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در صدر اسلام توسط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرهنگ شعار دادن در جنگ در جامعه اسلامى جارى شد، در جنگ حضرت على عليه‌السلام با سپاه منحرف و جهنمى جمل؛ عايشه در ميان سپاه خود فرياد مى زد: فانما يصير الاحرار.

على عليه‌السلام با صداى بلند به سپاهيانش فرمود: در پاسخ او بگوييد: يا منصور امت و سپاهيان امام عليه‌السلام فرياد مى زدند: يا محمد؛ يا حم لا يبصرون.

لشكر عايشه فرياد مى زد: يا لثارات عثمان!!!

لشكريان امام با صداى بلند پاسخ مى دادند. اللهم انصرنا على القوم الناكثين (925)

## 773- زندانى بدكاران در حكومت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زندانى شدن مجرمان در عصر حكومت على عليه‌السلام يكى از كيفرهايى بود كه مى توانست در مواردى كارگشا باشد در اين نوشته به گوشه هايى از اين روش اشاره مى شود:

بعضى موارد حبس در مورد خيانتهاى ادارى بوده است كه از آن جمله مسئول بازار اهواز به نام ابن هرقه مرتكب خيانتى شده بود. امام در نامه اى به رفاعة بن شداد بجلى (قاضى و والى اهواز) نوشتند كه ابن هرقه را از كار بركنار كند و او را به حبس اندازد و هر روز جمعه او را زا زندان بيرون آورده و تازيانه به او فرود آرد و در بازارها او را بگرداند و در زندان خوار و ذليل زندگى كند، و پاهاى او بسته باشد و فقط به هنگام اداى نماز او را باز كند و هيچ كس با او در زندان تماس نگيرد و اگر كسى چنين كرد و به او تلقين نمود و اميد داد تماس گيرنده با تازيانه تعزير شود و شبانگاه، زندانيان از داخل زندان بيرون برده شوند و به محوطه آزاد آورده شوند اما او از چنين امكانى بهره نبرد مگر ترس تلف شدن او باشد... (926) و امام در مواردى ديگرى مثل خيانتهاى مالى واليان خود منذربن جارود؛ يزيد بن حجيه التيمى نيز دستور دادند كه آنان را به زندان اندازند. (927)

## 774- توبيخ فرمانده اى ضعيف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مسيب بن نجية الفزارى از سوى امام مسئول شد، تا با دو هزار نفر از قبيله همدان براى سركوبى عبدالله بن سعدة حركت كند دو لشكر با يكديگر برخورد كردند و عبدالله بن سعدة عقب نشينى كرد و در منطقه تيماء تحصن نمود و لشكريان مسيب گرد محل استقرار عبدالله بن سعدة را محاصره كردند، شبانگاه متحصنان توانستند از قلعه بيرون روند و به شام بگريزند، پس از بازگشت، امام فرمانده خود را مورد عتاب قرار داد و چند روزى او را در زندان جاى داد. سپس او را آزاد كرد و مسئوليت اخذ صدقات در كوفه را به او واگذار كرد. (928)

## 775- برخورد امام با جاسوسان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در حكومت 5 ساله خود، امام از مساءله جاسوسان دشمن غفلت نمى كرد، به عنوان نمونه معقلة بن هبيره پس از فرار به سوى معاويه براى برادر خود (نعيم بن هبيره) نامه اى نوشت و به او اطلاع داد كه با معاويه، سخن گفته است و زمينه امارت و... را براى او فراهم ساخته است. معقله، اين نامه را توسط يكى از نصرانيان بنى تغلب براى برادرش فرستاد، اين نصرانى دستگير شد و او را به حضور امام آوردند، حضرت دستور دادند كه دست نصرانى را قطع كنند و او هم در اثر آن در گذشت. (929)

## 776- تبعيد متخلفان توسط امام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

تغيير اجبارى محل سكونت از مواردى بود كه امام بارها از آن استفاده كردند از جمله:

تبعيد قبيله غثى و قبيله باهله است، اين دو قبيله در كوفه زندگى مى كردند و با امام و حكومت حضرت ناسازگارى نشان مى دادند امام در مكالمه اى به آن فرمودند يا معشر باهله اشهد الله انكم تبغضونى؛ اى طائفه باهله! خدا گواه است كه شما مرا دشمن خود مى داريد

اين دو طايفه از شركت در جنگ صفين نيز خوددارى كردند و در كوفه به فتنه انگيزى مشغول شدند از اين رو امام سهميه بيت المال آنان را پرداخت كرد، سپس به آنان سه روز مهلت داد تا از كوفه خارج شوند و در منطقه ديلم سكونت گزينند. (930)

امام يكى از كسانى را كه از حكومت فاصله گرفتند و حاضر به همكارى و جهاد نشده بود به مدائن تبعيد كرد. همچنين در ارتباط با شخصيت بحث انگيز عبدالله بن سبا نقل شده است كه بعد از آن كه از حبس رها شد امام از او تعهد گرفتند كه در كوفه نماند او گفت: كجا بروم؟ امام مدائن را براى او تعيين كردند. (931)

## 777- برخورد با مرتدان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در دوره خلافت امام على عليه‌السلام ارتدادهايى رخ داد حضرت در كيفر آنان به شيوه هايى برخورد كردند. گفته شده است كه جمعى در كوفه مرتد شدند. امام آنان را كشت و سپس دستور داد آنها را بسوزاند. (932) و در نقل ديگرى مى خوانيم كه مردى از مسلمانان نصرانى شد و امام از او خواست كه توبه كند و او نپذيرفت حضرت موى او را گرفت. سپس به مردم گفتند كه او را لگدمال كنند، و مردم نيز چنان كردند تا او هلاك شد، همچنين زن نصرانى كه مسلمان شده بود مجدد در ازدواج با مرد نصرانى به كيش سابق خود بازگشته بود. امام فرمودند:

انا احبسها حتى تضع ولدها الذى فى بطنها فاذا ولدت قتلتها؛ زن را محبوس مى كنم تا وضع حمل كند سپس او را خواهم كشت. (933)

## 778- نحوه برخورد با مجرمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جريربن عبدالله بجلى اولين سفير امام على عليه‌السلام به سوى معاويه بود كه پس از بازگشت از امام فاصله گرفت و در قرقيسا سكونت گزيد، حضرت به محل سكونت او رفت و خانه او را خراب كرد و آن را آتش زد. سپس به خانه ثويربن عامر رفت، او از اشراف كوفه بود كه به جريربن عبدالله بجلى ملحق شده بود، امام خانه او را نيز سوزاند و خراب نمود (934) تخريب خانه مجرمان در دوره حكومت امام على عليه‌السلام به اين موارد محدود نبود يكى از كارگزاران امام به نام معقلة بن هبيره تخلف مالى نمود و براى گريز از مجازات آن به معاويه پناه برد، امام دستور دادند كه خانه او را خراب نمايند. (935) و همچنين حنظله بن ربيع معروف به حنظله كاتب وقتى از امام فاصله گرفت و در جنگ صفين به يارى امام نيامد، امام فرمان داد تا خانه او را خراب كنند. (936)

## 779- دستور العمل على عليه‌السلام به محمد بن ابى بكر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در مورد كيفيت برگزارى نماز جماعت با مردم و امام امت شدن و چگونگى رعايت احوال مردم حضرت امير عليه‌السلام به يار وفادار خود محمد بن ابى بكر، زمانى كه او را به فرماندارى مصر گسيل مى داشت چنين فرمود:

انظر صلاتك كيف هى؟ فانك امام و ليس من امام يصلى بقوم فيكون فى صلاتهم تقصير الا كان عليه او زارهم...

اى محمد بن ابى بكر! به نمازت بنگر كه چگونه است (و با چه كيفيتى آن را به پا مى دارى) پس، براستى تو امام جماعت مسلمين هستى. كسى كه با قومى نماز بگزارد و امام آنان باشد و آن قوم در نمازشان تقصير و يا كوتاهى باشد وزر و وبال آنان برگردن امامشان مى باشد و چيزى از نماز آن مردم كاسته نخواهد شد و هرگاه نمازشان كامل باشد، امام جماعت مانند پادش همان جمعيت را دارا خواهد بود و چيزى از اجر و پاداش آن نمازگزاران كاسته نخواهد شد. (937)

## 780- قدر جوانى دانستن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در اشعارى منسوب به على عليه‌السلام مى خوانيم كه فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شيئان لو بكت الدماء عليهما |  | عيناى حتى توذنا بذهاب |
| لم يبلغ المعشار من حقيهما |  | فقد الشباب و فرقة الاحباب |

اگر چشم هاى من براى دو چيز تا آنجا اشك بريزند كه تا نزديك به نابودى برسند يك دهم حق آن دو را اداء نكرده ام آن دو عبارتند از: از دست دادن جوانى و فراق و جدايى از احباب و دوستان (938)

سعدى در اشعارش مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانا ره طاعت امروز گير |  | كه فردا جوانى نيايد زپير |
| به غفلت بدادم ز دست آب پاك |  | چه چاره كنون جز تيمم به خاك |
| مكن عمر ضايع به افسوس و حيف |  | كه فرصت عزيز است و الوقت ضيف |

و در شعرى ديگر على عليه‌السلام مى فرمايد:

بر جوانى ام كه از دست رفته گريانم، اى كاش، جوانيم باز مى گشت، و اگر جوانى به فروش مى رسيد به فروشنده آن هر چه مى خواست مى پرداختم، جوانى وقتى در مسير رفتن قرار گرفت، جستن و يا برگرداندن آن ميسر نيست. (939)

## 781- حالت على عليه‌السلام در نماز

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

نقل شده است هنگامى كه اميرمؤمنان عليه‌السلام داخل نماز مى شد، انه كان اذا دخل الصلاة كان كانه بناء ثابت او عمود قائم لا يتحرك... همچون بنايى ثابت و استوار و بدون تحرك بود. و يا چون عمود ايستاده بود كه هيچ گونه تحركى نداشت. و بسا ركوع و سجودش طولانى مى شد و بدن مباركش از بس بى حركت بود كه گاهى مرغى بر پشت مبارك حضرتش مى نشست و هيچ كس به جز على ابن ابيطالب عليه‌السلام و امام چهارم حضرت على بن حسين عليه‌السلام طاقت نداشت مانند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز بخواند. (940)

## 782- فريب ركوع و سجده كسى را نخوريد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در وصاياى حكيمانه حضرت امير عليه‌السلام به كميل بن زياد آمد:

يا كميل! لا تغتر باقوام يصلون فيطيلون، و يصرمون فيدا و مون ما و يتصدقون قيحسبون انهم موفقون...

اى كميل! به اقوامى كه نماز طولانى مى گذارند و مدام روزه مى گيرند و اهل صدقه هستند و گمان مى برند كه آدمهاى موفقى هستند، فريب نخور و شيفته آنان مباش.

(زيرا ممكن است كه به اين اوصاف عادت كرده باشند يا بخواهند عمدا مردم را فريب دهند. )

يا كميل! اقسم بالله لسمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول: ان الشيطان اذا حمل قوما على الفواحش مثل الزنا و شرب الخمر و الريا...

اى كميل! سوگند به خدا از پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: شيطان وقتى قومى را دعوت به فواحش و فجايع مثل زنا و شراب خوارى و ريا و سمعه و آنچه شبيه اين گناهان است مى نمايد، عبادات شديد و زيادى را با طول ركوع و سجود و خضوع و خشوع پيش آنان محبوب مى گرداند. وقتى خوب آنها را به دام انداخت آنگاه آنان را دعوت به ولايت و دوستى پيشوايان جور و ستم مى نمايد پيشوايانى كه انسانها را به آتش دعوت مى كنند و در قيامت يارى نخواهد شد و كسى به دادشان نخواهد رسيد. (941)

## 783- آتش فتنه را خاموش كرد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

معاويه در عصر حكومت على عليه‌السلام براى ايجاب آشوب عبدالله بن عامر حضرمى را با گروهى به بصره كه يكى از شهرهاى تحت حكومت على عليه‌السلام بود فرستاد، عبدالله توانست آشوبى در منطقه درست كند ولى توسط اصحاب و ياران امام در خانه اى محاصره شد، نيروهاى امام گرد مقر عبدالله را گرفتند و خانه را به آتش كشيدند و خانه و ساكنان آن در آتش سوختند زياد بن ابيه (جانشين عبدالله بن عباس در بصره) پس از سركوبى آشوب عبدالله توسط جارية بن قدامة، فرمانده لشكر اعزامى از طرف امام، در نامه اى به امام، گزارش وقايع را چنين نگاشت.

جاريه بن قدامه بنده صالح خدا از پيشگاه تو آمد و با گروه ابن حضرمى درگير شد و ياران او را ناچار ساخت كه در خانه اى از خانه هاى بصره محصور گردند... سپس ابن حضرمى و يارانشان كشته شدند و برخى با آتش مردند و گروهى ديوار بر آنان فرود آمد و جمعى خانه بر سرشان خراب شد و طائفه اى با شمشير از بين رفتند و بعضى از آنان توبه كردند و بخشوده شدند. (942)

امام پس از استماع حادثه و خواندن نامه فوق از وضعيت جنگ مطلع شد.

## 784- منزلت قارى نزد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جوانى خدمت امام على عليه‌السلام حضور يافت و اقرار به سرقت كرد امام به او فرمود: انى اراك شابا لاباس بهيئتك فهل تقرا شيئا من القرآن، من تو را جوانى مى بينم كه ظاهرى بى عيب و آراسته دارى، ايا از قرائت قرآن آگاهى؟

مجرم اظهار كرد: سوره بقره را مى خوانم آنگاه امام فرمود: فقد وهبتك يدك لسورة البقره؛ دستت را در مقابل سوره بقره بخشودم (943)

## 785- امام در برخورد با غلات

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

غلات عده گمراهى بودند كه در زمان على عليه‌السلام ، حضرتش را تا به مرحله الوهيت حق تعالى بالا بردند، آنها وقتى از آن اعتقاد بازنگشتند امام آنها را در آتش سوزاند. (944) و همچنين، روزى مردى خدمت امام آمد كه دو مرد از مسلمانان كوفه را در حالى كه بت مى پرستيده اند را ديده بود. امام به گواهى او اكتفا نكرد لذا كسى را فرستاد تا مطلب بت پرستى آن دو نفر را بررسى كند نماينده اما بت پرستى آن دو مرد را تأئید كرد، آنگاه امام آنان را طلبيد و از آنان خواست تا از بت پرستى بازگردند، اما آنان از اين عمل خوددارى نكرد. سپس امام دستور دادند كه آتشى برافرزند و آنان را در آن آتش بيفكنند (945) همچنين امام در دوران حكومت خود دو زن را نيز كه روابط غير مشروع با يكديگر داشتند را در آتش سوزاند. (946)

## 786- تنبيه هوس باز شكم پرست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى نصرانى كه تازه مسلمان شده بود، او را با گوشت خوك بريان شده دستگير كردند آنگاه او را نزد امام على عليه‌السلام آوردند. امام پرسيد كه: چرا چنان كرده است؟

او در پاسخ گفت: من مريض بودم و براى مداوا از آن مى خواستم استفاده كنم.

امام در نهايت اظهار داشت كه اگر خوك استفاده مى كردى بر تو حد مى زدم، امام اكنون چنان ضرباتى بر تو فرود آيد كه ديگر ياد اين عمل را ننمايى. (947)

## 787- عدالت براى همه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى فردى به نام لبيدبن عطارد تميمى توسط ماءموران حكومتى حضرت به خدمت امام على عليه‌السلام احضار گشت او به همراه ماءمورين امام در بين راه به جمعى برخورد كه بعضى از طائفه بنى اسد در آن جمع گرد هم آمده بودند، در ميان آن جمع نعيم بن دجاجه نشسته بود، او برخاست و لبيد بن عطارد را فرارى داد.

مسئولان دستگيرى، خدمت امام آمدند و اظهار داشتند كه نعيم بن دجاجه باعث فرار كردن لبيد شد، او چنين حادثه اى را بوجود آورده است. امام فرمان احضار نعيم را داد و به شدت او را بخاطر عمل ناپسندش مورد تعزير قرار داد (948)

## 788- تأخیر در اجراى الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در دور حكومت امام على عليه‌السلام حضرت در شرائطى اجراى حدالهى را براى متخلفان به تأخیر مى انداخت، از امام نقل شده است: لا اقيم على رجل حدا با رض العدو و حتى يخرج منها مخافة تحميه الحميه فيلحق بالعدو؛ در سرزمين دشمن به كسى از، سپاهيانم حد را اجرا نخواهم كرد (تا زمان خروج از منطقه دشمن) تا مبادا (اينكار) او را به آن وا دارد كه به دشمن پناه ببرد. (949) و در مورد ديگرى مردى را خدمت امام آوردند كه مستحق حد بود، اما آن مرد مريض بود و بدنى پر جراحت داشت لذا امام فرمود: اخروه حتى يبرا لا تنكاقر وحه عليه فيموت و لكن اذا براء حددناه؛ اجراى حد را به تأخیر اندازيد تا مبادا از سرباز شدن جراحات (در اثر حد) مرگش فرا برسد، لكن پس از بهبودى او را حد خواهيم زد. (950)

## 789- اميرالمؤمنين واقعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام وقتى بر شورشيان گمراه جمل پيروز شد، روزى امام ابن عباس را نزد عايشه فرستاد تا او را از بصره به مدينه حركت دهد تا او در بصره اقامت نگزيند.

عايشه در آن هنگام در خانه بنى خلف بود، ابن عباس هنگام ورود اجازه خواست اما عايشه اجازه نداد، ولى ابن عباس بدون اجازه وارد منزل او شد و براى خود زيراندازى انداخت و نشست.

عايشه به او گفت: ابن عباس خلاف سنت عمل كردى و بدون اذن و اجازه داخل خانه من شدى و روى فرش من نشستى.

ابن عباس گفت: ما سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بهتر از تو مى دانيم و اولى هستم به آن، اين ما بوديم كه آداب و سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به تو ياد داديم.

اينجا منزل تو نيست، منزل تو همان است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ترا در آن ساكن كرده بود و تو از آنجا بيرون آمدى از روى ظلم و عصيان خدا و رسول، پس هر گاه تو به منزلت رفتى ما بدون اذان در آنجا داخل نمى شويم و بر روى فرش تو نمى نشينم، آنگاه گفت: اميرالمؤمنين عليه‌السلام امر فرمود: كه تو به مدينه روى و در خانه خود قرارگيرى، عايشه گفت: خدا رحمت كند عمربن خطاب را كه او اميرالمؤمنين بود، ابن عباس گفت: بخدا سوگند كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است. (951)

## 790- همدم انبياء و اولياء عليست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روى حارث حضرت امير عليه‌السلام را ديد كه با حضرت خضر در نخيله (952) نشسته كه ناگه طبقى خرما از آسمان براى آنها نازل شد و آنها از آن خوردند.

حضرت خضر وقتى خرماها را مى خورد هسته هاى آن را دور مى انداخت ول حضرت امير عليه‌السلام هسته خرماها را در دست خود جمع مى كرد.

حارث مى گويد: به امام گفتم: كه اين دانه هاى خرما را به من ببخش، آن حضرت آنها را به من داد و من نيز آن هسته ها را در زمين كاشتم و آنها نخل خرما شد و خرمايشان آنچنان پاكيزه بود كه مثل آن را من نديده بودم. (953)

## 791- دختربچه عاشق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوالاسود دئلى از ياران امام على عليه‌السلام است كه در ركاب آن حضرت در صفين نيز جنگيده بود، او از شعراى اسلام است و قرآن را در زمان زياد بن ابيه اعراب و نقطه گذارى كرده است.

يكى از شيوه هاى معاويه در جذب ياران امام على عليه‌السلام نسبت به خود، دادن هديه به آنها بود، لذا روزى ابوالاسود وقتى در منزل خود نبود ياران معاويه به در خانه مردم حلوا و عسل مى دادند، از جمله به در خانه اسود نيز حلوائى دادند كه دختر اسود آن را گرفت.

اسود وقتى به منزل برگشت ديد دخترش مشغول خوردن حلو است، گفت: دخترم! معاويه اين حلوا را براى ما و امثال ما مى فرستد تا با اين طريق ما را از دوستى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام برگرداند دختر 5 ساله ابوالاسود فورا ضمن اينكه معاويه را لعن كرد، رفت و دست در حلق خود كرد تا هر چه حلوا خورده است را برگرداند. (954)

## 792- قضاوتى جامع و كامل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى در دوران خلافت حضرت سه نفر را به محضر امام آوردند، كه هر سه نفر به نحوى در قتل فردى شركت داشته اند يكى از آنان مقتول را نگه داشته بود و ديگرى او را كشته بود و شخص سوم در رؤ يت و شناسايى مقتول، آنان را يارى كرده بود. امام دستور دادند كه فرد اخير را نابينا كنند و آن كسى كه مقتول را گرفته بود را به زندان بيندازند (تا زمان فوت در آن مكان محبوس باشد) و قاتل را در دستور قصاص نفس دادند. (955)

## 793- عدالت مجسم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در عهد حكومت امام على عليه‌السلام دزدان حرفه اى پديد آمده بودند كه پس از دو مرتبه گرفتارى و قطع دست راست و پاى چپ، براى سومين بار به سرقت روى آورده و گرفتار گرديده بودند، امام اين گروه را به زندان افكند و اظهار داشت:

انى لا ستحى من ربى ان ادعه بلايد يستنظف بهاو لارجل يمشى بهاالى حاجته؛ من شرم دارم كه كسى را بدون دست و پا قرار دهم تا از نظافت خود عاجز و امكان رفتن و بر آوردن حاجات خود را نداشته باشد. (956)

نمونه ديگرى: نوجوانى بود كه به حد بلوغ نرسيده بود؛ اين جوان مرتكب سرقت گرديده بود. امام دستور دادند كه بخشى از گوشت اطراف انگشتان او را قطع كنند، سپس تهديد نمودند كه اگر مجددا به سرقت رو آورد دست او را قطع خواهند كرد. (957)

## 794- اولين صحنه ملاقات ابن ملجم با امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از اينكه امام على عليه‌السلام به حكومت رسيد، حبيب بن منتخب را كه فرماندار و والى اطراف يمن از جانب عثمان بود را بر رياستش ابقا كرد، و طى نامه اى به او سفارش تقوا كرد و از او خواست تا از مسلمانان آنجا بيعت بگيرد، حضرت نامه خود را مهر زد و با يك مرد عرب نزد او فرستاد، حبيب وقتى نامه امام را گرفت مردم را به بيعت امام فرا خواند، مردم آن ديار نيز اطاعت كردند. آنگاه گفت: من مى خواهم ده تن از سران و شجاعان شما را به جانب آن حضرت روانه كنم، آنها پذيرفتند. او در ابتدا صد نفر را انتخاب كرد و از جمع آنها هفتاد تن و از هفتاد تن سى نفر و از سى ده نفر را انتخاب كرد و به جانب امام فرستاد، بعد از آنكه كه آن ده نفر به حضور امام رسيدند و به امام تبريك گفتند، امام به آنها خوش آمد گفت، در آن جمع ده نفر ابن ملجم - لعنة الله عليه - حركت كرد و در مقابل امام ايستاد و گفت: سلام بر تو اى امام عادل و بدر كامل، شير بزرگوار، قهرمان دلاور، سوار بخشنده، و كسى كه خداوند او را بر بقيه مردم فضيلت داد صلوات و درود خدا بر تو و خاندانت، شهادت مى دهم كه تو به حق و حقيقت اميرالمؤمنين هستى، و تو وصى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خليفه او وارث علم او مى باشى، خداوند لعنت كند كسى را كه حق و مقام تو را منكر شود!...

حضرت امير عليه‌السلام به جانب ابن ملجم خيره شد و پس از آن به گروه اعزامى نظر كرده آنگاه آنها را مقرب داشت... حضرت دستور داد كه به هر نفر از آنها حله اى يمنى عبايى عدنى بخشيدند. امام فرمان داد كه آنها مورد احترام قرار بگيرند.

آن جماعت هنگامى كه حركت كردند ابن ملجم مجدد در مقابل حضرت ايستاد و اشعارى را انشاء كرد: تو گواه پاك، صاحب خير و نيكى و فرزند شيران طراز اول مى باشى اى وصى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم... (958)

## 795- گفتگوى امام على عليه‌السلام با ابن ملجم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از اينكه ابن ملجم عرض ارادت به امام كرد (در داستان قبلى ذكر شد) امام گفتار او را تحسين كرد و فرمود: اسمت؟ گفت: عبدالرحمن. حضرت فرمود: فرزند چه كسى هستى؟ گفت. فرزند ملجم مرادى.

حضرت فرمود: آيا تو مرادى هستى؟ گفت: آرى اى اميرالمؤمنين! حضرت فرمود: انا لله انا اليه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلى العضيم

حضرت مكرر به او نگاه مى كرد و يك دست خود را به ديگرى مى زد و كلمه استرجاع را بر زبان جارى مى نمود. بعد فرمود: واى بر تو! آيا تو از قبيله بنى مرادى؟ گفت: آرى در اينجا حضرت اين اشعار را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا انصحك منى بالوداد |  | مكاشفه و انت من الاعادى |
| اريد حياته و يريد قتلى |  | عذيرك من خليلك من مراد |

من تو را به دوستى نصيحت مى كنم آشكارا و حال آنكه مى دانم تو از دشمنان من مى باشى من قصد زنده ماندن او را دارم و او قصد قتل؛ مرا عذر خواه تو دوستت از قبيله مراد است. (959)

## 796- سه بار بيعت گرفت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: وقتى جماعتى از يمن نزد امام وارد شدند و با آن حضرت بيعت كردند. ابن ملجم هم كه جز آن گروه بود بيعت كرد و بعد از بيعت حركت كرد كه برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پنهان گرفت كه بيعت خود را نگسلد، او پذيرفت، سپس تا حركت كرد اما مجددا حضرت براى سومين بار درخواست بيعت و استحكام آن را نمود، ابن ملجم كه از اين واقعه متعجب شده بود گفت: نديدم با ديگران اين گونه عمل كنى، امام به او فرمود: برود اما من نمى بينم كه تو بر آنچه بيعت كردى وفا كنى. ابن ملجم از زمانى كه اسم مرا شنيدى از حضورم ناراحت شدى در حالى كه به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد براى تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققا من دوستداران تو را نيز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن مى باشم.

امام تبسمى كرد و فرمود: اى برادر مرادى اگر از چيزى سئوال كنم صادقانه جواب مى دهى؟

گفت: بلى اى اميرالمؤمنين!

حضرت فرمود: آيا تو دايه اى يهودى داشته اى كه هر گاه گريه مى كردى تو را كتك مى زد و به صوتت سيلى مى نواخت و مى گفت: ساكت شو! زيرا تو از كسى كه ناقه صالح را پى كرد شقى ترى و بزودى جنايت عظيمى را مرتكب خواهى شد كه خداوند به خاطر آن بر تو غضب كند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟

ابن ملجم گفت: اين بوده و ليكن به خدا قسم تو در نزد من از هر كسى محبوبترى. (960)

## 797- ماندن ابن ملجم نزد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن ملجم مدتى در بنى تميم ماند امام به هنگام مراجعت دوستانش به يمن او مريض شد و دوستانش او را ترك گفته و به يمن رفتند. ابن ملجم چون خوب شد نزد اميرالمؤمنين آمد و شبانه روز از حضرت جدا نمى شد. حضرت خواسته هايش را بر آورده مى ساخت و او را گرامى مى داشت و به منزل خود دعوت مى كرد و در همان حال مى فرمود: تو قاتل و كشنده من هستى و اين شعر را مكرر مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اريد حياته و يريد قتلى |  | عذيرك من حليلك من مراد |

ابن ملجم مى گفت: اى اميرالمؤمنين اگر مى دانى من قاتل شما هستم مرا بكش. حضرت مى فرمود: براى من جايز و حلال نيست مردى را قبل از اين كه نسبت به من كارى انجام دهد، بكشم و يا طبق نقل ديگر مى فرمود: هر گاه من تو را بكشم چه كسى مرا خواهد كشت؟

## 798- عكس العمل ياران امام در قبال ابن ملجم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شيعيان و پيروان امام على عليه‌السلام وقتى از واقعه مطلع شدند، مالك اشتر و حارث بن اعور همدانى و ديگران حركت كردند و شمشيرهاى خود را برهنه نموده گفتند: اى اميرالمؤمنين! اين سگى كه بارها او را اين گونه مخاطب ساختى كيست؟ در حالى كه تو امام ما، ولى ما و پسر عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما هستى. دستور كشتن او را به ما بده. حضرت به آنها فرمود: شمشيرهاى خود را غلاف كنيد! خداوند شما را مبارك گرداند، عصاى وحدت امت را نشكنيد آيا مرا اينگونه مى شناسيد كه كسى را بكشم كه نسبت به من كارى انجام نداده است؟

بعد از اين صحبت حضرت به منزل خود بازگشت. اما شيعيان جمع شدند و آنچه شنيده بودند به هم مى گفتند: آنها مى گفتند: حضرت على عليه‌السلام در آخر شب به مسجد مى رود، شما خطاب امام را به ابن ملجم شنيديد و او جز حق چيزى نمى گويد و شما عدل و شفقت او را ديده ايد! ما مى ترسيم كه اين مرد مرادى امام را ترور كند. لذا به فكر چاره افتادند؛ از اين رو تصميم گرفتند قرعه بزنند و طبق آن، هر شب قبيله اى را براى حفاظت امام تعيين كنند قرعه در شب اول و دوم و سوم به اهل كناس افتاد، آنها شمشيرهاى خود را شب با خود حمل كردند و به شبستان مسجد جامع رفتند، همين كه على عليه‌السلام از مسجد خارج شد و با اين حالت آنها را ديد فرمود: چه مى كنيد؟ آنها ماجرا را به اطلاع حضرت رساندند حضرت در حق آن ها دعا كرد و خنديد سپس آنها را از اين كار نهى كرد. (961)

## 799- ابن ملجم در كوفه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى حضرت على عليه‌السلام در اواخر عمر شريفش و بعد از جنگ نهروان در كوفه مستقر شده بود دستور داده بود اسامى كسانى را كه وارد كوفه مى شوند را بنويسند و به آن حضرت بدهند. روزى حضرت صورت اسامى را مى خواند. ابن ملجم را ديد و با انگشت خود روى اسم او گذاشت و بعد فرمود: قاتلك الله قاتلك الله! خداوند تو را بكشد! خداوند تو را بكشد! ياران حضرت فرمودند: پس چرا او را نمى كشى تو كه مى دانى او قاتل توست؟ حضرت فرمود: خداوند بنده اى را عذاب نمى كند تا اينكه او مرتكب گناه شود. (962)

اصبغ بن نباته در آخرين لحظات عمر شريف امام على عليه‌السلام در نزد امام حاضر شد، او مى گويد: امام بيهوش شد. وقتى آن حضرت به هوش آمد. فرمود: اى اصبغ! هنوز نشسته اى. گفتم: بلى، اى مولاى من. آنگاه امام فرمود: اى اصبغ! مى خواهى بارى تو حديث ديگرى بگويم عرض كردم: بلى يا على عليه‌السلام.

حضرت فرمود: اى اصبغ! روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يكى از راههاى مدينه مرا ديد در حالى كه بسيار غمگين بودم. حضرت به من فرمود: اى ابوالحسن ترا غمگين مى بينم آيا مى خواهى حديثى برايت بگويم تا ديگر هرگز ناراحت نشوى. عرض كرد: بلى يا رسول الله.

حضرت فرمود: هر گاه قيامت شود خداوندى منبرى را كه از منبر پيغمبران و شهيدان بلندتر است را نصب مى نمايد. سپس خداوند ترا امر مى كند تا بر منبر بروى و يك پله پايين تر از من بايستى، سپس امر مى فرمايد: به دو ملك كه آنها بنشينند پايين تر از تو، پس وقتى ما بر منبر مى رويم خلق اولين و آخرين حاضر شوند.

آنگاه ملكى كه پايين تر از تو نشسته، ندا سر مى دهد. اى مردم! هر كه مرا مى شناسد كه مى شناسد، اما هر كه مرا نمى شناسد، بداند كه من نگهبان بهشتم، همانا خداوند به من امر كرده كه بدهم كليدهاى بهشت را به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا امر فرموده كه آنها را بدهم به على بن ابيطالب عليه‌السلام ، پس اى مردم شما را شاهد مى گيرم در اين مورد، سپس نگهبان جهنم كه پايين تر از ملك بهشت است، همانند ملك بهشت، همان گويد و عمل كند. على عليه‌السلام فرمود: پس من مى گيريم كليدهاى بهشت و دوزخ را، سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على! تو متوسل من مى شوى و اهلبيت تو متوسل تو خواهند شد و شيعيان تو توسل اهلبيت تو مى شوند.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اصبغ! من دستهاى خود را بر هم زدم و گفتم يا رسول الله پس ما به سوى بهشت مى رويم. حضرت فرمود: به خداى كعبه سوگند بله به بهشت مى رويم.

اصبغ گفت: اين آخرين حديثى بود كه از مولاى خود على عليه‌السلام شنيدم آنگاه او به شهادت رسيد. (963)

## 800- آتش غم بر سينه ياران على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد بن حنفيه مى گويد: چون شب بيستم ماه مبارك رمضان شد اثر زهر شمشير ابن ملجم - لعنه الله عليه - به قدمهاى مبارك پدرم رسيد لذا در آن شب پدرم نماز خود را نشسته خواند و به ما وصيتها كرد تا اينكه صبح شد پس به مردم اجازه داد تا به خدمتش برسند مردم آمدند و سلام كردند آنگاه حضرت جواب آنها را داد.

سپس پدرم فرمود: ايها الناس سلونى قبل ان تفقدونى؛ اى مردم بپرسيد قبل از اينكه مرا از دست بدهيد و من در ميان شما نباشم. ولى سئوالات خود را كوتاه و سبك كنيد كه حال امام شما خوب نيست.

مردم با شنيدن اين جمله امام به سختى ناليدند.

آنگاه حجربن عدى برخاست و شعرى چند در مصيبت اميرالمؤمنين عليه‌السلام انشاء كرد چون ساكت شد. امام به او فرمود: اى حجر! چگونه خواهد بود حال تو، كه از تو بخواهند و به تو دستور دهند كه از من بيزارى جويى.

حجر عرض كرد: به خدا قسم اگر مرا با شمشير پاره پاره كنند و به آتش عذاب نمايند من از تو بيزارى نمى جويم. حضرت فرمود: تو به خير باشى و مؤ فق، خداوند تو را جزاى خير دهد از آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

آنگاه پدرم: مقدارى شير طلبيد و اندكى از آن ميل كرد. سپس فرمود: اين آخر رزق و روزى من از دنياست.

حاضرين به شدت اشك ريختند و مردم جملگى به خروش آمدند و هاى هاى گريستند... (964).

## 801- دهانش پر از آتش باد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى پس از واقعه هولناك ضربت خوردن مولاى مظلومان على عليه‌السلام ، به ابن ملجم - لعنه الله عليه - گفت:

اى دشمن خدا خوشدل مباش كه على عليه‌السلام بزودى حالش خوب خواهد شد.

آن ملعون در پاسخ گفت: پس ام كلثون بر چه كس اين گونه ناله مى كند و مى گريد، بر من مى گريد يا بر پدرش على سوگوارى مى كند. به خدا سوگند! اين شمشير را هزار درهم خريدم و با هزار درهم آنرا به زهر سيرابش ساختم.

و چنين ضربتى بر على زده ام كه اگر آن ضربه را بين مردم مشرق و مغرب تقسيم كنند همگى آنها بميرند. (965)

## 802- سفارشهاى آخر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در آخرين لحظات عمر شريف خود به فرزندان خود فرمود: زود باشد كه فتنه ها از هر طرف رو به شما آورد و منافقان اين امت كينه هاى ديرينه خود را از شما طلب نمايند و انتقال بگيرند پس بر شما باد صبر، كه عاقبت صبر نيكو است. سپس رو به جانب حسين عليه‌السلام نمود و فرمود: كه بعد از من به خصوص فتنه هاى شما بسيار خواهد بود، پس صبر كنيد تا خدا حكم كند. سپس فرمود: اى ابا عبدالله! ترا اين امت شهيد مى كنند پس بر تو باد صبر و تقوا در بلا.

آنگاه امام لختى بيهوش شد، چون به هوش آمد فرمود: اينك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عمويم حمزه و برادرم جعفر نزديك من آمدند و گفتند: زود بيا كه ما مشتاق و منتظر توايم پس ديده هاى مبارك خود را گردانيد و به اهلبيت خود نظرى كرد و فرمود: همه شما را به خدا مى سپارم... آنگاه فرمود: بر شما سلام اى فرشتگان خدا...

آنگاه جبين مباركش در عرق نشست و چشمهاى مبارك را بر هم گذاشت و دست و پاى خود را به جانب قبله كشيد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و با قدم شهادت به سوى جنت خداوند پرواز كرد و اين قلعه كه آتشش هنوز در جانهاى شيعيان جارى و جاويد و دائمى است در شب جمعه 21 رمضان سال 40 بود. (966)

## 803- قصاص قاتل امام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن ملجم در روز 21 رمضان توسط ضربه اى كه امام حسن عليه‌السلام بر حسب وصيت پدر بزرگوارشان كرده بودند آن شقى را به جهنم فرستاد سپس ام الهيثم دختر اسوده نخعى، جسد ابن ملجم را خواست تا به او بدهند. آنگاه آتشى بر افروخت و جسد كثيف و جهنمى او را در آتش انداخت، ابن شهر آشوب و ديگران روايت كرده اند كه استخوانهاى پليد ابن ملجم - لعنه الله عليه - را در گودالى انداخته بودند و پيوسته مردم كوفه از آن چاله صداى ناله و فرياد مى شنيدند.

ليكن مسعودى مورخ مشهور مى نويسد: وقتى خواستند ابن ملجم - لعنه الله عليه - را بكشند، عبدالله بن جعفر گفت: او را به من دهيد تا سينه ام راحت شود، آنگاه دست و پاى او را بريد و ميخى را در آتش سرخ كرد و در چشمان آن ملعون كرد... سپس مردم ابن ملجم را گرفته و در بوريا پيچيدند و به آتش كشيدند. (967)

## 804- عشق تو جارى و جاويد در جانها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث كه از اصحاب حضرت على عليه‌السلام است سراسيمه به خدمت على عليه‌السلام رفت، آن حضرت از حارث چه چيزى ترا بر آن داشته كه در اين موقع شب نزد من آيى؟

حارث گفت: والله دوستى و عشقى كه در جان من است مرا پيش تو آورد.

آنگاه حضرت به او فرمود: بدان اى حارث! كه نمى ميرد آن كسى كه مرا دوست مى دارد الا اينكه در وقت جان دادن مرا مى بيند و با ديدن من اميدوار رحمت الهى مى شود و همين طور كسى كه مرا دشمن مى دارد مرا مى بيند در وقت مردن، اما عرق خجالت و نااميدى در صورت مى نشيند. (968)

## 805- چگونگى غسل امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد حنفيه مى گويد: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسين عليه‌السلام آب مى ريخت و امام حسن عليه‌السلام غسل مى داد و احتياجى به اين نبود كه كسى بدن مطهر و معطر پدرم را جا به جا كند، بلكه بدن پدرم هنگام غسل، خود از اين سو به آن سو مى شد و بويى خوشتر از مشك و عنبر از بدن مطهرش به مشام مى رسيد، چون كار غسل تمام شد. امام حسن عليه‌السلام فرمود: اى خواهرم! حنوط جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بياور. آنگاه زينب عليها‌السلام حنوط باقى مانده اى كه سهم امام بود را آورد و آن همان كافورى بود كه جبرئيل آن را از بهشت براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه عليها‌السلام و امام على عليه‌السلام آورده بود.

وقتى حنوط پدرم را باز كردند، شهر كوفه از بوى خوش آن معطر شد، آنگاه پدرم را در پنج جامه كفن كردند و در تابوت نهادند و بر اساس وصيت پدرم حسنين: عقب تابوت را برداشتند و جلوى تابوت را (جبرئيل و ميكائيل همرزمان امام در ميادين جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضى از مردم مى خواستند به دنبال تابوت آيند كه امام حسن عليه‌السلام آنها را به مراجعت فرمان داد، و برادرم امام حسين عليه‌السلام مى گريست و مى گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم؛ اى پدر بزرگوار، پشت ما را شكستى؛ من گريه را از جهت تو آموخته ام. (969)

## 806- همه در بحر غم مولا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد حنفيه مى گويد شبى كه تابوت پدرم را از كوفه به نجف حركت مى داديم، به خدا سوگند من مى ديدم كه جنازه آن حضرت بر هر ديوار و يا خانه اى و يا هر درختى كه مى گذشت آنها خم مى شدند و خشوع مى كردند وقتى تابوت به موضع قبر رسيد، فرود آمد و امام حسن عليه‌السلام با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تكبير گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر كردند كه ناگاه قبر از پيش ساخته اى نمايان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمايند (970) صداى هاتفى را شنيدم كه مى گفت: داخل كنيد او را به سوى تربت طاهر كه حبيب به سوى حبيب خود مشتاق گرديده است، و نيز منادى صدا زد كه: حق تعالى شما را صبر نيكو كرامت فرمايد در مصيبت سيد شما و حجت خدا بر خلق خويش. (971)

## 807- دختر يتيمى از على عليه‌السلام مى گويد:

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن شهر آشوب روايت كرده است كه عبدالواحد بن زيد كه مى گويد: كه من در خانه كعبه مشغول طواف بودم دخترى را ديدم كه براى خواهر خود سوگند ياد كرد به نام اميرالمؤمنين عليه‌السلام به اين شكل؛ لا و حق المنتجب با لوصيه الحاكم بالسويه العادل فى القضيه العال البينه زوج فاطمه المرضيه...

عبدالواحد مى گويد: من در تعجب شدم كه اين دختر با همه كودكى اش چگونه اين طور زيبا على عليه‌السلام را مدح و ثنا و ستايش مى كند، از او پرسيدم: اى دختر! آيا تو على عليه‌السلام را مى شناسى كه اين گونه او را ستايش مى كنى؟!!

دختر گفت: چگونه او را نشناسم كسى را كه وقتى پدرم در جنگ صفين در يارى او شهيد شده بود و ما يتيم بوديم ما را يارى مى كرد و متوجه احوال ما بود.

سپس ادامه داد: روزى امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چطور است اى مادر يتيمان؟

مادرم به حضرت عرض كرد: بخير است، آنگاه مادرم من و خواهرم را نزد آن حضرت حاضر كرد؛ من بر اثر مرض آبله نابينا شده بودم وقتى نگاه امام به من افتاد، آهى كشيد و اين دو شعر را قرائت كرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما ان تاوهت من شى ء رزئت به |  | كما تاوهب للاطفال فى الصغر |
| قدمات والدهم من كان يكفلهم |  | فى النائباب و فى الاسفار و الحضر |

آنگاه آن حضرت دست مباركش را بر صورت من كشيد و چشم من بينا شد، آن چنانكه در شب تار شتر رميده را از مسافت بسيار دور مى بينم. (972)

## 808- مرد آذربايجانى نزد على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى آذربايجانى خدمت على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: كه يا على! مرا شترى سركش و چموش است كه به هيچ شكلى نمى توان آن را رام كرد. حضرت فرمود: چون به شهر خود رسيدى بر شتر خود اين دعا را بخوان اللهم انى اتوجه اليك... شتر تو رام خواهد شد. آن مرد به شهر خود مراجعت كرد و با آن دعا شتر خود را رام كرد، و سال ديگر بر آن شتر نشست و خدمت امام رسيد. او وقتى امام را ديد قبل از آنكه صحبتى كند امام چگونگى رام شدن شتر او را به همان نحوى كه واقع شده بود، را براى آن مرد تعريف كرد، آن مرد عرض كرد: يا على! چنان است كه تو نزد من حاضر بودى و همه چيز را مشاهده كردى. (973)

## 809- گريه مردى يهودى از غم هجران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث اعور مى گويد: پير مردى را در كوفه ديدم كه شديدا مى گريست و مى گفت: صد سال زندگى كردم و فقط در طول اين صد سال يك ساعت عدالت ديدم.

حارث مى گويد به او گفتم چطور و چگونه؟

او گفت: من حجر حميريم و يهودى بودم از بهر تهيه غذا به كوفه آمدم چون به قبه (974) رسيدم اموالم مفقود شد. من نزد مالك اشتر نخعى رفتم و ماجراى خود را به او گفتم. مالك مرا به نزد اميرالمؤمنين على عليه‌السلام برد. آن حضرت تا مرا ديد فرمود: (يا اخا اليهود! علم بلايا و منايا و ما كان و ما يكون) نزد ما است، من بگويم براى چه نزد من آمدى يا تو خود مى گويى؟ گفتم: شما بگوييد. حضرت فرمود: جماعت جن مال تو را در قبه ربوده اند.

الان از ما چه مى خواهى اى برادر يهودى، به او عرض كردم: يا على! اگر تفضل فرمايى و مالم را به من برگردانى مسلمان مى شوم. پس حضرت مرا با خود به همان محل قبه برد و دو ركعت نماز گذارد و دعايى نمود. پس قرائت نمود يرسل عليكما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران آنگاه فرمود: اى جماعت جن! شما با من بيعت كرديد اين چه كار زشتى است كه مرتكب شديد، من ناگاه ديدم تمامى اموالم حاضر شد و من هم شهادت خود را گفتم و مسلمان شدم و به آن مرد پاك سرشت، پاك خوى، پاك رو، ايمان آوردم، ولى افسوس وقتى وارد كوفه شدم شنيد آن خوش خوى خوش روى خوش طينت شهيد شده است و گريه ام به خاطر از دست دادن آن مرد الهى است. (975)

## 810- عهدنامه صفين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى در صفين قرآنها بالا شد مالك اشتر در صف مقدم جبهه مى جنگيد، اشعث بن قيس كندى مردى و ياران امام را بر ضد جنگ تحريك كرد تا آنجا كه هوادارانش شمشيرها را در غلاف كردند و فرياد مى زدند، ما خواستار صلح هستيم!

اما مالك اشتر با بى اعتنايى به حوادث، خود را به نزديك سراپرده معاويه رساند، اشعث چون مالك را در چنين وضعى ديد با لحن تهديدآميزى از على عليه‌السلام خواست تا مالك را از ادامه جنگ باز دارد. حضرت به ناچار يزيدبن هانى را نزد مالك اشتر فرستاد، اما مالك از امام اجازه و فرصت خواست تا كار را يكسره كند.

اشعث وقتى خبر را شنيد بانگ زد: يا على! مالك را احضار كن تا بر گردد و الا تو را زنده نمى بيند.

آنگاه امام مجددا يزيد را پيش مالك فرستاد. مالك در حالى كه خشم و غضب اندامش را فراگرفته بود، دست از جنگ كشيد و به موسى امام آمد و بانك بر منافقان زد كه چرا يك مرتبه بر امام خود عصيان كرديد.

اشعث گفت: ما با كسانى كه قرآن در دست دارند نمى توانيم بجنگيم. مالك گفت: اى احمق! يك سال است ما آنها را به قرآن دعوت مى كنيم عمل امروز آنان جز فريب چيز ديگرى نيست.

هر چه مالك نصيحت كرد منافقان نپذيرفتند.

اشعث به مالك ناسزا گفت، مالك او را تازيانه زد. ياران اشعث دست به شمشير بردند و مالك نيز چنين كرد. امام على عليه‌السلام وقتى اين حادثه را ديد از شدت تأسف فرمود: اى مالك! چاره كر از دست ما بيرون رفت.

آنگاه امام رو به لشكر خود كرد فرمود: شما كارى كرديد كه نيروى اسلام متزلزل شد و توانايى از دست رفت... اشعث گفت: يا على! اكنون كه هر دو طرف به حكميت قرآن راضى هستيد. اجازه دهيد نزد معاويه بروم و نظر او را جويا شوم. امام فرمود: كار از دست من خارج شد و شما كه به ميل خود عمل مى كنيد. در اين صورت من دخالتى ندارم. اشعث نزد معاويه رفت و معاويه او را به انتخاب حكمين از دو طرف وادار كرد. معاويه، عمر و عاص را حكم كرد و اشعث و يارانش ابوموسى اشعرى را انتخاب كردند چون اين خبر به امام رسيد فرمود: سبحان الله، اين قوم منافق لااقل اختيار تعيين حكم را نيز به من نمى دهند... اصرار امام مبنى بر انتخاب ابن عباس و مالك اشتر به علت مقاومت اشعث سودى نبخشيد.

بدين ترتيب در تاريخ 17 صفر 38 هجرى قمرى صلح نامه اى در 19 ماده به امضاى على عليه‌السلام و معاويه و شهود طرفين تنظيم شده و قرار شد تا 6 ماه ديگر موضوع اختلاف طرفين را با آيات قرآن مطابقت داده و راءى خود را بر اساس قرآن اعلام كنند و اين جنگ با 95 هزار كشته و ظلم هاى متعدد در حق ولايت به پايان رسيد.

## 811- متن قرارداد حكميت در جنگ صفين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

قرارداد حكميت بين اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و معاويه نوشته شد، ولى معاويه نپذيرفت كه از على عليه‌السلام به عنوان اميرالمؤمنين ياد شود متن قرارداد اين گونه است:

اين نوشته اى است كه بر اساس درخواست على بن ابيطالب و معاوية بن ابى سفيان و هوادارانشان تهيه شده است تا كتاب خدا و سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره اختلاف دو طرف داورى كند. بر مردم عراق و شيعيان غايب و حاضر على است كه به اين حكم متعهد باشند. همچنين بر مردم شام و هواداران غايب و حاضر معاويه است كه به اجراى اين حكم تن در دهند، ما به حكم قرآن خرسند و به اجراى او امر آن ملزم هستيم، تنها قرآن است كه قادر به حل اختلافات ماست و ما تمام قرآن را از آغاز تا انجام، داور اختلافات خود قرار داده ايم. هر آنچه را كه زنده نگاه داشته است، زنده نگاه مى داريم و هر چيز را كه مى رانده مى ميرانيم، بر مبناى اين حكم هر دو طرف متخاصم درخواست حكميت كرده اند و على و شيعيانش، عبدالله بن قيس را به عنوان ناظر و داور قرار داده اند و معاويه و يارانش نيز عمر و عاص را ناظر و داور خود ساخته اند از هر دو حكم پيمانى محكم گرفتند كه قرآن را در اين مهم فرا روى خود قرار دهند و از آن به چيز ديگر رو نياورند.

اگر قضيه حكميت رهنمودى از قرآن نيافتند بايد از سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استعانت جويند و نبايد به خلاف و هواهاى نفسانى و شبهات تكيه كنند.

عبدالله بن قيس و عمر و عاص از على و معاويه پيمان گرفته اند كه به داورى دو حكم كه بر مبناى قرآن و سنت پيامبر است خرسند و مطيع باشند و آن را نقض نكنند، دو حكم تا وقتى كه از حق تجاوز نكرده باشند جان و مال و خانواده شان از هر گونه گزندى در امان است.

اين عهدنامه را عميره در روز چهارشنبه هفدهم صفر سال سى و هفتم هجرى نوشت. (976)

## 812- احمقى در چنگال روباه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوموسى اشعرى بعد از اعلام راءى حكميت تازه متوجه شد كه ملعبه دست هوس عمر و عاص بوده است. بعد از اين واقعه حضرت امير عليه‌السلام در قنوت نماز خود ابوموسى اشعرى را لعن مى كرد. على عليه‌السلام در نماز اين گونه آنها را لعن مى كرد: بارالها! اولا معاويه ثانيا عمر و ثالثا ابو اعور سلمى اشعرى را لعن نما. (977)

وقتى كه ابوموسى اشعرى در مكه متوجه لعن على عليه‌السلام گرديد، طى نامه اى به امام نوشت: به من خبر رسيده كه تو در نماز مرا لعن مى كنى و مردم جاهل پشت سر تو نيز آمين مى گويند و من همان سخن موسى پيغمبر خدا را مى گويم: پروردگارا! به خاطر آنچه به من دادى شكر مى كنم پس هرگز پشتيبان مجرمان نخواهم بود (978)

## 813- بيعت مردم كوفه با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى كه خبر بيعت مردم با على عليه‌السلام به كوفه رسيد، هاشم بن عتبه با على عليه‌السلام بيعت كرد و گفت: دست راستم و چپم براى على عليه‌السلام است و افزود:

ابايع غير مكتتم عليا

و لا اخشى اميرى الا شعريا

بدون واهمه و پنهانكارى با على بيعت مى كنم و از امير اشعرى، ابوموسى مى ترسم.

خبر بيعت مردم با على عليه‌السلام را يزيد بن عاصم به كوفه آورد و ابوموسى اشعرى هم با على عليه‌السلام بيعت كرد وقتى خبر بيعت كردن ابوموسى به عمار ياسر رسيد گفت: به خدا قسم او عهد و بيعتش را خواهد شكست و كوششهاى على عليه‌السلام را بى فايده خواهد نمود و لشكر او را تسليم خواهد كرد. (979)

## 814- مارق اول

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعد از پايان يافتن ماجراى صفين عروه بن اديه نخستين كسى بود كه به حكميت اعتراض كرد و شعار خوارج يعنى لا حكم الا الله را سر داد و اساس دين خوارج را اعلام كرد.

آنگاه دو نفر به نامهاى زرعه بن برج طايى و حرقوص بن زهر سعدى به نمايندگى خوارج نزد امام على عليه‌السلام رسيدند و او را به لا حكم الا الله فرا خواندند، حضرت نيز در پاسخ آنان فرمود: لا حكم الا الله

حرقوص با كمال بى شرمى گفت: يا على! از گناه خود توبه كن و از اين كار بر رد و با ما به جنگ معاويه بشتاب، امام آنها را به خطاهايى كه انجام دادند و حضرت را وادار به حكميت و تحميل نماينده احمق خود ابوموسى اشعرى اشاره كرد و فرمود: ما تعهدى را امضاء كرديم و پاى بند به آن هستيم.

حرورا منطقه اى بود در بيرون كوفه كه محل تجمع خوارج شد، خوارج با مكاتباتى كه با بصره و كوفه و جاهاى ديگر مى كردند هم فكران خود را در آن محل جمع كردند و با عبدالله بن وهب راسبى بيعت كردند كه وى مردى بسيار متعصب و ظاهرا زاهد بود تا اينكه جمع خوارج به 12 هزار نفر رسيد.

اين جماعت به نامه ها و نصايح امام كه براى آنها فرستاده مى شد توجه نكردند و از حروراء به قصد نهروان حركت كردند و در طى راه خود هر مسلمانى را كه مى ديدند به قتل مى رساندند كه از جمله آنها عبدالله بن خباب و همسر باردارش را مى توان نام برد اما بعد از قتل عبدالله شخصى را به عنوان نماينده خود بنام حارث بن مرره نزد خوارج فرستاد تا با آنها صحبت كند اما خوارج بر سر او ريخته و او را نيز بى رحمانه به شهادت رساندند.

## 815- گفتگوهاى قبل از جنگ نهروان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فتنه خوارج كم كم به حدى رشد كرد كه امام صلاح ديد قبل از شتافتن به سوى معاويه به سراغ اين گروه گمراه رود وقتى لشكر امام به نهروان رسيد. امام از خوارج خواست تا قاتلان جنايات اخير را تحويل دهند، اما خوارج پاسخ دادند كه ما خون امام و يارانش را مباح مى دانيم

از آنجا كه امام همواره از خونريزى خوددارى مى كرد، لذا در مرحله اول يك بار قيس بن سعد را و بار ديگر ابو ايوب انصارى و دفعه ديگر صعصعه بن صوحان را ماءمور كرد تا با خوارج گفتگو كنند.

سرانجام امام ابن عباس را نيز به سوى آنها فرستاد تا آنان را نصيحت كند ولى هيچ پندى در آنها اثر نكرد و آنها از ابن عباس خواستند تا خود امام به مباحثه با آنان بيايد.

بدين ترتيب امام على عليه‌السلام خود در برابر خوارج قرار گرفت. خوارج عبدالله بن الكواء را براى بحث با امام انتخاب كردند.

امام به عبدالله فرمود: چه ايرادى بر من وارد دانستيد در حالى كه در جمل ايراد نگرفتيد؟

عبدالله گفت: در واقعه جمل موضوع حكميت مطرح نبود.

امام فرمود: ما در حكميت اشخاص را حاكم قرار نداديم، بلكه قرآن را حاكم دانستيم و اين قرآن خطوطى بيش نيست و بيانگرى مى خواهد.

خوارج ديدند كه ابن الكواء مردى نيست كه بتواند در برابر بيان امام بايستد. بنابراين فرياد زدند با آنها مباحثه نكنيد بلكه بايد با آنان جنگيد.

ابن اثير در كتاب كامل خود مى نويسد: در آن هنگام خوارج به سوى پل حركت كردند و امام فرمود: هرگز آنها از پل نخواهند گذشت قتلگاه آنها در اين طرف رود خواهد بود باز امام به سمت آنها رفت و آنها را نصيحت كرد.

اكثر خوارج وقتى استدلال قوى امام را شنيدند توبه كردند و فروة بن نوفل اشجعى با 500 تن از گروه خوارج از آنها جدا شد. حضرت دستور داد پرچم امان را ابو ايوب انصارى در جاى مخصوص نصب كند و 10 هزار نفر آن منطقه را محافظت كنند از جماعت 12000 نفرى گمراه فقط 4000 نفر در جهل و عناد خود باقى ماندند.

## 816- حمله كنندگان نهروان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

وقتى گروه گمراه خوارج از راه مذاكره به راه نيامدند. امام ديد عبدالله بن راهب و حرقوص بن زهر فرياد كشيدند آيا كسى از شما مشتاق رفتن به بهشت نيست؟

و به سوى سپاه امام حمله كردند و يكى از ياران امام را شهيد كردند امام با مشاهده آن فرمود:

الله اكبر! ديگر قتال با آنها حلال است لذا فرمان جنگ داد.

در كمتر از يك ساعت تمامى خوارج جز نفر از آنها كه فرار كردند كشته شدند از ياران امام فقط 2 نفر شهيد شدند از عايشه روايت مى كنند كه وقتى خبر كشته شدن خوارج را شنيد و متوجه شد امام على عليه‌السلام آنان را كشته است گفت: از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: اينها بدترين مردم و از دين خارج شدگان اند. سپس گفت: رحمت خدا بر على باد! كه حق هميشه با اوست!

امام پس از خاتمه جنگ دستور داد مجروحان خوارج را از ميان كشته ها جدا كرده و مداوا كنند و همه توابين آنها را بخشيد.

## 817- ظهور خوارج دوم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

بعضى پايان جنگ نهروان، عده اى از آن جماعت كه توبه كرده بودند و از آنها جدا شده بودند در كوفه مستقر شدند آنها گفتند: ما در ركاب على عليه‌السلام نمى جنگيم و بر ضد او نيز هم نمى جنگيم و قيام نمى كنيم اين جماعت گمراه با جمع ديگرى از خوارج كه اين انديشه را داشتند در كوفه اقامت كردند، اما پس از واقعه نهروان و كشته شدن همه دوستان و ياران خود؛ خود را مقصر شمرده و مى گفتند: ما ياران خويش را ذليل كرديم.

رئيس اين گروه مستورد از قبيله بنى سعد بن زيد مناة بود كه آنها را به جنگ بر عليه على عليه‌السلام مجددا تحريك كرد و از نخيله خروج كرد.

امام على عليه‌السلام ابن عباس را براى اتمام حجت نزد آنها فرستاد آنها گفتند: اگر حضرت بر حق بود چرا در جنگ جمل از آنها اسيرى نگرفت؟ ابن عباس پاسخ داد: كداميك حاضر بوديد به عنوان اسير عايشه سهم او شود؟

سپاه امام آنان را در هم كوبيد، اما مستورد زنده ماند تا آنكه بار ديگر در زمان حكومت مغيرة بن شعبه قيام كرد و كشته شد.

## 818- قسم نخوريد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمومنين على عليه‌السلام وارد بازار شد و فرمود: اى جماعت گوشت فروشها! هر كس از شما در گوسفند باد كند از ما نيست.

مردى كه به آن حضرت پشت كرده بود، گفت: قسم به كسى كه در پس هفت حجاب پوشيده است، هرگز.

امام بر پشت او زد و فرمود: اى گوشت فروش! چه كسى در پس هفت پرده پوشيده شده است؟!

او گفت: پروردگار عالم.

امام فرمود: خطا رفتى، مادرت به عزايت بنشيند بين خدا و خلق او حجابى نيست.

آن مرد درباره كفار قسمى كه ياد كرده بود از امام سئوال كرد، امام فرمود: تو به پروردگار خود قسم نخورده اى. (980)

## 819- على عليه‌السلام و عدالت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام بعد از ايراد خطبه اى در خصوص تقسيم عادلانه بيت المال فرمود: نزد ما مقدارى از بيت المال هست مى خواهيم آن را در ميان شما تقسيم كنيم فردا همگى بدون استثناء بياييد و سهم خود را بگيريد و هيچ كس اعم از عرب و عجم و اعم از اينكه تاكنون حقوق مى گرفته يا نه، غايب نشود.

فرداى آن روز همه مسلمانها براى گرفتن سهم خود از بيت المال حاضر شدند البته طلحه و زبير، عبدالله بن عمر، سعيد بن عاص، مروان وعده ديگرى از بزرگان و رجال قريش و غير قريش در اين تقسيم به جهت اعتراض به شيوه حضرت شركت نكردند.

آنگاه امام به منشى و خزانه دار خود عبيدالله بن ابى رافع فرمود: ابتداء اسامى مهاجرين را بخوان و به هر يك از آنها كه حاضر شده اند سه دينار بده، سپس سهم انصار را به همين نحو بپرداز و به هر يك از افرادى كه حضور دارند اعم از سياه و سفيد بدون استثناء سه دينار بده....

سهل بن حنيف با اشاره به شخصى عرض كرد: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين شخص غلام و برده من بوده كه ديروز او را آزاد كردم. حضرت فرمود: به او هم به اندازه تو مى دهيم و به هر يك از آن دو نفر سه دينار داد. (981)

## 820- اما معاويه و عدالت او

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پس از شهادت حضرت على عليه‌السلام معاويه به فرمانداران خود در سراسر كشور نوشت كه شهادت هيچ يك از شيعيان و خاندان على عليه‌السلام را در محاكم قضايى نپذيرند و اضافه كرد كه اگر دو نفر شهادت دادند كه كسى از دوستداران على عليه‌السلام و خاندان او است اسمش را از دفتر دولت حذف كنيد و حقوق و مقررى او را قطع نماييد و هر كس متهم به دوستى اين قوم بود او را شكنجه بدهيد و خانه اش را ويران سازيد!

امام باقر عليه‌السلام اين فاجعه را در روايتى اينگونه بيان مى فرمايد: شيعيان ما در هر كجا كه بودند به قتل مى رسيدند، بنى اميه دستها و پاهاى اشخاصى را كه به گمان از شيعيان ما هستند بريدند.... (982) بنى اميه در بخشنامه هاى متعددى به مردم هشدار داده بودند كه اسم كودكان خود را على نگذارند. (983)

## 821- على عليه‌السلام و مرد سارق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مرحوم كلينى در كافى از حارث بن حضيره نقل مى كند كه گفت: روزى در مدينه عبور مى كرد به مرد حبشى كه در حال كشيدن آب از چاه بود برخورد كردم كه دستش قطع شده بود از او پرسيدم چه كسى انگشتان دستت را قطع كرده است؟

مرد حبشى گفت: دستم را بهترين مردم (على بن ابيطالب عليه‌السلام قطع كرده است. ما با جمعى مشغول سرقت بوديم كه دستگير شديم، آنگاه ما را نزد على عليه‌السلام بردند، پس اقرار به سرقت كرديم امام به ما فرمود: مى دانيد كه سرقت حرام است؟ گفتيم: بلى، مى دانيم. آن وقت حضرت دستور داد حد خدا را بر ما جارى كنند و انگشتانمان را قطع كردند و كف دست را باقى گذاشتند. بعد دستور داد ما را در خانه اى بازداشت نمودند و با روغن و عسل ما را پذيرايى كردند تا جراحت هاى دستمان بهبودى يافت. بعد دستور داد ما را از حبس بيرون آوردند و بهترين لباس را به ما پوشاندند بعد به ما فرمود: اگر توبه كنيد و اصلاح شويد براى شما بهتر است و خداوند دستهاى شما را در بهشت به شما ملحق مى كند و اگر توبه نكرديد و اصلاح نشويد در آتش جهنم به شما ملحق خواهد كرد. (984)

## 822- قدر عدالت گستر حق را ندانستند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

آخرين سخنان على عليه‌السلام در بستر شهادت بسيار عجيب و در عين حال عبرت آميز است آنجا كه فرمود: من ديروز رهبر شما بودم امروز مايه عبرت شمايم و فردا از شما جدا خواهم شد.

سپس فرمود: غدا ترون ايامى... فردا ارزش ايام زندگى با من را به خوبى خواهيد دانست و مكتونات خاطر و ناراحتى درونيم برايتان آشكار خواهد شد و پس از آنكه جاى خالى مرا ديديد و ديگرى به جاى من نشست كاملا مرا خواهيد شناخت!! (985)

# فصل پنجم: داستانهاى متفرقه از زندگى امام على (986)

## 823- احترام را متوجه باش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى دو نفر مرد به حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام آمدند آن حضرت براى هر كدام از آنها تشكى انداخت يكى از آنها روى آن نشست ولى ديگرى از نشستن بر روى تشك خوددارى كرد امام على عليه‌السلام به آن مرد فرمود: بر آن بنشين؛ فانه لا يابى الكرامة الاحمار: خوددارى از احترام نمى كند مگر جز الاغ

سپس گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر گاه شخصيت مورد احترام نزد شما آمد او را احترام كنيد (987)

## 824- انواع انسانها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى به حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام رسيد و عرض كرد: اى اميرمؤمنان راهى از راههاى نيكى را به من سفارش كن كه با عمل به آن نجات يابم؟

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: اى سئوال كننده! گوش كن، سپس بفهم، سپس يقين و باور كن و سپس آن را عمل كن، بدان كه انسانها بر سه دسته اند:

1- زاهد پارسا 2- صابر و مقاوم 3- راغب و فريفته دنيا.

اما زاهد، كسى است كه اندوهها و شادى ها از دلش خارج شده نه به چيزى از امور دنيا كه به داده شده شاد است و نه از آنچه از دنيا از دستش رفته افسوس مى خورد پس چنين كسى آسوده خاطر است.

اما صابر، كسى است كه قلبا آرزوى امور دنيا مى كند ولى وقتى كه به آن رسيد هوسهاى نفسانى خود را كنترل مى نمايد تا سرانجام ناخوش و آثار بد آن دامنگيرش نگردد او به گونه اى است كه اگر بر دلش آگاه شوى از خويشتن دارى و تواضع و دور انديشى او تعجب كنى.

و اما راغب دنيا؛ كسى است كه: هيچ باكى ندارد كه از كجا امور دنيا به او مى رسد آيا از راه حلال يا حرام، و باكى ندارد كه امور دنيا موجب چركين شدن آبروش گردد خود را هلاك كند و جوانمردى خود را از بين ببرد فردى در گنداب دنيا پريشان و سرگردان است (988)

## 825- امام على عليه‌السلام و حضرت قائم (عج)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: به حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام آمدم ديدم آن حضرت غرق در فكر و انديشه است و در روى زمين خط مى كشد، پرسيدم:

اى اميرمؤمنان! چرا تو را اين گونه در فكر و انديشه مى نگرم كه به زمين مى نگرى و آن را خط مى كشى؟ آيا به رهبرى در زمين اشتياق يافته اى؟

امام على عليه‌السلام فرمود: نه به خدا سوگند هرگز حتى يك روز نبوده كه من شيفته خلافت يا شيفته دنيا گردم بلكه درباره مولودى كه يازدهمين فرزند من است (يعنى درباره حضرت مهدى عليه‌السلام فكر مى كردم، درباره همان مهدى عليه‌السلام كه سراسر زمين را همانگونه كه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد مى كند براى او غيبت و سرگردانى وجود دارد بعضى در اين راستا، گمراه گردند و بعضى راه هدايت را شناخته و مى پيمايند.

اصبغ بن نباته عرض كرد: اى اميرمؤمنان غايب بودن آن حضرت، و سرگردانى او تا چه اندازه است؟

حضرت على عليه‌السلام فرمود: طول غيبت شش روز يا شش ماه يا شش سال است (واحد هر دوره، شش مرحله است، و خداوند پس از آن شش مرحله، آن حضرت را آشكار مى كند)

اصبغ بن نباته عرض كرد: آيا اين (غيبت و سرگردانى) واقع شدنى است؟

امام على عليه‌السلام فرمود: آرى اين موضوع مسلم است و انجام شدنى است ولى اى اصبغ! تو كجا و اين امر كجا؟ آنها (كه غيبت را درك كرده و در اين راه استوارند)

نيكان اين امت همراه نيكان اين عترت هستند!

اصبغ بن نباته پرسيد: بعد از آن هر چه خدا بخواهد انجام مى شود زيرا براى خدا مقدرات وارده ها و نتيجه ها و پايانها است (989).

## 826- اعلم از انبياء الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى امام باقر عليه‌السلام براى شاگردان خود سخن مى گفت و فرمود: مردم رطوبت را مى مكند ولى نهر بزرگ را رها مى كنند شخصى پرسيد: نهر بزرگ چيست؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود: آن نهر بزرگ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علمى است كه خدا به او عنايت فرموده است، همانا خداوند سنتهاى همه پيامبران از حضرت آدم تا حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمع كرده است.

شاگردى پرسيد: آن سنتها چه بوده؟ امام عليه‌السلام فرمود: همه علم پيامبران و علم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ؛ كه همه آن علم را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام تحويل داد.

يكى از شاگردان پرسيد: اى پسر پيامبر! اميرمؤمنان على عليه‌السلام اعلم و آگاهتر است يا بعضى از پيامبران؟!

امام باقر عليه‌السلام (خطاب به حاضران) فرمود: بنگريد به اين شخص كه چه سئوالى مى كند خداوند گوشهاى هر كه را مى خواهد مى گشايد، من به او مى گويم خداوند علم تمام پيامبران را در وجود محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرد آورد و آن حضرت همه آن علم ها را به على عليه‌السلام تحويل داد، در عين حال از من مى پرسد، على اعلم است يا پيامبران؟ (990)

## 827- تماس فرشته با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حمران بن اعين يكى از شاگردان امام باقر و امام صادق عليهم‌السلام است مى گويد: روزى از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه فرمود:

ان عليا محدثا؛ همانا على عليه‌السلام محدث بود (991)

او مى گويد: من نزد دوستانم آمدم و به آنها گفتم خبر عجيبى براى شما آورده ام، آنها گفتند آن خبر چيست؟ حمران گفت: از اما باقر عليه‌السلام اين مطلب را شنيدم دوستان او گفتند تا از آن حضرت نپرسى كه چه كسى اخبار آسمانى را به على عليه‌السلام گزارش مى دهد كارى نكرده اى.

حمران مى گويد: به حضور امام باقر عليه‌السلام باز گشتم و عرض كردم: سخن شما را براى دوستان خود نقل كردم آنها گفتند: اگر نپرسى كه چه كسى اخبار آسمانى را به على عليه‌السلام مى گويد كارى نكرده اى، اكنون آمده ام از شما اين را بپرسم.

امام فرمود: يحدثه ملك؛ فرشته اى با او حديث مى گويد حمران عرض كرد: ايا منظورتان اين است كه على عليه‌السلام پيغمبر بود؟ امام دست خود را بالا نمود (يعنى نه او پيامبر نبود) سپس فرمود: على عليه‌السلام در اين مورد مانند همدم سليمان (آصف بن برخيا) و همدم موسى (خضر) يا مانند ذوالقرنين (992) بود (كه فرشته به آنها نيز حديث مى گفت) ايا اين خبر به شما نرسيده كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: وفيكم مثله؛ او (على) در ميان شما مانند ذوالقرنين هست (993)

## 828- على بنده اى از بندگان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از دانشمندان يهودى به حضور اميرمؤمنان على عليه‌السلام آمد و پرسيد: اى اميرمؤمنان! پروردگارت از چه وقت بوده است؟

امام فرمود: واى بر تو، سئوالى مانند از وقت بوده؟ را در مورد چيزى مى گويند، كه زمانى نبوده باشد ولى وجودى كه هميشه بوده، چنين سئوالى درباره او غلط است پس خدا بدون آنكه قبلى داشته باشد پيش از هر چيزى است او بى آنكه نهايتى داشته باشد پايان پايانها است.

دانشمند يهودى گفت: آيا تو پيامبر هستى؟

امام على عليه‌السلام : مادرت به عزايت بنشيند انما اناعبد من عبيد رسول الله: همانا من بنده اى از بندگان رسول خدا هستم (994)

## 829- تغافل در مقابل جاهل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شخصى به على عليه‌السلام دشنام داد حضرت خود را به تغافل زد و از او گذشت و لقد امر على اليئم يسبنى فمضيت ثمة لا ينينى مى فرمايد: به گوش خودم شنيدم كسى را كه به من دشنام مى داد من به روى خود نياوردم و با خود گفتم: لابد به على ديگرى بد مى گفته است و اين نحوه برخورد به روش اخلاقى قرآنى است كه در آيه و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما آمده است (995)

## 830- بيان علت مريضى ها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى سلمان فارسى زكام كرده بود و سرخود را بسته بود و در آن حال خدمت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رسيد حضرت به سلمان فرمود: سلمان حالت چطور است؟ سلمان عرض كرد: يا ابالحسن سرم درد مى كند اميرالمؤمنين حاصل روايت منقوله) فرمود: شش رگ در بدن است كه هر گاه تحركى پيدا كنند خداوند با شش چيز جلو تحرك آنها را مى گيرد، اگر در كسى جنون پيدا شود خدا هم سرما خوردگى را به او مى دهد، اگر براى كسى زمينه كورى پيدا شود به چشم درد مبتلا مى شود (تا چرك و آلودگى ها بدينوسيله از چشم خارج شود) هر گاه زمينه برص پيدا شود مبتلا به دمل (كورك) مى شود هر گاه كسى به مرض سل مى خواهد مبتلا شود سرفه عارض او مى شود تا خلطهاى سينه اش پاك شود... (996)

## 831- اسم اميرمؤمنان اختصاصى است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى از امام صادق عليه‌السلام پرسيد آيا رواست كه به امام قائم (عج) به عنوان سلام بر تو اى اميرمؤمنان سال كرد؟

امام صادق فرمود: نه روا نيست خداوند تنها على عليه‌السلام را به اين اسم ناميد.

قبل از على عليه‌السلام كسى بر اين نام ناميده نشده و بعد از او هم جز كافر كسى آن نام را بر خود نبندد. (997)

## 832- كلاه شفا بخش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سلطان روم نامه اى خدمت حضرت على عليه‌السلام نوشت و از آن حضرت راه درمانى براى سر دردهاى عجيبى كه به آن مبتلا بود را خواست چرا كه تا آن موقع كوشش اطبا مختلف به جايى نرسيده بود.

حضرت امير عليه‌السلام در جواب نامه او، كلاهى را به قاصد نامه داد و فرمود: بگو به سلطان روم هر وقت سردرد گرفت آن را بر سر خود بگذارد.

سلطان هر بار كه سردرد عارضش مى شد كلاه را بر سر خود مى گذاشت و درد آرام مى گرفت روزى به فكر افتاد ببيند على عليه‌السلام چه كرده است كه اين كلاه چنين اثر مى كند.

دستور داد آن كلاه را شكافتند ديد در ميان آن كلاه نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحيم (998)

## 833- معنى صلوات تجديد بيعت با ولايت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن بابويه از يزيد بن حسن روايت كرده كه گفت: حضرت موسى بن جعفر ع به من فرمود: كسى كه صلوات بر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرستد معنايش آن است كه وفاى به عهد و ميثاقى كه در عالم در پروردگار فرمود: الست بربكم و محمد نبيكم و على امامكم بزبان آورده و قبولى آن را اعلام مى نمايد و تجديد عهد و ميثاق بعمل مى آورد (999).

## 834- مرده بودى زنده شدى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شبى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام حضرت خضر عليه‌السلام را در خواب خود ديد آن حضرت از خضر در خواست نصيحتى كرد حضرت خضر كف دست خود را به آن حضرت نشان داد حضرت على عليه‌السلام ديد به خط سبزى در كف دست خضر نوشته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد كنت ميتا عضرت حيا |  | و عن قليل عود ميتا |
| فابن لدار البقاء بيتا |  | و ودع لدار الفناء بيتا |

يعنى؛ مرده بودى زنده شدى و طولى نخواهد كشيد كه باز مرده خواهى شد؛ براى خانه بقاء خود، خانه اى بناكن و براى خانه فنا و نيستى خانه اى واگذار. (1000)

## 835- قرين شيطان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شيخ صدوق روايت كرده از ابن عباس از حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه آن حضرت فرمود: شك كننده در فضل على بن ابيطالب عليه‌السلام در روز قيامت در حالى از قبر خود برانگيخته مى شود كه در گردن او حلقهاى از آتش باشد و در آن حلقه سيصد شعبه وجود دارد كه بر هر شعبه اى از آن شيطانى وجود دارد كه در روى او آب دهن مى افكند (1001)

لذا در روايات متعدد بر اعتقاد افضليت على عليه‌السلام تصريح شده است و در روايتى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: على خير البشر و من ابا فقد كفر

## 836- زور بازوى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زور بازوى على عليه‌السلام كه در داستانهاى متعدد بيان شده برگرفته از بنيه معنوى آن حضرت است كه ما در اينجا به چند داستان اشاره مى كنيم ابن شهر آشوب مولف كتاب مناقب آل ابى طالب مى نويسد: دست هر كسى را كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به قدرت مى گرفت نفس او بند مى آمد و اگر بيش از حد فشار وارد مى نمود او را مى كشت و قضيه آن حضرت با خالد بن وليد در باب قطب رحى كه حضرت ميله سنگ آسيا را طوق گردن خالد كرد و بر گردن او آويخت و هيچ كس نتوانست او را خلاص كند جز خود آن حضرت بر صخره جبل ثور در مكه و اثرات نيزه آن حضرت در كوهى از جبال باديه و در سنگى در قلعه خيبر معروف مى باشد و ديگر نرم شدن آهن زره، به دست آن حضرت است كه خالد مى گويد: ديدم آن حضرت حلقه هاى زره خود را با دست خود اصلاح مى كند و به من فرمود: اى خالد، خداوند به سبب ما و به بركت وجود ما آهن را در دست داود نبى عليه‌السلام نرم ساخت (1002).

## 837- خدايش نگه داشت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سيد حميرى شاعر بزرگ اهل بيت روزى سوار بر اسب در كنار كوفه ايستاد و خطاب به مردم گفت: هر كسى كه يك فضيلتى از على عليه‌السلام نقل كند كه من درباره آن فضيلت شعرى نگفته باشم اين اسب را به آنچه با من است به او پاداش مى دهم.

سپس هر يك از حاضرين شروع كردند به نقل فضايل اميرالمؤمنين عليه‌السلام و سيد حميرى نيز اشعار خود را كه متضمن آن فضيلت بود انشاء مى كرد.

تا اينكه به ناگه مردى از ابوالوعل مرادى نقل كرد و گفت: من در خدمت على عليه‌السلام بودم كه او مشغول تطهير و وضو شد براى نماز، لذا كفش خود را از پاى بيرون آورد ناگاه مارى داخل كفش آن حضرت شد پس زمانى كه حضرت مى خواست كفش خود را بپوشد كلاغى به سرعت از هوا فرود آمد و كفش آن حضرت را ربود و بالا برد؛ آنگاه آن را از بالا انداخت تا آن مار از كفش خارج شد.

سيد حميرى تا اين فضيلت را شنيد آنچه را كه وعده كرده بود به وى عطا كرد، آنگاه درباره آن فضيلت شعرى را به نظم آورد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا يا قوم للعجب العجاب |  | لخف ابى الحسين و للحجاب |
| عدو من عداة الجن عبد |  | بعيد فى المرارة من صواب |
| كريه اللون اسود ذوبصيص |  | حديد الناب ازرق ذولعاب (1003) |

## 838- معنى حسنه و سيئه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى ابو عبدالله جدلى به حضور اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رسيد؛ بحث آن جمع پيرامون آيه شريفه من جاء بالحسنه فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون (1004)

## 839- منشاء گريه هر مؤمن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: روزى على بن ابيطالب عليه‌السلام به امام حسين عليه‌السلام نگاه كرد و فرمود: فقال: يا عبرة كل مؤمن اى مايه اشك هر مؤمن؛ حضرت سيدالشهداء به پدر عرض كرد: فقال: انا يا ابتاه؟ مرا مى فرمائى اى پدر! حضرت امير عليه‌السلام فرمود: آرى اى فرزندم فقال نعم، يا بنى لذا در رواياتى ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دختر گرامى خود حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام مى فرمايد: اى فاطمه! هر ديده اى روز قيامت گريان است جز ديده اى كه بر مصيبت حسين عليه‌السلام گريه كند كه آن ديده خندان و مسرور است و به نعمتهاى بهشتى او را بشارت باد. (1005)

## 840- عامل استجابت دعا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام در حال نيايش خداوند متعال را سوگند به حضرت على عليه‌السلام و افعال و اوصاف او مى داد باين شكل كه 55 بار اسم حضرت امير عليه‌السلام را در فرازهاى دعاى خود جاى مى دهند.

الهى بصدق على و صداقته، و رفق على و رفاقته، و سلم على و سلامته، و علم على و امامته، و قوة على و خلافته و حلم على و صلابته و كرم على و كرامته، و عز على و شجاعته و صبر على و طاعته و حكم على و عدالته و زهد على و عبادته و عصمة على و طهارته و قرب على و سيادته و هدى على و هدايتة و حب على و ولايته...

و ذات على و صفاته، ان تجعلنى فى الدين و الدنيا و لاخرد عزيزا

مهيبا فى اعين الخلائق و ان تقضى حوائجى و حوائج جميع المؤمنين و المؤمنات و اعصمنى و كل هلكة و نجنى من كل بلية و آفة و عاهة و اهانة و كربة و ضيق و ذلة و علة و قلة (الى آخر) (1006).

## 841- نحوه تربيت فرزندان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى يكى از اصحاب على عليه‌السلام كه داراى پسرى بود نزد آن حضرت آمد و از فرزندش نزد آن حضرت شكايت نمود تا با اين كار، راهنمائى جهت تربيت پسرش از حضرت بگيرد.

حضرت به او فرمود: لا تضربه و اهجره و لا تطل؛ او را نزن و تنبيه بدنى نكن؛ (بلكه براى تأدیب او شايسته است) با او قهر كنى؛ اما مواظب باش اين قهر به درازا نكشد (1007)

## 842- راه مبارزه با شيطان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به كميل بن زياد چنين سفارش و وصيت كرد؛ فرمود: اى كميل! شيطان باكيد و مكر لطيفش بسوى تو مى آيد و تو را به طاعتى امر مى كند كه مى داند با آن الفت و انس دارى و آن را فرو نمى گذارى پس تو گمان مى برى كه او فرشته اى بخشنده است، در حاليكه بدون ترديد او شيطان رانده شده است.

سپس وقتى به او انس گرفتى و اطمينان يافتى، تو را به اتخاذ تصميماتى هلاك كننده كه نجات در آن نيست وا مى دارد.

اى كميل! وقتى كه شيطان در سينه ات وسوسه كرد بگو: اعوذ بالله القوى من الشيطان الغوى و اعوذ بمحد الرضى من شرما قدر و قضى و اعوذ بالله الناس من شر الجنة و الناس اجمعين و صلى الله على محمد و آله و سلم و سلم

اين پناه جستن به حق تو را از زحمت و اذيت ابليس و شياطين همراه او، اگر چه تماما مثل او ابليس باشند، كفايت كرد. (1008)

## 843- شيعه واقعى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابر بن يزيد جعفى مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام درباره معنى و تفسير آيه شريفه و ان من شيعته لابراهيم (1009) سوال كردم آن حضرت فرمود چون خداوند ابراهيم عليه‌السلام را خلق كرد پرده از برابر چشمان او برداشت و ابراهيم پيرامون عرش را نظر كرد و نورهاى را ديد عرض كرد: پروردگارا! اين چه نورى است؟ خطاب رسيد: اين نور حبيب من، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است آنگاه ابراهيم عليه‌السلام سئوال كرد خدايا نور ديگرى در كنار آن نور بود؟ خداوند فرمود: اين نور على عليه‌السلام يارى كننده دين من است و اين سه نور ديگر نور فاطمه عليها‌السلام و فرزندانش حسن و حسين عليهم‌السلام و آن نه نور ديگر انوار فرزندان على و فاطمه عليهم‌السلام از صلب حسين عليه‌السلام هستند. و اسامى تمام چهارده نور پاك را خداوند يك به يك براى حضرت ابراهيم عليه‌السلام بيان فرمود.

حضرت ابراهيم عليه‌السلام عرض كرد: نورهاى بى شمارى در اطراف اين انوار مشاهده مى كنم كه تعداد آنها معلوم نيست، خطاب رسيد، اى ابراهيم! اين نورها، انوار شيعيان على عليه‌السلام است؛ ابراهيم سئوال كرد خداوندا! شيعيان على عليه‌السلام چگونه شناخته مى شوند؟

خداوند فرمود: شيعيان على عليه‌السلام در شبانه روز پنجاه و يك ركعت نماز واجب و مستحب مى خوانند بسم الله الرحمن الرحيم را بلند مى گويند و انگشتر خود را در دست راست مى كنند و در نمازهاى خود پيش از ركوع قنوت مى خوانند.

آنگاه حضرت ابراهيم عليه‌السلام از خداوند تقاضا كرد كه او را نيز از شيعيان على عليه‌السلام قرار دهد كه خداوند در اين آيه مى فرمايد و ان من شيعته لابراهيم (1010)

## 844- پناه بر خدا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اسحاق بن فضل مى گويد: يكى از دعاهاى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اين است:

خداوندا! پناه مى برم به تو از اينكه دوستت را دشمن بدارم، يا با دشمنت دوستى كنم، يا كسى را كه از تو خشم به دل دارد خشنود سازم، خداوندا! بر هر كس كه تو درود فرستى درود ما نيز بر او باد، و بر هر كس لعنت كنى لعنت ما نيز بر او باد. خداوندا! هر كس كه مرگ او موجب شادى ما و شادى تمام مسلمانان است ما را از شر او آسوده ساز، و بجاى او كسى را به ما ارزانى دار كه براى ما بهتر از او باشد، تا آنجا كه نشانه اجابت را طورى بر ما نمايان سازى كه ما در دين و دنياى خود بدان آشنا باشيم اى مهربان تر از هر مهربانى (1011)

## 845- حضرت خضر عليه‌السلام با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد بن حنفيه مى گويد: روزى در حالى كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به دور خانه كعبه طواف مى كرد به مردى برخورد كه چنگ به پرده كعبه زده بود و مى گفت: اى آنكه هيچ صوتى تو را از صوت ديگر باز ندارد، و اى آنكه حاجتمندان تو، تو را به اشتباه نيندازند، و اى آنكه اصرار نيازمندان در سئوال از تو ملولت نسازد، خدايا عفو و شيرينى رحمت خود را به من بچشان (يا من لا يشغله سمع عن سمع، يا من لا يغلطه السائلون، يا من لايبرمه الحاح الملحين، اذقنى برد عفوك، و حلاوة رحمتك) على عليه‌السلام به او فرمود: اين دعاى توست؟

او عرض كرد: مگر شنيدى؟ حضرت فرمود: آرى، سپس فرمود: در پايان هر نمازى اين دعا را بخوان، بخدا سوگند هيچ مؤمنى اين دعا را در پايان نمازش نخواند جز اينكه خداوند گناهان او را بيامرزد. هر چند به شمار ستارگان آسمان و قطرات باران و به تعداد ريگ و ريگزارها و ذره هاى خاك زمين باشد.

آنگاه امام على عليه‌السلام به او فرمود: علم آن نزد من است، و خداوند وسعت دهنده و كريم است. آن مرد كه حضرت خضر عليه‌السلام بود به على عليه‌السلام گفت: به خدا سوگند راست گفتى اى اميرمؤمنان و بر فراز مرتبه هر صاحب دانشى داناى ديگرى هست (1012)

## 846- امير نفس؛ كريم دهر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالله بن ميمون مكى از امام صادق عليه‌السلام و از پدرش امام باقر عليه‌السلام روايت مى كند كه فرمود: روزى حلوائى را بر اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آوردند حضرت از خوردن آن امتناع كرد و آن را ميل نفرمود، خدمت حضرت عرض شد: ايا آن را حرام مى دانيد؟

حضرت فرمود: نه، اما مى ترسم دلم خواستار آن شود و به دنبالش بروم. آنگاه حضرت اين آيه (1013) شريفه را تلاوت نمود: شما بهره هاى پاكيزه خود را در زندگانى دنياى خود برديد و از تمامى آنها بهره ور گشتيد (1014)

## 847- چرا دعاى ما مستجاب نمى شود؟!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در روز جمعه اى خطبه بليغى ايراد فرمود و در پايان آن خطبه فرمود:

ايها الناس سبع مصائب نعوذ بالله؛ عالم زل و عابد مل، و مؤمن خل، و موتمن غل و غنى اقل و عزيز ذل و تحقر اعتل؛ اى مردم! هفت مصيبت است كه ما از آنها به خدا پناه مى بريم: عالمى كه بلغزد، عابدى كه (از عبادت) ملول و خسته گردد، مؤمنى كه فقير شود، امينى كه خيانت كند، توانگرى كه به فقر در افتد، عزيزى كه خوار گردد، بينوايى كه بيمار شود.

در اين وقت مردى برخاست و پس از تمجيد آن حضرت گفت: سئوالى درباره گفتار خداى تعالى دارم كه مى فرمايد: ادعونى استجب لكم؛ مرا بخوانيد تا دعايتان را اجابت كنم (1015). پس چگونه است كه ما دعا مى كنيم ولى اجابت نمى شود؟

امام على عليه‌السلام فرمود: دلهاى شما در هشت مورد خيانت (بى وفايى) كرد:

1- اينكه خدا را شناختيد ولى حقش را آن گونه كه بر شما واجب بود ادا نكرديد و از اين رو آن معرفت به كار شما نيامد.

2- به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان آورديد؛ آنگاه با سنت و روش او مخالفت كرديد و شريعت او را از بين برديد. پس ثمره ايمان شما چه شد؟.

3- كتاب خدا را كه بر مشا فرود آمده خوانديد ولى به آن عمل نكرديد. گفتيد: به گوش و دل مى پذيريم، ولى با آن به مخالفت برخاستيد.

4- گفتيد: ما راغب بهشتيم ولى در تمام حالات كارهايى انجام مى دهيد كه شما را از بهشت دور مى سازد. پس رغبت و شوق شما نسبت به بهشت كجاست؟

5- گفتيد: ما از آتش دوزخ مى ترسيم، ولى در همه حالات به واسطه گناهان و معاصى خود به سوى دوزخ مى رويد. پس ترس شما كجا رفت؟

6- نعمت خداى خود را خورديد، ولى سپاسگزارى نكرديد.

7- خداوند شما را به دشمنى با شيطان دستور داد و فرمود: ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا؛ شيطان دشمن شما است شما نيز او را دشمن گيريد (1016) ولى به زبان با او دشمنى كرديد و در عمل به دوستى با او برخاستيد.

8- عيبهاى مردم را برابر ديدگانتان قرار داديد و عيبهاى خود را پس پشت انداختيد (و آن را ناديده گرفتيد) و در نتيجه كسى را ملامت مى كنيد كه خود به ملامت سزاوارتر از اوييد.

پس با اين وضع چه ادعايى از شما مستجاب گردد در صورتى كه شما درهاى دعا و راههاى آن را بسته ايد؟ پس از خدا بترسيد و كارهايتان را اصلاح كنيد و امر به معروف و نهى از منكر كنيد تا خدا دعايتان را مستجاب كند. (1017)

## 848- جواز عبور از صراط

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در امالى از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه فرمود: روز قيامت كه پل صراط را روى جهنم نصب مى كنند، هيچ كسى از صراط عبور نمى كند مگر اينكه جواز ولايت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را با خود داشته باشد و از ابى سعيد خدرى روايت كرده كه گفت: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: روز قيامت پروردگار امر مى كند به دو فرشته كه بر صراط بايستند و نگذارند كسى از آن عبور داشته باشند، و هر كسى كه جواز نداشته باشد او را به صورت در آتش افكنيد، ابى سعيد مى گويد: به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم: فدايت شوم معناى برات اميرالمؤمنين على عليه‌السلام چيست؟ حضرت فرمود: نامه اى است كه در آن نوشته شده است:

لا اله الاالله محمد رسول الله و اميرالمؤمنين على بن ابيطالب وصى رسول الله و حجة الله على خلقه واقبل بعضهم على بعض يتسائلون (1018)

## 849- دوست با شيعه فرق دارد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جمعى به حضور امام حسن عليه‌السلام رسيدند و عرض كردند: يا بن رسول الله ما از شيعيان پدرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام هستيم؛ حضرت به آنها فرمود: شما از دوستان پدرم هستيد نه از شيعيان او. زيرا شيعيان پدرم كسانى هستند كه خداوند درباره آنها مى فرمايد: والذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون

شيعيان پدرم كسانى هستند كه به خدا ايمان آورده و به صفات پدرم متصف هستند و تمام آنچه را كه بر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده تصديق مى كنند و از هر گوه معصيت دور مى باشند و معتقدند كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بعد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خليفه بلافصل بوده و كسى با او برابر نيست و بر تمام مردم ترجيح دارد همانطورى كه آسمان بر زمين برترى دارد و هرگز از كشتن و كشته شدن در راه خدا نمى ترسند و براى آنها فرقى نمى كند كه مرگ به استقبال آنها برود يا اينكه آنها به استقبال مرگ بروند. شيعيان على عليه‌السلام همواره برادران دينى خود را مقدم بر خود مى دارند. اگر چه خود در سختى باشند و هرگز گرد منهيات نمى گردند و ترك واجبات نكرده اند و على عليه‌السلام را مقتداى خود مى دانند و اين صفات شيعيان على عليه‌السلام را پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان فرموده اند. (1019)

## 850- دعا به هنگام وضو گرفتن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت على عليه‌السلام با محمد بن حنفيه نشسته بود حضرت به فرزندش فرمود تا براى ظرف آبى آماده كند تا براى نماز وضو بسازد محمد آب آورد و على عليه‌السلام شروع به ساختن وضو كردند.

على عليه‌السلام در موقع وضو گرفتن و انجام دادن وظيفه دينى، هر عضوى را كه مى شست به پيشگاه خدا دعايى مى كند و سعادت آن عضو را در عرصه قيامت از خداوند متعال درخواست مى نمايد.

... ثم غسل و وجهه فقال؛ وقتى صورت را مى شست، عرض كرد اللهم بيض وجهى يوم تسود فيه الوجود و لا تسود وجهى يوم تبيض فيه الوجوه بارالها رويم را سفيد گردان در روزى كه صورتهايى در آن سياه مى شود و رويم را سياه مگردان در روزى كه صورتهايى در آن سفيد مى گردد؛ سپس دست راست خود را مى شست و عرض مى كرد: اللهم اعطنى كتابى بيمينى و الخلد فى الجنان بيسارى و حاسبنى حسابا يسيرا؛ بارالها نامه اعمالم را به دست راستم بده و... (1020)

در پايان امام فرمود: اى محمد هر كس وضو بسازد همانند وضويى كه من ساختم و بگويد آنچه راه من گفتم خداوند تبارك و تعالى از هر قطره آب وضويش ملكى براى او مى آفريند كه مشغول تقديس و تسبيح و تكبير براى خداوند هستند و خداوند ثواب اين اذكار را تا روز قيامت براى او ثبت و ضبط خواهد كرد.

## 851- يعسوب الايمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت باقرالعلوم با پدر بزرگوارش امام سجاد عليه‌السلام در نجف اشرف كنار قبر اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمدند، حضرت امام باقر عليه‌السلام فرمود: پدرم كنار قبر ايستاد و گريست و ضمن سلام هاى متعدد اين سلام را به حضور جد بزرگوارش تقديم داشت.

السلام على يعسوب الايمان، و ميزان الاعمال، و سيف ذى الجال

امام سجاد عليه‌السلام در اين عبارت على عليه‌السلام را به سه صفت توصيف نموده است: اول، يعسوب الايمان دوم: ميزان اعمال. سوم: شمشير خداوند ذوالجلال. (1021)

## 852- مرا موعظه كنيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يك نيم روز گرم شخصى دامن على بن ابيطالب عليه‌السلام را گرفت و عرض كرد يا على عليه‌السلام مرا موعظه كنيد. حضرت فرمود: تو با ما مجالس فراوانى را گذرانده اى و سخنرانى هاى زيادى از ما شنيدى الان در اين ظهر گرم چه حاجت كه موعظه اى از من بشنوى.

عرض كرد: دامن شما را رها نمى كنم، مگر اينكه سخنى بفرماييد.

حضرت اين جمله را فرمودند: انت مع من احببت تو با محبوبت محشور مى شوى آنگاه او دامن حضرت را رها كرد... (1022)

## 853- خود را سبك نكن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در نامه اى به پسرش امام حسن عليه‌السلام مرقوم فرمود: پسرم داستانهايى كه خنده دار است و گفتنش عده اى

را مى خنداند نقل نكن، و اياك ان تذكر من الكلام قذرا او تكون مضحكا...

پسرم؛ خود را سبك نكن، انسان مقامى بس عظيم دارد؛ (نه تنها كارى نكن كه كسى بخندد، بلكه در يك جمعى كه نشسته اى سنگين باش تا تو را وسيله خنده ديگران قرار ندهند) (1023)

## 854- قسيم الجنة و النار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و عرض كرد: چرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اباالقاسم مى گويند؟ حضرت فرمود: براى اينكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يك فرزندى داشتند بنام قاسم و چون پدر قاسم بود از اين جهت به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اباالقاسم مى گفتند، عرض كرد: اين معنا را من مى دانم كمى روشن تر بيان كنيد كه چرا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اباالقاسم مى گويند؟ حضرت فرمود: چون على بن ابيطالب عليه‌السلام قسيم الجنة و النار است، قاسم است، يعنى قسمت كننده بهشت و جهنم است. در قيامت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به اذن خدا جهنمى ها را به جهنم و بهشتى ها را به بهشت فرا مى خواند. پس على عليه‌السلام قاسم است، و چون خداوند متعال على بن ابيطالب را در همان دوران كودكى به دامان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منقل كرد و از همان طفوليت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معلم على بن ابيطالب عليه‌السلام بود و شاگرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علوم فراوانى را آموخت و هر شاگردى فرزند استاد است و استاد حق پدرى بر او دارد پس على بن ابيطالب، كه قاسم جنة و نار است و چون شاگرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است به منزله فرزند او است و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزله پدر او است پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اباالقاسم نامند اين معنا و تفسير براى اباالقاسم جزء اسرار اين كنيه است. (1024)

## 855- جواب كامل تر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از ابن عباس پرسيدند: بهترين روزها، و بهترى ماه ها، و بهترين عمل ها كدام است؟ گفت: بهترين روزها جمعه است، بهترين ماه ها، ماه رمضان است، و بهترين اعمال نمازهاى پنجگانه در اول وقت است. اين سخن را براى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نقل كردند، فرمود: اگر از تمام علماى مشرق تا مغرب عالم اين سئوال را بپرسند، غير از اين جواب ندهند. اما من مى گويم: بهترين عملها آن است كه قبول درگاه خداوند شود و بهترين ماه ها ماهى است كه در آن از گناه توبه كنى، و بهترين روزها روزى است كه با ايمان به سوى خدا روى. (1025)

## 856- امام كامل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

به شافعى (رئيس يكى از چهار مذهب اهل سنت) گفتند: درباره على عليه‌السلام چه مى گويى؟ (1026)

جواب داد: چه گويم در حق كسى كه سه صفت در وجودش با سه صفت ديگر جمع شده بود كه در هيچ آدمى زاد جمع نشود.

فقر و سخاوت؛ شجاعت و عقل، علم و عمل. (1027)

## 857- نشانه هاى قوم جاهل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در جمعى فرمود: قوام دين به چهار كس است: عالم زبان دارى كه به علم خود عمل كند، ثروتمندى كه مازاد ثروت خود را به هم خويشان خود پخش كند، فقيرى كه آخرت را به دنيا نفروشد، و جاهلى كه از تحصيل علم تكبر نورزد، پس هر گاه عالم، علم خود را نشر ندهد و توانگر بخل بورزد و فقير آخرت را به دنيا بفروشد، و جاهل از آموختن علم تكبر كند، دنيا به عقب بر مى گردد (و جاهليت را از سر گيرد)

در آن روز به تعداد مسجدهاى زياد و اجتماعات مردمى كه دلهايشان از هم جداست فريب نخوريد.

عرض كردند: يا على عليه‌السلام در آن زمان چگونه بايد زندگى كرد؟

حضرت فرمود: در ظاهر با مردم آميزش كنيد، و در باطن مخالفت نماييد كه قرين انسان عمل اوست، و هر كس را كه دوست داشته باشد با او محشور مى شود، و در عين حال منتظر فرج هم باشيد. (1028)

## 858- جملات پايانى تورات

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام فرمود: در خاتمه ى تورات پنج جمله است كه من دوست دارم هر بامداد آن را مطالعه كنم:

عالم بى عمل با شيطان برابر است، سلطان بى عدالت با فرعون يكسان است، فقير طمعكارى كه در برابر توانگران خضوع كند با سگ همانند است، ثروتى كه از آن سودى نبرند با آجر مساوى است، وزنى كه بدون ضرورت و احتياج از خانه بيرون رود باكنيز هم رديف است. (1029)

## 859- نه كلمه كامل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شعبى مى گويد: على عليه‌السلام نه كلمه را بالبداهه فرمود، كه اين كلمات در بلاغت آنچنان است، كه همه ى مردمان از رسيدن به يك كلمه آنها عاجز و ناتوانند:

اين سخنان سه تا در مناجات خداوندى است، سه تاى آن در حكمت، و سه تاى ديگر در آداب است.

اما مناجات: عرض مى نمايد؛ خداوند! اين سربلندى مرا بس كه بنده ى درگاه تو باشم، و اين افتخار مرا بس كه چون تو خدايى دارم. خداوندا! تو آنچنانى، كه من دوستت دارم، مرا هم چنان كن كه تو دوستم دارى.

اما در حكمت: ارزش هر كس به مقدار معرفت و دانش او است، هر كه قدر خود را شناخت هلاك نشد و آدمى زير زبان خود نهفته است.

اما در آداب: هر كه را با احسان بنوازى امير وى خواهى بود، به هر كس دست حاجت دراز كردى اسيرش خواهى شد، و از هر كه بى نيازى گزيدى با وى برابر و هم تراز خواهى بود. (1030)

## 860- افتخارات على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام فرمود: ده افتخار از پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصيب من شده است كه هركدام را از آنچه خورشيد بر آن مى تابد بيشتر دوست دارم.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: اى على! تو در دنيا و آخرت برادر منى، و در محشر از همه به من نزديك ترى، و تو وزير وصى من هستى، و تو در مال و عيال، جانشين من هستى، و در دنيا و آخرت پرچم من به دست تو است دوست تو دوست من است و دشمنت دشمن من و دشمن خدا است. (1031)

## 861- فضيلت هاى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابربن عبدالله انصارى مى گويد: روزى از پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: در وجود على عليه‌السلام فضايلى است كه اگر يكى از آنها در ساير مردم باشد كفايتشان كند، آنگاه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره ى على عليه‌السلام فرمود: هر كه من فرمانرواى اويم على فرمانرواى او است؛ على نسبت به من مثل ها هارون است نسبت به موسى؛ على از من است و من از على؛ به جاى خود من است؛ اطاعتش اطاعت من و نافرمانيش نافرمانى من است؛ جنگ با على جنگ با خداست و صلح با او صلح با خدا؛ دوست على دوست خداست و دشمن او دشمن خداست... هركه از على جدا شود از من جدا شده و هر كه از من جدا شود از خدا جدا شده است؛ دوست على ايمان است و دشمنى او كفر؛ حزب على حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شيطان... (1032)

## 862- عذاب بر آنها وارد مى شود زمانى كه...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على بن ابى طالب عليه‌السلام از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده است كه فرمود: هر گاه امت من به پانزده گناه آلوده شوند عذاب بر آنها نازل شود. پرسيدند: چه گناهانى فرمود:

به پدر و مادر جفا كنند و رفيق خوش رفتارى نمايند؛ در مساجد سر و صدا كنند؛ لباس ابريشم بپوشند، كنيزان خواننده تهيه كنند؛ ساز بزنند. (1033)...

## 863- وسايل زيادى رزق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على به ياران خود فرمود: آيا مى خواهيد اسباب زيادى رزق را بيان كنم؟ اصحاب عرض كردند: آرى يا اميرالمؤمنين! آنگاه امام فرمود: جمع بين دو نماز (مغرب و عشاء، ظهر و عصر) روزى را زياد مى كند؛ همچنين تعيقيب خواندن بعد از نماز صبح و عصر، صله رحم، جارو كردن جلوى خانه، طلب آمرزش، امانت دارى، حقگويى، جواب دادن اذان گو (هر چه را كه مؤذن مى گويد: بگوييد و ممكن است مراد نماز اول وقت باشد)

حرص نزدن، شكر صاحب نعمت، سكوت در بيت الخلاء پرهيز از قسم دروغ، دست شستن قبل از غذا، خوردن ريزه هاى غذا كه از سفره مى ريزد (خورده نانها)... (1034)

## 864- فضيلت هايى كه اختصاص به على عليه‌السلام دارد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مكحول روايت كرده است كه اميرالمؤمنان على بن ابيطالب عليه‌السلام فرمودند: بزرگان از ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جملگى مى دانند كه در ميانشان مردى نيست كه فضيلتى داشته باشد، جز آنكه من در آن با او شريكم و بر او برترى دارم، و براى من هفتاد نيك نامى است كه هيچ يك از آنان در آن شريك من نيستند.

عرض كردم: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام مرا از آنها آگاه فرماييد.

فرمود: اولين فضيلت من است كه به يك چشم به هم زدن به خدا شرك نورزيده و پرستش لات و عزى را نكرده ام.

دوم: آنكه من هرگز شراب نياشاميدم.

سوم: آنكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا در كودكى از پدرم گرفت و من همسفره و هم كاسه و هم دم و هم زبان او بودم.

چهارم: آنكه من آخرين نفر از مردم هستم كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جدا شدم و من او را در آرامگاهش نهادم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من هزار باب از علم آموخت كه از هر باب، هزار باب گشوده مى شود و آن را به هيچ كس جز من نياموخت برادرم جعفر در بهشت با فرشتگان پرواز مى كند و به دو بال تزيين شده كه از در و ياقوت و زبر جداست.

عمويم حمزه سرور شهيدان در بهشت است.

آنكه من هرگز از جنگ با دشمن نگريختم و هيچ كس به مبارزه من نيامد جز آنكه زمين را از خونش آبيارى كردم و آنكه، من با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در همه صحنه ها و جنگها همراه بودم و پرچم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست من بود من عمروبن عبدود را كه با هزار نفر برابرى مى كرد كشتم...

شصت و ششم: آنكه خداى متعال دوبار آفتاب را براى من برگرداند و جز من براى هيچ كس از امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را برنگردانده است.

شصت و هفتم: آنكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمان داد، كه در حيات و مرگ او، مرا به عنوان اميرالمؤمنين خوانده شوم و اين عنوان را به هيچ كس جز من اطلاق نفرمود... (1035)

## 865- كلامى سودبخش و كوتاه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود:

چهار چيز و چهار چيز را از من به خاطر خود بسپار و نگه دار:

عرض كرد: آنها چيست؟

حضرت فرمود: بالاترين ثروت، عقل است. بزرگترين فقر حماقت، شديدترين وحشت خود پسندى و بهترين حسب ها و نسب ها، خوش اخلاقى است.

امام حسن عليه‌السلام عرض كرد: پدر جان! چهارتاى ديگر چيست؟

حضرت فرمود: از رفاقت با آدم احمق پرهيز كن كه چون سود رساند، زيان وارد كند، از دوستى دروغگو هم بر حذر باش كه دور را نزديك و نزديك را دور نمايد، از رفاقت با بخيل نى دورى كن كه در سخت ترين مواقع، حاجت تو را رها كند، و از دوستى با بى دين اجتناب كن كه ترا در اثر نفاق بفروشد (1036).

## 866- رستگارى و درستكارى در چند سئوال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حافظ ابونعيم در كتاب حليه مى گويد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام پرسشهايى درباره دوستى و رفاقت از فرزندش امام حسن عليه‌السلام كرد كه حضرت بدينگونه جواب داد:

على عليه‌السلام فرمود: استقامت و راستى چيست؟ امام حسن عليه‌السلام بدى را با خوبى از بين بردن.

شرف چيست؟ خوشرفتارى با قوم و قبيله، و تحمل خونبهايى كه به گردن كسى افتاده

جوانمردى چيست؟ پاكدامنى و اصلاح مال

باريك بينى بيجا چيست؟ خرده گيرى در چيزهاى بى ارزش، و بخل از مالهاى بى مقدار.

پستى و لئيمى چيست؟ خود را دريافتن همسر را فراموش كردن.

بخل چيست تصور اين كه آنچه دارد شرف است و آنچه انفاق كرده تلف

كرم چيست؟ بخشش در تنگدستى و در حال رفاه

برادرى چيست؟ برابرى در سختى و گشاده دستى.

حلم چيست؟ فرد بردن خشم و خويشتن دارى.

فقر چيست؟ حرص و آزمندى در هر چيز.

نيرومندى چيست؟ دلاورى در جنگ و عزت مردم را به چنگ آوردن.

ذلت چيست؟ بى تابى در موقع بلا.

تكلف چيست؟ بيهوده گويى.

غفلت چيست؟ ترك مسجد و اطاعت مردم مفسد... (1037).

## 867- علامت شيطان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرموده علامت شيعه من دو چيز است كه به آنها آزمايش شود: مراقبت از وقت نماز و در ميان نهادن مال با برادران ايمانى خود. اگر اين دو صفت در كسى نبود از او بگريز! باز هم از او بگريز! (1038)

## 868- همچون زنبور عسل باشيد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به جمعى از شيعيان خود فرمود: در ميان مردم همانند زنبور عسل در ميان ساير پرندگان باشيد، كه هيچ پرنده اى نيست جز اينكه زنبور عسل را ناتوان مى شمرد و اگر بدانند كه چه بركتى در اندرون او نهفته است هرگز چنين رفتارى درباره اش نمى كردند.

با زبان و پيكرتان با مردم آميزش كنيد (صرفا رفتارى صورى و ظاهرى) و با دل و عمل خود از آنان كناره گيريد، براى هر فردى همانى است كه به دست آورده و روز قيامت با كسى محشور شود كه دوستش مى داشته است. (1039)

لذا در روايت است كه على عليه‌السلام فرمود: شيعيان من مانند زنبور عسل اند كه جز پاك نمى خورند و بجز خوبى پس نمى دهند،

ساير حشرات آن حيوان (زنبور عسل) را ناچيز مى شمارند اما از باطن او خبر ندارند (1040) لذا به همين جهت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اميرالمؤمنين عليه‌السلام را يعسوب مؤمنين ناميد و يعسوب به معناى ملكه كندوى عسل است.

## 869- افضل مردم على عليه‌السلام است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حجاج بن يوسف ثقفى از حره پرسيد: حره تو دختر حليمه هستى؟

حره پاسخ داد: فراست و زيركى را از غير مؤمن مى يابم حجاج گفت: حره از قول تو نقل مى كنند كه على عليه‌السلام را افضل و برتر از ابوبكر و عمر و عثمان مى دانى آيا از خدا چنين مطلبى به تو رسيده است؟

حره گفت: آن كس كه گفته است من على عليه‌السلام را تنها بر اينها افضل مى دانم دروغ گفته است.

حجاج: غير از اينها على عليه‌السلام از چه كسانى افضل است؟

حره: از آدم صفى لله و نوح نبى الله و لوط و ابراهيم خليل الله و داود و سليمان، موسى و عيسى عليهم‌السلام.

حجاج گفت: اى واى بر تو. او را بر اصحاب پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بر 7 نفر از انبياء و پيامبران اولوالعزم برتر مى دانى، اگر دليل و برهانى بر صدق گفتارت نياوردى گردنت را مى زنم.

حره گفت: من او را برتر از اين انبياء نمى دانم بلكه خداوند متعال در قرآن كريم او را بر آنان فضيلت و برترى داده است.

اما درباره آدم ابوالبشر عليه‌السلام خداوند در قرآن مى فرمايد: فعصى آدم ربه فغوى؛ يعنى: آدم پروردگارش را نافرمانى كرد پس بى بهره شد ليكن على عليه‌السلام فرمود: و كان سعيه مشكورا؛ يعنى: سعى و كوشش او در دين و آخرت مورد قبول و تحسين پروردگار قرار گرفت و اما بر نوح عليه‌السلام و لوط عليه‌السلام افضل است زيرا خداوند مى فرمايد: خداوند براى كسانى كه كافر شدند زنان نوح و لوط را مثال مى آورد كه آنها با آنكه همسران دو بنده شايسته و نيكوكار ما بودند چون خيانت كردند قرابت و همسرى پيامبران بر آنان سودى نرسانيد و به آنان گفته شد كه با كفار وارد آتش شويد اما جايگاه على عليه‌السلام زير درخت سدرة المنتهى است و همسرش فاطمه زهرا عليها‌السلام دختر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه خدا به خشنودى او خشنود است و به غضب او غضبناك.

اما از حضرت ابراهيم عليه‌السلام برتر است: زيرا كه قرآن مى فرمايد: (ابراهيم به خداوند عرض كرد، پروردگارا! به من نشان بده چگونه مرده را زنده مى كنى)

خدا فرمود: كه آيا ايمان ندارى؟ ابراهيم عرض كرد چرا ولى براى اطمينان قلبم مى خواهم ببينم. امام على عليه‌السلام فرمود: كه اگر حجابها برداشته شود و حقايق مكشوف شود چيزى بر يقين من افزوده نخواهد شد و جز على عليه‌السلام تاكنون كسى چنين مطلب را نگفته است. اما بر موسى عليه‌السلام برتر است. زيرا بر طبق گفته قران (موسى با خوف و ترس از مملكت فرعون خارج شد در حاليكه پشت سرش مى نگريست و مراقب بود تا دستگير نشود) اما على عليه‌السلام برتر است امام على عليه‌السلام در بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوابيد و ترس و خوفى به دل راه نداد تا اينكه خداوند اين آيه شريفه را نازل كرد؛ از مردم كسى است كه جان خود را براى خشنودى خدا نثار مى كند از حضرت داوود عليه‌السلام برتر است، بنا به گفته قرآن كريم، داوود ما تو را جانشين خود در زمين قرار داديم، بين مردم به حق حكم و قضاوت كن و از هواى نفس پيروى منما كه از راه خدا دور شدى امام على عليه‌السلام فرمود: كه از آسمانها و كهكشانها و از بالا و پايين هر چه مى خواهيد از من بپرسيد قبل از آنكه مرا در جمع خود نيابيد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز فتح خيبر فرمود: كه على عليه‌السلام بر همه شما افضل و داناتر و در امر قضاوت برتر است.

بر حضرت سليمان نيز افضل است چون قرآن مى فرمايد: كه سليمان نبى عرض مى كند خدايا چنان پادشاهى به من عطا فرما كه به كسى بعد از من چنين سلطنتى داده نشود ليكن على عليه‌السلام فرمود: اى دنيا تو را سه طلاقه كردم كه ديگر رجوعى براى من نباشد... و بر حضرت عيسى عليه‌السلام نيز برترى دارد. خداوند مى فرمايد: كه يا عيسى بن مريم. آيا تو به مردم گفته اى كه مرا و مادرم را به خدايى نپذيرند، مگر خداى جهان را؟ عيسى عليه‌السلام عرض كرد: كه سبحان الله؛ مرا نشايد مطلبى را كه شايسته و سزاوار من نيست بگويم، اگر چنين گفته باشم به تحقيق دانسته اى، زيرا تو از ضميرم آگاهى و من از آنچه كه در ضمير تو است آگاه نيستم كه تويى داناى بر اسرار، من نگفته ام چيزى را مگر آنچه را كه تو امر فرمودى؟ عيسى عليه‌السلام با اين بيان، مردمى را كه به الوهيت وى و مادرش معتقد بودند را به قيامت محول كرد و از محاكمه و مجازات غالين چشم پوشيد. لكن على عليه‌السلام وقتى از ادعاى نصيريه (سبائيه) درباره خود مطلع شد محاكمه و مجازات آنان را به تأخیر نيانداخت بلكه آنان را به آتش سوزانيد. حجاج گفت: احسنت. بسيار خوب از عهده بر آمدى اگر اين چنين جواب قانع كننده اى نمى دادى دستورم را اجرا مى كردم.

## 870- زاذان فارسى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زاذان كه كنيه او ابوعمره است از اصحاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام و از خواص ايشان است. چنانكه حضرت در گوش او اسم اعظم خواند و به بركت آن حافظ قرآن شد. قطب راوندى نقل مى كند، كه از زاذان پرسيدند قرائت قرآن را از كه آموختى؟ كه بدين خوبى مى خوانى. ابوعمره تبسمى كرد دو گفت: استاد من حضرت على عليه‌السلام است، چون من صداى دلنشينى داشتم روزى شعر مى خواندم حضرت فرمودند: كه چرا قرائت قرآن نمى كنى. گفتم: كه قرآن نخوانده ام آنگاه حضرت فرمود: نزديك بيا آن گاه در گوش من چيزى خواند كه هيچ نفهميدم و بعد آب دهان مبارك خود را به دهانم ريخت. نقل مى كند كه حضرت باقر عليه‌السلام پس از شنيدن اين موضوع تصديق گفته زاذان فرمود: كه حضرت على عليه‌السلام در گوش ابوعمره اسم اعظم خوانده بود.

## 871- على عليه‌السلام در منظر ديگران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

دوست و دشمن درباره شجاعت عبادت و زهد و علم و... على عليه‌السلام زبان به ستايش گشوده اند كه در اينجا به چند نمونه آن اشاره مى شود.

عثمان بن عفان مى گويد: از عمرو او از ابوبكر و او از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيد كه فرمود: همانا كه خدا از نور صورت على ابن ابيطالب عليه‌السلام فرشتگانى آفريد كه خداوند را تسبيح و تقديس گويند و ثواب آن را براى دوستان على عليه‌السلام و دوستان فرزندانش ثبت و ضبط كنند (1041) و معاويه بن ابى سفيان وقتى خبر شهادت على عليه‌السلام را شنيد گفت: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابى طالب؛ يعنى: فقه و علم از ميان رفت و عمر بن خطاب مى گويد: به خدا سوگند اگر شمشير على عليه‌السلام نبود هرگز اسلام پابرجا نمى شد و او بعد از چنين موقعيتى بالاترين و برترين قاضى و پيشگام در اسلام و صاحب شرف است.

و ابوبكر مى گويد: اى مردم بر شما باد دوستى و پيروى از على بن ابيطالب پس همانا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: على بعد از من بهترين كسى باشد كه خورشيد بر او تابيده و غروب كرده است.

ضرار بن ضمره ضيايى مى گويد: به خدا قسم على عليه‌السلام نيرومند و بلند همت بود، از دنيا و زرق و برق آن در وحشت بود اما با شب و تاريكى هاى آن مانوس، گريه اش زياد و انديشه اش طولانى بود...

ابوبكر روزى بر روى منبر گفت: مرا رها كنيد در حاليكه على عليه‌السلام در بين شماست و عمربن خطاب مى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: حب على براة من النار؛ دوستى على مايه رهايى از آتش دوزخ است و در جايى ديگر مى گويد: على اعلم الناس بما انزل الله على محمد؛ على عليه‌السلام آگاه ترين مردم است به آنچه خدا بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل كرده است (1042)

## 872- على عليه‌السلام در محراب عبادت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ضرار بن ضمره ضيايى مى گويد: به خدا قسم در يكى از شبها على عليه‌السلام را در محراب عبادتش ديدم كه محاسنش را در دست گرفته بود و مانند مار گزيده به خود مى پيچيد و مانند افراد مصيبت زده گريه مى كرد و مى گفت: اى دنيا از من دور شو، آيا متعرض من مى شوى و به من دل بسته اى؟ هيهات من صيد دام تو نيستم، برو ديگران را فريب ده كه من ترا سه طلاقه كردم كه حق رجوع براى من نيست. گول ترا نمى خورم كه عمرت كوتاه وفايده ات اندك است.

## 873- نور واحد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر آسمان و زمين در كفه اى (ترازو) و ايمان در كفه اى ديگر آن باشد كفه ايمان على عليه‌السلام از آسمان و زمين سنگين تر خواهد بود (1043)

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من و على از نورى واحد آفريده شديم و 14 هزار سال پيش از خلقت آدم، سپس آدم آفريده شد آنگاه پروردگار نور ما را در صلب او قرار داد و اين صلب به صلب مى گشت تا اينكه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شد نبوت در من مستقر شد و خلافت در على عليه‌السلام (1044)

## 874- بر دو قبله نماز خواند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى از ابن عباس درباره على بن ابيطالب عليه‌السلام پرسش كرد، ابن عباس در پاسخ او گفت: على بن ابيطالب عليه‌السلام بر دو قبله (منظور قبله اول مسلمين بيت المقدس و كعبه مى باشد) نماز خواند و در هر دو بيعت (بيعت قبل از هجرت و بيعت رضوان) شركت جست و هرگز بت نپرستيد و قمارى نباخت، او بر آئين پاك توحيد به دنيا آمد به اندازه چشم بهم زدنى هم شركت نياورد.

آن مرد گفت: سوال من از اينها نبود، سوال من از اين است كه او شمشير بر دوش نهاده و با حالت تبختر و تكبر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا كشت (1045) آنگاه بسوى شام رفت، و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم كوفت تا همه را كشت، سپس به سوى نهروان رفت و با اينكه آنان مسلمان بودند همه آنها را تا آخرين نفر به قتل رساند.

ابن عباس گفت: على نزد تو داناتر است يا من؟ او گفت: اگر على را از تو داناتر مى دانستم از تو پرسش نمى كردم!

ابن عباس به خشم آمد تا حدى كه خشمش شدت و گفت: مادرت به عزايت بنشيند، على عليه‌السلام به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خداست و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خداوند از بالاى عرش خود آموزش داده است، بنابراين علم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جانب خدا و علم على عليه‌السلام از جانب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علم من از جانب على عليه‌السلام است، و علم تمام ياران محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در برابر على عليه‌السلام همچون قطره اى است در برابر هفت دريا. (1046)

## 875- كلام ناب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمود: مقدمات شك را فراهم نكنيد كه به شك افتيد و شك نكنيد كه به كفر مى گراييد و به خودتان رخصت ندهيد كه سست مى شويد... و از نشانه هاى دانايى آن است كه مغرور نشويد. خير خواه ترين شما از براى خودش كسى است كه از همه بيشتر مطيع خدا باشد.

امور دور را بر خود نزديك، و امور مشكل را بر خود آسان گيريد، و بدانيد كه بنده هر قدر راه يابى و چاره جوئيش ضعيف و سست باشد از آنچه كه خدا برايش مقدر فرمود. كمتر نستاند و اگر زرنگى و راه يابى و چاره جوئيش قوى و افزون باشد بيش از آنچه خدا مقدرش فرموده بدست نياورد. (1047)

## 876- خود را مشهور كن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى از ياران اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى گويد: روزى از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: ترك حشمت و بزرگى و خودنمايى نكن و خود را مشهور نساز و خود را پنهان كن تا ياد تو نكنند و شناخته نشوى، و راز خود را پنهان دار، و سكوت اختيار كن تا سالم بمانى. آنگاه با دست خود به سينه اش اشاره كرد و فرمود: نيكان را دوست دارد، و بعد با دست خود به عموم اشاره كرد و فرمود: و فاجران را دشمن مى دارد. (1048)

## 877- راه سعادت، پايه هاى دين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوعقيل مى گويد: روزى خدمت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام بوديم حضرت فرمود: هر آينه اين امت بر هفتاد و سه فرقه پراكنده خواهند شد، سوگند به آن كس كه جانم به دست اوست، تمام فرقه ها گمراهند جز آن كس كه از من پيروى كند و از شيعيان من باشد لذا در روايت است كه روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابيطالب عليه‌السلام فرمود: اى على من تو، و دو فرزندت حسن و حسين، و نه نفر از اولاد حسين پايه ها دين و استوانه هاى اسلام هستيم، هر كس از ما پيروى كند نجات يابد و هر كس از فرمان ما سرپيچد راهش را به سوى آتش خواهد برد (1049)

## 878- 300 آيه در قرآن از على عليه‌السلام است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

به طورى كه از اخبار و احاديث به دست آمده 300 آيه از آيات شريفه قرآن مجيد بر حسب ماءخذ و مدارك مستند درباره حضرت على عليه‌السلام نازل شده است صرف نظر از علماى شيعه، بزرگان اهل سنت از قبيل شبلنجى، شيخ سليمان حنفى، علامه گنجى، ترمذى، ابن عساكر و شيخ محمد بن على الصبان؛ از ابن عباس نقل كرده اند كه 300 آيه از قرآن كريم در شاءن والى حضرت على عليه‌السلام نازل شده است كه ما نمونه اى از آن را مى آوريم:

امام فخر رازى در تفسير كبير خود درباره آيه انا انت منذر و لك قوم هاد؛ تو هشدار دهنده اى و هر قومى را رهبرى است (1050) از ابن عباس چنين نقل مى كند: چون آيه مزبور نازل شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مبارك خود را ابتدا به سينه شريف خود گذاشت و فرمود: منم نبى منذر، سپس بر دوش على عليه‌السلام دست گذاشت و فرمود: انت الهادى.

## 879- در پيشگاه خدا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام به پيشگاه خداوند عرض كرد:

بار خدايا! اين نماز من است، كه در پيشگاه تو به جاى آوردم. نه به خاطر نيازى است كه تو به آن دارى، و نه به خاطر ميل و رغبتى است كه تو در آن دارى، بلكه براى بزرگداشت و پذيرش فرمان تو است كه تو مرا به انجام آن فرمان داده اى.

اى خداى من! اگر در نماز من عيبى است و يا نقصى در ركوع و سجود آن موجود است، پس مرا باز خواست مكن. (1051)

## 880- مردكار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام در جوانى شترى داشت كه با آن آب كشى مى كرد، از بيرون شهر مشكها را پر از آب مى نمود و با خود به شهر مى آورد و در اختيار مردم قرار مى داد. نقل است روزى حضرت بار شترى از هسته خرما به خارج از شهر مى برد از او سئوال كردند يا على عليه‌السلام چه بر بار شتر خود دارى؟ فرمود: صد هزار درخت خرما، لذا از امام محمد باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: اميرالمؤمنين عليه‌السلام 500 درخت داشت كه در كنار هر كدام از آنها دو ركعت نماز مى خواند، حضرت در مدينه نخلستانهاى قوم يهود را آبيارى مى كرد و در اثر كشيدن آب از چاه دستهاى مباركش پينه زده بود. حضرت چاههاى فراوان در راه مكه و كوفه و ديگر محلهاى حفر كرد تا حجاج از آن استفاده نمايند. خدمات آن حضرت منحصر به حفر قنوات و ايجاد مزارع و كندن چاهها نبود بلكه در ساختن مساجد در كوفه، بصره و نيز مسجد فتح و مسجدى در مقابل قبر حضرت حمزه عليه‌السلام نيز تلاش مى نمود و از جمله اين آثار اينكه، بنيانگذار فرهنگ غنى وقف در اسلام آن حضرت بوده اند كه تمامى قنوات و چاهها را وقف مى نمودند.

## 881- خداوندا شيعه على عليه‌السلام !

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون روز قيامت شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آيندگان را عريان و پا برهنه در سرزمين واحدى گرد آورد پس همه آنها در محشر بازداشت مى شوند تا جايى كه عرق فراوانى بريزند و به نفس نفس افتند...

سپس آواز دهنده اى از سوى عرش ندا دهد: پيامبر امى كجاست؟... رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاسته و جلو مردم مى ايستد تا به حوضى كه طول آن به فاصله ميان ايله و صنعا است مى رسد (1052)... چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسانى از دوستان ما اهل بيت را مشاهده مى كند كه باز داشته مى گردند، مى گريد و مى گويد:

خداوندا! شيعه على، خداوندا! شيعه على.

خداوند فرشته اى را بسوى آن حضرت مى فرستد و مى گويد: اى محمد چرا مى گريى؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: چگونه نگريم براى مردمى كه از شيعيان برادرم على بن ابيطالب هستند و مى بينم به سوى دوزخيان برده شده و از درآمدن به كنار حوض من ممنوع مى گردند؟!

پس خداوند مى فرمايد: اى محمد، من آنان را به تو بخشيدم، و به خاطر تو از گناهانشان در گذشتم، و آنان را به تو و به آن عده از فرزندانت كه دوست مى داشتند ملحق نمودم و در دسته و گروه تو قرارشان دادم، و در حوض تو واردشان ساختم و شفاعت تو را درباره آنان پذيرفتم، و تو را بدين كرامت گرامى داشتم.

آنگاه امام باقر عليه‌السلام فرمود: پس در آن روز چه بسيارند مردان و زنان، گريانى كه چون اين صحنه را مى بينند، فرياد مى كنند: وا محمدا، اى محمد بفرياد رس پس در آن روز هيچ كس نيست كه ما را دوست داشته و به ما مهر مى ورزيده جز اينكه در حزب ما و با ماست و در حوض ما وارد مى شود؛ به اين جهت است كه در روايتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى مردم على عليه‌السلام را دوست بداريد زيرا كه گوشت او، گوشت من و خون او خون من است.

خداوند لعنت كند دسته اى از امت مرا كه پيمان مرا درباره او تباه ساختند و سفارش مرا درباره اش به فراموشى سپردند كه آنان هيچ گونه بهره اى نزد خداوند ندارند. (1053)

## 882- نشانه هاى دوستى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث اعور مى گويد: روزى خدمت على بن ابيطالب عليه‌السلام رسيدم، حضرت فرمود: اعور! براى چه اينجا آمدى، عرض كردم: يا اميرالمؤمنين دوستى شما مرا به اينجا كشانده است. حضرت فرمود: تو را به خدا راست مى گويى؟ عرض كردم: به خدا سوگند آرى. حضرت سه بار مرا سوگند داد سپس فرمود: آگاه باش كه بنده اى از بندگان خدا نيست كه خداوند بر او خشم گرفته باشد جز اينكه بغض و دشمنى ما را در دل خود احساس مى كند و ما را دشمن مى دارد. بنابراين دوست ما هر روزى را كه آغاز مى كند در انتظار رحمت بسر مى برد، و درهاى رحمت نيز به روى او گشوده است، و دشمن ما روز را آغاز مى كند در حالى كه بناى كار خود را بر لب پرتگاهى قرار داده كه او را به آتش دوزخ در اندازد. پس رحمت، اهل رحمت را گوارايشان باد و جايگاه اهل دوزخ نيز همان هلاكتشان باد. (1054)

## 883- ايمان و پايه هاى آن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى رد حضور اميرالمؤمنين على عليه‌السلام برخاست و راجع به ايمان از آن حضرت پرسش نمود، حضرت نيز به ايراد خطبه برخاست و فرمود: سپاس خدايى را كه قانون اسلام را بنيان نهاد و راه ورود به آبشخورهاى آن را براى واردين آن آسان ساخت و پايه هايش را در برابر متجاوز به آن، استحكام بخشيد...

پس ايمان بر چهار پايه استوار است: صبر، يقين، عدل و جهاد و صبر چهار شعبه دارد: شوق و هراس و زهد و انتظار.

هلا! هر كه به بهشت مشتاق باشد دل به شهوات ندهد و هر كه از آتش بهراسد از كارهاى ناروا روى گرداند و هر كس در دنيا زهد پيشه كند مصيبتها بر او آسان نمايد و هر كس مراقب و منتظر مرگ باشد به كارهاى خير بشتابد.

و يقين چهار شعبه دارد: باريك بين، درك حقايق، اندرز گرفتن از عبرتها و روش پيشينيان. پس هر كه در امور دقيق بينا شود حقيقت شناس گردد، و هر كه به حقايق رسد عبرت شناس شود و هر كه عبرت شناس باشد با سنت آشنا شود و هر كه سنت را بشناسد گويا با پيشينيان بوده است.

و عدل چهار شعبه دارد: تيز فهمى و دانش بسيار و شكوفه حكم (داورى) و بوستان حلم و بردبارى

پس هر كه بفهمد جملات علوم را تفسير كند، و هر كه عالم شود راهها و قوانين حكم را بشناسد، و هر كه راهها و قوانين حكم را بشناسد گمراه نگردد، و هر كه بردبارى كند در كارهايش زياده روى نورزد و در ميان مردم خوشنام و ستوده زندگى كند.

و جهاد چهار شعبه دارد: امر به معروف و نهى از منكر، پايدارى در جبهه ها و كينه توزى با فاسقان.

پس هر كه امر به معروف كند پشت مؤمن را محكم ساخته، و هر كه نهى از منكر كند بينى كافر را به خاك ماليده، و هر كه در جبهه ها پايدارى كند به عهد و وظيفه خود عمل نموده و هر كه با فاسقان كينه ورزد براى خود خشم گرفته و هر كه براى خدا خشم بگيرد حقيقتا مؤمن است پس اين است ايمان و پايه هاى آن.

سئوال كننده عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام راست كه هدايت و ارشاد نمودى، خداوند از جانب دين و به خاطر آن به شما جزاى خير دهد. (1055)

در روايتى ديگر على عليه‌السلام به كميل بن زياد مى فرمايد: اى كميل! برادر (واقعى) تو دين توست پس هر طور كه مى خواهى از دين خود احتياط و محافظت به عمل آور.

## 884- پاى برهنه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

از خصوصيات حضرت على عليه‌السلام اين بود كه آن حضرت در پنج وقت پاى پياده راه مى رفت و كفشهايش را به دست مى گرفت. 1- در روز عيد فطر؛ 2- در روز عيد اضحى؛ 3- در وقت رفتن به نماز جمعه؛ 4- در وقت رفتن به عيادت مريض؛ 5- در روز تشييع جنازه و مى فرمود: اين محلها مورد توجه خداست و يا مواضع خداست. دوست دارم در آنجا پا برهنه باشم.

## 885- درمان دردها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام به يكى از دانشمندان يهود گفت: هر كس طباع او معتدل باشد مزاج او صافى گردد، و هر كس مزاجش صافى باشد اثر نفس در وى قوى گردد، و هر كس اثر نفس در او قوى گردد به سوى آنچه كه ارتقايش دهد بالا رود، و هر كه به سوى آنچه ارتقايش دهد بالا رود به اخلاق نفسانى متخلق گردد، و هر كس به اخلاق نفسانى متخلق گردد موجودى انسانى شود نه حيوانى، و به باب ملكى در آيد و چيزى او را از اين حالت برنگرداند.

پس يهودى گفت: الله اكبر! اى پسر ابوطالب، همه فلسفه را گفته اى، چيزى از فلسفه را فرو گذار نكرده اى. (1056)

## 886- سئوال پدر و پاسخ پسران

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام از امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام سئوالاتى پرسيد كه هر يك از آن بزرگواران به پاسخ پدر خود بر آمدند. ابتداء على عليه‌السلام از پسرش امام حسن عليه‌السلام پرسيد اى پسرم خرد چيست؟ گفت: آنكه دل تو نگهدارنده چيزى باشد كه در آن وديعه نهاده اى. پرسيد حزم (هوشيارى و دور انديشى) چيست؟ پاسخ داد: آنكه منتظر فرصت باشى و در امور خيرى كه برايت ممكن است شتاب ورزى. حضرت پرسيد بزرگوارى چيست؟ گفت: عفو و تحمل لغزش ديگران، استوار نمودن زندگى بر شالوده خويهاى ارزنده. پرسيد: بخشندگى و بلند نظرى در چيست؟ پاسخ داد: بر آوردن نياز درخواست كننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چيست؟ پاسخ داد: اينكه اندك را زياد بدانى و آنچه را در راه خدا داده اى تلف شده پندارى. فرمود: رقه (پستى و بردگى) چيست؟ گفت: كوته بينى و درخواست نمودن چيز كم و دريغ داشتن از چيز اندك. پرسيد: خود را به رنج و مصيبت انداختن چيست؟ پاسخ داد: تمسك به كسى كه تو را ايمن نمى سازد و كنجكاوى در چيزى كه برايت سودى ندارد. فرمود: جهل چيست؟ گفت: پريدن بر روى مركب پيش از مهارت يافتن در آن و سرباز زدن از پاسخ گويى و چه خوب كمك كارى است خاموشى در جايگاههاى بسيار اگر چه زبان گويايى داشته باشى.

آنگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام رو به فرزندش امام حسين عليه‌السلام نمود و به او فرمود: پسرم آقايى چيست؟ گفت: نيكويى نمودن به قبيله و بر گردن گرفتن و پرداخت ديه جرائم و جنايات آنان فرمود: غنا (بى نيازى) در چيست؟ پاسخ داد: اندك بودن آروزهايت و خوشنودى به آنچه تو را كفايت مى نمايد. پرسيد بينوايى در چيست؟ گفت: طمع داشتن به هر چيز و سخت نااميد شدن. پرسيد لوم (نكوهش و سرزنش) چيست؟ پاسخ داد: كه مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عيال خود را تسليم آن كند. پرسيد خرق (درشتى، دريده بودن) چيست؟ گفت: در افتادن و دشمنى كردن با فرمانده خود و شخصى كه مى تواند به تو سود و زيانى برساند. آنگاه على عليه‌السلام به حارث اعور توجه نمود و به وى فرمود: اى حارث اين حكمت ها را به فرزندانتان بياموزيد زيرا آنها بر خرد و حزم و راءى مى افزايد (1057)

## 887- موحدى راستگو

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى زينب عليها‌السلام و حضرت عباس عليه‌السلام در كنار پدر نشسته بودند. على عليه‌السلام به ابوالفضل العباس عليه‌السلام فرمود: بگو يك. عباس گفت: يك. پدر گفت: بگو دو قل اثنان، و اين خود اشاره به يك لطيفه توحيدى است يعنى موحدين هرگز به شرك و دو پرستى نمى گرايند.

على عليه‌السلام چشمان پسر خود را بوسيد سپس زينب را نيز نوازش كرد. زينب عليها‌السلام پرسيد: بابا جان ما را دوست دارى؟ پدر گفت: آرى دخترم، فرزندان من، شما جگر گوشه هاى من هستيد. زينب گفت: پدر دو نوع محبت، يكى محبت خداوند و ديگر دوستى فرزند در قلب مؤمن يك جا جمع نمى شود. احساس شما نسبت به ما شفقت و مهربانى است. و نسبت به خداوند محبت خالص است يا ابتاه، حبان لا يجتمعان فى قلب المؤمن، حب الله و حب الاولاد و ان كان لابد فالشفقة لنا و الحب لله خالصا. (1058)

## 888- جواب سلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اميرالمؤمنين عليه‌السلام از كنار عده اى عبور مى كرد به آنها سلام كرد و آنها در پاسخ او گفتند: عليك السلام و رحمة الله و بركاته و مغفرته و رضوانه حضرت به آنها فرمود: شما در جواب سلام ما بيش از آنچه كه ملائكه در جواب پدرمان ابراهيم عليه‌السلام گفتند، نگوئيد. ملائكه گفتند: رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت (1059)

## 889- دنيا و على بن ابيطالب عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام فرمود: در باغ فدك كه به فاطمه عليها‌السلام رسيده بود در بعضى مزارع آن به كار مشغول بودم. ناگاه زنى را ديدم در نهايت جمال و غايت دلربائى و او را تشبيه به بثينه نمود (او زنى بود كه در جمال ضرب المثل عرب بوده است) آن زن به من گفت: اى پسر ابوطالب مرا همسر خود كن تا خزينه ها زمين را به تو بنمايم تا داراى ملك شوى و پس از خودت فرزندانت نيز بهره مند و ملك دار شوند به او گفتم تو كيستى تا از خانواده ات خواستگارى كنم. گفت: منم دنيا. على عليه‌السلام فرمود باز گرد و شوهر ديگر بجوى.

آنگاه حضرت مشغول كار خود گشت، اشعارى به اين مضمون فرمود:

به حقيقت بى بهره شده هر كه دنياى فرومايه او را فريفت، و دنيا اگر فريبد قرنها سود دهنده نيست، دنيا آمد ما را برزى عزيز بثينه و آرايش او در مثل آن شيوه ها بود، گفتم او را غير مرا بفريب زيرا من از دنيا سيرم و نادان نيستم، و نيستم من در دنيا پيوسته زيرا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افتاد در خاك ميان آن سنگها (يعنى پس از مردن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دلبستگى من به دنيا بى جاست) گيرم دنيا بياورد براى من گنجها و زرها و مالهاى قارون و پادشاهى قبيله ها را، آيا اين طور نيست كه بازگشت همه آنها به نيستى است و مطالبه خواهد شد از نگاه دارندگان آنها به دشمنيها، اى دنيا غير مرا بفريب زيرا من راغب نيستم به آنچه در تست از عزت و ارجمندى و ملك و عطا، و به حقيقت نفس من راضى است به آنچه روزى ام شده، كار تو اى دنيا با اهل بديها و سختيها همراه است، من از روز قيامت ترسانم و از عذاب هميشگى. (1060)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد خاب من عزته دنيا دنيه |  | و ماهى ان غرت قرو. نا بطائل |
| اتتنا على زى العزيز بثينه |  | و زينتها فى مثل تلك الشمائل |
| فقلت لها عزى سواى فاننى |  | عزوف عن الدنيا و لست بجاهل |
| و ما انا والد نيافان محمدا |  | احل صريعا بين تلك الحنادل |
| وهبها اتتنى بالكنوز و درها |  | و اموال قارون و ملك القبائل |
| اليس جميعا للفناء مصيرها |  | و يطلب من خزآنها بالطوائل |
| فعزى سواى اننى غير راغب |  | بما فيك من ملك و عز و نائل |
| فقد فنعت نفسى بما قدر زقته |  | فشانك يا دنيا و اهل الغوائل |
| فانى اخاف الله يوم لقائه |  | و اخشى غدابا دائما غير زائل |

## 890- نحوه مردم دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در خصال صدوق روايت شده كه على بن ابيطالب عليه‌السلام به پسران خود فرمودند يا بنى اياكم و معاداة الرجل...

اى پسران من مبادا با مردم از سر خصومت و دشمنى برخيزيد زيرا كه ايشان خالى از دو گروه نمى باشند يا عاقلند، كه در صدد مكر و خدعه با شما بر آيند و يا جاهلند، كه بزودى بر عليه شما به دفاع از خود قيام مى كنند؛ گفتار، حكم مرد نرى را دارد و پاسخ دادن در حكم زن ماده اى است و چون مرد و زن با هم جمع آيند گريزى از تولد بچه نيست و سپس حضرت شروع كردند از خود اين شعر را انشاء نمودند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سليم العرض من حذر الجوابا |  | و من دارى الرجال فقد اصابا |
| و من هاب الرجال تهيبوه |  | و من حقر الرجال فلن يهابا |

كسى كه مى خواهد آبرويش محفوظ باشد از جواب دادن خوددارى مى نمايد، و كسى كه با مردمان به مدارا و ملايمت رفتار نمايد وى به مقصد و مقصود خود مى رسد و راه صواب و درست را طى كرده است و كسى كه مردمان را بترساند مردمان نيز او را مى ترسانند و كسى كه مردمان را پست و حقير پندارد براى او ارزشى قائل نمى شوند.

## 891- بهترين آيه قرآن كريم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

خداوند در آيه 30 سوره مباركه شورى مى فرمايد:

و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير

يعنى: و هر گرفتارى كه به شما رسد به خاطر اعمالى است كه انجام داده ايد و بسيارى را نيز عفو مى كند.

على عليه‌السلام مى فرمايد: رسول خدا فرموده است بهترين آيه در قرآن همين آيه است.

خير آية فى كتاب الله هذه الايه

آنگاه على عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ادامه فرمود: يا على ما من خدش عمود و لا نكبة قدم الابذنب؛ اى على هر خراشى كه از چوبى به انسان مى رسد و هر لغزش قدمى، بر اثر گناهى است كه از او سر زده است. (1061)

## 892- آزادى بيت المقدس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمود: يهوديان از اطراف جهان جملگى به كشور فلسطين خواهند آمد و از براى خود دولت تشكيل مى دهند و عده اى از زمامداران كشورها با آنان جنگ مى كنند ولى شكست نصيب يهود نمى گردد. آخرالامر مسلمين با اعراب متحد شوند و وحدت لازم در همه آنان ايجاد گردد و با نبردى كه مى كنند سرانجام پيروزى نصيب آنان مى گردد و كشور فلسطين در اختيار آنها مى آيد و يك يهودى در آنجا جايگزين نمى شود. (1062)

## 893- درس خداشناسى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روزى با جمعى از اصحاب خود از اصحاب خود از كوچه اى عبور مى كرد. حضرت پير زنى را ديد كه با چرخ نخ ريسى خود مشغول رستن پنبه است. حضرت سئوال كردند: اى پير زن خداى خود را به چه چيزى شناختى؟ پير زن به جاى جواب، دست از دسته چرخ برداشت طولى نكشيد پس از چند مرتبه دو زدن، چرخ از حركت ايستاد، پير زن گفت: يا على چرخى به اين كوچكى براى گردش احتياج به شخصى چون من دارد آيا ممكن است افلاك با اين عظمت و كرات با اين بزرگى بدون مدبرى دانا و حكيم و صانعى توانا و با نظم معينى به گردش افتند و از گردش خود باز نايستند. على عليه‌السلام روى به اصحاب خود كردند و فرمودند: مانند اين پير زن خدا را بشناسيد. (1063)

## 894- منشاء اندوه و غم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: على عليه‌السلام روزى اندوهناك شد آنگاه فرمود: اين اندوه از كجا بر دل من نشست؟ كه بياد ندارم من كه نه بر آستانه در خانه نشسته ام، نه از ميان گله گوسفندان راه عبور باز كرده ام و نه پيراهنم را ايستاده پوشيده ام و نه با دامن (شلوار) خود دست و رويم را خشك كرده ام. (1064)

## 895- فرق بين ايمان و يقين

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از دو فرزند ارجمندش امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام پرسيد: فرق ميان ايمان و يقين چيست؟ هر دو براى رعايت ادب سكوت كردند تا هر يك كه پدر مورد خطاب قرار داد پاسخ دهد. امام خطاب به فرزند بزرگتر فرمود: يا ابا محمد (كنيه امام حسن عليه‌السلام است) پاسخ ده. امام حسن عليه‌السلام پاسخ داد بينهما شبر يعنى فاصله ايمان و يقين يك وجب است. پدر از او توضيح خواست و امام مجتبى عليه‌السلام در توضيح فرمودند:

لان الايمان ما سمعناه باذاننا و صدقناه بطوبنا و اليقين ما ابصرناه با عيننا و استدللنا به على ما غابب عنا؛ يعنى: ايمان چيزى است كه به گوش مى شنويم و با دل آن را تصديق مى كنيم و يقين چيزى است كه با چشم آن را مى بينيم و به آن بر چيزى كه از ما پنهان است استدلال مى كنيم. (1065)

## 896- سفارش رعايت آداب اجتماعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در سفارشى حضرت على عليه‌السلام به فرزند خود حضرت امام حسين عليه‌السلام فرموده است:

حسين اذا كنت فى بلدة

غريبا فعاشر بآدابها

و لا تفخرن فيهم بالنهى

فكل قبيل بالبابها

حسين جان هر گاه در شهرى غريب بودى، با آداب و رسوم آن محل زندگى كن، عقل خود را بكار گير، و در ميان آنان فخر و مباهان به خود راه مده.

زيرا هر جمعيتى عقلاء و خردمندانى دارد و رسوم خود را محترم مى شمارد. (1066) و در برخورد با جاهلان حضرتش مى فرمايد:

و لقد امر على اللئيم يسبنى

فمضيت عنه و قلت لا يغنينى

به تحقيق گاه مى گذرم بر شخص پستى كه به من ناسزا مى گويد: پس از او مى گذرم و به خود مى گويم كه مقصود او من نيستم.

## 897- صبر براى روزى حلال

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام وارد مسجد شد و به مردى گفت: استر مرا نگاهدار. آن مرد بدبخت دهنه بند استر آن حضرت را باز كرد و با خود برد، على عليه‌السلام پس از نماز در حالى كه دو درهم در دست مباركش بود و قصد داشت آن را به عنوان مزد به آن مرد بدهد از مسجد خارج شد، ديد آن مرد دهن بند را دزديده و استر را به حال خود رها كرده، دو درهم را به يكى از خدمتكاران داد تا دهن بندى براى استر بخرد. خدمتكار دهن بند دزديده شده را در بازار در مغازه اى مشاهده كرد، كه صاحب مغازه به دو درهم خريده بود، خدمتكار نيز دهنه را به دو درهم از آن صاحب خريد و به على عليه‌السلام برگرداند. آنگاه على عليه‌السلام فرمود: ( ان العبد ليحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر و لا يزداد على ما قدر له؛ به حقيقت كه بنده اى با افتادن در عجله و ترك صبر و استقامت روزى حلال الهى را بر خود حرام مى كند و چيزى هم از مقدار مقدر شده بوسيله حضرت حق به خود اضافه نمى كند)!! (1067)

## 898- فضيلت ماه شعبان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت امير على عليه‌السلام بر گروهى از مسلمانان كه در مسجد نشسته و مشغول مشاجره كلامى بودند وارد شدند و بر آنها سلام نمودند، آنها پاسخ گفته و آن حضرت را به جمع خود دعوت كردند حضرت پس از سرزنش آنان فرمود: اى گروه بدعت گزار امروز اول ماه شعبان است خداوند آن را به آن جهت شعبان ناميد كه نيك ها در آن شاخه شاخه مى شود و درهاى بهشت را در آن گشود و نعمت هاى بهشتى را با ارزانترين قيمت و آسانترين راه بر شما عرضه كرده، اما شما از آن ابا داريد، آنگاه فرمود: شاخه هاى نيكى در اين ماه، نماز و روزه و زكات و امر به معروف و نهى از منكر، نيكى به پدر و مادر و خويشان و همسايگان و ايجاد صلح و صفا بين مردم و احسان به فقرا و مساكين است اما شما به كارى پرداخته ايد كه از آن نهى شده ايد. (1068)

## 899- آمرزش از گناهان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: على عليه‌السلام فرمود: هر كسى دوست دارد كه وقت مردن از گناهان پاك باشد و همچون طلاى نابى كه هيچ ناخالصى در آن وجود ندارد گردد و احدى حقى از او درخواست نكند، در پس نمازهاى پنجگانه شب و روز نسبة الله (سوره توحيد) يعنى قل هو الله را 12 بار بخواند بعد دستها را بگشايد و اين دعاى را بخواند:

اللهم انى اسالك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسالك باسمك العظيم و سلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار صل على محمد و آل محمد و فك رقبتى من النار من الدنيا و ادخلنى سالما واجعل دعائى او له فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انك انت علام الغيوب

آنگاه فرمود: اين از اسرار دعاهايى است كه به طور پنهانى و رمزى خوانده مى شود و از دعاهايى است كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من آموخت و دستور داد كه من آن را به حسن و حسين عليهم‌السلام نيز بياموزم. (1069)

## 900- مرگ از ديدگاه على ع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سويدة بن غفلة مى گويد: از اميرمؤمنان على عليه‌السلام روزى شنيدم كه فرمود: هنگامى كه آخرين روز زندگى انسان مى رسد مال و فرزند و عمل شخص در برابر او مجسم مى شود و با زبان حال به ثروت خود مى گويد: من در جمع آوريت حريص بودم و در مصرف تو بخل ورزيدم در اين لحظه چه كمكى به من خواهى كرد؟ مال با همان زبان به او مى گويد من كفن تو را تاءمين مى كنم و كارى ديگر با تو ندارم. سپس روى به فرزند نموده و مى گويد: من سخت تو را دوست داشتم از تو حمايت مى كردم در اين لحظه با من چه مى كنى؟ پاسخ مى دهد من تو را در قبر مى گذارم و پنهانت مى كنم، پس از آن به عمل خود مى گويد: من به تو بى ميل بودم و بر من سنگينى داشتى امروز با من چه خواهى كرد؟ عملش پاسخ مى دهد: من هميشه با تو هستم در قبر در حشر تا حضور در پاى ميزان عدل الهى. (1070)

## 901- مسافر دنياى ناپايدار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سويد بن غفله (1071) مى گويد: وارد شدم به خانه على بن ابيطالب عليه‌السلام ولى در منزل آن حضرت چيزى نديدم، عرض كردم: يا على عليه‌السلام اثاث منزل شما كجاست؟ فرمود: يا سويد ما اهل بيتى نيستيم كه در دنيا اثاث البيت بخواهيم، ما آنچه داريم براى آخرت خود مى فرستيم ما در دنيا مانند سوارى هستيم كه از راه برسد و در سايه درختى كمى استراحت كند و باز براه افتد و برود و توجهى به سايه درخت نداشته باشد. (1072)

## 902- بنيانگذار عمل نيكوكارانه وقف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

راوى مى گويد: خدمت على عليه‌السلام بودم در نخلستانى كه قنات مى كند ظهر از قنات بيرون آمد، نماز ظهر و عصرش را خواند بعد فرمودند غذايى براى خوردن هست؟ گفتم، كدوى پخته داريم. فرمود: بياور. مى گويد يك مقدارى كدوى پخته براى على عليه‌السلام آوردم دست مباركش را با آبى كه از شن بيرون مى آمد شستند و داشتند غذا مى خوردند اما زمزمه داشتند و گاهى مى گفتند لعنت خدا بر آن كسى كه بواسطه شكم به جهنم مى رود، راوى مى گويد: ناهار را خورد و بعد به قنات رفتند و كلنگى زدند اتفاقا بسترى خورد كه آب فوران كرد به حدى كه آب گل آلود تا ريش اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمده بود اصلا نتوانست كار كند از قنات بالا آمد، فرزندان و خويشاوندان براى ديدن على عليه‌السلام آمده بودند آن آب مفصل را ديدند خيلى خوشحال شدند على عليه‌السلام در حالى كه از قنات بالا نيامده بود و يك پايش اين طرف قنات و پاى ديگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات برايم بياورد چنانكه كار على عليه‌السلام در آن 25 سال اين بود كه بيست و چهار چشمه و قنات و باغستان وقف فقرا و ضعفا و بيچاره ها كرد همانجا مى فرمايند در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند بچه ها و خويشان من، چشم داشت به اين قنات نداشته باشيد اينها مال فقرا و بيچاره هاست.

لذا على عليه‌السلام در حديثى مى فرمايد: من كان همه بطنه فقيمته ما يخرج عن بطنه؛ يعنى: ارزش كسى كه تنها به جهت شكمش كوشش مى كند مساوى آن چيزى است كه از شكم او خارج مى شود. (1073)

## 903- لباس محبت، عباى فقر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: حديثى نقل مى شود كه شخصى به على عليه‌السلام گفت: يا على عليه‌السلام من تو را دوست دارم و حضرت به او فرمود: جامه گشاد براى تهيدستى آماده نما. امام صادق عليه‌السلام در پاسخ وى فرمود: اينطور نيست كه مى گويى همانا اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به او فرمود براى تنگدستى خود جامه اى تهيه نموده اى و منظور على عليه‌السلام روز قيامت بوده است. (1074)

## 904- مبارزه با غيب گوها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت على عليه‌السلام به طالع بين و فرد پيشگويى برخورد كرد و با اشاره به حيوان آبستنى از آن مرد پرسيد: آيا مى دانى در شكم اين حويان، ماده است يا نر؟ آنگاه خود حضرت فرمود: هر كس چنين ادعايى كرد آيات قرآن را تكذيب كرده است چرا كه خداوند فرموده است (تنها خداوند از روز رستاخيز آگاه است او باران را فرو مى فرستد و از آنچه در رحمهاست خبر دارد و هيچ كس نمى داند فردا چه بدست خواهد آورد و هيچ كس نمى داند در كدام سرزمين مى ميرد همانا خداوند دانا و آگاه است) لذا امام مى فرمايد: الكاهن كالساحر و الساحر و الكافر فى النار؛ پيشگو همچون جادوگر و جادوگر همچون كافر و كافر در دوزخ است. (1075)

## 905- انفاق حضرت على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از دهقانان پيراهنى زربفت را براى امام على عليه‌السلام فرستاد اين پيراهن را فردى بنام عمروبن حريث به چهار هزار درهم از امام خريد و حضرت آن پول را بين مردم تقسيم كرد. عبدالرحمن بن الشعبى مى گويد: وارد ميدان بزرگ كوفه شدم در آن هنگام جوانى همچون ديگران بودم. على عليه‌السلام را ديدم كه بر بالاى دو ظرف طلا و نقره ايستاده بود و بين مردم تقسيم مى كرد تا اينكه هيچ چيز براى خود او باقى نماند، تعجب كردم رفتم و به پدرم گفتم: امروز مردى را ديدم كه نمى دانم بهترين مردم است يا جاهل ترين مردم. پدرم پرسيد: آن چه كسى بود؟ گفتم: اميرالمؤمنين على ع را ديدم و جريان را تعريف كردم او گريست و گفت: نه فرزندم تو امروز بهترين مردم را ديده اى.

## 906- توجه به آموزش سخنرانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت امير مؤمنان على عليه‌السلام بخشى از ساعات روز خود را در صفه اى كه در شهر مدينه جاى داشت كه مسيحيان آن مركز را بنام اولين دانشگاه اسلامى نام گذارى كرده اند شخصا حضور پيدا مى كردند و در باب سخنرانى و سخن شناسى و غير مذاكره مى فرمودند. (1076)

لذا از اين جهت حضرت توجه خاصى به نحوه كلام اصحاب خود مبذول مى داشتند، منجمله حضرت به شاگردان خود رو نمود و به صعصعة بن صوحان فرمود (هذا الخطيب الشحيح) و با اين جمله كوتاه صعصعه را مدح فرموده، كه ابن ابى الحديد با تمام مقام علمى كه دارد در شرح نهج البلاغه خود مى نويسد را همين فخر و سرافرازى بس كه استاد سخن شناسى مانند حضرت على عليه‌السلام او را خطيب و سخن شناس معرفى كرده است.

## 907- عملى بى جا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت على عليه‌السلام در تشيع جنازه اى شركت داشتند و در مسير در حالى كه ديگران محزون بعضى گريان بودند يكى از همراهان در حال خنديدن بود حضرت از آن غفلت و حركت نابجا ناراحت شده و فرمودند:

كان الموت فيها على غيرنا كتب و كان الحق فيها على غيرنا وجب...

يعنى: گويا مرگ در اين جهان براى ديگران معين شده و حق نيز براى ديگران واجب گرديده است و گويا مردگان را كه مشاهده مى كنيم مسافرانى هستند كه آنان را در قبر مى گذاريم و بزودى نزد ما بازگشت مى كنند. (1077)

## 908- نيكى و بدى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى حضرت امير عليه‌السلام در ميان اصحاب خود فرمود: من در همه عمر خود در حق كسى نه نيكى كرده ام نه بدى.

اصحاب عرض كردند: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام ما معنى اين سخن را نمى دانم شما اين معنى را توضيح دهيد. آنگاه حضرت فرمود: هر كسى كه در حق كسى نيكى كند جزاى آن نيكى به خود او باز مى گردد. پس در حقيقت در حق خود نيكى كرده است و هر كسى در حق كسى بدى، نمايد سزاى آن بدى نيز به او برمى گردد، پس در حقيقت در حق خود بدى كرده است.

## 909- نگاه لطف

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يكى از شيفتگان حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در راهى همراه ايشان ملازم حضرتش بود كه ناگاه اشكش جارى شد آن حضرت علت را از او پرسش نمودند، عرض كرد: چنان محبت و علاقه شما در من جايگزين است كه از توصيف خارج است ولكن اين پسر جوان من از شما كناره مى گيرد و از دشمنان سر سخت شما مى باشد كه به اين جهت مايه حزن و تأسف من مى باشد. حضرت فرمود: مايلى قلب او را چنان تغيير و حالش را دگرگون كنم كه از جمله دوستان ما گردد، عرض كرد منتهى آرزوى من است، آن حضرت عطف توجه به او نمود. آن مرد گفت: مشاهده كردم چنان شيفته و جان نثار آن حضرت گرديد كه حاضر نبود آنى از حضرتش جداگردد.

توان برد برون از دل ما حب على

نور از مهر جهانتاب نگردد منفك (1078)

## 910- جلسه شعراء

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على مرتضى عليه‌السلام روزى از شعراء پرسش فرمودند كه كامل ترين آنان كيست ابى الاسود دوئلى در پاسخ گفت سراينده اين اشعار و و لقد اغتدى يدافع ركنى (الى آخر)

آن حضرت پس از مطالبى فرمود: امرء القيس اشعارش ارزنده تر است و سپس دلائلى آوردند كه همه شعراء تصديق گفتار آن حضرت را نمودند. (1079)

و در جايى ديگر امام فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و اياك فضلات الامور فانها |  | حرام على النفس التقى ارتكابها |

از زوايد زندگى و امور بيهوده حذر كن كه چنين اعمالى بر شخص پارسا روا نيست.

## 911- استكبار ورزى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام در يكى از روزها خطبه اى بر مردم خواند و ضمن دعوت مردم به توحيد الهى آنها را به اطاعت از كسانى كه خداوند امر به اطاعت آنها كرده است توجه داد و آيه اى (48 سوره مؤمن) را ياد آور شد و گفت: آيا مى دانيد استكبار چيست؟ ترك اطاعت از كسانى كه ماءمور به اطاعت آنها هستيد و خود برتر بينى نسبت به آنها...

## 912- شما را سفارش مى كنم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام فرمود:

شما را به پنج خصلت سفارش مى كنم كه براى دست يابى به آنها سزاوار است بر شترهاى راهوار سوار گشته و با تمام توان در پى آنها بر آييد.

1- جز به خدا اميد نبنديد.

2- از هيچ چيز جز گناههاى خود، واهمه به دل راه ندهيد.

3- هنگامى كه با پرسش از مطلبى كه نمى دانيد روبرو شديد از گفتن نمى دانم حيا نكنيد... از فراگيرى آنچه نمى دانيد، شرم به خود راه ندهيد بر شما باد به صبر و مقاومت... (1080)

## 913- جنس آسمانها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عن حبة العرنى قال: سمعت عليا عليه السلام ذات يوم يحلف: و الذى خلق السماء من دخان و ماء. (1081)

حبه عرنى مى گويد: شنيدم روزى على عليه‌السلام بدينگونه قسم مى خورد: به خدايى كه آسمان را از گاز و آب آفريد! و در خطبه 90 نهج البلاغه حضرت مى فرمايد: به آسمانهايى كه ماده اش دود و بخار بود فرمان داد تا قطعات آن، كه با هم فاصله داشتند بهم پيوسته و گرد آمدند.

## 914- على عليه‌السلام در قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى به عمار ياسر گفت: آيه اى در قرآن است كه فكر مرا پريشان ساخته و مرا در شك انداخته است؟ عمار گفت: كدام آيه. او گفت: واذا وقع القول عليهم اخرجنالهم دابة من الارض... (1082) عمار گفت: به خدا سوگند من روى زمين نمى نشينم غذايى نمى خورم و آبى نمى نوشم تا دابة الارض را به تو نشان دهم، سپس همراه آن مرد خدمت على عليه‌السلام آمد و در حالى كه آن حضرت مشغول خوردن غذا بود به محضرش رسيدند هنگامى كه چشم امام عليه‌السلام به عمار افتاد فرمود: بيا، عمار آمد نشست و با امام غذا خورد آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباورى به اين صحنه مى نگريست زيرا عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود كه تا به وعده اش وفا نكند غذا نخورد. گويى قسم و قول خود را فراموش كرده بود، هنگامى كه عمار برخاست و با على عليه‌السلام خداحافظى كرد آن مرد رو به او كرد و گفت عجيب است تو سوگند يادكردى كه غذا نخوردى و... تا اينكه دابة الارض را به من نشان دهى؟ عمار گفت: من او را به تو نشان دادم اگر مى فهميدى. (يعنى منظور على عليه‌السلام است). (1083)

## 915- اسباب تأخیر عذاب الهى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ نباته مى گويد: روزى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اهل زمين چون به تبهكارى و نافرمانى پروردگار آلوده شوند خداوند بر آن شود كه آنها را روى استحقاقشان عقوبت فرمايد ولى چون نظر كند به سالخوردگان كه در عين ضعف پيرى به سوى نماز گام بر مى دارند و كودكان كه مشغول يادگيرى قرآنند آنان را مورد عفو قرار داده عذابشان را به تأخیر اندازد.

لذا اميرالمؤمنين عليه‌السلام در وصيت لحظات آخر عمرش فرمود: خدا را در امر زكات رعايت كنيد كه موجب خاموشى غضب پروردگار است. الله الله فى الزكاة فانها تطفى غضب ربكم

## 916- توصيف امام على عليه‌السلام توسط امام ششم عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سعيد بن كلثوم مى گويد: خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بودم سخن از وجود مقدس اميرالمؤمنين عليه‌السلام به ميان آمد. امام ششم عليه‌السلام آنچنان كه حق على عليه‌السلام بود از آن جناب تمجيد كرد و حضرتش را به بهترين صورتى كه لياقت داشت ستود. سپس فرمود:

به خدا قسم هرگز حرامى نخورد تا عمرش پايان گرفت و از دو برنامه اى كه رضاى خداوند در آن بود سخت ترينش را براى عمل انتخاب مى كرد حادثه اى براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش نيامد مگر اينكه آن حضرت را به عنوان تكيه گاه براى رفع حادثه خواست جز او كسى همانند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طاقت عبادت نداشت... ثواب حق را اميد داشت و از عذابش خائف بود در راه رضاى خداوند و دورى از عذاب فردا از كار كرد و دستمزد كار روزانه اش هزار بنده در راه خدا خريد و آزاد كرد غذاى اهلش روغن و سره و خرماى بهم انباشته بود لباسى جز لباس كرباس نداشت (1084)

## 917- فقيه كيست

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوحمزه ثمالى از حضرت باقر عليه‌السلام روايت نموده كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: آيا آگاه نسازم شما را از كسى كه حقيقتا فقيه (آگاه به مسائل دين) است؟ عرض كردند: چرا اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام . فرمود: شخصى است كه مردم را از رحمت خدا نوميد نگرداند و آنان را از عذاب او ايمن نسازد و در نافرمانى از خدا برايشان تسهيل قال نشود و به آنان اجازه نافرمانى ندهد و قرآن را به دليل علاقه به چيزهاى ديگر ترك نگويد. آگاه باشيد در دانشى كه به ديگران انتقال پيدا نكند، خيرى نيست، و بدانيد در قرائتى كه تدبر و چاره انديشى در آن نباشد و در عبادتى كه آگاهى و فهم و دانستن مسائل دين در آن نباشد خيرى نيست. (1085)

## 918- معنى قدقامت الصلوة

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روايتى از اميرالمؤمنين عليه‌السلام در تفسير جمله قدقامت الصلوة آمده است قد قامت الصلوة اى حان وقت الزيارة و المناجاة و قضاء الحوائج درك المنى و الوصول الى الله عزوجل. معناى بپا شد. نماز اين است كه نزديك شد وقت زيارت خدا و مناجات با او و برآورده شدن حاجات و رسيدن به آرزوها و واصل شدن به خداوند عزوجل. (1086)

## 919- بعد از ايمان به خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدالله بن عباس گويد: سلمان فارسى را در عالم خواب ديدم به او گفتم: آيا تو غلام آزاد كرده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبودى؟ گفت: آرى بودم ديدم تاج ياقوتى بر سر دارد و لباسهاى عالى بهشتى بر تن پوشيده گفتم: اى سلمان اين منظره حكايت از مقام عالى تو مى كند كه خداوند به تو عطا كرده گفت: آرى گفتم: تو در بهشت بعد از ايمان به خدا و ايمان به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه چيز را بهتر از همه چيز ديدى. در پاسخ گفت: در بهشت بعد از ايمان به خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيزى بهتر از دوستى على عليه‌السلام نيست. (1087)

## 920- درجه على عليه‌السلام از اين بالاتر است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

يوسف بن ابى سعيد گفت: من روزى خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم حضرت به من گفت: چون روز قيامت شود خداوند تبارك و تعالى خلائق را در آن روز گرد آورد، اولين كسى كه او را فرا بخوانند حضرت نوح عليه‌السلام است، پس از او سئوال شود آيا تبليغ نمودى؟ نوح مى گويد: آرى. به او گفته مى شود شاهد بر گفتارت كيست؟ نوح عليه‌السلام مى گويد: محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس نوح عليه‌السلام از مكان خود بر مى خيزد و به نزد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آيد و او بر روى تلى از مشك به همراه على عليه‌السلام قرار دارد، نوح عليه‌السلام به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: اى محمد خداوند از من سئوال نموده كه آيا نمودى؟ گفتم: آرى. گفت: گواه تو كيست؟ گفتم: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. پس حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: اى جعفر و اى حمزه برويد و شهادت دهيد كه او تبليغ خود را كرده است. پس حضرت صادق ع فرمود: جعفر و اى حمزه برويد و شهادت دهيد كه او تبليغ خود را كرده است. پس حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: جعفر و حمزه دو نفر گواهى هستند كه از براى تبليغ پيامبران گواهى مى دهند، يوسف مى گويد: من عرض كردم فدايت شوم. پس على عليه‌السلام در آن موقع كجاست؟ حضرت فرمود: درجه و منزلت على از اين بالاتر است. (1088)

## 921- فخر فروشى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: دو نفر مرد در نزد اميرمؤمنان على عليه‌السلام به همديگر افتخار و فخر فروشى (در مورد نياكان خود) مى كردند امام على عليه‌السلام به آنها فرمود: آيا شما به پيكرهاى پوسيده و روهاى در ميان آتش، افتخار مى كنيد؟!

سپس (به افتخار كننده) فرمود: اگر داراى عقل باشى، داراى خوى و خلق انسانى خواهى بود و اگر داراى تقوا و پرهيزكارى باشى صاحب كرامت و بزرگوارى هستى و اگر نه عقل و نه تقوا داشته باشى، بدانكه الاغ بهتر از تو است و تو بر هيچ كس امتيازى ندارى. (1089)

## 922- رد احسان و مروت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث اعور مى گويد: اميرالمؤمنين از فرزندش امام حسن عليه‌السلام پرسيد: پسرم مروت چيست؟ امام حسن عليه‌السلام پاسخ داد: پارسايى و اصلاح مال و در روايتى ديگر حسن بن جهم مى گويد: امام رضا عليه‌السلام روايت نمود كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت نمود كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: جز دراز گوش موجود ديگرى رد احسان و نيكى نمى كند.

عرض كردم مقصود چيست؟ حضرت فرمود: يعنى: براى نشستن او جا باز كنند و به خوشى به او عرضه شود (و او امتناع كند). (1090)

## 923- فاتح بيت المقدس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبايه اسد مى گويد: در حالى كه على عليه‌السلام دراز كشيده بود و من در بالاى سر حضرت ايستاده بودم شنيدم كه مى فرمايد: به تحقيق در مصر هلاك كننده اى خواهد آمد و محققا شهر دمشق را يك سنگ، يك سنگ، درهم خواهد كوبيد و حتما يهوديان و مسيحيان از هر شهر و ناحيه عربها سر بر خواهند آورد و يقينا عرب را با اين عصايم خواهم راند، گويد: به آن حضرت عرض كردم: اى اميرالمؤمنين عليه‌السلام گويا به ما خبر مى دهى پس از آنكه از دنيا رفتى مجدد زنده خواهى شد؟ فرمود: چه دور است اين؛ اى عبايه، معتقد شدى به غير عقيده اى كه مردى آن را از من باور كند. (1091)

## 924- از قرآن يادگيريد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جمعى از ياران اميرالمؤمنين عليه‌السلام در موضوع مروت (مردانگى و جوانمردى) با هم در گفتگو بودند كه حضرت على عليه‌السلام وارد جمع آن ها شد، حضرت وقتى از گفتگوى آنها مطلع شد فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته ايد؟ عرض كردند: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين مطلب در كجاى قرآن است؟ حضرت فرمود: در آيه ان الله يامر بالعدل و الاحسان؛ خداوند به شما دستور مى دهد عدل و احسان را شيوه خدا سازيد. (1092)

پس عدل همان انصاف و رعايت حق و احسان بخشش و تفضل از حق خويش مى باشد. (1093)

## 925- بردبارى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام يكى از غلامان خود را صدا زد، ولى او جوابى نداد بار دوم و سوم هم او را صدا كرد، اما او جواب نداد. حضرت برخاست و نزد او رفت و ديد كه استراحت كرده، به او فرمود: آيا صدايم را نشنيدى؟ عرض كرد: شنيدم. حضرت فرمود: پس چرا جواب مرا ندادى؟ عرض كرد: يا على عليه‌السلام چون از عقوبت و توبيخ و تنبيه تو، خود را در امان مى ديدم و مطمئن بودم كه مرا توبيخ نمى كنى، لذا سهل انگارى كردم حضرت فرمود: تو را به خاطر خدا آزاد كردم. (1094)

## 926- معناى فقر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث اعور همدانى مى گويد: از جمله پرسشهايى كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام از فرزند خود امام حسن عليه‌السلام نمود اين بود كه فقر چيست؟ و او پاسخ داد: آز و شدت تمايل به چيزى، و ديگر پرسش آن حضرت اين بود كه سفاهت (نادانى) چيست؟ امام حسن عليه‌السلام پاسخ داد پيروى از مردم فرومايه و همنشينى با گمراهان و اينكه سماحة (بزرگوارى و بخشش و جوانمردى) چيست؟ پاسخ داد اينكه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختى بخشنده باشد. (1095)

## 927- انگشتران على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

عبدخير مى گويد: على عليه‌السلام چهار انگشتر داشت كه آنها را بدست مى كرد يكى از آنها ياقوت بود كه بخاطر بزرگوارى و نجابت در دست مى كرد. ديگرى فيروزه بود كه به منظور پيروزى در دست مى كرد و ديگرى آن جديد چينى بود كه براى قوت خود به دست مى كرد و آخرى آن عقيق بود كه به جهت محفوظ ماندن در دست مى كرد و نقش هر يك از آنها عبارت بود از، ياقوت لااله الاالله الملك الحق المبين و نقش فيروزه، الله الملك الحق و نقش حديد چينى العزة الله جميعا و نقش عقيق در سه سطر ماشاء الله، لاقوة الا بالله، استغفر الله بود. (1096)

## 928- معنى ارادت و دوست داشتن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى حارث اعور به اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرض كرد:يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بخدا سوگند كه من شما را دوست مى دارم. حضرت به او فرمود: اى حارث حال كه مرا دوست مى دارى پس با من دشمنى مكن و با من بازى مكن و مرا آزمايش مكن و با من شوخى و مرا پست و كوچك نكن و مرا از مقام خودم بالاتر مبر. (1097)

## 929- راهنمايى شفابخش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

فردى در زمان اميرمؤمنان على عليه‌السلام زندگى مى كرد مرد عرب و مسلمان و ارادتمند به على عليه‌السلام بود ولى مبتلا به بيمارى شده بود. بيمارى او طول كشيد، بسيار رنجيده خاطر و رنجور بود براى درمان بيمارى خود بسيار تلاش كرد و نزد اطباء گوناگون رفت ولى نتيجه نگرفت و همچنان بيماريش ادامه داشت و او همچنان با سختى و رنج مى ساخت و مى سوخت، سرانجام به محضر على عليه‌السلام شتافت و از بيمارى طولانى خود شكايت كرد و از آن حضرت خواست كه راه درمانى به او ارائه دهد.

آرى وجود على عليه‌السلام براى مستضعفين و درماندگان، مايه بركت و رحمت است لذا هيچ كسى از در خانه او نا اميد بر نمى گشت. على عليه‌السلام به او فرمود: آيا همسر دارى؟ بيمار گفت: آرى. على عليه‌السلام فرمود: به همسرت بگو مقدارى از مهريه خود را به تو ببخشد. سپس از آن بخشيده همسرت مقدارى عسل خريدارى كن و آن عسل را با قدرت آب باران مخلوط كن و سپس آن عسل را بخور كه بخواست خدا شفا مى يابى.

بيمار رفت و همين غذاى معجون را تهيه نمود و خورد و شفا يافت و در حالى كه بسيار خوشحال بود به محضر على عليه‌السلام آمد و پس از اعلام شفاى خود عرض كرد: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام من براى درمان خود اموال بسيار خرج كردم و به طبيب هاى بسيار مراجعه نمودم ولى نتيجه نگرفتم اما شما با يك دستور ساده بيمارى مرا درمان كرديد به گونه اى كه گويى اصلا بيمار نبودم اينكه آمده ام بپرسم كه درمان با اين دستور بر چه اساسى بوده اس؟ اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: در مورد مهريه خداوند در قرآن مى فرمايد: مهريه زنان را بطور كامل بپردازيد.

فان طبن لكم عن شيى ء منه نفسا فكلوه هنيا مرئبا؛ و اگر زنها با رضايت خاطر چيزى از مهريه خود را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف كنيد. (1098)

و در مورد آب باران مى فرمايد: و نزلنا من السّماء ماء مباركا؛ و از آسمان آب پر بركت فرستاديم. (1099)

و در مورد عسل مى فرمايد: فيه شفاء للناس؛ و در عسل شفاى مردم است. (1100)

هر گاه آب باران و قدرى از مهريه زن و عسل با هم جمع شوند، در آن معجون حلال و گوارا، بركت و شفا جمع شده است البته چنين معجونى شفابخش است و بيمارى را برطرف مى سازد. (1101)

## 930- بازيچه جريانات روز نگردد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

سليم بن قيس هلالى شنيدم، اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمود: از سه كس بر دين خودتان بترسيد مردى كه قرآن را فرا گرفته (و بعلوم قرآن آشنا شده است) همين كه نشاط و خرمى به چهره اش نشست (كنايه از اينكه موقعيت اجتماعى بدست آورد)

شمشيرش را به روى همسايه خود كشيده و او را هدف تير تهمت و شركت قرار دهد. عرض كردم: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام كداميك به شرك سزاوار ترند؟ فرمود: آنكه تير تهمت زده است و مردى كه بازيچه جريانات روز گردد و هر افسانه دروغين كه ساخته شود او دنباله اش را درازتر بكشد و مردى كه خدايش عزوجل قدرتى بدست او داده باشد و او گمان كند كه فرمان بردارى او فرمان برى از خدا است و سرپيچى از فرمانش سرپيچى از فرمان خدا در صورتى كه چنين نيست زيرا رد راه معصيت خدا از هيچ مخلوقى نبايد اطاعت كرد و مخلوق را نزيبد كه دلبند گناه گردد، پس نه در راه معصيت الهى بايد از كسى فرمان برد و نه به فرمان شخص گناهكار بايستى در آمد، و فقط مى بايست از خداوند و پيغمبرش و جانشينان او فرمان برد و اينكه خداوند دستور فرموده است فقط از دستورات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اطاعت شود براى اين است كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معصوم است و پاك و به نافرمانى خداوند دستور نمى دهد و اينكه فقط به اطاعت جانشينان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر فرموده است براى اين است كه آنان نيز معصومند و پاك، و امر به گناه نمى كنند. (1102)

## 931- مردم دو گونه اند

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: فرزندان من مبادا با مردم ستيزه كنيد كه بيش از دو قسم نيستند، يا خردمندى است، كه با شما مكر و حيله بكار مى برد و يا نادان كه هر چه زودتر آسيب بر شما مى رساند...، گفت: و شنود مانند نر و ماده اند كه چون با هم جفت شوند ناچار نتيجه اى خواهند داشت، سپس دو بيت شعر انشاء فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سليم العرض من حذر الجوابا |  | و من دارى الرجال فقد اصابا |
| و من هاب الرجال تهيبوه |  | و من حقر الرجال فلن يهابا |

هر كس از جواب گفتار خويش بهراسد، آبروى خود را حفظ كرده و هر كس با مردان مدارا كند به راه صواب رفته است و آنكه براى مردان احترام نگه دارد، آنان نيز احترامش را نگه مى دارند و آنكه آنان را كوچك شمرد بزرگى خويش را از دلهاى آنان برده است. (1103)

## 932- صبر در مرگ عزيزان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام به عنوان تسليت دادن به اشعث در مرگ برادرش عبدالرحمان به او فرمود: اى اشعث: اگر بى تابى كنى در مرگ برادرت حق عبدالرحمن است كه اينگونه ادا مى نمايى و اگر صبر كنى حق خدا است كه ادا كردى، و اگر صبر كنى قضا الهى بر تو روا شده است و تو هم آن را با صبر خود ستوده اى و اگر بى تابى كنى قضا حق و بر تو روا شده ولى تو آن را نكوهيده اى. اشعث گفت: انا لله و انا ليه راجعون اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: آيا مى دانى معنى و تاءويل آن را كه گفتى چيست؟ اشعث گفت: تو پايان هر دانشى و نهايت آن. آنگاه حضرت فرمود: اما گفته است در انا لله به معنى اعتراف به ملك خداست و اما گفته ات در انااليه راجعون اعتراف به هلاكت و زوال خود است. (1104)

## 933- چگونه صبح كردى؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى جابر به على عليه‌السلام گفت: يا على عليه‌السلام چگونه صبح كردى؟ حضرت در پاسخ او فرمود: صبح كرديم در حالى كه در نعمت هاى بى حد و شمار خداوند قرار داديم و با گناهان فراوان خود همراه، نتوانيم از شكر خوبيهايى، كه به ما داده است، بجا آوريم يا زشتى هايى كه از ما پرده پوشى كرد! (1105)

## 934- اندرزى بنما

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شخصى خدمت على عليه‌السلام رسيد و عرض كرد: يا على عليه‌السلام مرا پندى ده. حضرتش فرمود: بتو سفارش مى كنم كه كار خير و خوب خود را هرگز زياد مپندار و گناهان خود را هر چند كه كم باشند كم حساب نكن. شخص ديگرى به آن حضرت او عرض كرد: مرا اندرزى فرما. حضرت فرمود: خويشتن خود را تلقين به فقر و تنگدستى و طول عمر مكن. (1106)

## 935- از بسيارى از آنها مى گذرد!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: روزى از على عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: من به شما حديثى مى گويم كه سزاوار است هر مسلمانى آن را حفظ كند سپس رو به ما كرد و فرمود:

خداوند بنده مؤمنى را در اين دنيا كيفر نكند الا اينكه بهتر و آبرومندتر از آن در قيامت به كيفر او بازگردد و خدا هيچ بنده مؤمنى در اين دنيا پرده پوشى او را نكند و از او نگذرد جز اينكه بهتر و آبرومندتر است از اينكه روز قيامت از او در گذرد سپس فرمود: گاهى خداوند بنده مؤمنى را دچار بلائى در بدن يا مال يا فرزند يا خانواده اش مى كند. سپس اين آيه را خواند (شورى /30) هر مصيبت كه به شما رسد به سبب آنچه است كه بدست خود كرديد و از بسيارى هم مى گذرد و تا سه بار حضرتش دست خود را بهم زد و مى فرمود: و از بسيارى هم مى گذرد. (1107)

## 936- معاد و خداشناسى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شعرى است منسوب به امام على عليه‌السلام كه آن حضرت قانون عقلى وجوب دفع خطر احتمالى را كه به اعتقاد بعضى زندگى پس از مرگ را باطل و هيچ مپندارند را به صورت زيبايى به نظم كشيده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زعم المنجم و الطبيب كلاهما |  | ان لا معاد فقلت ذاك اليكما |
| ان صح قولكما فلست بخاسر |  | ان صح قولى فالو بال عليكما (1108) |

منجم و طبيب هر دو چنين پنداشتند كه معادى نيست. گفتم: شما در انتخاب عقيده آزاديد ولى اگر عقيده شما (عدم وجود معاد) درست باشد من ضرر نكردم، اما اگر عقيده من (معاد روز قيامت و محاسبه ميزان الهى) درست باشد شما زيانكاريد.

## 937- اسلام چيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام فرمود: من كه على عليه‌السلام هستم اسلام را به شكلى تعريف مى كنم كه قبل از من كسى اين چنين بيان نكرده است و نه شخصى حتى بعد از من، مگر به همان طرزى كه من بيان نموده ام.

لانسبن الاسلام نسبة لاينسبه احد قبلى و لا ينبه احد بعدى الا بمثل ذلك، ان الاسلام هو التسليم، اسلام تسليم بودن است، والتسليم هو اليقين، و تسليم عبارت است از يقين، واليقين هو التصديق، و يقين يعنى همان تصديق والتصديق هو الاقرار، و تصديق آن اقرار است والاقرار هو العمل و اقرار همان عمل و بجا آوردن است، و العمل هو الاداء، و عمل همان انجام دادن است، ان المؤمن من لم ياخذ دينه عن رايه ولكن اتاه من ربه فاخذ و مؤمن دين خود را از راءى و عقيده خود نمى گيرد بلكه دين خود را از پروردگار متعال فرا مى گيرد. (1109)

## 938- ميثم تمار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ميثم تمار غلام زنى بود از قبيله بنى اسد، اميرالمؤمنين على عليه‌السلام او را از آن زن خريد و آزادش كرد و به وى فرمود: نامت چيست؟ عرض كرد: سالم. حضرت فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من خبر داده كه نامى كه پدرت در عجم ترا به آن ناميده اند ميثم است. ميثم عرض كرد: خدا و پيغمبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درست گفته اند، حضرت فرمود: رجوع كن به همان نامت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ترا به آن ناميده و سالم را رها كن. پس به همان اسم ميثم رجوع كرد و كنيه اش را ابى سالم گذاشت تا اينكه نقل شده؛ در آن سالى كه كشته شد حج بجا آورد بر ام سلمه وارد شد و ام سلمه به او فرمود: به خدا قسم بسيار از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه در دل شب درباره تو به على عليه‌السلام سفارش مى كرد. (1110)

## 939- خبر از قيام مختار

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصحاب امام سجاد عليه‌السلام به آن حضرت عرض كردند: يا بن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امام على عليه‌السلام ماجراى قيام مختار را خبر داده ولى نفرموده است چه وقت كشته مى شود و چه كسى او را مى كشد؟ حضرت فرمود: اميرالمؤمنين عليه‌السلام راست گفته، آيا به شما خبر ندهم كه چه وقت اين امر واقع مى شود؟ گفتند: چرا. فرمود: از اين تاريخ تا سه سال ديگر در فلان روز واقع مى شود و به زودى در فلان روز سر ابن زياد و شمر را مى آورند و ما آنها را در جلو خود مى گذاريم و غذا مى خوريم و به آنها نگاه مى كنيم، چون مختار قيام كرد حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بود به آنها فرمود: برادران دل خوش كنيد و بخوريد كه شما غذا مى خوريد و در حالى كه ستمكاران بنى اميه را درو مى كنند. گفتند: كجا؟ فرمود: فلان جا. مختار آنها را مى كشد و به زودى فلان روز دو سر را براى ما مى آورند.

در آن روز معهود آن حضرت از نماز فارغ شده بود و مى خاست بر سر سفره بنشيند كه سرا را آوردند، چون چشمش به آنها افتاد سجده كرد و گفت: شكر خدايى را كه مرا زنده داشت تا اين سرها را به من نماياند. (1111)

## 940- تقسيم پول نان به عدالت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى دو نفر بر سر پول نان هاى خود اختلاف داشتند لذا جهت حل اختلاف خدمت حضرت على عليه‌السلام رسيدند و عرض كردند: يا على عليه‌السلام يكى از ما پنج نان و ديگرى سه نان داشت، يك نفر ميهمان بر ما وارد شد و هم غذاى ما شد او وقتى كه خواست برود هشت درهم به ازاء آنچه خورده بود به ما داد، من كه پنج قرص نان دارم پنج درهم آن را مى خواهم و آنكه سه قرص نان دارد را سه دهم حاضرم بدهم ليكن او مى گويد: بايد چهار به چهار پول را نصف كنى. حضرت ابتدا به صاحب سه نان فرمود: سر اين مسائل دعوا نكن. بيا سه درهم را بردار و برو؛ اهميتى ندارد، براى اينها سزاوار نيست دعوا كنيد اما آن شخص گفت: يا على عليه‌السلام قبول ندارم، حق من چهار درهم است چرا كه اين هشت درهم را آن شخص باى ما دو تا داده است. حضرت فرمود: اگر حق را مى خواهى يك درهم بيشتر حق تو نيست، او داد و فرياد كرد كه چرا حق من اينقدر كم است من سه نان داشتم، يك درهم و او كه پنج نان داشته هفت درهم. حضرت فرمود: تو سه نان داشتى، خودت هم از آن خورده اى آن هم كه پنج تا نان داشته از آن پنج تاى خود خورده است مهمانى كه بر شما وارد شده آنهم خورده است. مى شود جمعا سه نفر در قبال هشت قرص نا. پس هشت قرص نان سه قسمت مى گردد هر كدامتان هشت قسمت از 24 قسمت خورده ايد يا اگر خواستيد به تعبير ديگر، هر كدام از شما سه نفر، دو قرص نان و دو ثلث نانها را خورده ايد. پس بنابراى آن كسى كه سه نان دارد خودش دو قرص نان و دو ثلث از نانهاى خود را خورده است. پس يك ثلث آن باقى مانده است كه آن ميهمان خورده است. اما آنكه پنج قرص نان داشت دو قرص نان و دو ثلث آنها را خود خورده و دو قرص بعلاوه يك ثلث هم ديگر آن براى مهمان گذاشته است. بنابراين اگر بخواهيد تقسيم كنيد آن كسى كه سه قرص نان داشته تنها يك ثلث از نان خود را به ميهمان داد و كسى كه پنج قرص نان دارد دو نان و دو ثلث نان خود را داده پس هفت درهم مال اوست و يك درهم هم مال توست. (1112)

## 941- صدرنشينى مجلس

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: بارها اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمود: بالى مجلس ننشيند مگر كسى كه داراى اين خصائل باشد:

يجيب اذا سئل و ينطق اذا عجز القوام عن الكلام و يشير بالراى الذى فيه صلاح اهله فمن لم يكن فيه شيئى منهن فجلس فهو احمق

آنگاه كه سئوال شود پاسخگو باشد؛ آنگاه كه ديگران از سخن گفتن عاجز شوند سخنگو باشد؛ آنگاه كه به انديشه هاى خير خواهانه نياز گردد راه پويان را ره گو باشد.

پس هر گاه اين سه خصلت در او نباشد و در صدر مجلس بنشيند احمق است و در كلامى ديگر مى فرمايد: انسان عاقل بايد داراى سه نشانه باشد:

و لابد للعاقل من ثلاث؛ ان ينظر فى شانه و يحفظ لسانه و يعرف زمانه و اينكه شاءن و موقعيت خود را درك كند و زبانش را از لغزشهاى گفتارى حفظ نمايد و زمانش را بشناسد. (1113)

## 942- منع از چاپلوسى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در يكى از روزها شخصى به خدمت على عليه‌السلام رسيد و زبان به ستايش و ستودن و مدح و ثناى آن حضرت گشود اين مرد با اينكه خود نسبت به على عليه‌السلام بى اعتقاد بود در ستايش بيش از حد افراط كرد. لذا على عليه‌السلام در برابر آن همه افزون گوييها كه رنگ چاپلوسى داشت به او فرمود: انا دون ما تقول ما فى نفسك

من از آنچه كه تو به زبان مى گويى پايين ترم ولى از آنچه كه در انديشه ات دارى بالاترم. (1114)

## 943- گفتگو با دنياى فانى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام المتقين على عليه‌السلام درباره دنيا بيانى مختصر، اما با دنيايى از مفاهيم دارند كه در اينجا به آن اشاره مى نماييم.

اى دنيا از من دور شو كه مهار تو را به گردنت انداختم و خود را از چنگت بيرون كشيدم و از دام هايت گريختم... به خدا سوگند اگر تو انسانى بودى كه ديده مى شدى، همانا حدود خدا را بر تو جارى مى ساختم و تو را به سزاى بندگانى كه آنان را با آرزوهاى واهى فريفتى و در پرتگاهها افكندى مى رساندم. (1115)

من دنيا را بدور افكندم و چهره اش را به خاك ماليدم. (1116) (پس) على را با نعمتى كه از دست رفتنى است و از لذتى كه فانى شدنى است چه كار؟ (1117)

## 944- مرد مردان عالم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

رحمت و بخشش حضرت على عليه‌السلام در زمان خود آن حضرت، زبان زد عام و خاص بوده است در يكى از كارزارها جنگجويى از مشركين ملقب به قوچ لشكر با حضرت درگير شد و به جنگ امام آمد امام او را بزير انداخت و تيغ از نيام بركشيد تا سر او را از تن جدا كند اما آن مرد با التماس، عرض كرد: اى على عليه‌السلام آيا آيا مرا، كه كودكانى خردسال دارم مى كشى؟ حضرت برخاست و فرمود: تو را به خاطر كودكانت بخشيدم، يا در پيكارى ديگر بر سواركارى تيغ از نيام كشيد اما پيش از آنكه بر فرق او ضربه را وارد سازد حريف حضرت بانگ سرداد كه اى على عليه‌السلام شمشيرت را به من ببخش، امام شمشيرش را به وى داد و خود بدون سلاح در برابر دشمن ايستاد و چه بسيار است مانند اين داستان مثل ماجراى عمروبن عاص و بسربن ارطاة كه براى حفظ جان خود پرده از عورت خود بركشيدند و مهلكه جنگ با آن حضرت گريختند. (1118)

## 945- صبر چيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به مسجد در آمد، ناگاه مردى را غمناك و ناراحت و سر به گريبان ديد از او سئوال كرد در چه حالى؟ چه خبر است؟ تو را چه مى شود؟ آن شخص عرض كرد: يا على عليه‌السلام پدر و مادر و برادرم مرده اند. مى ترسم از اين غصه زهره ترك شوم!

حضرت فرمود: بر تو باد تقوا و صبر تا فرداى قيامت با اين دو سرمايه به محضر حق شرفياب شوى صبر رد امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا گردد تن فاسد شود و چون در كارها صبر نباشد همه كارها فاسد گردد. (1119)

لذا حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: نشانه صابر در سه چيز است:

1- كسل و سست و بى حال نمى شود.

2- دلتنگ و بى قرار نمى گردد.

3- از خداى خود شكايت نمى كند.

زيرا اگر كسل شود حق را ضايع مى كند و اگر دلتنگ گردد به شكر بر نيم خيزد و اگر از خداوند شكايت كند به راه عصيان رفته است. (1120)

## 946- شبى با على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس گفت: شبى از شب ها على عليه‌السلام به من فرمود: وقتى نماز عشاءى خود را خواندى پيش من بيا تا به تو فايده اى دهم. ابن عباس مى گويد: خدمت على عليه‌السلام رسيدم، شبى مهتابى و بسيار روشن بود. على عليه‌السلام از من سئوال كرد ابن عباس: تو تفسير الف الحمد را مى دانى؟ عرض كردم: يا على عليه‌السلام اين تو هستى كه مى دانى، ابن عباس مى گويد: على عليه‌السلام شروع كرد به تفسير الف؛ و يك ساعت از آن را به تفسير الف پرداخت، آنگاه مجدد از من سئوال فرمود: فما تفسير اللام من الحمد آيا تفسير لام الحمد را مى دانى؟ جواب همان دادم و على عليه‌السلام يك ساعت ديگر در تفسير حرف لام سخن گفت پس حا الحمد نيز به همين منوال و در ميم نيز همانطور و در دال نيز به همان شكل، چون از تفسير اين حروف فارغ گشت فجر صبح صادق از مشرق سر بر آورد در اين جا بود كه على عليه‌السلام فرمود:

لو شئت لا و قرت بصيرا من تفسير سورة الفاتحه؛ اگر مى خواستم هفتاد شتر از تفسير سوره حمد بار مى كردم. (1121)

## 947- تفسر الله اكبر اذان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام از پدران بزرگوارش از امام حسين عليه‌السلام نقل كرد كه امام حسين عليه‌السلام فرمود: روزى در محضر پدر بزرگوارم ميان مسجد نشسته بوديم كه مؤذنى بالاى بلندى رفت و شروع به گفتن اذان كرد. همين كه دو بار گفت: الله اكبر پدرم اميرالمؤمنين على عليه‌السلام چنان زار زار گريست، كه بر اثر آن ما هم به گريه افتاديم و چون اذان را به پايان رسانيد پدرم فرمود: آيا مى دانيد مؤذن چه مى گويد: عرض كرديم: خدا و پيغمبرش عليه‌السلام و جانشين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او داناترند. فرمود: اگر معناى آنچه را او مى گويد بفهميد قطعا لبان خود را كمتر به خنده خواهيد گشود و بيشتر گريان خواهيد بود.... (1122)

## 948- ميزان عمل صحيح است

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى نزد اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آمد و به آن حضرت عرض كرد كه بلال حبشى را ديدم با شخصى گفتگو مى كند ليكن بلال، الفاظ و گفتارش ملحون و لهجه دار است ولى آن شخص عباراتش صحيح و معرب و كامل مى باشد و به بلال مى خنديد.

امام عليه‌السلام فرمود: اى بنده خدا، اعراب و درستى كلام براى درستى و تهذيب اعمال است، آن شخص اگر افعالش نادرست باشد، مسلم اعراب كلامش او را سودى ندهد ولى بلال را كه افعالش بدرستى آراسته است، لحن عبارات و الفاظش به او زيانى نرساند. (1123)

## 949- اى مضطرب دار فنا باش آرام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حارث اعور مى گويد: به همراه حضرت على عليه‌السلام حركت مى كردم تا در حيره در كنار فرات به دير نصارى برخورديم و از آن دير صداى ناقوس بلند بود. حضرت فرمود: اى حارث آيا مى دانى كه ناقوس چه مى گويد؟ عرض كردم خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ابن عم رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داناترند. فرمود: ناقوس مثل دنيا و خرابى آن را مى سرايد. سپس از زبان ناقوس حضرت اين اشعار را خواند: (1124)

لا اله الا الله

حقا حقا صدقا صدقا

ان الدنيا قد غرتنا

واشتغلتنا و استهوتنا

يابن الدنيا مهلا مهلا

يابن الدنيا دقا دقا

يابن الدنيا جمعا جمعا

تفنى الدنيا قرنا قرنا...

يعنى: معبودى به حق و شايستگى پرستش، جز خدا نيست اين را به حق و راستى مى گويم.

براستى كه دنيا ما را فريفت و ما را به خود سرگرم نمود و ما را سرگشته و مدهوش گرداند.

اى فرزند، دنيا آرام باش آرام، اى فرزند دنيا (در كار خود) دقيق شو دقيق.

اى فرزند دنيا (كردار نيك) گردآوردنى كن، گردآوردنى دنيا سپرى مى شود پيوسته پيوسته...

حارث گويد: عرض كردم: اى اميرمؤمنان عليه‌السلام آيا نصارى تفسير صداى ناقوس را اينگونه كه فرموديد مى دانند؟ حضرت فرمود: اگر مى دانستند مسيح عليه‌السلام را به عنوان اله بر نمى گزيدند. حارث گويد: فرداى آن روز من به دير نصارى رفتم و به راهب گفتم: به حق حضرت مسيح عليه‌السلام همانگونه كه ناقوس را مى نواختى به صدا در آور و او چنين كرد و من تفسير آن را آنگونه كه آموخته بودم گفتم: تا به پايان اشعار رسيدم او مرا سوگند داد كه به پيامبرتان سوگندت مى دهم كه چه كسى اين تفسير را برايت گفته، گفتم همان مردى كه ديروز همراه من بود. گفت: آيا بين او و پيامبرتان خويشاوندى است؟ گفتم: آرى او پسر عموى اوست. گفت: سوگند مى خورم كه اين را از پيامبرتان شنيده و آنگاه اسلام آورد و سپس گفت: من در تورات خوانده ام كه پيامبر آخر زمان صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صداى ناقوس را تفسير مى كند. (1125)

## 950- نماز، قرب، لقاى حق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام وقتى كه وقت نماز مى شد به خود مى پيچيد و متزلزل مى شد، از آن حضرت سئوال شد يا على عليه‌السلام چه مى شود چرا شما در وقت نماز اينگونه ايد؟ مى فرمود: آمد وقت امانتى كه حق تعالى عرضه داشت بر آسمانها و زمين و آنها ابا كردند از حمله آن و بر حذر شدند از آن. (1126) و حضرت سجاد عليه‌السلام نيز وقتى مهياى وضو مى شد رنگ مباركش زرد مى شد سبب آنرا سئوال كردند فرمود: آيا نمى دانيد در حضور كى ايستادم. (1127)

## 951- زايمان عجيب و قضاوتى عجيب تر!!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

زنى از شوهر قانونى خود فرزندى به دنيا آورد كه او دو سر و دو بدن روى يك كمر داشت. خانواده نوزاد دچار اشكال شدند و نمى دانستند كه آيا اين نوزاد يك نفر است يا دو نفر، به محضر مبارك حضرت على عليه‌السلام شرفياب شدند تا در اين باره سئوال كنند حضرت بعد از ديدن كودك فرمود: بچه را در موقع خواب آزمايش كنيد باين ترتيب كه وقتى هر دو در خوابند يكى از آن دو سر يا دو بدن را حركت دهيد و بيدار كنيد اگر هر دو با هم در يك لحظه بيدار شدند اين دو يك انسانند ولى اگر يكى بيدار شد و ديگرى در خواب بود آنها دو انسانند و ارث دو نفر را مى برند. (1128)

## 952- ترك ريا كارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام مردى را ديد كه سر در پيش افكنده، به نحوى كه نشان مى دهد كه من پارسا و عابد و پرهيزكارم! حضرت به او فرمود: اى جوان، اين پيچى كه در گردن انداختى در دل خود اندازى، كه خداى متعال در دل آدمى مى نگرد، پس بدان كه در روز قيامت رياكاران را خطاب مى كنند: نه شما آنيد كه متاع دنيا به شما ارزان تر فروختند؟ و نه آنيد كه مردمان بر در سراى شما ايستادند؟ و نه آنيد كه ابتدا به شما سلام كردند؟ پس اينها به مثابه جزاى اعمال شما بود كه به شما رسانيديم ولى امروز ديگر به شما چيزى نخواهد رسيد. (1129)

## 953- نحوه برخورد با جاهل

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابراهيم پسر مهدى عباسى (لعنة الله عليه) خوابى ديد كه براى ماءمون چنين نقل كرد:

در عالم رويا ديدم كه در راهى با على عليه‌السلام مى رفتيم وقتى به پلى رسيديم خواستم بر او سبقت گيرم روى به او كردم و گفتم تو خواستى به شرافت همسرت خلافت را تصاحب كنى. (1130)

اما او به من جوابى نداد. ماءمون پرسيد پس چه گفت؟

ابراهيم گفت: او فقط به من سلام كرد.

ماءمون گفت: چون على عليه‌السلام تو را جاهل دانسته جوابت نيز همين بوده است. (1131)

لذا امام على عليه‌السلام در شعرى كه به ايشان منسوب است مى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من لم يكن عنصره طيبا |  | لم يخرج الطيب من فيه |
| كل امر يشبهه فعله |  | و ينضح الكوز بما فيه |

آنكس را كه طينت و سرشت پاك نيست سخن پاك از دهانش نخواهى شنيد همانا كار هر كس مثالى از اوست و از كوزه همان برون تراود كه در اوست

## 954- نحوه مهماندارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام دعوت كرد كه به خانه او تشريف فرما شود. امام فرمود: قد اجيتك على ان تضمن لى ثلاث... ان لا تدخل على شيئا من خارج و لا تدخر عنى شيئا فى البيت و لا تجحف بالعيال.

يعنى: دعوت ترا مى پذيرم در صورتى كه سه موضوع زيرا را تعهد و رعايت كنى: يكى آنكه چيزى از خارج خانه براى پذيرايى من فراهم نياورى. ديگر آنكه به ما حضر اكتفا كنى و و خود را به تكليف نيفكنى و سوم آنكه از اين رهگذر به عيال خود سختى و ستم روا ندارى عرضه داشت يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام رعايت هر سه موضوع را تعهد مى كنم و حضرت آنگاه دعوتش را قبول فرمود.

## 955- عوامل تنگدستى و فقر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روايت شده است كه شخصى به حضور اميرالمؤمنين عليه‌السلام از تنگى معيش خود حكايت كرد. امام فرمود: لعك تكتب بقلم معهود فقال: لا. فقال لعلك تمشط بمشط مكسور فقال: لا...

فقر و تنگذستى تو شايد به اين سبب است كه با قلم گره دار مى نويسى. عرضه داشت: خبر يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام .

فرمود: شايد با شانه شكسته موى خويش را مى آرايى؟ گفت: نه.

فرمود: شايد از كسى كه عمرش از تو بيشتر است جلوتر مى روى (رعايت ادب بزرگتر نمى كنى و جلوتر از آنها راه مى روى) گفت: نه.

فرمود: شايد بعد از طلوع فجر مى خوابى؟ گفت: نه.

فرمود: شايد كه در مورد پدر و مادر خود از دعاى خير دريغ مى ورزى؟ عرضه داشت آرى يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام .

پس آنگاه امام دستور فرمود، كه براى رفع بلاى تنگدستى، پدر و مادر خود را از دعا فراموش نكند و آنگاه فرمود: از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: ترك دعاى خير براى پدر و مادر روزى آدمى را مى برد و او را به تنگدستى مبتلا مى سازد (1132)

## 956- استغفار و طلب آمرزش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در محضر اميرالمؤمنين على عليه‌السلام كسى جمله استغفرالله را بر زبان آورد آن حضرت فرمود:

تكلتك امك اتدرى ما الاستغفار؟ ان الاستغفار درجة العليين هو اسم وقع على ستة على معان؛ اولها: الندم على ما مضى...

مادر به سوگت نشيند آيا مى دانى كه معنى استغفار چيست؟ استغفار مرتبه بلند پايگان است اين كلمه شش معنى دارد:

اول: آنكه آدمى از كار و كرده خود پشيمان شده باشد، دوم: آنكه مصمم شود كه ديگر به كردار بد گذشته خود باز نگردد، سوم: آنكه حقوقى كه از مردم بر ذمه دارد ادا كند و پاك و صافى به ملاقات حق تعالى رود و عهده اش، از بار حقوق ديگران فارغ و آسوده باشد چهارم: آنكه واجباتى كه عمل نكرده و تباه و ضايع ساخته است به نحو شايسته به انجام رساند، پنجم: آنكه فربهى تن خود را كه به نامشروع حاصل گرديده به آتش اندوه آب كند تا آنگاه كه پوستى و استخوانى بيش، از او به جاى نماند و تا آن كه گوشت تازه از راه حلال و مشروع بر آن برويد، ششم: آنكه به جبران حلاوت و لذتى كه از ارتكاب معاصى احساس كرده تلخى و مرارت طاعت را در ذائقه جان خود بچكاند، در چنين وضعى آدمى شايسته آمرزش مى گردد و به جاست كه كلمه استغفار به زبان آورد. (1133)

## 957- خبر غيبى امام على عليه‌السلام از مسجد جمكران قم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرمؤمنان على عليه‌السلام در عصر خود قبل از آن كه سخنى از قم در حجاز و كوفه به ميان آيد حدود 330 سال قبل از آغاز تاءسيس مسجد جمكران از آن خبر داده است آنگونه كه نقل شده حضرت روزى به حذيفة بن يمان، يكى از اصحاب نيك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اى پسر يمانى! در اول ظهور؛ قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شهرى كه آن را قم گويند؛ خروج مى كند (1134) و مردم را به سوى حق دعوت مى نمايد همه مردم از شرق و غرب به آن روى مى آورند و اسلام تازه مى شود...

اى پسر يمانى، اين سرزمين، مقدس است و از همه آلودگيها پاك مى باشد... آنگاه حضرت در ادامه حديث مى فرمايد:

روايت وى (1135) را بر فراز كوه سفيد، نزديك مسجد... كه آن را جمكران نامند نصب كنند او از زير مناره آن مسجد برون آيد...

اين پيش گويى غيبى نيز در جاى خود بسيار عجيب است چرا كه حضرت تاءكيد دارند كه قم يكى از پايگاههاى مركزى حضرت مهدى عليه‌السلام هنگام قيام جهانى آن حضرت خواهد بود. (1136)

## 958- شقوق علوم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت امير على عليه‌السلام فرمود: العلوم اربعه، علم ينفع و علم يشفع و علم يرفع و علم يضع. يعنى علوم بر چهار بخش است:

1- علمى است كه براى داننده او نفع و سود دارد.

2- دانشى كه داناى به او سبب شفاعت و محل توجه الهى گردد.

3- علمى كه آموزش آن سبب شود كه به مقام شامخ و منزلت رفيع و رتبه بلند برسد و آن عبارتست از دانا شدن بدين مقدس اسلام و اعتقادات و احكام آن.

4- علم يضع و آن شناسايى به علم نجوم است. (1137)

## 959- گزينش كلامى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام فرمود: تورات و انجيل و زبور و قرآن را تلاوت كردم و از هر يك كلمه اى برگزيدم:

1- از تورات ( من صمت نجا) يعنى: هر كس سكوت اختيار كند نجات يابد.

2- از انجيل (من قنع شبع) يعنى: هر كه قناعت كند سير شود.

3- از زبور (من ترك الشهوات فقد سلم عن الافات) هر كس تمايلات را رها كند از آفتها سالم ماند.

4- از قرآن كريم (و من يتوكل على الله فهو حسبه) هر كه به خداوند توكل نمايد خداى براى او كافى است. (1138)

## 960- مناعت طبع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اشعار زير منسوب به امام العارفين حضرت على عليه‌السلام مى باشد كه موضوع آن در مورد مناعت طبع است. مى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لنقل الصخر من قلل الجبال |  | احب الى من منن الرجال |
| يقول الناس لى فى الكسب عار |  | فقلت العار فى ذل السوال |

يعنى: همانا حمل سنگهاى سخت و سنگين از بالاى قله هاى كوه، براى من محبوبتر و آسانتر از آن است كه زير بار منت كسى بروم.

مردم به من مى گويند كسب و كارمايه سر شكستگى است ولى من مى گويم ننگ و عار، دلت در درخواست (بر اثر كار نكردن) مى باشد. (1139)

از نورى روى اوست كه عالم منورست

حسنى چنين لطيف چه حاجت به زيور است (1140)

## 961- كيفيت قلب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمايد: ما من احد الا و قلبه عينان، يدرك بهما الغيب فاذا اراد الله بعبد خيرا فتح له عينى قلبه؛ دل هر انسان را دو ديده است كه با آن از امور غيب و پنهان آگاه مى شود. حال، اگر خدا براى بنده خود خير خواهد دو چشم دل او را مى گشايد و نيز فرمود:

زين القلب بالتقى تنل الفوز البقاء

ثم بالصبر و الحجى ثم بالخوف و الرجاء

يعنى: قلب خويش را به زينت تقوى بياراى، تا رستگارى و پايدارى يابى و از آن پس به زيور صبر و فرزانگى و سپس به خوف و رجا مزين ساز.

و همچنين امام فرمود: القلوب اربعة؛ صدر و قلب و فواد و لب فالصدر للاسلام، و القلب اللايمان و الفواد المعرفة و اللب للذكر

قلوب آدميان بر چهار گونه اند: صدر، قلب، فواد و لب، صدر جايگاه اسلام است و قلب محل ايمان و فواد مركز معرفت و لب جاى ذكر و حق متعال.

لذا امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد قلب آدمى دچار رنگ و كدورت مى شود و چون آنرا با ذكر لا اله الا الله متذكر سازى از كدورت خارج مى شود و صفا و جلوه خود را باز مى يابد. (1141)

## 962- راه شناخت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اشعارى از امام على عليه‌السلام كه ضمن يك روايت نقل شده است درباره راه شناخت مشكلات نظرى است كه چند بيت آن عبارت است از:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا المشكلات تصدين لى |  | كشفت حقائقها بالنظر |
| و لست بامعة فى الرجال |  | اسائل هذا و ذاما الخبر |
| و لكننى مدرب الاصغرين |  | ابين مع ما مضى ما غبر (1142) |

هنگامى كه مشكلات نظرى براى من پيش مى آيد، نظريه صحيح و مطابق با واقع را با انديشه و تأمل كشف مى كنم.

من از مردانى نيستم كه صاحب نظر نيستند تا براى تقليد از ديگران از اين و ان بپرسيم چه خبر.

بلكه من از نظر انديشه و بيان، فرد با تجربه اى هستم كه با مقياس آنچه گذشته است آينده را پيش بينى مى كنم.

برتبت ساقى كوثر بمردى فاع خيبر

به نسبت صهر پيغمبر ولى والى والا

از آتش عقل در گوهر شمار و جفت پيغمبر

كه بى مثل است و بى انباز آن يكتاى بى همتا (1143)

## 963- دعاى مستحب شده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اواخر شب بود على عليه‌السلام همراه فرزندش امام حسن عليه‌السلام كنار كعبه براى مناجات و عبادت آمدند. ناگاه على عليه‌السلام صداى جانگدازى شنيد دريافت كه شخص دردمندى با سوز و گداز در كنار كعبه دعا مى كند و با گريه و زارى خواسته اش را از خدا مى طلبد. على عليه‌السلام به حسن عليه‌السلام فرمود: نزد اين مناجات كننده برو و ببين كيست او را نزد من بياور. امام حسن عليه‌السلام نزد او رفت ديد جوانى بسيار غمگين با آهى پرسوز و جانكاه مشغول مناجات است فرمود: اى جوان اميرمؤمنان پسر عموى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را مى خواهد ببيند. دعوتش را اجابت كن. جوان لنگان لنگان با اشتياق وافر به حضور على عليه‌السلام آمد. على عليه‌السلام فرمود: چه حاجت دارى؟ جوان گفت: حقيقت اين است كه من به پدرم آزار مى رساندم او مرا نفرين كرده نصف بدنم فلج شده است. امام على عليه‌السلام فرمود: چه آزارى به پدرت رسانده اى؟ جوان عرض كرد، من جوانى عياش و گنهكار بودم پدرم مرا از گناه نهى مى كرد من به حرف او گوش نمى دادم بلكه بيشتر گناه مى كردم تا اينكه روزى مرا در حال گناه ديد باز مرا نهى كرد سرانجام من ناراحت شدم چوبى برداشتم طورى به او زدم كه به زمين افتاد و با دلى شكسته برخاست و گفت: اكنون كنار كعبه مى روم و براى تو نفرين مى كنم كنار كعبه رفت و نفرين كرد نفرين او باعث شد نصف بدنم فلج گردد. در اين هنگام آن قسمت از بدنش را به امام نشان داد. بسيار پشيمان شدم نزد پدرم آمدم و با خواهش و زارى از او معذرت خواهى كردم و گفتم مرا ببخش و برايم دعا كن. پدرم مرا بخشيد و حتى حاضر شد كه با هم به كنار كعبه بياييم و در همان نقطه اى كه نفرين كرده بود دعا كند تا سلامتى خود را باز يابم با هم به طرف مكه رهسپار شديم پدرم سوار بر شتر بود در بيابان ناگاه مرغى از پشت سر سنگى پراند شتر، رم كرد و پدرم از بالى شتر به زمين افتاد و تا به بالينش رفتم ديدم از دنيا رفته است همانجا او را دفن كردم و اكنون خودم با حالى جگر سوز به اينجا براى دعا آمده ام. امام على عليه‌السلام فرمود: از اين كه پدرت با تو به طرف كعبه براى دعا در حق تو مى آمد معلوم مى شود كه پدرت از تو راضى است اكنون من در حق تو دعا مى كنم. امام بزرگوار در حق او دعا كرد سپس دستهاى مباركش را به بدن آن جوان ماليد هماندم جوان سلامتى خود را باز يافت.

سپس امام على عليه‌السلام نزد پسرانش آمد و به آنها فرمود: (عليكم ببر الوالدين: بر شما باد نيكى به پدر و مادر. ) (1144)

## 964- اخلاق مردم دارى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

هنگامى كه اميرمؤمنان على عليه‌السلام در بستر شهادت قرار گرفت، فرزندان خود را به دور خود جمع نمود و براى آنها وصيت كرد در پايان وصيت فرمودند: يا بنى عاشر و الناس عشرة ان غبتم حنو اليكم، و ان فقدتم بكوا عليكم (1145)

يعنى: اى فرزندانم! به گونه اى با مردم زندگى كنيد كه اگر از نظر آنها غايب شديد مشتاق ديدار شما شوند، و اگر از دنيا رفتيد از فقدان شما، گريه كنند. (1146)

## 965- زمين شناسى امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در خصوص حركت زمين و انواع حركت آن حضرت امير عليه‌السلام مى فرمايد:

و عدل حركاتها بالراسيات من جلاميدها؛ تعديل و كنترل و موزون نمودن ميان حركات گوناگون زمين، بوسيله كوههاى محكم است.

و از اين گفتار حضرت چنين استفاده مى شود كه زمين داراى حركات متعددى مى باشد لذا در تأئید فرمايش حضرت علم امروز تابه حال هشت نوع حركت براى زمين اثبات كرده است و دانشمندى بنام فلكس ورنه؛ يازده حركت براى زمين كشف كرده و فرمايش حضرت را از كلمات اعجازآميز دانسته و در صدد حركات ديگرى براى زمين بر آمده است. (1147)

## 966- كاشت درخت خرما

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام باقر عليه‌السلام فرمود: روزى مردى، اميرمؤمنان على عليه‌السلام را سوار بر شترى كه بارى از هسته خرما بر آن بود، ديد كه عبور مى كرد، پرسيد: اى ابوالحسن عليه‌السلام اين بار چيست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ماة الف عذق ان شاء الله؛ اگر خدا بخواهد صد هزار درخت خرما.

او آنها را در زمينى كاشت همه آنها بصورت درخت در آمد و حتى يك دانه از هسته آنها تباه نشد و به اين ترتيب حضرت يك نخلستان خرماى صد هزار درختى را پديدار نمودند. (1148)

## 967- احداث باغ

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام على عليه‌السلام با دسترنج خود دو باغ احداث كرد كه نام آن دو باغ يكى ابونيزر ديگرى باغ بغيبغه (بغبغه) بود و شخصى بنام ابونيزر سرپرستى آن دو باغ را به عهده داشت ابونيزر مى گويد: در باغ بودم روزى امام على عليه‌السلام وارد باغش شد و به من فرمود: آيا غذا در باغ هست؟ عرض كردم: با كدوئى كه از اين باغ بدست آمده و روغنى كه موجود بوده غذايى آماده ساخته ام. فرمود: آن غذا را بياور بخوريم. غذا را حاضر كردم و پس از ميل غذا و شستن دستها كلنگ را به دست گرفت و به سوى چاه قنات آن باغ روانه شد و به لاى روبى و پاك كردن آن قناعت پرداخت و در حالى كه عرق از پيشانيش مى ريخت از چاه بيرون آمد و بار ديگر به داخل چاه رفت و همچنان به لاى روبى پرداخت و به هنگام كلنگ زدن به زمين صداى همهمه آن حضرت به بيرون چاه مى رسيد، آن قنات را به گونه اى پاكسازى نمود كه به اندازه گردن شتر آب آن زياد شد سپس با شتاب از چاه بيرون آمد و فرمود: خدا را گواه مى گيرم كه اين چشمه و باغ را وقف كردم آنگاه از من قلم و كاغذ طلبيد حاضر نمودم. آن حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، اين را وقف كرده بنده خدا على، تا اليقى الله وجهه حرالنار يوم القيامة؛ تا خداوند به وسيله اين دو چشمه وقف شده چهره على عليه‌السلام را در قيامت از حرارت آتش دوزخ حفظ كند.

پس از على عليه‌السلام امام حسن عليه‌السلام و بعد از امام حسين عليه‌السلام و... طبق وقف نامه عمل كردند و از درآمد محصول آن دو باغ بذل و بخشش مى كردند و به فقراء و درماندگان راه مى دادند در يكى از سالها امام حسين عليه‌السلام مقروض شد معاويه از فرصت استفاده كرد و پيشنهاد كرد آن دو باغ را به دويست هزار دينار خريدار هستم امام حسين عليه‌السلام فرمود: اين دو مزرعه فروشى نيست. پدرم آن را بر عموم فقراء وقف نمود تا چهره اش از آتش دوزخ محفوظ بماند بنابراين من آنها را به هيچ قيمتى نمى فروشم. (1149)

اميرمؤمنان اين دو باغ معروف به چشمه ابى نيزر بغبغه را وقف كرد از در آمد محصولات آنها در تاءمين معاش زندگى فقراء مردم مدينه و درماندگان صرف گردد.

## 968- موقوفات حضرت زهرا عليها‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابوبصير مى گويد: امام باقر عليه‌السلام به من فرمود: آيا نمى خواهى وصيت فاطمه عليها‌السلام را براى تو بازگو كنم؟ عرض كردم: آرى مى خواهم امام باقر عليه‌السلام جامه دانى را بيرون آورد و در ميان آن نامه اى را خارج كرد و آن نامه را كه وصيت نامه حضرت زهرا عليها‌السلام را كه در مورد وقف مزارع هفتگانه بود چنين خواند: بسم الله الرحمن الرحيم اين وصيتى است كه فاطمه دختر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن وصيت نموده است وصيت كرد به حوائط سبعه (باغهاى يا مزارع هفتگان) كه عبارتنداز:

عواف، دلال، برقه، ميثب (بروزن منبر) حسنى، صافيه، مال (مشربه) ام ابراهيم، تا وقف باشد و توليت آن را به على بن ابيطالب عليه‌السلام واگذار كردم و پس از او به بزرگترين فرزندانم باشد خداوند بر اين وصيت گواه است و همچنين مقداد و زبير گواهى مى دهد و اين وصيت را على بن ابيطالب عليه‌السلام نوشت (1150)

## 969- دعاى ختم قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام وقتى قرآن را ختم مى فرمود اين دعا را مى خواند:

اللهم اشرح بالقرآن صدرى خدايا به قرآن، شرح صدر مرا عطا كن.

واستعمل بالقرآن بدنى و به قرآن بدنم را به كار بندگى خود وادار كن.

و ثوره بالقران بصرى و به قرآن، ديده ام را روشنايى بخش.

و اءطلق بالقرآن لسانى و به قرآن، زبانم را رها كن.

## 970- به خانواده ات سفارش كن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام به كميل فرمود: به خانواده است فرمان ده...

يا كميل مراهلك ان ترو حوا فى المكارم و يدلجوا فى حاجة من هو نائم فو الذى وسع سمعه الاصوات...

اى كميل! خانواده خود را فرمان ده كه خويشتن را به محامد اخلاق و مكارم صفات آراسته سازند و در تاريكى شب ها براى رفع نيازمندى خفتگان بكوشند، سوگند به آن خدا، كه شنواييش، اصوات را احاطه كرده است، هر كس در دل ديگران، سرور و شادمانى ايجاد كند، خداوند متعال از آن سرور، لطفى بيافريند كه چون اندوه و غصه به آن كس هجوم آورد، آن لطف همچنان سيلى كه در بستر سراشيب، فضول اشتران را با خود مى برد اثر اندوه را از دل آن كس بزدايد (1151)

## 971- اهل زمانه خود را بشناس...

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به فرزند خود امام حسن عليه‌السلام چنين نصيحت و سفارش فرمود:

يا بنى انه لابد اللعاقل ان ينظر فى شانه فليحفظ لسانه و ليعرف اهل زمانه يا بنى ان من البلاء الفاقه...

پسر عزيزم خرد در آدمى دوست و يار اوست، و حلم و بردبارى همچون وزير و رفيق، و مدارا همانند پدر مهربان، و صبر و شكيبايى به منزله بهترين لشكر وى است. پسرم خردمند، بايد كه در كار خويش به دقت بنگرد و زبان در اختيار خود دارد و در حق اهل زمان و مردم عصر خود عارف باشد. پسرم، تهى دستى خود بلايى است و از آن بدتر بيمارى جسم آدمى و از آن بدتر بيمارى دل او است. ثروت و مكنت خود نعمت است ليكن برتر از آن نعمت سلامت بدن انسان و بالاتر از آن نعمت تقواى قلب وى است. پسرم، اوقات مؤمن سه بخش است: قسمتى كه در آن با خداى خويشتن راز و نياز كند و قسمت ديگر را صرف محاسبه نفس و نظر در كار و رفتار خود كند و در بخش سوم از نعمتى كه خداوند بر او حلال و سزاوار فرموده است بهره برد. نيز هر مؤمن مسلمان ناگزير است كه به سه مورد توجه و عنايت كافى مبذول دارد ترميمى در وضع معيشت و زندگى و گامى براى روز واپسين و بهره اى از آنچه حلال و مباح گرديده است. (1152)

## 972- گفتگوى شيرين امام على عليه‌السلام با امام حسن عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

محمد بن طلحه (علامه شافعى مذهب) از ابونعيم حديث مى كند كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روزى با پسرش امام حسن عليه‌السلام گفتگوى شيرينى به ميل كشيده بود. على عليه‌السلام سئوال مى كرد و حسن عليه‌السلام جواب مى داد:

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اى پسر معنى رشد و صلاح چيست؟ حسن عليه‌السلام عرض كرد: بديها را با نيكى از ميان برداشتن.

پرسيد شرف چيست؟ جواب داد خويشاوندان را در سايه خود نگاه داشتن و از خطايشان گذشتن.

گفت مروت چيست؟ جواب داد عفاف نفس و اعطاى سائل

سوال كرد دقت چيست؟ فرمود در اندك و بسيار و كوچك و بزرگ با احتياط نگريستن.

پرسيد: فرومايگى چيست؟ گفت: راحت خود و رنج كسان خود خواستن

پرسيد: كرم چيست؟ در همه حال خواه در توانگرى خواه در درويشى، بخشيدن.

پرسيد: بخل چيست؟ جواب داد: شرف خويش در سرمايه جستن.

پرسيد: برادرى چيست؟ جواب داد: برابرى در همه حال چه در تنگدستى و چه در آسايش.

پرسيد: ترس چيست؟ گفت: بر دوست حمله كردن و از دشمن گريختن.

پرسيد: غنيمت چيست؟ جواب داد: غنيمت رغبت به تقوا و پرهيزگارى است.

پرسيد: بردبارى چيست؟ گفت: خويشتن را نگاه داشتن و خشم خود را فرو خوردن.

پرسيد: بى نيازى چيست؟ گفت بر قسمت خويش قناعت كردن.

پرسيد: گدايى چيست؟ گفت: هوس پرستى.

سئوال كرد: مناعت چيست؟ فرمود حرمت خويش نگهداشتن.

سئوال كرد: ذلت چيست؟ جواب داد: در برابر حوادث جزع كردن.

سئوال كرد: حماقت چيست؟ فرمود: در محافل با ريش خود بازى كردن.

گفت: جراءت چيست؟ جواب داد: بى ترس و هراس به پيكار حريف رفتن.

پرسيد: رنج بيهوده چيست؟ گفت: بيهوده سخن گفتن.

پرسيد: عظمت چيست؟ فرمود: در عين تنگدستى بخشيدن و در عين قدرت بخشودن.

سئوال كرد: عقل چيست؟ جواب داد: شنيده ها را به خاطر سپردن.

سئوال كرد: جهل چيست؟ جواب داد: پيشواى خود را كوچك شمردن و سر از فرمانش برتافتن.

پرسيد: روشنايى چيست؟ نيكى را بكار بستن و از بدى دورى جستن.

پرسيد: احتياط چيست؟ گفت: با زير دستان مدارا كردن.

سئوال كرد: غفلت چيست؟ جواب داد: مسجد را ترك گفتن و در پى فرومايگان دنيا به دست دويدن.

پرسيد: سفاهت چيست؟ گفت: فرومايگى.

سئوال كرد: حرمان چيست؟ جواب داد: بخت سفيد را با دست خود سياه كردن.

سئوال كرد: سيد كيست؟ گفت: آن كس كه عشيره و قبيله خود را زخم زبان و نيششان ايمن بدارد.

## 973- پيشگويى تاريخى امام على عليه‌السلام در حمله هلاكوخانمغول به بغداد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

علامه حلى از پدرش سديدالدين يوسف بن المطهر نقل مى نمايد: علت محفوظ بودن شهرهاى كوفه و حله و كربلا و نجف اشراف از قتل عام و خرابى لشكر هلاكوخان مغول اين بود كه وقتى هلاكوخان با لشكر خود به خارج شهر بغداد رسيد اكثر مردم حله از ترس خانه هاى خود را ترك و به اطراف فرار كردند. ليكن پدر من و سيدبن طاووس و ابى العزا هر سه از نوابغ علمى شيعه هستند، تصميم گرفتند به هلاكوخان نامه اى بنويسند و صريحا تسليم بودن خود را اظهار كنند. نامه را نوشته و فرستادند چون نامه در بيرون شهر بغداد در وقتى كه محاصره بود رسيد، فورا فرمان داد در جواب نامه بنويسيد: شما سه نفر كه بزرگ شهر حله هستيد و مردم در اختيار شما مى باشند به نزد من آييد. آنگاه پاسخ را به وسيله دو نفر از سپاهيان خود فرستاد، چون نامه رسيد سيد بن طاووس و ابن ابى العز اطلاع بر مضامين آن يافتند حاضر نشدند پيش وى بروند. لذا پدرم گفت: من حاضرم و تنها با آن دو ماءمور در حال كه كتابى همراه داشت نزد هلاكو رهسپار شد. پادشاه مغول با حال شگفت گفت شما چطور جراءت نموديد به اينجا بياييد و بنوشتن چنين نامه اى در حالى كه شهر بغداد فتح نشده و چگونگى وضع مملكت و وظيفه شما معلوم نگرديده؟

وى در پاسخ فرمود: هشيار باش نوشتن نامه و آمدن من بدون هيچ ترس بر اساس روايتى مى باشد از حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام كه بما رسيده است، كه در كتاب نهج البلاغه در خطبه زوراء فرموده اند:

الزوراء (1153) و ما ادريك مالزوراء ارمن ذات اثل و (الى آخر)؛ بغداد و چه مى دانيد كه بغداد چيست؟ شهرى است وسيع و در آن ساختمانهاى مدرن محكم پايه گذارى شود و جمعيت بسيارى در آن مسكن گزينند و برخى از خلفاء بن العباس در آنجا خلافت كنند

و آنان جور و ستم نمايند آخر الامر بايد دچار هجوم لشكرى شوند كه جوان و نيرومند باشند و حدقه چشمهايشان كوچك و صورتشان مانند سپر، طوق شده و لباس آنان از زره آهنين مى باشد و صداهايشان بسيار بلند و داراى سطوت و ابهتند و آنان به هيچ شهرى نگذرند مگر آنكه فتح مى نمايند و هيچ سلطانى و پرچمى در برابرشان به جنگ افراشته نشود و مگر آنكه سرنگون شود و بلاء بزرگ است براى كسى كه به مخالفتشان برخيزد.

هلاكوخان مغول چون اين پيش گويى ها را از كلمات گهربار حضرت على مرتضى عليه‌السلام شنيده بويژه بشارت پيروزى نسبت به پادشاهانى كه به جنگ او بيايند و همه علاماتى كه حضرت بيان فرموده بود در خود و لشكرش مطابق ديد، فورا نامه اى نوشت كه هر گاه بواسطه اين پيش گويى حضرت على عليه‌السلام بغداد را فتح كردم شهر حله و شهر كوفه و شهر نجف و شهر كربلا را با ساكنين آنها بلكى مورد عفو و همه آن جمعيت را از كشتن و اسير شدن در امان خواهم گذاشت. سپس با اعتماد باين پيشگويى حضرت على عليه‌السلام فرمان داد به بغداد حمله شود و مستعصم كه خليفه آخرين سلسله بن العباس بود به بدترين وجه به قتل رسانيد و پيروزى شگفتى نمود و صدق اين پيشگويى حضرت را رد جهان انتشار و بر شيفتگان حضرت افزود (1154)

## 974- بيان راز نسب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسط امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

امام جعفر صادق عليه‌السلام از حضرت على عليه‌السلام نقل مى كند كه: ان حضرت در توصيف از آفرينش و نسب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند تعالى نور مقدس حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خلق فرمود، پيش از آنكه آسمانها و زمين و عرش و كرسى و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بيافريند و قبل از اينكه احدى از انبيا را اراده آفرينش كند به چهار صد و بيست چهار هزار سال، به آن نور دوازده حجاب خلق نمود:

1- حجاب قدرت. 2- حجاب عظمت. 3- حجاب منت. 4- حجاب رحمت. 5- حجاب سعادت. 6- حجاب كرامت. 7- حجاب منزلت. 8- حجاب هدايت. 9- حجاب نبوت. 10- حجاب رفعت. 11- حجاب شفاعت.

پس آن نور مقدس را در حجاب قدرت 12 هزار سال جارى داد و او مى گفت: سبحان ربى الاعلى.

و در حجاب عظمت يازده هزار سال و او مى گفت: سبحان عالم السر

و در حجاب منت ده هزار سال و مى گفت: سبحان من هو قائم لايلهو

و در حجاب رحمت نه هزار سال و مى گفت: سبحان الرفيع الاعلى

و در حجاب سعادت هشت هزار سال و مى گفت: سبحان من هو دائم لايسهو

و در حجاب كرامت هفت هزار سال و مى گفت: سبحان من هو غنى لايفتقر

و در حجاب منزلت شش هزار سال و مى گفت: سبحان العليم الكريم

و در حجاب هدايت پنج هزار سال و مى گفت: سبحان ذى العرش العظيم

و در حجاب نبوت چهار هزار سال و مى گفت: سبحان رب العزه عما يصفون

و در حجاب رفعت سه هزار سال و مى گفت: سبحان ذى الملك و الملكوت

و در حجاب هيبت دو هزار سال و مى گفت: سبحان الله وبحمده

و در حجاب شفاعت دو هزار سال و مى گفت: سبحان ربى العظيم و بحمده

پس نام مقدس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانيد و ان نام مبارك چهار هزار سال بر لوح مى درخشيد پس اسم اطهر آن حضرت را بر عرش ظاهر گردانيد و هفت هزار سال در آنجا نور مى بخشيد همچنين در احوال رفعت و جلال مى گرديد تا آنكه حق تعالى آن نور را در صلب آدم جاى داد و از آدم در شيث و از شيث در انوش و از انوش در قينان و از قينان در مهلائيل... تا در ابراهيم خليل الله و ابراهيم در اسماعيل... در عبدمناف و از عبدمناف در هاشم و از هاشم سيد قريش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله جاى داد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دنيا آمد. (1155) فاطمه بنت اسد مادر اميرالمؤمنين خندان و شادان وقتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدنيا آمد نزد ابوطالب پدر حضرت على عليه‌السلام آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد. پس ابوطالب به وى گفت: مگر از اين امر در شگفتى؟ تو هم باردار مى شوى و وصى و وزير او را مى زايى. (1156)

## 975- همام كيست؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روايتى است از اميرالمؤمنين عليه‌السلام در اصول كافى و نهج البلاغه نقل شده كه روايت بلندى است و به خطبه همام معروف است. اين خطبه عجيبى است و ما قسمت اول اين خطبه را از جلد 2 اصول كافى ص 226 نقل مى كنيم از امام صادق عليه‌السلام :

مردى كه او را همام صدا مى كردند و عابد و زاهد كوشايى بود وقتى كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مشغول خطبه بود از جايش بلند شد و گفت: اى اميرمؤمنان! مؤمن را آنطور براى ما تعريف كن كه انگار او را در برابر خودمان مى بينيم.

امام عليه‌السلام در پاسخ به او تأمل و درنگ فرمود: زيرا مصلحت را در تأخیر جواب مى ديد، پس از آن امام بطور اجمال فرمود: اى همام، تو خود از خدا بترس و نيكوكار باش كه ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون (1157) يعنى: خدا با پرهيزكاران و نيكوكرداران است. همام به اين پاسخ اكتفا نكرد تا اينكه حضرت را سوگند داد: امام خطبه اى مفصل از اوصاف مؤمن فرمود: چون امام اوصاف مؤمن را مى شمارد همام بى هوش شد و در آن بى هوشى از دنيا رفت. على عليه‌السلام فرمود باشيد سوگند به خدا كه از چنين پيش آمدى بر او مى ترسيدم و پس از آن فرمود: اندرزهاى درست به اهلش چنين تاءثير مى كند يكى از حاضرين (ابن كواكه از خوارج بود) گفت: يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام تو چه حال دارى؟ و چرا اين اندرزها در تو تاءثير ندارد، يا چون چنين گمان مى داشتى چرا باعث مرگ او شدى؟) امام عليه‌السلام فرمود: واى بر تو هر اجلى را وقتى است كه از آن نمى گذرد دير يا زود نمى شود و سببى است كه از آن تجاوز نمى كند پس از اينگونه گفتار كه شيطان بر زبانت راند بازيست. (1158)

متن خطبه همام المؤمن من هو الكيس الفطن...

مؤمن زيرك و تيز هوش است كه بشاش است و اگر غصه اى هم داشته باشد آنرا آشكار نمى كند دلش از هر چيز ديگر و خودش از همه چيز در نظرش خوارتر، از هر كس كه از بين رفتنى باشد دورى مى كند و نسبت به حسنات و نيك ها طمعكار و آزمند است كينه توز نيست چشم تنگ نمى باشد، جر و بحث بيهوده نمى كند، كارش سبب و نفرين كردن نيست، پيوسته عيب نمى گيرد، غيبت نمى كند، از اينكه بالاتر از ديگران باشد خوشش نمى آيد، ريا و سمعه را دوست نمى دارد، در مسائل بى تفاوت نيست، همتش عالى است، سكوتش فراوان با وقار است، با مروت است (نيك ديگران در حق او) يادش مى ماند، پايمرد و قدر دان است، اگر غمى هم داشته باشد از روى تفكر و تعقل است و بى مورد نيست، از فقرش خشنود است خوش بر خورد و قابل انعطاف است، استبداد در كارش نيست، پايبند به عهد و پيمان است، و اذيتش كم، دروغ نمى گويد و پرده درى نمى كند...

## 976- ايراد خطبه اى بدون نقطه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

خطبه اى است بدون نقطه كه حضرت امير عليه‌السلام پيرامون مسائلى چون حمد الهى و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بت پرستى - اطاعت حق - ازدواج پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، اخلاقيات و... صحبت فرموده اند: (البته اين خطبه طولانى است كه مختصرى از آن آمده است).

الحمد لله اهل الحمد و ماواه، و له اوكد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اطهر الحمد و اسماه و اكرم الحمد و اولاه، الحمد لله الملك الملك المحمود و المالك الود مصور كل مولود و مال كل مطرود، ساطح المهاد و موطد الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار، عالم الاسرار و مدركها و مدمر الا ملاك و مهلكها و مكور الدهور و مكررها و مورد الامور و مصدرها، عم سماحه و كمل ركامه و همل، و طاوع السوال و الامل، و اوسع الرمل و ارمل، احمده حمدا ممدودا و اوحده كما وحد الاواه، و هو الله لا اله للامم سواه و لاصادع لما عدله و سواه...

حمد و ثناء خداوندى را كه اهل حمد بوده و جايگه آن مختص او مى باشد و برترين و شيرين ترين و سريع ترين و گسترده ترين و پاكترين و بالاترين و گرامى ترين و سزاوارترين حمدها بر ذات او باد. سپاس خداوندى را كه پادشاهى است مورد ستايش و مالكى است بسيار مهربان و با محبت، هر مولودى را صورت مى بخشد و هر طرد شده اى را ملجا و پناهگاه است، گستراننده دشت ها و صحراها و برپا كننده كوهها و بلندى ها است، فرو فرستنده بارانها و آسان كننده مشكلات و نيازها است، عالم و دانا به همه اسرار و درهم كوبنده و نابود كننده همه پادشاهان است، روزگاران را به سرانجام رسانده و آنان را مجددا به عرصه وجود مى آورد و مرجع و مصدر همه امور اوست، جود و عطايش همه چيز را رد برگرفته و ابر بخشش او، با كمال ريزش، همگان را فرا گرفته است، خواسته ها و اميدهاى بندگان را برآورده نمود و به ريگزاران افزونى و توسعه بخشيده است.

حمد و ستايش مى كنم او را، حمد و ستايشى بى انتها، و يگانه اش مى شمارم همانگونه كه بنده دعا كننده گريان، او را يگانه مى شمارد و اوست خداوندى كه امتها را خدايى جز او نيست، و كسى نيست كه آنچه را كه او بر پا و تنظيم كرده درهم فرو ريزد... (1159)

## 977- حمد حق تعالى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مولاى عارفان اميرمؤمنان على عليه‌السلام در باب حمد مطالبى بسيار عالى دارد كه از باب نمونه جملاتى از آن را از كتاب مستدرك سفينة البحار ج 3، ص 73 نقل مى كنيم:

الحمد لله الذى جعل الحمد على عباده من غير حاجة منه الى حامديه، و طريقا من طرق الاعتراف بلا هوتيته صمدانيته...

يعنى: خداوند را سپاس، كه بندگانش را مشرف به تشريف حمد فرمود، بدون اينكه به سپاسگزارى آنان نيازمند باشد، و اين كلمه جامعه را كه بايد از عمق قلب و حقيقت وجود برخيزد، راهى از راههاى اعتراف به لاهوتيت و صمديت و ربوبيت و فرديت خود قرار داد و آن را علت ازدياد رحمتش بر عباد اعلام كرد و راهى روشن براى طالب فضلش فرمود، و در كنون و سر اين لفظ، حقيقت اين معنى را كه سپاس و حمد اعتراف به منعم بودن او نسبت بر هر حمدى است جلوه داد.

## 978- اگر در راه خدا ثابت قدم باشى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: كنار خانه على عليه‌السلام ركوع مى كردم و به پيشگاه حضرت حق به دعا و مناجات برخاسته بودم در اين وقت حضرت امير على عليه‌السلام از در خانه خود بيرون آمد و فرمود: اصبغ عرضه داشتم، بله، فرمود: در چه كارى بودى؟ گفتم: در ركوع و دعا. فرمود: علاقه دارى دعايى كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيد به تو بياموزم؟ پاسخ دادم: آرى. فرمود: بگو.

الحمد لله على ماكان و الحمد لله على كان حال؛ سپاس خدا را بر آنچه بوده و سپاس خدا را بر هر حال

سپس با دست راستش بر شانه چپم زد و فرمود: اگر در راه خدا ثابت قدم باشى و با تمام وجود رهبرى پيشواى بر حق را قبول داشته باشى و در مساءله مال در راه خدا دست و دل باز باشى خداوند مهربان از تو به وجود خودت مهربان تر است. (1160)

## 979- بى اعتنايى به دنيا

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام بارها در فرازهاى مختلف مى فرمود: اى دنيا ديگرى را فريب ده كه من تو را سه طلاقه كرده ام. سئوال كردند: يا على عليه‌السلام در تعجب هستيم همه مردان دلاور و رزم آوران ميادين جنگ از شمشير تو مى ترسند ولى چطور است كه تو اين چنين از دنيا مى ترسى؟

حضرت فرمود: شما خبر نداريد اين دنيا درخت خارآور است كه دست هوى و هوس و آز، آن را بر كنار جوى عمر تو كاشته، اگر از آن دورى نكنى خار آن در دامن عصمت پاكى تو مى افتد و... آيا نشنيديد كه در آغاز كار كه هنوز خار آن نيرومند و قى نشده بود دامن عصمت حضرت آدم عليه‌السلام را دريد؟

اكنون كه خار آن قوت گرفته با على پسر ابوطالب چه مى كند! (1161)

## 980- اميرالمؤمنين يعنى چه؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

جابربن يزيد گويد: به امام باقر عليه‌السلام عرض كردم فدايت گردم چرا على عليه‌السلام را اميرالمؤمنين ناميدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذيه مى كرد و به آنها مى آموخت مگر قول خداوند را نشنيده اى و نمير اهلنا و مى آوريم غذايى براى خاندانمان سوره مباركه يوسف آيه 65.

و از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمودند: شمشير على عليه‌السلام را بدين جهت ذوالفقار ناميدند كه در ميانه قبضه آن خطى به درازا بود شبيه به مهره هاى تيره كمر، همان شمشيرى كه جبرئيل از آسمان آورد و دسته اش از نقره بود، آن شمشيرى كه ندا كننده اى از آسمان فرياد بر آورد لا سيف الا ذوالفقار و لافتى الا على (1162)

## 981- عدم توفيق نماز شب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردى خدمت حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام رسيد و سئوال كرد: يا على! من از خواندن نماز شب محرومم؟ يا اميرالمؤمنين! انى حرمت الصلوة بالليل؛ حضرت فرمود: انت رحل قد قيد تك ذنوبك، تو مردى هستى كه گناهانت تو را گرفتار و مقيد ساخته است (از اين رو موفق به خواندن نماز شب نمى شوى). (1163)

## 982- علم و دانش

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى شخصى از على عليه‌السلام در مورد علم و دانش پرسش كرد حضرت فرمود:

علم چهار كله است الف) به قدر احتياج خود به خداوند، او را عبادت كنى. ب)به قدر طاقت و صبر خود در سوختن آتش جهنم گناه كنى. ج) به اندازه عمرت در دنيا براى دنيا كار كنى. د) و به مقدار بقايت در آخرت توشه تهيه نمايى. (1164)

## 983- سخن بيهوده

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى على عليه‌السلام مردى را ديد كه دهان به سخنان بيهوده گشوده و از پرگوئى و بيهوده گوئى، زبان خود را در كام نمى گيرد، حضرت به او فرمود: اى شخص به راستى كه تو با اعمالت؛ نامه اى را بوسيله دو فرشته حافظ خود ديكته مى كنى (و هر آنچه مى كنى آنها را مى نويسند) بسوى پروردگارت، پس سخنى بگو كه براى تو فايده اى داشته باشد و دم فرو بند از سخن بيهوده و بى فايده. (1165)

## 984- فرق بهشت و مسجد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد: نشستن در مسجد براى من از نشستن در بهشت محبوب تر و بهتر است، زيرا با نشستن در بهشت به خواسته خودم نائل شده ام ولى با نشستن در مسجد به خواست خداوند نائل مى شوم. (1166)

و در روايتى از امام صادق عليه‌السلام است كه، هر موقع براى حضرت اميرمؤمنان عليه‌السلام كار مهمى پيش مى آمد به نماز خواندن پناه مى برد، سپس اين آيه را تلاوت كردند: واستعينو بالصبر و الصلاء (1167) و نيز فرمودند: هر يك از شما كه با اندوهى از اندوههاى دنيا مواجه شد وضو بگيريد و به مسجد برود و دو ركعت نماز بخوانيد و ربع اندوه و شدائد خود را از خدا بخواهيد آيا نشنيده ايد كه خداوند فرمود: واستعينو بالصبر والصلاة. (1168)

## 985- معجزه اى از امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرمؤمنان على عليه‌السلام چند دائى در بنى مخزوم داشت، جوانى از آن قبيله نزد امام على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: دائى جان برادرم از دنيا رفت و من در مرگ او بسيار ناراحتم.

امام على عليه‌السلام فرمود: آيا مى خواهى او را ببينى؟ او گفت: آرى؛ امام على عليه‌السلام فرمود: قبرش را به من نشان بده.

آنگاه امام على عليه‌السلام با آن شخص بيرون آمد در حالى كه آن حضرت پارچه برد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به كمر بسته بود، وقتى كه به كنار قبر رسيد لبهايش به هم مى خورد آنگاه با پاى خود به قبر او زد، او از قبر بيرون آمد در حالى كه به زبان عجمى سخن مى گفت:

حضرت على عليه‌السلام به او فرمود: مگر وقتى كه تو از دنيا رفتى عرب نبودى؟ او عرض كرد: چرا ولى ما به روش فلان و فلان مرديم از اين رو زبانمان تغيير كرد. (1169)

## 986- دوستان خدا كيانند؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

ابن عباس مى گويد: روزى از على بن ابيطالب عليه‌السلام درباره دوستان خدا كه در آيه الا ان اولياء لا خوف عليهم و لا هم يحزنون؛ بدانيد كه به راستى دوستان خدا نه بيمى دارند و نه اندوهگين مى شوند (1170) به آن اشاره شده، سئوال شد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

قام اخلصو الله فى عبادته، و نظروا الى باطن الدنيا حين نظر الناس الى ظاهرها...؛ آنان مردمى هستند كه خدا را از روى اخلاص پرستش مى كنند و هنگامى كه مردم به ظاهر دنيا مى نگرند آنان به باطن و درون آن مى نگرند و در همان حال كه مردم فريب خوش هاى زودگذر دنيا را خورده اند، آنها آينده آن را به خوبى مى دانند. از اين رو آنها از آنچه كه مى دانند و خبر دارند، دست از آن مى كشند، و آن (اميالى) را كه مى دانند بزودى آنان را (دل و قلب) مى ميراند، مى كشند. (1171)

## 987- چگونگى مرگ هارون

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

طبرسى از ابن عباس روايت كرده كه گفت: از اميرالمؤمنين عليه‌السلام پرسيدند يا على عليه‌السلام چگونه بنى اسرائيل موسى را اذيت و آزار كردند ولى خداوند او را تبرئه كرد، حضرت فرمود: روزى موسى عليه‌السلام به همراه برادرش هارون به مكانى مى رفتند، وقتى به كوهى رسيدند، خداى تعالى هارون را قبض روح كرد، موسى وقتى بازگشت و به بنى اسرائيل خبر داد كه هارون وفات كرده، بنى اسرائيل به موسى عليه‌السلام گفتند: هارون را بردى و به قتل رساندى اكنون آمده اى و به ما مى گويى او وفات كرده، تو حسادت مى كردى بر هارون، چرا كه ما او را بيشتر دوست مى داشتيم زيرا او از تو به ما ملايم تر و سازگارتر بود.

خداوند موسى عليه‌السلام را از آن تهمت و افترا منزه ساخت و تبرئه كرد آن گونه كه امر كرد تا جسد هارون را بيرون آورده و بر محافل بنى اسرائيل گردانيدند، هارون مى گفت: اى بنى اسرائيل! برادرم مرا نكشت من به مرگ خود وفات كردم، پس از آن فرشتگان او را بردند و به مكانى دفن كردند كه كسى بر آن اطلاع پيدا نكرد. (1172)

## 988- در كاخ آرزو چه مى كنى؟

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در ديوان اشعار على عليه‌السلام است كه اين اشعار را حضرت به معاويه نوشت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تروم الخلد فى دار المنايا |  | فكم قدر ام مثلك ما تروم |
| تنام ولم تنم عنك المنايا |  | تنبه للمنيه يا نئوم |
| لهوت عن الفناء و انت تفنى |  | فما شيئى من الدنيا يدوم |

يعنى: در كاخ آرزوها بهشت را جستجو مى كنى و چه بسا پيشينيان قبل تو نيز چنين مى خواستند تو خود مى خوابى و لكن آرزوهاى تو آرام نمى گيرد، اى به خواب رفته غافل بيدار شو، تو از فانى شدن غافل گشته اى و حال آنكه هيچ چيز در دنيا جاودان نخواهد ماند.

## 989- قربانى پسر!

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مردى نزد امام على عليه‌السلام آمد و گفت: يا على عليه‌السلام نذر كرده ام كه اگر مرتكب فلان عمل بشوم پسرم را نزد مقام ابراهيم (در مسجد الحرام) قربانى كنم و حالا آن عمل را كه نبايستى انجام مى دادم، مرتكب شده ام حالا چه كنم، تكليف من چيست؟

حضرت فرمود: به جاى پسرت قوچ فربهى بكش و گوشتش را بر مستمندان تقسيم كن.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بگذرى زمرتبه ى كبرياى حق |  | برصدر دور گذر، كبرياعلى ست (1173) |

## 990- استطاعت و قدرت

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

شخصى از حضرت على عليه‌السلام از قدرت و استطاعت سئوال كرد؛ كه آيا انسان قدرت و استطاعت دارد و كارها را با قدرت و استطاعت خود مى كند يا فاقد قدرت و استطاعت است؟ و اگر قدرت و استطاعت دارد و كارها را با حول و قوة خود انجام مى دهد پس دخالت خداوند در كارى كه انسان به قدرت و استطاعت خود مى كند چگونه است؟

امام به او فرمود: سالت عن الاستطاعة تملكها من دون الله او مع الله؟ يعنى: تو از استطاعت سوال كردى. آيا تو كه مالك اين استطاعت هستى، خود به خود و بدون دخالت خداوند صاحب اين استطاعتى؟ يا با شركت خداوند صاحب آن شدى؟

سئوال كننده در جواب حضرت متحير ماند كه چه بگويد. امام فرمود:

اگر تو مدعى شوى كه، تو و خدا با هم صاحب اين استطاعت و قدرت هستيد، تو را مى كشم (زيرا تو خود را شريك خدا و همدوش خدا فرض كرده اى و اين كفر است) و اگر باز هم بگويى، بدون خدا، صاحب اين استطاعت و قدرت هستى، باز تو را مى كشم (زيرا خود را از دايره نياز به خداوند خارج كرده اى).

سئوال كننده پرسيد: پس چه بگويم يا على؟ حضرت فرمود: تو به مشيت و اراده حق، صاحب استطاعت و قدرت مى باشى، در حالى كه در همين حال خداوند، صاحب مستقل اين استطاعت است (يعنى: تو صاحب اين استطاعتى، امام صاحب قائم بالذات و غير متكى به غير)

اگر به تو استطاعت مى دهد، اين استطاعت تو عطيه اوست و اگر از تو سلب مى كند، تو را در بوته آزمايش قرار مى دهد. در عين حال بايد بدانى آنچه به تو تمليك مى كند در عين اينكه به تو تمليك مى كند، خودش مالك اوست. تو را به هر چه قادر مى سازد باز تحت قدرت خود اوست و از تحت قدرت او خارج نمى شود. (1174)

## 991- انواع اسمهاى على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد نام من در انجيل به اليا و در تورات به برى و در زبور به ارى آمده است. (1175) مادرم مرا حيدر (شير) ناميد و پدرم به ظهير نام نهاد و عرب به على صدايم مى زد.

تا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زنده بود حسن، مرا ابوالحسين صدا مى زد و حسين نيز مرا ابوالحسن مى خواند، و هر دوى آنها جدشان را پدر صدا مى زدند ولى پس از رحلت آن بزرگوار مرا پدر خواندند. (1176)

## 992- پيشگويى وقايع آخرالزمان

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

حضرت على عليه‌السلام در بعضى اوقات از مصائب و گرفتاريهاى آيندگان خبر مى داد و راه درمان ابتلائات آنها را گوشزد مى كرد.

على عليه‌السلام فرمود: زمانى بر مردم خواهد مد كه چند گناه بزرگ و عمل زشت در بن آنها پديد مى آيد.

1- كارهاى زشت آشكار مى گردد و معمولى مى شود.

2- پرده هاى عفت و شرم پاره مى گردد.

3- زنا كارى و تجاوزهاى ناموسى علنى مى شود

4- مالهاى يتيمان را حلال مى شمارند و مى خورند.

5- ربا خوارى شيوع پيدا مى كند.

6- در كيلو و وزنها، كم و كاست مى كنند.

7- شراب را به اسم نبيد حلال شمرده و مى خورند.

8- رشوه را به عنوان هديه و شيرينى مى گيرند.

9- به نام امانت دارى خيانت مى نمايند.

10- مردها خود را به شكل زنان و زنان خويش را به صورت مردها در مى آورند.

11- به احكام و دستورات نماز بى اعتنائى مى كنند.

12- حج خانه خدا را براى غير خدا (براى ريا و يا تجارت) بجا مى آورند.

سپس ادامه داد: كيفر اين زشتى ها اين است كه خداوند آنها را از فيوضات خود محروم مى كند، تا جائى كه ماه (شوال) براى آنها مخفى مى شود بطورى كه گاهى دو شبه ديده مى شود (كه معلوم مى شود روز عيد فطر را به عنوان ماه رمضان روزه گرفتهاند با اينكه روزه آن حرام بوده است) و زمانى شب اول رمضان مخفى مى شود، كه دو روز آن را روزه نگرفته و به عنوان آخر ماه شعبان مى خورند و روز عيد فطر را به خيال آخر ماه رمضان روزه مى گيرند. در اين وقت بايد ترسيد از اينكه خداوند بطور ناگهانى آنها را كيفر كند (مانند زلزله و طوفان و سيل).

چرا كه به دنبال آن كارها، بلاها مردم را فرا مى گيرد، تا جائى كه كسانى صبح سالم هستند ولى شب در دل خاك و قبر آرميده اند و گاهى شب سالمند و بامدادان جزء مردگان هستند.

وقتى چنين روزگارى پيش آمد، لازم است انسان هميشه وصيت كرده باشد كه مبادا بلائى بر او فرود آمده و بدون وصيت بميرد و واجب است نماز را در اول وقت آن بخواند چون ممكن است تا آخر وقت زنده نباشد.

هر يك از شما آن زمان را درك كرد بدون وضو نخوابد و اگر برايش امكان دارد هميشه با وضو باشد چه ترس آن است كه مرگ ناگهانى برسد، لذا خوب است با وضو باشد كه روح وى با طهارت خدا را ملاقات نمايد.

من شما را ترساندم اگر بترسيد و آگاه نمودم، اگر آگاه گرديد و شما را پند دادم چنانچه پند گيريد پس در پنهانى و آشكار، از خدا بترسيد و نبايد كسى از شما بميرد، مگر اينكه مسلمان باشد، زيرا هر كس به جز اسلام آئينى داشته باشد از او پذيرفته نيست و در آخرت زيان كار است (1177)

فارغ از هر دو جهانم به گل روى على

از خم دوست جوانم به خم موى على (1178)

## 993- رفتارهاى اجتماعى

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: هر كس خود را در معرض تهمت قرار دهد، كسى را كه به او بد گمان شود سرزن نكند. و هر كه را از خود را پنهان دارد، اختيار آنرا خود او دارد (نه كس ديگر) و هر صحبتى كه از دو نفر تجاوز كرد شايع مى گردد، به برادر خود تا زمانى كه بدى از او نديدى خوشبين باش...

سخن برادر خود را بد تفسير مكن تا جايى كه حمل بر خوبى آن ممكن است، بر تو باد به دوستى با برادران راستگو و درست كار... با كسانى مشورت كن كه از خدا مى ترسند و آنها را تا آنجا كه تقوا دارند دوست بدار... (1179)

## 994- مناجات على عليه‌السلام در سجده نمازها

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

اصبغ بن نباته مى گويد: اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در سجودش به خداوند بارى تعالى عرض مى كرد:

( انا جيك يا سيدى كما يناجى العبد الذليل مولاه و اطلب اليك طلب من يعلم انك تعطى و لا ينقص مما عندك شى و استغفرك استغفار من يعلم انه لا يغفر الذنوب الا انت و اتوكل عليك، توكل من يعلم انك على كل شى قدير؛ يعنى: اى آقايم با تو راز و نياز مى كنم، بنده اى ذليل با مولاى خود راز خود خود مى گويد، و از تو مى خواهد مثل كسى كه مى داند تو عطا مى كنى و از آنچه نزد تو است كم نيايد، و از تو آمرزش مى جويم، مانند كسى جز تو گناه را نيامرزد و به تو توكل دارم مانند كسى كه مى داند تو بر همه چيز توانايى) (1180)

## 995- القاء عزت نفس به فقير و قدر دانى از مردم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى مردم نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمد عرض كرد: يا اباالحسن! من نيازمندى حضرت فرمود: نيازت را بر روى زمين بنويس، او نوشت من فقيرم؛ على عليه‌السلام به قنبر فرمود: اى قنبر دو جامه به او بده و آن مرد به سرودن اشعارى در وصف على عليه‌السلام پرداخت على عليه‌السلام به قنبر فرمود: صد دينار طلا به او بدهند، عرض كردند يا على! او را توانگر ساختى، حضرت فرمود: من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: از مردم قدردانى كنيد: سپس على عليه‌السلام فرمود: (من از مردمى در تعجب و شگفتم كه با پول خود بنده ها و كنيزانى مى خرند امام مردم را (فقيران) با احسان خود نمى خرند) (1181).

## 996- مفسر قرآن

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

غزالى نقل مى كند كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اگر خداوند و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا اذن و اجازه دهند به اندازه بار چهل شتر الف سوره فاتح الكتاب را شرح مى نمايم. سپس مى گويد: و هذه الكثرة ص السعة و الافتتاح فى العلم لا يكون الا يكون الا لدنيا سماويا الهيا. (1182) يعنى: اين وسعت مطالب و گشودن باب علم نيست مگر علمى الهى و آسمانى و باطنى و خدادادى (اين علم اكتسابى نيست خدادادى است)... لذا در جايى ديگر حضرتش مى فرمايد:

سلونى عن القرآن اخبركم عن آياته فمن نزلت و اين نزلت يعنى؛ راجع به قرآن از من بپرسيد هر آينه شما را آگاه مى كنم كه آيات آن درباره چه كسى و در كجا نازل شده است.

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در جواب سئوال رهبانى از وجه الله فرموده است: فهذا الوجود كله وجه الله، ثم قراء:

فاينما تو لو فثم وجه الله. (1183) پس اين وجود همه وجه الله است سپس آيه شريف را قرائت كرد: پس به هر طرف كه رو كنى همان سمت خداست.

## 997- سفارش به امام حسن عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روزى دو كودك خطى را نوشته سپس خدمت امام حسن عليه‌السلام آوردند و او را حكم خود قرار دادند تا آن حضرت قضاوت كند كه كدام خط نيكوتر است در آن هنگام على عليه‌السلام چشم به وى دوخت و فرمود:

يا بنى انظر كيف تحكم فان هذا حكم و الله سالم عنه يوم القيامة؛ يعنى: اى پسرم! دقت كن چگونه قضاوت مى كنى؟ بى گمان اين يك قضاوت است خداوند روز قيامت از آن، تو را مورد سئوال قرار خواهد داد. (1184)

## 998- توبه نصوح

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

على عليه‌السلام مى فرمايد ترك الذنب اهون من طلب التوبة؛ يعنى گناه نكردن آسان تر از توبه است؛ عرض شد يا اباالحسن توبه نصوح كدام است و چگونه؟

حضرت فرمود: پشيمانى با دل و طلب آمرزش با زبان و تصميم نداشتن بر انجام گناه. (1185)

## 999- همه زهد در دو كلمه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

روايت است كه على عليه‌السلام فرمود: خداوند متعال زهد را در دو كلمه جمع فرموده است: كه اگر كسى به اين آيه عمل كند زاهد روزگار است و آن آيه اين است: لكيلا تاءسوعا على ما فاتكم؛ براى آنچه از دست داده ايد تأسف نخوريد. (1186)

## 1000- معرفى امام على عليه‌السلام

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

مفضل بن عمر از امام صادق عليه‌السلام سئوال كرد يابن رسول الله به چه دليل على بن ابيطالب عليه‌السلام قسيم الجنة و النار تقسيم كننده بهشت و جهنم شده است؟

حضرت فرمودند: به سبب اينكه محبت به آن حضرت عين ايمان است و عداوت با او كفر است و تحقيقا بهشت فقط براى اهل ايمان آفريده شده است و جهنم صرفا براى اهل كفر؛ بدين علت قسمت كننده بهشت و جهنم است و كسى داخل بهشت نمى شود الا با محبت او و كسى داخل در جهنم نشود الا كسانى كه دشمنى با آن حضرت را داشته باشند.

مفضل عرض كرد: اى پسر رسول خدا: بنابراين انبياء و اوصياى آنان هم على عليه‌السلام را دوست داشته اند و دشمنانش را مبغوض مى داشته اند؟!

فقال نعم. قلت: فكيف ذلك؟!

امام فرمود: آرى، مفضل عرض كرد: چگونه است آن مطلب؟!

حضرت فرمود: آيا ندانسته اى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز خيبر فرمود: هر آينه حتما من پرچم و لواى جنگ را فردا به مردى مى سپارم كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست دارند. و او از ميدان كار زار بر نمى گردد مگر اينكه خداوند بدست او فتح و ظفر را نصيب خواهد نمود. (1187)

عرض كرد: بلى، امام فرمود: آيا ندانسته اى كه چون يك پرنده بريان براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند آن حضرت به خداوند عرض كرد: بار پروردگارا! محبوب ترين مخلوقات خود را بياور تا او با من از اين پرنده بخورد و مقصود از احب خلق اله على عليه‌السلام بود.

عرض كرد: بلى، امام فرمود: ايا ممكن است كه انبياى خداوند و اوصياى آنها دوست نداشته باشند مردى را كه خدا و رسولش او را دوست داشته باشند و وى نيز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟ گفتم: نه.

حضرت فرمود: آيا ممكن است كه مؤمنين از امت هايى باشند كه حبيب خدا و حبيب رسولش و حبيب پيمبرانش را دوست نداشته باشند؟

گفتم: نه.

حضرت فرمود: بنابراين ثابت شد كه تمامى پيامبران خدا و مرسلين از آنها تمامى مومنان، محبت و دوستدار على بن ابيطالب عليه‌السلام هستند.

و همچنين ثابت شد كه تمامى مخالفين آنها دشمن او و دشمن تمامى دوستداران و اهل محبت او مى باشند. گفتم: آرى.

حضرت فرمود: بنابراين داخل در بهشت نمى شود مگر كسى كه على عليه‌السلام را دوست بدارد خواه از پيشينيان باشد و خواه از پسينيان؛ پس روى اين استدلال على عليه‌السلام قسمت كننده بهشت و جهنم است.

مفضل در اينجا عرض كرد: اندوه و غصه را از من گرفتى خداوند غصه و اندوهت را بزدايت.

امام سپس فرمود: اى مفضل اين مطلب را بگير، زيرا آن از علوم مخزون و مكنون و پنهان است كه كسى را بدان دسترسى نيست. (1188)

## 1001- چشم چرانى ممنوع

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

در روايت است كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ميان اصحاب خود نشسته بود كه زنى زيبا و جميل از آنجا عبور كرد و اين گروه چشمهاى خود را با نگاهى طولانى به او دوختند.

فقال عليه‌السلام : ان ابصار هذه الفحول طوامح و ان ذلك سبب هبابها، فاذا نظر احدكم الى امراة تعجبه، فليلا مس اهله فانما هى امراة كامراة؛ يعنى: در اين حال حضرت فرمود: چشم هاى اين مردان. گشاده و تيز بين و دنبال كننده مطلوب از راه دو است و همين چشم چرانى سبب هيجان نفوس آنها براى آميزش و لمس نمودن زنان است. بنابراين اگر احيانا چشم شما به زن زيبايى افتاد، كه براى شما شگفت آور دلپسند بود فورا برويد، و با عيال خودتان در منزل آميزش نموده و هم بستر شويد: زيرا زوجه شما هم زنى است مانند ساير زنان.

فقال رجل من الخوارج قاتله الله كافرا ما افقهه!

مردى از خوارج كه سخن امام على عليه‌السلام را شنيد به امام گفت: خدا اين مرد كافر را بكشد، چقدر دانا و بينا و فقيه و عاقبت انديش و به اسرار احكام آشنا و بصير است؟!

اصحاب امام على عليه‌السلام از جابر جستند تا آن مرد بى ادب را بكشند.

حضرت فرمود: آرام باشيد جزاى او نيست مگر دشنامى در مقابل دشنام او كه به من داده است و يا به عوض آن، عفو و گذشت از گناهى كه مرتكب شده است. (1189)

## پی نوشت ها:

1- الرياض لنضره، ص 162

2- سعدى.

3- حافظ.

4- صائب.

5- مهدى سهيلى.

6- نويسنده پيشنهادات و انتقادات شما را در مورد مطالب اين كتاب پذيرا مى باشد در صورت لزوم با صندوق پستى ناشر مكاتبه فرماييد.

7- معانى الاخبار، ج 2 ص 431.

8- غاية المرام.

9- بحارالانوار، ج 35، ص 9.

10- بحارالانوار، ج 3، ص 117.

11- بحارالانوار، ج 43، ص 151.

12- معانى الاخبار، ج 1، ص 142.

13- كشف الغمه، ص 106.

14- بحار،، ج 20.

15- عبدالصمد حقيقت.

16- نهج البلاغه، خطبه 192.

17- فصل المهمه ابن صباغ.

18- حافظ شيرازى.

19- دايرة المعارف علوى، ص 431، ج 10.

20- معانى الاخبار، ج 1، ص 140.

21- محقق جلال دوانى، رساله نورالهدية، ص 22 و 75؛ محقق دوانى از علماى بزرگ اهل تسنن متوفى 908 ه‍ بوده كه در اواخر عمر شيعه شده و مطالب فوق را در كتاب خود ذكر كرده است.

22- قصص الانبياء.

23- بحارالانوار، ج 42، ص 18.

24- نصايح، ص 214.

25- بحارالانوار، ج 35، ص 10؛ روضة الواعظين، ص 68.

26- به داستان ملاقات ابوطالب عليه‌السلام با راهب مثرم مراجعه شود.

27- العمدة ص 14، روضة الواعظين ص 72 و امالى شيخ طوسى.

28- كوه لكام در سوريه نزديك شهر حماه و در جنوب شهر حلب مى باشد.

29- بحارالانوار، ج 35.

30- بحارالانوار، ج 35، ص 11.

31- مناقب شهر آشوب ج 1، ص 358.

32- يعنى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آينده نگهدارى على عليه‌السلام را بر عهده مى گيرد.

33- بحارالانوار، ج 35، ص 40، و كنز الفوائد ص 115

34- بحارالانوار، ج 35، ص 41.

35- بحارالانوار، ج 35، ص 42.

36- بحارالانوار، ج 35، ص 38.

37- در اين دعا به وجود مقدس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه الزهرا و على عليه‌السلام توسل شده است.

38- بحارالانوار، ج 35، ص 11.

39- بحارالانوار، ج 35، ص 27.

40- بحارالانوار، ج 35، ص 27.

41- على عليه‌السلام وليد الكعبه ص 30

42- اين تاريخ مطابق است با 21 مارس سال 599 ميلادى

43- ورضة الواعظين، ص 68.

44- بحارالانوار، ج 35، ص 30

45- امالى شيخ طوسى، ص 80

46- اعلام الورى، ص 3 و ارشاد مفيد، ص 3

47- بحارالانوار، ج 35، ص 13

48- امالى شيخ طوسى، ص 80 و جنات الخلود، ص 3

49- على عليه‌السلام وليد الكعبه، ص 41

50- بحارالانوار، ج 35، ص 13

51- على عليه‌السلام وليد الكعبة، ص 31

52- على عليه‌السلام وليد الكعبه، ص 32

53- علل الشرايع، ص 56 و امالى شيخ صدوق، ص 80 و معانى الاخبار، ص 62

54- بحارالانوار، ج 35

55- بحارالانوار، ج 35

56- على عليه‌السلام وليد الكعبة، ص 63

57- كشف اليقين، ص 6 و بشارة المصطفى، ص \*\*\*

58- بحارالانوار، ج 35

59- الرياض لنضره، ص 162.

60- امالى شيخ طوسى و بحارالانوار، ج 35

61- امالى شيخ طوسى

62- بحارالانوار، ج 35.

63- مناقب اين شهر آشوب، ج 2.

64- امالى شيخ طوسى و بحارالنوار، ج 35

65- بحارالانوار، ج 35

66- وسايل الشيعه ج 12 ص 129

67- شرح نهج البلاغه، ج 20 ص 328.

68- امالى صدوق

69- ينابيع المودة ص 247.

70- سوره مائده، آيه 55.

71- غاية المرام، تعداد 42 حديث از طريق اهل تسنن و 19 حديث از طريق شيعه وارد شده است، در مورد اينكه آيه فوق در شاء، على عليه‌السلام نازل شده است.

72- وقايع الايام، ص 627

73- نصايح، ص 310.

74- نصايح، ص 310.

75- نصايح، ص 399.

76- نصايح، ص 471.

77- نصايح، صد 470.

78- بحارالانوار، ج 27، ص 148.

79- بحارالانوار، ج 10، ص 40.

80- كوه ابوقبيس در مكه مكرمه مى باشد.

81- بحارالانوار، ج 39، ص 186.

82- كشف الغمه، ج 1، ص 79. اين شكستن بتها بوسيله على عليه‌السلام قبل از هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فتخ مكه بوده است و همين عمل نيز در روز فتح مكه مجددا توسط آن حضرت انام شده است.

83- كتاب معصوم دوم، جواد فاضل، ص 155.

84- كتاب معصوم دوم.

85- بقره / 30.

86- ص / 26.

87- اعراف / 142.

88- عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 9.

89- بحارالانوار، ج 43، ص 96.

90- احزاب /32.

91- كمال الدين، ج 1، ص 27.

92- انوار البهيه، ص 42.

93- در اين باره به مجمع البحرين واژه فقر مراجعه شود.

94- كامل ابن اثير، ج 2، ص 50.

95- محجة البيضاء، ج 4 ص 362.

96- محجة البيضاء، ج 4.

97- خصال صدوق، ص 215.

98- خصال صدوق، ص 606.

99- سفينة البحار، ج 1، ص 254

100- خصال صدوق ص 224.

101- تفسير نمونه.

102- بحارالانوار، ج 43، ص 29.

103- تفسير جامع.

104- ارشاد مفيد، ص 101، فصل 27؛ بحارالانوار، ج 21، ص 80

105- و فيات العلماء، ص 37.

106- عبدالرحممان جامى.

107- احمد عزيزى.

108- رياحين الشريعه، ج 1، ص 58.

109- تفسير نمونه.

110- سيره ابن هشام، ج 2، مسند احمد نيل، ج 4، ص 163.

111- تفسير نمونه.

112- تفسير نمونه

113- شرح و تفسير آيه 55 سوره مائده.

114- تفسير نمونه.

115- تفسير نمونه.

116- همان مدرك.

117- ضحى /5.

118- بينه /7.

119- همان مدرك.

120- همان مدرك.

121- همان مدرك.

122- همان مدرك، ج 18، ص 335.

123- همان مدرك، ج 9، ص 268.

124- كنزالعمال.

125- مهرداد اوستا.

126- احقاق الحق، ج 4، ص 295.

127- محجة البيضاء، ج 4، ص 191.

128- امالى صدوق، على عليه‌السلام در سالهاى هشتم و نهم هجرى در يمن ماءموريتهايى داشته كه صرفا جنبه تبليغى و قضايى داشته ولى در سال دهم هجرى ماءموريتى به يمن داشته كه اين ماءموريت جنگى بوده است.

129- اين آيه بيان كننده و اظهار پشيمانى برادران يوسف در حضور او مى باشد.

130- اگر كسى نزد پيامبر قرآن مى خواند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به واسطه علاقه اى كه به قرآن داشتند آيه بعدى آنرا مى خواندند

131- اين آيه در مورد عفو يوسف پس از عذرخواهى برادرانش مى باشد.

132- مهر تابان، ص 84.

133- اعلام الورى، ص 117.

134- خصال صدوق، ص 461.

135- جنة الماوى، ص 299.

136- زمخشرى، ربيع الابرار، ج 3، ص 619.

137- مجموعه ورام، ص 78.

138- بحارالانوارك ج 43، ص 341.

139- ينابيع المودة، ص 45.

140- مناقب اين مغازلى شافعى، ص 162.

141- شيخ فريدالدين عطار نيشابورى.

142- الميزان، ج 19، ص 396.

143- الميزان، ج 11، ص 387.

144- كشف الغمه، ص 106- 150.

145- اصول كافى، ج 1، ص 236.

146- علل الشرايع، ص 67؛ بحارالانوار، ج 22، ص 459.

147- آية الله حسن زاده، مجله حوزه، مهر ماه 66.

148- حافظ شيرازى.

149- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 13، ص 37.

150- همان مدرك، ص 60.

151- حافظ شيرازى.

152- شرح ابن ابى الحديد، ج 2، ص 26.

153- مروج الذهب، ج 2، ص 417.

154- بحارالانوار، ج 33، ص 326؛ در حديثى ديگر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد رئيس (خوارج) آنها مردى ناقص الخلقه است كه يكى از دستهايش مانند پستان زن است. -

155- ابوالحسن ورزى

156- تفسير نمونه، ج 7، ص 339.

157- هاتف اصفهانى.

158- ديار عاشقان، ج 1.

159- وسائل الشيعه، ج 13.

160- وجدى.

161- بحارالانوار، ج 40.

162- ابوالقاسم حالت.

163- كشف

164- جوياى تبريزى.

165- بحارالانوار، ج 36.

166- كشف الغمه، ج 1، ص 302.

167- مناقب ابن شهر آشوب.

168- سنن النبى، ص 321 و 336.

169- كتاب الخزاين، مرحوم نراقى، ص 325.

170- مجادله / 13.

171- دايرة المعارف علوى 7 ج 10 ص 390

172- تفسير روح البيان، ج 1، ص 271

173- كشف الاسرار، ج 1.

174- مصباح الهدية امام خمينى (ره)

175- كحل البصر، محدث قمى، ص 180

176- روضه كافى، ص 79، حديث 33.

177- بحارالانوار، ج 43، ص 5 و 151.

178- كشف الغمه، ص 56.

179- بحارالانوار، ج 43.

180- الغدير، ج 7، ص 386.

181- جاذبه و دافعه على، ص 108.

182- بحارالانوار، ج 32، ص 308.

183- خصال صدوق، ص 409.

184- معانى الاخبار، ج 1.

185- ارشاد مفيد، ص 58.

186- معانى الاخبار، ج 1.

187- همان مدرك.

188- تفسير فرات، ص 593؛ بحارالانوار، ج 21، ص 84.

189- مناقب ابن مغازلى شافعى، ص \*\*\*4.

190- كتاب و العاديات.

191- جه بايد كرد ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى

192- تنزيه الانبياء، سيد مرتضى.

193- خصال صدوق، ص 376.

194- اثبات الهداة، ج 1، ص 487.

195- من لا يحضره الفقيه، ج، ص 269.

196- بحارالانوار، ج 43، ص 309.

197- المراقبات.

198- بحارالانوار، ج 76، ص 57.

199- دارالندوه به مجلس شوراى قريش گفته مى شد. اين محل را قصى بن كلاب جلد چهارم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تاءسيس كرد در دوران اسلام معاويه آن را از حكيم بن حزام خريد و دارالامارة قرار داد سپس با وسعت مسجدالحرام جز آن قرار گرفت. \*\*معجم البلدان، ج 2، ص ‍\*\*\* 423.

200- احتجاج طبرسى، ج 1، ص 141.

201- السيرة النبويه، ج 2، ص 124.

202- قبا دهكده اى بود كه در دو فرسخى مدينه قرار داشت و مركز قبيله بنى عمرو بن عوف بود ولى اكنون بر اثر توسعه شهر جزو شهر قرار گرفته است.

203- السيرة النبويه، ج 2، ص 138.

204- ارشاد مفيد، ص 40.

205- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 68.

206- كشف الغمه، ص 141.

207- معانى الاخبار، ج 2، ص 250.

208- محجة البيضاء، ج 4، ص 425.

209- معانى الاخبار، ج 2، ص 431.

210- محجة البيضاء، ج 3، ص 372.

211- محجة البيضاء، ج 8، ج ص 276.

212- تاريخ طبرى، ج 3.

213- ارشاد مفيد، ص 22.

214- شواهد التنزيل.

215- و از مردم كسى هست كه جان خود را در راه خشنودى خدا مى فروشد (بقره / 207)

216- طه / 25- 32.

217- ناسخ التواريخ حضرت على عليه‌السلام ، ج 1، ص 278، اين روايت با مختصر تفاوتى از كتب معتبر شيعه و سنى نقل شده است، براى اطلاع بيشتر به كتاب احقاق الحق، ج 2، ص 39 تا 41 و كتاب الغدير، ج 2، مراجعه گردد.

218- محجة البيضاء، ج 8، ص 279.

219- محجة البيضاء، ج 8، ص 273.

220- محجة البيضا، ج 8.

221- محجة البيضاء، ج 4، ص 201.

222- محجة البيضاء، ج 4، ص 208.

223- محجة البيضا، ج 4، ص 210.

224- نساء / 58.

225- معصوم دوم.

226- معصوم دوم.

227- معصوم دوم.

228- بحارالانوار، ج 9

229- احتجاج، ص 197.

230- داستان مرغ بهشتى از مسلمات تاريخ و حديث است اين داستان با كيفيت هاى مختلف متجاوز از 18 نقل تنها در كتب معتبر اهل سنت آمده است.

231- احتجاج، ص 197.

232- بحار الانوار، ج 38، ص 329

233- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، 270

234- مناقب خوارزمى، ص 143

235- كشف الغمه، ج 1، ص 96

236- بحار الانوار، ج 21، ص 141

237- بحار الانوار، ج 18، ص 223

238- مائده /55

239- بحار الانوار، ج 39، ص 113

240- تفسير نمونه، ج 3.

241- اين داستان طبق نقلى در صفين رخ داده كه تير را به دستور امام حسن عليه‌السلام در حين نماز از پاى حضرت خارج مى نمايند ولى مرحوم فيض در جلد اول محجة البيضاء پيشنهاد قضييه خارج كردن تير را به حضرت زهرا عليه‌السلام نسبت داده است.

242- حديقة الحقيقة، ص 140، ارشاد القلوب، ج 2، ص 217.

243- لطايف الابرار، ص 17

244- اكسير اعظم، ج 2، ص 933

245- گناهان كبيره

246- تفسير نمونه

247- مناقب ابن مغازلى شافعى، ص 202

248- كشف الغمه، ج 1، ص 297

249- اعلام الورى، ص 137

250- اعلام الورى، ص 137

251- فروع كافى

252- كحل البصر، ص 88

253- بحارالانوار، ج 21، ص 263.

254- الغدير، ج 6، ص 309

255- رياحين الشريعه، ج 1، ص 142.

256- خصال، ص 698

257- مستدرك، ج 2، ص 460

258- نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 270.

259- غاية المرام، ص 293.

260- بحارالانوار، ج 39، ص 16.

261- خصال، ص 688.

262- بحارالانوار، ج 21، ص 22.

263- بحارالانوار، ج 21، ص 23 و تفسيرهاى برهان، ج 2، ص 414.

264- ارشاد، مرحوم مفيد، ص 82.

265- همان مدرك.

266- تاريخ طبرى، ج 3 ص 13.

267- معانى الاخبار، ج 2، ص 114.

268- حشر/8

269- تفسير نمونه، ج 23، ص 519

270- امالى شيخ مفيد، ص 57

271- امالى شيخ مفيد.

272- در خبر نام نهمين نفر و سلام وى كه ظاهرا سلمان فارسى بوده از قلم افتاده است.

273- امالى شيخ مفيد، صد 30

274- تفسير نمونه ج 15.

275- اسرار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

276- بحار الانوار: ج \*\*\*، ص 450.

277- امالى شيخ مفيد، ص 85

278- يناييع المودة ص 256 و مودة القربى ج 2 ص 51.

279- ينابيع المودة ص 54.

280- امام شناسى، ج 1.

281- غاية المرام ص 16.

282- ينابيع المودة ص 134.

283- ينابيع المودة ص 54.

284- سفينة البحار ج 1 ص 642.

285- امالى صدوق

286- امالى شيخ صدوق

287- سوره ليل آيه 5 و 6 و 7

288- بحارالانوار ج \*\*\* ص 516

289- بحارالانوار ج 10

290- ارشاد ج 1 و اعلام الورى ج 1 و بحارالانوار ج 201پ

291- بحارالانوار ج 20

292- مناقب ابن شهر آشوب ج 2.

293- تاريخ پيامبر اسلام / 504 به نقل از اين اسحاق و ابن اثير و ابن حزم

294- بحار ج 21- حصال ص 659- اثبات الهداة ج 1- احقاق الحق ج 8

295- حضال /670

296- بحارالانوار ج 19 / 338

297- سوره بينه / 7

298- اسرار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم /212

299- فضائل الخمسه من الصحاح السته ج 3

300- امالى شيخ صدوق

301- امالى شيخ صدوق.

302- امالى صدوق

303- مستدرك الوسائل ج 2 / 198.

304- بحارالانوار ج 22 / 546.

305- بحارالانوار ج 20

306- اصول كافى

307- آل عمران، 169

308- اختصاص شيخ مفيد، اصول كافى ج 1.

309- اصول كافى - احقاق الحق جلد 2- الغدير ج 2

310- اصول كافى ج 1، ص 296 حديث 4

311- اصول كافى.

312- اصول كافى ج 1

313- اصول كافى ج 1

314- داستانهاى اصول كافى

315- در اين مكان مسجدى هست بنام مسجد ردالشمس

316- تفسير برهان و بحارالانوار جلد 9

317- بحارالانوار ج 6.

318- داستانهاى پراكنده ص 78

319- ام هانى همان كسى است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شب معراج، شب مهمان او بود و در خانه او بود كه معراج رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مكه شروع شد.

320- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج 10 ص 78

321- اصول كافى ج 1.

322- عيون اخبار الرضا ج 2 ص 10

323- داستانهاى پراكنده ص 86.

324- گوهر مراد

325- بحار الانوار جلد 41.

326- مناقب خوارزمى ص 75.

327- على مع الحق جلد 2

328- على مع الحق جلد 2 ص 6.

329- قبيله طى؛ قبيله حاتم طائى است، حاتم طائى قبل از اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ببيند فوت كرد و پسرش عدى جانشين او شد او در حمله على عليه‌السلام فرار كرد و خواهر عدى به اسارت در آمد كه داستان چگونگى آزادى آن را در داستانهاى قبلى گذشته است بعدها عدى از ياران باوفاى على عليه‌السلام شد و در جنگ ها قبيله طى از على عليه‌السلام حمايت كردند و سه پسر عدى بنامهاى طريف و طراف و طرفه همه در جنگهاى على عليه‌السلام شهيد شدند.

330- كامل ابن ايثر ج 2 ص 194

331- بحارالانوار جلد 20 ص 53

332- نصايح ص 281

333- امالى شيخ مفيد

334- امالى شيخ مفيد.

335- امالى شيخ مفيد

336- امالى شيخ مفيد

337- امالى شيخ مفيد

338- امالى شيخ مفيد

339- نصايح

340- نصايح ص 426

341- نصايح ص 436

342- امالى شيخ مفيد

343- امالى شيخ مفيد

344- امالى شيخ مفيد

345- تنقيح المقال ج 3 ص 83

346- تفسير جامع جلد 5

347- تفسير جامع جلد 5

348- تفسير جامع جلد 5

349- تفسير جامع جلد 5

350- تفسير جامع جلد 5

351- صفيه همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در جنگ خيبر اسير شد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعنوان سهم خود او را گرفت و آزاد نمود سپس به همسرى خود در آورد. ابن حجر گويد او در سال 36 هجرى وفات يافت و بعضى گويند او در زمان معاويه از دنيا رفته است.

352- امالى شيخ مفيد

353- تفسير جامع جلد 5

354- تفسير جامع جلد 5

355- تفسير جامع جلد 5

356- تفسير جامع، جلد 5

357- نصايح من 113

358- اسماء در آن زمان همسر ابوبكر بوده است.

359- انوار علويه (اصل قرارداد و متن آن در انوار علويه است)

360- نهج البلاغه حكمت 82

361- كشف الغمه ص 106

362- بعد از غدير خم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمامه خود را به على پوشانيد و به اصحاب دستور داد جملگى به حضرت على عليه‌السلام به منزله و لقب امير مؤمنان تبريك گويند.

363- غاية المرام: باب 58، حديث 54

364- داستان غدير خم و انتخاب رسمى على عليه‌السلام به امامت و ولايت را 110 نفر از بزرگان صحابه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و 84 نفر از تابعين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و 360 نفر از علماء استادان و حفاظ نقل كرده اند كه بعضى از اين راويان عبارتند از 1- عمر بن خطاب 2- زبير بن عوام قرشى 3- ابوبكر بن ابى قحافه 4- طلحه بن عبيدالله

365- فروع كافى ج 3 ص 302

366- تفسير جامع جلد 5 ص 130

367- سورهنمال آيه 82

368- تفسير جامع جامع جلد 5 ص 135

369- تفسير جامع تجلد 5 ص 172

370- بحارالانوار جلد 21 صفحه 276

371- امالى صدوق مجلس 53

372- خصال صدوق.

373- سوره هود آيه 12

374- امالى شيخ مفيد

375- امالى شيخ مفيد

376- امالى شيخ مفيد

377- بحارالانوار، ج 41، ص 304

378- امالى شيخ مفيد.

379- امالى شيخ مفيد

380- امالى شيخ مفيد

381- امالى شيخ مفيد

382- نهج البلاغه فيض الاسلام ص 654

383- كئود يعنى: ناهموار.

384- سوره يوسف آيات 1 و 2آيه اول همان جمله اى است كه چون برادران گناهكار يوسف به يوسف رسيدند و برادر خود را شناختند از روى خجلت و شرمندگى با اين جمله تقاضاى عفو كردند يعنى: (سوگند بخدا كه حقا خداوند ترا بر ما برگزيد و اختيار و انتخاب كرد و بدرستيكه ما از گناهكار هستم) و آيه دوم همان پاسخى است كه يوسف به آنها ميدهد و با آن پاسخ حكم عفو آنان را صادر كرد يعنى: (هيچ ملامت و سرزنش بر شما امروز نيست خداوند شما را مورد مغفرت خود قرار مى دهد و او ارحم الراحمين است)

385- ديار عاشقان جلد 6

386- بحار ج 74 ص 157

387- تفسير نورالثقلين ج 2 / 151.

388- امالى شيخ صدوق.

389- منتهى الامال

390- امالى صدوق

391- امالى شيخ صدوق

392- امالى شيخ صدوق.

393- امالى شيخ صدوق

394- امالى شيخ صدوق

395- امالى شيخ صدوق

396- بحارالانوار، ج 41، ص 18.

397- امالى شيخ صدوق

398- امالى شيخ صدوق

399- امالى شيخ صدوق

400- همان مدرك

401- همان مدرك

402- امالى شيخ صدوق

403- امالى شيخ صدوق

404- امالى شيخ صدوق.

405- امالى شيخ صدوق.

406- امالى شيخ صدوق

407- امالى شيخ صدوق.

408- امالى شيخ صدوق

409- امالى شيخ صدوق

410- امالى شيخ صدوق

411- همان مدرك

412- امالى شيخ صدوق

413- امالى شيخ صدوق

414- امالى شيخ صدوق

415- امالى شيخ صدوق

416- امالى شيخ صدوق

417- امالى صدوق

418- امالى شيخ صدوق

419- امالى شيخ صدوق

420- امالى شيخ صدوق

421- تفسير كشاف، ارشاد شيخ مفيد

422- صحيح مسلم، مسند احمد حنبل، اسد الغابه.

423- سفينة البحار، ج 2، ص 558

424- امالى شيخ مفيد

425- امالى شيخ مفيد

426- چنانچه خيلى ها نزد او رفتند و براى دنياى آنها اين كار خوب بود!!

427- احتجاج طبرسى، ج 1، ص 115.

428- كافى، ج 2، بص 58.

429- توحيد صدوق، ص 73.

430- فتوح الشام از دى بصرى، ص 3 و ص 148.

431- همان همان مدرك.

432- كنز العمال، ج 3، ص 179.

433- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 3، ص 115.

434- الخراج، ابويوسف، ص 29.

435- خوارزمى، زمخشرى، المناقب، ص 10.

436- البته در تاريخ و منابع اهل سنت و شيعه در خصوص اعتراض به غضب خلافت توسط ابوبكر عده ديگرى را نيز نام برده اند كه تعداد آنان 12 نفر از صحابه و 6 نفر از مهاجرين و البته غير از اين تعداد افراد ديگر نيز اعتراض كردند كه در تاريخ ثبت است.

437- احتجاج و دلايل حضرت امير عليه‌السلام با ابوبكر حدود 14 مورد ديگر است كه به علت طولانى بودن روايت مابقى آن حذف گرديد.

438- احتجاج طبرسى، ج 1، ص 157.

439- امالى شيخ مفيد.

440- امالى شيخ مفيد.

441- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج 1، ص 220.

442- منظور از اين شش نفر: على عليه‌السلام ، طلحهة بن عبدالله و زبيربن عوام و عبدالرحمن بن عوف و عثمان و سعدابى و قاص.

443- اسرار عبادات، ص 195.

444- اعمال شب هفدهم ماه رمضان، مفاتيح الجنان.

445- بحارالانوار، ج 17، ص 144.

446- ابوبكر از قبيله بنى تيم است و عمربن خطاب از قبيله بنى عدى.

447- امالى شيخ مفيد، ص 84

448- مروج الذهب، ج 2، ص 307 و ج 3، ص 77.

449- نهج البلاغه، صبحى صالح، نامه 62.

450- كامل ابن اثير، ج 2، ص 422 و تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 1202.

451- اصول كافى.

452- وسائل الشيعه، ج 18، ص 156.

453- فروع كافى، ج 5.

454- تاريخ يعقوبى، ج 1 ص 123..

455- منتهى الامال.

456- تاريخ القرآن، ص 44.

457- خلفاء راشدين

458- تاريخ طبرى.

459- بحارالانوار، ج 8، ص 298.

460- فتاوى صحابى كبير، ص 173.

461- تاريخ تشيع در ايران، ص 238.

462- الاختصاص شيخ مفيد، ص 274، نظير اين مطلب با اندكى تفاوت در اصول كافى، ج 1، ص 533 نيز آمده است.

463- كشف اليقين علامه حلى، ص 167.

464- خصال صدوق، ص 426، متن فوق با تصرف مختصر عين فرمايشات حضرت على عليه‌السلام مى باشد كه در پاسخ سئوال يهودى حضرتش به نقل مصائب و مظلوميت خود مى پردازند و ابعاد پنهان قضيه خانه نشينى خود اشاره مى نمايد.

465- خصال صدوق، ص 425، متن فوق با تصرف بسيار ابتدايى عين كلمات حضرت على عليه‌السلام مى باشد كه در پاسخ يهودى اشاره شد حضرتش به نقل مصائب و امتحانات خداوند مى پردازند. فى الواقع حضرتش دقيقا به فضاى اجتماعى آن زمان اشاره دقيق مى نمايند و به ابعاد پنهان خانه نشينى خود اشاره مى نمايند.

466- معصوم دوم، ص 194. \*\*البته اين داستان ادامه دارد و حضرت امير عليه‌السلام به يادگيرى قضاوت خود از دانيال عليه‌السلام را با بيان داستان قضاوت دانيال اشاره مى نمايد. \*\*\*

467- معصوم دوم، ص 190.

468- معصوم دوم، ص 156.

469- كتاب معصوم دوم، ص 158.

470- كتاب معصوم دوم، ص 160.

471- كتاب معصوم دوم.

472- بحارالانوار، ج 43، ص 8.

473- مرزداران.

474- تفسير برهان، ج 4، ص 493.

475- معصوم دوم، ص 184.

476- علل الشرايع، ج 1.

477- حضرت زهرا، ص 132.

478- قصص / 20. وقتى فرعونيان مى خواستند حضرت موسى عليه‌السلام را به قتل رسانند مؤمن آل فرعون تصميم آنها را به همين نحو به اطلاع موسى رسانيد يعنى اشراف قوم فرعون براى كشتن تو نقشه مى كشند بنابراين تو از مصر خارج شو.

479- الاحتجاج، ج 1، ص 121 تا 127.

480- اينهم ميزان خداشناسى جناب خليفه كه در مسند پيغمبر نشسته و نمى دانسته كه خدا را جاى مخصوصى مانند عرش و غيره نيست بلكه او خود خالق همه مكانهاست!!!

481- بحارالانوار، ج 43، ص 212.

482- توحيد، شيخ صدوق، ص 73.

483- محجة البيضاء، ج 3.

484- معانى الاخبار، ج 2، ص 235.

485- بحار الانوار، ج 42، ص \*\*\*.

486- منتخب التواريخ، ص 114.

487- تحف العقول.

488- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 8، ص 253.

489- نهج البلاغه، خطبه 130.

490- محمد حسين شهريار.

491- الغدير، ج 1، ص 163 تا 166. 0

492- منهاج البراعه، ج 12، ص 216.

493- علل الشرايع صدوق، ج 1؛ بحارالانوار، ج 43، ص 198.

494- حكايتهاى شنيدنى، ص 59.

495- اسرار آل محمد، ص 164.

496- مناقب اين شهر آشوب، ج 3، ص 194.

497- ناسخ التواريخ، ج 5، ص 15.

498- مائده / \*\*\*3

499- ارشاد مفيد، ص 97.

500- تفسير سوره نجم، شهيد دستغيب.

501- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 48.

502- ناسخ التواريخ.

503- نهج البلاغه، خطبه 5.

504- فروع كافى، ج 5، ص 74.

505- اصول كافى، ج 1، ص 240.

506- خصال صدوق، ص 547.

507- امالى شيخ مفيد، ص 62.

508- اصلع؛ به كسى گفته مى شود كه جلوى سر او مو ندارد.

509- الغدير ج 2 ص 299

510- على و حقوق بشر، جورج جرداق ج 1 ص 48

511- سفينة الحار ج 1 ص 413

512- علم بيكران ص 37

513- حضرت حدود 25 سال موارد تغيير و تحريف احكام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى يد كه نمونه اى از آن در اينجا به اشاره ذكر شد، اهل سنت نمازى دارند به نام \*\*تراويج\*\*\* و آن خواندان نمازهاى مستحبى با جماعت است لذا حضرت در اين بخش از فرمايش خود به اين قسمتاز بدعت خلفا نظر دارند.

514- اصول كافى جلد 8 ص 59

515- حضال ص 668

516- ارشاد شيخ مفيد ص 99 و مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 369

517- امالى شيخ مفيد

518- منتهى الامال

519- اصول كافى، ج 2.

520- اصول كافى، ج 2.

521- تفسير سوره حديد، شهيد دستغيب.

522- كيفر كردار، ج 2، ص 194 به نقل از مستطرف، ص 61.

523- رساله نور على نور، علامه حسن زاده آملى.

524- نساء/59.

525- اصول كافى، ج 2.

526- بحارالانوار.

527- زهرالربيع، ص 173.

528- مروج الذهب مسعودى،

529- بحارالانوار، ج 8، ص 588.

530- بحارالانوار، ج 32، 202.

531- سفينة البحار، ج 1.

532- شرح نهج البلاغه خويى، ج 13، ص 94.

533- سفينة البحار، ج 2، ص 72.

534- بحارالانوار، ج 43، ص 345.

535- امالى شيخ مفيد.

536- امالى شيخ مفيد.

537- امالى شيخ مفيد.

538- در اينجا حضرت به حوادث بعد از شهادت خود مبنى بر ترويج سب و لعن حضرت، توسط معاويه اشاره نموده كه اين گمراهى تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزيز در جامعه مسلمين ادامه داشت و لعن بر حضرت توسط عمر بن عبدالعزيز بعد از حدود نيم قرن در جامعه اسلامى بر چيده شد.

539- امالى شيخ مفيد.

540- خليفه سوم به تضييع حق فاطمه زهرا (س) مرتبا اشاره كرده و عمل عايشه و ابوبكر را قبيح و اشتباه مى داند

541- امالى شيخ مفيد.

542- بحارالانوار، ج 41، ص 245.

543- مناقب.

544- بحارالانوار، ج 41، ص 29.

545- بحارالانوار، ج 41، ص 48.

546- بحارالانوار، ج 40، ص 325.

547- الفصول العليه، ص 51.

548- چون از كثرت سجده مواضع سجده و پيشانى آن حضرت پينه بسته بود آن حضرت را ذوالثفنات مى گفتند.

549- بحارالانوار، ج 41، ص 71.

550- بحارالانوار، ج 41، ص 14.

551- هود/ 17.

552- اعمالى كه از عثمان سر زد بسيار است از قبيل: تبعيض در بيت المال و بمكار گماردن خويشان خود در پست هاى مهم و...

553- اعمالى كه از عثمان سر زد بسيار است از قبيل: تبعيض در بيت المال و بكار گماردن خويشان خود در پست هاى مهم و...

554- امالى شيخ مفيد.

555- اسد الغابه.

556- مسندرك الحاكم، ج 4، ص 30.

557- غررالحكم، صد 463.

558- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4، ص 26.

559- بحارالانوار، ج 75، ص 111.

560- حياة الامام حسين، ج 1، ص 388.

561- بحارالانوار، ج 41، ص 137.

562- ارشاد، ص 114.

563- بحارالانوار، ج 80، ص 14.

564- بحارالانوار، ج 84، ص 230.

565- بحارالانوار، ج 84، ص 339.

566- امالى شيخ مفيد و سوره نازعات، آيه 37، ص 39.

567- سفينة البحار، ج 2، ص 43.

568- نماز ديدگاه قرآن و حديث، ص 138.

569- بحارالانوار، ج 84، ص 241.

570- بحارالانوار، ج 88، ص 14.

571- وسايل الشيعه، ج 3 ص 479.

572- وسايل الشيعه، ج 3، ص 478؛ صحيح بخارى، ج 1 ص 324.

573- وسايل الشيعه، ج 3 ص 515.

574- وسايل الشيعه، ج 3، ص 55؛ صحيح بخارى، ج 1، ص 324.

575- بحارالانوار، ج 88، ص 13.

576- الغارت تقريبا يك قرن قبل از نهج البلاغه نوشته شده است. اين كتاب به اين مناسبت الغارت نام گذارى شده است كه در آن به غارت هايى كه بنى اميه در زمان حكومت امام عليه‌السلام در قلمرو حكومت حضرت روا داشتند در اين كتاب اشاره شده است.

577- الغارات، ج 1، ص \*\*\*8؛ بحارالانوار، ج 8، ص 739.

578- امالى شيخ مفيد.

579- بحارالانوار، ج 3، ص 100؛ اصول كافى، ج 2، ص 443.

580- بحارالانوار، ج 42، ص 58.

581- تفسير نورالثقلين، ج 1، ص 267.

582- ربيع الابرار، زمخشرى.

583- عقيل (ابويزيد) برادر بزرگ على عليه‌السلام است كه 20 سال از حضرت بزرگتر بود وى در علم انساب بسيار توانا بود او در اواخر عمر نابينا شد او در انتخاب فاطمه مادر حضرت ابوالفضل عليه‌السلام (ام البنين) به همسرى على عليه‌السلام نقش مؤ ثرى، ه خاطر شناخت علم انساب خود داشت.

584- كتاب سليم بن قيس، ص 139.

585- اقتباس از الاوائل، ص 239.

586- الفقه على المذاهب الخمسه، ص 119.

587- امالى شيخ مفيد.

588- همچون سكرات مرگ، قبر، سئوال و جواب قبر، زلزله قيامت و عقبات محشر.

589- امالى شيخ مفيد.

590- امالى شيخ مفيد.

591- امالى شيخ مفيد.

592- امالى شيخ مفيد.

593- امالى شيخ مفيد

594- اين روايت را مرحوم صدوق در كتاب معانى الاخبار، ص 38 تا 41 ذكر نموده كه به علت طولانى بودن مطلب، از تفسير آن صرف نظر شد.

595- تفسير جامع، ج 5، ص 30.

596- مرزداران.

597- ممتحنى.

598- در مورد بخشش هاى زياد از حد خلفا (ابوبكر و عمر و عثمان) به طلحه و زبير و سعدبن ابى وقاص و... به جلد 8 كتاب وزين و ارزشمند الغدير مراجعه نماييد.

599- اثبات الهداة، ج 4، ص 433.

600- اختصاص شيخ مفيد.

601- خصائص سيد رضى.

602- رسائل، محمد بن يعقوب.

603- امالى شيخ مفيد.

604- لقمان / 34.

605- نهج البلاغه، ابن ابى الحديد.

606- امالى شيخ مفيد

607- در امالى طوسى آمده: \*\*مردم را به گمان خود بر دين بر مى انگيزند. \*\*\*

608- امالى شيخ مفيد

609- تفسير جامع، ج 5.

610- نهج البلاغه، كلمات قصار.

611- ابوهريره در سال هفتم هجرى اسلام آورد بيش از هر صحابى ديگر از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حديث نقل كرده تا آن جا كه در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض كردند، در روزگار عمر ولايت بحرين را بر عهده داشت سپس معزول گشت و به كيفر بردن اموال بيت المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محكوم گرديد. در زمان خلافت عثمان براى تقرب به وى احاديثى در فضيلت وى جعل كرد كه بسيارى از احاديث وى را دانشمندان اسلامى چه شيعه و چه سنى مردود شناخته اند.

612- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 4، ص 63 - 69، 78.

613- بحارالانوار، ج 10، ص 126.

614- در بعضى از نسخ ريذه نيز نقل شده است.

615- نهج البلاغه، خطبه 33.

616- در اينكه آيا محمد بن ابى بكر پيش از رفتن مالك اشتر به مصر به شهادت رسيده يا اينكه بعد بوده اختلاف است و قول مشهور آن است كه بعد بوده و روايت كتاب غارات، ج 1، ص 458 و نهج البلاغه، نامه 34 مويد اين قول مشهور است.

617- امالى شيخ مفيد، ص 96.

618- مجموعه ورام، ج 1، ص 23

619- بحارالانوار، ج 42، ص 234 و 259.

620- همان مدرك.

621- مروج الذهب، ج 2، ص 298.

622- همان، ص 304

623- بحارالانوار، ج 42، ص 234 و 259.

624- ارشاد شيخ مفيد.

625- بحارالانوار، ج 9

626- نهج البلاغه، خطبه 92

627- انساب الاشراف، ج 2، ص 213.

628- الغارات.

629- منتهى الامال.

630- نهج البلاغه ابن اب الحديد، ج 16، ص 138.

631- شرح نهج البلاغه، ابن ميثم ج 5، ص 72.

632- منتهى الامال.

633- نهج البلاغه صبحى صالح، ص 377.

634- نهج البلاغه، نامه 21.

635- سفينة البحار، ج 1، ص 668.

636- سفينة البحار، ج 1، ص 676 و درجات الرفيعه، ص 389.

637- ام كلثوم به آيات سوره تحريم كه درباره حفصه نازل گرديده است اشاره كرد آن گاه كه حفصه راز پيامبر را فاش ساخت و اذا اسرا النبى الى بعض ازواجه حديثا... تحريم /2.

638- بهجتى.

639- نهج البلاغه، حكمت 104.

640- تفسر جامع، ج 7، ص 321.

641- احقاف / 20، داستان از سفينة البحار، ج 2، ص 458.

642- امالى شيخ مفيد، ص 108.

643- فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، ص 701.

644- نهج البلاغه، نامه 3.

645- ارشاد مفيد، ص 114.

646- شيخ بهايى.

647- زمر/ 65.

648- روم / 60.

649- تفسير نمونه، ج 7.

650- جويا تبريزى.

651- نشان از بى نشانها.

652- شبهاى پيشاور، ص 940.

653- سعيدى شيرازى.

654- امالى صدوق، مجلس 23.

655- توحيد صدوق، ص 89.

656- نام محله اى در كوفه.

657- پيكار صفين.

658- بنى اسرائيل / 33.

659- پيكار صفين.

660- كافرى كه با پرداخت جزيه (نوعى ماليات) تحت حمايت حكومت اسلامى قرار مى گيرد.

661- محجة البيضاء، ج 3.

662- معصوم دوم، ص 171.

663- الغدير، ج 7 ص 386.

664- بحارالانوار، ج 41، ص 107.

665- طه / 43 و 44.

666- وسائل الشيعه، ج 11، ص 102.

667- اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 6، ص 131.

668- نهج البلاغه، حكمت 322.

669- الغدير، ج 2، ص 162.

670- الغارات، ج 1، ص 85.

671- تفسير برهان، ج 4، ص 417.

672- ناسخ التواريخ، ج 5، ص 40.

673- كريب بن صباح از لشگريان معاويه بود كه مورخين نوشته اند بازو و انگشتان اين مرد به قدرى قوى بود كه سكه را با دستش مى ماليد و آثار روى آنرا از بين مى برد.

674- مناقب خوارزمى، ج 1، ص 147.

675- ناسخ التورايخ، ج 1، ص 329.

676- نشان از بى نشانها.

677- همان مدرك.

678- شاه نعمت الله ولى.

679- معصوم دوم، ص 114.

680- تفسير نمونه.

681- وسايل الشيعه، ج 11، ص 49.

682- معالم الحكومه، ص 522.

683- سعدى.

684- يكى از بناهاى پر شكوه ايران قديم در نزديكى شهر بغداد مى باشد بنا به نقل مورخين اين بنا توسط شاپور دوم نهمين پادشاه ساسانى در حدود قرن 4 ميلادى ساخته شد و مدت 20 سال ساختن آن طول كشيد نماى خارجى آن با آجر بود ولى ستونها

685- دخال / 25 - 29.

686- سفينة البحار.

687- ذخاير الملوك.

688- جلال الدين مولوى.

689- الامام على، ج 2، ص 478.

690- فروغى بسطامى.

691- غاية التعديل، ص 16.

692- سفينة البحار، ج 1، ص 674.

693- بحارالانوار، ج 41، ص 123.

694- ناسخ التواريخ، ج 4، ص 271.

695- تتمة المنتهى.

696- نهج السعاده، ج 2، ص 703.

697- مستدرك، ج 1، ص 210.

698- بحارالانوار، ج 40، ص 324.

699- بحارالانوار، ج ص 501.

700- اين جوان در جنگ جمل به همراه عايشه و در همين نبرد نيز كشته شد.

701- انساب الاشراف، ج 2، ص 211.

702- روضة الشهداء.

703- بحارالانوار، ج 42، ص 159.

704- مستدرك، ج 20.

705- سعدى.

706- وسائل، ج 11، ص 79.

707- جواهر الكلام؛ وسائل الشيعه.

708- ابن كوا سردسته گروه گمراه خوارج بود كه بر عليه حضرت قيام كرد و بدست آن حضرت در جنگ نهروان كشته شد.

709- معانى الاخبار، ج 1، ص 280

710- پيكار صفين، نصر بن مزاحم.

711- سفينة البحار، ج 1، ص 671.

712- گناهان كبيره، ج 1 ص 243 و شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4 ص 88.

713- ابو اميه، شريح بن حارث كندى اصل او از يمن بوده است.

714- وسائل الشيعه، ج 18، ص 6 و 7.

715- تتمة المنتهى، ص 2.

716- اويس قرنى مردى از اهالى قرن (يمن) بود و آخرين فردى بود كه در منطقه ذى قار نزديك بصره به سپاه حضرت پيوست و با امام بيعت كرد اويس از زهاد ثمانيه \*\*پارسايان هشتگانه\*\*\* بود كه در جنگ صفين در ركاب على عليه‌السلام به شهادت رسيد.

717- فرحة الغرى و ارشاد القلوب.

718- تفسير سوره حجرات، شهيد دستغيب، ص 302.

719- بحارالانوار، ج 32، ص 326.

720- اعيان الشيعه، ج 42، ص 215.

721- پيكار صفين، نهج البلاغه، نامه 17.

722- بحارالانوار، ج 27، ص 247، حديث 7.

723- منظور سر دسته گروه گمراه خوارج ابن كواء مى باشد.

724- خصال صدوق، ج 2، ص 572.

725- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 292؛ رجال كشى، ص 85.

726- محجة البيضاء، ج 4، ص 199.

727- تحف العقول.

728- الاسراء/ 12.

729- تحف العقول.

730- اقتباس از نهج البلاغه، حكمت 261.

731- بحارالانوار، ج 20، ص 383.

732- همان، ج 42، ص 125.

733- اعيان الشيعه، ج 1 (واژه شيعه)؛ تنقيح المقال، ج 1، ص 195؛ بحارالانوار، ج 42، ص 151 - 152، ط جديد

734- سفينة البحار، ج 2، ص 525.

735- نفس المهموم، ص 60.

736- محجة البيضاء، ج 4.

737- المحجة البيضاء، ج 4.

738- محجة البيضاء، ج 5، ص 278.

739- محجة البيضاء، ج 6، ص 226.

740- محجة البيضاء، ج 4، ص 195.

741- محجة البيضاء، ج 4، ص 219.

742- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 18.

743- محجة البيضاء، ج 4.

744- محجة البيضاء، ج 4.

745- محجة البيضاء، ج 4، ص 202.

746- خصال صدوق، ص 204، اين روايت را به سندهاى متعددى در كتابهاى ديگر نقل كرده اند

747- خصال صدوق، ص 166.

748- اعلام الورى، ص 201 و 202.

749- اقتباس از نفائس الاخبار، ص 418.

750- محجة البيضا، ج 4، ص 191.

751- محجة البيضاء، ج 4.

752- محجة البيضاء، ج 4.

753- نهج البلاغه، نامه 53.

754- خصال صدوق، ص 57.

755- مائده / 25.

756- معانى الاخبار، ج 2، ص 237.

757- نهج البلاغه، نامه 21.

758- خرايج.

759- معانى الاخبار، ج 2، ص 114.

760- معانى الاخبار، ج 2، ص 227.

761- وسائل الشيعه، ج 11، ص 334.

762- معانى الاخبار، ج 2، ص 338.

763- بحارالانوار، ج 6، ص 255.

764- بصائر الدرجات، ص 80.

765- تفسير نمونه، ج 15.

766- نهج البلاغه، خطبه 73.

767- انساب الاشراف، ج 2، ص 262.

768- وقعه صفين.

769- بحارالانوار، ج 40، ص 281.

770- نهج البلاغه، عبده، ص 233.

771- الغارات، ج 1، ص 38.

772- بحارالانوار، ج 9، ص 677.

773- مداين به مجموعه هفت شر آبادان و نزديك به هم، كه مركز حكومت ساسانيان بود يعنى، شهر تيسفون گويند كه در اين مجموعه قرار داشت. -

774- منهاج البراعه، ج 4، ص 272.

775- بحارالانوار، ج 42، ص 204.

776- معادشناسى، ج 1، ص 190.

777- معادشناسى، ج 2.

778- تتمة المنتهى، ص \*\*\*.

779- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 239.

780- فروغ كافى، ج 1، ص 66.

781- تذكرة الخواص، ص 100.

782- احقاق الحق، چاپ جديد، ج 8، ص 282.

783- سفينة البحار، ج 1، ص 240.

784- معادشناسى، ج 3، ص 280.

785- تنقيح المقال، ج 1، ص 149.

786- مجالس مفيد، ص 40.

787- نهج البلاغه، نامه 5.

788- نهج البلاغه، فيض الاسلام.

789- معالى السبطين، ج 1، ص 438.

790- اصول كافى، ج 1، ص 411.

791- پيكار صفين، نصربن مزاحم.

792- شبث بن ربعى كنيه اش ابو عبدالقدوس (يا چند منافق) بود او اذان گوى سحاح بود سپس اسلام آورد و از آنانى بود كه عليه عثمان قيام كرد، بعد از اصحاب على عليه‌السلام شد سپس از خوارج شد و بر عليه حضرت قيام كرد، مجدد توبه كرد و بعد از مدتى در صحراى كربلا در صف قاتلان امام حسين عليه‌السلام قرار گرفت بعد از مدتى از آنانى شد كه به طلب خون خواهى حسين عليه‌السلام برخواستند و به همراه مختار بود، بعد رئيس شهربانى كوفه شد و بعد از آن در كشتن مختار شركت كرد. آنگاه در سال 80 هجرى وفات كرد!!!

793- خصال صدوق.

794- خصال صدوق، ص 352.

795- بحارالانوار، ج 32، ص 6.

796- تتمه المنتهى، ص 12؛ اين واقعه را جمادى الثانى سال 36 ه‍ ق واقع شد.

797- تفسير برهان، ج 4، ص 420.

798- تفسير سوره حجرات، شهيد دستغيب، ص 216.

799- اثبات الهداة، ج 1، ص 521.

800- يادنامه علامه طباطبايى، ص 93

801- كشكول شيخ بهائى، 192.

802- بيست گفتار، ص 68.

803- انساب الاشراف، ج 2، ص 187.

804- بحارالانوار، ج 76، ص 16.

805- پيكار اسلام با اسراف، ص 133.

806- پيكار صفين.

807- فروع كافى، ج 7، ص 203.

808- وقعه صفين، ص 528.

809- خصال صدوق، ص 435.

810- خصال صدوق، ص 431.

811- بحارالانوار، ج 41.

812- فروغ كافى.

813- نمل / 5.

814- كامل ابن اثير، ج 2، ص 402.

815- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2.

816- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2.

817- آل عمران / 191 - 194.

818- بحارالانوار، ج 1.

819- سوره زمر، 9.

820- تفسير نمونه، ج 19.

821- الغارت، ج 1 و نهج البلاغه، خطبه 126.

822- امالى شيخ مفيد، ص 36.

823- امالى شيخ مفيد، ص 15. امالى شيخ مفيد، ص

824- امالى شيخ مفيد، ص 72.

825- اصول كافى ج 1

826- آيه 54 سوره اعراف

827- اصول كافى ج 1

828- اصول كافى ج 1

829- اصول كافى ج 2

830- اصول كافى ج 1

831- اصول كافى.

832- اصول كافى.

833- امالى شيخ صدوق

834- سوره بقره / 253.

835- امالى شيخ صدوق

836- نصايح ص 87

837- بحارالانوار ج 40 ص 45

838- ناسخ التواريخ ج 2 ص 43

839- تاريخ يعقوبى ج 2 ص 203

840- تاريخ يعقوبى ج 2 ص 203

841- فروع كافى ج 7 ص 543

842- ذخائر العقبى ص 49

843- منهاج البرعه ج 17 ص 85

844- فروع كافى ج 7 و وسايل الشيعه ج 13 ص 303

845- منهاج البرعه ج 17

846- وسائل الشيعه ج 11 ص 83

847- اصول كافى جلد 1.

848- امالى شيخ صدوق

849- شرح نهج البلاغه، ج 1/235.

850- رمضائيه / 20

851- (رعد - 7)

852- امالى صدوق

853- امالى شيخ صدوق

854- امالى شيخ صدوق

855- (انعام - 160)

856- امالى شيخ صدوق

857- امالى صدوق

858- خصال صدوق

859- بحارالانوار ج 61.

860- امالى شيخ صدوق.

861- امام استفاده از اين انگشتر را براى ديگران نهى فرموده است.

862- مكارم اخلاق ص 91 - 89

863- من لا يحضره الفقيه ج 1، ص 31

864- امالى شيخ صدوق

865- (زمر - آيه 9)

866- امالى صدوق

867- مكارم اخلاق ص 360

868- الغارت

869- سوره شورى / 30

870- تفسير برهان ج 1.

871- ابومره كنيه شيطان است.

872- امالى شيخ صدوق

873- امالى شيخ صدوق

874- در داستان هاى قبلى نيز درباره شخصيت گمراه شريح داستانهائى نقل شده است.

875- كشف الغمه ج 1 ص 181 و 182. (حضرت به جهت جلوگيرى از اختلاف سياسى در بين مردم شريح را نصب نمود. )

876- انساب الاشراف ج 2 ص 53

877- منتهى الامال

878- ناسخ التواريخ زندگانى على عليه‌السلام ج 1 ص 315

879- امالى شيخ صدوق

880- امالى شيخ صدوق

881- بحارالانوار ج 8 ص 622

882- امالى شيخ صدوق

883- امالى شيخ صدوق، صد 344.

884- امالى شيخ صدوق

885- اشعث دخترى بنام جعده داشت كه همسر امام حسن عليه‌السلام و به امام زهر داد و پسرى بنام محمد داشت كه در قتل مسلم بن عقيل و سپس در كربلا دخالت داشت او و فرزندانشان از شرورترين افراد عصر خود بوده اند به حدى كه معاويه نيز از شرارت اشعث مى ترسيد.

886- نهج البلاغه، خطبه 224.

887- تاريخ طبرى، ج 6، ص 3090.

888- بحارالانوار، ج 42، ص 176.

889- عبدالفتاح عبدالمقصود.

890- داستان جنگ سلاسل در داستانهاى قبلى نير بيان شده است.

891- بحارالانوار، ج 41.

892- وليد بن عقبه فرزند كسى است به نام عقبه، او كسى است كه آب دهانش را به صورت پيامبر عزيز اسلام انداخت و آخرالامر با شمشير على عليه‌السلام سر از تنش جدا شد.

893- نهج البلاغه، خطبه 51.

894- بحارالانوار، ج 84، ص 246.

895- محلى است در عراق فعلى نزديك منطقه حله كه مسجد الشمس در آنجا است.

896- مسئله برگشت خورشيد براى اقامه نماز در قرآن بارى حضرت سليمان آمده به آن اشاره شده است (سوره ص آيه 30 تا 33) و در روايت ديگرى است كه خداوند براى حضرت يوشع بن نون وصى حضرت موسى نيز آفتاب را برگردانيد البته در روايات ديگرى مسئله برگشت خورشيد به شكل هاى ديگر براى آن حضرت بيان شده است.

897- من لا يحضره الفقيه.

898- تحف العقول، ص 174.

899- سوره نساء آيه 48.

900- سوره نساء آيه 110

901- سوره زمره آيه 53.

902- سوره آل عمران آيه 135.

903- سوره هود آيه 114.

904- بحارالانوار، ج 82، ص 22.

905- خداوند علم و شمشير، ص 85.

906- شجره طوبى، ص 407.

907- لطائف الطوائف، ص 27.

908- كشف الغمه، ج 1، ص 234.

909- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 1، خطبه 13.

910- ناسخ التواريخ زندگى على عليه‌السلام ج 1، ص 124.

911- ينابيع المودة، ص 174

912- بارگاه پادشاهان حيره است.

913- كامل ابن اثير، ج 2، ص 442، كشف الغمه ج 1.

914- شرح نهج البلاغه، خوئى، ج 21، ص 152.

915- انوار نعمانيه، ص 19.

916- امام على عليه‌السلام ، جورج جورداق مسيحى، ج 1،

917- الغارات، ج 1، ص 82.

918- تحفة المجالس، ص 148.

919- ناسخ التواريخ، ج 1، ص 215.

920- معالم القربه، ص 203.

921- تهذيب الاحكام، شيخ طوسى، ج 6، ص 226.

922- خصايص الائمة، شريف رضى، ص 86.

923- استبصار شيخ طوسى، ج 4؛ اصول كافى، ج 7، ص 260.

924- فرد نامتناهى، ص 24.

925- ناسخ التواريخ، ج 1، ص 162.

926- دعائم الاسلام، ج 2، ص 532.

927- الغارات، ج 2، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4.

928- تاريخ، يعقوبى، ج 2، ص 197.

929- كامل ابن اثير، ج 3 ص 371.

930- الغارات، ابواسحاق ثقفى، ج 1، ص 119.

931- تهذيب، ج 10، اصول كافى، ج 2، الاستبصار، ج 4، ص 200.

932- تهذيب شيخ طوسى، ج 10.

933- تهذيب، شيخ طوسى، ج 10.

934- بحارالانوار، ج 32، ص 382.

935- انساب الاشراف، بالاذرى، ص 417.

936- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 3، ص 177.

937- تحف العقول، ص 125.

938- ديوان منسوب به على عليه‌السلام ، ص 86.

939- ديوان منسوب به على عليه‌السلام .

940- ميزان الحكمه، ج 5، ص 381.

941- بحارالانوار، ج 84، ص 230.

942- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 4.

943- الاستبصار، ج 4، ص 252.

944- تهذيب، ج 10، ص 138.

945- من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 91

946- استصبار، ج 4، ص 230.

947- دعائم الاسلام، ج 2، ص 483.

948- الغارت، ج 1، ص 119.

949- تهذيب، ج 10.

950- الاستبصار، ج 4.

951- منتهى الامال.

952- محله اى است در كوفه.

953- منتهى الامال.

954- منتهى الامال.

955- دعائم الاسلام، ج 2، ص 409.

956- دعائم الاسلام، ج 2، ص 469.

957- الاستبصار، ج 4، ص 248.

958- بحارالانوار، ج 42.

959- بحارالانوار، ج 42.

960- بحارالانوار، ج 42 ص 259 - 263.

961- معادن الحكمة، ج 1، ص 355.

962- مناقب شهر آشوب، ج 2، ص 374.

963- منتهى الامال.

964- منتهى الامال.

965- منتهلى الامال.

966- منتهى الامال.

967- منتهى الامال.

968- منتهى الامال.

969- منتهى الامال.

970- امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را پيش از طلوع دفن كردند.

971- منتهى الامال.

972- منتهى الامال.

973- منتهى الامال.

974- محلى است در كوفه.

975- منتهى الامال.

976- واقعه صفين، ص 236.

977- واقعه صفين.

978- سفينة البحار، ج 2، ص 654.

979- انساب الاشراف، ج 2، ص 213.

980- الغارات، ج 1، ص 112.

981- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 7، ص 38.

982- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 1 و 11.

983- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 1 و 11.

984- كافى، ج 7، ص 260.

985- نهج البلاغه، خطبه 149.

986- (داستانهاى اين فصل به جهت معلوم نبودن آن از حيث زمانى به يك فصل مجزا اختصاص يافت. )

987- اصول كافى، ج 2

988- اصول كافى، ج 2، ص 455

989- اصول كافى، ج 1.

990- اصول كافى، ج 1.

991- محدث يعنى خداوند اخبار آسمانى را به وسيله فرشته يا صدا به او مى رساند.

992- در بعضى روايات آمده: كه على عليه‌السلام روزى مقام و اوصاف ذوالقرنين را براى اصحاب خود ذكر كرد و سپس فرمود: \*\*در ميان شما نيز مانند او هست \*\*\*

993- اصول كافى و تفسير على بن ابراهيم

994- اصول كافى، ج 1.

995- تفسير سوره حديد و دستغيب

996- تفسير سوره حديد

997- اصول كافى، ج 1، ص 411

998- داستانهاى پراكنده، ج 4

999- تفسير جامع، ج 5

1000- امالى مفيد نيشابورى؛ سفينة البحار، ج 1، ص 391

1001- بحارالانوار، ج 7، ص 211

1002- مدينة المعاجز

1003- بحارالانوار، ج 41، 243، اغانى، ج 7، ص 15.

1004- سوره نمل آيه 89 \*\*كسانى كه كار نيكى انجام دهند پاداشى بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت آن روز در امانند\*\*\*.

1005- بحارالانوار، ج 44، ص 293

1006- گوهر شب چراغ، نائينى.

1007- غرر، ص 697

1008- نشان از بى نشانها

1009- سوره صافات آيه 83

1010- تفسير جامع، ج 5.

1011- امالى شيخ مفيد، ص 183.

1012- امالى شيخ مفيد

1013- امالى شيخ مفيد

1014- احقاف /20.

1015- مؤمن / 60

1016- فاطر/6.

1017- بحارالانوار، ج 9 ص 376 - 377.

1018- تفسير جامع، ج 5.

1019- تفسر جامع، ج 5.

1020- اماى صدوق، مجلس 82، ص 331، و ثواب الاعمال و كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1، ص 42. (دعاى وضو در رساله عمليه نيز موجود است.

1021- مستدرك الوسائل، ج 2، ص 197

1022- امالى شيخ مفيد، ص 6.

1023- تحف العقول، ص 57.

1024- معانى الاخبار.

1025- شافعى در وصف حضرت على عليه‌السلام اشعار بسيار بلند و سطح بالايى دارد.

1026- شافعى در وصف حضرت على عليه‌السلام اشعار بسيار بلند و سطح بالايى دارد.

1027- نصايح، ص 169.

1028- نصايح، ص 195.

1029- نصايح، ص 233.

1030- نصايح، ص 294

1031- نصايح، ص 310.

1032- نصايح، ص 340.

1033- نصايح.

1034- نصايح، ص 355.

1035- نصايح، ص 438

1036- نصايح، ص 186.

1037- نصايح، ص 100

1038- نصايح، ص 105

1039- امالى شيخ مفيد.

1040- سفينه البحار.

1041- خوارزمى، مقتل الحسين، ص 97

1042- سرالعالمين - فردوس الاخبار، ج 2، شواهد التنزيل، ج 1.

1043- غاية المرام، ص 7

1044- فضايل الخمسه ج 2، ص 161.

1045- تعداد كشته شدگان اين جنگ به اين اندازه نبود بلكه هميشه طرف مقابل مطلب را بزرگ جلوه مى دهد.

1046- امالى شيخ مفيد.

1047- امالى شيخ مفيد ص 227 و 228

1048- امالى شيخ مفيد

1049- امالى شيخ مفيد

1050- رعد/ 7.

1051- بحارالانوار، ج 83، ص 38.

1052- امالى شيخ مفيد

1053- امالى شيخ مفيد

1054- امالى شيخ مفيد

1055- امالى شيخ مفيد.

1056- كشكول شيخ بهايى، ص 594.

1057- معانى الاخبار، ج 2، ص 426.

1058- پيام آور عاشورا، ص 36.

1059- محجة البيضاء، ج 3، ص 385.

1060- كشف الربيه، شهيد ثانى.

1061- مجمع البيان ذيل آيه فوق.

1062- عقايد الاماميه اثنا عشر.

1063- روش تبليغ.

1064- خصال صدوف، ص 250.

1065- بحارالانوار، ج 70.

1066- ديوان امام على عليه‌السلام .

1067- نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 3، ص 160.

1068- بحارالانوار، ج 97، ص 55.

1069- معانى الاخبار، ص 324.

1070- مقام شهيد.

1071- سويد از صحابه حضرت امير عليه‌السلام است كه 127 سال عمر كرد و در كوفه در زمان حجاج يوسف ثقفى فوت كرد.

1072- ارشاد القلوب.

1073- جهاد با نفس.

1074- معانى الاخبار، ج 1، ص 402.

1075- امامت على در آينه عقل و قرآن، ص 127.

1076- خداوند علم و شمشير، ژايكر مسيحى، ص 80.

1077- نهج البلاغه، حكمت 22.

1078- جويا تبريزى

1079- عدد السنه، ص 165.

1080- نهج البلاغه، حكمت 82.

1081- بحارالانوار، ج 58، ص 104.

1082- نمل /82.

1083- تفسير نمونه

1084- بحارالانوار، ج 46، ص 75.

1085- معانى الاخبار، ج 2، ص 66

1086- اين روايت مشروحى است در تفسير اذان و اقامه كه صدوق در معانى الاخبار توحيد آن را نقل كرده است.

1087- مجالس شيخ مفيد، مطابق نقل از بحارالانوار، ج 6، ص 753.

1088- روضه كافى، ص 267.

1089- وسائل الشيعه، ج 11، ص 335.

1090- معانى الاخبار، ج 2.

1091- معانى الاخبار، ج 2، ص 438.

1092- نحل /90

1093- معانى الاخبار، ج 2، ص 126.

1094- محجة البيضاء، ج 5، ص 123.

1095- معانى الاخبار، ج 2.

1096- خصال صدوق، ص 218.

1097- خصال صدوق، ص 373.

1098- نساء/2.

1099- قاف /9

1100- نحل /69.

1101- جامع النورين ص 479.

1102- خصال صدوق، ص 157.

1103- خصال صدوق، ص 83.

1104- تحف العقول.

1105- تحف العقول.

1106- تحف العقول.

1107- تحف العقول.

1108- بحارالانوار، ج 78.

1109- اسلام و فلسفه، ص 25.

1110- اثباة الهداة، ج 2، ص 109.

1111- اثباة الهداة، ج 5، ص 247.

1112- بحارالانوار، ج 9 ص 486.

1113- تحف العقول.

1114- نهج البلاغه، حكمت 80.

1115- نهج البلاغه، خطبه 45.

1116- نهج البلاغه، خطبه 224.

1117- نهج البلاغه، خطبه 149.

1118- امامت على در آينه عقل و قرآن.

1119- كافى، ج 3، ص 146.

1120- بحارالانوار، ج 71، ص 86.

1121- تفسير كشف الاسرار، ج 10، ص 686.

1122- معانى الاخبرا، ج 1، ص 182 اين حديث به جهت طولانى بودن از آوردن آن خوددارى شد.

1123- عدة الداعى ابن فهد.

1124- اين اشعار به اشعار ناقوسيه نامگذارى شده است.

1125- ارشاد القلوب، ص 373.

1126- مستدرك الوسائل؛ كتاب الصلوة.

1127- محجة البيضاء، ج 1، ص 351.

1128- ارشاد مفيد، ص 102.

1129- كشف الاسرار، خواجه عبدالله انصارى، ج 1.

1130- به گمان اين نادان حضرت على عليه‌السلام صرفا به علت دامادى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صدد كسب خلافت بوده است.

1131- نشان بى نشانها.

1132- نشان از بى نشانها

1133- نهج البلاغه فيض الاسلام.

1134- منظور؛ پايگاه امام عصر (عج) در مراحل بعدى است، و گرنه بدون ترديد نخستين پايگاه قيام آن حضرت در مكه كنار خانه خدا خواهد بود.

1135- حضرت مهدى (عج) منظور مى باشد.

1136- مونس الحزين شيخ صدوق، خلاصة البلدان و انوار المشعشين، ج 2، ص 190 و 194.

1137- حدائق الانس.

1138- جامع الاخبار.

1139- شناخت، رى شهرى.

1140- شاه نعمت الله ولى

1141- نشان از بى نشانها.

1142- ميزان الحكمه، حديث 16783.

1143- هاتف اصفهانى.

1144- جامع النورين، .

1145- بحارالانوار، ج 42، ص 247.

1146- بحارالانوار، ج 42، ص 247.

1147- دايرة المعارف علوى.

1148- فروع كافى، ج 5، ص 75.

1149- مستدرك الوسائل، ج 2 ص 514.

1150- مستدرك الوسائل، ج 2، ص 514

1151- نشان از بى نشانها

1152- نشان از بى نشانها.

1153- زوراء به معنى شهر بغداد است.

1154- شبهاى پيشاور.

1155- حيات القلوب، ج 2، ص 3.

1156- بحارالانوار، ج 15، ص 297.

1157- سوره 16، آيه 128.

1158- نهج البلاغه فيض الاسلام. ص 613.

1159- سفينة البحار، ج 1، ص 397.

1160- بحارالانوار، ج 93، ص 211.

1161- تفسير كشف الاسرار، خواجه عبدالله انصارى، ج 1.

1162- معانى الاخبار، ج 1، ص 146.

1163- علل الشرايع ج 2 ص 51

1164- مجموعه ورام

1165- امالى شيخ صدوق

1166- وسايل الشيعه ج 3 ص 477

1167- وسايل الشيعه ج 5 ص 263

1168- همان مدرك

1169- اصول كافى ج 1

1170- يونس آيه 62

1171- تفسير الميزان ج 10 ص 98

1172- تفسير جامع جلد 5

1173- نيما يوشيج

1174- تحف العقول صفحه 468

1175- بحار ج 35 / 46

1176- خصال / 421.

1177- بحارالانوار ج 19 ص 78

1178- امام خمينى (ره).

1179- امالى شيخ صدوق

1180- امالى شيخ صدوق 255

1181- امالى شيخ صدوق

1182- بحارالانوار، جلد 89، ص 104.

1183- جامع الاسرار.

1184- تفسير مجمع البيان، ج 2، ص 64.

1185- تحف العقول، ص 214.

1186- سوره حديد آيه 23.

1187- تفسير صافى، ج 1، ص 16.

1188- ينابيع المودة، ص 331.

1189- جامع نهج البلاغه.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc386585076)

[فصل اول: تولد تا بعثت 5](#_Toc386585077)

[1- خبر تولد على عليه‌السلام 5](#_Toc386585078)

[2- دستهايم رو به خداست!! 5](#_Toc386585079)

[3- تربيت على عليه‌السلام در دامان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 6](#_Toc386585080)

[4- بار خدايا! جمعشان را پراكنده مكن 6](#_Toc386585081)

[5- جوانمرد نوجوانان 7](#_Toc386585082)

[6- براى ازدواج چه دارى 7](#_Toc386585083)

[7- لقب قضم براى على عليه‌السلام 8](#_Toc386585084)

[8- مشاهدات قبلى و غيبى 9](#_Toc386585085)

[9- پرورش دهنده على عليه‌السلام 10](#_Toc386585086)

[10- مولود قرآن خوان! 11](#_Toc386585087)

[11- كودك خوش اقبال و فرخنده! 11](#_Toc386585088)

[12- قبله حاجات على عليه‌السلام 12](#_Toc386585089)

[13- تولد على عليه‌السلام 12](#_Toc386585090)

[14- كودك بت شكن 14](#_Toc386585091)

[15- خواسته هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خداوند 14](#_Toc386585092)

[16- پيشگويى ولادت حضرت على عليه‌السلام 15](#_Toc386585093)

[17- قارى قرآن در آغوش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 16](#_Toc386585094)

[18- خبر تولد على عليه‌السلام براى راهب 17](#_Toc386585095)

[19- غذاى بهشتى براى ابوطالب عليه‌السلام 18](#_Toc386585096)

[20- غذاى بهشتى براى فاطمه بنت اسد 19](#_Toc386585097)

[21- پيشگوئى كاهن درباره مادر على عليه‌السلام 20](#_Toc386585098)

[22خواب فاطمه بنت اسد 21](#_Toc386585099)

[23- خواب بعدى فاطمه بنت اسد 22](#_Toc386585100)

[24- قربانى براى درخواست فرزند 22](#_Toc386585101)

[25- لرزه در مكه 23](#_Toc386585102)

[26- تكلم على عليه‌السلام در رحم مادر 24](#_Toc386585103)

[27- سقوط بتها در مقابل فاطمه 25](#_Toc386585104)

[28- گفتگوى و تبريك موجودات 25](#_Toc386585105)

[29- ابوطالب صبر كن 26](#_Toc386585106)

[30- فاطمه بنت اسد و ورود به كعبه 26](#_Toc386585107)

[31- جبرئيل و فاطمه بنت اسد 27](#_Toc386585108)

[32- فاطمه در داخل كعبه 27](#_Toc386585109)

[33- پرستاران فاطمه در كعبه 28](#_Toc386585110)

[34- چگونگى تولد على عليه‌السلام 28](#_Toc386585111)

[35- ناله شيطان در تولد على عليه‌السلام 29](#_Toc386585112)

[36- على عليه‌السلام و بانوان بهشتى 29](#_Toc386585113)

[37- ملاقات انبياء الهى با على عليه‌السلام در كعبه 30](#_Toc386585114)

[38- ملائكه الهى در محضر مولود كعبه 31](#_Toc386585115)

[39- نداى الهى در بدرقه مولود كعبه 32](#_Toc386585116)

[40- حوادث آسمانى در تولد على عليه‌السلام 32](#_Toc386585117)

[41- حجت خدا كامل شد 33](#_Toc386585118)

[42- سال خير و بركت 33](#_Toc386585119)

[43- سخنان مادر مولود كعبه 34](#_Toc386585120)

[44- تبريك تولد على عليه‌السلام 34](#_Toc386585121)

[45- ديدار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با على عليه‌السلام در تولد 35](#_Toc386585122)

[46- قرائت كتب انبياء عليه‌السلام توسط على عليه‌السلام 36](#_Toc386585123)

[47- نامگذارى نوزاد كعبه 37](#_Toc386585124)

[48- جلوه اى نورانى بر آسمان 37](#_Toc386585125)

[49- مومنين به وسيله تو رستگار شوند 38](#_Toc386585126)

[50- وليمه ابوطالب در تولد على عليه‌السلام 38](#_Toc386585127)

[51- پيوسته مظلوم بوده ام 39](#_Toc386585128)

[52- خانواده اى با ايمان 40](#_Toc386585129)

[فصل دوم: از بعثت تا رحلت پيامبر 41](#_Toc386585130)

[53- بهترين افراد كيست؟ 41](#_Toc386585131)

[54- نگين پادشاهى 41](#_Toc386585132)

[55- امتيازات شيعيان على عليه‌السلام 42](#_Toc386585133)

[56- حيوانات مسخ شده 42](#_Toc386585134)

[57- على عليه‌السلام در معراج پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 43](#_Toc386585135)

[58- راه بهشت 43](#_Toc386585136)

[59- على عليه‌السلام در دامان مهر نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 44](#_Toc386585137)

[60- على عليه‌السلام و ابليس ملعون 45](#_Toc386585138)

[61- صديق واقعى 46](#_Toc386585139)

[62- ماءموريتى شبانه 46](#_Toc386585140)

[63- بت شكن آخر 47](#_Toc386585141)

[64- قضاوت على عليه‌السلام 47](#_Toc386585142)

[65- عادل دادگر 48](#_Toc386585143)

[66- سلام خضر نبى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام 48](#_Toc386585144)

[67- على عليه‌السلام هم نيكو شوهرى است 49](#_Toc386585145)

[68- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ جمل خبر مى دهد 50](#_Toc386585146)

[69- تيرهاى مرگ به خطا نمى رود 51](#_Toc386585147)

[70- شمشير ذوالفقار 51](#_Toc386585148)

[71- مؤمن واقعى 52](#_Toc386585149)

[72- منزلت على عليه‌السلام در نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 53](#_Toc386585150)

[73- وصيتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 53](#_Toc386585151)

[74- دعاى مخصوص 53](#_Toc386585152)

[75- حضور شخصى بزرگ 54](#_Toc386585153)

[76- انوار رحمت خداونديم 55](#_Toc386585154)

[77- آن شب خطرناك 56](#_Toc386585155)

[78- صاحب سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 57](#_Toc386585156)

[79- حبل الله كيست؟ 58](#_Toc386585157)

[80- عظمت على عليه‌السلام مانند سوره توحيد است 58](#_Toc386585158)

[81- ولايت على عليه‌السلام 59](#_Toc386585159)

[82- عيب پوشى و ستار العيوبى 59](#_Toc386585160)

[83- پاسخ مهربانى هاى فاطمه بنت است 60](#_Toc386585161)

[84- قطب هستى 61](#_Toc386585162)

[85- زنى جاسوس و خبررسان 62](#_Toc386585163)

[86- ابوتراب افتخار اميرالمؤمنين عليه‌السلام 63](#_Toc386585164)

[87- مگر خودت يا فردى مثل خودت 65](#_Toc386585165)

[88- حامى بى بديل دين 65](#_Toc386585166)

[89- نگين پادشاهى 66](#_Toc386585167)

[90- امتياز و اخلاص برتر 67](#_Toc386585168)

[91- شقى ترين انسانها 68](#_Toc386585169)

[92- سد ابواب 68](#_Toc386585170)

[93- شفاعت در قيامت 69](#_Toc386585171)

[94- على كيست؟ 69](#_Toc386585172)

[95- على عليه‌السلام موجودى ملكوتى 70](#_Toc386585173)

[96- على عليه‌السلام و قرآن 70](#_Toc386585174)

[97- هدايت بدون جنگ 70](#_Toc386585175)

[98- وضو و نماز، كفاره 71](#_Toc386585176)

[99- جهنم را مى آورند! 71](#_Toc386585177)

[100- قضاوت عادلانه 72](#_Toc386585178)

[101- منافق كينه توز 73](#_Toc386585179)

[102- بهترين فرد امت من 73](#_Toc386585180)

[103- ايثارگرى بيدار 74](#_Toc386585181)

[104- ماءموريتى در يمن 75](#_Toc386585182)

[105- يا على عليه‌السلام چگونه توبه كنم 75](#_Toc386585183)

[106- اعدام مفسدين 76](#_Toc386585184)

[107- كوكب هدايت بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 77](#_Toc386585185)

[108- پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بى وفايى مردم مى گويد 77](#_Toc386585186)

[109- آبرودارترين فرد نزد خداوند 78](#_Toc386585187)

[110- من ضامن بدهى او هستم 78](#_Toc386585188)

[111- دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى زن با حجاب 78](#_Toc386585189)

[112- نام گذارى امام حسن عليه‌السلام 79](#_Toc386585190)

[113- حضرت على عليه‌السلام و جعفر جامع و چگونگى آن 80](#_Toc386585191)

[114- محبوبترين خلق 81](#_Toc386585192)

[115- محرم اسرار 82](#_Toc386585193)

[116- ازدواج حضرت زهرا عليها‌السلام 82](#_Toc386585194)

[117- ولى خدا، وصى پيمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 84](#_Toc386585195)

[118- قثم بن عباس، آخرين كسى كه با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وداع كرد 86](#_Toc386585196)

[119- حيدر قاهر، غالب 87](#_Toc386585197)

[120- دفاع از حريم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 88](#_Toc386585198)

[121- جنگ حنين، شكست و پيروزى 91](#_Toc386585199)

[122- ورود به بهشت 93](#_Toc386585200)

[123- شرط قبولى توحيد و ايمان 94](#_Toc386585201)

[124- امير انفاق و كرم 95](#_Toc386585202)

[125- سرمشق اهل وفا 96](#_Toc386585203)

[126- كاركردن عيب نيست 96](#_Toc386585204)

[127- پيروى از على عليه‌السلام 97](#_Toc386585205)

[128- على عليه‌السلام خير البريه است 98](#_Toc386585206)

[129- اولين پيشتاز عامل 98](#_Toc386585207)

[130- همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 99](#_Toc386585208)

[131- هم سفره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 99](#_Toc386585209)

[132- صدقه قبل از سئوال كردن 99](#_Toc386585210)

[133- رمز فتح 100](#_Toc386585211)

[134- ايثار على عليه‌السلام 100](#_Toc386585212)

[135- برترين مخلوق خداوند 101](#_Toc386585213)

[136- از من سئوال كن 103](#_Toc386585214)

[137- به وصيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل كرد 103](#_Toc386585215)

[138- كارهاى امام على عليه‌السلام در خانه 104](#_Toc386585216)

[139- على جان فاطمه عليها‌السلام همسر خوبى است 105](#_Toc386585217)

[140- روزى رسانى جبرئيل 106](#_Toc386585218)

[141- ارتحال حامى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 107](#_Toc386585219)

[142- على عليه‌السلام مبين حدود الهى 108](#_Toc386585220)

[143- على عليه‌السلام خنثى كننده توطئه 109](#_Toc386585221)

[144- خبر از فتنه ها مى دهد 110](#_Toc386585222)

[145- على عليه‌السلام حجت بر مردم 111](#_Toc386585223)

[146- معيار قطعى دين خدا 112](#_Toc386585224)

[147- خيبر كشاى علوى 112](#_Toc386585225)

[148- مهريه حضرت فاطمه عليها‌السلام 114](#_Toc386585226)

[149- يا على عليه‌السلام زبانش را قطع كن! 115](#_Toc386585227)

[150- ولى خدا كيست؟ 115](#_Toc386585228)

[151- جنگ على در وادى يابس 116](#_Toc386585229)

[152- جبرئيل خدمتگذارى او را مى كند 119](#_Toc386585230)

[153- جنگ ذات السلاسل 120](#_Toc386585231)

[154- خبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شهادت على عليه‌السلام 122](#_Toc386585232)

[155- پيشنهاد قريش 123](#_Toc386585233)

[156- زنده و پاينده باشى اى پسر ابيطالب عليه‌السلام 124](#_Toc386585234)

[157- قبور ائمه معصومين عليه‌السلام 125](#_Toc386585235)

[158- عجيب ترين مردم 125](#_Toc386585236)

[159- قضاوتى بين فرزندان 125](#_Toc386585237)

[160- شاءن نزول سوره هل اتى 127](#_Toc386585238)

[161- مقام امام على عليه‌السلام 129](#_Toc386585239)

[162- ورود به قبا 130](#_Toc386585240)

[163- لقب مرگ سرخ براى على عليه‌السلام 130](#_Toc386585241)

[164- فرشته ايثار و كرم 131](#_Toc386585242)

[165- شب قدر 133](#_Toc386585243)

[166- رفتار با همسايه 134](#_Toc386585244)

[167- سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام 134](#_Toc386585245)

[168- احترام را رد نكنيد 135](#_Toc386585246)

[169- هزار باب علم 135](#_Toc386585247)

[170- امين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 136](#_Toc386585248)

[171- نزول آيه ولايت على عليه‌السلام 137](#_Toc386585249)

[172- هم صحبت على عليه‌السلام تا لقاى حق 138](#_Toc386585250)

[173- جناب وصى عليه‌السلام 140](#_Toc386585251)

[174- غسل و كفن و نماز بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 141](#_Toc386585252)

[175- سخن گفتن زمين با على 142](#_Toc386585253)

[176- كارهاى فاطمه عليها السلام زهرا در خانه 142](#_Toc386585254)

[177- فاطمه پاره تن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 142](#_Toc386585255)

[178- كليد دار كعبه 143](#_Toc386585256)

[179- اى كاش من چهارمين آنها بودم 144](#_Toc386585257)

[180- حمله به خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 145](#_Toc386585258)

[181- شمشير زن مخلص 146](#_Toc386585259)

[182- فاتح خندق 147](#_Toc386585260)

[183- مرغ بريانى 148](#_Toc386585261)

[184- آينده عايشه 149](#_Toc386585262)

[185- بعد از من مظلوم و مغلوبى!!! 151](#_Toc386585263)

[186- جاى جبرئيل مى نشيند! 151](#_Toc386585264)

[187- براى خود هر چه خواستم 152](#_Toc386585265)

[188- هفت باغ بهشتى 152](#_Toc386585266)

[189- اسباب خوشحالى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 153](#_Toc386585267)

[190- ناله نااميدى 154](#_Toc386585268)

[191- كاتب وحى الهى 155](#_Toc386585269)

[193- نماز، معراج على عليه‌السلام 156](#_Toc386585270)

[194- شيفته خدا 157](#_Toc386585271)

[195- ما رجعت مى كنيم 157](#_Toc386585272)

[196- جان دادن كافر 158](#_Toc386585273)

[197 - پدر و پسر در خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 159](#_Toc386585274)

[198- محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را بلند كرد جبرئيل عليه‌السلام زمين نهاد 159](#_Toc386585275)

[199- مشرك حنين زير شمشير على عليه‌السلام 160](#_Toc386585276)

[200 - هدايتگر راستى 161](#_Toc386585277)

[201 - روح متحد 162](#_Toc386585278)

[202- چهار اسب يمنى 162](#_Toc386585279)

[203- مير ميدان جانبازى 163](#_Toc386585280)

[204- مسلمانى مردم يمن 164](#_Toc386585281)

[205- على عليه‌السلام راهنماى ابوذر 165](#_Toc386585282)

[206- همسرى وفادار 167](#_Toc386585283)

[207- غذايى آماده 169](#_Toc386585284)

[208- ابراهيم فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 170](#_Toc386585285)

[209- آيه تطهير 170](#_Toc386585286)

[210- بهترين خوبى ها 171](#_Toc386585287)

[211- رحمت الهى آمد 172](#_Toc386585288)

[212- محبوب خدا 172](#_Toc386585289)

[213- دست من و تو يكى ست 173](#_Toc386585290)

[214- فاتح فدك 173](#_Toc386585291)

[215- جنگ تبوك و جانشينى على عليه‌السلام 174](#_Toc386585292)

[216- اتاقهاى بهشت 175](#_Toc386585293)

[217- تجلى ايثار در مهمانى 176](#_Toc386585294)

[218- سرور و سالار عرب 177](#_Toc386585295)

[219- با كسى محشور مى شود كه دوستش مى دارى 178](#_Toc386585296)

[220- اميرالمؤمنين عليه‌السلام لقب الهى 178](#_Toc386585297)

[221- سد ابواب مسجد نبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 179](#_Toc386585298)

[222- ابلاغ رسالت 180](#_Toc386585299)

[223- اولين بيعت كننده 181](#_Toc386585300)

[224- ماه منير پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 182](#_Toc386585301)

[225- شهيدى تنها 183](#_Toc386585302)

[226- نام على عليه‌السلام در چهارجا 183](#_Toc386585303)

[227- پرچم هدايت 184](#_Toc386585304)

[228- تمام مردم دنيا يك طرف... 184](#_Toc386585305)

[229- پيشواى شرفاء 185](#_Toc386585306)

[230- گريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 186](#_Toc386585307)

[231- على عليه‌السلام از من است 187](#_Toc386585308)

[232- يحيى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كيست؟ 187](#_Toc386585309)

[233- عارف بى بديل 189](#_Toc386585310)

[234- ولى خدا چه كسى است؟ 190](#_Toc386585311)

[235- گره گشاى مؤمنان، انفاق مخلص 191](#_Toc386585312)

[236- كنيزى معتقد و باادب 192](#_Toc386585313)

[237- عاشق بى نظير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 193](#_Toc386585314)

[238- شمشير شكسته، معجزه نبوى 194](#_Toc386585315)

[239- جبرئيل قوت بازوى على عليه‌السلام 195](#_Toc386585316)

[240- فاتح بى بديل 195](#_Toc386585317)

[241- قتل مرحب خيبرى 196](#_Toc386585318)

[242- شير مرد ميدان بدر 197](#_Toc386585319)

[243- آزار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسط دو زن 198](#_Toc386585320)

[244- صداى شيطان بود 199](#_Toc386585321)

[245- دور كن و دو بال على صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 200](#_Toc386585322)

[246- او را دوست دارم 200](#_Toc386585323)

[247- عهد خداوند 201](#_Toc386585324)

[248- فرشتگان همراه على عليه‌السلام 201](#_Toc386585325)

[249- ياوران على عليه‌السلام در غسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 202](#_Toc386585326)

[250- دو روز مثل هم 202](#_Toc386585327)

[251- وعده خداوند 204](#_Toc386585328)

[252- اتمام حجت عجيب 204](#_Toc386585329)

[253- انفاق در ركوع 205](#_Toc386585330)

[254- دوست خالص مرا حاضر كنيد 206](#_Toc386585331)

[255- تزويج دو نور 206](#_Toc386585332)

[256- فراموش نخواهى كرد 207](#_Toc386585333)

[257- كتاب مصحف فاطمه عليها‌السلام 207](#_Toc386585334)

[258- پيوند ناگسستنى 208](#_Toc386585335)

[259- مسئله رد الشمس 209](#_Toc386585336)

[260- حيله گر در دام خود افتاد 210](#_Toc386585337)

[261- رمضان نشانه ضيافت الله 212](#_Toc386585338)

[262- اشدء اعلى الكفار 213](#_Toc386585339)

[263- نزول فرشتگان در شب قدر 214](#_Toc386585340)

[264- انار بهشتى براى وصى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 215](#_Toc386585341)

[265- كيفر زنان گناهكار 215](#_Toc386585342)

[266- نخل خرماى صيحانى 216](#_Toc386585343)

[267- انتقال اسرار الهى 217](#_Toc386585344)

[268- شفاء رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 218](#_Toc386585345)

[269- اهل بهشت 218](#_Toc386585346)

[270- از على عليه‌السلام اطاعت كنيد 219](#_Toc386585347)

[271- لقب اميرالمؤمنين براى على عليه‌السلام 220](#_Toc386585348)

[272- بت فلس شكسته شد 221](#_Toc386585349)

[273- على عليه‌السلام شرش را كم كن 222](#_Toc386585350)

[274- شجاعت على عليه‌السلام 222](#_Toc386585351)

[275- يا على عليه‌السلام در چه حالى؟! 224](#_Toc386585352)

[276- صاحب سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 224](#_Toc386585353)

[277- برگشت خورشيد به خاطر على عليه‌السلام 225](#_Toc386585354)

[278- سلام على عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 225](#_Toc386585355)

[279- پيغام منافقان كافر 226](#_Toc386585356)

[280- سعادتمند واقعى 226](#_Toc386585357)

[281- وصى شما كيست 227](#_Toc386585358)

[282- خدايا من على عليه‌السلام را دوست دارم 228](#_Toc386585359)

[283- ظرف پر از آب شد 228](#_Toc386585360)

[284- فرمان جنگ گرفت 228](#_Toc386585361)

[285- از سنگ آب جوشيد 229](#_Toc386585362)

[286- وحى الهى بريده شد 230](#_Toc386585363)

[287- صديق اكبر نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 230](#_Toc386585364)

[288- تو حزب خدائى 231](#_Toc386585365)

[289- قلب با ايمان 231](#_Toc386585366)

[290- پاك و پاكيزه و معصوم 232](#_Toc386585367)

[291- شمشير از پى حق مى زنم 232](#_Toc386585368)

[292- صلوات بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 233](#_Toc386585369)

[293- شما مظلوميد!! 234](#_Toc386585370)

[294- على عليه‌السلام جان من است 234](#_Toc386585371)

[295- به على عليه‌السلام رجوع كن 236](#_Toc386585372)

[296- امام مبين على عليه‌السلام است 237](#_Toc386585373)

[297- پرسش قيامت 237](#_Toc386585374)

[298- ملاقات على عليه‌السلام 238](#_Toc386585375)

[299- وصيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست على عليه‌السلام 238](#_Toc386585376)

[300- اصحاب شيطان و نقضه شيطان 240](#_Toc386585377)

[301- امتيازات على عليه‌السلام 241](#_Toc386585378)

[302- چه كسى ولى ماست؟ 241](#_Toc386585379)

[303- طرح پيش ساخته براى مخالفت با على عليه‌السلام 242](#_Toc386585380)

[304- برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 242](#_Toc386585381)

[305- براى ازدواج چه چيزى دارى 243](#_Toc386585382)

[306- گمراهى آشكار 243](#_Toc386585383)

[307- آنچه مى شنوم تو نيز مى شنوى 244](#_Toc386585384)

[308- خليفه خدا 245](#_Toc386585385)

[309- دابة الله كيست؟ 245](#_Toc386585386)

[310- على عليه‌السلام در طوفان نوح عليه‌السلام 246](#_Toc386585387)

[311- دستور ساده پوشى 246](#_Toc386585388)

[312- صفات بهشتيان 247](#_Toc386585389)

[313- كوكب هدايت بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 248](#_Toc386585390)

[314- درخواست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از پروردگار 248](#_Toc386585391)

[315- خليفه خدا در زمين كجاست؟ 249](#_Toc386585392)

[316- خبر شهادت 250](#_Toc386585393)

[317- خطبه بدون الف 251](#_Toc386585394)

[318- كوثر چيست؟ 254](#_Toc386585395)

[319- مرز بين مؤمن و منافق 254](#_Toc386585396)

[320- حلال زادگى 255](#_Toc386585397)

[321- همراهان على عليه‌السلام 255](#_Toc386585398)

[322- شبهاى على عليه‌السلام 255](#_Toc386585399)

[323- هدايت گرى مهربان 256](#_Toc386585400)

[324- ارادت قلبى 256](#_Toc386585401)

[325- آداب مسافرت 257](#_Toc386585402)

[326- سنگى از آسمان 257](#_Toc386585403)

[327- معرفى امام مبين 258](#_Toc386585404)

[328- فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدائى امام حسين عليه‌السلام 259](#_Toc386585405)

[329- هم رزمان على عليه‌السلام غنيمت خود را به او بخشيدند 260](#_Toc386585406)

[330- وصى سيد الانبياء تويى 260](#_Toc386585407)

[331- هم رزم جبرئيل و ميكائيل 261](#_Toc386585408)

[332- نهايت توصيف 262](#_Toc386585409)

[333- امتياز شيعيان 262](#_Toc386585410)

[334- راه اداء دين 263](#_Toc386585411)

[335- گل رحمت خداوند 263](#_Toc386585412)

[336- تنها برنده مسابقه على عليه‌السلام بود 264](#_Toc386585413)

[337- توبه كنيد على عليه‌السلام ستمكار نيست. 266](#_Toc386585414)

[338- كليد خانه حكمت 266](#_Toc386585415)

[339- بهترين عبادت نگاه كردن به چهره على عليه‌السلام است 267](#_Toc386585416)

[340- پرچمدارى صحراى محشر 268](#_Toc386585417)

[341- پيامبر تعهد گرفت 269](#_Toc386585418)

[342- جايگاه صلوات 271](#_Toc386585419)

[343- روز شمار عمر على عليه‌السلام 271](#_Toc386585420)

[344- پرورانده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 272](#_Toc386585421)

[345- لقب الهى امير مؤمنان عليه‌السلام 273](#_Toc386585422)

[346- مرز بين كفر و ايمان 273](#_Toc386585423)

[347- صحبت على عليه‌السلام با خورشيد 274](#_Toc386585424)

[348- فرمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابر آسمان 275](#_Toc386585425)

[349- جايگاه معنوى على عليه‌السلام 276](#_Toc386585426)

[350- محل دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 276](#_Toc386585427)

[351- گل خوش بوى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 277](#_Toc386585428)

[352- فرشته اى از سه جنس 277](#_Toc386585429)

[353- ممتازترين مرد اسلام 278](#_Toc386585430)

[354- از على عليه‌السلام جدا مشو 278](#_Toc386585431)

[355- جوانمرد مطلق 279](#_Toc386585432)

[356- حيله زن يهودى 279](#_Toc386585433)

[فصل سوم: دوران خانه نشينى امام على عليه‌السلام 281](#_Toc386585434)

[357- تفسير قرآن نمى دانم 281](#_Toc386585435)

[358- شرابخوار در دستان على عليه‌السلام 281](#_Toc386585436)

[359- ثروت امام على عليه‌السلام 283](#_Toc386585437)

[360- زودتر مى دانست خليفه خواهد شد 284](#_Toc386585438)

[361- غصب خلافت از ديدگاه پدر ابوبكر 285](#_Toc386585439)

[362- نامه ابوبكر به پدر در مورد خلافت 285](#_Toc386585440)

[363- اجل نگهبان مرد است 286](#_Toc386585441)

[364- قضا و قدر الهى 287](#_Toc386585442)

[365- چرا قصاص دو بار انجام شود 287](#_Toc386585443)

[366- شهيدى بر نخل خرما 288](#_Toc386585444)

[367- او را رو سفيد مى بينم!! 289](#_Toc386585445)

[368- حق با على عليه‌السلام است 289](#_Toc386585446)

[369- شهيد ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام 290](#_Toc386585447)

[370- احتجاج امام على عليه‌السلام با ابوبكر 291](#_Toc386585448)

[371- خدايا! اين جماعت مرا بيچاره كردند!! 294](#_Toc386585449)

[372- جانشين واقعى 295](#_Toc386585450)

[373- حق طرفداران اندكى دارد 296](#_Toc386585451)

[374- بيعت اجبارى 298](#_Toc386585452)

[375- خليفه در منزل عباس بن عبدالمطلب 299](#_Toc386585453)

[376- تو در رديف كافرانى!! 299](#_Toc386585454)

[337- شوراى ساختگى، نقشه اى شيطانى 301](#_Toc386585455)

[378- خوشحالى بنى اميه 304](#_Toc386585456)

[379- وقف كردن چاه 305](#_Toc386585457)

[380- سلام جبرئيل و همراهان به على عليه‌السلام 305](#_Toc386585458)

[381- شخصيت مستقل و مستحكم 306](#_Toc386585459)

[382- شفاعت على عليه‌السلام از عمار 307](#_Toc386585460)

[383- خانه نشين مظلوم 309](#_Toc386585461)

[384- سردارى لايق 310](#_Toc386585462)

[385- كوتاه و گويا!! 311](#_Toc386585463)

[386- تجارت و بازرگانى 312](#_Toc386585464)

[387- تعيين مبداء سال هجرى قمرى 313](#_Toc386585465)

[388- عالمترين مردم 313](#_Toc386585466)

[389- شعر وداع 314](#_Toc386585467)

[390- گردآورنده قرآن كريم 314](#_Toc386585468)

[391- شروع خانه نشينى 315](#_Toc386585469)

[392- حجر الاسود گواهى مى دهد 316](#_Toc386585470)

[393- تدابير على عليه‌السلام در توسعه كشاورزى 317](#_Toc386585471)

[394- على عليه‌السلام در كنار سلمان فارسى 318](#_Toc386585472)

[395- اتمام حجت على عليه‌السلام با ابوبكر 318](#_Toc386585473)

[396- پاك طينتى ارادتمند على عليه‌السلام 320](#_Toc386585474)

[397- غصب خلافت و مظلوميت على عليه‌السلام 320](#_Toc386585475)

[398- على عليه‌السلام از امتحانات الهى مى گويد 322](#_Toc386585476)

[339- فريادرس يتيمان 324](#_Toc386585477)

[400- قاتل ظاهرى 326](#_Toc386585478)

[401- قضاوت خليفه! 328](#_Toc386585479)

[402- شش زناكار 328](#_Toc386585480)

[403- يا على عليه‌السلام چاره كار چيست؟ 329](#_Toc386585481)

[404- مير ميدان قضاوت على عليه‌السلام 330](#_Toc386585482)

[405- همراز و همراه فاطمه عليها‌السلام 331](#_Toc386585483)

[406- على عليه‌السلام روح صبر 331](#_Toc386585484)

[407- پناه مردم و مؤمنان 332](#_Toc386585485)

[408- آسمان علم، آفتاب فكر 333](#_Toc386585486)

[409- منطق ابوبكر در قضيه فدك 336](#_Toc386585487)

[410- خليفه تراشى اسباب امتحان الهى 338](#_Toc386585488)

[411- توطئه قتل على عليه‌السلام 338](#_Toc386585489)

[412- غم عميق على عليه‌السلام 340](#_Toc386585490)

[413- خطبه اى توحيدى 341](#_Toc386585491)

[414- ريا كارى 342](#_Toc386585492)

[415- والكاظمين الغيظ 342](#_Toc386585493)

[416- مظلوميت امام على عليه‌السلام 343](#_Toc386585494)

[417- خمس حق ماست 343](#_Toc386585495)

[418- بدرقه ابوذر توسط امام على عليه‌السلام 344](#_Toc386585496)

[419- برترى از آن ماست 345](#_Toc386585497)

[420- سزاى كتمان حق 346](#_Toc386585498)

[421- نفوذ كلام امام على عليه‌السلام 348](#_Toc386585499)

[422- چشم خدا ديده و دست خدا زده! 349](#_Toc386585500)

[423- امير مؤمنان واقعى 349](#_Toc386585501)

[424- سازش كران بى غيرت 350](#_Toc386585502)

[425- حيله گر درمانده 351](#_Toc386585503)

[426- حد شراب خوار 352](#_Toc386585504)

[427- پناه و امان امت 352](#_Toc386585505)

[428- برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصميم گرفت 353](#_Toc386585506)

[429- راهنمائى هاى جنگى امام على عليه‌السلام 354](#_Toc386585507)

[430- امانت دارى حجرالاسود 356](#_Toc386585508)

[431- سياست بازى نامشروع 357](#_Toc386585509)

[432- فعاليتهاى كشاورزى 358](#_Toc386585510)

[433- كاتب مصحف فاطمه الزهرا عليها‌السلام 358](#_Toc386585511)

[434- حاميان خلافت على عليه‌السلام 359](#_Toc386585512)

[435- خانه ام را آتش زده اند؟!! 361](#_Toc386585513)

[436- او على بن ابيطالب عليه‌السلام است 362](#_Toc386585514)

[437- از بيكارى بيزار بود 363](#_Toc386585515)

[438- كار كردن شيوه او بود 363](#_Toc386585516)

[439- چه مصيبتها كه از اين جماعت نكشيدم 364](#_Toc386585517)

[440- درهم كوبنده جباران 364](#_Toc386585518)

[441- عفو زن زناكار 365](#_Toc386585519)

[442- آزار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 366](#_Toc386585520)

[443- كيفر مردى گستاخ و بى ادب 366](#_Toc386585521)

[فصل چهارم: حكومتدارى امام على عليه‌السلام 368](#_Toc386585522)

[444- همكارى اقوام و فاميل با يكديگر 368](#_Toc386585523)

[445- عامل هلاكت زودرس 369](#_Toc386585524)

[446- وقت بيكارى برو مسجد 369](#_Toc386585525)

[447- كريم بامروت 370](#_Toc386585526)

[448- اسم اعظم خداوند 370](#_Toc386585527)

[449- كمترين ها!! 371](#_Toc386585528)

[450- واضع علم قواعد عربى 373](#_Toc386585529)

[451- فردى كه مورد لعن واقع شد 374](#_Toc386585530)

[452- پيروان واقعى معاويه 375](#_Toc386585531)

[453- نامه رسان رشيد و شجاع 376](#_Toc386585532)

[354- شهيد آگاه 378](#_Toc386585533)

[455- ملاقات على عليه‌السلام با منشى انوشيروان 379](#_Toc386585534)

[456- شمشسير بجاى فحش 380](#_Toc386585535)

[457- عادل دلسوز و آگاه 381](#_Toc386585536)

[458- قنبر آهسته تر 382](#_Toc386585537)

[459- حكم خدا را اجرا كردم 382](#_Toc386585538)

[460- فرزند آخرت باش 383](#_Toc386585539)

[461- آثار بيعت با على عليه‌السلام 384](#_Toc386585540)

[462- جهالت هاى يك زن چهاكه نكرد!! 385](#_Toc386585541)

[463- از حمله شير در امانى 386](#_Toc386585542)

[464- يتيم نواز مهربان 386](#_Toc386585543)

[465- يتيم نواز مهربان 387](#_Toc386585544)

[466- يارى دهنده ضعيفان 387](#_Toc386585545)

[467- قناعت نفس 388](#_Toc386585546)

[468- امير ملك بندگى 388](#_Toc386585547)

[469- عبادت على عليه‌السلام 389](#_Toc386585548)

[470- توصيف عبادت على عليه‌السلام 389](#_Toc386585549)

[471- مفسر آيات حق تعالى 390](#_Toc386585550)

[472- ناله هاى تنهايى 391](#_Toc386585551)

[473- اولين سرى كه بر نيزه رفت 392](#_Toc386585552)

[474- همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پشتيبان على عليه‌السلام 393](#_Toc386585553)

[475- يار نزديك دو امام 394](#_Toc386585554)

[476- از خداوند يارى جوييد 395](#_Toc386585555)

[477- رستگارى يافتن 395](#_Toc386585556)

[478- حافظ بيت المال 396](#_Toc386585557)

[479- سوء استفاده از مقام 397](#_Toc386585558)

[480- بازماندگان غافل 397](#_Toc386585559)

[481- نماز، يا كار كداميك؟! 398](#_Toc386585560)

[482- درست وضو بگير 398](#_Toc386585561)

[483- نماز اول وقت 400](#_Toc386585562)

[484- نماز چيست؟ 401](#_Toc386585563)

[485- مثل تو مثل كلاغ است 401](#_Toc386585564)

[486- ترك نماز جماعت و محروميت ها 402](#_Toc386585565)

[487- اهميت نماز جماعت و حرمت مسجد 402](#_Toc386585566)

[488- ساختن مصلى در خانه 403](#_Toc386585567)

[489- ترك همسايگى مسجد 403](#_Toc386585568)

[490- يك پيراهن بيشتر ندارد 404](#_Toc386585569)

[491- پيش بينى درست 405](#_Toc386585570)

[492- انواع گناهان 405](#_Toc386585571)

[493- جنگجوها را از اسارت آزاد كنيد اما... 406](#_Toc386585572)

[494- طلا يا نقره؟ كداميك!! 407](#_Toc386585573)

[495- نافرمانى از پدر 407](#_Toc386585574)

[496- ترويج سب حضرت على عليه‌السلام 408](#_Toc386585575)

[497- فقط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين آنها نبود 409](#_Toc386585576)

[498- قنبر غلام على عليه‌السلام 410](#_Toc386585577)

[499- آب حيات 410](#_Toc386585578)

[500- بزرگترين سود 411](#_Toc386585579)

[501- تغيير دادن اذان و اقامه 412](#_Toc386585580)

[502- حاكم اسلامى در بازار 413](#_Toc386585581)

[503- مردم مجهز شويد!! 414](#_Toc386585582)

[504- چگونه صبح كردى؟! 414](#_Toc386585583)

[505- ده مقام نبوى 415](#_Toc386585584)

[506- اشرف خصايل دنيا 416](#_Toc386585585)

[507- خروش آتش دوزخ در گوش 417](#_Toc386585586)

[508- گفتار حضرت على عليه‌السلام پيرامون مفهوم اذان 417](#_Toc386585587)

[509- اصحاب رس كيانند 418](#_Toc386585588)

[510- مظهر عفو و رحمت خداوندى 421](#_Toc386585589)

[511- شناسايى على عليه‌السلام در ميدان جنگ 421](#_Toc386585590)

[512- جان جاودانه هر دو جهان 422](#_Toc386585591)

[513- زياده طلبى ظالمان و جواب على عليه‌السلام 423](#_Toc386585592)

[514- مظلوميت مضاعف 424](#_Toc386585593)

[515- گناهان به حسنه و ثواب تبديل مى شود 425](#_Toc386585594)

[516 - 72 حرفى از اسم اعظم خداوند 425](#_Toc386585595)

[517- صلايى آسمانى و... ناله هاى تنهايى!! 426](#_Toc386585596)

[518- حق به اهلش رسيد 430](#_Toc386585597)

[519- فال بد زدن 432](#_Toc386585598)

[520- بسوى خدا بيا 433](#_Toc386585599)

[521- ما خاندان رحمتيم 434](#_Toc386585600)

[522- امام مبين منم 434](#_Toc386585601)

[523- حضرت على عليه‌السلام و برزخيان 435](#_Toc386585602)

[524- منافق حديث گو 435](#_Toc386585603)

[525- حكومت و آزادى 436](#_Toc386585604)

[526- حكومت و احقاق حق 436](#_Toc386585605)

[527 - والى مصر 437](#_Toc386585606)

[528- راوى حديث مى گويد 439](#_Toc386585607)

[529- ستايش خلافت تأسف از شهادت 440](#_Toc386585608)

[530- شروع خلافت 441](#_Toc386585609)

[531- اى غمديده، به سوى ما شتاب كن!! 442](#_Toc386585610)

[532- پناه آبروداران 443](#_Toc386585611)

[533- آغاز خلافت على عليه‌السلام 444](#_Toc386585612)

[534- بيعت و بيعت شكنان 446](#_Toc386585613)

[535- قبرم را مخفى كنيد... 446](#_Toc386585614)

[536- پايه هاى هدايت خراب شد 447](#_Toc386585615)

[537- به بهانه دين، شير دنيا را مى دوشند 449](#_Toc386585616)

[538- شب نوزدهم ماه رمضان 450](#_Toc386585617)

[539- تهديد و اندرز فرماندار 451](#_Toc386585618)

[540- عادل دادگر 452](#_Toc386585619)

[541- جايگاه سهل بن حنيف در پيش على عليه‌السلام 453](#_Toc386585620)

[542- شب زنده دار خائف 455](#_Toc386585621)

[543- اختلاف بزرگ 455](#_Toc386585622)

[544- على عليه‌السلام و ميل به جگر 456](#_Toc386585623)

[545- خداى مهربانتر از خودت 456](#_Toc386585624)

[546- عدالت على عليه‌السلام 457](#_Toc386585625)

[547 - خانه اى در محله فانى و كوچه هلاك شدگان 458](#_Toc386585626)

[548- سيماى شيعيان 459](#_Toc386585627)

[549- مرد صلاة و صيام و قيام 460](#_Toc386585628)

[550- لذات دنيا چيست؟ 461](#_Toc386585629)

[551- شمارش مورچگان 461](#_Toc386585630)

[552- سردار لشكر ضلالت 462](#_Toc386585631)

[553- على عليه‌السلام در شهر بصره 463](#_Toc386585632)

[554- اسم اعظم خداوند 464](#_Toc386585633)

[555- ورود على به كوفه عليه‌السلام 464](#_Toc386585634)

[556- اسراف در قتل 465](#_Toc386585635)

[557- آداب مسافرت 466](#_Toc386585636)

[558- مادرش كيست؟ 466](#_Toc386585637)

[559- جايگاه قيامتى ابوطالب عليه‌السلام 467](#_Toc386585638)

[560- امير، امين 468](#_Toc386585639)

[561- بيعت قلبى 469](#_Toc386585640)

[562- فرمانده دانا 469](#_Toc386585641)

[563- نفرين على عليه‌السلام 470](#_Toc386585642)

[564- نهى از گريه كردن بر شهيد 471](#_Toc386585643)

[565- روباهى در چنگ شير 471](#_Toc386585644)

[566- غذاى حاكم ممالك اسلامى! 472](#_Toc386585645)

[567- چقدر فاصله اينها كم است 472](#_Toc386585646)

[568- تروريست نادم 473](#_Toc386585647)

[569- محمد حنفيه يا حيدر ثانى 474](#_Toc386585648)

[570 - توانمردى شيرزرد 474](#_Toc386585649)

[571- همسفره فقيران 475](#_Toc386585650)

[572- بزرگترين مربى بشر 476](#_Toc386585651)

[573- پيراهن وصله اى 476](#_Toc386585652)

[574- رشوه براى على عليه‌السلام 477](#_Toc386585653)

[575- اخلاق حكومتدارى 477](#_Toc386585654)

[576- عبور امام على عليه‌السلام از كنار كاخ مدائن (684) 478](#_Toc386585655)

[577- اعتكاف امام على عليه‌السلام 479](#_Toc386585656)

[578- امير عدالت 480](#_Toc386585657)

[579- غفلت تاكى؟!! 480](#_Toc386585658)

[580- امام عليه‌السلام پدر يتيمان 481](#_Toc386585659)

[581- على عليه‌السلام و ابن ملجم 482](#_Toc386585660)

[582- اطاعت امام يا دعوت دشمن 482](#_Toc386585661)

[583- ايرانيان حاكم مى شوند و... 484](#_Toc386585662)

[584- رعايت حقوق غلامان 485](#_Toc386585663)

[585- تبعيت از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 486](#_Toc386585664)

[586- مردم مكه و بيعت با امام على عليه‌السلام 486](#_Toc386585665)

[587- غريبى با غريبه اى نشسته؟! 487](#_Toc386585666)

[588- سهل؛ يارى صادق و همراهى دائمى امام على عليه‌السلام 489](#_Toc386585667)

[589- صداى شيطان 490](#_Toc386585668)

[590- نظارت در حكومت 491](#_Toc386585669)

[591- نظارت در حكومت 491](#_Toc386585670)

[592- شباهتى ميان على عليه‌السلام و عيسى عليه‌السلام 492](#_Toc386585671)

[593- انساب حضرت على عليه‌السلام 493](#_Toc386585672)

[594- شاه مردان 493](#_Toc386585673)

[595- صاحب عدالت مطلق رفت 494](#_Toc386585674)

[596- تحمل عدالت!!! 496](#_Toc386585675)

[597- شريح قاضى غاصب 497](#_Toc386585676)

[598- كلامى از قانون وراثت 498](#_Toc386585677)

[599- پيوستن سرباز دشمن به سپاه على عليه‌السلام 499](#_Toc386585678)

[600- قبرش چون قدرش مخفى 499](#_Toc386585679)

[601- على و شكر كتيبه 501](#_Toc386585680)

[602- توجيه در جنگ جمل 502](#_Toc386585681)

[603- توجيه گر؛ مكار و پاسخ امام على عليه‌السلام 502](#_Toc386585682)

[604- نامه معاويه به على عليه‌السلام 503](#_Toc386585683)

[605- على عليه‌السلام و يتيمان 505](#_Toc386585684)

[606- پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ناكثين و قاسطين و مارقين مى گويد: 505](#_Toc386585685)

[607- خبر از شهادت ميثم 506](#_Toc386585686)

[608- على عليه‌السلام و راهب 507](#_Toc386585687)

[609- دنيا براى اهل تقوا 508](#_Toc386585688)

[610- فاصله حق و باطل چقدر است... 509](#_Toc386585689)

[611- بايد بسيج عمومى نمود 511](#_Toc386585690)

[612- تحمل؛ حمل سخن اهل بيت عليهم‌السلام 512](#_Toc386585691)

[613- سازمان شرطة الخميس 514](#_Toc386585692)

[614- ميثم تمار صاحب سر امام 515](#_Toc386585693)

[615- ميثم همراز شبانه على عليه‌السلام 516](#_Toc386585694)

[616- قدرت معنوى على عليه‌السلام 517](#_Toc386585695)

[617- ايثار و جان بازى كميل 518](#_Toc386585696)

[618- برخورد با خاطى 518](#_Toc386585697)

[619- ميهماندارى كريم 519](#_Toc386585698)

[620- دادرسى على عليه‌السلام 520](#_Toc386585699)

[621 - نقش مهر امامت 522](#_Toc386585700)

[622- شجاعت عبيدالله بن عباس 523](#_Toc386585701)

[623- على عليه‌السلام در كربلا 524](#_Toc386585702)

[624- على عليه‌السلام و جاسوس معاويه 524](#_Toc386585703)

[625- معاويه و پيشگويى على عليه‌السلام 525](#_Toc386585704)

[626- گروههاى مردم 526](#_Toc386585705)

[627- وصيتى از امام على عليه‌السلام 526](#_Toc386585706)

[628- دستگيرى قاتل على عليه‌السلام 527](#_Toc386585707)

[629- اولين فتح به دست امام حسين عليه‌السلام 528](#_Toc386585708)

[630- از پسرم انتظار نداشتم... 529](#_Toc386585709)

[631- ساده زيستى 530](#_Toc386585710)

[632- على عليه‌السلام و فروش شمشير 530](#_Toc386585711)

[633- على عليه‌السلام و بيت المال 531](#_Toc386585712)

[634- دستور حكومتى به فرمانداران 531](#_Toc386585713)

[635- انواع رفيق 532](#_Toc386585714)

[636- كسى كه فرمانش را نمى برند آخر چه كند؟! 533](#_Toc386585715)

[637- دستور حكومتى به فرماندار بصره 535](#_Toc386585716)

[638- على عليه‌السلام در كربلا 535](#_Toc386585717)

[639- توصيف مرگ 535](#_Toc386585718)

[640- مرد، مردان عالم 536](#_Toc386585719)

[641- هلاكت ظالم، حتمى است 537](#_Toc386585720)

[642- فرياد رس خليفه! 537](#_Toc386585721)

[643- گوش شنوا 537](#_Toc386585722)

[644- صورت برزخى وصى موسى 538](#_Toc386585723)

[645- علم داشتى ولى... 539](#_Toc386585724)

[646- بيعت شكنان جمل 539](#_Toc386585725)

[647- دوست با وفا 539](#_Toc386585726)

[648- همراه فقيران 540](#_Toc386585727)

[649- جاهلان احمق و مظلوميت على عليه‌السلام 541](#_Toc386585728)

[650- خليفه و حاكم مظلوم! 542](#_Toc386585729)

[651- خبر شهادت در خارج از كوفه 542](#_Toc386585730)

[652- اشعار جانسوز على عليه‌السلام در سوگ عمار 543](#_Toc386585731)

[653- جمجمه اى حرف زد 544](#_Toc386585732)

[654- على عليه‌السلام در آخرين لحظات 545](#_Toc386585733)

[655- مرگ مى آيد 546](#_Toc386585734)

[656- اندكى بود از بسيار! 546](#_Toc386585735)

[657- نفرين امام على عليه‌السلام 547](#_Toc386585736)

[658- على عليه‌السلام و تكلم با ارواح 548](#_Toc386585737)

[659- رسول خدا گفته... 549](#_Toc386585738)

[660- زندگى خليفه مسلمين 550](#_Toc386585739)

[661- مرا موقع مرگ مى بينى! 550](#_Toc386585740)

[662- عداوت اشعث و خانواده اش با على عليه‌السلام 551](#_Toc386585741)

[663- قدر على عليه‌السلام را ندانستند 552](#_Toc386585742)

[664- صورت برزخى وصى عيسى عليه‌السلام 552](#_Toc386585743)

[665- دستورات حكومتى به فرماندار آذربايجان 554](#_Toc386585744)

[666- نمونه اى از وصيت سياسى على عليه‌السلام 554](#_Toc386585745)

[667- ماجراى درخواست عقيل 555](#_Toc386585746)

[668- ابوالفضل عباس در جنگ صفين 557](#_Toc386585747)

[669- شيوه درست درست زندگى 558](#_Toc386585748)

[670- مطيع فرمان پدر 559](#_Toc386585749)

[671- مسجد ضرار 561](#_Toc386585750)

[672- كلماتى از من فراگيريد 561](#_Toc386585751)

[673- غرور و رياست طلبى 562](#_Toc386585752)

[674- دزدان طماع 562](#_Toc386585753)

[675- نباء عظيم كيست؟ 563](#_Toc386585754)

[676- اتصال معنوى شيعيان با على عليه‌السلام 564](#_Toc386585755)

[677- خبر از آينده 565](#_Toc386585756)

[678تصنيف هاى هرزه 566](#_Toc386585757)

[679- على كشته شد و من زنده ام 566](#_Toc386585758)

[680- زندگى خليفه مسلمين! 567](#_Toc386585759)

[681- چهار غم بزرگ 568](#_Toc386585760)

[682- رجال الحق، دروغين 569](#_Toc386585761)

[683- خبر از آينده 569](#_Toc386585762)

[684- همجوارى خداوند 569](#_Toc386585763)

[685- توبه كننده، آزاد شد 570](#_Toc386585764)

[686- به حساب خدا بگذار... 571](#_Toc386585765)

[687- على عليه‌السلام و رنج ها و مصائبش 572](#_Toc386585766)

[688- على عليه‌السلام و رنجهاى حكومت دارى 573](#_Toc386585767)

[689- تواضع حضرت على عليه‌السلام 575](#_Toc386585768)

[690- امام فقير نبود انفاق گر كاملى بود 575](#_Toc386585769)

[691- غيب گويى ستاره شناس در محضر حضرت 576](#_Toc386585770)

[692- ازدواج جوانان 577](#_Toc386585771)

[693- تقسيم بيت المال 577](#_Toc386585772)

[694- تقسيم جام طلا و نقره از بيت المال 577](#_Toc386585773)

[695- امام العارفين و مطالعه آسمان 578](#_Toc386585774)

[696- قرآن صامت، قرآن ناطق 581](#_Toc386585775)

[697- فرار افراد امام در جنگ 581](#_Toc386585776)

[698- اين دستور خدا بود يا سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 582](#_Toc386585777)

[699- روشى صحيح 583](#_Toc386585778)

[700- هيجان جنگ 584](#_Toc386585779)

[701- تعيين امام 585](#_Toc386585780)

[702- پيام رسانى كه عاقبت به خير شد 586](#_Toc386585781)

[703- يتيم نوازى امام على عليه‌السلام 590](#_Toc386585782)

[704- راستگويى و امانت دارى 591](#_Toc386585783)

[705- اطمينان به امدادهاى غيبى خداوند 592](#_Toc386585784)

[706- غلامى با وفا و غيرتمند 592](#_Toc386585785)

[707- بهترين انسانها در قيامت 593](#_Toc386585786)

[708- خبر از آينده 594](#_Toc386585787)

[709- مؤمن و كافر 594](#_Toc386585788)

[710- انواع دوست و رفيق 595](#_Toc386585789)

[711- نفرين ابدى 596](#_Toc386585790)

[712- مسجد سازى هاى حضرت على عليه‌السلام 597](#_Toc386585791)

[713- توجه به وضع اقتصادى مردم 598](#_Toc386585792)

[714- كار كردن افتخار اوست 598](#_Toc386585793)

[715- بى تكلف زيست 600](#_Toc386585794)

[716- مردى ناشناس كنار خانه على عليه‌السلام 600](#_Toc386585795)

[717- تو را چه كسى اميرالمؤمنين كرده؟ 602](#_Toc386585796)

[718- قاتل زبير 603](#_Toc386585797)

[719- نصيحت به پيشوايان 603](#_Toc386585798)

[720- على عليه‌السلام و قرآن 605](#_Toc386585799)

[721- ارادتمندى، سعادتمندى 605](#_Toc386585800)

[722- نماز جمعه 606](#_Toc386585801)

[723- مست جام ولايت على عليه‌السلام 607](#_Toc386585802)

[724- چهار دستور براى صحت بدن 607](#_Toc386585803)

[725- درهم كوبنده دشمنان 608](#_Toc386585804)

[726- آراستگى ظاهر 608](#_Toc386585805)

[727- معناى ركوع 609](#_Toc386585806)

[728- حقيقت وجود انسان 610](#_Toc386585807)

[729- اوصاف مردى بى نظير 610](#_Toc386585808)

[730- مظهر العجايب 611](#_Toc386585809)

[731- احترام به ياران 612](#_Toc386585810)

[732- ياد خدا در همه حال 612](#_Toc386585811)

[733- نظر شيطان درباره ولايت على عليه‌السلام 613](#_Toc386585812)

[734- زاهد و عابد 614](#_Toc386585813)

[735- مراقب رفتار قاضى 615](#_Toc386585814)

[736- حضرت على عليه‌السلام و شيوه حكومتدارى 615](#_Toc386585815)

[737- علاقه مالك اشتر به امام على عليه‌السلام 616](#_Toc386585816)

[738- محبت وسيع و وثيق مقداد 616](#_Toc386585817)

[739- سرزنش متخلفين از جنگ 617](#_Toc386585818)

[740- عروج مرد ملكوتى 618](#_Toc386585819)

[741- زندگى بدون تو كفر است 619](#_Toc386585820)

[742- استهزاء دشمن 619](#_Toc386585821)

[743- فضيلت مسجد كوفه 620](#_Toc386585822)

[744- بر منبر سلونى 621](#_Toc386585823)

[745- خير دنيا و آخرت 623](#_Toc386585824)

[746- مواظبت و دقت در اوقات نماز 624](#_Toc386585825)

[747- حماقت منافقى بى آبرو 625](#_Toc386585826)

[748- پيام نامردى 626](#_Toc386585827)

[479- اصلح را بر كار گماشتم 627](#_Toc386585828)

[750- عزل كارگزاران و عثمان 628](#_Toc386585829)

[751- شيوه هاى رزمى و اطلاعاتى در جنگ 629](#_Toc386585830)

[752- مردانگى در ميدان جنگ 630](#_Toc386585831)

[753- براران واقعى على عليه‌السلام 631](#_Toc386585832)

[754- برگشت آفتاب در سرزمين بابل براى على عليه‌السلام 632](#_Toc386585833)

[755- توصيه على عليه‌السلام به كميل درباره نماز 633](#_Toc386585834)

[756- اميدوار كننده ترين آيه قرآن 634](#_Toc386585835)

[757- تدابير صنعتى امام على عليه‌السلام 635](#_Toc386585836)

[758- غضه دار يتيمان 636](#_Toc386585837)

[759- تاديب مردى سبك 637](#_Toc386585838)

[760- روش تربيت كودك 637](#_Toc386585839)

[761- شيرى در ميدان جنگ 638](#_Toc386585840)

[762- تاكتيك نظامى 639](#_Toc386585841)

[763- غذا و لباس ساده امام 639](#_Toc386585842)

[764- سادگى منزل و زندگى 640](#_Toc386585843)

[765- در انتظار فرشتگان الهى هستم 641](#_Toc386585844)

[766- سرزنش كسانى كه به جنگ نيامدند 642](#_Toc386585845)

[767- رابطه قاضى با مردم 643](#_Toc386585846)

[768- مظهر عدل الهى 643](#_Toc386585847)

[769- دعواى عبد و مولا 644](#_Toc386585848)

[770- عفو و بخشش بخاطر قرآن 644](#_Toc386585849)

[771- حفظ روحيه لشگر 645](#_Toc386585850)

[772- شعارها در ميدان جنگ 646](#_Toc386585851)

[773- زندانى بدكاران در حكومت على عليه‌السلام 646](#_Toc386585852)

[774- توبيخ فرمانده اى ضعيف 647](#_Toc386585853)

[775- برخورد امام با جاسوسان 647](#_Toc386585854)

[776- تبعيد متخلفان توسط امام 648](#_Toc386585855)

[777- برخورد با مرتدان 649](#_Toc386585856)

[778- نحوه برخورد با مجرمان 649](#_Toc386585857)

[779- دستور العمل على عليه‌السلام به محمد بن ابى بكر 650](#_Toc386585858)

[780- قدر جوانى دانستن 650](#_Toc386585859)

[781- حالت على عليه‌السلام در نماز 651](#_Toc386585860)

[782- فريب ركوع و سجده كسى را نخوريد 652](#_Toc386585861)

[783- آتش فتنه را خاموش كرد 652](#_Toc386585862)

[784- منزلت قارى نزد على عليه‌السلام 653](#_Toc386585863)

[785- امام در برخورد با غلات 654](#_Toc386585864)

[786- تنبيه هوس باز شكم پرست 654](#_Toc386585865)

[787- عدالت براى همه 655](#_Toc386585866)

[788- تأخیر در اجراى الهى 655](#_Toc386585867)

[789- اميرالمؤمنين واقعى 656](#_Toc386585868)

[790- همدم انبياء و اولياء عليست 656](#_Toc386585869)

[791- دختربچه عاشق 657](#_Toc386585870)

[792- قضاوتى جامع و كامل 657](#_Toc386585871)

[793- عدالت مجسم 658](#_Toc386585872)

[794- اولين صحنه ملاقات ابن ملجم با امام على عليه‌السلام 658](#_Toc386585873)

[795- گفتگوى امام على عليه‌السلام با ابن ملجم 660](#_Toc386585874)

[796- سه بار بيعت گرفت 660](#_Toc386585875)

[797- ماندن ابن ملجم نزد على عليه‌السلام 661](#_Toc386585876)

[798- عكس العمل ياران امام در قبال ابن ملجم 662](#_Toc386585877)

[799- ابن ملجم در كوفه 663](#_Toc386585878)

[800- آتش غم بر سينه ياران على عليه‌السلام 665](#_Toc386585879)

[801- دهانش پر از آتش باد 666](#_Toc386585880)

[802- سفارشهاى آخر 666](#_Toc386585881)

[803- قصاص قاتل امام 667](#_Toc386585882)

[804- عشق تو جارى و جاويد در جانها 668](#_Toc386585883)

[805- چگونگى غسل امام على عليه‌السلام 668](#_Toc386585884)

[806- همه در بحر غم مولا 669](#_Toc386585885)

[807- دختر يتيمى از على عليه‌السلام مى گويد: 669](#_Toc386585886)

[808- مرد آذربايجانى نزد على عليه‌السلام 670](#_Toc386585887)

[809- گريه مردى يهودى از غم هجران 671](#_Toc386585888)

[810- عهدنامه صفين 672](#_Toc386585889)

[811- متن قرارداد حكميت در جنگ صفين 674](#_Toc386585890)

[812- احمقى در چنگال روباه 675](#_Toc386585891)

[813- بيعت مردم كوفه با على عليه‌السلام 675](#_Toc386585892)

[814- مارق اول 676](#_Toc386585893)

[815- گفتگوهاى قبل از جنگ نهروان 677](#_Toc386585894)

[816- حمله كنندگان نهروان 678](#_Toc386585895)

[817- ظهور خوارج دوم 679](#_Toc386585896)

[818- قسم نخوريد 680](#_Toc386585897)

[819- على عليه‌السلام و عدالت 680](#_Toc386585898)

[820- اما معاويه و عدالت او 681](#_Toc386585899)

[821- على عليه‌السلام و مرد سارق 682](#_Toc386585900)

[822- قدر عدالت گستر حق را ندانستند 682](#_Toc386585901)

[فصل پنجم: داستانهاى متفرقه از زندگى امام على (986) 684](#_Toc386585902)

[823- احترام را متوجه باش 684](#_Toc386585903)

[824- انواع انسانها 684](#_Toc386585904)

[825- امام على عليه‌السلام و حضرت قائم (عج) 685](#_Toc386585905)

[826- اعلم از انبياء الهى 686](#_Toc386585906)

[827- تماس فرشته با على عليه‌السلام 687](#_Toc386585907)

[828- على بنده اى از بندگان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 688](#_Toc386585908)

[829- تغافل در مقابل جاهل 688](#_Toc386585909)

[830- بيان علت مريضى ها 689](#_Toc386585910)

[831- اسم اميرمؤمنان اختصاصى است 689](#_Toc386585911)

[832- كلاه شفا بخش 690](#_Toc386585912)

[833- معنى صلوات تجديد بيعت با ولايت 690](#_Toc386585913)

[834- مرده بودى زنده شدى 690](#_Toc386585914)

[835- قرين شيطان 691](#_Toc386585915)

[836- زور بازوى على عليه‌السلام 691](#_Toc386585916)

[837- خدايش نگه داشت 692](#_Toc386585917)

[838- معنى حسنه و سيئه 693](#_Toc386585918)

[839- منشاء گريه هر مؤمن 693](#_Toc386585919)

[840- عامل استجابت دعا 694](#_Toc386585920)

[841- نحوه تربيت فرزندان 694](#_Toc386585921)

[842- راه مبارزه با شيطان 695](#_Toc386585922)

[843- شيعه واقعى على عليه‌السلام 695](#_Toc386585923)

[844- پناه بر خدا 696](#_Toc386585924)

[845- حضرت خضر عليه‌السلام با على عليه‌السلام 697](#_Toc386585925)

[846- امير نفس؛ كريم دهر 697](#_Toc386585926)

[847- چرا دعاى ما مستجاب نمى شود؟! 698](#_Toc386585927)

[848- جواز عبور از صراط 700](#_Toc386585928)

[849- دوست با شيعه فرق دارد 700](#_Toc386585929)

[850- دعا به هنگام وضو گرفتن 701](#_Toc386585930)

[851- يعسوب الايمان 702](#_Toc386585931)

[852- مرا موعظه كنيد 702](#_Toc386585932)

[853- خود را سبك نكن 703](#_Toc386585933)

[854- قسيم الجنة و النار 703](#_Toc386585934)

[855- جواب كامل تر 704](#_Toc386585935)

[856- امام كامل 704](#_Toc386585936)

[857- نشانه هاى قوم جاهل 705](#_Toc386585937)

[858- جملات پايانى تورات 705](#_Toc386585938)

[859- نه كلمه كامل 706](#_Toc386585939)

[860- افتخارات على عليه‌السلام 706](#_Toc386585940)

[861- فضيلت هاى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام 707](#_Toc386585941)

[862- عذاب بر آنها وارد مى شود زمانى كه... 707](#_Toc386585942)

[863- وسايل زيادى رزق 708](#_Toc386585943)

[864- فضيلت هايى كه اختصاص به على عليه‌السلام دارد 708](#_Toc386585944)

[865- كلامى سودبخش و كوتاه 710](#_Toc386585945)

[866- رستگارى و درستكارى در چند سئوال 710](#_Toc386585946)

[867- علامت شيطان 711](#_Toc386585947)

[868- همچون زنبور عسل باشيد 711](#_Toc386585948)

[869- افضل مردم على عليه‌السلام است 712](#_Toc386585949)

[870- زاذان فارسى 715](#_Toc386585950)

[871- على عليه‌السلام در منظر ديگران 715](#_Toc386585951)

[872- على عليه‌السلام در محراب عبادت 716](#_Toc386585952)

[873- نور واحد 717](#_Toc386585953)

[874- بر دو قبله نماز خواند 717](#_Toc386585954)

[875- كلام ناب 718](#_Toc386585955)

[876- خود را مشهور كن 719](#_Toc386585956)

[877- راه سعادت، پايه هاى دين 719](#_Toc386585957)

[878- 300 آيه در قرآن از على عليه‌السلام است 720](#_Toc386585958)

[879- در پيشگاه خدا 720](#_Toc386585959)

[880- مردكار 721](#_Toc386585960)

[881- خداوندا شيعه على عليه‌السلام ! 721](#_Toc386585961)

[882- نشانه هاى دوستى 723](#_Toc386585962)

[883- ايمان و پايه هاى آن 723](#_Toc386585963)

[884- پاى برهنه 725](#_Toc386585964)

[885- درمان دردها 725](#_Toc386585965)

[886- سئوال پدر و پاسخ پسران 726](#_Toc386585966)

[887- موحدى راستگو 727](#_Toc386585967)

[888- جواب سلام 728](#_Toc386585968)

[889- دنيا و على بن ابيطالب عليه‌السلام 728](#_Toc386585969)

[890- نحوه مردم دارى 729](#_Toc386585970)

[891- بهترين آيه قرآن كريم 730](#_Toc386585971)

[892- آزادى بيت المقدس 731](#_Toc386585972)

[893- درس خداشناسى 731](#_Toc386585973)

[894- منشاء اندوه و غم 731](#_Toc386585974)

[895- فرق بين ايمان و يقين 732](#_Toc386585975)

[896- سفارش رعايت آداب اجتماعى 732](#_Toc386585976)

[897- صبر براى روزى حلال 733](#_Toc386585977)

[898- فضيلت ماه شعبان 734](#_Toc386585978)

[899- آمرزش از گناهان 734](#_Toc386585979)

[900- مرگ از ديدگاه على ع 735](#_Toc386585980)

[901- مسافر دنياى ناپايدار 736](#_Toc386585981)

[902- بنيانگذار عمل نيكوكارانه وقف 736](#_Toc386585982)

[903- لباس محبت، عباى فقر 737](#_Toc386585983)

[904- مبارزه با غيب گوها 737](#_Toc386585984)

[905- انفاق حضرت على عليه‌السلام 738](#_Toc386585985)

[906- توجه به آموزش سخنرانى 738](#_Toc386585986)

[907- عملى بى جا 739](#_Toc386585987)

[908- نيكى و بدى 739](#_Toc386585988)

[909- نگاه لطف 740](#_Toc386585989)

[910- جلسه شعراء 740](#_Toc386585990)

[911- استكبار ورزى 741](#_Toc386585991)

[912- شما را سفارش مى كنم 741](#_Toc386585992)

[913- جنس آسمانها 741](#_Toc386585993)

[914- على عليه‌السلام در قرآن 742](#_Toc386585994)

[915- اسباب تأخیر عذاب الهى 743](#_Toc386585995)

[916- توصيف امام على عليه‌السلام توسط امام ششم عليه‌السلام 743](#_Toc386585996)

[917- فقيه كيست 744](#_Toc386585997)

[918- معنى قدقامت الصلوة 744](#_Toc386585998)

[919- بعد از ايمان به خدا و رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 744](#_Toc386585999)

[920- درجه على عليه‌السلام از اين بالاتر است 745](#_Toc386586000)

[921- فخر فروشى 746](#_Toc386586001)

[922- رد احسان و مروت 746](#_Toc386586002)

[923- فاتح بيت المقدس 746](#_Toc386586003)

[924- از قرآن يادگيريد 747](#_Toc386586004)

[925- بردبارى على عليه‌السلام 747](#_Toc386586005)

[926- معناى فقر 748](#_Toc386586006)

[927- انگشتران على عليه‌السلام 748](#_Toc386586007)

[928- معنى ارادت و دوست داشتن 749](#_Toc386586008)

[929- راهنمايى شفابخش 749](#_Toc386586009)

[930- بازيچه جريانات روز نگردد 750](#_Toc386586010)

[931- مردم دو گونه اند 751](#_Toc386586011)

[932- صبر در مرگ عزيزان 752](#_Toc386586012)

[933- چگونه صبح كردى؟ 752](#_Toc386586013)

[934- اندرزى بنما 753](#_Toc386586014)

[935- از بسيارى از آنها مى گذرد!! 753](#_Toc386586015)

[936- معاد و خداشناسى 754](#_Toc386586016)

[937- اسلام چيست؟ 754](#_Toc386586017)

[938- ميثم تمار 755](#_Toc386586018)

[939- خبر از قيام مختار 755](#_Toc386586019)

[940- تقسيم پول نان به عدالت 756](#_Toc386586020)

[941- صدرنشينى مجلس 757](#_Toc386586021)

[942- منع از چاپلوسى 758](#_Toc386586022)

[943- گفتگو با دنياى فانى 758](#_Toc386586023)

[944- مرد مردان عالم 759](#_Toc386586024)

[945- صبر چيست؟ 760](#_Toc386586025)

[946- شبى با على عليه‌السلام 760](#_Toc386586026)

[947- تفسر الله اكبر اذان 761](#_Toc386586027)

[948- ميزان عمل صحيح است 761](#_Toc386586028)

[949- اى مضطرب دار فنا باش آرام 762](#_Toc386586029)

[950- نماز، قرب، لقاى حق 763](#_Toc386586030)

[951- زايمان عجيب و قضاوتى عجيب تر!! 764](#_Toc386586031)

[952- ترك ريا كارى 764](#_Toc386586032)

[953- نحوه برخورد با جاهل 765](#_Toc386586033)

[954- نحوه مهماندارى 765](#_Toc386586034)

[955- عوامل تنگدستى و فقر 766](#_Toc386586035)

[956- استغفار و طلب آمرزش 767](#_Toc386586036)

[957- خبر غيبى امام على عليه‌السلام از مسجد جمكران قم 768](#_Toc386586037)

[958- شقوق علوم 768](#_Toc386586038)

[959- گزينش كلامى 769](#_Toc386586039)

[960- مناعت طبع 769](#_Toc386586040)

[961- كيفيت قلب 770](#_Toc386586041)

[962- راه شناخت 771](#_Toc386586042)

[963- دعاى مستحب شده 771](#_Toc386586043)

[964- اخلاق مردم دارى 773](#_Toc386586044)

[965- زمين شناسى امام على عليه‌السلام 773](#_Toc386586045)

[966- كاشت درخت خرما 774](#_Toc386586046)

[967- احداث باغ 774](#_Toc386586047)

[968- موقوفات حضرت زهرا عليها‌السلام 775](#_Toc386586048)

[969- دعاى ختم قرآن 776](#_Toc386586049)

[970- به خانواده ات سفارش كن 776](#_Toc386586050)

[971- اهل زمانه خود را بشناس... 777](#_Toc386586051)

[972- گفتگوى شيرين امام على عليه‌السلام با امام حسن عليه‌السلام 778](#_Toc386586052)

[973- پيشگويى تاريخى امام على عليه‌السلام در حمله هلاكوخانمغول به بغداد 780](#_Toc386586053)

[974- بيان راز نسب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توسط امام على عليه‌السلام 782](#_Toc386586054)

[975- همام كيست؟ 783](#_Toc386586055)

[976- ايراد خطبه اى بدون نقطه 785](#_Toc386586056)

[977- حمد حق تعالى 786](#_Toc386586057)

[978- اگر در راه خدا ثابت قدم باشى 787](#_Toc386586058)

[979- بى اعتنايى به دنيا 788](#_Toc386586059)

[980- اميرالمؤمنين يعنى چه؟ 788](#_Toc386586060)

[981- عدم توفيق نماز شب 789](#_Toc386586061)

[982- علم و دانش 789](#_Toc386586062)

[983- سخن بيهوده 789](#_Toc386586063)

[984- فرق بهشت و مسجد 790](#_Toc386586064)

[985- معجزه اى از امام على عليه‌السلام 790](#_Toc386586065)

[986- دوستان خدا كيانند؟ 791](#_Toc386586066)

[987- چگونگى مرگ هارون 792](#_Toc386586067)

[988- در كاخ آرزو چه مى كنى؟ 792](#_Toc386586068)

[989- قربانى پسر! 793](#_Toc386586069)

[990- استطاعت و قدرت 793](#_Toc386586070)

[991- انواع اسمهاى على عليه‌السلام 794](#_Toc386586071)

[992- پيشگويى وقايع آخرالزمان 795](#_Toc386586072)

[993- رفتارهاى اجتماعى 797](#_Toc386586073)

[994- مناجات على عليه‌السلام در سجده نمازها 797](#_Toc386586074)

[995- القاء عزت نفس به فقير و قدر دانى از مردم 798](#_Toc386586075)

[996- مفسر قرآن 798](#_Toc386586076)

[997- سفارش به امام حسن عليه‌السلام 799](#_Toc386586077)

[998- توبه نصوح 799](#_Toc386586078)

[999- همه زهد در دو كلمه 800](#_Toc386586079)

[1000- معرفى امام على عليه‌السلام 800](#_Toc386586080)

[1001- چشم چرانى ممنوع 802](#_Toc386586081)

[پی نوشت ها: 803](#_Toc386586082)

[فهرست مطالب 850](#_Toc386586083)